





$$22 \frac{19}{5}$$

# بررسی‌های دانشوران

نامها و نسبها و نسبتها )

تألیف

سید علی آبرقوی قمی



خرداد ۱۳۲۸

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف: ❦

چاپخانه تابش - قم

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

( الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه )

محمد وآله الطاهرين

( سبب تأليف كتاب )

از آن پس که با کتب تاریخ و تراجم و رجال آشنا شدم ضرورت تألیف کتابی را که ضبط صحیح نامها و نسبها و نسبتها را بنماید دانستم و هر چند در این موضوع دانشمندان پیشین کتابها پرداخته اند مانند سعدا لملک علی بن هبة الله هجلی معروف باین ما کولا از اعلام قرن پنجم که کتابی بنام الاکمال در ضبط و تقیید نامهای اعلام و الفاظ مشتبه تألیف کرد و معین الدین محمد بن عبدالغنی بغدادی معروف باین نقطه ذیلی بر آت کتاب نوشت و مانند جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلّی علامه مطلق که کتابی بنام ایضاح الاشتباه نوشت و بر این نسق دیگر دانشمندان نیز کتاب پرداختند

اما از یک طرف بیشتر نظر این دانشمندان به معدن و روان بوده و بضبط دیگر ناموران نپرداخته اند و از طرف دیگر بازبان عربی کتابهای خود را تألیف کرده اند و فارسی زبانان را بکار نایند بر آن سرشدم که در این موضوع کتابی بزبان پارسی پردازم تا ذمت خود را از عهده خدمتی که ببرادرانم توانم فارغ سازم و برای رسا بودن این تألیف هر چند فراوان کتاب فراهم کردم ورنج تتبع و گرد آوردن ضبط صحیح را آسان گرفتم و کسانی که راهم را رفته اند دانند که پرداختن چنین تألیفی آنهم با فراهم نبودن وسائل کافی برای تتبع و اسفصاء چه اندازه دشوار است

با این همه تا آنجا که راهم باز بود پیش رفتیم و ضبط صحیح نامها و نسبتها و نسبتها را نوشتم - مگر آنها که بضبط و توضیح نیازمند نبودند - و مگر آنها که در ترسی بضبط صحیح آنها نداشتم - و مگر آنها که سهو و یا راموشی از ردیف انداخت و هر گاه در آینده فرصتی بدست شود و وسیله ای از آنچه که پیش در اختیارم بود فراهم گردد ذیلی بر این تألیف بنویسم را بر ارسا از آنچه هست بگردانم

و از آنجا که هدفم در این کتاب فقط ضبط و تفیید است بتراجم دانشمندان پرداختم مگر آن مقدار که تألیف را زیب بخشد و خواننده را نشاط و هم دانستن آن حد از ترجمه و یا نکته و یا شعر مطلوب همه و یا بیشتر طالبان باشد.

﴿وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ﴾

( ۲۴ شعبان ۱۳۵۵ قمری برابر ۱۹ آبان ۱۳۱۵ خورشیدی )

قم - سیدعلی اکبر برفعی (قمی)

## آبی

## آجروم

## آجری

## آلوسی

آبی با همزه ممدود (کشیده)  
 وبای موحد مکسور (۱) منسوبست  
 بآبه و آن فریه ایست درشش فرسنگی  
 هم و جمعی از بزرگان از آنجا  
 برخاسته اند از جمله حسن بن اسطالب  
 یوسفی مشهور باین زینب و فاضل آبی  
 و شاگرد محقق حللی و شارح کتاب  
 نافع بنام کشف الرموز و این اولین  
 شرحی است که بر کتاب نافع نوشته شده  
 است و از جمله ابوسعید منصور بن حسین  
 آبی وزیر مجدالدوله بویه و صاحب  
 کتاب نثر الدرر و معاصر صاحب بن عباد  
 آجروم با همزه کشیده و جیم  
 مضموم و رای بی نطقه مشدد و واو  
 و میم ساکن لغت بربری است بمعنی  
 درویش و صوفی و ابن آجروم کنیت  
 مشهور ابو عبدالله محمد بن محمد بن  
 داود صنهاجی نامی است از اعلام  
 ادب و صاحب مقدمه اجرومیه که  
 افاضل نحویین شرحها بر آن نوشته  
 و اهمیت آنرا در فن ادب با ثبات  
 (۱) الفاظ عرب که در زبان فارسی آمد  
 رعایت انطباق صفت و موصوف در آن لازم  
 نیست و در بعضی موارد رعایت این انطباق  
 بیش از اندازه ناپسند باشد آنست که صفات  
 را بدون نای دانت بر همت سبک صحیح  
 سیاق فارسی آوردیم .

رسانده اند و متوفی ۷۴۳ و آجروم  
 نام و بالغب یکی از نیاکان او است  
 آجری با همزه کشیده و جیم  
 مضموم مشدد منسوبست بآجر یا فوت  
 گفته معلنی است در بغداد و این خلکان  
 گفته قریبه ایست از قرای بغداد و  
 ابو بکر محمد بن حسین بن عبد الله  
 آجری از فقیهان و مهندنان شافعی  
 و صاحب کتاب اربین و متوفی ۳۶۰  
 و نیز ابو ولاد حفص بن یونس آجری  
 از محدثان شیعه و از اصحاب امام  
 جعفر صادق (ع) و نیز زید آجری از  
 اصحاب امام باقر بدان منسوبند  
 آلوسی با همزه کشیده و لام  
 مضموم منسوبست بآلوسه بر وزن  
 آسوده و آن قریبه ایست بر کنار فرات  
 و جمعی از اعلام ادب و فضل از آنجا  
 برخاسته اند از جمله مؤید بن محمد بن  
 علی آلوسی از شعرای قرن ششم و از  
 مخصوصات یحیی بن هبیره وزیر  
 و متوفی ۵۵۷ و از جمله شهاب الدین  
 سید محمود آلوسی ادیب بارع و صاحب  
 کتاب روح المعانی در تفسیر قرآن ؛  
 شارح قصیده هینیه عبدالباقر و مسلمی بنام  
 الخریده القینیه فی شرح القصیده الیهینیه  
 و متوفی ۱۲۷۰ و از جمله نعمان فرزند

آمدی آملی آوی آبار

همان شهاب الدین صاحب کتاب  
 جلاء العینین فی المجاکمة بین الاحمدین  
 ومتوفی ۱۳۱۷ و مقصود از دو احمد یکی  
 احمد بن حجر هیشمی دیگری احمد بن  
 تیمیبه است و باید دانست که این خلکان از  
 عزالدین بن اثیر الوسی را با همزه مضموم  
 حکایت کرده اما درست همان ضبط اول است  
**آمدی** با همزه کشیده و میم  
 مکسور منسوبست بآمد و آن نام  
 شهر است در دیار بکر و جمعی از اعلام  
 از آن شهر بر خاسته اند از جمله هبید  
 الواحد بن محمد بن محفوظ تمیمی آمدی  
 صاحب کتاب غرر الحکم و درر الکلم  
 و از جمله ابوالقاسم حسن بن بشر بن یحیی  
 امدی بصری معاصر ابن ندیم و مصنف  
 نیکو پرداز از قبیل کتاب الموازنة بین  
 الطائین و کتاب المختلف و المؤلف  
 فی اسماء الشعراء و کتاب شدة حاجة  
 الانسان الی ان يعرف نفسه و کتاب  
 نثر المنظوم و غیر اینها و متوفی ۳۷۱  
**آملی** با همزه کشیده و میم  
 مضموم منسوبست بآمل که از شهرهای  
 قدیم مازندران است و از مشاهیر  
 دانشمندان این شهر یکی شیخ عزالدین  
 شیعی معاصر محقق کرکی است شارح  
 نهج البلاغه و مؤلف رساله حسنیه

و دیگویی شمس الدین محمد بن محمود  
 آملی است صاحب کتاب نوائس الفنون  
 و شرح کلیات قانون شرح مختصر  
 الاصول ان حاجب و شرح کلیات  
 بدشر فی البد

معاصر باسلطان ارلجا یتو محمد  
 خدا بنده و سه دیگر سید حیدر آملی  
 معاصر فخر المحققین و مؤلف کتاب  
 الکشکول فیما جری علی آل الرسول  
**آوی** با همزه کشیده و واو  
 مکسور منسوبست باوه و آن نام  
 دیگر قریه آبه است که در آبی گذشت  
 و رضی الدین محمد بن محمد بن محمد بن  
 زید بن داعی حسینی از اعلام زاهدان  
 و صالحان و صدیق معاصر سید بن طاووس  
 بدان منسوبست

**آبار** بافتح همزه و بای ابجد  
 مشدد بر وزن شداد سوزن فروش  
 و سوزن ساز را گویند و آن لقب محمد بن  
 عبدالله آبار است که در سلك مورخان  
 و مترجمان و لغویان منظوم است  
 و مشهورترین مؤلفانش کتاب التکملة  
 لکتاب الصلحه است در تراجم علمای  
 اندلس و نیز لقب حفص بن عمید است  
 از اصحاب امام صادق (ع)  
**آبجر** بافتح همزه و حای بی نقطه



بروزن احمر کسی را گویند که سفر دریا کند و آن از نامهای منعارفه هرب است

ابرش بافتح همزه و رای بر نقطه بروزن اشرف نقطه‌های سپیدی است که در پیکر است باشد و هم سپیدی که در ناخن پدید گردد و آن لقب جمعی است از جمله ابو هون حسن بن نصر از اصحاب امام عسکری (۴) و از جمله ابو مجاشع بن ولید قضاعی معاصر و ندیم هشام بن عبد الملک و از جمله جذیمة بن مالك که او را جذیمة الابرش گویند

ابزازی با فتح همزه منسوبست با بزاز بروزن اسرار یا توت گفته ابزاز قریه ایست در ده فرسنگی نیشابور و نگارنده گوید بر فرض صحت این گفتار آن نسبت بر تمام کسانی که با بزازی مشهورند راست نیاید بلکه ابزازی کسی را گویند که ابزاز فروشد و آن ادویه ایست که در طعام میکنند و آنرا خوشبو گویند و جمعی از محدثان دارای چنان بوده اند از جمله حامد بن مؤمن ابزازی و از جماعه ابراهیم بن احمد بن محمد بن رجاء ابزازی که هر راز محدثان عامانند

و از جمله حجاج ابزازی از محدثان خاصه و از اصحاب امام صادق ۴

ابشیهی با همزه منکسور منسوبست با بشیه بروزن اکمیر و آن نام قریه ایست از قرای فیوم مصر و شراب

الدین محمد بن احمد ابشیهی مؤلف کتاب المستطرف فی کل فن مستظرف و متوفی ۸۵۰ بد آن منسوبست

ابله با همزه مفتوح بروزن اخگر مرد کم خرد و ساده ضمیر را گویند و آن لقب ابو عبد الله محمد بن بختیار بن عبدالله بغدادی است از نامرئی‌ترین ششم و بسیار نیکو پرداز و نازک سخن پرور بوده است و ابن ابی‌ترقه باری نمونه طبع ظریف و نازک پرور اوست زار من احیی بزور ته

و ابشیهی بی و ن سره  
قصر ینسی مصاحفه

با نة فی هلی بردت  
بت استجلی المدام هلی

غرة الواشی و غرته  
آه من خسر له و علی

رشة من بردر یفته  
یاله فی الحسن من حنم

کلنا من جا هلیته  
و گویا چونان که زنگی را کافور نام

نهند اورا ابله لقب دادند و یا آنکه  
براستی کودن و کم هوش بوده است  
و در سال ۵۷۰ یا ۵۸۰ در گذشت

ابلی با همزه مضموم و لام  
مشدد منسوبست بابله و آن نام شهر  
کیست در کنار بصره و باقوت گفته  
بنای آن از بصره دیرینه تر است  
و زرادخانه فارسیان بوده است باری  
ابوالحسن علی بن محمد ابلی از ثقات  
امامیه و صاحب کتاب الاشربه و متوفی  
۴۱۰ و علی بن ایطالاب حسنی ابلی  
از ققیهان و صالحان و حفص بن عمرو بن  
میمون ابلی از اصحاب امام صادق (ع)  
بدان شهرک منسوبند

ابهری بافتح همزه منسوبست  
بابهر بروزن اختر و آن قصبه است  
از مضافات زنجان و دولت شاه بن امیر  
علی بن شرف شاه حسنی از اعیان  
ادیبان و افاضل شاعران و انیرالدین  
مفضل بن عمر ابهری از اعلام محققان  
قرن هفتم و صاحب کتاب هدایة الحکمة  
و غیر آن و نیز جمعی دیگر از محدثان  
و دانشمندان بدان منسوبند

ایبوردی باهمزه مفتوح و بای  
موحد مکسور منسوبست بایبورد  
از شهرهای دشت خاوران خراسان

و جمعی از اعیان ادیبان و سخن گستران  
و ققیهان بدان منسوبند از جمله  
ابو المظفر محمد بن احمد بن محمد  
ایبوردی مؤلف کتاب نهضة الحافظ  
و کتاب تاریخ ایبورد و کتاب تلمة  
المشتاق الی ساکنی العراق و کتاب  
الدرة الثمينة و کتاب طبقات العلم  
و دیوان شعر و متوفی ۵۰۷ و این  
دو بیت آزاد مردانه از او است  
تنگر نی دهری ولم ید را ننی  
اغزو احوال الزمان تهون  
وظل یرینی الخطب کیف اعتداؤه

و بت اریه الصبر کیف یکون  
و از جمله او حدالدین انوری ایبوردی  
از حکیمان شاعر و از ریاضی دانان ماهر  
و ستایشگر سلطان سنجر سلجوقی و  
صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۸۵ یا ۵۸۷  
و این ابیات حکیمانه از اوست

نزد طیب عقل مبارک قدم شدم  
حال مزاج خویش بگفتم کما جرا  
دل را چو از عفونت اخلاط آرزو  
محموم دید و سرعت نبضم بر آن گوا  
گفتا بدن ز فضلہ آمال ممتلی است  
سوه المزاج حرص اثر کرده در قوا  
ای دل بعون مسهل سقمونیا ی صبر  
وقتست اگر به تنقیه کوشی ز امتلا

مقصود از این میانه اگر حقه دل است  
اول قسم را کل فضولست احتما  
ابی با همزه مضموم و بای  
موحد مفتوح و یای مشدد نام جمعی  
از صحابه و تابعین است و مشهورترین  
ایشان ابو المنذر ابی بن کعب بن  
قیس انصاری صحابی است از کاتبان  
وحی و ملقب بسید القراء و در زمان  
خلافت عمر در گذشت و ابی مصغراب  
است بمعنی پدرک

اتلیدی با همزه مکسور  
منسوبست بانلید بروزن اکسیر و آن  
نام قریه ایست از قرای مصر و محمد بن  
دیاب اتلیدی مؤلف کتاب اعلام الناس  
بما وقع للبرامکة و بنی العباس و از  
نویسندگان قرن دوازدهم بدان  
منسوبست

اثاربی با همزه و ثانی نخند  
مفتوح منسوبست بانارب و آن بگفته  
یاقوت نام قلعه ایست در سه فرسنگی  
حلب و حمدان بن عبد الرحیم اثاربی  
ادیب و طبیب و شاعر و متوفی ۵۵۴  
بدان منسوبست

اثال با همزه و ثانی مثلث مفتوح  
بر وزن قطار نام جمعی است از جمله  
اثال بن نعمان - ثنی صحابی و اثال

در لغت مال و یا مجد و یا شرفی است  
که کسی از دیگری بارش برد  
اثبج با همزه مفتوح و ثانی  
مثلث ساکن و در آخر جیم بر وزن  
اشرف کسی را گویند که ستون  
فقرات پشتش برجسته باشد و چنان  
کسی را فارسیان قوی گویند  
و صحیح آن کوژی است که همان  
کوژ پشت باشد باری اثبج نام اثبج  
عبدی صحابی است

اثرم بانای مثلث مفتوح بروزن  
اقوم کسی را گویند که دندان پیشین  
اوشکسته باشد و آن لقب جمعی است  
از جمله معرز بن حازم کوفی از  
اصحاب امام صادق ۴ و نیز لقب  
ابوالحسن علی بن بنی مئیره است از  
شاگردان امام حسن و صاحب کتاب  
النوا در و کتاب قریب الحدیث  
و متوفی ۲۳۰

اثنانی با ضم همزه و سکون  
ثانی مثلث منسوبست بائنان بروزن  
عثمان و آن نام موضعی است در شام  
و حسین بن احمد بن محمد اثنانی فقیه  
بدان منسوبست

اجدادی با همزه مفتوح و جیم  
ساکن و دال بی نقطه منسوبست باجدایه

اجلح بن عبدالله کندی است از اصحاب  
امام صادق ۴

۱ احمد با همزه مفتوح و جیم  
ساکن بر وزن احمد بخیل و گرسنه  
چشم را گویند و آن نام احمد بن عجان  
همدانی صحابی است

احسانی با همزه مفتوح و حای  
بی نقطه ساکن و فتح سین بی نقطه  
منسوبست باحساء که شهری است در  
بحرین و جمعی از اعلام دانشمندان  
از آن شهر برخاسته و بدان منسوبند  
از جمله محمد بن علی بن ابراهیم  
احسانی معروف به ابن ابی جمهور  
که در شمار فقیهان و متکلمان و  
هارفان و محدثان است و صاحب کتاب  
المجلی و کتاب غوالی اللثالی و  
کتاب نثر اللثالی و کتاب الاقطاب  
و شرح الفیه شهید و از جمله احمد بن  
فهد بن حسن بن ادربس احسانی  
صاحب کتاب خلاصة التمهیح فی المذهب  
الحق الصبیح و منوفی ۸۰۶ و ابن  
احمد بن فهد غیر از احمد بن فهد  
حلی است صاحب کتاب عدة الداعی  
و از جمله شمس الدین محمد احسانی  
معاصر شیخ حر عاملی از فقیهان  
و محدثان

که نام ناحیتی است در افریقا و جد  
ابراهیم بن اسمعیل بن احمد بن عبدالله  
طرابلسی ادیب و لغوی و معروف با ابن  
اجدابی و صاحب تصانیف که مشهور  
ترین آنها کتاب کفایة المتحفظ و کتاب  
الانواء است بدان منسوبست

اجداری با همزه مفتوح و جیم  
ساکن و دال بی نقطه منسوبست با جدار  
که لقب عامر بن هوف پدر قبیله کلب  
بوده است و جاریه بن اصرم کلبی  
اجداری که ابن اثیر او را در شمار  
صحابه بنام آورده بد و منسوبست  
و باید دانست که جاریه از اعلام مردان  
و هم از نامهای زنان است و جمعی از  
صحابه و تنی چند از شاعران جاریه  
نام داشته اند

اجدع با همزه مفتوح و جیم  
ساکن بر وزن احمد، بینی بریده باشد  
و آن لقب ابوالخطاب محمد بن مقلاص  
اسدی است که در تشیع طریقتی خاص  
پیش گرفت و فرقه خطابی با و  
نسبت رسانند

اجلح با همزه مفتوح و جیم  
ساکن و در آخر حای بی نقطه بر وزن  
اشرف کسی را گویند که از دوسوی  
سرا و موی ریخته باشد و آن نام

احمری با همزه مفتوح و  
 حای بی نقطه ساکن منسو بست  
 باحمر و احمر در مردان کسی را گویند  
 که سرخ گون باشد و حمراء در زنان  
 و حمیرا که لقب عایشه است مصغر حمراء  
 است و جمعی از محدثان و او یا ن  
 احمری ضبط شده اند و در احمر که  
 اینان بدو منسو بند اختلافست که بکدام  
 يك از احمر نامت نسبت دارند  
 با حمر بن سوار بن عدی سدوسی  
 صحابی و یا احمر بن قطن همدانی  
 و یا احمر مدنی و یا احمر ابو عسیب  
 از غلامان پیغمبر و یا احمر غلام ام سلمه  
 ام المؤمنین

و نیز احمر ثقب علی بن مبارک  
 نحوی ادب آموز امین عباسی فرزند  
 هرون الرشید و همکار کسائی است  
 گویند چهل هزار بیت در شو اهد  
 نحو بخاطر داشت غیر از قصاید و ابیات  
 احمسی با همزه مفتوح و حای  
 بی نقطه ساکن منسو بست با حمس  
 و کسی را احمس گویند که در دین  
 خود متصلب و در کارزار دلیر و جنگجو  
 باشد و آن نام بدتریره ایست از قبیله  
 بعیله و احمد بن عائد احمسی و حسان  
 ابن زیاد احمسی که هر دو از اصحاب

امام صادق بوده اند بدو منسوبند  
 احنف با همزه مفتوح و حای بی  
 نقطه ساکن بر وزن اشرف کسی را  
 گویند که پایش کز باشد و یا شصت پایش  
 بطرف شصت پای دیگر کز باشد  
 و یا بر پشت پاره رود و یا پایش بگردد  
 بدینسان که روی پازیر و وزیر پارو افتد  
 و همه اینان را احنف گویند و احنف  
 لقب ابو بکر ضحاک بن قیس تمیمی  
 است که از مشاهیر تابعان و بهلم ضرب  
 المثل و ببردباری زبانزد است و تا زمان  
 مصعب بن زبیر پیایید و هم با مصعب  
 بکوفه رفت و در همانجا سال ۶۷  
 در گذشت

احوص با حای بی نقطه ساکن  
 و فتح واو و در آخر صاد کسی را  
 گویند که گوشه چشمش آنقدر  
 تنگ باشد که گویا آنرا بهم دوخته اند  
 و آن لقب عبدالله بن محمد بن حاصم  
 انصاری است که در سلك شاعران  
 منظوم است و نام جمعی دیگر

احول با حای بی نقطه ساکن  
 بر وزن احوص برابر کاژ فارسی است  
 و کسی را عربان احول و فارسیان کاژ  
 گویند که چشمش بگردد و آن لقب  
 ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان کوفی

صیرفی است که شیعیان او را مذهب الطلاق و سنیان او را شیطان الطلاق گویند و طلاق نام کوئی است در کوفه که احوال در آن پیشه صرافیه داشتند و آن کوئی را طاق المحامل نیز گفته اند و احوال از حاضر جر اربان و بدیهه گویان است و با ابو حنیفه سخنانی دارد و نیز بنده گوئی هائی و در شمار اصحاب امام صادق ۴ است و نیز احوال لقب محمد بن حسن بن دینار است از طبقه ادیبان و فاضلان و مؤلف کتاب الدواهی و کتاب الاشیاء و کتاب ما انفق لفظه و مختلف معناه و دیوانی که اشعار یکصد و بیست شاعر را در آن جمع کرد

احیچه باضم همزه و فتح حای بی نقطه و سکون یا مصغرا حیچه بر وزن دتیه است بمعنی خشمک و آن نام احیچه بن امیه بن خلف جهمی صحابه است

اخباری با همزه مفتوح و خای نقطه دار ساکن منسوب به اخبار جمع خبر و کسی را اخباری گویند که بوقایع گذشته و تواریخ پیشینیان آگاه باشد و آنرا همتای مورخ گیرند و در اصطلاح فقیهان امامیه اخباری می گویند که احکام فقها را از کتاب و سنه

استنباط کنند نه دلیل عقل برابر اصول که احکام را از چهار چیز بیرون کشد آن سه و چهارم اجماع و از طبقه اخباری بمذنبی اول اسمعیل بن عیسی اخباری است معاصر و اقدی و مؤلف کتاب اخبار النبی و مغازی و سرایه و منزه ۲۲۷ و نیز جعفر بن محمد بن اظهر بن عیسی اخباری است مؤلف کتاب التاریخ علی السنین و متوفی ۲۷۹ و باید دانست که اخباری لقب این دو دانشمند است گذشته از اینکه که پیشه ایشان است

اخرم با همزه مفتوح و خای نقطه دار ساکن بر وزن احسن کسی را گویند که پرهیزی او را سوراخ کرده باشند و آن لقب مجرمن نضله اسدی صحابی است که او را فارس رسول الله گفتند و در سال ششم هجرت شهید شد و اخرمه بزبانتی تادر آخر نام اخرمه بن اخرم صحابی است اخباری با همزه مفتوح و خای

کسور و باو سینه ساکن منسوب باخسیکت که شهر بسند در ماوراء النهر و اورشاد احمد بن محمد بن قاسم اخباری ملقب به ذوالنضایل و مؤلف کتاب التاریخ و زوانندی بر شرح سقط الزند و متوفی ۵۲۸ در آن منسوب است

اخشید باهزه مکسور و خای  
 قطه دار ساکن بروزن اکسیر لقب  
 ملوک فرغانه است بمعنی ملک الملوک  
 (شاهنشاه) چو بان که کسری لقب  
 شاهان عجم و قیصر لقب شاهان روم  
 و هر قل لقب شاهان شام و خاقان  
 لقب شاهان ترک و نجاشی لقب شاهان  
 حبشه و تبع لقب شاهان یمن بوده است  
 و اخشید بخصوص لقب محمد بن طنج  
 (۱) بن جف (۲) است از فرزندان ملوک  
 فرغانه (۳) که بسطنت مصر و حجاز  
 و شام رسید و از الر اضی بالله خلیفه  
 عباسی لقب اخشید را گرفت و در سال  
 ۳۳۴ در دمشق بمرد و اخشیدی لقب  
 ابوالحسن علی بن عیسی رمانی است  
 و در رمانی باز ذکرش بیاید

اخطب باهزه مفتوح و خای  
 نقطه دار ساکن و ذنج طلای حای و در  
 آخربا، کسی را آذربند که نیکو تربند  
 سرا بد و رسا نرسن کند و آن لقب  
 ابوالمؤید موفیق بن احمد خوارزمی  
 است در حلقه سلیمان و شاهمران و

(۱) ذنج بروزن (۲) ذنج اجم  
 نقطه دار معسور - بروزن (۳) باهزه  
 بروزن دنده ای است - معسور در  
 ترکستان روس

محدثان و ادیبان و شاکر دز مخشری  
 و مؤلف کتاب المناقب معروف به  
 مناقب خوارزمی و متوفی ۵۶۸

اخطل باسکون خای نقطه دار  
 و فتح طای حطی کسی را گویند که سخن  
 باخته بسیار گوید و یاد در آتش خطبه  
 رود و باسقیه و کم خرد باشد و آن لقب ابو  
 مالک غیاث بن غوث تغلبی است که کیش  
 نصاری داشت و بر نظم شعر توانا بود  
 و در نزد خلفای اموی منزلت و مکانتی  
 داشت و عبد الملک بن مروان او را  
 شاعر بنی امیه خواند و اخطل در کثر  
 کردن راه مردم بکنیسه (پرستشگاه  
 نصاری) بر مبلغان مسیحی پیش افتاده  
 آنجا که گفته است

ان من یدخل الكنيسة يوما  
 یاتی فیها جأ ذرأ و ظباء  
 مالتا لنفس نحوها اذر آنها  
 فیهی ریح و صار جسمی امباء  
 لیت کانت کینسة الروم اذ  
 ذاک عاینا قطیفة و خباء  
 و در اینکه چرا او را اخطل لقب دادند  
 با نالیف سخن کرده اند و همین اخطل  
 زبان یسدد که سخن از ایشان پایه درسته  
 ندارد و بر اساس بنیاد است و از این روی  
 آنهار انیاوردیم

اخفش بر وزن اشرف کسی را گویند که در شب بیند نه در روز و یا در تاریکی بهتر بیند تا در روشنی و یا آنکس که نیروی دیدنش کم باشد و اخفش لقب یازده تن از اعلام است که همگان در طایفه نجویان و اعراب دانانند و از آن میان سه کس از ایشان از همه مشهور ترند اول ابو الخطاب هید الحمید بن عبد الحمید هجری آموزگار سیبویه و کسایی و ابو عبیده و معروف باخفش اکبر و نخستین کسی است که شعر را بیت بیت تفسیر کرد و پیش از او شیوه مفسران شعر چنین بود که پس از پایان قصیده و تمام شدن ابیات شعر را تفسیر کردند دوم ابو الحسن سعید بن مسعود هجری شاعر سیبویه و خلیل بن احمد و معروف باخفش اوسط و مؤلف کتاب الاوسط در نحو و کتاب تفسیر همانی القرآن و کتاب الحقائق و کتاب الروض و متوفی ۲۱۵ سوم ابو الحسن علی بن سلیمان شاعر هجری و معروف باخفش اصغر و مؤلف کتاب الحداد و تفسیر رساله سیبویه و متوفی ۳۱۵ اخنسی باهمزه مفتوح و خای نقطه دار ساکن منسوب است باخنس

و کسی را اخنس گویند که بینی او پس رفتگی داشته باشد و زنی که چنان باشد خنساء گویند و اخنس نام جد عبدالله بن اسید قرشی است از اصحاب امام صادق و متوفی ۱۸۸ و نیز اخنس نام اخنس بن شریق ثقفی صحابی است

اخیطل باهمزه مضموم و خای نقطه دار مفتوح معبر اخطل بمعنی نادانک کودنک و آن لقب ابوبکر محمد بن عبدالله بن شعیب اهوازی است که در بغداد زیستن گرفت و در طبقه شاعران ایکوپرداز بود و بر روش ابو تمام طامی شعر گفت و سبک او را برگزید

اخیل باهمزه مفتوح بر وزن اشرف کسی را گویند که در بدن خال دارد و یا بسیار خیال میکنند و نیز نام پرنده ایست که بر بر نال بسیار دارد و اخیل نام پدر عامر است که از اصحاب امیر المؤمنین بود

اخی با همزه و فتح خای نقطه دار و یای مشدد معبر اخیح بمعنی برادرک نام نیای احمد بن احمد بن اخی شافعی است جامع دیوان بحتری و معروف بان اخی

ادروئی با فتح ههزد و نون



و کسردال بی نقطه و اووسکونرای  
 بی نقطه منسوبست بادرنه از شهرهای  
 دولت ترکیه کنونی و پایتخت جمعی  
 از سلاطین عثمانی و نعمان بن محمد  
 ادزعی معروف به خواجگان از  
 نو یسندگان شهبر دوره سلاطین  
 عثمانی و متوفی ۱۱۸۰ بدان  
 منسوبست

ادفوی باهمزه مضموم و دال  
 بی نقطه ساکن منسوبست بادزوبروزن  
 پرگوو آن نام قریه است در صید مصر  
 و کمال الدین ابوالفضل جعفر بن ثعلب  
 بن جعفر شافعی ادزعی و مصنف کتاب  
 الامتاع فی احکام السماع و کتاب  
 الطالح السعید فی تاریخ الصعید و غیر  
 اینها و متوفی در حدود ۷۴۸ بدان

ادزعی با همزه مفتوح و ذال  
 نقطه دار ساکن و کسر را منسوب  
 است با ذرعان بر خلاف دیار و آن  
 بنا

شام مجاور ارض باها و - بی از  
 محدثان بدان در - بند از جلاله  
 بن ابراهیم ادزعی متوفی ۳۴۵ و  
 عبدالوهاب بن - الله ادزعی متوفی  
 ۴۲۵ هر دو از محدثان عالم

و از جمله عمران بن حمران ادزعی  
 از اصحاب امام صادق  
 اذینه با همزه مضموم و ذال  
 نقطه دار مفتوح و یای ساکن و نون  
 مفتوح و در آخرها معین اذن بمعنی  
 کوچک گوش از اعلام منعاره عرب  
 است و جمعی از صحابه و محدثان  
 بدان نامند

ار بلی با همزه و یای نقطه دار  
 مکسور و رای بی نقطه در میانه ساکن  
 منسوبست باربل که شهر است در عراق  
 نزدیک موصل که آنرا ریل گویند و  
 جمعی از اعلام فقیهان و ادیبان و  
 محدثان از آن شهر و بدان منسوبند  
 از جمله بهاء الدین ابوالحسن علی بن  
 عیسی ار بلی از افاضل علمای امامیه  
 و صاحب کتاب کشف القمه فی معرفه  
 الاثمه و رساله التلیف و دیوان رسائل  
 و دیوان شعر و از جمله رضی الدین  
 یونس بن محمد ار بلی مفتی و مدرس

ار خاطر او  
 لها نوره فی کل تام و تارة  
 نمر شور الجوال لا تتجمع  
 وصال و جمال لایستی سوی انها  
 علی خلق الدنیا تبرک و تمنع

و متوفی ۵۷۶

ارت با فتح همزه و رای بی  
نقطه مشدد مردی را گویند که  
بشپوائی سخن نکند و در سخن کردن  
درمانده باشد و زن را رتاء گویند  
و ارت نام پدر خباب بن ارت صحابی است  
ار جانی با فتح همزه و تشدید  
رای بی نقطه منسوبست بار جان یا قوت  
گفته که آن از شهرهای فارس است  
وقاضی ابوبکر ناصح الدین احمد بن  
محمد بن حسین ار جانی فقیه و شاعر  
و متوفی ۵۴۴ بدان منسوبست گویند  
در هر روز هشت بیت نظم کرد و  
و در باره شعر خود که از طبع فقیهانه  
اش تراویده گفته است  
انا شعر الشعراء غیر مدافع  
فی العصر او انا افقه الشعراء  
شعری اذا ما قلت دونه الوری  
بالطبع لا بتکلف الالقاء  
کالصوت فی قلال الجبال اذا علی  
للسمع ها ج تجاوب الاصداء  
ار حبی با فتح همزه و سکون  
رای بی نقطه و فتح حای حطی  
منسوبست بار حب که پدر تیره از  
قبیله همدان است و ارحب مرد وسیع  
الصدر (سینه چاک) را گویند و از

این تیره است ایوب بن مطعم ار حبی  
صحابی است که در صد و پنجاه سالگی  
پیغمبر را دیدار کرد و ایبانی خواند  
و نیز یزید بن قیس ار حبی از اصحاب  
امیرالمومنین و عامل او در ری و  
همدان و اصفهان بود و در جنگ  
صفین دلیرها کرده و خطبه ها خوانده  
است و نصر بن مزاحم در کتاب صفین  
آنها را نوشته است

ار زنی با همزه مفتوح و رای  
بی نقطه ساکن و زای نقطه دار مفتوح  
منسوبست بار زن، یا قوت گفته که آن  
شهریست در ارمنستان و ابو محمد یحیی  
بن محمد ار زنی در طبقه ادیبان و نهبان و  
خوشنویسان و صاحب کتاب مختصر در نحو  
و متوفی ۴۱۵ و این دو بیت حکیمانه از او است  
ان من احو جلك الدهر الیه

و تعلقت به هنت علیه  
لیس یصفو و د من واخیته  
ان تعرضت لشی فی یدیه  
و نیز سلامه بن اسمعیل ار زنی از علمای  
امامیه و مؤلف کتاب غیبت و کتاب مقنع  
در فقه و متوفی ۳۳۹ بدان منسوبند  
ار طات با همزه مفتوح و رای  
بی نقطه ساکن نام در خنی است میوه دار  
و میوه آن همچون عسب است و نام پدر

بسر بن ارقط که از سران سپاه معاویه بود و از کسانیست که در راه پیشرفت مقصود معاویه از سر انگشتانش خونها چکید

ارغیانی بافتح همزه و سکون رای بی نقطه و کسر غین نقطه دار منسوبست بارغیان و آن نام ناحیتی است در نیشابور و ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی از فقیهان شافعی و متوفی ۴۹۹ بدان منسوبست

ارقط بافتح همزه و سکون رای بی نقطه و فتح قاف نرینه را گویند که بر بدنش نقطه های سیاه و سفید باشد و مادینه را که چنان باشد رقطاء گویند و ارقط لقب محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین زین العابدین است که ام سلمه بنت امام محمد باقر ۴ در قید نکاح او بود و نیز ارقط لقب حمید بن مالک است از شاعران عرب و او را ارفط از این روی گفتند که در چهره اش آثاری رقطه مانند بود

ارمنازی بافتح همزه و سکون رای بی نقطه و فتح میم منسوبست بارمناز و آن نام شهر کیست قدیمی بکده ته یا قوت در نواحی حلب و نیز قریه ایست در شام و تقیه دختر او النرج غیث بن علی

سلمی ارمنازی از زنان سخوت سنج و نظم آوران نیکو قریحت و متوفی ۵۷۹ بارمناز شام منسوبست

ارمنی با فتح همزه و سکون رای بی نقطه منسوبست بارمن و آن نام قبیله ایست از قبائل روم و نیز نام قبیله ایست از قبائل ترک و جمعی از محدثان و اوایان بآنها نسبت رسانند و نیز ارمن کشوریست بنام ارمنیه و ارمنستان و در نسبت ارمنی و ارمنستانی آید

ارموی باضم همزه و سکون رای بی نقطه منسوبست بارمیه که شهریست در آذربایجان و همان ارومیه معروفست که کنون نام آنرا شهرضا کردند و سراج الدین محمود بن ابوبکر احمد ارموی از افاضل محققان و صاحب کتاب مطالع در منطق و تحصیل در اصول فقه و متوفی ۶۸۲ بآن شهر منسوبست و باید دانست که کتاب مطالع ارموی از کتب نفیسه در فن منطق است و جمعی از اعلام افاضل آنرا شرح کرده اند از جمله قطب الدین رازی که آنرا نیکو شرح کرد .

اریقط باضم همزه و فتح رای بی نقطه هـ مغر ارقط که ضبط و معنی آن گذشت و آن نام جد فاراب بن عبدالله بن

از یقط است و قارب همان کسی است که از مکه با کاروان امام حسین (ع) همراه بود و در کربلا شهید شد و فکیه (۱) مادرش خدمتکار رباب زوجه آن حضرت بود

ازدی بافتح همزه و سکون زای نقطه دار منسوبست بازده که پدر قبیله ایست در یمن و عامه بغلط آنرا بافتح زاخوانند و جمعی بسیار از صحابه و تابعان و محدثان و مفسران و دانشمندان بدو منسوبند از جمله ابواسحق اسمعیل بن اسحق بن اسمعیل ازدی بصری فقیه و محدث و مفسر و صاحب کتاب مسند و کتاب احکام القرآن و کتاب قرأت و کتاب معانی القرآن و کتاب الاموال و المعازی و کتاب الشفاعة و کتاب الفرائض و کتاب الاحتجاج بالقرآن و متوفی ۲۸۲ و از جمله ابو طالب سعد بن محمد بن علی ازدی معروف به رحبه از اعلام نندو و ادب و عروض و شارح دیوان منبئی و متوفی ۳۸۵ و از جمله ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جعفر ازدی صاحب کتاب الاختلاف و کتاب

(۱) فکیه باضم فا و فتح کاف و سکون یا و فتح های اول مصغر فاکمه است بمعنی میوه خرد

المنطق و متوفی ۳۴۸ و از جمله ابو منصور علی بن ظافر بن حسین ازدی مصری وزیر الملك الأشرف و صاحب کتاب بدایع البدایة نیمین قال شعراً بالبدایة و کتاب اخبار الشجعان و کتاب الدول المتقدمة و کتاب اساس السیاسة و کتاب اخبار السلجوقیه و متوفی ۶۱۳ و غیر اینان

ازدورقانی بافتح همزه و سکون زای نقطه دار و ضم دال بی نقطه منسوبست بازده و رقان و آن نام قریه ایست از توابع قم و عامه آنرا زرکان گویند و سلمة بن خطاب از محدثان امامیه و صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب عقاب الاعمال و کتاب مقتل الحسین و کتاب القبله از آن قریه و بدان منسوبست و بعضی ازدورقانی را از توابع ری شامته اند و این استنباه است

ازرقی بافتح همزه و سکون زای نقطه دار مرد که بود چشم را گویند و زین کیود چشم را زرقاء خوانند و آن لقب و نام جمعی از محدثان است و ابوبکر زین الدین بن اسمعیل هروی ازرقی از شاعران سزایشگر سلطان مانا نشاد بن الب ارسلان و صاحب

لغت و کتاب التتربیب در تفسیر و کتاب تفسیر شعر ابی تمام و کتاب تفسیر اصلاح المنطق و کتاب تفسیر اسماء الله و غیر اینها و متوفی ۳۷۰ و نیز ازهری منسوبست بهجامع ازهر مصر و شیخ خالد بن عبدالله بن ابی بکر ازهری نحوی صاحب کتاب التصریح و کتاب تمرین الطلاب فی صناعة الاعراب و شرح ازهریه و شرح اجر ومیه و شرح قصیده برده که در سال ۹۰۵ در قاهره مصر در گذشت بدان منسوبست

اسامه باضم همزه بمعنی شیر از اعلام حرب و نام جمعی از صحابه و تابعین است از جمله اسامه بن زید صحابی که پیغمبر (ص) او را در مرض موت امیر لسکر مسلمین کرد و اسامه در سال ۵۹ یا ۵۸ در گذشت

اسپیری بافتح همزه و سکون سین بی نقطه و کسر باء منسوبست با سبیر بافروت آری اسپیرن بزاد ت نون در آخرن آضبط کرده و گفته حکم شهر یست و هم دلمه ا بسب در ارتن الروم و محمد بن یوسف بن محبوب بن علی غزالی حلیمی اسپیری صاحب کتاب الفرائد الاسیره

کتاب الفیه و شلفیه را ندانستم از چه روی ازرقی گفتند و بر فرض که ازرقی تخلص شاعرانه باشد چرا آنرا برگزیده است

ازری با فتح همزه و سکون زای نقطه دار و کسر رای بی نقطه منسوبست بازر که پدر تیره ایست و ازر معنی نیرو و پشت را دهد و عامه بغلط با ضم همزه خوانند و با این ضبط معنی گره گاه بند شلووار را دهد و از این تیره است شیخ کاظم بن حاج محمد تمیمی از ری بغدادی صاحب قصیده هائیه

لن الشمس فی قباب قباها  
شف جسم الدجی بروج ضیایها  
وسلاست و انسجام این قصیده مرا از وصف آن بی نیاز دارد و نوانت گفت در حسن اسبجام و عند و بت النانظ کم نظیر است و ازری در سال ۱۲۱۱ در گذشت

ازهری با فتح و سکون زای نقطه دار منسوبست با زهر بی وزن اخگر و آن نام جد ابو منصور مجید بن احمد بن ازهر مروی شامی است که از اعلام ادب و لغت بود و کتابها پرداخت از جمله کتاب الیهذب در

و کتاب المستثنی و کتاب بدایع الافکار  
و رساله در عصمت انبیاء و متوفی ۱۱۹۴  
بدان منسوبست

استوائی باضم همزه و سکون  
سین بی نقطه و ضم تا منسوبست  
با ستوا ابن خلکان گفته که آن نام  
ناحیتی است در نیمه بورداری  
قریه های بسیار و جمعی از دانشمندان  
بآن منسوبند از جمله عبدالکریم  
قشیری استوائی و در ذیل ضبط قشیری  
بیاید

استونه با ضم همزه و سکون  
سین بی نقطه و ضم تالی قرشت بروزن  
گلگونه بمعنی ستون باشد و آن  
لقب ابوالعباس احمد بن محمد دینوری  
است از محدثان امامیه

اسدی با فتح همزه و سین  
بی نقطه منسوبست باسد بن ماریکه  
بن الیاس بن دینر بنز نیره از قبيله  
مضر و نیز منسوبست باسد بن ریمیه  
بن نزار بن معد بن عدنان پدر نیره  
دیگر و نیز منسوبست باسد بن  
عبدالعزی بن قیس بن کلاب  
بن مره بن حکم بن لوی بن  
غالب پدر نیره دیگر و از ابن تیره  
اخیر است علمی بن محمد بن عبید بن

زیر اسدی معروف با بن الکوئی  
در شمار نهجربان و از شاگردان ثعلب  
و صاحب کتاب الهمز و کتاب معانی  
الشعر و اختلاف الالاء فیه و کتاب  
الفرائد و العلائد در آن و متوفی ۳۴۸  
و اسدی تنقلص ابو نصر علی بن احمد  
اسدی طوسی است از بزرگان شعر  
و اساتید نظم فارسی و مؤلف گرشاسب  
نامه و فرهنگ فارسی و متوفی ۴۶۵  
و منسوب به چیک از تیره های  
عرب نیست

اسروشنی باضم همزه و سکون  
سین بی نقطه و ضم رای بی نقطه  
منسوبست باسروشنه که شهرست در  
مارراه النهر و جمعی از محدثان عامه  
و بعضی از محدثان خاصه بنام  
منسوبند و بعضی از علمای رجال آن  
لفظ را اسروش با حذف نون ماقبل  
آخر نوشته است و در آن سبب اشتباه  
دیگران نموده است

اسطرلابی باضم همزه و سکون  
سین بی نقطه و ضم تا منسوبست  
باسطرلاب بمعنی میزان آفتاب و آن  
لقب ابو الفاسم هبیه بن حسین بن  
یوسف است معروف به اربع اسطرلابی  
از اعلام حکمای ریاعین و صاحب

کتاب زیبح المعرب و رساله در عمل  
اسطرلاب و رساله در طلسمات و کتاب  
درة التاج من شعر بن الحجاج و در این  
کتاب اشعار ابو عبد الله حسین بن  
حجاج بغدادی شاعر زیر دست شیعی  
را گرد آود و آنرا بر یکصد و چهل و  
یکباب قسمت بست و هر بابی را بر فنی  
از فنون شعر و صنعتی از صنایع بدیعه  
اختصاص داد و خود نیز بنظم شعر  
پرداخت و در سال ۵۳۴ در گذشت

اسفراینی با همزه مکسور  
و سکون سین بی نقطه و کسر فا  
منسوبست با سفراین از توابع نیشابور  
و جمعی از اعلام از آن شهرک برخاستند  
از جمله ابو حامد احمد بن ابی طاهر  
محمد بن احمد اسفراینی از فقه‌های  
شافعیه و بگفته ابن اثیر از مجد دین  
مانه چهارم و رئیس مطلق مذ هب  
شافعی و کسی است که در حلقه درسش  
در بغداد بیش از سیصد فقیه حاضر  
گردید و در سال ۴۰۶ در گذشت و از  
جمله رکن الدین ابواسحق ابراهیم  
بن محمد بن ابراهیم اسفراینی در  
طبقه متکلمان و دقیقان و صاحب  
کتاب اصول الدین و الرد علی الملاحدین  
و متوفی ۴۱۸ و از جمله عماد الدین

ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی  
شاگرد عبد الرحمن جامی و صاحب  
شرح بر کافیه ابن حاجب و شرح تلخیص  
المفتاح بنام اطول در برابر شرح تفتازانی  
بنام مطول و شرح بر شمسیه منطلق  
و حاشیه بر کبری منطلق و حاشیه  
بر تفسیر قاضی بیضاوی و  
رساله در نسب بین قضایا و رساله در  
استعارات بدیعه و حقیقت و مجاز بفارسی  
و متوفی ۹۴۳

اسفع با فتح فابروزن احسن نرینه  
را گویند که رنگش سیاه و پسرخی  
مایل باشد و آن نام چند تن از  
صحبا به و محدثان است

اسفع با فتح قاف بروزن اسفع  
پرنده کوچکی است که سرش سپید  
و پر هایش سبز است و آن نام جد  
ابو الطغیلا عامر بن و ائله است از  
خواص اصحاب امیر المؤمنین ۴

اسفی با کسر همزه و  
سکون سین بی نقطه کفشگر را گویند  
و آن لقب جمعی از محدثان است که  
بیشتر کفشگری داشته و با همان لقب  
مذکورند از جمله اسمعیل بن محمد  
اسکاف از محدثان امامیه و شاگرد  
عسائی

اسکافی باضبط پیش منسوبست  
 باسکاف که نام ناحیتی است از نهر وان  
 میان بغداد و واسط و باسکاف  
 بنی الجنید معروف است چه پسران جنید  
 در آنجا زیستن داشتند و جمعی از اعیان  
 علما از آنجا برخاسته و بدان منسوبند از  
 جمله ابوعلی محمد بن احمد بن جنید  
 اسکافی از اعظم علمای امامیه و صاحب  
 کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه در  
 بیست مجلد و متوفی ۳۸۱ و از جمله  
 ابوعلی هلمی بن محمد بن ابی بکر همام  
 بن سهل اسکافی معاصر شیخ کلینی و  
 صاحب کتاب الانوار فی تاریخ الامم  
 الاطهار و متوفی ۳۳۲ و از جمله ابو  
 جعفر محمد بن عبداللہ اسکافی معتزلی از  
 متکلمان بنام فرقه معتزله و صاحب  
 تصانیف و متوفی ۲۴۰

اسکداری بافتح همزه و  
 سکون سین بی نقطه و ضم کاف عربی  
 بنا بر ضبط ابن خلف تبریزی در برهان  
 قاطع و با کسر همزه و کاف بنا بر  
 ضبط مؤلف غیث اللغات منسوبست  
 باسکدار بمعنی قاصد و برید و بنو  
 اسکداری طایفه باشند و از این  
 تیره است محمد بن اسعد اسکداری  
 فقیه و طیب و مؤلف رساله تحریر

النصاب الشرعی من الدراهم والدنانیر  
 و متوفی ۱۱۴۳  
 اسکندری با کسر همزه  
 منسوبست باسکندریه و آن نام چندین  
 شهر و قریه است و مشهورترین آنها  
 شهر است بزرگ در مصر در ساحل  
 دریای مدیترانه و محمد بن سلامه بن  
 ابراهیم اسکندری مکی مفسر و شاعر  
 و صاحب تفسیر منظوم قرآن مجید  
 در ده مجلد و متوفی ۱۱۴۹ بدان  
 منسوبست

اسکیب با کسر همزه بر وزن  
 اکسیر نام پدر حسین بن اسکیب است  
 که از متکلمان امامیه و از اصحاب امام  
 حسن عسکری است و در اینککه وی  
 قوی است یا سمرقندی، اختلاف است و  
 ندانستم از چه روی او را اسکیب گفتند  
 و هر گاه ضبط بعضی از دانشمندان  
 که باشین نقطه دار قیاس کرده درست  
 باشد دور نیست که اسکیب، معرب  
 شکیب فارسی باشد

اسلمی با کسر همزه و سکون  
 سین بی نقطه و ضم لام منسوبست باسلم  
 که پدر تیره ایست از ذریله ازد و بافتح  
 لام منسوبست باسلم بن تیره از قبیله  
 قضاعه و جمعی بسیار از مدائن آن



دو نسبت رسانند و باید دانست که اسلم  
باضم لام جمع سلم است و بافتح لام اسم  
تفضیل و از این تیره است یحیی بن  
زیاد اسلمی کوفی معروف بفراء و  
درفراء بیاید

اسماء بافتح همزه و سکون  
سین بی نقطه از اعلام مشترک میان  
مردان و زنان است و جمعی از صحابه  
و صحابیات با آن نام باشند از مردان  
اسماء بن حارثه اسلمی صحابی و اسما  
بن زیاد جری صحابی و از زنان اسما  
بنت عمیس زوجه جعفر طیار که باشوهر  
خود جعفر بحبشه رفت و پس از شهادت  
جعفر با ابوبکر شوهر کرد و محمد بن  
ابی بکر را آورد و پس از مرگ  
ابوبکر با امیرالمؤمنین ازدواج کرد

بنات النبطاقین مادر عبدالله بن زبیر است  
و در ریشه آن سخن باختلاف درده اند  
و گویا در زنان همزه اسماء مقلوب از  
او باشد و اصل آن و سماء است بمعنی  
نکوروی و در مردان جمع اسم باشد  
اسنائی با کسر همزه و سکون  
سین بی نقطه منسو بست با ساسکه  
شهریست در اسی صعید منسوب و عبید  
الملک بن عمران اسنائی از ادبا و شاعران

امامیه که این چند بیت نمونه طبع  
روان و نظم دلکش او است  
حبیبی آه ما احلی

هو ائی فی هواك  
فخل الصد والهجران

ولا تسمع ملام  
وصلنی یا قاضیب البان

فقی قلبی ضرام  
وجد للها تم الولهان

یا بد را التمام  
و زر یا طلعة البدر

و دع یا قاتلی هجری  
و در سال ۲۰۹ در گذشت و نیز همد

الرحمن بن هلی صاحب دیوان  
انشاء و ادیب و شاعر توانا که این چند

بیت نمونه قدرت او بر نظم است  
القلیبی الی السلو طریق

انامن سكرة الهوی لا انیق  
ضحکویوم بینهم و بکینا

فترانت سحاب و بروق  
لو تر اناو لل طالب اخفاق

الینا و المقلوب خفوق  
لرأیت الدلیل حیر ان منا

کلما لزع للهلل شروق  
و در سال ۲۲۵ در گذشت با و

منسو بند و باید دانست که اسنا را

بقصر و بمد هر دو خوانده اند و یا فوت  
آنها بالف ممدوده ضبط کرده است  
و فیروز آبادی بالف مقصوره  
با کسر همزه و سکون

سین بی نقطه و فتح نون منسوبست بر  
خلاف قیاس با سنا و شاید در ریشه  
واوی باشد بپر حال جمال الدین عبد  
الرحیم بن حسن بن علی اموی اسنوی  
شافعی صاحب کتاب طبقات الشافعیة  
و شرح بر منهاج بیضاوی و شرح الفیه  
و حکتاب التمهید و متوفی ۷۲۲  
بدار مسه است

اسوانی باضم همزه و سکون  
سین بی نقطه منسوبست باسوان صکه  
سهریست در صمد مصر و سماعی آنها  
بافتح سین ضبط کرده است و ابوالحسین  
احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن  
حسین بن زبیر اسوانی معروف باین  
زبیر و ملقب بر رشید بن زبیر در برابر  
رشید و طواط و رشید فارقی که در  
دلیقه نویسندگان و ادیبان و شاعران  
و فقیهان است و حکنا بها پرداخت از  
جمله کتاب جنان الجنان و روض  
الاذهان در شعرائ مصر و کتاب شفاء  
النلة فی سمت القبلة و کتاب نية الالهی و  
این کتاب بر بسیاری از علوم مشتمل

است و اسوانی در یمن منصب قضا داشت و  
لقب قاضی قضاة الیمن و داعی دعاة الزمن  
گرفت و در اندیشه سلطنت افتاد و سکه  
بنام خود زد و وزیر عاشد عبیدی او  
را دستگیر کرد و در سال ۵۶۳ بدارش  
آویخت و نیز برادرش ابو محمد حسن  
بن هلی اسوانی مؤلف کتاب النسب  
و متوفی ۵۶۱ بدان منسوبند

اسید باضم همزه و فتح سین بی  
نقطه بروزن زبیر مصغر اسد است بمعنی  
شیر کوچک و نام جمعی از صحابه  
و تابعان و محدثان است .

اسیدی با ضبط یث منسوبست  
با سید بن عمرو بن تمیم که پدر تیره  
ایست از قبیلہ تمیم و جمعی از اعلام  
محدثان بان تیره منسوبند از جمله  
غیاث بن ابراهیم تمیمی اسیدی از اصحاب  
صادقین ۴

اسیر الهوی با فتح همزه بروزن  
امیر بمعنی در بند و هری با فتح های  
هوز بمعنی آرزو و عشق و معنی ترکیبی  
آن در بند عشق و آرزو است و آن  
سی هشت نامند

اشتر با فتح همزه و سکون شین  
نقطه دار بروزن اختر کسی را گویند  
که پلک زیرین چشمش برگشته باشد

و آن لقب مالک بن حارث نخعی است از اصحاب امیر المؤمنین و از دلیران نامدار و معاویه پس از مرگ اشتر گفت علی را دوست نیرو مند بود یکی عمار که در صفین کشته گردید و دیگری اشتر که امروز از جهان برفت و در سال ۳۸ در گذشت

اشج پا تشدید هم بر وزن اشد شکسته سر را گویند و آن لقب مندر بن هاشم عبدی است که پیغمبر باو گفت در تو دو خوی است که خدا آنرا دوست دراد برد باری و شرمگینی و نیز لقب عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بن عاص است که به اشج بنی امیه معروفست و در سال ۱۰۱ در گذشت .

اشجعی بافتح همزه منسوبست باشجع بر وزن اشرف که پدر تیره ایست از قبیله غطفان و جمعی از محدثان و دانشمندان بدان منسوبند از جمله ابو عامر احمد بن عبد الملک بن احمد بن عبد الملک اشجعی قرطابی اندلسی ادیب و شاعر و صاحب کتاب کشف الدک و ایضاح الشک و کتاب التوابع والنزایع و کتاب حانوت عطار و منوفی ۴۲۰ و اشجع دلیو دلیو تر را گویند

اشجم بافتح همزه و حای یو نقطه بر وزن احمر بیه دار تر را گویند و آن نام یا لقب پدر حماد بن اشعم تمیمی کوفی است که شیخ در رجال او را در شمار اصحاب امام صادق ۴ آورده است و بعضی آنرا باسین یو نقطه ضبط کرده اند و با این شبهه بمعنی سیه چرده است

اشعب بافتح همزه و عین بی نقطه بر وزن اشرف شکسته شاخ را گویند و با حیوانی که دو شاخش از هم دور باشد و آن نام اشعب آز مند و طمعار معروفست که در گرسنه چشمی او داستانها گویند

اشعث در آخر نای نختا، بر وزن احمد پریشان موی و آشفته و گرد آلوده موی را گویند و آن لقب معدیکرب بن قیس کنندی است که بر دست پیغمبر مسلمانی گرفت سپس از وفات پیغمبر از بیعت کردن با ابوبکر سر باز زد و عامل ابوبکر با او بجنگید تا آن زیر بار آن داد و در سال ۶ هجری در گذشت و فرزندش محمد بن اشعث از سران ساه عبید الله بن زیاد بود و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث با جمعی بسیار از علماء و دراء

بر حجاج بن یوسف ثقفی خروج کرد  
و داستانش دراز و خود در سال ۸۵  
در گذشت و اشعری لقب محمد بن  
منصور است از اصحاب امام صادق ( ۴ )  
که نسبتش با شعبه مذکور رسد و  
اشاعره بطور کلی بدو منسوبند

اشعری با فتح همزه و عین بی

نقطه منسوبست با شعر بن سباء بن  
یشجب بن یعرب بن قحطان پدر قبیله  
بزرگ در یمن و اشعر کسی را گویند  
که بدنش پر مو باشد و گویند او

بن سبا پر مو متولد گردید و از این روی  
او را اشعر گفتند و این خلکان گفته  
نامش لبث بن ادد بن یشجب است و  
اشعر لقب او است، باری جمعی از اعیان

هلماء و امراء و محدثان از آن قبیله  
اند از جمله ابوالحسن علی بن اسمعیل  
اشعری امام اشاعره و صاحب کتاب  
اللمع و کتاب الموجز و کتاب ایضاح

البرهان و متون فی ۳۳۰ و فرقه اشاعره  
که شاخه بزرگی از متکلمان عامه اند

پیوستند و اینان را از هر تیره و قبیله  
که باشند اشاعره خوانند نه اشعری  
و از جمله ابو جعفر محمد بن احمد بن  
یحیی بن عمران اشعری از علمای شیعه

و صاحب کتاب الجامع و کتاب النوادر  
و کتاب منازل من القرآن فی الحسین  
بن علی و از جمله زکریا بن آدم

در باره او گفت بردین و دنیا مامون  
است و باید دانست که اشعری بن قم از  
همان قبیله اند که از کوفه بقم کوچیدند  
و پس از زیستن در این سرزمین که در  
آن زمان بچندین قریه و قاعه قسمت  
شده بود آنرا شهر کردند و در زمان  
هرون الرشید خراج آنرا از اصفهان  
جدا کردند و باز همین اشعری بن اند  
که مذهب شیعه امامیه را رواج دادند  
و در شهرها تاجائیستند و انستند  
پراکنند

وزن اشرف سرخ و سپید را گویند  
مادینه را شفراء گویند و ابن اشقر

عبدالسید بن علی نحوی ادیب است که  
از شاعران خطیب تبریزی بوده  
است و اشعر لقب یکی از نیاکان او است  
اشعری با کسر همزه و  
سکون شین نقطه دار و فتح کاف  
عربی و واء منسوبست با اشکور که  
قریه ایست از نوابغ ارض ایران و جمعی

امثل اشمونی اشنادانی اشانی اشهلی اصبعی

از اعلام از آن قریه برخاسته اند از جمله قطب الدین محمد بن علی اشکوری از افاضل حکما و شاگرد محقق داماد و صاحب کتاب محبوب القلوب و رساله در عالم مثال و غیر اینها

اشل با فتح همزه و تشدید شین نقطه دار بیدست را گویند و هم کسیکه دستش بنخشد و آن لقب جمعی از محدثان است از جمله سالم بن عبد الرحمن بن سالم ملقب باشل از اصحاب صادقین ۴

اشمونی باضم همزه و سکون شین نقطه دار منسوبست بشمون با قوت گفته که اشمون شهر کیست در غربی رود نیل بنام بانی آن اشمون بن مصر بن بیصر بن حام بن نوح و ابو الحسن نو را لدین علی بن محمد اشمونی شافعی نحوی ادیب و شارح الفیه ابن مالک و متوفی ۹۰۰ هـ بدان منسوبست

اشنادانی با کسر و ضم همزه و هردو صحیح است و سکون شین نقطه دار منسوبست بر خلاف قیاس باشنان که نام محلی است در بغداد با قوت در معجم الادباء گفته که در نسبت آن

(دان) افزودند و ابو عثمان سعید بن هرون اشنادانی نحوی لغوی صاحب کتاب معانی الشعر و کتاب الایات و متوفی ۲۸۸ بآن منسوبست

اشنایی با ضبط پیش منسوبست باشنان و آن گیاهی است شور خنک شوخی بدن و جامه را بدان بزدایند و نیز از آن قلیا گیرند و از قلیا صابون سازند و نیز چنانکه گذشت نام محلی است در بغداد و ابو بکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن ثابت اشنایی و محمد بن یحیی اشنایی از محدثان عامه و محمد بن حسین بن حفص خثعمی اشنایی از محدثان خاصه و متوفی ۳۱۷ بدان منسوبست اشهلی با فتح همزه و سکون شین نقطه دار و فتح ها منسوبست به بنی عبد الاشهل که تیره ایست از قبیله اوس و جمعی از صحابه مانند اسعد بن سلامه اشهلی انصاری و اسلم بن جبیره بن حصین اشهلی و اسید بن حضیر اشهلی و نیز جمعی از راویان و محدثان بدان منسوبند

اصبعی بفتح همزه و سکون صاد به نقطه منسوبست بدی اصبع از ملوک یمن و نامش حرث بن عوف مالک و بدر قبیله ایست و از این قبیله

مالک بن انس اصمعی صاحب موطا و یکی از چهار امام مطلق مذهب عامه و متوفی ۱۷۸ و اصمغ مردخو بروی را گویند

اصمغ با فتح و سکون صاد بی نقطه بروزن احمد پرنده ایست که دم او سپید باشد و نیز اسپنی که دم او و پایشانی او سفید باشد و نام اصمغ بن نیا ته تیمی حنظلی مجاشعی کوفی است از خواص اصحاب امیرالمؤمنین اصمغری با کسر همزه و سکون صاد بی نقطه منسوبست با اصمغری که از شهرهای قدیم فارس است و ابو سعید حسن بن احمد بن یزید اصمغری از قبیله شافعی و صاحب کتاب اقصیه و متوفی ۳۲۸ و عبد الحمید اصمغری که شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام صادق شمرده است بدان منسوبند

اصمغید با کسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح ناوسکونهای هوز و ضم ای ابجدودر آخر ذال نقطه دار معرب سپهبد است یعنی سالار سپاه و نام پدر او العباس احمد بن اد فیه بنده می است در شمار مفسران و مجتهدان اصمغی با فتح همزه و سکون صاد بی نقطه منسوبست با اصمغ

سومین هبدا الملك بن قریب بن عبد الملك بن علی بن اصمغ بصری از اعلام لغویان و ادیبان و نادره گویان و داستان سرایان و قصه بردازان و متوفی ۲۱۶ گویند اصمعی دوازده هزار ار جوزه در خاطر داشت و چون بسفر رفت هیچده صندوق کتاب با خود برد و اصمغ در چندین معنی بکار رفته است خرد گون - نیز خاطر - دل آگاه - شمشیر بر نه - آنکس که بیالاترین جاهارود - گیاهیکه میوه اش رسیده اما شکافه نباشد - پر نازک پرنده گان و اصمغان تشبیه اصمغ بمعنی دل آگاه و رأی آهین است

اصمغ با فتح همزه و تشدید صاد بی نقطه کروناشنوارا گویند و ان لقب ابو عبدالله حاتم بن عنوان بلخی است از علم عرفا و صوفیان رشاکرد شقیق بلخی و حاتم کربود بلکه خوشتر را کروا نمود و کر (ا م) لقب یاهت و داستانش چنین است که زنی نزد وی رفت تا چیزی ارار پرسد اتفاق چنان افتاد که بی آنبار تیزی داد و بسیار خندل گردید و نم برای اینکه خجالت را از او ببرد خود را کرمود و گفت مسئله ات را با د تر بگوی تا

من بشنوم و چندان سخن را بلند  
گفت که یقین کرد حاتم بانك تیز او  
را نشنید و حاتم را سخنان حکیمانه  
است و در سال ۲۳۲ در خراسان  
از دنیا رفت

اصیرم باضم همزه وفتح صاد  
بی نقطه و سکون یا و کسر رای بی  
نقطه مصغر اصیرم نام اصیرم بن ثابت  
انصاری اشهلی صحابی است که از  
شهبان جنگ احد است و اصیرم کسی  
را گویند که دو طرف گوشتش بریده  
باشد

اطرابلسی باضم همزه و لام  
و سکون طاب لغنی است در طرابلس  
که شهرت در شام و کشوریست در  
افریقا و ابومحمد توفیق بن محمد بن  
حسین بن عبیدالله بن زریق اطرابلسی  
در طبقه ادیبان و شاعران و فاضلان  
و متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

اطروش باضم همزه و رای  
بی نقطه و سکون طاب بروزن پرشور  
کروناشنوا را گویند و آن لقب حسن  
بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن  
علی بن ایطالب است که او را ناصر  
الحق و الناصر الکبیر گفته اند و جد  
مادری شریف مرتضی و شریف رضی

است و اطروش در بلاد دیلم فرمانروا  
بود و باملوك سامانیه جنگها کرد و در  
سال ۳۰۲ در گذشت و اطروش راه  
فرقه امامیه را سپرد و کتابها در آن  
مذهب پرداخت از جمله کتاب الامامه  
و کتاب انساب الائمه و موالیدهم الی  
صاحب الامر

اعثم بافتح همزه و نای سه نقطه  
دار بروزن اعلم شکسته استخوان را  
گویند و یا کسی که استخوان شکسته  
اش کژ جای گرفته باشد و آن لقب  
احمد بن علی کوفی است و مؤلف تاریخ  
فتوح که بنام تاریخ اعثم مشهور است  
و این کتاب از ابتدای تاریخ حضرت  
رسول است تا شهادت امام حسین و خود  
در حدود سال ۳۱۴ در گذشت و محمد بن  
احمد بن ابوبکر مسوفی در سال ۵۹۶  
آنرا فارسی کرد

اعسم بافتح همزه و سین بی نقطه  
بروزن اعلم مردی را گویند که دست  
و یابایش کژ باشد و زن را عسماء گویند  
و اعسم لقب محمد بن علی بن حسین بن  
محمد نجفی زبیدی از اعیان عامه  
و شعرای امامیه و شاگرد بحر العلوم  
و صاحب منظومه در مطاعم و مسارب  
و منظومه در موارث و منظومه در

اعشى اعلم اعمش اعور اعین افرعی افرق

سلیمان بن مهران کوفی است که بجلالت و فضل معروفست و صاحب نوادر بسیار تا جا میکه ابن طولون شامی کتابی در نوادر اعمش نوشته و آنرا الزهر الانعش فی نوادر الاعمش نام داده است و اعمش در سال ۱۴۸ در گذشت  
 اعور با فتح همزه بروزن  
 احمر کسی را گویند که از يك چشم نایینا باشد و آن لقب جمعی از معدنان است از جمله حفص بن عیسی اعور از اصحاب امام صادق

اعین بروزن احمد فراخ چشم را گویند و بخصوص کسیکه مردمک چشمش در شت باشد و آن نام جمعی از معدنان است از جمله اعین بن ضبیمه دارمی از اصحاب امیر المؤمنین و از جمله اعین بن سنیس پدر زراره و بکیر

ی با فتح همزه و سکون  
 فامنه و بست با فرع بر وزن احمر و آن نام موضعی است نزد بکتیمامه و حفص بن افرعی  
 امام باقر آن

افرق بر وزن اشرف کسی را گویند که موی بیس سر و موی رنخش دو شاخ باشد و نیز کسی را که

رضاع و قصائد در مرثی و متوفی ۱۲۳۰  
 اعشى با فتح همزه و در آخر الف مقصوره کسی را گویند که بشب نیند و آن لقب ده تن از شعرای عرب است از جمله اعشى قیس که باعشى الحکیر معروفست نامش ابو بصیر میمون بن فیس بن جندل اسدی از فحول شعرای جاهلیت و ستابشگر ملوک حیره بود و از جمله اعشى باهله که حجاج بن یوسف ثقفی او را گشت اعلم با فتح همزه و سکون  
 عین بی نقطه و فتح لام کسی را گویند که لب بالای او شکافته باشد برابر افلیح و آن لقب ابو جاح یوسف بن سلیمان بن عیسی اندلسی نهوی است صاحب کتاب شرح الجمل و شرح حماسه و متوفی ۴۷۶ و نیز لقب ابو اسحق ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نهوی ادیب و شاعر است صاحب تاریخ بطابوس کتاب التجمع بین الصحاح و الفرید و متوفی ۶۴۲ و نیز نام یالقب اعلم از دی است از اصحاب امیر المؤمنین (ع)  
 اعمش با فتح همزه و سکون  
 عین بی نقطه بر وزن اخگر کسی را گویند که نیروی دیدنش کم و از چشمش آب آید و آن لقب ابو محمد



افطح افطس افلح

میان دندانهایش تپی و باز باشد و آن لقب  
عمر و بن خالد کوفی است از اصحاب امام  
صادق (ع)

افطح بروزن احمد پهن سرو  
نیو پهن بینی و پهن بار افطح گویند و آن  
لقب عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن  
حسین بن علی بن ابیطالب است که پس از  
اسمعیل بزرگترین فرزندان امام صادق  
بود پس از پدر مدعی امامت گردید و  
پیروان او را فطحیه گویند و گویا  
عبدالله را از این روی افطح گویند که  
پایش پهن بود

افطس بروزن اشرف پهن  
بینی را گویند و آن لقب حسن بن علی الا  
صغرین امام زین العابدین است که با  
محمد بن عبدالله بن حسن معروف بنفس  
زکیه خروج کرد و ابو نصر بخاری  
گفته که از افطس در لشکر نفس زکیه  
دلیرتر و شکیبایا تر نبود و او را رمح  
(نیزه) فرزندان ابو طالب گفتند  
از این روی که بلند اندام تر از او در  
فرزندان ابو طالب نبود

اشح در آخر حای بی نقله بر  
وزن اختر کس را گویند که لب زیر  
ینش شکافه باشد در برابر اندام و آن  
لقب عامم بن ثابت صحابی و نام یالقب

افلیلی افندی افرع

بعضی دیگر از محمد ثابت است  
افلیلی با کسر همزه منسوبست  
با فلیل بروزن اکسیر و آن قریه ایست در  
شام و ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن  
زکریا شارح دیوان متنی و متوفی  
۴۱۱ بدان منسوبست و ابن افلیلی در  
ره ری اند

افندی با فتح همزه وفا و سکون  
نون از القاب ترکان عثمانی است  
بمعنی بزرگ و آن لقب میرز  
عبدالله بن عیسی بیگ بن محمد صالح  
بیگ اصفهان نیست مؤلف ریاض العلماء  
و حیاض الفضلاء و شاگرد علامه  
مجلسی و محقق خونساری و محقق  
سبزواری و آن لقب را از سلطان  
عثمانی وقت دریافت کرد از آن پس  
که بمکه رفت و از شریف مکه برنجید  
و از آنجا با سلا مبول رفت و بسلاطان  
عثمانی نزد یک گردید و شریف را  
معزول کرد و خود نیز با فندی ملقب  
گردید

افرع با فتح و سکون قاف  
و فتح رای بی نقله بمعنی کل آنکه  
که موی سر ندارد و آن نام بهمنی  
از صفتابه است و نام پدر نام او افتر  
افرع است در شمار نو شوی و بمان و

خود گفت که ورقه برای همید الملك ابو نصر کندی نوشتم و هزار دینارم داد و فاطمه در سال ۴۸۰ در گذشت اقرن با فتح همزه و سکون قاف و فتح رای بی نقطه پیوسته ابرو را گویند و آن لقب ابو حازم سلمه بن دینار است از اصحاب امام صادق (ع) اقصری با فتح همزه و سکون قاف و فتح صاد بی نقطه منسوبست با قصر و بگفته یاقوت شهر بست در ساحل شرقی رود نیل و ابو الصجاج اقصری از مشایخ عرفا بود ان منسوبست و از طرفه سخنان او است ، وقتی از او پرسیدند پیر طریقت تو کیست گفت ابو جمران (۱) و بنداشتند که سخن بهزل گوید گفت بطیبت سخن نکردم و حقیقت اینست که در شبی از شبهای زمستان بیدار بودم و جعلی را دیدم که بر دیوار نرم چراغ بالا رفت و پایش بلندید و بیفتاد بار دوم بر دیوار چراغ بالا رفت و باز بیفتاد و این کار را تا هفتاد بار مکرر کرد و از اصرار آن جانور بسیار تعجب کردم

(۱) ابو جمران کینت جعل است و جعل با ضم جیم و فتح عین بی نقطه جانور سیاهی است که سرگینت را گرد کند و در لانه برد

و برای انجام مقدمات فریضه صبح بیرون رفتم و چون برگشتم جعل را بالای چراغ نزدیک فتیله دادم و از ابو جمران نبات عزم در طریقت را فرا گرفتم

اقطع با فتح همزه و سکون قاف و فتح طای حطی و در آخر عین بی نقطه بیدست را گویند و آن لقب ابو الریبع سلیمان بن خالد هلالی بجلی است از ثقات امامیه و از اصحاب امام صادق (ع) اقصم با فتح همزه و عین بی نقطه و سکون قاف کسی را گویند که پشت او درون و سینه اش بیرون جسته باشد و آن نام اقصم بن سلمه حنفی صحابی است

اکنم با فتح همزه و نای مثله بزرگ شکم را گویند و آن نام جمعی است از جمله اکنم صیفی از حکمای عرب و از جمله اکنم بن ابی الحرث صحابی و نیز نام پدر قاضی مشهور یحیی بن اکنم است

اکنانی با فتح همزه و سکون کاف منسوبست با کفان جمع کفن و کفن فروش را اکنانی گویند و آن لقب جمعی است از جمله ابو نصر حارث بن نعمان بن سالم بزار از مشایخ

احمد بن جنبل و از جمله شمس الدین محمد بن ابراهیم بن ساعد اکفانی انصاری ریاضی دان و حکیم و صاحب تصانیف و متوفی ۷۴۹

اکمه با فتح همزه و میم بروزن اسعد کور مادر زاد را گویند نیز کسی که در شب نیند نیز کسی را که خرد از او برود و آن لقب ابو الخطاب قتاده بن دعامه بصری است از اعلام تا بعین و متوفی ۱۱۲

اکوع با فتح همزه و وا و بر وزن اخگر کسی را گویند که استخوان بند دستش بزرگ و یا پیچیده باشد و آن نام پدر و یا جد سلمه بن اکوع صحابی است که از دلیران و پیران دازان ماهر بوده است الهانی با فتح همزه و سکون لام منسوبست با الهان و آن پدر تیره ایست در عرب بنام الهان بن مالک بن زید و عبدالله بن عمرو بن زید الهانی صحابی بدو منسوبست و نیز نام شهر یست در یمن و نیز نام موضعی است نزدیک مدینه که خاص بنی قریظه بوده است و ناندستم ابو عبدالله احمد بن عمران بن سلامه الهانی نحوی و انوری و شاعر و معروف باخوش بیکی از آن دو موضع و با قبیله

منسوبست و این الهانی بیشتر اشعارش در مدایح اهل بیت است و این دو بیت از او است

ان بنی فاعلمة الميمونة

الطاهيرت الاكرمین الطهينة

ر بیعنا فی السنة الملعونة

کلهم کالر و ضة المهنونة

الیاس با کسر همزه و سکون لام

نامی است بیگانه در زبان عرب و عربان آنرا از بیگانگان گرفته و معرب کرده اند و آن نام یکی از بیفهرات است و نام جمعی از محدثان

امامه با ضم همزه بر وزن

گشاده بمعنی سیصد شتر است و هم نام چندین زن از شناختگان عرب از جمله امامه دختر ابی العاص بن ربیع بن عبد العزی بن عبد مناف که مادرش زینب دختر بیغمیر (ص) بود و امیر المؤمنین پس از فاطمه زهرا (ع) از رابزنی گرفت و ابو امامه کنین زباد بن سلمی بن عبدالقیس عبدی است معروف به زیاد الامیج از شرای نیکو بردار عرب و متوفی در حدود ۱۰۰ و او را از جهت لکنی که در زبان داشت ابی گفتند و نیز ابو امامه کنیت صدی بن عجلان صحابی است معروف با ابو



النسب و کتاب الغلمان المغنين و کتاب  
انخما رين و الخمارات و کتاب  
اخبار القيان و کتاب اخبار الطفيليين  
و غير اينها در شاعری نيز توانا بود و  
اين ابیات تر او دیده طبع نیکو سرايي او  
است

فلو انس لا انس اقبالها  
تميل صحن سقته الدير  
و قد بدرت مثل بدر الدجى  
سما في السماء علوا و تم  
على رأ سها معجرا زرق  
و فى جيدها سبعة من برم  
و لم تر تقبل لعلو ع الرقيب  
و لم تحتشم من حضور العشم  
و در سال ۳۵۶ در بغداد بجهان ديگر  
پيوست

انابى بادج همزه منسو بست  
باناب و آن قريه ايست در نواحى حلب و  
ابو المرجمي (۱) محمد بن حرب بن عبدالله  
انابى حلبى در شمار نحويان و اديبان و  
صاحب ارجوزه در مختار حروف و  
متوفى ۵۸۱ بدان منسوبست

انبارى با فتح همزه و سکون

(۱) مرجى باشم هم فتح راى بي نطقه و  
جيم مشدد و در آخر الف مقصوره بر وزن

نون منسوبست بانبار و اين کلمه فارسى  
است بمعنى مخزن غله و آن شهرى بوده  
در کنار فرات در چهارده فرسنگى بغداد  
که کسرى آن شهر را ساخت و انبار غله  
گردانيد و سپس ابو العباس سفاخ آن را  
ساختمان کرد و از آن پس که بغداد  
شهر گشت آبادى شهر انبار بتدرى بيج بان  
منتقل گرديد باری جمعى از اعلام بان  
شهر منسوبند از جمله ابو محمد قاسم بن  
محمد بن بشار انبارى اخبارى اديب و  
فاضل و صاحب کتاب خلق الانسان و  
کتاب خلق الفرس و کتاب الامثال  
و کتاب غريب الحديث و غير اينها متوفى  
۳۰۴ و نيز فرزندش ابو بکر محمد بن  
قاسم بن محمد بن بشار انبارى از اعلام  
افاضل نحويان و لغويان که در قوت  
حفظش گویند سيمصد هزار شعر شاعرد  
برای قرآن حفظ داشت و صاحب  
کتاب الاضداد، کتاب الکافى و کتاب  
الزاهر و کتاب ادب الکاتب و کتاب الا  
هالى و شرح مفضليات و غير اينها و متوفى  
۳۲۷ و از جمله ابوطالب عبدالله بن  
ابى زيد انبارى از دانشمندانى که بسيار  
کتاب پرداخت و یکصد و چهل کتاب  
تصنيف و تأليف کرد از جمله کتاب  
البیان عن حقيقة الانسان و کتاب الشافى

فی علم الدین بدان منسوبند و باقوت شهر دیگری را در بلخ بنام انبار ذکر کرده اما شهر مشهور انبار همان است که مذکور گردید

اندرابی بافتح همزه و سکون نون و سکر دال بی نقطه منسوبست باندراب و اندرابه نیز گویند و آن شهر کیست میان غزوه و بلخ و ابو عبدالله احمد بن ابی عمرو مقری اندرابی معروف به احمد زاهد و صاحب تصانیف بیکو در علم قرآت و متوفی ۴۷۰ بآن منسوبست

اندلسی باضم همزه و دال بی نقطه و ضم لام و سکون نون پس از همزه منسوبست بانندلس و بافتح همزه نیز انرا ضبط کرده اند و آن کشور است مشهور در قاره اروپا که چندین قرن در تصرف مسلمین بود و خلفای بنی امیه در آن سلطنت کردند و آنرا اسپانیا نیز گویند و از این کشور دانشمندان بسیار برخاسته اند از جمله ابوبکر احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی اندلسی مروانی از مشاهیر علماء و فضلاء و صاحب کتاب عقد الفرید و دیوان شعر و متوفی ۳۲۸ انس بافتح همزه و نون کسی

را گویند که با او خو گیرند و آن نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله انس بن مالک انصاری صحابی پیشکار پیغمبر ۴ و متوفی ۹۳ و یکصد سال در جهان بزیست

انصاری با فتح همزه منسوبست بانصار یعنی یاوران و یاوران و در اصطلاح مردم مدینه را که به پیغمبر گردیدند انصار گویند در برابر مهاجرین که مردم غیر مدینه بودند و انصار از دو قبیله که در مدینه زیستن داشتند بوجود آمد یکی قبیله اوس و دیگری خزرج و کسانی را که بآن دو قبیله نسبت رسانند انصاری گویند مگر آنکه کسی آن لفظ را نام خانوادگی خود بر کند بی آنکه بانصار به پیوند و از اعلامی که بآن قبیله نسبت میرساند ابو اسمعیل عبدالله بن ابو منصور محمد انصاری هروی معروف بخواجه عبدالله انصاری است از اکابر عرفا و اعظام سالکین و صاحب کتاب منازل السائرین و این کتاب را ملاحده الرزاق کاشانی شرح کرده است و کتاب کنز السالکین و طبقات الصوفیه و کتاب ذم الکلام و کتاب زاد العارفين و انوار التحقيق در مناجات و مقالات

و مواعظ و رساله محبت نامه و رساله قلندرنامه و رساله هفت حصار و متوفی ۴۸۱ و پوشیده نماند که خواجه عبداللّه انصاری نسب بابا بوب انصاری که از صحابه پیغمبر (ص) است رساند

**انطاکی** بافتح همزه و سکون نون منسوبست باطلاکیه با تخفیف بای حطی و بعضی یارامشدد خوانند و آن از شهرهای شام است و جمعی از اعلام آن شهرند از جمله شیخ داود بن عمر طیب و فیلسوف انطاکی صاحب کتاب تزیین الاللاب و کتاب نذکره اولی الالباب و کتاب النزاهة المبهجة فی تعدیل الامزجة و متوفی ۱۰۰۸ و از جمله عمر بن علی بن حسن انطاکی خطلیب و صاحب کتاب المقبول و از جمله ابراهیم بن عبدالرزاق انطاکی مقری متوفی ۳۳۸

**انعمی** بافتح همزه و سکون نون و ضم عین بی نقطه منسوبست بانعم یا قوت گفته که آن نام موضعی است در عالیه و نیز نام کوهی است در مدینه و نیز منسوبست برخلاف قیاس به نمایم که تیره ایست از آل عامر از قبیلہ عامر بن صعصعه و یا منسوبست بنعمین که قبایله دیگر از عربان و سالم بن عبد الراحد مرادی انعمی یکی از دو

قبیله منسوبست

**انماری** بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانمار بن ارش که پدر تیره ایست از قبیلہ بجهیلہ و زبیر بن قین انماری بجهلی از شهیدان طب و از ناموران بزرگ منزان بنو منسوبست

**انماطی** بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانماط جمع نمط بمعنی فرش و بساط و انماطی کسی را گویند که فرش و بساط بفروشد و بر آن در فارسی فرش فروش است و ابراهیم بن صالح انماطی صاحب کتاب الغیبة و ابوالقاسم عثمان بن سعید بن بشار احوال انماطی از فقیهان شافعی و متوفی ۲۸۸ و ابو الطاهر برکات بن شیخ ابی اسحق ابراهیم خسوعی انماطی متوفی ۵۹۸ پیشه فرش فروشی داشتند و بدان مناسبت ایشان را انماطی گفتند

**انیسی** باضم همزه و فتح نون مصغرانس نام انیس بن جناده غفاری صحابی برادر ابوذر غفاری و نام انیس بن قتاده باهلی صحابی است که گویند در روز احد کشته گردید

انیسه باضم همزه و فتح نون

مصغراتف بمعنی بینی نام چند تن از صحابه است از جمله انیف بن چشم صحابی اوالی با فتح همزه منسو بست با وال و یا قوت با فتح و ضم همزه هر دو ضبط کرده است و آن نام جزیره ایست از جزائر بحرین و حسین بن علی بن ابی سروال اوالی از فقیهان امامیه و از شاگردان محقق کرکی و صاحب کتاب الاعلام الجلیه فی شرح الالفیه و کتاب الکواکب الدریه بدان منسو بست

اودی با فتح همزه و سکون واو منسو بست با و دین صعب بن سعد که پدر تیره ایست از قبیله مذحج و نیز منسو بست با و دین عبدالله بن قادم که پدر تیره ایست از قبیله همدان و جمعی از معدنان بدان دو قبیله منسو بند

اورمه باضم همزه و سکون واو و فتح رای بی نقطه بنا بر ضبط علامه حللی در ایضاح الاشتباه نام پدر محمد بن اورمه ابو جعفر قمی است صاحب کتاب تفسیر القرآن و کتاب المناقب و کتاب المشالب و کتاب الملاحم و غیر اینها انکار نده گوید

ندانستم از چه روی او را اورمه نام داده اند و ممکن است نام وی ارومه در اصل بوده است و سپس ارومه شده است و ارومه در لغت عرب به نری ریشه درخت است

اوزاعی با فتح همزه و سکون واو منسو بست با و زاع که بطنی است از قبیله ذی الکلام و به نسی گویند بطنی است از قبیله همدان و یا فوت گفته قریه ایست در دمشق و شاید آن قریه مسکن این قبیله بوده و بنام همان قبیله شهرت یافته است باری از همین قبیله است ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد (۱) اوزاعی که در بعلبک از مادر برزادودر بیروت زدن گرفت و از فقیهان بنام گردید که از دنیا در هزار مسئله جواب توانستی گفت در شام از او فقیه تر نبود و در سال ۹۵۷ در گذشت

اوسی با فتح همزه و سکون واو منسو بست با و س که قبیله ایست مشهور در مدینه و یکی از دو شاخه انصار است و جمعه بسیار از صحابه و تابعان (۱) یحمد بضم یای حای و سکون حای می نقطه و کسر هم از باب افعال و عربان از اصل مضارع و س بسیار نام گذاری کرده اند از جمله اشکر و ر و ...



اوقص اولیس اهبان

اهتم ایاز، ایاس ایچی

بدان منسوبند و اوس بمعنی گرگ است

اوقصی بافتح همزه و سکون واو و در آخرالف مقصوره یعنی وفا دارتر و آن نام چندتن از صحابه است

اوقص بافتح همزه و قافو سکون واو و در آخر صادی قطعله کوتاه کردن را گویند و آن لقب محمد بن مسلم بن ریاح کوفی است صاحب کتاب اربماة مسئله (چهار صد مسئله) در حرام و حلال و از اصحاب صادقین علیهما السلام و او را از جهت کوتاهی کردنش اوقص لقب دادند

اویس یا ضم همزه و فتح واو مصغراوس نام جمعی است از جمله اویس مرادی قرن ثانی از زهاد مشهور و از اعظام تابعان اهبان یا ضم همزه و سکون های هوز بروزن عثمان بمعنی آماده نام چندتن صحابی است

اهتم بافتح همزه و سکون های هوز بروزن اشرف کسی را گویند که دندان پشیم او شکسته باشد و آن نام پدر سلمة بن اهتم کوفی است از اصحاب صادقین (ع)

ایادی بفتح همزه و این خلکان

بکسر آن ضبط کرده است منسوبست بایاد بن معد بن عدنان برادر مضر و ریحانه و انمار که پدر قبیله ایست و جمعی از مشا هیر بندو منسوبند از جمله قس بن ساعده ایادی از حکما و بلغای هرب و از جمله ابو عبدالله احمد بن ابی دواد بن جریر ایادی قاضی القضاة عصر معتصم و واثق و خلیفه عباسی و متوفی ۲۴۰ و از جمله زافر بن عبدالله ایادی از اصحاب امام صادق (ع)

ایاس بکسر همزه نام جمعی از صحابه و محدثان است و بعضی بفتح همزه نیز ضبط کرده اند و ابن ایاس ابوالبرکات محمد بن احمد بن ایاس حنفی است از شاگردان جلال الدین سیوطی و صاحب کتاب مرج الزهور فی وقایع الدهور و کتاب تاریخ مصر و کتاب نزهة الامم و متوفی ۹۳۰ ایچی بکسر همزه و جیم و

سکون یای حطی منسوبست بایچ و آن قریه ایست در فارس و قاضی عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایچی فارسی از فقیهان و متکلمان شافعی و صاحب کتاب مواقف در علم کلام و کتاب عقاید عضدیه و شرح مختصر ابن حاجب و متوفی ۷۵۶ و ابو محمد عبدالله بن محمد ایچی نهوی

ادیب و معاصر و مصاحب ابن درید بدان  
منسوبند

ایلاقی با کسر همزه منسوبست  
بایلاق که شهر کیست در ترکستان و  
ابو الریح طاهر بن عبدالله ایلاقی از  
فقه‌های شافعی از آن شهرک است

ایمن باصح همزه و سکون یای  
حطی و ضم میم بنا بر ضبط صاحب قاموس  
نام ایمن بن ام امن است که از اسحاب  
پیغمبر ۴ بود و از هشت کسی است که  
در روز احد بر سختی جنگ شکیب  
کردنا کشته گردید نگارنده گوید  
صاحب قاموس گفته امین مانند اذرع  
نام شخص است و مانند احمد نام موضع  
و ندانستم این مرفی روی چه اصلی است  
بابشاذ با کسر یای ابجد دوم و در

آخر ذال نغظه دار معرب بابشاذ فارسی  
است و نام جدا ابو الحسن طاهر بن احمد  
بن بابشاذ است معروف به ابن بابشاذ  
از اعلام معربان و ادیبان و از مردم دیلم  
بود و در آغاز تجارت لؤلؤ کرد و بعراق  
رفت و در آنجا بکسب ادب پرداخت  
و پس از تکمیل بمصر رفت و در آنجا  
زیستن گرفت و کما بها پرداخت از  
جمله شرح جمل زجاج و شرح الاصول  
ابن سراج و در سال ۶۹۹ در گذشت

بابك بافتح هر دو با مصغر است  
اما از برای تعظیم مانند مامک و بابك از  
اعلام فارسیان است و نام جد اردشیر  
بابکان و نیز نام بابك خرمی فارسی که  
با خلیفه عباسی جنگها کرد و ابن بابك  
ابو العاصم عبد الصمد بن منصور بن  
حسن بن بابك است از شاعران توانا  
گویند و موسی بر صاحب بن عباد در آمد  
صاحب گفت تو می بابك گفت منم این  
بابك (زاده در خانه نوینی خانه زادم در  
برا بر تصغر تعظیمی بابك یعنی پدر  
بزرگ) و صاحب از سخنش بسیار شکفته  
گردید و صلتی نیکو بوی داد و این  
شعر از جمله قصیده‌هاست که گفته و در  
نهایت رقباست

و مر می السیم فرق حبی

کافی قدسکوت الیه ما بی

و در سال ۴۱۰ در گذشت

بابویه باسگرن یای ابجد دوم و  
فتح و او و سکون یای حطی و در آخرها  
نام جدا ابو الحسن علی بن حسین بن موسی  
بن بابویه فقی است مشهور بابین بابویه از  
رؤسای ائمه شب امامیه و فقه‌های اثنا عشریه  
و صاحب کتاب التوحید و کتاب الامامه و  
کتاب التبصره من الخبره و کتاب الاملاء  
و کتاب المنظر و متوفی و ۳۲۹ و فرزندش

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن با بویه قمی معروف به صدوق رئیس محدثان و صاحب تألیفات بسیار از جمله کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب الخصال و کتاب الامالی و کتاب المنع و کتاب عیون اخبار الرضا و غیر آنها و متوفی ۳۸۱ گویند صدوق در حدود سیصد کتاب پرداخت و قبرش در ری مزار مشهور است و قبر پدرش در قم زیارتگاهی معروف و باید دانست که ویه کلمه فارسی است و ریشه آن وه است و این کلمه را مارسیان در مقام انتعاش طبیعت گویند و در مقام تحسین و اعجاب بکار برند اما ترکیب کلمه بداهت صورت که هست و نیز کلمه های دیگر مانند سیبویه و نقطویه عربی است و هجج شباهتی با ترکیب زبان فارسی ندارد و این ترکیب در زمانی پدید گردیده است که زبان عربی جای فارسی را گرفته است و معنی با بویه در فارسی چنین است چه پدر خوب بای با کسر بای دوم منسوب است

بیاب و آن فصیح است از جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله مصعب بن عثمان بای نقی از ادیان و شاعران توانا و

صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۹۱ باجی با کسر جیم منسوب است بیاجه و آن نام چندین موضع است از جمله شهر بست در اندلس و ابوالولید سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب باجی در شمار منکلمان و مفسران و فقیهان و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الاستیفاء در شرح موطا و کتاب المنتقی مختصر استیفاء و کتاب الایمان مختصر منتقی و کتاب احکام الفصول فی احکام الاصول و تفسیر قرآن و کتاب فرق الفقهاء و کتاب الناسخ و المنسوخ و غیر اینها و متوفی ۴۹۴ از آن شهر و بدان منسوب است

باخرزی بافتح خای نقطه دارو سکون رای بی نقطه و کسر زای نقطه دار منسوب است بیباخرز بروزن باعزم و آن نام ناحیتی است در نیشابور شامل فرمهای بسیار و ابوالحسن علی بن حسن شافعی از اعلام ادیبان و شاعران و صاحب کتاب دمیة الفصیح و عصرة اهل المصر و متوفی ۴۶۷ بدان منسوب است باید دانست که این کتاب ذیل بنیمة الدهر ثعالی است و بر این کتاب نیز حنظلی و راف ذیلی نوشت بنام ذینة الدهر و در حنظلی برین بیاید

بادرائی با کسر دال بی نقطه  
منسوبست بیادرا که قصبه ایست در  
نهروان و ظفر بن منصور بادرائی  
صاحب کتا باخبار ایی ذر بدان  
منسوبست

بارع با کسر رای بی نقطه  
یعنی فزون ازدیگران خواه در زیبایی  
و خواه در دانش و خواه در دیگر  
فضایل و آن لقب ابو عبدالله بغدادی است  
و در دباس بیاید

بارقی با کسر رای بی نقطه  
وقاف منسوبست ببارق و آن نام  
آیست در عراق میان قادسیه و بصره و  
نام کوهی است در تهامه و یادریمن که  
سعد بن هدی بن حارثه در آنجا فرود آمد  
و زیستن کرد و کمانی را که در آنجا  
مسکن گرفتند بارقی گفتند از جمله  
عروه بن ابی جمعد بارقی صحابی و عروه  
همان کسی است که پیغمبر یکدینار  
ویرا داد تا بدان گو سپندی خرد و  
هروه با آن دینار دو گو سپند خرید و یک  
گو سپند را بدیناری فروخت و آن  
دیگر را با یکدینار پیش پیغمبر برد  
و پیغمبر باو گفت خدا سوداگری ترا  
فرخ گرداند

بازالله با کسر زای نقطه دار

مرکب است ازدو کلمه یکی باز بمعنی  
پرنده مشهور که از جوارح و پرندگان  
شکاری است و دیگر کلمه الله بمعنی  
بازخدا و آن لقب عبد القادر بن  
ابو صالح گیلانی است امام فرقه قادریه  
از فرق صوفیان و صاحب کتاب المواهب  
الرحمانیه و الفتوح الربانیه و متوفی  
۵۶۰ و شاید لقب بازالله را از شعر خود  
در یافت کرده آنجا که گفته است

انا بلبل الافراخ املا دورهما  
طرباً و فی العلیاء باز اشهب  
بازیار با سکون زای نقطه  
دار بمعنی همدم باز و این ترکیب ازدو  
کلمه فارسی و عربی است و آن لقب ابو  
علی احمد بن نصر بن حسین است ندیم  
سیف الدوله بن حمدان و صاحب کتاب  
تهذیب البلاغه و کتاب اللسان و متوفی  
۳۵۲ نگارنده گوید بار بار لقب پدر او  
نصر بن حسین است که بمعتضد خلیفه  
عباسی بیوست و معتضد او را باز بان خود  
قرار داد و شاید از شدت مراقبت و  
مصاحبت بازان او را بازیار گفتند و آن  
لقب بر پسر نیز ماند

باشانی منسوبست بیاشان بر  
وزن شاهان و آن قریه ایست از قرای  
هرات و ابو عبید احمد بن محمد بن عبد

پیروان ابوالحسن اشعری و از اعظام  
متکلمان فرقه اشاعره و در فن مناظره  
دستی توان داشت و در پاسخ گوئی و  
سرعت جواب زبر دست بود و در سال  
۴۰۳ در گذشت

بان بروزن نان نام درختی  
است که چوب آن را سترو دو  
بدین مناسبت قد خوبان را بان تشبیه  
(مانند) کنند و از دانه اش روغن گیرند  
و روغن آنرا دهن البان گویند و تک  
درخت آنرا بانه گویند و بان لقب  
میمون کوفی است از اصحاب امام  
صادق و شاید از جهت موزونی قامتش  
اوربان گفتند و یا آنکه از در طیبیت  
آن لقب را باو دادند و این بانه کنیت  
عمر بن محمد بن سلمان بن راشد است  
از مغنیان مشهور و صاحب کتابی در  
آغانی و متوفی ۲۷۸

با نقوسی با سکون نون و ضم  
قاف منسوبست بیانقوسا و آن بنا بر  
گفته یاقوت نام کوهی است در بیرون  
شهر حلب در جهت شمالی شهر که  
اکنون محلتی از آن شهر است و عبد  
الفادر بن صالح بن عبد الرحمن حلبی  
بانقوسی در شمار ادیبان و فقیهان و  
صاحب کتاب سلك النضار فی شرح

الرحمن باشانی هروی صاحب کتاب  
تقریبین در غریب قرآن و غریب حدیث  
و کتاب ولایة هرات و متوفی ۴۰۱  
بدان منسوبست

باطرقانی با کسر طای حطی و  
سکون رای بی نقطه و فتح قاف  
منسوبست بیاطرقان یاقوت گفته که آن  
قریه ایست از قرای اصفهان و احمد بن  
فضل بن محمد بن احمد باطرقانی در  
شمار محدثان و مقریان خوشنویسان و  
صاحب کتاب طبقات القراء و کتاب  
الشواذ و متوفی ۴۶۰ بان منسوبست  
باغونی با ضم غین نقطه دار  
منسوبست باغون و آن قریه ایست از  
اعمال بوشنج در نواحی هرات و شمس  
الدین محمد بن احمد بن ناصر باغونی  
شاعری دمشقی از اعلام ادیبان و صاحب  
کتاب تحفة النظر فی تواریخ الملوك  
والخلفاء و متوفی ۸۷۱ بدان منسوبست  
باقلانی با فتح قاف منسوبست بر  
خلاف قیاس باقلا و آن حبه ایست  
معر وف که بزند و خورند و باقلا  
فروش را باقلانی گویند و قیاس آن  
در نسبت باقلائی و باقلاوی است  
باری باقلانی لقب قاضی ابو بکر  
محمد بن طیب بصری بغدادیست از

الدررالمختار وشرح نظم مراقی الفلاح  
ومتوفی ۱۱۹۹ بآن منسوبست

بانویه بافتح نون وواو در عربی  
وسکون یاوها مرکب است از دو  
کلمه بانو وویه وگذشت که ویه در  
زبان فارسی کلمه تحسین واعجاب است  
بمعنی چه خوب بانوئی وواو بانو در  
ترکیب عربی ابداعه است وبانویه نام  
جده ابوالحسن علی بن مبارک نحوی  
است معروف بابن الزاهده و زاعده  
لقب مادر اوست و نامش امة السلام  
است دختر ابراهیم بن علی بن ابی  
العسن بن ابی الجریش که از زنان  
واعظمه و محدثه است و ابوالحسن خود  
در طبقه نجوبان است و شاگرد ابو  
السعادات ابن شجری و ابن خشات  
ومتوفی ۵۹۴ و شعر نیز گفته و این بیت  
از جمله قصیده ایست که در سنایش  
صلاح الدین گفته و اثر صناعت نحو  
که پیشه او بوده در آن پیدا است  
اذا كانت الاعلاء فعلا مضارعا

اصار مواضیه الحروف الجوازما  
و باید دانست که گنجا نیدن اصطلاح  
های علمی در شعر قدرتی جداگانه  
خواهد و گاهی باندازه شعر را زیبا  
و مقصود گویند و را رسا کند که هرگز

شعر خالی از آن اصطلاح چنان نکند  
مانند این شعر حکیم سوری متخلص  
بدانش در وصف مسوحن

فسوجنی که بزیر رب آن زیاد میریز  
که خواننده ایم از این بیش رب للتقلیل  
و در باب ضمائر و اشفاق در علم صرف  
و اشباع و غنه در علم تجوید گفته است  
در ضمیرم نقش یکباب پلو بهتر بسی  
از هو یا از هی یا از هماهف بود  
اشتری از هندوانه بار او صد بار به  
تا که اشترتن در اصل اشترتن بود  
بر سر سفره قرائت کم کن و در رلقمه -  
کوش

خود در اینجا موقع اشباع نی غنه بود  
بانوئی با فتح واو و سکون  
رای بی نغزه لغتی است در ایوردو  
گذشت که از شهر دمای خراسان است  
و ابو عمرو و عبدالواحد بن ابی هاشم  
معروف بمطر زباوردی که در ضبط  
مطر زرنجه اش آید بآن منسوبست  
باهر با کسر های هو ز بمعنی  
تابش لقب عبدالله بن علی بن حسین بن  
علی بن ایطالب م است که از جهت  
فروغ حسنش او را با هر لقب دادند  
خود مردی فاضل و فقیه بود و احادیثی از  
بدرانش نقل کرد

باهلی با کسر های هو ز  
منسوبست بپاهله زن معن بن عصر بن  
سعد بن قیس بن عیازن از قبیله همدان  
و بعضی گویند پاهله دختر صعب بن  
سعد العشیره بن مناد است و نرز بتانی  
بآن زن منسو بتدو از این قبیله است  
ابو نصر بن احمد بن حاتم باهلی لغوی  
نحوی و معاصر و مصاصح اصمعی و  
صاحب کتاب النجر و النبات و کتاب  
الزرع والنخل و کتاب الخیل و کتاب  
الطیر و کتاب ما یلحن فیہ العامه و  
متوفی ۲۳۱

بایجوک با سکون بای حطی  
و ضم جیم و در آخر کاف بر وزن  
پایکوب و آن ناپدر ابو الفضل محمد  
بن ابی القاسم بایجوک خوارزمی  
است ملذب به وزن المشابح از اعلام  
ادب با و از شاگردان زمشربی و صاحب  
کتاب مفتاح الزیل و کتاب نفوس  
اللسان و کتاب الاعجاب فی الاعراب  
و کتاب البدایه فی المعانی و الیبیان و  
کتاب منازل العرب و کتاب شرح  
اسماء الله الحسنی و متوفی در حدود یکصد  
و هفتاد نکراند گویند بایجوک شاید  
مغرب همان پایکوب باشد  
بیغاه با ح هردو بای ابجدو

غین نقطه دار و با تشدید بای دوم نیز  
جایز است به معنی طوطی لقب ابو الفرج  
عبدالواحد بن نصر بن محمد مغزومی  
است از مردم نصیبین و از شعرای زبر  
دست و ستایشگر سیف الدوله بن  
حمدان و متوفی ۳۹۸ او را بیغاه از  
این روی که فصیح و شبها آگوی بود لقب  
دادند و این سه بیت نمونه طبع نیکو  
پرداز او است

یا سادتی هنده روحی نود عکم  
اذ کان لا ا لسبر یسایها ولا الجزع  
قد کنت اطمع فی روحی الحیة لها  
فسالان اذ بتم لم یبق لی طمع  
لا عذب الله روحی بالبقاء فما  
اظنہا بعد حکم بالعرین ینتفع  
بتانی بافتح بای ابجد و شدید  
تای قرشت منسوبست به بتان که نام  
ناحیتی است از حران و ابو عبدالله  
محمد بن جابر بن سنان بتانی در شمار  
منجمان و فلکیان و صاحب تصانیف  
از جمله کتاب معرفه مطالع البروج  
و کتاب حساب ناله بجامد بوس و زیج  
صابی و متوفی ۳۱۷ بدان منسوبست  
بقی بافتح بای ابجد و تشدید  
تاء منسوبست به بتی بدهنی طیلسان و آن  
جامه ایست از خزویا پوست و باشم که

بردوش اندازند و بتی لقب ابو الحسن  
 احمد بن ملی بنی است که در طایفه کاتبان  
 و مترسلان و شاعران و خوشنویسان و  
 مؤلفان است و صاحب کتاب الفخری و  
 کتاب العمیدی و کتاب التنادری و متوفی  
 ۴۰۳ هـ و شریف رضی و سوسی در مرثیت او  
 اشعاری کثرت که

ما للهوم کانه نار  
 علی

و شریف مرتضی نیز او را بقصیدتی  
 مرثیت گفت که مطلعش اینست  
 عرج علی الدار مغبر أجوانها  
 فاسئل بها عجلان ساکن الدار  
 و این دو مرثیت نشان عظمت مقام تنی  
 است در شعر و ادب

بجدد باضم های ابجد و سکون  
 جیم بر وزن هد هد نام پدر ثوبان  
 صحابی است و ثوبان زر خرید پیغمبر  
 (ع) بود و از آن پس که او را آزاد  
 کرد باو گفت خواهی باخاندانت  
 باش و خواهی با من گفت خواهم  
 باتو باشم و نزد پیغمبر ماند و در سال  
 ۴۰۴ در

بجره باضم های ابجد و سکون  
 جیم بر وزن حجره بمعنی ناف باشد  
 و آن نام جمعی است از جمله نام بد

اسلم بن بجره صحابی  
 بجلی بافتح های ابجد و تخفیف  
 ساکن منسوبست به بجله که پدر  
 ایست و با فتح باو جیم منسوبست  
 به بجمیله بن نمار بن ارش که پدر قبیله  
 دیگری است در یمن و از قبیله دوم  
 است ابان بن عثمان بن احمدر  
 بجلی از اصحاب امام صادق و کشی  
 ابان را از آن شنی کس دانسته  
 است که اما میه بر دعت روا یا تش  
 متفقند و پنج کس دیگر جمیل بن  
 دراج و عبد الله بن مسکان و عبد الله  
 بن بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن  
 عثمان باشند

باضم های ابجد و فتح جیم  
 و سکون های حذای مصغر بجره  
 است و آن نام جمعی از صحابه است  
 بجیل بافتح های ابجد و کسر  
 جیم بر وزن امیر به حنی و الا مقام  
 و بز رک منزلت نام پدر علی  
 بن بجیل است که شیخ او را در  
 شما راه جناب امام صادق آورده است  
 و بعضی آنرا باضم با و فتح جیم بر  
 وزن زبیر ضبط کرده اند

بحاث بافتح های ابجد و تشدید  
 حای بی نقطه و در آخر نای نختند



کنجکا و را گویند خواه در امور  
عادیه باشد و خواه در موضوع عہای  
علمیه و دینیہ و آن نام بحاث بن ثعلبہ  
صحابی است

بحائی با مضبوط پیش منسوبست  
به بحاث و آن لقب ابو جعفر محمد بن  
اسحاق بن علی بن داود بن حامد زوزنی  
است از توانا ترین شعراء نکوہیدن  
و عیب مردم گفتن و چنین نویسند کہ  
هیچکس از اکابر و فقیهان و دیگر  
طبقات از هجوش سالم نماند و خود  
گفت من هر آنکس را کہ دیدم  
صورت هجوش درد لم نقش بست و  
اورا هجو کردم مگر قاضی ساعد بن  
محمد را کہ در وقت در حسن عبادت  
و کمال فضیلتش نگریستم از خدا شرم  
کردم کہ اورا هجو کنم و برای نمونه  
نه از هجایش بلکه از طبع هر زد در ایش  
بیتی چند آرم

ولما رأيت الفقر ضربت به لاذب  
ولم يك لوفى الكف عقد على نقد  
ولالى غلام قد يناك ولم يكن  
سبيل الى البرك المكحلة الجرد  
شریت قبیحاً من بنی الہند اسوداً  
ونيك الہنود السود خیر من الجلد  
بحائی را تصانیفی است و شرح دیوان

بختری او از بہترین آثار اوست و  
در سال ۴۶۳ در غزنہ از چہان بر رفت  
بختری باضم بای ابجد و سکون  
حای بی نقطہ و ضم تالی قرشت منسو  
بست بہ بختری بمعنی کوتاہ اندام و بہتر  
نام یکی از نیاکان ابو عبادہ ولید بن  
عبید بن یحیی طائی است از فنون شعرای  
عرب و معاصر با ابو تمام و اشعارش را  
سلاسل الذهب (زنجیرهای طلا) گویند  
و ہر گاہ و صف را یکی از فنون شعر  
بشمار آریم چنانکہ ہست قصیدہ بختری  
در وصف ایوان کسری کہ مطلعش  
اینست

حضرت رحلی الہوم فو

چہت الی ایض المدائن ہنسی  
از بہترین قصاید اوست و بختری  
کتابی در حماسہ پرداخت نظائر کتاب  
حماسہ ابو تمام و نیز کتابی  
در معانی شعر و دیوان شعر اورا ابو بکر  
صولی در دو مجلد جمع کرد و بختری  
در سال ۲۸۴ در گذشت و ابو البختری  
کینت مردی است کہ با تنی چند از  
مردم قومش بر قبر حاتم طائی فرود  
آمد بشرحی کہ مسعودی در مروج  
الذہب داستان افسانہ ما نند او را  
نوشته است

خلف دو برادر زاده اوست و در سال ۱۱۸۶ در کربلا وفات کرد

بهریر باضم بای ابجد و فتح های بی نقطه بر وزن زبیر بمعنی دریاچه نام بعضی از صحابه است

بخاری (۱) باضم بای ابجد و فتح

(۱) راهم در این تألیف چنانکه درود بیاجه نوشته نمودن نامها و نسبها و نسبتهایی است که بیشتر مردم آنها را ندانند و مقصود از بیشتر مردم کسانی هستند که تألیف بزبان ایشان و برای ایشانست مانند فارسی زبانان. در این تألیف که بیشترشان نامهای شهرها و قریه های حجاز و یمن و شام و فلسطین و عراق و مصر و افغانستان و ترکستان و تاجیکستان و قفقازیه و ترکیه و حتی بسیاری از قریه های ایران را ندانند

و اما اینکه بخاری را در نسبت بخارا شهر معروف ترکستان آوردم با آنکه خواجه حافظ نام آن شهر وهم شهر سمرقند را سر زبانها انداخته جامی که گفته است

(اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا)  
(بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را)  
برای اینست که بخارا در نسبت بخارائی آید و فارسی زبانان همان نسبت درست را در پوستین بخارائی و کلاه بخارائی بکار برند و بخاری برخلاف قیاس و محتاج توضیح بود از این روی آنرا نوشتم همچنین در نامهای معروف ایران که در تعریب صورتی در آمده است

هابقی در ستون اول صفحه بعد

بهرائی با فتح بای ابجد و سکون های بی نقطه منسوبست به بهرین و آن جزیره ایست در خلیج فارس شامل شهرها و نهرها و در نسبت آن بهرائی گویند نه بهرینی و جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله سید هاشم بن سلیمان بن اسمعیل بهرائی از علمای تفسیر و حدیث و ادب و صاحب تفسیر برهان و کتاب غایة المرام و کتاب مدینة المعاجز و کتاب الهادی و کتاب معالم الزلفی و کتاب الدر النضید و کتاب سلاسل الحدید و این کتاب منتخب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است و متوفی ۱۱۰۷ و از جمله شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بهرائی از اعیان فقها و محدثین و صاحب تصانیف رافقه مانند کتاب العدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة و کتاب الدر النجفیه و کتاب النفحات الملکوتیه فی الرد علی الضوفیه و کتاب جلیس العاضر و انیس المسافر و این کتاب را چون بشیوه ککشکول شیخ بهائی نوشته بکشکول شیخ یوسف بهرائی مشهور است و اجازه مبسوطه بنام لؤلؤة البحرین فی الاجازة لقرتی العینین و مقصود از آن دو نور چشم شیخ حسین و شیخ

خای نقطه دار و در آخر بای حطی منسوبست به بخارا که شهرت در ماوراء النهر و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بخاری صاحب جامع صحیح معروف بصحیح بخاری از اعاظم محدثان بدان منسوبست و بخاری این کتاب را در مدت شانزده سال از شصدهزار حدیث منتخب کرد و ضامن صحت آن میان خود و خدا گردید و بخاری برای فرا گرفتن حدیث بشهر های خراسان و ایران و عراق و مصر و حجاز و شام سفرها کرد و در بغداد بلند آوازه گردید و در سال ۲۵۶ در گذشت نگارنده گوید بخاری با آنکه صدها هزار حدیث دور ریخت تا کتاب جامع صحیح خود را نوشت با این وصف کتابش از روایات خوارج انباشته است و ابن حنبل بر سبیل طعن باو گفت چونست که کتاب خود را صحیح نامیدی با آنکه بیشتر احادیثش

بقیه از ستون آخر صفحه قبل که عموم فارسی زبانان مگر کسانی که با زبان عربی آشنا هستند آنها را ندانند مانند قریسین در نسبت کرمانشاه و جرفاد قان در نسبت گلپایگان و تستر در نسبت شوشتر و ماسدهای اینها که هر چند نامهای آنها را دانند اما عربی شده آنها را ندانند توضیح دادم

از روایات خوارج است و قاضی بخارا بحکم اینکه از خوارج حدیث کرد است او را در زندان افکند و اینها می‌سازند که چه آشفتگیها در کار حدیث بوده است

بختری بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و فتح تالی قرشت و صف کسی است که باناز و تکبر راه رود و باضم بای ابجد درست نیست و بختری لقب ابو بصیر لیث مرادی است از اصحاب امام صادق و لقب ابوب بن هاشم بختری است از اصحاب امام سجاد و ابو البختری کنیت و لید بن هاشم و یاعاص بن هشام بن حرث است و همان کسی است که قبل از هجرت روزی در مکه سلاح بر تن آراست و از پیغمبر حمایت کرد و گفت هر آنکس که امروز محمد را بیازارد او را بیازارم و نیز ابو البختری کنیت و هب بن وهب بن کنیر بن عبدالله قرشی مدنی فقیه و نسابه است صاحب کتاب صفة النبی و کتاب فضائل الانصار و کتاب الفضائل الکبیر و کتاب نسب ولد اسمعیل و کتاب طسم و جدیس و متوفی ۲۰۰ بختگان بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و فتح تالی قرشت و کاف

عربی نام نیای ابوعثمان سعید بن حمید بن بختکان است در شمار فصیحان و مترسلان و متکلمان و در ریشه ایرانی است و هوا خواه ایرانیان تا جائیکه عجمان را بر عربان فضیلت داد و کتابی در آن باره نوشت بنام کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها و از شعوبیان است و این فرقه در برابر حزب عربی که عرب را بر همه نژادها برتری داد قیام کرد و داستانی در او دارد و در ذیل لفظ شعوبی در همین کتاب اشارتی بآن می‌کنم باری ابن بختکان در علم کلام کتابها پرداخت و هم دیوان رسائل نوشت و باید دانست که بختکان و خلکان و عبدکان و مانند های اینها الفاظ فارسی هستند که عربان آنها را تعریب کرده و بصورت عربی در آورده اند و در باره خلکان و عبدکان بجای خود سخن کنم اما بختکان مرکب از دو کلمه فارسی است که هر دورا معرب کرده اند بخته و گان با کاف فارسی و قیاس در جمع الفاظی که با های غیر ملفوظ ختم شود در زبان فارسی اینست که هارا بیفکنند و بجای آن کاف فارسی گذارند مانند رفتگان دیدگان شیفتگان خفتگان

و حتی گاهی در جمع الفاظ عربی که مختوم بهاء باشند همان عمل را کنند و اینکار قسمی از تفریس باشد مانند سفلگان و قحجگان در جمع سفله و قحبه که هر دو لفظ عربیست و بخته هر چیز رسیده را گویند در برابر خام که نارس هر چیز باشد و بخته را در مورد کسی که تجربت اندوخته و بیایت آزموده باشد معاریت بکار برند و بختگان را در مورد کسانی که چنان باشند و جمع را در فارسی علم و یالقب کنند مانند خواجگان اما کم نه بسیار بختویه بافتح بای ابجد و سکون

خای نقطه دار و تهای قرشت و قحج و او و سکون بای حطی و دای بروز مرگب از دو کلمه و گذشت که ویه کلمه تحسین است یعنی چه نیکو بخت و ابن بختویه کنیت عبدالله بن عیسی بن بختویه واسطی است که در شمار طبیبان و خطیبان بوده است و صاحب کتاب کنز الاطباء و کتاب الفصد الی معرفة الفصد سال و فانی دانسته نیست بخشی بافتح بای ابجد و سه

خای نقطه دار و کسر شین لقب احمد بخشی است که جد خاندانی بوده در حلب و از آن دودمان دانشمندان و

فضلائی ظهور کرده اند که به بخشی معروفند از جمله حسن بن عبدالله بن محمد بخشی حلبی از علمای افاضل و از ادبای شعر پرداز و صاحب کتاب بهجة الاخبار فی شرح حلیة المختار و کتاب النور الجلی فی النسب الشریف النبوی و قصیده عمود الاداب و شرح آت بنام تنقیح الالباب فی حل عقود الاداب و دیوان شعر و متوفی ۱۱۹۰

بدران بافتح بای ابجد و سکون دال بی نقطه نام بدران بن شریف بن ابی الفتح علوی حسینی موسوی نسابه اصفهان است صاحب کتاب المطالب فی مناقب ابیطالب و بدران بنیه بدر است بمعنی دو ماه تمام که با همان صورت نام گردیده است همچنانکه بدور که جمع آنست نام باشد

بدیل با فتح بای ابجد و کسر دال بی نقطه بروزن امیر بمعنی جایگیر نام جمعی است و بدیل بر وزن زیر بمعنی جایگیر نام جمعی دیگر است از جمله بدیل بن ورقاء صحابی خزاعی

بدری با فتح بای ابجد و سکون دال منسوبست بیدر و آن نام موضعی است که جنگ بدر در آن واقع شد

و کسانی که در آن جنگ حاضر شدند بدری گویند و نیز بدری منسوبست بیدر بن عمرو که تیره ایست از قبیله فزاره و ناج الدین عبدالرحمن بن ابراهیم بن سباع بدری فزاری از فقههای شافعیه و اسنادان تیمیه و صاحب کتاب کشف القناع فی حل السماع و کتاب الافلید و متوفی ۶۹۰ بدو منسوبست و نیز بدری منسوبست بیدریه که نام معلتی از بغداد بوده است و ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالوهاب بدری معروف بیارغ بغدادی شاعر و متوفی ۵۲۴ بدان منسوبست

بدوخ با فتح بای ابجد و ضم ذال نقطه دار و سکون واو و در آخر خای نقطه دار متکبر و سرگران را گویند و آن نام جدا بو جعفر عمر بن علی بن بدوخ دمشقی است در طبقه حکیمان و طبیبان و صاحب شرح بر فصول بقراط و حواشی بر کتاب قانون شیخ الریس و متوفی ۵۷۶ و ابو جعفر عمری طولانی کرد و در پایان عمر از پای در افتاد و از پویه ماند و هم نایبنا گردید و این دو شعر را در وصف پیری گفته است

ان الشیوخ کا شجار غدت حطبا  
 فلیس برجی لها تو رینق اغصان  
 لم یبق فی الشیخ نفع غیر تجربه  
 وحسن رأی صفا من طول ازمان  
 براء با فنیج بای ابجد و رای  
 بی نقطه لغتی است در بری آنکس  
 که عیب و یادین (وام) ندارد و آن نام  
 جمعی از صحابه است از جمله براء بن  
 معرور انصاری خرزجی صحابی  
 و براء بن عازب انصاری خزرجی  
 صحابی

برائی با فتح بای ابجد و رای  
 بی نقطه و کسر نای نخذ منسوبست  
 به براتا بروزن سجایا و آن نام محلتی  
 کهنه است در غربی بغداد و در آن  
 محلت مسجد جمعی است که مخصوص  
 شیعه بوده است و ابو شعیب برائی  
 عابد بدان منسوبست و ابو شعیب در  
 زهد و عبادت داستانی دارد که یاقوت  
 در معجم البلدان آنرا نوشته است

براج با فتح بای ابجد و تشدید  
 رای بی نقطه بمعنی نمایان نام جد  
 عبدالعزیز بن نهریر بن عبد العزیز بن  
 براج طرابلسی است معروف به ابن  
 براج از اهلام فقهای امامیه و از شاگردان  
 سید مرتضی و شیخ طوسی و صاحب

کتاب کامل و کتاب موجز و کتاب  
 جواهر و کتاب مہذب و کتاب معالم  
 و ابن براج مدت بیست و یاسی سال در  
 طرابلس منصب قضا داشت و از این  
 روی اورا قاضی ابن براج نیز گویند  
 و در سال ۴۸۱ در گذشت

براد با فتح بای ابجد و تشدید  
 رای بی نقطه و در آخر دال بی نقطه  
 بمعنی بسیار سرد اما باین معنی در  
 لقب جمعی از محدثان مانند سالم براد  
 کوفی بکار نرفته است بلکه بمناسبت  
 اینکه پیشه اینان فروش برده بوده است  
 آنرا براد گفتند و بر وزن قفل جامه  
 بوده مخطوط و یا پتو ماندی که آنرا  
 مانند لعاغ بر بدن امکنند و فروشنده  
 آن نوع جامه هارا براد گفتند

برائی با فتح بای ابجد و تشدید  
 رای بی نقطه منسوبست به بران و آن  
 قریه ایست در پنج فرسنگی بخارا  
 و محمد بن حسن برائی که شیخ در رجال  
 اورا ذکر کرده بدان منسوبست

بر اوستانی با فتح بای ابجد و او  
 و سکون سین بی نقطه منسوبست  
 به اوستان که قریه قدیمی بوده در شهر  
 قم و از میان رفته است و اکنون  
 هم جای آن قریه را بر اوستان گویند

وسلمة بن خطاب براوستانی صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب وفاة النبی و کتاب مقتل الحسین و کتاب عقاب الاعمال و غیر اینها و نیز ابو الفضل اسعد بن محمد براوستانی ملقب بمجدد الملك وزیر برکیاروق بن ملکشاہ و مقتول ۴۷۲ بدان منسوبند .

بربری بفتح هر دو بای ابجد و سکون رای بی نقطه اول منسوبست به بربر که نام پیش از سی قبيله است که در افریقا سکونت دارند و جمعی از محدثان بدان قبيله نسبت رسانند از جمله حمزة بن عمار بربری که امام صادق ۴ او را حدیث ساز و دروغ گو و دورا از رحمت خدا خواند

برجانی با ضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجان و آن بنا بر گفته یاقوت شهریست در نواحی خزر و ابو العباس احمد بن محمد مهلبی نعوی برجانی که در مصر زیستن اختیار کرد و کتاب علل النحوی و کتاب محصر در نحو پیرداخت بدان منسوبست

برجلانی با ضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه و ضم جیم منسوبست به برجلان که قریه است از

قرای واسط و ابو جعفر محمد بن حسین برجلانی صاحب کتاب الصحبة و کتاب التمیمین و کتاب الجود و الکرم و کتاب الهمة و کتاب الصبر و کتاب الطاعة بر جلانی تمنا یف خود را با داب و اخلاق اختصاص داد

برجمی بضم بای ابجد و جیم و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجم که تیره از اولاد حنظلة بن مالک بن عمر و بن تمیم است و برجم بمعنی بند انگشت است و کویند پدر این قبيله بندهای انگشتانش را جمع کرد و فرزندانش خود گفت مانند این بندها باشید کنایت از اینکه پوسسته باشید نه پراکنده و گاهی این تیره را بصورت جمع برجم بر اجمی خوانند و مثلی است مشهور و بر سر زبانها ان الشعی و افد البراجم باری جمعی از تابعان و محدثان از این تیره اند از جمله ابراهیم بن عباد برجمی کوفی از اصحاب امام صادق ۴

برخش با فتح بای ابجد و خای نقطه دار بر وزن برتر نام و بالقب نیای موفق الدین احمد بن عباس واسطی معروف به ابن برخش است از حذاق طیبیان و از علوم ادبیه نیز بهره کافی

داشت و در نظم و نثر بارع بود و حکایاتی از او نقل کرده اند از جمله گویند روزی غلامی در مجلسی خلل کرد انید ابن برخش بدون رویه و اندیشه گفت و نا و لنی من کفه مثل خصره و مثل عجب ذاب من طول هجره و قال خلا لی قلت کل جمیلة سوی قتل صب حار فیک باسره و ابن برخش معاصر المسترشد بالله عباسی است و چنین پندارم که برخش معرب پر خاش فارسی باشد بمعنی جنگ و ستیز

برد باضم بای ابجد و سکون رای بو نقطه و در آخر دال بی نقطه نام جمعی از محدثان است و ابن برد کنیت احمد بن محمد بن برداندلسی است در شمار ادیبان و کاتبان و مفسران و صاحب کتاب التخصیل و کتاب التفضیل که هر دو در تفسیر قرآن است و متوفی ۴۱۸ و برده باز یادتی تا در آخر آن نام بعضی از محدثان است و ابو برده نیز کنیت جمعی است از جمله ابو برده عامر بن ابی موسی اشعری که پس از شریح قاضی کوفه گردید و فرمان زیاد بن ابیه حکم قتل حجر بن عدی را نوشت باین مضمون که حجر جامه طاعت را

بکنند و از جماعت جدا گردیده و خلیفه را لعن کرد و مردم را بچنگ با او خواند و بر خلع کردن معاویه را از خلافت و ادارش ان کرد و بخدای عالم کافر گردید و نیز به ابو العادیه قاتل عمار بن یاسر گفت آیا عمار را تو کشتی گفت آری گفت دستت را فراده تا بیوسم آنگاه گفت آتش جهنم هرگز ترا نرسد و ابو برده در سال ۱۰۳ در گذشت بر ذع بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح ذال نقطه دار و در آخر عین بی نقطه نام بعضی از صحابه است و بر ذع بمعنی جلی است که بر پشت سنورا فکنند

بر ذعی باضبط بیش منسوبست به بر ذعه معرب برده و آن بنا بگفته یاقوت شهر کیست در آخرین حد آذربایجان و یا خود فصبه آذربایجان و یا همان شهر اران است و مکی بن احمد بن سعدویه بر ذعی از محدثان عامه که بسیار حدیث کرده است و متوفی ۳۵۴ بدان منسوبست برزخ بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار بمعنی فاصله میان دو چیز نام ابو محمد برزخ بن محمد عروسی است و در عروسی بیاید



برزنجی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح زای نقطه دارمنسوبست ببرزنج بروزن فرسنگ یاقوت گفته که آن شهر است در نواحی آذربایجان و میان آن و بردعه هیجده فرسنگ است و جعفر بن حسن بن عبدالکریم شافعی صاحب کتاب مولد النبی معروف بمولد البرزنجی و متوفی ۱۱۷۷ و محمد بن عبد الرسول بن عبد السید شافعی برزنجی صاحب کتاب نواقض الروافض و کتاب انهار السلسیل و کتاب الاشاعة فی اشراف الساعه و کتاب مختصر تلخیص المفتاح و متوفی ۱۱۳۰ بدان منسوبند

برزویه با فتح بای ابجد و سکون راوزا در فارسی و فتح زای نقطه دار در عربی و فتح واو و سکون بارها مرکب از دو کلمه برز و ویه و برز و وصف مردی است که بر همسران در فتنل و با در شجاعت برتر باشد و برزه باز یادتی تادر آخر آن و صف زنی است که چنان باشد و گذشت که ویه کلمه تحسین است و برزویه لقب ابو جعفر احمد بن یعقوب اصفهانی نعوی است معروف به غلام نقطویه و متوفی ۳۵۴

برز چنانکه گذشت برز و صف مردان و برزه و صف زنان است بمعنی برتر از اقران در جمال یادر دیگر فضایل و ابو برزه کنیت عبدالله بن فضله صحابی اسلمی است و بعضی نام او را فضله بن عبدالله نوشته اند و ابو برزه همان کسی است که هنگام ورود اسیران در مجلس یزید حضور داشت و با یزید سخنانی گفت و در سال ۵۶ در خراسان در گذشت و برزه نام دختر او است

برزهی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و کسر زای نقطه دار منسوبست به برزه که قریه ایست از اعمال بیهق از نواحی نیشابور و ابوالقاسم حمزة بن حسین برزهی صاحب کتاب الفصول و کتاب معامد من یقال له محمد و کتاب محاسن من یقال له ابو الحسن و متوفی ۴۸۸ بدان منسوبست

برسنجی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و ضم سین بی نقطه منسوبست به برسنج و آن قریه ایست از توابع بخارا و ابو بکر منصور برسنجی صاحب تاریخ بخارا بدان منسوبست

برسقی باضم بای ابجد و سکون  
رای بی نقطه و ضم سین بی نقطه  
منسوبست به برسف و آن بنا بگفته  
یا قوت قریه ایست در راه خراسان  
از طریق بغداد و ابوالحسن محمد بن  
بقاء برسقی در طبقه محدثان و متوفی  
۶۰۵ و احمد بن حسن برسقی محدث  
و مقری بدان منسوبند

برسی باضم بای ابجد و سکون  
رای بی نقطه و کسر سین بی نقطه  
منسوبست به برس و آن قریه ایست  
میان کوفه و حله و شیخ رجب بن  
محمد معروف بجافظ برسی حلیم  
از نویسندگان و شاعران و حفاظ  
محدثان و معاصر باشیخ مقداد و سیوری  
از علمای خاصه و باملا سعد تفتازانی  
و میر سید شریف چرجانی از علمای  
عامه و صاحب مکتب مشارق  
الایمان و الباب حقایق الایمان  
و کتاب مشارق الانوار و کتاب  
الدر النمین فی ذکر خصمائه آیه  
نزلت فی امیر المؤمنین (ع)  
و کتاب لوامع انوار التمجید و جوامع  
اسرار التوحید و نیز عبدالله بن حسن  
برسی از کاتبان و مترسلان عصر  
معتضد عباسی بدان منسوبند - نیز

برس قریه ایست در خراسان نزدیک  
ترشیز و نام موضعی است در بابل  
که آثاری از بخت النصر در آن بر  
جااست بنا بگفته یا قوت

برصاء بافتح بای ابجد و  
سکون رای بی نقطه و فتح صاد بی  
نقطه مؤنث ابرص بمعنی پیش است  
و آن مرضی است که بر پوست عارض  
گردد و آنرا سپیدگر داند و این برصاء  
کنیت شیب بن یزید بن جمره بن عوف  
بن ابی حارثه مری است از شاعران  
نیکو پرداز دولت اموی و برصاء لقب  
مادر او است و نام برصاء امامه و بنا بر  
گفته یا قوت قرصافه است

برغانی بافتح بای ابجد و رای  
بی نقطه و غین نقطه دار منسوبست  
به برغان که قریه ایست بویح  
قزوین و شیخ محمد تقی بن محمد  
برغانی صاحب کتاب مجالس المتقین  
و کتاب نهج الاجتهاد و مقتول ۱۲۶۴  
و ملا صالح برغانی صاحب کتاب  
مخزن البکاء بدان منسوبند

بر فطی بافتح بای ابجد و رای  
بی نقطه و سکون فاء کسر طای حطی  
منسوبست به بر فط و آن نام قریه ایست  
در بغداد از قرای نهر الملك و محمد بن

احمد بن محمد بن حمزه بن بريك (۱) انصاری دسکری برفطی وهم معروف به این برفطی در طبقه شاعران و ادیبان و خطاطان و متوفی ۶۲۵ بدان منسوبست  
 برقانی با فتح بای ابجد و بعضی با کسر آن نوشته اند و سکون رای بی نقطه و فتح قاف منسوبست به برقان و آن قریه ایست در شرقی جیحون و ابوبکر احمد بن محمد بن احمد بن غالب برقانی خوارزمی از اعلام محدثان عالمه و صاحب کتاب مسند و از مشایخ خطیب بغدادی و متوفی ۴۲۵ بدان منسوبست  
 برقعیدی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح قاف و کسر عین بی نقطه منسوبست به برقعید و آن قریه ایست از نواحی موصل از ناحیت نصیبین و حسن بن علی بن موسی بن خلیل برفعیدی و احمد بن عامر بن عبدالواحد برفعیدی در شمار محدثان بدان منسوبست

با فتح بای ابجد

سکون رای بی نقطه منسوبست ببرد رودقم جائی که اکنون مردم آنرا

(۱) بريك باضم بای ابجد و سح رای بی نقطه و سکون یای حطی و در آخر کاف و با همین ضبط نام جمعی از محدثان است

برقان گویند و ابو عبد الله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی از ادیبان و محدثان و از اصحاب حضرت رضا (ع) و فرزندش ابو جعفر احمد بن محمد برقی از اعظام علماء و اعلام فضلا و صاحب تصانیف بسیار از جمله کتاب المعانی و کتاب الابلاغ و کتاب العقل و کتاب التهذیب و کتاب النساء و کتاب المآثر و الاحساب و کتاب انساب الامم و کتاب الشعراء و کتاب طبقات الرجال و غیر اینها و یافوت در معجم الادبا نود و چهار کتاب از مصنفات او را بنام آورده است و ابو جعفر در سال ۲۷۴ در گذشت و احمد بن محمد بن عیسی که سرور قمیان بود با پای برهنه در عقب جنازه اورفت نیز یاقوت گفته که برقی از ریشه کوفی بود و یوسف بن عمر ثقفی و الی عراق از طرف هشام بن عبد الملك از آن پس که زبند را گشت جد برقی محمد بن علی را حبس کرد و سپس او را گشت و خالد کودک بود و با پدرش عبده الرحمن از کوفه بگریخت و در برق رودقم زیستن گرفت و باید دانست که برقی در نسبت چندین موضع دیگر بنام برقه آید از جمله بلو کیست در اذین

بنام برقه و شامل قریه ها و بساتین و یاقوت مواضعی که بنام برقه است ذکر کرده است

برکه با فتح بای ابجدورای بی نقطه و کاف و در آخر تا بمعنی فزونی است و بخصوص فزونی در خیر مانند روزق و علم و برکه نام جمعی است از جمله ابوالخیر برکه بن محمد بن برکه اسدی است در شمار محدثان و فقیهان و شاگرد شیخ طوسی و صاحب کتاب حقایق الایمان و کتاب علم الادیان و الابدان

برمکی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فنج میم منسوبست به برمک و آن نام جد دودمانی است که آوازۀ ذال وجودشان زبانزد است و از این دودمان وزرائی بزرگ برخاستند و آناری از کرم و فضل خود برجای گذاشتند و گذشتند و از اینان است ابوالفضل یحیی بن خالد برمکی وزیر هرون الرشید یاقوت در معجم الادیاء در ذیل ترجمت وی نوشته که من یحیی را در طبقه ادیبان از جهت بلاغت و تقدمش در فن انشاء و کنایت بر اقران آوردم تا آنجا که نوشته ما مون یه یحیی بن اکتفم گفت من مانند یحیی بن

خالد و فرزندش در بلاغت وجود و شجاعت هیچ ندیدم و یحیی در زندان هرون الرشید سال ۱۹۰ در گذشت و نیز از اینان است جحظه برمکی ادب و شاعر و در جحظه بیاید و اما در باب برمک بدون تردید این لفظ با همین صورتی که دارد معرب است و عربان را شیوه جرابت نبوده و هم اکنون نیست که باه های بیگانه را بی آنکه دستی در آن برند در زبان خود وارد کنند بنا بر این باید ریشه آنرا در زبان دری فارسی جست و شاید اصل آن برمه بوده یعنی بالای ماه و های آنرا بکاف تبدیل کرده اند و اما کسایکه برمک را از برمکیدن گرفه و حکایتی در آن باره نوشته اند راه را درست نرفته اند

برمه باضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح میم و در آخر تا بمعنی دیک سنگی است رآن لقب محمد بن جعفر صیدلانی است که در ذیل ضبط صیدلانی بیاید

برنی بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و کسر نون و در آخر یا معرب برنی است یعنی میوه خوب و نام جمعی است از جمله نام جدست الادیب

(بانوی ادب) دختر مظفر بن برنی است در طبقه معدنان و بر نیه بافتح بای ابجد بروزن شمسیه بمعنی دیک سفالین ۳ بعضی است و این بر نیه کنیت دوم ابو جعفر هبة الله بن احمد بن محمد عمری است و بافتح اول و دوم و کسر نون منسوبست به برن روزن چمن و آن قصبه ایست در هندوستان و ضیاء الدین بن مؤید الملك برنی از نویسندگان توانا و مورخان نیک و پرداز بدانسان که او را بیپتی هندوستان خوانند بدان منسوبست ضیاء الدین در سال ۶۸۶ از مادر زاد در طریعت راه نظام الدین اولیا راسپردو بدر بار سلطان محمد از شاهان تغلقی هند بار گرفت و سپس بدر بار فیروز شاه نیز راه یافت و در آنجا نیز چندی بزبست از مؤلفاتش یکی تاریخ فیروزشاهی و دیگر اخبار برمکیان و سه دیگر فتوحات فیروز شاهی است

برهان بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه بروزن در مان فارسی معرب است و ندانستم ریشه آن چیست و در اینکه عربی نیست بلکه معربست سخنی نیست و این خلکان درو فیات الا عیان و فیروز آری در قاموس بافتح

بای ابجد ضبط کرده اند و برهان نام نیای ابو الفتح احمد بن علی بن محمد روف باین برهان است از فقیهان شافعی و از شاگردان غزالی و صاحب کتاب الو جیزو متوفی ۵۲۰ و نیز نام زیای عبدالواحد بن علی نعوی و ادیب و شاعر است او نیز معروف باین برهان و متوفی ۴۵۶ و این سه بیت تراویده خاطر او است

ا حیننا با بسی اتم  
و سقیاکم ایضا کنتم  
اطلنم غذایی با بعد کم  
و قلمم تزور و او مار رتم و  
فان ام تجود و اعلى عهد کم

فان المزمی به اتم  
و باید دانست که برهان باضم بای ابجد بروزن عثمان بمعنی دایله و حجت عربی است اما نیافتم که عام باشد بلکه لقب است خصوص در جائز که بچیزی مضاف باشد مانند برهان الدین که لقب ابو شجاع محمد بن علی بن شعیب بغدادی است صاحب کتاب غریب الحدیث نوری بافتح بای ابجد و کسر رای بی نقطه مشدد بمعنی بابائی است در برابر بصری که بمعنی دریائی است و بری نام جمعی این بری کنیت دوم ابو

محمد عبدالله بن بری مقدسی است از  
اعلام نجویان و لغویان و صاحب کتاب  
اللباب و جواب المسائل العشره و این  
کتاب جواب سئوالهای ابونزار ملک  
النحاة است و کتاب التنبیه و الايضاح عما  
وقع فی کتاب الصحاح و کتاب الرد علی  
العریری فی درة الغواص و کتاب الرد  
علی ابن العشاب و متوفی ۵۸۶

برید باضم بای ابجد و فتح رای  
بی نقطه و سکون یا و در آخر دال نام  
جمعی است از جمله برید بن معاریه عجللی  
از ثقات اصحاب امام صادق (ع) و متوفی  
۱۵۰ و بریده باز یادتی تادر آخر آن نام  
بریده بن خصیب خزاعی صحابی است  
متوفی ۳۳ و دور نیست که صاعد بن محمد  
بن صاعد بریدی اندلسی صاحب کتاب  
معیار المعانی و کتاب نهج الصواب بدو  
منسوب باشد چنانکه اوس بن عبدالله  
بریدی از محدثان عامه بدو منسوبست

بریر باضم بای ابجد و فتح  
رای بی نقطه و سکون یا  
و در آخر رای بی نقطه مصغر بر  
بمعنی نیکوکار و بر بر بمعنی نیکو  
کارک و آن نام جمعی است از جمله  
بریر بن خضیر همدانی از ثقات تابعین  
و از اشراف کوفه و صاحب کتاب الغضاء

والاحکام و از شهیدان کربلا

بریک ضبط این کلمه در ذیل  
ترجمت بر فطی گذشت

بریه باضم بای ابجد و فتح  
رای بی نقطه و سکون یا و در آخر  
ها مصغرا بر ایهیم است برخلاف قیاس  
و آن نام بریه عبادی حیری است از  
از اصحاب امام صادق و بریه باز یادتی  
تادر آخر آن نیز علم است

بزار با فتح بای ابجد و فتح  
و تشدید زای نقطه دار و در آخر رای  
بی نقطه فروشده هر بزری است و  
بخصوص فرو و شنده بزرتان و آن  
لقب جمعی است از جمله ابوبکر احمد  
بن عمر بصری بزار از حفاظ عامه و  
صاحب مسند کبیر و همانند احمد بن  
حنبل و متوفی ۲۹۲

بزاز با دوزای نقطه دار بر  
وزن بزاز جامه فروش را گویند و بز  
بمعنی هر جامه نیست بلکه جامه  
کتان و یا جامه پنبه را بز گویند بنا  
براین بزاز در لغت بمعنی فروشده  
خصوص آن دو جامه است

باری بزاز لقب حدین بن عقیل بن  
محمد بن عبدالمعمر بن هاشم بزاز  
واسطی قرشی است در طبقه ادیبان

وشاعران ومحدثانومتوفی ۷۸۱هـوابن  
ایات در صفت وداع ( پایان دیدار )  
از او است

ولما حدا البین الممت بشملنا

ولم یبق الا ان تنار الایا نق  
ولم نستطع عند الوداع تصبرا

وقد غائنا دمع عن الوجدنا طاق  
وقفنا لتودیع فکادت نفوسنا

لاجسادنا قبل الوداع تفارق  
فباک لما یلقاه من فقد الفه

وشاک له قلب به الوجد عالق  
وابن بزاز کیت مشهور در ویش

توکلی بن اسمعیل بن حاج توکلی  
اردبیلی است از ادیبان و کاتبان

وازمربدان شیخ صفی الدین اردبیلی  
وبسرش صدرالدین موسی و از همین

راه کتابی در ترجمت شیخ صفی الدین  
وبحقیقت چنانکه از نام آن پیداست

در مناقب وی نام اسس المواهب  
السنية فی مناقب الصفویه برداشته

است و این کتاب بنام صفوة الصفا  
مشهور است

بزای باضم بای ابجد وفتح  
زای نقطه دار و کسر عین بی

منسوبست به بزاعه و آن قریه ایست  
از اعمال حلب و چند تن از شاعران

نیکو پرداز از آنجا برخاسته اند از  
جمله ابوخلیفه یحیی بن خلیفه تنوخی  
زاعی معروف با این فرس

بزرگ باضم بای ابجد وزای  
نقطه دار و در آخر جیم بیرون و معنی

زرگ و هم معرب آنست و آن لقب  
علی بن صالح است صاحب کتاب الاظله

و کتاب البدا و المشیه  
بزرگ بافتح بای ابجد و سکون

زای نقطه دار و کسر رای بی نقطه  
منسوبست به بزرگه نام جد عمر بن

محمد بن احمد بن عکرمه فقیه شافعی  
است معروف به این بزرگ و صاحب

کتاب الاسماء والعلل و متوفی ۵۶۰  
بزنطی بافتح بای ابجد وزای

نقطه دار و سکون نون و کسر طای حـضی  
و در آخر یا منسوبست به بزنط و آن

نام موضعی است که جامه های بزنطیه  
بدان منسوبست - نگارنده گوید این

لفظ را چنانکه نوشتم همه ضبط و تقیید  
کرده اند اما هیچیک نوشته اند که آن

موضع کجا است شهر است و یا قریه است  
و من هر چه جستجو کردم موضعی

بنام بزنط ندیدم و آنچه بنظر رسید  
اینست که اساسا در مورد ضبط آن کلمه

اشتباه عجیبی کرده اند زیرا مفرد نیست

بلکه مر کبست از دو کلمه بز بمعنی جامه و نبط بفتح نون و تشدید طای حطی و در آخر یا بمعنی محکم و جامه های محکم بافته را بطور کلی بز نبط گفته اند و در لغت است نبط الشی نبطا شده و مده یعنی محکم و سخت کرد او را و کشید و بافنده و دم زبوشنده آنها را بز نطی گویند و احمد بن ابی نصر بز نطی از ثقات اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و صاحب کتاب جامع و کتاب نوادر و نیز قاسم بن حسین بز نطی از اصحاب حضرت جواد و فروشنده آن جامه ها بوده اند.

بزوغانی بافتح بای ابجد و ضم زای نقطه دار و سکون او و فتح غین نقطه دار منسوبست به بزوغا بر وزن یهودا و آن قریه ایست از قرای بغداد و ابو یعقوب اسحق بن ابراهیم بن حاتم بزوغانی از محدثان عامه بدان منسوبست

بزوفری بافتح بای ابجد و زای نقطه دار و سکون او و فتح فا منسوبست به بزوفر بر وزن غضنفر و آن قریه ایست در غربی دجله نزدیک واسط و جمعی از محدثان از آن قریه برخاسته اند از جمله ابو عبدالله حسین بن

علی بن سفیان بزوفری از علمای امامیه و از مشایخ تلمکبری و صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب الحج و کتاب احکام العیید

بزیزع بافتح بای ابجد و کسر زای نقطه دار و در آخر عین بی نقطه بروزن امیر مرد زیرک و خوش طبع را گویند و زن را که چنان باشد بزیزعه گویند و ابن بزیزع کنیت محمد بن اسمعیل بن بزیزع است از ثقات اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد

بساسیری بافتح بای ابجد و سین بی نقطه و کسر سین دوم یا قوت گفته منسوبست به بسا که شهر است در فارس و آنرا بسا گویند و در نسبت فسوی آید و بر خلاف قیاس بساسیری در نسبت بسا آمده است و ابو الحرث ارسلان بن عبدالله بساسیری که بر القائم با مر الله خروج کرد او را از بغداد بیرون کرد و بنام المستنصر عییدی صاحب مصر در جامع منصور بغداد خطبه خواند و بر اذان حی علی خیر العمل بیفزود تا آنگاه که طغرل بیک سلجوقی با بساسیری بجنگید و بر او ظفر یافت و در سال ۴۵۱ او را بکشت و القائم بالله را بغداد بر گردانید بدان من



نگارنده گوید این نسبت نیز درست نیست زیرا بسام سیری از ترکان است و از مردم فسنای فارس نیست و تاکنون ندانستم چرا او را بسام سیری گفته اند بسامی با فتح بای ابجد و سین بی نقطه مشدد منسوبست به بسام که نام جد سومین ابوالحسن هلی بن محمد بن نصر بن منصور بن بسام بغدادی است معروف به این بسام از شاعران توانا و صاحب کتاب منافصات الشعراء و کتاب الرسائل و کتاب اخبار عمر بن ربیع و این دو بیت نمونه طبع نیکو پرداز او است

و کانت بالصراة لنالیال (۱)

سرقناهن من رب الزمان  
جعلناهن تاریخ اللیال

و عنوان السرة و الامان  
گویند هیچ امیر و وزیر از هجو  
بسامی سالم نماند و در سال ۳۰۳  
درگذشت و بسام کسی است که  
بسیار لبخند دارد

بستی باضم بای ابجد و سکون  
سین بی نقطه منسوبست با

(۱) صراه بافتح صادی نقطه نام دو نهر است در بغداد که یکرا صراه کبری و دیگری صراه صغری گویند

توابع کابل بایتخت افغانستان و از آنجا است ابوالفتح علی بن محمد بستی از اعلام کاتبان و مترسلان و شاعران و بزبان عربی و فارسی هردو شعر گفته است و قصیده نونیه او که مطلعش اینست

زیادة المرء فی دنیاہ نقصان

و ربچه غیر محض الخیر خسران  
پراز مواعظ و حکم است و دمیری در  
حیوة الحیوان در لغت ثعبان همه  
آنرا نوشته است و بدر الدین جاجری  
از شاعران ستایشگر خواجه شمس  
الدین جوینی آن قصیده را بفارسی  
ترجمه کرده و شعر مطلعش اینست  
هر کمالی که بدنیا است همه نقصان است  
سود کز بهر نکومی نبود خسران است  
و این اشعار نمونه قدرت او بر

نظم شعر در زبان فارسی است  
یکی نصیحت من گوشدار و فرمان کن  
که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد  
همه به صلح گرای و همه مدا را کن  
که از مدا را کردن ستوده گردد مرد  
اگر چه قوت داری و عدت بسیار  
بگرد صلح در آی و بگرد جنگ مگرد  
نه هر که دارد شمشیر حرب باید ساخت  
نه هر که دارد فاز هر زهر باید خورد  
بستی در حد و دسال چهار صد و

گذشت و نیز ابوحاتم محمد بن حبان  
بستی تمیمی از اعظام علما و محدثان  
هامه و صاحب کتاب الصحابة و کتاب  
التابعین و کتاب اتباع التابعین  
و متوفی ۳۵۴ بدان منسوبست

بسحق باضم بای ابجد و سکون  
سین بی نقطه مخفف ابو اسحق است  
که شاعری لطیف طبع و بذله گو و  
خوشخوی بود و از میان انواع سخن  
پردا زیبا و صف را برگزید آنهم  
وصف اطعمه (خوراکها) از آن روی  
او را بسحق اطعمه گفتند و خود نیز  
بسحق را تخلص شاعرانه کرد  
و بیشتر مضامین اشعار خواجه و سعدی  
را گرفته و در مقصود خود بکار برده  
است و اینست نمونه از آن

چه آرائی بمشک و زعفران رخسار بالوده  
برنک و بوی و خال و خط چه حاج روی  
زیبا را

جمال بره بریان و حسن دنبه و کشکک  
چنان بردند صبر از دل که نرکان خوان  
یغما را

بگو بسحق و صف خوشه انگور مثقالی  
که بر نظم تو افتاند فلک عقد ثریا را  
نظر آنانکه نکردند بکاچی و عدس  
الحق انصاف تو ان داد که صاحب نظرند

کس بیالای مزعفر مخوراد آش ترش  
که چنان من از این کرده پشیمان که  
مپرس

کدیا بز ان سحر کسر کله واکند  
آ یا شود که گوشه پشیمی بما کنند  
مشنوا بجان که بجز دنبه مرا یاری هست  
یا بجز مالش چنگال مرا کاری هست  
چه عجب کنگرا اگر هم نفس بریان شد  
همه دانند که در صحبت گل خاری هست  
خورد در رواق از زرق چور رو نهد بزردی  
یاد آیدم مزعفر در صحن لاجوردی  
مزعفر هر طعمای است که در آن  
زعفران کنند و عربی است و مشتق  
ساختگی اما فارسیان آن را در خصوص  
مزعفر بلو بکار برند - صحن بمعنی کاسه  
بزرگ و قدح بزرگ است و این غیر از  
صحن خانه است که بمعنی فضا و  
عرصه آن باشد

بسر باضم بای ابجد و سکون  
سین بی نقطه نازه از هر چیز را گویند  
بخصوص خرما تیمکه هنوز پخته و  
رطب نشده باشد و آن نام بسر بن  
ارطاط است که بفره مان معاویه یکماه  
در مدینه بماند و هر آنکس که بر  
کشتن هشمان دلیری کرده بود و بر او  
ظفر یافت بکشت و ابن ابی الحدید

در شرح نهج البلاغه گفته که امام علی در قنوت نماز فجر و مغرب جمعی را لعن همیکرد از جمله بسیرن ارجات بود  
بسی بضبط پیش منسوبست  
به بسروآن قریه ایست تابع حوران  
از اعمال دمشق و ابر عبدالله محمد بن  
حسان بسیری از اعلام عرفای قرن  
سوم بدان منسوبست

بسطام باکسر بای ابجد و  
سکون سین بنا بر ضبط فیروز آبادی  
در قاموس نام جمعی از معدنان  
عامه و خاصه است از جمله بسطام  
حداد کوفی و بسطام بن حصین کوفی  
که هر دو از اصحاب امام صادق و در شمار  
معدنان خاصه اند و این بسطام کنیت  
حسین بن بسطام بن سابور است از قدمای  
علمای امامیه و صاحب کتاب طب النبوی  
بسطامی بضبط پیش منسوبست  
به بسطام و آن قریه ایست در  
نزدیکی دامنات و طبرفور بن  
عیسی بن آدم بن عیسی معروف به  
بایزید بسطامی از اهل طم صوفیان و از  
زاهدان مشهور و از پیران راه خود  
نیز صدود و ازده پیر را خدمت کرد  
صوفیان او را به نیکی ستابند و جنید  
بغدادی که خود نیز از پیران راه بود

بایزید را چنین ستود که میان ما چون  
ماه بود در میان ستارگان و با هم چو  
جبریل میان فرشتگان و با یزید را  
صاحب کرامت دانند چو نان دیگر  
پیران راه را تاجانیکه گویا پیری بی  
کرامت نباشد و این چند رباعی را از  
او دانند

ای عشق تو کشته عارف عامی را  
سودای تو گم کرده نکو نامی را  
ذوق لب میگون تو آورده برون  
ارصومعه بایزید بسطامی را  
ما را همه ره بکوی بد نامی باد  
وز سوختگان نصیب ما خامی باد  
ناکامی ما چو هست کام دل دوست  
کام دل ما همیشه ناکامی باد  
کوسوخته که سازمش همدم خویش  
یا دل شده که یابمش محرم خویش  
پس هر دو بکنج خلوتی بنشینیم  
من مانم خویش دارم او مانم خویش  
و در سال ۲۶۱ در گذشت

بسطامی بافتح بای ابجد و سکون  
سین بی نقطه منسوبست به بسطامه که  
قریه ایست از اعمال جیان در کشور  
اندلس و علی بن عیسی بن محمد بن  
ایمهدی فهری بسطامی از اعلام ادب که  
از غرب بشرق کوچید و چندی در حلب

تدویس کرد و از آن پس بمصر و روم رفت و در سال ۸۱۹ در گذشت بدان منسوبست و این لغز را در مسک (مشک) گفته است

کتبتهم رموز اولم تکتبتوا

کهذا الذی سلبه واضحه

فما اسم جری اسمہ فی الکتاب

فان شئتُم فاقروا الفاتحه

فقیها مصحف معکوسه

یدل علی حاله صالحه

و لیست بغادیة فافهموا

و لکنها ابدأ رائحه

بسکری بافتح بای ابجد و سکون

سین بی نقطه و فتح کاف منسوبست به

بسکر و آن قر به ایست از اعمال زاب

معروف به بسکرة النخیل و بعضی با

کسر بای ابجد ضبط کرده اند و آنرا

از جهت وفور نخلستانی که دارد بسکرة

النخیل گویند و ابو الفاسم بوسف بن علی

بن جبارة بن محمد بن عقیل هذلی مغربی

بسکری در طبقه ادیبان و مهربان و

صاحب کتاب الکامل در قرآت و متوفی

۴۶۵ بدان منسوبست

بسمل با کسر بای ابجد و

سکون سین بی نقطه و کسر میم و در

آخر لام سبک شده بسم الله است و در

فارسی بمعنی مذبوح بکار برند و نیم بسمل نیم جان را گویند و نیز بسمل تخلص نوابا کبر بن علی شیرازی است در طبقه اول از شعرای متأخرین شیراز و معاصر با نشاط اصفهائی و خود گفته است بسمل امروز منم در همه آفاق و نشاط اصفهان فخر باو دارد و شیراز بمن و بسمل گذشته از قدرتی که بر نظم داشت در فقه و تفسیر و نجوم و ادب دستی توانا داشت و مہینفا تی پرداخت از جمله شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی و حواشی بر مدارک الاحکام و حواشی بر تفسیر بیضاوی و تذکره موسوم بدلگشاد و وصف الحال شیراز و دیوان شعر سال و فادش بنظر نرسید و این چند بیت نمونه طبع بلکه نمونه فکر و روح او است

مائیم طاب لبان ره کوی می فر وش

یا رب رسان کسی که شود پیر راه ما

طرفه حالی است که آن سوح بر برو کسی

روی نموده و عالم همه دیوانه او است

هر که بینم برهی در پی او می افتم

زانکه دانم همه را روی نکاشانه او است

بوئی ز زلف او دل دیوانه ام شنود

در سینه بمد از این نتواش نگاهداشت

یا نیست شادی در جهان یا خود نصبی باشد  
 هرگز ندیدم شادمان این خاطر اسرد مرا  
 بشار یافتح بای ابجد و تشدید  
 شین نقطه دار گشاده رو را گویند و  
 آن نام جمعی است از جمله ابو معاذ  
 بشار بن برد از اعلام شعرا که در  
 مرثی بیاید  
 بشقی یافتح بای ابجد و سکون  
 شین نقطه دار و فتح بای دوم و کسر  
 قاف منسوبست به بشقی یا قوت گمه  
 که آن قریه ایست در مرو و ابوالحسن  
 علی بن محمد بن عباس بشقی از  
 محدثان عامه و متوفی ۵۴۴ بدایت  
 منسوبست

بشتی باضم بای ابجد و سکون  
 شین نقطه دار منسوبست به بشت که  
 قریه ایست بنا بر گفته یاقوت از قرای  
 نیشابور و احمد بن محمد بشتی خازرنجی  
 که در ضبط خازرنجی نیز بیاید بدان  
 منسوبست

بشر با کسر بای ابجد و سکون  
 شین نقطه دار و در آخر رای بی نقطه  
 بمعنی گشاده روئی از اعلام متعارفه  
 است و نام ابونصر بشر بن حارث مروزی  
 از رجال طریقت که در حافی نیز بیاید  
 و نام بشر بن عمرو حضرمی از شهیدان

طف و همان کسیکه باو خبر دادند که  
 فرزندی را در سر حدری اسیر کردند  
 گفت آنرا در حساب خدا آرم و بماند  
 تا کشته گردید

بشران باضم بای ابجد و سکون  
 شین بوزن غفران نام نیای مادری ابو  
 غالب محمد بن احمد بن سهل واسطی  
 است معروف به ابن بشران و ابن الخاله از  
 افاضل علماء و اعلام ادب و شعر و حدیث  
 و این دو بیت از اوست

سقی الله لیلابت فیه مغا زلا  
 غزالا حکمی لی و جهة طلعة الیدر  
 اصبت به من غرة الدهر فر صة  
 فبادر تها علما بما قبة الدهر

و در سال ۶۲۲ در گذشت  
 نگارنده گوید بشران را باضم بای ابجد  
 چنانکه نوشتم ضبط کرده اند اما در ماده  
 بشر جز بشری که اسم است از بشارت  
 نیست و درست آن بشران با کسر اول  
 ننیه بشر و یا بشری است

بشروی با ضم بای ابجد و  
 سکون شین نقطه دار و ضم وای بی  
 نقطه و کسروا و منسوبست به بشرویه  
 برخلاف قیاس بوزن گلگونه و آن  
 قریه ایست در چهار فرسنگی تون  
 از شهرهای خراسان و احمد بن محمد

سکون صاد بی نقطه و فتح رای بی نقطه و کسروا و منسوبست به بصری بروزن کبری و آن نام دو قریه است یکی در شام که قصبه حوران است و عبدالله بن زین الدین بن احمد بهروی دمشقی فقیه و مورخ و صاحب کتاب ترجمه حافظان حجر عسقلانی و کتاب شرح بر صحیح مسلم و متوفی ۱۱۷۰ بآن منسوبست و دیگری قریه ایست در عکبرا از قرای بغداد

**بطائنی** با فتح بای ابجد و منسوبست ببطائین جمع بطانه بمعنی آستر جامه در برابر ظاهره که رویه جامه است و بطائنی کسی را گویند که آستر جامه بفرود شد و آن لقب چند تن از محدثان است از جمله علی بن ابی حمزه بطائنی و فرزندش حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

**بطه** با فتح بای ابجد و طای حطی مشدد و در آخر با مرغابی مادینه را گویند و نربنه را بط نامند و بطه نام جمعی است از جمله نام نیای ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه عکبری است معروف با بن بطه از علمای حنبلی و صاحب کتاب الابانه و متوفی ۳۸۷

بن بشروی تونی از افاضل علمای امامیه و صاحب حاشیه پر شرح لمعه و رساله در تعزیم غنا و رساله در رد بر صوفیه بدان منسوبست

**بشرویه** با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار و فتح رای بی نقطه در تلفظ عربی و سکون آن در تلفظ فارسی و فتح و اوو سکون یاوها نام بعضی از محدثان عامه است و گذشت که ویه کلمه تعسین است بمعنی چه گشاده روی

**بشکانی** با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار منسوبست به بشکان که قریه ایست از قرای هرات و محمد بن علی بشکانی هروی از محدثان و قاضیان عامه بدان منسوبست  
**بشکوال** با فتح بای ابجد و سکون شین نقطه دار و ضم کاف نام جد ابوالقاسم خلف بن عبدالملک بن مسعود بن بشکوال خزرچی انصاری قرطبی است معروف به ابن بشکوال از افاضل اندلس و صاحب کتاب الصلح و این کتاب ذیل کتاب تاریخ اندلس ابن فرضی است و نیز کتاب المستغیثین بالله و متوفی ۵۷۸  
**بصروی** با ضم بای ابجد و

## بطریق

واز جمله نام نیای ابو جعفر محمد بن  
جعفر بن بطریق است از علمای امامیه  
و ملقب بمؤدب

با کسر بای ابجد و  
سکون طای حطی بر وزن اکسیر  
از القاب سران سپاه رومیان است  
و بطریق لقب کسی است که ده هزار  
سپاهی زیر فرمانش باشد و ابن بطریق  
کنیت شمس الدین یحیی بن حسن بن  
حسین حلی است از اعلام علمای  
امامیه و معاصر با ابن ادریس و صاحب  
کتاب المناقب و کتاب العمدة و کتاب  
اتفاق صحاح الاثر فی امامة الائمة  
الاثنی عشر و کتاب تصفح الصحیحین  
فی تحلیل المتعین و کتاب الخصایص  
و نیز ابن بطریق کنیت سعید بن  
بطریق مصریست که کیش نصاری  
داشت و در فن طبابت دستی داشت و کتاب  
نظم الجواهر و کتاب دیگر در طب علمی  
و علمی برداخت و در سال ۲۸۳ درگذشت  
بطلان بافتح بای ابجد و سکون  
طای حطی بر وزن پنهان نام نیای  
مختار بن حسن بغدادی است معروف  
با بن بطلان و این لفظ عربی نیست  
بلکه لفظ یسگانه است که آنرا عربی  
کرده اند (معرب) و ابن بطلان

## بطلان

## بطلامیوس ثانی

کیش مسیح را داشت و در صناعت طب  
مهارتی کامل داشت و با ابن رضوان  
طیب مصری طرفه مناظراتی داشت  
و مصنفاتی پرداخت از جمله کتاب  
تقویم الصحة و کتاب شراء العبید و  
کتاب الادیرة والرهبان ابن بطلان  
در طول عمر زنی اختیار نکرد و هنگام  
مرگش این شعر بگفت  
فلا احداث مت یبکی لمیتی  
سوی مجلسی فی الطب والکتب جلاسی  
و در سال ۶۶۱ درگذشت

بطلامیوس ثانی بافتح بای ابجد  
و سکون طای حطی و فتح لام و سکون  
میم و ضم یا و سکون او و در آخر  
سین لقب ابو علی حسن بن حسن بن  
هیشم بصرایست در طبقه اعاظم  
مهندسان که به مر رفت و مدعی شد  
که توانم آب رود نیل را در حال  
فزوننی و کمی چنان کنم که سودش  
یکسان باشد و حاکم مصر نیز مصارف  
آنها گردن گرفت اما چون بنفشه  
او رسیدگی کرد گفت مصارفی که  
بر آن عمل تعلق گیرد از سودی که  
از زراعت برده شود فزونتر است  
ابوعلی پس از چندی بشام رفت و در  
پناه بعضی از امراء افتاد و کتابها

پرداخت از جمله کتاب تهذیب البجسطی و کتاب المناظر و کتاب مصا درات اقلیدس و کتاب الاشکال الهلالیه و کتاب التنبیه علی مافی الرصد من الغلط و کتاب مایری فی السماء اعظم من نصفها و کتاب برکان الدوائر العظام و کتاب حل شکوک المجسطی و کتاب البرهان علی ما براه الفلکیون فی احکام النجوم و غیر اینها و چون مرگش فرارسید گفت آه که هندسه از میان رفت و جز تسلیم نفس چاره نیست سال وفاتش بنظر نرسید و این قفطی در تاریخ الحکماء گفته که من در هندسه بخطش پاره کاغذی را دیدم که تاریخ آن سال ۴۳۲ بود و باید دانست که بطلمیوس نام هندسه دان شهیر یونانی است صاحب کتاب مجسطی و ابو علی را از آن روی که در هندسه توانا و زبردست بوده است بطلمیوس دوم لقب دادند - نیز باید دانست که بعضی یا را بر میم مقدم داشته اند و بطلمیوس نوشته اند و درست همان ضبط اول است

بطلیوسی با فتح بای ابجد و طای حطی و سکون لام و ضم بای حطی منسوبست به بطلمیوس پروزن

کفن پوش و آن شهر بست در اندلس و جمعی از اعظام دانشمندان از آن شهر برخاسته اند از جمله ابو محمد عبد الله بن محمد بن سید بطلیوسی معروف بابن سید از اعلام فقیهان و ادیبان و صاحب فتاوی نادره و تصانیف در نحو و لغت و از جمله کتاب المثلث در دو مجلد و کتاب الاقتضا ب در شرح ادب الکتاب و شرح سقط الزند و کتاب الحلل فی شرح آیات الجمل و متوفی ۵۲۱ و این در بیت از اوست

اخوا لعلم حی خالد بعد موته  
و اوصاله تحت التراب رمیم  
و ذوالجهل میت و هو ماش علی الثری

یظن من الاحیاء و هو عدیم  
بطوطه با ضم بای ابجد و طای حطی و سکون واو و فتح طای دوم و در آخرها این لفظ نیز عربی نیست بلکه آنرا عربی کرده اند و ابن بطوطه کنیت محمد بن عبد الله بن محمد طنجی مرا کشی است از سیاحان نامور و جهانگردان شهیر و صاحب کتاب تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار معروف بر حله ابن بطوطه و این کتاب بنا لب زبانهای اروپا ترجمه شده است و ابن بطوطه



در سال ۷۷۹ در مراکش از جهان رفت  
بطویه بافتح بای ابجد و تشدید  
طای حطی و فتح و او و سکون یا و  
در آخرها نام جد ابو عبدالله حسین بن  
احمد بن بطویه است که در طبقه  
نحویان بشمار آید و در نظم شعر نیز  
دستی داشت و این ابیات از او است  
وما ذاعلیهم لو افاموا فسلموا

وقد علموا انی مشوق متیم  
سروا ونجوم اللیل زهر طوالع  
علی انهم فی اللیل للناس انجم  
واخفوا علی تلك المعطایا مسیرهم

فتم علیهم فی الظلام التبسم  
و گذشت که ویه کلمه فارسی است  
که در آخر بعضی کلمات در مقام  
تحسین و اعجاب در آورند

بطین باضم بای ابجد و فتح  
طای حطی و سکون یا و در آخر نون  
بمعنی شکم (شکم کوچک) نام  
شاعری است و لقب مسلم بن علی است  
از اصحاب حضرت سجاد ۴

بعقوبی با فتح بای ابجد و  
سکون عین بی نقطه و ضم قاف و  
سکون وا و من- و بست به بعقوبا که  
عامه آنرا بغلط بعقوبیه گویند و آن  
قریه بزرگی است که تا بغداد هیجده

فرسنگ فاصله دارد و جمعی از محدثان  
از آن قریه اند از جمله ابراهیم بن داود  
بعقوبی از اصحاب حضرت جواد ۴ و  
حضرت هادی ۴

بعلمبکی بافتح بای ابجد و سکون  
عین بی نقطه و فتح لام و بای دوم و کسر  
کاف منسوبست به بعلمبک که شهر کیست  
نزدیک دمشق و جمعی از محدثان از  
آن شهر سکند از جمله ابو المضاء  
محمد بن هلی بن حسن بعلمبکی معروف  
بشیخ دین و متوفی ۵۰۹

بعلمی بافتح بای ابجد و سکون  
عین بی نقطه منسوبست به بعلم و آن نام  
کوهی است در شام اما بعلمیان که جمعی  
بسیارند از ادیبان و دانشمندان بآن  
منسوب نیستند بلکه بعلمبک نسبت  
رسانند و این تخفیف در نسبتها فراوان  
دیده شود مانند عبدی در نسبت عبدالقیس  
و یابنوعبیدو یا عبدی باضم اول در نسبت  
بنوعبیدو یا عبدری در نسبت بنی عبدالدار  
و ابوالهواهب بن عبدالباقی بن  
عبدالقادر بعلمی دمشقی از نقطهای  
حنبلی و در شمار مقریان و محدثان  
و صاحب رساله در قواعد قرائت و  
رساله در تفسیر مالک لانا منا علی  
یوسف و رساله در تملون بصیغه خطاب

وغیبت در همه قرآن و متوفی ۱۱۲۶  
 واحمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بعلی  
 دمشقی فقیه و صاحب کتاب منیة  
 الراضی و کتاب روضا لندی و متوفی  
 ۱۱۸۸ بدان منسوبند

بعیث بافتح بای ابجد و کسر  
 عین بی نقطه و سکون یاو در آخر نای  
 نغذ بمعنی برانگیخته لقب ابو یزید  
 خدای بن بشر بن خالد بن حارث تمیمی  
 بصری است در طبقه شاعران و خطیبان  
 نیکو پرداز یا قوت گفته که میان بعیث  
 و میان جریر شاعر نزدیک چهل سال  
 هجو گوئی بود و در آن مدت هیچ  
 کدام بردیگری فیروز نگردید و میان  
 هیچ دو شاعری نه در جاهلیت و نه در  
 اسلام چنان مهاجرت نبود و فرزدق  
 بعیث را مدد کرد و بعیث در زمان خلافت  
 ولید بن عبدالملک سال ۱۳۴ در گذشت  
 بئل بافتح بای ابجد و سکون  
 غین نقطه دار بمعنی استر چهار پائی که از  
 اسب و خر متولد گردد و این ابی البغل  
 کنیت مشهور ابو الحسن محمد بن یحیی  
 بن ابی البغل اصفهانست در شمار بلیغان  
 و فصیحان و کاتبان و مترسلان و شاعران  
 و صاحب دیوان رسائل و رأس البغل  
 نام و یالقب سکه زنی است که در هم را

سکه زد و بنام درهم بعلی شهرت یافت  
 بغوش بافتح بای ابجد و ضم  
 غین نقطه دار و سکون واو و در آخر  
 شین نقطه دار نام جد سعید بن محمد بن  
 بغوش اندلسی است معروف به ابن بغوش  
 در شمار فیلسوفان و طبیبان اما هر اندازه  
 در صناعت علمی قدرت و مهارت داشت  
 در معالجه امراض و بایبان ساده تر در  
 طب عملی عاجز و در مانده بود و  
 کتابهایی در طب و منطق پرداخت و در  
 سال ۴۴۴ در گذشت و باید دانست که  
 بغوش لفظ عربی نیست بلکه لفظ ییگانه  
 است که آنرا معرب کرده اند

بغوی بافتح بای ابجد و غین  
 نقطه دار و کسر واو منسوبست برخلاف  
 قیاس به بشور بر وزن منصور و آن قریه  
 ایست میان مرو و هرات و ابوالقاسم  
 عبدالله بن محمد بن عید العزیز بغوی  
 صاحب کتاب المعجم الکبیر و متوفی  
 ۳۱۷ و ابو محمد مجیب الدین حسین  
 بن مسعود بن محمد شافعی معروف  
 بفراء بغوی و صاحب کتاب التهذیب  
 در فقه و کتاب الجمع بین الصحیحین  
 و کتاب شرح السنه و کتاب معالم  
 التنزیل و کتاب المصاییح و متوفی  
 ۵۱۰ بدان منسوبند

**بقاج** بافتح بای ابجد و تشدید  
قاف و در آخر جیم نام جد حسن بن علی  
کوفی است از ثقات محدثان امامیه  
و صاحب کتاب نوادر و معروف باین  
بقاج و باید دانست که این لفظ نیز عربی  
بلکه عرب ا

**بقار** بافتح بای ابجد و تشدید  
قاف و در آخر رای بی نقطه گاو دار  
را گویند و آن لقب ابو علی حسن بن  
داود بن حسن قرشی کوفی است در  
شمار مقریان و ادیبان و صاحب کتاب  
قراءة الاعشى و کتاب اللغته فی مخارج  
الحروف و اصول النحو و بقار گذشته  
از اتقان فن قرائت دارای آهنگ  
خوبی بود و قرآن را با آهنگهای دلپذیر  
خواند و در سال ۳۵۲ در گذشت

**بقال** بافتح بای ابجد و تشدید  
قاف سبزی فروش را گویند و عامه بخلط  
نرا در فروشنده حبوب بکار برند  
و ابوالحسن علی بن یوسف بغداد  
از شاعران عصر عباسی و از ندیمان  
مهلبی باین بقال معروفست و این  
ایات نمونه طبع او است  
لئن کان طرفی داز منک بنظره  
لقد عاد طرفی بالبلاء علی علبی  
جماعت الهوی ذنبی فان کنت مذنباً

به فالیک العذر من ذلك التذم  
و در معنی شعراول بابا طاهر عربان  
عارف همدانی نیکوتر گفته است  
زدست دیده و دل هر دو فریاد  
که هر چه دیده بیند دل کند یاد  
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

ز نم بردیده تادل گردد آزاد  
و در جدا شدن از معشوق و نگاههای  
ملامت بار در قیام گفته و نیکو گفته است  
ولما وقفنا للوداع و دوننا  
عیون ترامی بالظنون ضمیرها  
اماطت عن الشمس المنيرة برقعا

فغیبتنا عن اعین الناس نورها  
باز معشوق بود که فروغ جمال  
دیدگان رقیبان را خیره کرد و نیکداشت  
بر ما نکوهش بیارند و هیبت  
مضمونهای بلند او است که او را در  
نظر ابن عمید وزیر بزرگتر از  
دیگران نمود و او را بر همه مردم  
بگفته یافتند مقدم داشت و این بقال  
خود از آهینجین باشاهران سر برارد  
و رؤسا نیز او را با دیده بزرگی  
نگریستند و بینش بایش با خاستند  
و در روز کار شرف است و هر مرد  
عزیز الدوله دیلمی در گذشت

بقباق بافتح بای ابجد و تشدید

قاف و فتح بای دوم و در آخر قاف  
بمعنی پرگو آنکس که فزون سخن  
کند و آن لقب ابو العباس فضل بن  
عبد الملك کوفی است از اصحاب  
۱۱ صادق ۴

بقشلان بافتح بای ابجد و سکون  
قاف و کسر شین نقطه دار نام نیای  
علی بن حمزة بن علی بن طلحه  
بغدادیست معروف به ابن بقشلان در  
طبقه خطاطان و در ردیف ابن بواب  
و در سال ۵۹۹ هـ در مصر از دنیا رفت

بقی با فتح بای ابجد و کسر  
قاف مشدد و در آخر یا بمعنی پایدار  
نام ابو عبد الرحمن بقی بن مخلد اندلسی  
است در طبقه حفاظ حدیث و صاحب  
کتاب المسند و کتاب تفسیر القرآن  
و کتاب فتاویٰ الصحابه و بقی از  
محدثانی است که در جستجوی حدیث  
بسیار سفر کرد و بیش از دو بیست تن  
از مشایخ حدیث بدید آنگاه باندلس  
برگشت و در سال ۶۲۶ هـ در گذشت  
و یاقوت در معجم الادباء ترجمت او  
را نوشته و گفته بدین مناسبت که  
بقی کتابی در تفسیر قرآن نوشت او  
را در شمار رجال کتابم نوشتم  
بقیه بضبط پیش با زیادتی تا

در آخر آن نام جد ابوطالب احمد بن  
بکر بن بقیه عبدی است معروف باین  
بقیه در طبقه نعویان و شاگرد سیرانی  
و رمانی و فارسی و شارح کتاب الايضاح  
ابو علی فارسی و متوفی ۴۰۶ و نیز نام  
پدر ابوطاهر محمد بن بقیه وزیر  
عز الدوله بختیار بن معز الدوله بن  
بویه او نیز معروف باین بقیه و همان  
کسی است که عضد الدوله وقتی وارد  
بغداد شد او را گرفت و وزیر پای پیل  
افکند و از آن پس او را بدار آویخت  
و ابو الحسن محمد بن عمر انباری او را  
بقصیدت ذیل که بسیار بلند و دلاویز  
است مرثیب گفت

علو فی العیة و فی اللمة  
لحق انت احدى المعجزات  
كان الناس حولك حين قاموا  
وفود نذاك ايام العلات  
هكناك قائم فيهم خطيبا  
و كلهم فيام بصوة  
مددت يدك نحوهم  
كمد هما بالهبات  
و لما ضاق بطن الارض عن ان  
تضم علاك من بعد اللمات  
اصاروا الجو قبرك و استنابوا  
عن الاكفان نوب السافيات

لعظملك في النفوس تبيت ترعى  
 بحفاظ و حراس ثقات  
 و تشعل عندك النيران ليلا  
 كذ لك كنت ايام الحيات  
 و سكبت مطية من قبل زيد  
 علاها في السنين الماضيات  
 و ام ارقبل جندك قط جندا  
 تمكن من عناق المكر مات  
 و لو اني قدرت على قيام  
 لفرضك و الحقوق الواجبات  
 ملات الارض من نظم القوافي  
 و نعت بها خلاف النائمات  
 و آنرا در شوارع بغداد افكند و پرا کند  
 و ادیبان گهر وار آنرا برداشتند و  
 بسرعت خبر آن پرا کننده گردید  
 و بعضد الدوله رسید و بادازه ایات  
 قصیده در دل عضد الدوله باز نشاط  
 افکند که گفت آرزو مندم که کاش من  
 برجای ابن بقیه بردار آو یخنه شده  
 بودم و این قصیده از آن من بود و  
 بیدرنگ فرمان داد که قصیده پرداز  
 را بچویند و یکسال کافند و او را نیافتند  
 صاحب بن عباد درری بود و تدبیری  
 کرد و امان نامه برای قصیده پرداز  
 نوشت و ابوالحسن انباری ناظم قصیده  
 به حضرت صاحب خود را رسانید صاحب

گفت بخوان قصیده ایرا که گفتمی  
 که من خواهم آنرا از دهان تو بشنوم  
 و خواند تا باین شعر رسید  
 و لم ارقبل جندك قط جندا  
 تمكن من عناق المكر مات  
 صاحب برخاست و او را در آغوش کشید  
 و دهانش را بوسید و سپس او را پیش  
 عضد الدوله فرستاد عضد ویرا گفت  
 چرا دشمن مراستودی و مرثیت گفتمی  
 گفت حقوقی بر ذمتم داشت و نعمتهائی  
 بر سر و برم و بی اختیارم کرد و او را  
 مرثیت گفتم عضد حالیکه شمه پافروغ  
 میافکنند و فضا را تا بنانک میگردند  
 گفت آیا درباره شمه پاشعری بخاطر  
 داری گفت  
 كان الشموع و قد اظهرت  
 من النار في كل رأس سنانا  
 اصابع اعدائك الخا ثقیف  
 تضرع تطلب منك الا مانا  
 عضد الدوله او را صلت و جایز نمی داد  
 و نیز اسمی و این بقیه در سال ۳۶۸ بدار  
 آویخته گردید  
 نگارنده گوید از شرط اختصار و  
 کوتاه آوری که بر ذمتم بود قصیدت  
 بلند ابن انباری و داستان شیرین آن  
 خارجم کرد و چنین خواهم کرده رجا

که چنان باشد

بکائی بافتح بای ابجد و تشدید  
کاف منسوبست بیکاء بمعنی بسیار  
گریان و آن لقب پدر تیره ایست بنام ربیعة  
بن عامر بن ربیعه و او را ربیعة البکاء  
و فرزندانش را بنی البکاء گفتند و او  
را از این روی بکاء لقب دادند که  
پدرش مرد و مادرش بمردی شوهر  
کرد و ربیعه حا لیکه مادرش زیر  
شوهرش بود درآمد و پنداشت که  
آنمرد خواهد مادرش را بکشد پرده  
خیمه را بالا برد و فریاد برآورد  
و اماه و بدمت گریست و او را از آن  
پس بکاء لقب دادند و از این تیره  
است بشیر بن معاویة بن نور بکائی  
صحابی و بشیر همان کسی است که با  
پدرش معاویه بر پیغمبر (ص) درآمد و  
پیغمبر (ص) دست بر سرش سود و در  
حقیقت دعا کرد و نیز از این تیره است  
ابو محمد زیاد بن عبد الله بن طفیل  
بکائی کوفی متوفی ۱۸۳ و همان کسی  
است که سیرت پیغمبر را از محمد بن  
اسحاق روایت کرد

بکار بافتح بای ابجد و تشدید  
کاف بمعنی بگناه خیز یعنی آنکس  
که پیش از دیگران بیرون آید و

آن نام پدر زبیر بن بکار بن عبد الله  
بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن  
زبیر بن عوام قرشی است در طبقه نسب  
شناسان و صاحب کتاب انساب قریش  
و کتاب اخبار العرب و ایامها و کتاب  
نوادراخبار النسب و کتاب الاختلاف  
و کتاب نوادر المدینین و کتاب النعل  
و غیر اینها و نیز در طبقه شاعران بود  
و این چند بیت از او است  
عف الصبی متجمل الصبر

یرجو عواقب دولة الدهر  
جعل المنی سبباً لراحته  
فیما یسکن لوحة الصدر  
حتى اذا ما الفکر راجعه  
قطع المنی متبیین الهجر  
یشکی الضمیر الی جوانحه

بعض الذی بلقی من الفکر  
وزبیر در مکه سال ۲۵۶ در گذشت  
بکرة بافتح بای ابجد و سکون  
کاف و فتح رای بی نطفة و در آخرتا  
چوبیست گردد که از وسط آن ریمان  
و طباب بگذرانند و بدان آب کشند  
و یا چیزهای سنگین بردارند و  
ابوبکره کنیت نفیع بن حارث و یا  
حارث و یا مسروح صحابی است و آن  
کنیت را پیغمبر (ص) بر او نهاد از آن

پس که در روز طائف از قلعه خود را بدان چوب آویخت و خود را به پیغمبر رسانید ابن اثیر در اسد القا به گفته وی در شمار فضلا و صلحای صحا به است و در سال ۵۱ و یا ۵۲ در بصره وفات کرد و ابو بزره بر حسب وصیت او بروی نماز خواند

بکرویه با فتح بای ابجد و سکون کاف و فتح رای بی نقطه و واو و سکون یاء و هما در آخر آن نام بکرویه کوفی کندی است از اصحاب امام باقر و نام بکرویه معاریبی است از اصحاب امام صادق و ویه کلمه فارسی معرب است که بآخر بکرا افزوده اند بکری با فتح بای ابجد و سکون

کاف منسوبست ببکر بن وائل که پدر تیره ایست و نیز ببکر بن عبدمنه که پدر تیره دیگر است و بکری از هر تیره منسوب به قبیله ایست که آن تیره از او است و ندانستم ابوالفضل محمد بن ابی عنان بکری صاحب کتاب الفرق و کتاب المختصر در نحو از کدام تیره و قبیله است و نیز ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز بکری طیب صاحب کتاب اعیان النبیات والشجریات الاندلسیه و فیروز آبادی در قاموس گفته

در نسبت به ابی بکرو بنی بکرو بکر بکری آید و در نسبت به بنی ابی بکر بن کلاب بکراوی

بکس با فتح بای ابجد و سکون کاف و در آخر سین بی نقطه نام نیای علی بن ابراهیم معروف باین بکس است از اطبای قرن چهارم هجری و بسیاری از کتب طب یونانی را بر بی ترجمه کرد و در اواخر عمر نا بینا گردید و کتابهایش مرتب نگشت و در سال ۳۹۴ در گذشت

بکیر باضم بای ابجد و فتح کاف و سکون یا و در آخر رای بی نقطه مصغر بکر نام جمعی از محدثان است از جمله بکیر بن اعین شیبانی از ثقات اصحاب امام صادق ۴

بلاذری با فتح بای ابجد و لام و ضم ذال نقطه دار و کسر رای بی نقطه منسوبست به بلاذر معرب بلاذر که نام دو ائمهست معروف و بلاذری لقب ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بغدادیست در طبقه کاتبان و مترسلان و از نزدیکان سه خلیفه عباسی متوکل و مستعین و معتز و یکی از مترجمین کتب فارسی عربی و صاحب کتاب فتوح البلدان و کتاب البلدان الکبیر

و کتاب البلدان الصغیر و کتاب الاخبار و الانساب و کتاب عهد ارد شیر ابن ندیم گفته بلا ذری کتاب عهد ارد شیر را بشعر ترجمه کرد و در سال ۲۷۹ در گذشت و نیز ابن ندیم گفته که وی در آخر عمر بمرض و سوسه دچار گردید و سبب آن بود که ندانسته بلاذر خورد

بلال با کسر بای ابجد بمعنی آب و بمعنی تری (رطوبت) از اعلام متعارفه عرب است و نام بلال بن رباح صحابی مؤذن پیغمبر است که دو سال ۲۰ یا ۲۱ در گذشت و ابن بلال کنیت مشهور ابو الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی است صاحب کتاب الرشد و البیان بلدی با فتح بای ابجد و لام منسوبست ببلد و آن قریه ایست میان بغداد و سامرا و ابوالبرکات هبة الله بن یعلی بلدی بغدادی در شمار طبیبان قرن ششم و صاحب تصانیف نیکو از جمله کتاب معتبر بدان منسوبست

بلطی با فتح بای ابجد و لام و کسر طای حطی منسوبست ببلط یا قوت گفته بلط شهر است بالای موصل و آنرا بلد نیز گویند و از این شهر است ابو الفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلطی

از اعلام نحو و لغت و شعر و عروض و صاحب کتاب العروض الکبیر و کتاب العروض الصغیر و کتاب الاعظان الموقظات و کتاب النیر و کتاب اخبار المتنبی و کتاب المستزاد علی المستجد من فعات الاجواد و کتاب علم اشکال الخط و کتاب التصحیف و التحریف و کتاب تعلیل العبادات و بلطی در مصر زیستن گرفت و صلاح الدین یوسف بن ایوب او را در جامع مصر بتدریس گماشت و راتبه برای او مقرر کرد و در سال ۵۹۹ ه در گذشت و این سال پایان سال قحطی مصر بود و بلطی در خانه اش بمرد و تا سه روز کسی از مرگش خبر نشد زیرا مردم خود گرفتار قحطی و بر داشتن مردگان خود بودند و آن قحطی سه سال در مصر بود و باید دانست که سیوطی در بغیة الوعات بایطی مصغر بلط ضبط کرده است و راه آنرا هیچ ندانستم

بلعی با فتح بای ابجد و سکون لام و فتح عین بی نقطه و کسر میم منسوبست ببلعمو آن نام شهر است در روم و نام قبیله ایست و ابو الفضل محمد بن عبید بن محمد تمیمی بلعی وزیر دانشمند آل سامان بیکسی از آن دو



منسوبست و بلعم در لغت بمعنی پر خورو بسیار فرو برنده طعام (بلع کننده) است و اما بلعم در نام قبیله در اصل بنو العم (پسران عم) بوده و بر حسب یاسای اتصال بلعم شده مانند بنو العارث که بلعمارث شده است.

بلنجری با فتح بای ابجد و لام و سکون نون و کسر جیم و در آخر رای می نقطه نام شهر است و نام نیای ابو جعفر نحوی و در عصیده بیاید

بلنسی با فتح بای ابجد و لام و سکون نون و کسر سین بی نقطه منسوبست به بلنسیه از شهرهای اندلس و از این شهر است ابو الخطاب عمر بن حسن بن علی بلنسی معروف بذوالنسبین از اعیان علمای ادب و صاحب کتاب التنویر فی موالد السراج المنیر و این کتاب را بفرمان ملک اربل مظفر الدین نوشت و هزار دینار از او جایزه گرفت ذوالنسبین بشهرهای مراکش و مصر و شام و عراق و ایران سفر کرد و در سال ۶۳۳ در قاهره از دنیا رفت ذوالنسبین از طرف پدر بادحیه بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف مادر با امام علی هادی ۴ می پیوند دار این روی او را صاحب دو نسب گفتند و نیز از آن شهر است ابو

محمد عبدالعزیز بن احمد بن سید بن مغلس بلنسی در شمار ادیبان و لغویان و شاعران و متوفی ۴۲۷ و این ابیات زاده قریحت او است

مریض الجفون بلا علة  
و لكن قلبی به ممرض  
اعاد السهاد علی مقلمتی

بفیض الدموع فما تمض  
وما زاد شوقی و لكن انی  
بمرض له انه ممرض

و باز از آن شهر است ابو الحسن علی بن محمد بن احمد بن سلمه بن حریق مخزومی بلنسی از اعلام ادب و از حفاظ اشعار و ایام عرب و خود نیز در طبقه اول از شاعران عصر خود بود و مقصوده نظیر مقصوده ابن درید. نظم کرد و در زیبا پسر اوری (یکتا چشم) گفت و نیکو گفت

لم یسئک الذی بعینک عندی  
انت اعلی من ان تعاب واسنی  
لطف الله رد سهمین سهما

رأفة بالعباد فاز ددت حسنا  
و باز از آن شهر است ابو حفص عمر بن محمد بن احمد بن علی بن عدیس قضاعی بلنسی از اعلام لغویین و صاحب کتاب المنلث درده جز و و شرح الفصیح

و متوفی در حدود ۵۷۰

بلوطی بافتح بای ابجدو تشدید  
لام و سکون واو و کسر طای حطی  
منسوبست بلوط و آن نام ناحیتی است  
در اندلس و ابوالحکم منذر بن سعید  
بلوطی اندلسی از افاضل نحویان و  
خطیبان و شاعران و صاحب کتاب  
احکام القرآن و کتاب الناسخ و المنسوخ  
و دیوان رسائل و خطب و دیوان شعرو  
متوفی ۳۵۵ بدان منسوبست یا قوت  
گفته که وقتی بلوطی کتاب الغریب را  
خواست از ابوعلی قالی بعاریت ستاند  
این دو بیت را برای او نوشت  
بعق ریم مهفیف

و صد غمہ المتعطف

ابعث الی بجزء

من الغریب المصنف

ابوعلی قالی کتاب را با این سه بیت  
برای او فرستاد

و حق در مؤلف

بفیک ای تالف

لا بعثت بما قد

حوی الغریب المصنف

و لو بعثت بنفسی

لیک ما کننت اسرف

بلوی بافتح بای ابجد و لام و

کسروا و منسوبست به بلی (بروزن الی)  
بن عمرو حافی بن قضاعه که پدر تیره  
ایست از قبیله قضاعه و عبد الله بن  
محمد بلوی فقیه صاحب کتاب الاداب و  
کتاب المعرفه بد و منسوبست

بلیانی بافتح بای ابجد و سکون  
لام منسوبست به بلیان که قریه ایست  
از گرای گازرون شیراز و شیخ امین  
الدین محمد بن شیخ علی بن شیخ ضیاء  
الدین مسعود بلیانی در شمار عارفان  
نظم گستر بدان منسوبست و این چند  
رباعی عارفانه از او است

آنان که فلک ز نور دهر آر آیند

تا ظن نبری که باز نایند آیند

از دا من آفتاب تا جیب فلک

رسمی است که ناخدا نمیرد ز آیند

من خار غمت بمردم دیده کشم

چو روستمت با دل غمدیده کشم

وا نگه که بمیرم رقم بند گیت

بر ذره استخوان پوسیده کشم

ایدل پس زنجیر چو دیوانه نشین

درد امن درد خویش مردانه نشین

ز آمدن شدن بیهوده خودداری کن

معشوق چو خانگی است در خانه نشین

و در سال ۷۴۵ در گذشت و نیز تقی

الدین اوحدی بلیانی از آن قریه است

بمچکشی

بملانی

و آذر در آتشکده گفته جز این دو بیت  
از او دیده نشده است  
گر ناز کشی زیار سها، است  
چون یار اهل است کار سهل است  
گر هست بروزگار اهلی  
نا اهلی روزگار سهل است  
بمچکشی با فتح بای ابجد و میم  
وسکون جیم و فح کاف و کسر نای  
تخذ منسوبست بنا بر ضبط یا قوت  
به بمچکث و آن دریه ایست از قرای  
بخارا و ابوالحسن علی بن حسن بن  
شعیب بمچکشی ادیب و متوفی ۳۸۶  
بدان منسوبست

بملانی با فتح بای ابجد و  
سکون میم منسوبست به بملان و آن  
هره ایست در یکفر سنکی بخارا و  
نعمان بن اسمعیل بملانی مروزی فقیه و  
متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

بناء با فتح و تشدید نون  
ساختمان کار را گویند و آن نام  
نیای ابوعلی حسن بن احمد بر عبد الله  
بن بناء حنبلی است در شمار مقریان  
و محدثان و شاعران و صاحب تصانیف  
از جمله شرح الایضاح ابوعلی  
فارسی و متوفی ۴۷۱ با قوت گفته  
که یکصد و پنجاه کتاب تصنیف کرد

بناء

بناکشی

اما از تصانیفش جز شرح ایضاح را  
نیاورده است و این ابیات نمونه  
طمع نازک پرداز او است  
اذا غیبت اشبا حنا کان بیننا  
رسائل صدق فی الضمیر تراسل  
واروا حنا فی کل شرق و مغرب  
تلاقی با خلاص الوداد تواصل  
و ثم امور لو تحقیقت بهمنها  
لکننت لنا بالعدر فیها تقابل  
و کم غائب والصدر منه مسلم  
و کم زائر فی القلب منه بلائیل  
فلاتجز عن یوما اذا غاب صاحب

امین فما غاب الصدیق الجمال  
و نیز ابن بناء کنیت احمد بن عثمان  
سراکشی است که در فنون حکمت و  
منطق و ادب بارع بود و کما به پرداخت  
از جمله کتاب مراسم الطریقه فی علم  
الحقیقه و کتاب تنبیه المفهوم فی  
مدارک العلوم و کتاب منتهی السؤل  
فی الاصول

بناکشی با فتح بای ابجد و کسر  
کاف منسوبست به بناکت از شهرهای  
ماوراء النهر و بعضی بناکت راهمان  
مهرتا شکند معروف تر کسان دانند  
و فخر الدین ابو سلیمان داود بن  
ابی الفضل بناکشی از شاعران و

نویسندگان توانای دربار غازان خان و ملقب به ملك الشعراء و برادرش نظام الدین علی بنا کتی در شمار عارفان و مورخان و مؤلف تاریخ روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب از زمان خلقت تا سال ۷۱۷ سال فراغت از تالیف آن بدان منسوبند بنای با کسر بای ابجد منسوبست به بنان که قریه ایست در حران و ابو عبد الله محمد بن جابر بن سنان بنانی حرانی رقی که کیش صابنه را داشت و در شمار علمای فلسفی و صاحبان ارضاد است و دو کتاب در زیج نوشت و نیز کتاب معرفه مطالع البروج و متوفی ۳۱۷ بدان منسوبست و اما بنان باضم بای ابجد قریه ایست در مرو و شاه جهان و ابو عبد الرحمن علی بن ابراهیم بنانی مروزی از سمحدثان عامه از آن قریه است

بنتی باضم بای ابجد و سکون نون و کسر تالی فرشت منسوبست به بنت که شهر یست در اندلس در طرف بلنسیه و ابو عبدالله محمد بنتی بلنسی در طبقه شاعران و ادیبان بدان منسوبست

بنجدیهی بافتح بای ابجد و سکون

نون و فتح جیم و کسر دال بی نقطه معرب پنجمه (پنج قریه) و آن پنج دیه است نزدیک بهم در مرو شاه جهان و ابو سعید محمد بن عبدالرحمن بن مسعود بنجدیهی مروزی در طبقه فیهان و ادیبان شافعی و شارح مقامات حریری در پنج مجلد و متوفی ۵۲۲ منسوب بآنست بنادار باضم بای ابجد و سکون نون مر کبست ازین بمعنی بنیاد و ریشه و بیخ و دار بمعنی مالک و بنادار معنی بنیاد دار ریشه دار راد هه در برابر بی بنیاد و بی ریشه و بنکدار با زیادتی کاف تصغیر در آخر آن کسی را دوبند که کالایش بنیاد دارد مانند تاجران در برابر کسایکه کالایشان بی بنیاد است مانند فروشندگان خرد که روزانه خرنند و آن کلمه معنی درست تاجر و بازرگان را دهد در صورتیکه تاجر در عربی و بازرگان در فارسی بمعنی هر سوداگر بست خواه کلی خرد و فروشد و خواه جزئی باری بنادار نام جمعی است از جمله بنادار بن محمد بن عبدالله که ابن ندیم او را در شمار فقهای امامیه آورده و کسایهای برداشته او را نوشته است از جمله کتاب الامامه و کتاب المنعه و از جمله بنادار بن

بندقی

بندجینی

بنکشی

بنوالمدینه

عبد الحمید گرخی اصفهانی در طبقه ادیبان که در لره بیاید و از جمله خواجه کمال الدین بندار رازی در طبقه اول از شعرای فارسی و پرورده صاحب بن عباد و گرانمایه در فنون ادب و با سه زبان فارسی و عربی و دیلمی شعر گفته است و این رباعی از او ست  
 با بط می گفت ما همی در تم و تاب  
 عم نیست بجوی رفته باز اید اب  
 بط گفت چو من قدید کشتم تو کیاب  
 دنیا پس مرک ماچه دریچه سراب  
 سال و فانش بنظر نرسید و باید دانست  
 که بندار را عربان با کسر بای ابجد  
 نویسند و در این لفظ فقط بهمین قدر از تصرف قناعت کرده اند

بندقی باضم بای ابجد و سکون نون و ضم دال بی نقطه و کسر قاف معرب فندق فارسی است که میوه درختی است معروف و بندقی کسی را گویند که فندق بفروشد و آن لقب ابو الحسن اسمعیل بن محمد بن اسمعیل نیشابوری بندقی است که کشی از او روایت کرده است و بعضی بر جای بندقی بندفری آورده اند و آنرا علم بزرک معنی کرده اند مرکب ازدو کلمه بند و فر و این اشتباه است هم در لفظ و هم در معنی

بندجینی بافتح بای ابجد و سکون نون و فتح دال بی نقطه و کسر جیم منسوبست به بندجین که قریه ایست مشهور در نهر وان و ابو بشر یمان بن یمان بندجینی در طبقه اعلام ادب و راویه اشعار و اخبار و صاحب کتاب معانی الشعرو کتاب التثقیه و کتاب العروض و متوفی ۲۸۴ بدان منسوبست ابو بشر کور از مادر بزاد و خود در این باره گفته است  
 انا الیمان بن ابی الیمان

اسعد من ابصرت فی العمیان  
 ان تلقنی تلق عظیم الشان  
 تجدنی ابلغ من سعیان  
 فی العلم والحکمة والیمان

بنکشی با کسر بای ابجد و سکون نون و فتح کاف و کسر نای نخند منسوبست به بنکث که نام قصبه ایست از توابع شاش و ابو سعید هیشم بن کلی بن شریح بنکشی شاشی در طبقه محدثان عامه و صاحب کتاب مسند درد و مجلد بزرگ و متوفی ۳۳۵ بدان منسوبست بنوالمدینه بافتح بای ابجد و ضم نون بمعنی فرزندان مدینه نام تیره ایست از قبیله قضاعه و مدینه نام مادر آن تیره است و سالم بن عمرو بن عبدالله از شهیدان کربلا از موالی آن تیره بود

اینست که در ذیل نام او مولی بنی المدینه نوشته اند

بواب بافتح بای ابجد و تشدید  
 و او به معنی در بان و آن لقب پدر  
 ابوالحسن علمی بن هلال بغدادیست  
 معروف بابن بواب از مشاهیر خطاطان  
 و هر چند پیرو شیوه ابن مقله واضح و  
 مبتکر خط نسخ بود و خود ابداعی در  
 وضع آن نداشت اما در خط نسخ بنا بر  
 گفته ابن خلکان بر این مقله پیش افتاد و  
 خط نسخ را نهایت تهذیب نمود و  
 رونقی هر چه تمامتر داد و در  
 وصف خط ابن بواب شاعر گفته  
 است

کتاب کوشی الروض خطت سطره  
 یما بن هلال عن فم ابن هلال  
 و در سال ۴۲۳ در گذشت و پدرش  
 را از آن روی که در بان آل  
 بویه بود بواب گفتند

بوجعفر ك باضم بای ابجد و سکون  
 و او مصنف ابو جعفر ك و کاف آخر  
 آن کاف تصغیر فارسی است مانند حسنك  
 و حسینك و علیك و جعفر ك و احمدك و  
 ابو جعفر احمد بن علمی بن محمد بیهقی را  
 بوجعفر ك گفتند و با همان کنیت مشهور  
 است و در شمار لغویان و مهربان و

نوعویان و مفسران و ادیبان است گویند  
 کتاب صحاح جوهری را از آن پس که  
 پیش ابوالفضل احمد بن محمد میدانمی  
 خواند حفظ کرد و کماها پرداخت از  
 جمله کتاب تاج المصادر و کتاب المحيط  
 بعلم القرآن و کتاب ینابح اللغه و کتاب  
 المحيط بلغات القرآن و در سال ۴۰۴  
 در گذشت

بورق باضم بای ابجد و سکون  
 و او وفتح رای بی نقطه و در آخر قاف  
 معرب بوره است و آن نسکی است که در  
 شوره زار متکون گرد و این قسم معدنی  
 است و بهترین اقسام آن ارمنی است  
 و این بوره را از ارمنستان آرند باری  
 بورق نام بورق بوسنجانی است و در  
 بوسنجانی بیاید

بوری باضم بای ابجد و سکون  
 و او و کسر رای بی نقطه و در آخر یانام  
 تاج الملوك ابوسعید بوری بن ایوب  
 برادر صلاح الدین ایوبی است که در  
 شمار شاعران معدود است و در سال  
 ۵۷۹ در گذشت و این ابیات نمونه طبع  
 غزل سرای او است

یا حیاتی جن برضی و ممانی حین یسخط  
 آه من ورد علی خدیک بالمسک منقط  
 بین اجفادک سلطان علی قنلی مسلط

قد تعبرت وان روح بی الشوق وافرط  
 قلعل الدهر يوماً باللاقى منك یغلط  
 و بوری با یای نسبت منسوبست  
 به بوده که قریه ایست نزدیک دمیاطو  
 محمد بن عمر بن حفص بوری از محدثان  
 عامه بدان منسوبست

بوریسی باضم بای ابجد و سکون  
 واو و کسر رای بی نقطه منسوبست به  
 بورین و در جانی نیافتم که بورین  
 نام موضع و یا قبیله باشد و همچو  
 پندارم منسوب بهمان بوره باشد و در  
 نسبت بغلط نون بر آن افزوده اند  
 و اینکار در نسبت بی سابقه نیست باری  
 حسن بن محمد از افاضل ادیبان و  
 مفسران شافعی و صاحب حاشیه بر  
 مطول و حواشی بر تفسیر بیضاوی  
 و شرح بر دیوان ابن فارض و متوفی  
 ۱۰۲۴ که در دمشق زیستن داشت و  
 با شیخ بهائی در روزگاری که شیخ  
 بسیاحت پردا خنه بود مباحثات علمی  
 داشت به بوریسی معروفست

بوزجانی با ضم بای ابجد و  
 سکون واو و فتح زای نقطه دار در عربی  
 و سکون آن در فارسی منسوبست  
 ببوزجان که قریه ایست از قرای نیشابور  
 و ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی بن

اسمعیل بن عباس بوزجانی در شمار  
 ریاضی دانان و در طبقه دانشمندان  
 فلکی و صاحب کتاب ما یحتاج الیه  
 العمالو الكتاب من صناعة الحساب و  
 کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی  
 الجبر والمقابله و کتاب البراهین علی  
 الفضایا و کتاب الکامل و کتاب معرفة  
 الدائرة من الفلك و غیر اینها و متوفی  
 ۳۷۶ و ابوذر بوزجانی از مشایخ طریقت

بدان منسوبند و از ابوذر است  
 پعرفنا من کان من جنسنا

وسائر الناس لنا منکرون

نیز از او است

تو بعلم ازل مرا دیدی

دیدمی آنکه بعیب بخریدی

تو بعلم آن و من بعیب همان

رو مکن آنچه خود پس دیدی

بوسنجانی با ضم بای ابجد

و سکون واو و فتح سین بی نقطه

منسوبست برخلاف قیاس به بوسنج

و آن قریه ایست از توابع ترمذ و بورق

بوسنجانی که کشی در ذیل ترجمت

فضل بن شادان حکایتی آورده که

دلیل بر جلالت او است بآن منسوبست

بوشنجی باضم بای ابجد و سکون

واو و فتح شین نقطه دار منسوبست

ببوشنج معرب بوشنك كه قریه ایست از توابع هرات و جمعی از اعلام و دانشمندان ار آنجا برخاسته اند از جمله مختار بن عبد الملک بوشنجی در طبقه ادیبان و صاحب کتاب و فیات الشیوخ و متوفی ۵۳۶ ه و از جمله حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی در شمار افاضل و صاحب کتاب عمل السلطان و از جمله صدر الدین بن خطیب بوشنگی معروف بابن خطیب از شعرای بانام ملک فخر الدین بن رکن الدین بن شمس الدین آل کرت که هفده سال در دربار آن پادشاه ستایشگری کرد و ریمعی تخلص کرد و بفرمان آن پادشاه منظومه بیجر متقارب بسبک فردوسی بنام کرت نامه در تاریخ خاندان کرت برشته کشید اما در پایان برای خیانتی که با ملک فخر الدین کرد گرفتار در دید و همان پادشاه او را در قلعه خیسه زندان کرد و بوشنگی در آن قلعه منظومه بنام کارنامه ساخت و از اشعار او جز کمی بر جای نمانده است و در سال ۷۰۲ در گذشت

بوصیری با ضم بای ابجد  
وسکون واو و کسر صاد بی نقطه  
منسوبست به بوصیرو آن قریه ایست در  
صعید مصر و مروان آخرین خلفای بنی

مروان در آنجا کشته گردید و شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری ناظم قصیده برده بنام الکو اکب الدریه فی مدح خیر البریه و موفی ۶۹۴ بدان منسوبست و بوصیری خود حکایت کرد که من آن قصیده را در زمانی که رنجور بودم نظم کردم و در واقعه دیدم پیغمبر (۴) را که نزد من آمد و برده خود را بر من افکند و شفا یافتم و از این روی قصیده را برده نام داد و بیز بوصیری را قصاید دیگر است از جمله قصیده همزیه که ادیب بارع عبدالباقی افندی موصلی آنرا تخریس کرده است و نیز ابوالقاسم هبة الله بن علی بن مسعود بوصیری در شمار اعلام و محدثان عامه و متوفی ۵۹۸ بدان منسوبست

بوفکی با ضم بای ابجد  
وسکون واو و فتح فا منسوبست به  
بوفک که قریه ایست از قرای نیشابور  
و عمر کی بن علی بن محمد بوفکی از  
نقات اصحاب امامیه بآن منسوبست  
و ضبط عمر کی در حرف عین بی نقطه بیاید  
بوتی با ضم بای ابجد و سکون  
واو و نون منسوبست به بونت حکه  
حصاریست در اندلس و عبد الله بن  
فتوح بن موسی فهری بوتی صاحب



کتاب الوثائق والاحکام و متوفی ۴۶۲  
بدان منسوبست

بونی باضم بای ابجد و سکون  
واو منسوبست به بونه که شهر است  
در سواحل افریقا و ابوالعباس احمد بن  
علی بونی قرشی در طبقه علمای جفر  
واعداد و صاحب کتاب شمس المعارف  
و متوفی ۶۲۲ و ابو عبدالمک مروان  
بن محمد اسدی بونی در شمار قبهان  
مالکی و صاحب شرح موطا و متوفی  
۳۴۰ بدان منسوبست

بویطی باضم بای ابجد و فتح  
واو و سکون یا منسوبست به بویط  
که قریه است در صعید مصر نزدیک  
بوصیر و نیز قریه دیگری است در  
صعید مصر نزدیک سیوط و ابو یعقوب  
یوسف بن یحیی مصری بویطی از  
مشاهیر اصحاب شامی و صاحب کتاب  
المختصر الکبیر و کتاب العراض و وائز خلیفه  
عباسی بویطی را بزندان افکند و  
ربیع بن سلیمان که از شاگردان  
او بود گفت که بویطی بمن نوشت  
خویشتن داری کن و بر آزار زور  
گویان بشکیب چه من از شافعی این  
شعر را خواندن شنیدم

اهین لهم نفسی لکی یکر مونها  
ولن یکرم النفس الذی لایهینها  
و متوفی ۲۰۱ در زندان وائز بدان  
منسوبست

بویه این لفظ را عربان باضم  
بای ابجد و فتح و او و سکون یا و در  
آخرها ضبط کرده اند و خوانند و  
اینکار از جهت تصرفی است که در همه  
الفاظ بیگانه کنند اما در فارسی باضم  
بای ابجد و سکون و او و فتح یا است  
بروزن مویه و آن نام ابوشجاع بویه  
دیلمی است پدر علی و حسن و احمد  
که هر سه تن از مؤسسان دولت آل  
بویه اند و علی از خلیفه عباسی  
عماد الدوله لقب گرفت و حسن رکن  
الدوله و احمد معز الدوله و این دودمان  
در عراقین و فارس یکصد و بیست و هفت  
سال سلطنت کرده اند و مقتدرترین  
شاهان این دودمان عضد الدوله پسر  
رکن الدوله بود که تا بغداد تاختن  
برد و بر عزل و نصب خلیفه توانا بود  
و هفده تن از آن دودمان با استقلال  
سلطنت کردند و نامهایشان اینست  
۱ عماد الدوله علی بن بویه ۲ رکن  
الدوله حسن بن بویه ۳ معز الدوله  
احمد بن بویه ۴ عضد الدوله بن رکن

الدوله ۵ مؤیدالدوله بن رکن الدوله  
 ۶ فخرالدوله بن رکن الدوله ۷ شرف  
 الدوله ابو الفوارس بن عضد الدوله  
 ۸ صمصام الدوله بن عضد الدوله  
 ۹ بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله  
 ۱۰ مجدد الدوله بن فخر الدوله  
 ۱۱ سلطان الدوله بن بهاء الدوله  
 ۱۲ مشرف الدوله بن بهاء الدوله  
 ۱۳ ابو کالیجار بن سلطان الدوله  
 ۱۴ جلال الدوله بن بهاء الدوله  
 ۱۵ قوام الدوله ابو الفوارس بن بهاء  
 الدوله ۱۶ خسرو فیروز بن ابی کالیجار  
 ۱۷ ابو منصور فولاد ستون بن ابی  
 کالیجار و این سلسله تا سال ۴۷۷ سلطنت  
 کردند و بدست سلجوقیان منقرض  
 گردیدند و سه تن از دانشمندان با  
 نام وزیران این دودمان بودند ابو الفضل  
 بن عمید قمی وزیر رکن الدوله  
 بود و صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله  
 و فخر الدوله و ابو علی سینا وزیر شمس  
 الدوله بن فخر الدوله که در همدان  
 حکومت داشت

بویهی با ضبط عربی آن در  
 زبان عرب و فارسی آن در زبان  
 فارسی منسوبست بآل بویه و بویهی  
 لقب شیخ ناصر بن ابراهیم بویهی

احسانی است از شاگردان شیخ ظهیر  
 الدین عاملی و خود از اعلام فقهای  
 امامیه است و در جبل عامل زیستن  
 گرفت و از آثار او حواشی بسیار بر  
 کتب فقهیه است از جمله بر کتاب قواعد  
 علامه و در سال ۸۵۳ در گذشت

به‌دله با فتح پای ابجد و سکون  
 های هوز و فتح دال بی نقطه و لام و در  
 آخر تانوعی از تند رفتن باشد و آن نام  
 مادر ابوبکر عاصم بن ابی النجود است  
 معروف به عاصم بن به‌دله یکی از قراء  
 سبع و در سال ۱۲۸ در گذشت

به‌دلی بضبط پیش منسوب  
 است به بنی به‌دل که تیره ایست از  
 قبیله سعد و ابو الخطاب عمرو بن عامر  
 به‌دلی در شمار شاعران بخصوص در  
 فن رجز و یکی از کسانی که اصمعی  
 از او روایت کرده و گفتار و شعرش  
 را حجت گرفته است و نیز ابو الشعثاء  
 یزید بن زیاد به‌دلی از دایران و شریفان  
 و شهیدان در واقعه کربلا بدان منسوبند  
 و به‌دل در لغت بمعنی بیجه گفتار است  
 و هم بمعنی پرنده

بهرائی با فتح پای ابجد و سکون  
 ها منسوبست به بنی بهراء که تیره  
 ایست از قبیله قضاعه و ابو الیمان حکم

بن نافع بهرامی از محدثان عامه و متوفی  
۲۲۲ بدان منسوبست

**پهلول** با ضم بای ابجد  
وسکون های هوز و وزن پرشور بمعنی  
خندان و نیز بمعنی پیشوائی که خوبیها  
در او جمع باشد نام جمعی است و  
مشهورترین ایشان پهلول معروف  
بمجنون (پهلول دیوانه) است که نوادر  
و فضاییای بسیاری از او نقل کرده اند  
و چنین بنظر میرسد که پهلول دیوانه  
نبود بلکه خوبیهای او را دیوانه و نامود  
تا بتواند آزاده آنچه در دل دارد بگوید  
و بعضی دیگر نیز راه پهلول را رفتند  
هم خواستنیهای خود را گفتند و هم از  
شر مخالفان رستند

**بهنسی** بافتح بای ابجد و سکون  
های هوز و فتح نون و کسر سین بی  
نقطه منسوبست به بهنسا بر وزن  
سربها و آن قریه ایست در صعید مصر  
و ابراهیم بن عبدالحق بن عبدالحق  
بهنسی در طبقه دانشمندان فلکی  
و ریاضی و متوفی ۱۱۴۸ و ابوالمحاسن  
مهلّب بن حسن بن برکات بن مهلب بهنسی  
بدان منسوبند

**بیاری** با کسر بای ابجد  
منسوبست به بیار و آن قصبه ایست

میان بسطام و بیهق و ابوالفضل جعفر  
بن حسن بن منصور بیاری در شمار  
ادیبان و شاعران و متوفی ۵۵۳ بدان  
منسوبست

**بیاسی** بافتح بای ابجد و تشدید  
بای حطی و کسر سین بی نقطه منسوبست  
به بیاس که شهر است در اندلس و  
ابوالعباس احمد بن یوسف یعمری  
بیاسی در طبقه شاعران توانا و  
ابوالحجاج یوسف بن محمد بن ابراهیم  
انصاری بیاسی از اعلام لغویان و ادیبان  
و صاحب کتابی در تاریخ حوادث و  
متوفی ۶۵۳ و ابو بکر محمد بن ابی  
دوس بیاسی در شمار نحویان و شاعران  
قرن ششم بدان منسوبند و این شعر  
تراویده خاطر بلند او است

همتی فوق السما کین ورجلی فی الصعید  
و کذاک السیف فی الغمد و یعلو کل جید  
**بیاضی** بافتح بای ابجد منسوبست  
به بنی بیاضه بن عامر بن ذریق که  
تیره از انصارند و علی بن یونس عاملی  
بیاضی از محققان امامیه و صاحب  
کتاب الصراط المستقیم و کتاب اللغه  
در منطق و رساله بنام الباب المفتوح  
الی ما قبل فی النفس والروح و متوفی  
۸۷۷ و ابو جعفر سعید بن عبد العزیز

بیاضی در طبفه شعرای زبردست که در بغداد زیست و در سال ۴۶۸ در گذشت بدو منسوبند و این آیات در وصف میی که با معشوق هم آغوش بوده برای نمونه از او بیاورم یا لیلۃ بات فیها البدر معتقی

الی الصباح بلا خوف ولا حذر  
کلامه الدر یعنی عن کوا کبها  
و وجهه عوض فیها عن القمر  
فبینما اننا ارهمی فی معاسنه  
سعی و طرفی اذا اندرت بالسحر  
و لم یکن عیبها الا تقاصرها  
وای عیب له اثنی من القصر  
و ددت لوا نها طالت علی ولو

امدتها بسواد القلب و البصر  
بیاع الاکسیة بیاع بافتح بای  
ابجد و تشدید یا بمعنی فروشنده  
و اکسیه جمع کساء بمعنی جامه ها  
و آن لقب معاذ بن کنیر کوفی است  
از نقات اصحاب امام صادق و بمناسبت  
اینکه جامه فروش بوده او را بیاع  
الاکسیه گفتند

بیاع الحبر بیاع باضبط پیش  
و حبر با کسر حای حطی و فتح بای  
ابجد و در آخر رای بی نقطه جمع  
حبره بروزن طلبه نوعی از بردهای

یمن است و چادری که رنان مصری اکنون بر افکنند نیز حبره گویند و بیاع الحبر لقب قدامة بنت یزید جعفی کوفی است از اصحاب امام صادق از آن روی که دروشنده چنان جامه ها بوده است

بیاع الزطی بیاع باضبط پیش  
وزطی باضم زای نقطه دار و تشدید  
طای حطی منسوبست بزط که طائفه  
از مردم هندند و بافته های زطیه منسوب  
بایشانست و بیاع زطی فروشنده چنان  
جامه ها است و آن لقب اسباط بن سالم  
کوفی است از نقات اصحاب امام  
صادق ۴

بیاع السابری بیاع باضبط پیش  
و سابری با کسر بای ابجد بر وزن  
سامری بنا بر گفته صاحب قاموس جامه  
ایست که نیکو و باریک بافته باشند  
و قسمی است از خرمای خوب و زرهمی  
است که باریک و محکم بافته باشند  
اما آنچه بنظر نگارنده رسد اینست  
که سابری بایای نسبت نتواند یکی  
از آن سه معنی باشد بلکه سابری  
باید شهر و یا موضعی باشد که  
جامه های باریک و زرهمی محکم  
و باریک در آن بافند و خرمای آن

نیکو باشد و این شهری بوده در فارس  
پنجم شاپور و ساپر باضم یا مخفف ساپور  
است و ساپور معرب شاپور و یا قوت نیز  
ساپور را از شهرهای فارس شمرده  
است . باری بیاع سابری لقب حدیفة  
بن منصور خزاعی است از اصحاب  
صادقین از آن روی که جامه های سابری  
فروخت

بیاع الهروی بیاع باضبط پیش  
و هروی بافتح های هوز و رای بی نقطه  
منسوبست بهرات و بیاع الهروی لقب  
کسی است که جامه های بافته هرات را  
بفروشد و آن لقب ابراهیم بن میمون  
کوفی است از اصحاب امام صادق ۴  
بیانی بافتح بای ابجد و تشدید  
بای حطی منسوبست به بیان که قصه  
ایست در سی میلی قرطبه از شهرهای  
اندلس و ابو محمد قاسم بن امیغ بن  
محمد بن یوسف بن ناصح بیانی از  
حفاظ حدیث و صاحب کتاب المجتبی  
و کتاب احکام القرآن و کتاب فضائل  
قریش و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب  
غرائب حدیث مالک بن انس و کتاب  
الانساب و متوفی ۳۴۰ بدان منسوبست  
بیرونی بافتح بای ابجد در زبان  
هرای بنا بر عادت غریب و با کسر آن

در زبان فارسی منسوبست به بیرون  
و مقصود بیرون شهر خوارزم است  
که مولد ابو ریحان محمد بن احمد  
بیرونی خوارزمی است از اعاظم  
حکیمان و ریاضی دانان و منجمان  
و مهندسان و صاحب مصنفات بسیار  
از جمله کتاب استیعاب در صنعت  
اسطرلاب و کتاب تجرید الصناعات  
والا نوار و کتاب المقالات و الاراء  
والدیانات و کتاب التفهیم لا و ایل  
صناعة التنجیم و کتاب انوار الباقیه  
و این کتاب را بنام قابوس بن وشمگیر  
پرداخت یافت گفته که ابو ریحان  
خامه از دستش نیفتاد و دیدگانش از  
نگریستن و دلش از اندیشیدن باز  
نماند و در سال جز در روز نوروز  
و مهر جان فراغت نداشت  
نگارنده گوید ابو ریحان با آنکه  
قلمزن بود تنگ داشته که شمشیرزن  
نباشد آنجا که گفته است  
فلا یفرک منی لاین مس  
براه فی دروسی و اقتباس  
کانی اسرع الثقلین طرا  
الی خوض الریدی فی وقت باس  
و در حدود سال چهارم صدوسی و چند  
از دنیا رفت

بیسانی بافتح بای ابجد و سکون  
بای حطی و فتح سین بی نقطه منسوبست  
به بیسان که قریه ایست در فلسطین و ابو  
هلی عبد الرحیم بن علی بیسانی وزیر  
الملك الناصر که در شمار کاتبان و  
مترسلان و بلیغان است و متوفی ۵۹۶  
بدان منسوبست

بیضاوی با فتح بای ابجد  
و سکون بای حطی و فتح ضاد نقطه دار  
منسوبست به بیضاء که شهر است در  
فارس و ناصرالدین عبدالله بن عمر بن  
محمد بن علی بیضاوی فارسی در  
طبقه متکلمان و مفسران و فقیهان و  
صاحب کتاب انوار التنزیل در تفسیر  
قرآن و کتاب الغایة القصوی و کتاب  
لب اللباب و کتاب الطوالمع و کتاب  
المنهاج و کتاب شرح المصابیح  
و متوفی ۶۸۲ بدان منسوبست بیضاوی  
در فارس منصب قضای داشت و از  
این روی او را قاضی بیضاوی گویند  
لکن از آن کاربرد کنار شد و در پایان  
عمر به تبریز رفت و در آن شهر بزیست  
تا از جهان بر رفت

بیطار بافتح بای ابجد و سکون  
بای حطی و فتح طای حطی کسی را  
گویند که ستوران را درمان کند

و ابن بیطار کنیت دوم ضیاء الدین  
ابو محمد عبدالله بن احمد مالقی اندلسی  
است از علمای گیاه شناس و صاحب  
کتاب الجامع در ادویه مفرده معروف  
بمفردات ابن بیطار و کتاب المغنی  
در طب و در دمشق سال ۶۶۴ در گذشت  
بیگدلی با فتح بای ابجد

منسوبست به بیگدل خان سفر  
یلد گزخان پسر ارغون خان و طایان  
بیگدلی که در ایران و شام و ترکسته  
پراکنده اند بدو منسوبند و بیگ لغت  
ترکی است بمعنی امیر و بیگلر بیگ  
بمعنی امیرالا مرء و سپهسالار و دل  
فارسی است و این ترکیب در زمان اختلاط  
ترکان با فارسیان پدید گردیده است  
باری جمعی از دانشمندان بنام از میان  
ایشان برخاسته است از جمله لطفعلی  
بیگ آذر صاحب آنشکده و مثنوی  
یوسف وزلیخا و دیوان شعر و متوفی  
۱۱۹۵ و این ابیات نمونه روح انصاف  
طلبانه او است نه نمونه طبع توانای  
او زیرا آذر از آن ابیات شعرهای  
بسیار بلند تری دارد

بشیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه  
بدین امید که از لطف خواهد ش  
خوان داد

و اتا بکان آذر با یجان را ستود و  
بسلاجوقیان نیز پبوست و ارسلان بن  
ظفرل را ستایید و این ابیات نمونه  
قدرت او است

باد صبح است که مشاطه جمعد سمن است  
یا دم عیسی پیوند نسیم چمن است  
نگهت زافه مشک است نه نافت و نه مشک  
اثر آه جگر سوخته همچو من است  
ققس خاک پر از زمزمه فاخته است  
مجر باغ پر از لخلخه نسترن است  
بوی شیر از دهن سوسن از آن میآید  
که هنوزش سرپستان صبا در دهن است  
ده زبان است و نگوید سخن حق اولی  
است

با چنین عمر که او راست چه جای سخن  
است

و در سال ۵۹۴ در گذشت

بیع با فتح اول و کسریای مشدد  
و در آخر عین بی نقطه بمعنی فروشنده  
و خریدار هر دو را بن بیع کنیت مشهور  
ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن  
حمدویه نیشابوری است از حفاظ  
حدیث و معروف به حاکم حکه از  
دو هزار شیخ حدیث فرا گرفت و  
مصنفات پرداخت از جمله المستدرک  
علی الصحیحین معروف بمستدرک

هزار مسئله پرسیدش از مسائل و گفت  
که گرجواب نگفتی نخواهت نان داد  
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور  
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد  
عجب که با همه دانائی این امیدانست  
که حق بیند نه روزی بشرط ایمان داد  
من و ملازمت آستان پیر مغان  
که جام می بکف کافرو مسلمان داد  
بیلقانی با فتح پای ابجد رسکون  
یای حطی و فتح لام و لاف منسوبست  
به بیلقان از توابع ار آن نزدیک شهر  
معروف شیروان و بیلقان که مردم دور  
را از آن خبر نبود برای بیرون دادن  
نابغه دوشعر کسب شهرت کرد و چنین  
است اساس شهرتها و سنجیده ام  
که شهرها و دیها از ناموران بیشتر  
کسب شهرت کنند تا از آب و هوای  
معتدل و یا از دیگر برآورده های  
آنها که مورد رغبت مردم است و نابغه  
که بیلقانرا سرزبانها انداخت مجیر  
الدین بود که نام بومگماه خود را  
تاجامیکه خود رفت با خود برد و تا  
جاییکه نرفت با شعر خود فرستاد  
و مجیرالدین معاصر خاقانی بود و هم  
برورده ادب او در دهن قصیده سرائی  
قریحتی توانا و طبعی روان داشت

حاکم و کتاب تاریخ علمای نیشابور  
و کتاب فضائل فاطمة ۴ و متوفی ۴۰۵ .  
و باید دانست که حاکم در اصطلاح  
محدثان کسی است که علمش بجمیع  
احادیث محیط باشد

بیهقی با فتح اول و سکون  
یای حطی و فتح های هوز و کسر  
قاف منسوبست به بیهقی که تمام  
ناحیتی است در نیشابور و جمعی بسیار  
از اعلام دانشمندان از آنجا برخاسته اند  
از جمله ابوالحسن علی بن زید بیهقی  
در شمار حکیمان و منجمان و مورخان  
و ادیبان و صاحب کتاب اعجاز القرآن  
و کتاب معارج نهج البلاغه و کتاب  
از اهیر الرياض المریعه فی تفسیر الالفاظ  
المحاوره فی الشریعة و کتاب البلاغة  
الغفیه و کتاب طرائق الوسائل الی  
حدائق الرسائل و کتاب عقود اللالی  
و کتاب غرر الامثال و کتاب عقود  
المضاحک بفارسی و کتاب الرسائل  
بفارسی و کتاب نصایح الکبراء بفارسی  
و کتاب مجامع الامثال و بدایع الاقوال  
در چهار مجلد و کتاب ذخایر الحکم  
و کتاب اسرار الحکم و کتاب جوامع  
الاحکام و کتاب ربیع العارفین و کتاب  
رباحین العقول و کتاب امثلة الاعمال

النجومیه و کتاب حصص الاصفیاء فی  
قصص الانبیاء بفارسی و کتاب الامانات  
فی شرح الاشارات و کتاب لباب  
الانساب و کتاب تاریخ بیهقی بفارسی  
کتاب الاقتصار من الاشرار  
و کتاب الاعتبار بالاقبال و الاخبار  
و کتاب و شاح دمیة القصر  
و در سال ۵۶۵ در گذشت و از  
جمله ابو بکر احمد بن حسین  
خسرو جردی بیهقی که در خسرو جردی  
بیاید و از جمله علی بن ابراهیم بن  
محمد بیهقی صاحب کتاب المعاسن  
و المسای متوفی ۲۲۵ و از جمله  
ابوالقاسم شمس الانامه اسمعیل بن  
حسن بن علی بیهقی فقیه و ادیب  
و صاحب کتاب الشامل در فقه و کتاب  
الینا بیع در اصول و کتاب تقض  
الاصطلام و کتاب سمط الثریا و غیر  
اینها و از جمله ابوالحسن حسن بن  
حسین بیهقی معروف بفرید خراسان  
از اعلام علمای امامیه و شارح نهج  
البلاغه گویند او اول کسی است که  
نهج البلاغه را شرح کرد

تأبط شر ۱ تأبط برونن تکبیر فعل  
ماضی از باب تفاعل است که آنرا از  
نام نه از میمدر (مید، فعل) ساخته اند



از ابط مانند فکر بمعنی زیر بغل و شرا  
مفعول آنست و معنی جمله چنین است  
زیر بغل گرفت بدرا و تا بطن شراً لقب  
نابت بن جابر است که از فارسان عرب  
بود و چنان بر دویدن چلاک بود که  
آهورا با دویدن شکار کرد و در تک  
بر آهو پیش افتاد و وزی شمشیری  
زیر بغل نهاد و از خانه بیرون رفت  
کسی از مادرش پرسید نابت کجا  
رفت گفت تا بطن شراً و خرج شر را  
زیر بغل گرفت و از خانه بیرون رفت  
از این روی او را تا بطن شراً لقب دادند  
و در سال ۵۳۰ میلادی در گذشت

تاجی با کسر جیم منسوبست  
بتاج الدین که نیای محمد بن عبدالرحمن  
بن تاج الدین حنفی است معروف  
بتاجی و از فقیهین حنفی و صاحب  
کتاب الفتاوی التاجیه و متوفی ۱۱۱۴  
قادیانی بافتح دال بی نقطه و کسر  
لام منسوبست بنادله و آن نام موضعی  
است میان تلمسان و ماس از جبال بربر  
و ابو یعقوب یوسف بن یحیی بن  
عیسی بن عبدالرحمن تادلی از اعلام  
ادب و صاحب کتاب نهاییه المقامات  
فی درایة المقامات و متوفی پس از  
۵۴۰ هـ آن منسوبست

تاش لفظی است که موازی  
یار در فارسی بکار رود و هم بمعنی  
یار است مانند بك تاش و خیل تاش  
و خواجه تاش بمعنی یار بک (بزرگ)  
و یار خیل (سپاه) و یار خواجه و در  
فارسی بختیار خدایار و دانشیار آید  
و تاش کبری زا ده لقب احمد بن  
مصطفی است از اعلام علمای دولت  
عثمانی و صاحب کتاب الشقایق النعمانیة  
فی علماء الدولة العثمانیة و کتاب  
مفتاح السعادة فی موضوعات العلوم  
و شرح عوامل که متن آن از عبدالقاهر  
جرجانیست و در سال ۹۶۸ در گذشت

تاگرنی باضم کاف و سکون رای  
بی نقطه و کسر نون و یای مشدد  
منسوبست بتاگرنی بایای مخفف و آن  
شهری است در اندلس و ابو هارم محمد بن  
اسعد تاگرنی اندلسی در سلك کاتبان  
و شاعران رسا گو بدان منسوبست  
هرقی بافتح هلی هوز منسوب  
است بتا هرت و درو لجمی بیاید  
تایبادی با کسریای حطی و فتح بای  
ابجد پس از یا منسوبست به تایباد  
و آن فریه ایست از قرای بوشنج از  
اعمال هرات و زین الدین ابو بکر علی  
تایبادی از اعلام عرفا و مشاهیر سالکین

و صاحب ایات عارفانه و در عین حال روان و دلکش و متوفی ۷۹۱ از آن قریه است و این رباعی از اوست و گویند آنرا بملك غياث الدين نوشت  
 افر از ملوك را نشیب است بترس  
 در هر دلکی از تو نهیب است بترس  
 با خاق ستمگری کنی نندیشی  
 در هر ستمی با تو حسیب است بقرس  
 تباعی با کسر تاي قرشت و فح  
 بای ابجد و کسر عین بی نقطه منسوبست  
 به تباع که تیره ایست از قبيله همدان  
 در یمن و محمد بن عمیر همدانی تباعی  
 از اصحاب امام صادق ۴ بدو منسوبست  
 و تباعی کسی را گویند که با دیگری  
 و یا پشت سر دیگری راه رود  
 تبان با فتح تاي قرشت و تشدید  
 بای ابجد کاه فروش را گویند و آن لقب  
 بنان است از محدثان که حدیثها ساخت  
 و دروغها بست و امام صادق ۴ او را  
 لعن کرد و نیز لقب ابو عبدالله محمد بن  
 عبدالملك بن محمد است در شمار  
 متکلمان معتزلی اما در پایان از  
 آن مذهب بگردید  
 تبانی با فتح تاي قرشت و تشدید  
 بای ابجد منسوبست به تبانه که نام  
 موضعی است در صعيد مصر و جلال الدين

احمد بن يوسف تبانی صاحب کتاب  
 شرح المشارق و متوفی ۷۹۳ بدان  
 منسوبست  
 تباهی باضم تاي قرشت و فتح  
 بای ابجد مندد و کسر عین بی نقطه  
 منسوبست به تبع که از العباب ملوک یمن  
 است و محمد بن حجر بن زائده کنندی  
 کوفی حضرمی تباهی از اصحاب امام  
 صادق از آن دودمان است  
 تتوی با فتح هر دو تاي قرشت  
 و تشدید دوم و کسر وار منسوبست به  
 تتو و آن شهر است در سند و احمد بن  
 نصر الله دیلمی تتوی صاحب کتاب  
 خلاصة الحیوة در احوال حکما و رساله  
 در اخلاق و سید محمد طاهر بن سید حسن  
 تتوی در شمار شاعران و مورخان  
 و مؤلف تاریخ طاهری بدان منسوبند  
 تجیبی باضم تاي قرشت و کسر  
 جیم منسوبست به تجیب که تیره ایست  
 از قبيله کسده و تجیب بصورت فعل  
 مضارع مؤنث از باب اعمال نام دختر  
 ثوبان بن سلیم بن مذحج است که تیره  
 تجیبی بدو نسبت رسانند و از این تیره  
 است ابو عبدالله حرمله بن یحیی تجیبی  
 صاحب کتاب المبسوط و کتاب المختصر  
 و متوفی ۴۴۳ و نیز حسین بن محمد بن

حسین بن حنی تجیبی قرطبی در شمار  
مهندسان و منجمان و ادیبان و شاعران  
و صاحب کتابی در زیچ و متوفی ۴۵۶  
و این دو بیت نمونه طبع او است  
و دعوتها بیست لا بود عه

روحی و لکنها تسیر معه  
ثم تولی و فی الیون له

ضیق مجال و فی الغلوب سعه  
تخاوی بافتح تالی قرشت و بعضی  
باضم آن ضبط کرده اند و فتح خای  
نقطه دار منسو بست به تعاوه که  
قریه ایست در غزه شام و ابوعلی حسن  
بن ابی طاهر عبد الاعلی تخاوی در  
طبقه ادیبان و شاعران بدان منسوبست  
ترمذی با کسر تالی قرشت و  
سکون رای بی نقطه و کسر میم  
و ذال نقطه دار منسوبست به ترمذ  
که از شهرهای ما و راه النهر است  
و از این شهر چند تن از اعلام  
برخاسته اند از جمله ابو عیسی محمد  
بن عیسی بن سوره ترمذی از اعظم  
محدثان و از ائمه اهل سنت و صاحب  
کتاب السنن که یکی از شش صحیح  
است و کتاب الشماثل للمحمدیه  
و ترمذی خود در وصف کتاب سنن  
خود گفت من آن کتاب را نوشتم

و بنظر علمای حجاز و عراق و خراسان  
رساندم و همگان آن را پسندیدند  
و آنکس که کتاب سنن در خانه او  
است گویا که در خانه خود با پیغمبر  
سخن کرده است و ترمذی در سال  
۲۷۵ و ۲۷۹ در قریه بوغ (۱) در  
گذشت و از جمله ابو عبیدالله محمد بن  
علی بن حسن ترمذی از اکابر علمای  
ماوراءالنهر در قرن سوم و صاحب کتاب  
نوادر الاصول و کتاب علل الشریعة  
و از جمله ابو جعفر محمد بن احمد بن  
نصر ترمذی در طبقه فقهای شافعی  
و در عصر خود پیشوای آن فرقه  
و متوفی ۲۹۵ و از جمله شهاب الدین  
ترمذی معروف بادیب صابرازمشاهیر  
شعرای قرن ششم و معاصر با رشید  
و طواط و خاقانی و انوری و ستایشگر  
سلطان سنجر و این ابیات نمونه  
قدرت طبع و درخشندگی قریحت  
اوست

زنایان رخ و چشم و زلفت ای دلبر  
یکی گل است و دوم نرگس و سوم عنبر  
همیشه بر سر زلفت مجاورند سه چیز  
یکی شکنج و دوم حلقه و سوم چنبر

(۱) بوغ باضم بای ابجد بر وزن دوغ  
قریه ایست در شش فرسنگی ترمذ

لطافت ازدولب تور بوده اند سه چیز  
 یکی حیات و دوم زمزم و سوم کوثر  
 زبوی و خوی دوزلفت سه چیز بهره ورنند  
 یکی نسیم و دوم ناله و سوم هنبر  
 و اییات قصیده بر همین نسق است  
 بستد زمن آن پسته دهن دل بدو بادام  
 از پسته و بادام که سازد به از این دام  
 و در ترغیب بسفر کردن گفته است  
 قدر مردم سفر پدید کند  
 خانه خویش مرد را بند است  
 تا بسنگ اندرون بود گوهر  
 کس نداند که قیمتش چند است  
 و در سال ۵۶۶ هجری بمحکم اتمز  
 خوارزمشاه در جیحون غرق گردید  
 چه پنداشت که جاسوسان اخبار او را  
 به پنهانی بسطان سنجر رساند و باید  
 دانست که در ضبط ترمذ دو قول  
 دیگر است و درست آنست که نوشته  
 گردید  
 تربیتی با کسرتای قرشت و سکون  
 رای بی نقطه و فتح یای حطی و کسر  
 میم منسوبست به تربیت بروزن درهم  
 و آن از توابع حضرموت است در  
 یمن و سید عبدالله بن علوی بن احمد  
 بن مهاجر بن عیسی تربیتی یمنی در  
 شمار فاضلان و ادیبان و شاعران

و صاحب کفای المعانی و الموازنة  
 للراغبین فی الاخره و کتاب اتعاف  
 السائل باجوبة المسائل و دیوان شعر  
 و متوفی ۱۱۳۳ و ابو بکر بن عبد  
 الرحمن بن محمد بن علی تربیتی  
 حضرمی ادیب و شاعر و عالم و صاحب  
 کتاب اقامة الحجة و کتاب التریاق  
 النافع و کتاب الشهاب الناقب و کتاب  
 زشفة الصادی و کتاب نزهة الالباب  
 بریاض الانساب و ارجوزه در آداب  
 نساء و دیوان شعر و متوفی ۱۳۴۱  
 در حیدرآباد کن بدان منسوبند  
 تستری باضم تایی قرشت و  
 سکون سین بی نقطه و فتح تایی دوم  
 و کسر رای بی نقطه منسوبست  
 به تستر معرب شوشر که شهرست  
 مشهور در خوزستان و قبر براء بن  
 مالک انصاری برادر انس بن مالک  
 که جز در بدر در همه مشاهد با پیغمبر  
 (ص) بود در آنجا است و ابو محمد  
 سهل بن عبدالله تستری از اکابر  
 صوفیه و متوفی ۲۸۳ و عزالدین  
 عبدالله بن حسین تستری در شمار  
 محققان و زاهدان و پارسایان امامیه  
 و صاحب کتاب التنبیه لشرح الشیخ  
 نه الدین علی تراجم الحکم همت جا

و متوفی ۱۰۲۱ و جمعی دیگر از اعلام  
بدان منسوبند

تعاونی بفتح تاء و عین  
بی نقطه جمع تعویذ بمعنی حرز و آن  
دعائی است که خوانند و یا نویسنند  
و در پناه آن روند و تعاونی کسی  
است که دعا نویسد و مردم را در پناه  
دعا در آورد و آن لقب جدا بوالفتح محمد  
بن عبیدالله است معروف به سبط ابن  
تعاونی و هم معروف با بن تعاونی  
و ابن تعاونی در طبقه شاعران توانا  
و کاتبان زبردست بود و در دیوان  
مقاطعات بغداد کاتب بود و در پایان  
عمر کور گردید و دیوان شعر خود را  
در زمانی که بینا بود در چهار فصل جمع  
کرد و در زمانی که نابینا گردید  
اشعاری بسیار گفت و بر آن بیفزود  
و آنها را زیادات نامید و نیز کتابی بنام  
الحجبة والحجاب تألیف کرد یا قوت  
گفته که این کتاب در یک مجلد بزرگ  
اما کم نسخه است و در دوران کوری  
و ناینامی بر فقدان چشمانش کریست  
و بر رفتن جوانیش اندوهند گردید  
و اشعاری که در آن زمان گفته بیشتر  
در آن موضوع است از جمله

❖❖

حالات مستثنی العواد  
ث منهمسا بفتح عین  
اظلام عین فی ضیاء  
۱ . من مشیب سر مدین  
صبح و امساء معا  
لاخلفة فاعجب لذین  
قدرحت فی الدنيا  
من السراء صفر الراحین  
اسوان لاجی و لا  
میت کهمزة بین بین  
و در سال ۵۸۳ در بغداد از جهان بر رفت  
تعمری با فتح تاء قرشت و  
سکون عین بی نقطه و فتح میم منسوبست  
به تعمر که قبیله ایست از بربر و ابوعلی  
حسین بن محمد تعمری در طبقه ادیبان  
و معربان و متوفی ۶۷۵ بآن منسوبست  
تغلبی با فتح تاء قرشت و سکون  
غین و فتح لام و کسر بای اجد منسوبست  
به تغلب با کسر لام بر وزن تضرب  
و در نسبت بفتح تا آرنند چه عرب از  
توالی (بشت سرهم آمدن) دو کسره  
میرمد و تغلب پدر قبیله ایست مشهور  
در عرب فرزندی وائل بن قاسط و از این  
قبیله است ابو مطاع ذوالقرنین بن  
ناصر الدولة بن ابی محمد حسن بن  
عبدالله بن حمدان تغلبی ملقب به وجیه

تفتازانی از اعظام ادباء و مشاهیر علماء و شاگرد قطب الدین رازی و قاضی عضدایبجی و پیشوای نحو و صرف و معانی و بیان و شارح کتاب تلخیص خطیب دمشقی بنام مهلول و دیگر بنام مختصر و مهلول از بهترین کتب ادب است و نیز شارح شمسیه کاتبی در منطق و شارح عقاید نسفی و شارح اربعین نووی و شارح قسم سوم مفتاح العلوم سکاکی و شارح تشریف عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی و حاشیه بر کشف و مصنف کتاب التلویح علی التنبیح در اصول فقه و کتاب المقاصد در کلام و شیخ بهائی در کشکول این دو بیت را باو نسبت داده است

کانه عاشق قدمد صفحه

یوم الوداع الی تودیع مرتحل

اوقائم فی نحاس فیہ لوتته

مواصل لتخطیه من الکسل

و تشبیه دوم حکیمانہ است نہ

شاعرانہ و در جمع اضداد این دو شعر را

گفته است

ده لفظ از نوادر ایام بر شمر

هر لفظ را دو معنی و آن ضد یکدیگر

چون و صریم و سدغه و ظن است و شف

و بین

قراست و هاجد و جمل و رهوای پسر

الدوله در شمار ادیبان و فاضلان و شاعران و در سال ۴۱۲ والی دمشق گردید و از آن منصب برکنار شد و در سال ۴۱۵ باز ولایت دمشق را یافت و تا سال ۴۱۹ در آن کار پیامید و این در بیت را در دیدار آخرین گفته و بسیار نیکو گفته است .

لو كنت ساعة بيننا ما بيننا

و شهدت كيف نكرر التوديعا

ایقنت ان من الدموع مجدنا

و علمت ان من الحدیث دموعا

و در دیدار شبانه معشوق گفته است .

لما التقینا معا واللیل یسترنا

من جنحه ظلم فی طیها نعم

بتنا اعف مبیث با ته بشر

ولامراقب الا الطرف والکرم

فلامشی من وشی عند العدو بنا

ولاسعت بالنی سعی بنا قدم

و در سال ۴۲۸ در گذشت و نیز

از این قبیله است محمد بن حارث تغلبی

صاحب کتاب اخلاق الملوك و کتاب

الروضه و غیر اینها

تفتازانی بافتح اول و سکون فا

منسوبست به تفتازان قریه بزرگی از

نواحی نسا و نزدیک سرخس و

سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله

## تکریتی

چون معنی دو ضدرا دهد سیاه  
 و سپید نیز صریح بمعنی صبح و شام نیز  
 سد فہ بمعنی روشنی و تاریکی نیز  
 ظن بمعنی شک و یقین نیز شف بمعنی  
 فزون و کم نیز بیت بمعنی وصل  
 و فراق (بیوند و جدائی) نیز قرء بمعنی  
 حیض و طهر نیز هاجد بمعنی خواب  
 و بیدار نیز جلیل بمعنی کوچک و بزرگ  
 نیز رهوه بمعنی فراز و نشیب تفتازانی  
 لکنتی در زبان داشت و در سال ۷۹۲  
 در گذشت

تکریتی با فتح اول و سکون  
 کاف منسوبست به نکریت و عامه آنرا  
 با کسر اول خوانند و آن شهر است  
 میان بغداد و موصل و ابوزکریا عجمی  
 بن عدی بن حمید تکریتی شاگرد  
 فارابی که در بغداد زیستن گرفت و در  
 فن منطق بارع گردید و کتاب تهذیب  
 الاخلاق و کتاب البرهان و غیر اینها  
 پرداخت و در سال ۳۶۴ در گذشت  
 بدان منسوبست و نیز از آن شهر است  
 ابو محمد عبدالسلام بن مفرج تکریتی  
 رشمار ادیبان و شاعران و این ابیات  
 دلنوار اراوسه

دمتی یقیق من الاشواق سکران  
 و برتوی من شراب الوصل ظمأن

## تلعکبری

و يرجع العیش غصاً بعدما یبست  
 منه بطول العفنا والصد اغصان  
 ففی اصطباری صدح غاب واحدها  
 فکم لها فی فروع الایک العان  
 باتت تنوح علی غصن تمیل به  
 ریح العبا و کان الغصن نشوان  
 و در سال ۶۷۵ در گذشت

تلعکبری با فتح اول و تشدید  
 لام و ضم عین بی نقطه و  
 سکون کاف و فتح با ی ابجد  
 و کسر رای بی نقطه منسوبست به  
 تل عکبر ا که قریه ای

قسمت دخیل و میان آن تا بغداد  
 ده فرسنگ فاصله است و ابو محمد  
 هرون بن موسی شیبانی تلعکبری از  
 نقات محدثان امامیه و از اعلام علماء و  
 صاحب کباب الجوامع فی علوم الدین  
 و متوفی ۳۸۵ بعد از منسوبست  
 تلمسانی با کسر اول و دوم  
 و سکون میم منسوبست به تلمسان از  
 شهرهای اندلس و جمعی از اعلام از آن  
 شهرند از جمله ابو عبدالله محمد بن  
 احمد بن محمد تلمسانی از اعظام علما  
 و شاگرد خطیب دمشقی و ابو حیان  
 صانی و شارح کتاب شفای قاضی  
 عیاض و باین وصف از خوشنویسان

نفع الطیب من غصن الابدلس الرطیب  
 و کتاب اضایة الدجنه فی عقاید اهل  
 السنة و غیر اینها و متوفی ۱۰۴۱ و شیخ  
 احمد مقری در کتاب نفع الطیب  
 تاریخچه شهر نلمسان را نوشته و قضایدی  
 که ادیبان در وصف آن نظم کرده اند  
 آورده و گفته است تلمسان شهر ما است  
 که تعویذها (باز و بندها) ما بآن  
 آویخته است

تلمیذ با کسراول و سکون لام  
 و کسر میم و در آخر ذال نقطه دار بعین  
 کار آموز خواه دانش باشد و خو  
 پیشه و هنر و کار آموزنده را اوستاد  
 گویند و ابن تلمیذ کنیت مشهور موفق  
 الملک امین الدوله هبة الله بن صاهد  
 بن هبة الله بن ابراهیم بن علی بغدادیست  
 در شمار طبیبان و ادیبان و مترسلان  
 و شاعران و خوشنویسان و ربان عربی  
 و فارسی و یونانی و سریانی را ایگو  
 دانست اما قدرت او در زبان عربی  
 نمودار گردید و کتابها پر داخت از  
 جمله کتاب قرا بادین کبیر و کتاب  
 قرا بادین صغیر (قرا بادین بمعنی ترکیب  
 ادویه است) و حاشیه بر قانون این  
 سینا و حاشیه بر منهاج ابن جزله و شرح  
 مسائل حنین بن اسحق و شرح احادیث

و مترسلان و نیکو محضران و متوفی  
 ۷۸۱ و صنعت اقتباس این دو شعر اورا  
 زیبا کرده است

یا یوسف حزت الجمال باسره  
 فمحاسن الايام تومی هیت لك  
 انت الذی سعدت به اوصافه  
 فیقال فیک اذا ملیک او ملک  
 واز جمله ابو عبید الله محمد بن  
 احمد بن ابی بکر بن یحیی بن  
 عبد الرحمن قرشی تلمسانی در طبقه  
 فقیهان و مفسران و محدثان و مورخان  
 و شاعران و متصوفان و صاحب تصانیف  
 در فقه و تصوف و متوفی ۷۵۹ و این  
 دو شعر که بوی عشق و عرفان دهد  
 از اوست

فابد و تارة و اغیب آخری  
 مشار الشوق منتبذ الحیاء

اشیم البرق من بین الثنایا  
 و اشم العیر من الخباء  
 واز جمله عقیف الدین سلیمان  
 بن علی بن عبد الله بن علی تلمسانی در  
 شمار عرفا و شعراء و صاحب دیوان  
 شعر و متوفی ۶۹۰ و از جمله شیخ  
 احمد مقری بن محمد بن احمد بن  
 یحیی تلمسانی در شمار مفسران و  
 متکلمان و ادیبان و صاحب کتاب



طیبه نبویه و دیوان رسائل و دیوان  
شعر و متوفی ۶۰ و این ابیات در وصف  
پستان معشوقه از اوست

فی صدرها کو کبا نور اقلها

رکنان مالسا من کف مستلم

صانتهما فی حریر من غلا لهما

فتلك فی الحل والحرکنان فی الحرم

و نیز ابن تلمیذ کنیت معتمد الملک

ابوالفرج یحیی بن صاعد بن یحیی است

در شمار طیبیان و ادیبان و فاضلان و در

اصفهان زیستن گرفت و باعیان و امراء

نزدیک بود و این هبایه شاعرنا

چندین قصیده او راست و دو هم بوساطت

ابن تلمیذ اموال بسیاری از امراء

و اکابر فراهم کرد و ابن تلمیذ خود نیز

بنظم شعر پرداخت و این دو شعر در

جدائی و پیوستگی با معشوق از اوست

فراقك عندی فراق الحیات

فلا نجمز ن علی مد نف

علقتك كالنار فی شمعا

فما ان تفرقه او تنطفی

و در سال ۵۵۹ در گذشت

تلمید بافتح اول بروزن امیر هر

مناع کهنه ایست در برابر طارف که

هر متاع نوی است و آن نام تلمید بن

سلیمان محاربی کوفی است از اصحاب

امام صادق

تمار با فتح اول و تشدید میم

خرما فروش را گویند و آن لقب میثم

تمار است از خواص اصحاب

امیر المؤمنین و شیخ مفید در ارشاد

گفته که میثم زر خرید زنی از بنی اسد

بود و امیر المؤمنین او را خرید و آزاد

کرد تا آنجا که گفته امیر المؤمنین

باو خبر داد که پس از من تر ابر دار

آویزند و میثم در بیست و دوم ماه ذی

الحجه سال ۶۰ هجری بفرمان عییدالله

بن زیاد بردار آویخته شد

تمام با فتح اول و تشدید میم بمعنی

بسیار درست نام ابو غالب تمام بن غالب

بن عمرو مرسی اندلسی است معروف

به ابن تیمان و در تیمان بیاید و ابو تمام

کنیت حبیب بن اوس طائی است در

طبقه اول از شعرای محدثین و تا جائی

رسید که زمخسری در کشاف از آن

پس که شعر او را گواه مقصود گرفت

گفت که ابو تمام هر چند از میان

طبقات چهار گانه شعرای جا هلمین ۱

و مختصرمین ۲ و متقدمین ۳ و محدثین

۴ در طبقه اخیر جای دارد و ادیبان

باشعار طبقه محدثین است شهاد نکند

اما از آنجا که ابو تمام از اساتید

هر بیت است من در عبارات وی حکم  
 روایات میرانم و از قصائد معروف  
 ابوتمام قصیده بایه است که در فتح  
 عموریه نظم کرد بدین مطلع  
 السیف اصدق انباء من الكتب  
 فی حده الحد بین الجد واللعب  
 صاحب تجارب السلف گفت  
 معتصم خلیفه عباسی که قصیده در  
 ستایش وی بود سی هزار درهم بابوتمام  
 بخشید اما چون باین شعر رسید  
 رمی بك الله بر حیها فهدمها

ولورمی بك غیر الله لم یصب  
 معتصم گفت در نرت دراهمك و راهمت  
 را دینار یعنی سیمت را زر کردی  
 و سی هزار دینار (سکه طلا) باوداد  
 و ابوتمام در مرثیت محمد بن حمید  
 طوسی نظم بلند را بپایه رسانید که  
 ابودلف عجلی آرزو کرد که کاش  
 آن مرثیت برای وی بود و گفت  
 هرگز نمیرد آنکس که مقصود  
 بدان مرثیت است و این چند بیت  
 از آن قصیده است

وقد كان فوت الموت سهلا فرده  
 اليه الحفاظ المرو الخلق الوعر  
 ونفس تعاف الضميمة حتى كانه  
 هو الكفر يوم الروع اودونه الكفر

فأثبت في مستنقع الموت رجله  
 وقال لها من تحت اخمصك العشر  
 تردی نیاب الموت حمرافما اتی  
 لها الليل الاوهی من سندس خضر  
 باری ابوتمام در طراز اول از  
 ادیبان و شاعران و منشیان است  
 و صاحب کتاب مختار شعر القبائل و  
 کتاب فحول الشعراء و کتاب المختار  
 من شعر الشعراء و دیوان حماسه و دیوان  
 شعرونیروی حفظش بدان پایه بود که  
 چهارده هزار از جوزه حفظ داشت  
 غیر از قصائد و مقاطع و ابوتمام در  
 سال ۲۳۱ در موصل از جهان برفت  
 و محمد بن عبد الملك وزیر در مرثیت  
 او قصیدتی نظم کرد که این دو بیت  
 از آن است

نبأ اتی من اعظم الانباء  
 لما لم مقلقل الاحشاء  
 قالوا حبيب فذئوبی فاجبتهم

ناشدتکم لاتجعلوه الطائمی  
 و نیز ابوتمام کنیت کامل  
 بن فتح بن ثابت بن سبور  
 با درائی است در شمار ادیبان و  
 شاعران و مترسلان و متوفی ۵۹۶ و این  
 چند بیت نمونه اثری است که ماهرویان  
 بغداد در دل او کرده اند

وفی الاوانس من بغداد آنسة  
 لها من انقلب ماتهوی و تختار  
 ساومتها ففتة من ر يقها بد می  
 و لیس الاخفی الطرف سمسار (۱)  
 عند المذول اعترضا ضات و لا ائمة  
 و عند قلبی جوا بات و اعذار  
 تتمای بافتح اول و سکون میم  
 آنکس که سخن بشتاب کند آنکس  
 که لفظ تادر سخن بسیار آرد و تمام  
 لقب ابو جعفر محمد بن غالب بن حرب  
 بصری است که در بغداد زیستن گرفت  
 و در سلك محدثان بلکه حافظان  
 بشمار است و در سال ۲۸۳ در گذشت  
 تمامی با ضبط پیش منسوبست  
 به تمام و شاید ابو محمد حسن بن عثمان  
 بن محمد در طبقه محدثان و از مشایخ  
 حاکم نیشابوری و متوفی ۳۴۶ منسوب  
 بهمان ابو جعفر تمام بصری باشد  
 تمیمی با فتح اول و کسر میم  
 منسوبست به تمیم بن مرین ادین طابخه  
 (۱) سمسار بروزن دلداری آنکس که  
 میان فروشنده و خریدار سودا راست کند  
 آنکس که پیام برد آنکس که میان  
 دوستان واسطه باشد و معنی اول در بیت  
 مقصود است یعنی نمزده معامله را میان من  
 و معشوق جوش داد و همت آتپعه است که  
 شعر او را سایه بلند رسانده است و با بد دانست  
 که سمسار یعنی او خه فروش عله

که پدر قبیله بزرگی است از مضر  
 و جمعی از اعلام دانشمندان بدو نسبت  
 رسانند مانند ابو عامر فضل بن  
 اسمعیل تمیمی جرجانی در شمار  
 ادیبان و محدثان و فاضلا  
 خوشنویسان و صاحب کتاب البیان  
 فی علم القرآن و کتاب عروق الذهب  
 من اشعار العرب و کتاب سلوة الغرباء  
 و کتاب قلائد الشرف و این ابیات  
 از اوست  
 انی لمت بشاد

بلو اء عندی مستحب  
 فاذا بلوت طبا ع  
 فالما یشرب وهو عذب  
 بصوت ثیا به  
 فاللوز یقشر وهو طاب  
 و قصاری وصفی انه  
 فیما احب كما احب  
 و مانند ابو عبدالله محمد بن تمیمی  
 بن محمد تمیمی اندلسی در شمار  
 فقیهان و خطیبان و ادیبان و معبران  
 و صاحب کتاب الخطب و الخطباء  
 و کتاب البشری فی تعبیر الرؤیا  
 و کتاب الانباء بمعانی الاسماء و کتاب  
 الاستنباط لمعانی السنن و الاحکام  
 و متوفی ۴۱۰ و مانند ابو الفتح منصور

بن محمد بن عبد الله تميمی اصفهانی  
 در طبقة متكلمان معتزلی و صاحب  
 كتاب ذم الاشاعره و متوفى ٤٤٢  
 و مانند ابوفراس همام بن غالب است  
 که در فرزدق بیاید و مانند محمد بن  
 امدن سعید تميمی مقدسی در سلك  
 طبيبان ماهر و صاحب تصانیف در فن  
 طب از جمله كتاب مادة البقا، باصلاح  
 فساد الهواء و التحرز من ضرر الاوباء  
 در چندین مجلد و متوفى در حدود  
 ٣٧٠ و مانند ابوعبدالله محمد بن سالم  
 بن نصر الله تميمی مازنی که در چندین  
 فن بارع بود و سیوطی گفته که باسی  
 هلم سروکار داشت و کتابها پرداخت  
 از جمله كتاب مستمصر مجسطی و كتاب  
 مختصر اغانی و كتاب مفرج الکروب  
 فی دولة بنی ایوب و کتاب هدایة  
 الالباب در منطق و شرح قصیده ابن  
 حاجب در عروض و كتاب التاریخ  
 الصالح و غیر اینها و متوفى ٦٩٧ و مانند  
 محمد بن یوسف بن عبدالله بن یوسف  
 تميمی مازنی معروف با بن اشر کوی  
 (١) در شمار ادیبان و شاعران و صاحب  
 (١) ضبط صحیح این لفظ را نیافتم از  
 این روی آنرا در حرف الف جایگه باید  
 آورده شود نیاردم

المقامات الازومیه و متوفى  
 ایبار او است  
 و منعم الاعطاف معسول اللما  
 ماشتت من بدع المحاسن فیه  
 لما ظفرت بلیلة من وصله  
 و العصب غیر الاوصل لا یشفیه  
 فضجت وردة خده بتنفسی  
 و ظللت اشرب ماءها من فیه  
 تنبی با کسر اول و فتح نون  
 مشد و کسر باى ابجد منسوبست  
 به تنب و آن قریه ایست بزرگ در  
 حلب و ابو محمد عبدالله بن شافع بن  
 مروان تنبی در شماره قربان و معدنان  
 بدان منسوبست  
 تنبوکی با فتح اول و سکون  
 نون و ضم باى ابجد منسوبست  
 به تنبوک و آن قریه ایست در ناحیه  
 عکبر او ابوالقاسم نصر بن علی تنبوکی  
 عکبری در طبقه واعضان و معدنان  
 بدان منسوبست  
 تنبکتی با فتح اول و سکون  
 نون و ضم کاف منسوبست به تنکت  
 و آن قریه ایست در ماوراء النهر و  
 ابواللیث نصر بن حسن بن قاسم تنبکتی  
 در شمار معدنان بدان منسوبست  
 تنوشی با فتح اول و ضم نون

تسویست به تنوخ که پدر قبیله است  
 در یمن و دانشمندان با نامی از این  
 قبیله برخاستند از جمله ابو سعد داود بن  
 هشم بن اسحق بن بهلول تنوخی انباری  
 در شمار نحویان و لغویان و عروضیان  
 و شاعران و صاحب کتابی در نحو و کتاب  
 خلق الانسان در لغت و متوفی ۳۱۶  
 و از جمله ابو المعاصی مفضل بن  
 محمد بن مسعر بن محمد تنوخی در طبقه  
 فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب تاریخ  
 النجاة و کتاب الرد علی الشافعی و متوفی  
 ۴۴۳ و از جمله ابو جعفر احمد بن  
 اسحق بن بهلول تنوخی در طبقه محدثان  
 و ادیبان و فقیهان و شاعران و با این  
 وصف از قاضیان و متوفی ۳۱۸ و از  
 جمله ابو علی محسن بن علی بن محمد بن  
 داود بن فهم تنوخی در شمار ادیبان  
 و فقیهان و قاضیان و شاعران و صاحب  
 کتاب الفرج بعدا لشد و کتاب  
 نشوار المعاضرة و کتاب المستجد  
 من فعلات الاجواد و دیوان شعری  
 متوفی ۳۸۴ و از جمله ابو القاسم علی  
 بن محسن تنوخی فرزند ابو علی مذکور  
 در شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان  
 و متوفی ۴۴۷ و این دو بیت از او است  
 لم انس دجلة والدجی متعرب

و البدر فی افق السماء مغرب  
 فکانها فیہ بساط ازرق  
 و کانه فیها طراز من ذهب  
 و از جمله ابو القاسم علی بن محمد  
 تنوخی پدر ابو علی مذکور در شمار  
 فقیهان و ادیبان و قاضیان و در سلك  
 حفاظ شعر ابو علی گفت پدرم هفتصد  
 قصیده از شعرای قبیله طی حفظ داشت  
 غیر از فصائد دیگر شعرا و تصانیفی  
 پرداخت از جمله کتابی در قوافی  
 و کتابی در عروض و در وصف این  
 کتاب خالص گفت در فن عروض کتابی  
 همانند آن نوشته نشده است و دیوان  
 شعری این ابیات در نهایت رقت از او است  
 وراح من الشمس مخلوقة  
 بدت لك فی قدح من نهار  
 هواء و لکنه ساکن  
 و ماء و لکنه غیر حار  
 اذا ماتا ملته و هو فیہ  
 تأملت نوراً محیطاً بنا  
 فهذا النهاية فی الا بیضاض  
 و هندی النهاية فی الاحمراد  
 و ماکان فی الحکم ان یوجدا  
 لفرط التنافی و فرط النفار  
 و لکن تجاور سطحها  
 البسیطان فانفقاً بالجوار

کسان المدیر لها بالیمین  
 اذا مال للسقی او بالیسار  
 تدرع نوباً من الیاسمین  
 له فرد کم من الجلانا ر  
 وباندازه آن آیات بلند است که بعضی  
 پدیدارنده آنها را توانا تر از تنوخی  
 پنداشه اند و ابوالقاسم مذکور در سال  
 ۳۴۲ در گذشت

تنیسی با کسر اول و تشدید نون  
 منسوبست به تنیس که شهرست در  
 مصرو یا قوت گفته جزیره ایست  
 در دریای مدیترانه و ابو محمد حسن  
 بن علی بن احمد بن محمد بن خلف  
 تنیسی که در بغداد زیستن گرفت در  
 طبقه شاعران توانا و صاحب کتاب  
 المنصف و این کتاب را در سرفات ابو  
 الطیب متنبری پرداخت و این بیت را  
 در عذر از همت کوتاه خود گفته است  
 لقد قنعت همتی بالخمول

و صدت عن الرتب العالیه  
 و ما جهلت طیب طعم العلا  
 و لکنها توثر العافیه  
 و در سال ۳۹۳ در شهر تنیس در گذشت  
 توبنی باضم اول و سکون واو  
 و فتح بای ابجد منسوبست به توبن که  
 قریه ایست از قرای نسف و ابو توبه

میمون بن جعفر توبنی در طبقه نحویان  
 و لغویان و شاگرد کسایی بدان  
 منسوبست

توبه بافتح اول و سکون واو  
 بمعنی بازگشتن نام نربه بن حمیر است  
 که لیلی اخیلیه را بشت دوست داشت  
 و باو عشق ورزید و بانوانا بودنش  
 بر نظم قصائد و مقاطعی در آن باره  
 نظم کرد و آواز از عشق در  
 جهان افکند و هم در راه عشق  
 لیلی جان داد و لیلی نیز در پنهانی  
 عشق او را در نهاد خود پیرو رانید  
 و چون بر نظم شعر توانا بود نوائی  
 در میان نواهای عشق انگیز در  
 افکند و شوری در مغزها و شوری  
 در دلها پاشید توبه گفت

عفی الله عنها هل ایبتن لیلۃ (۱)

من الدهر لایسری الی خیالها  
 خد الیسی رادر کنف رحمت گیراد

(۱) جمله عفی الله عنها در معنی حقیقی  
 بکار نرفته است و مقصود این نیست که  
 خدا از گناه او در گذرد بلکه مقصود  
 آنست که خدا او را با رحمت خود پیوند  
 دهد و شعرای فارسی زبان نیز آنرا در  
 اشعار خود وارد کرده اند حافظ گوید  
 چه شکر گویمت ای خیل غم عماک الله  
 که روز بیکسی آخر نیروی ز سرم

مرثیت او گفت  
 واقسمت ابکی بعد توبه هالکا  
 و احفل من دارت علیه الدوائر  
 لعمرک ما بالموت عار علی القتی  
 اذ الم تصبه فی الحیاة المعایر  
 فلا الهی مبا یحدث المیت سالما  
 ولا المیت ان لم یصبر العی ناشر  
 وکل شباب او جدید الی البلی  
 وکل امری یوما الی الله صائر  
 واقسمت لا افک ابیک مادعت  
 علی غصن ورقاه او طار طائر  
 فیتلی بنی عوف فیا لهقنا به  
 و ما کنت ایا هم علیه احا ذر  
 ویت دوم و سوم و چهارم مرثیت بسیار  
 حکیمانه و دو شعر بعد بسیار عاشقانه  
 صادقانه است  
 و باید دانست که لیلی اخیلیه و توبه  
 بن حمیر هر دو از قبیله بنی عقیل بن کعب  
 بن ربیع بن عامر بن صعصعه اند که  
 یکدیگر را بشدت دوست داشتند و در  
 شمار عشاقی هستند که در راه عشق  
 جان دادند بی آنکه بهم برسند و اخیل  
 نام پدر آن تیره است از خانواده لیلی  
 توئی باضم اول و سکون او و  
 کسر نای نخند منسوبست به توئ و آن نام  
 چندین قریه است و نیز نام محلی است

شبی بر من نگذشت که باخیال لیلی  
 هم آغوش نیاشم و لیلی دلت  
 و عنه عفار بی واحسن حاله  
 فز علینا حاجة لا نیا لها  
 خدا یم توبه را در میان رحمت گیراد که  
 شب را جز باخیال من پایان نبردو بر من  
 بسیار گران افتاد که حاجتی را از او  
 نتوانستمی بر آورد و توبه گفت  
 و لو ان لیلی الاخیلیه سلمت  
 علی ود و فی تریة و صفائح  
 لسلمت تسلیم البشاشة اورقی  
 علی صدی من جانب العبر صالح  
 و اغبط من لیلی بمالا اناله  
 بلی حکل مافرت به العین صالح  
 و هل تبکین لیلی اذ امت قبلها  
 و نام علی فبر النساء النوائج  
 کمالو اصاب الموت لیلی بکیتها  
 و جاد کهاد مع من العین سافح  
 و لو ان لیلی فی السماء لاصعدت  
 بطرفی الی الملی العیون الکواشح  
 و لو ارسلت و حیاً الی عرفیه  
 مع الریح من صوارها لمتناوح  
 و جزاینها از ایات عاشقانه که دل شیفته  
 اش بر سر زبان انداخت و زبان گویایش  
 آنها را برشته کشید تا آنگاه که پسران  
 عوف شبانه او را کشتند و لیلی در

در بغداد چسبیده بشو نیزیه و از همین محلت است ابوبکر محمد بن احمد بن علی قطلان تونی از حفاظ قرآن و هم از محدثان

توبلی باضم اولو سکون و او و فتح بای ابجد منسو بست به توبل و آن قریه ایست در بحرین و سید هاشم توبلی بهرانی که در بهرانی ترجمتش گذشت بدان منسوبست

توحیدی با فتح اول و سکون سو بست بتوحید و آن نام قسمی از خرماس است که بتوحیدی معروف است و بعضی از شرح ذیوان منتبئی شهر منتبئی را که گوید

یتر شفن من فمی رشقات

هن فیه اهل من التوحید بر همان معنی بار کرد مانند و توان توحیدی را بهمان توحید بمعنی یگانه شناسی و بکتا پرسی حمل کرد چه معتزله خود را اهل توحید دانند باری توحیدی لقب ابو حیان علی بن محمد بن عباس شیرازی است در شمار متکلمان و فقیهان و ادیبان و نویسندگان توانا و در سندی راه جاحظ را سبرد و او را از فرط توانائی فیلسوف ادبا گفتند با این مرار رند دی خرسند بود

و بیشتر گله مند و از آنکس که خرسند نبود بیاد نکوهش و دشنامش گرفت و از همین ره بود که وقتی بری رفت و ابن عمید وزیر و صاحب بن عباد را چونان که خواست ندید و یا چونان که آرزو مند بود نیافت کتابی در نکوهش آن دو وزیر نوشت و این کتاب ادیبان را برنجانید چندانکه سیوطی در بغیة الوعات نوشت و هم دیگران که این کتاب را هر کس خرید بختش واژگونه گردید و این سخن اغراق آمیز نشان ناخرسندی ادیبان است از کتاب

مطالب الوزیرین توحیدی

باری ابو حیان در بغداد بزیست و از آنجا بری رفت و چنانکه گذشت از دو وزیر ادیب و دانشمند ناراضی برگشت و کتابهایی که برداخت با ذوق دینداران دمساز نیفتاد و او را بزندقه نسبت دادند و این هوزی گفت زنا دقه اسلام سه کسر

ابن راوندی و ابوالعلاء معری و ابو حیان توحیدی و توحیدی بد تر از همه است چه آن دو با صراحت بالحاد گراییدند و توحیدی بکنایت و این خلکان گفت ابو حیان عفا ید زنده داشت از آن



توزیجی      تورانی      توزی      تولد

وزیر مهلبی اورا از پیش خود براند  
 و صاحب بن عباد وقتی بر معتقداتش  
 وقوف یافت خواست او را بکشد  
 ابو حیان گریخت و ابو حیان کتابها  
 پرداخت از جمله کتاب رساله الصدیق  
 والصدافه و کتاب الرد علی ابن جنی  
 فی شعر المتنبی و کتاب الامتاع  
 والموانسة و کتاب الارشادات الالهیه  
 و کتاب الزلفه و کتاب ریاض العارفين  
 و کتاب تقریظ الجاحظ و کتاب الحجج  
 العقلی اذاضاق الغضاء عن الحجج الشرعی  
 و کتاب الرساله البغدادیه و کتاب الرساله  
 فی اخبار الصوفیه و کتاب المحاضرات  
 والمناظرات و کتاب البصائر و در سال  
 ۳۸۰ در شیراز از دنیا رفت

توزیجی باضم اول و سکون واو  
 منسوبست بتو ذبح و آن بنا بر  
 گفته باقوت قریه ایست از قرای شاش  
 در ماوراء النهر و ابو حامد احمد بن  
 حمزه بن محمد توزیجی در شمار محدثان  
 عامه بدان منسوبست

تورانی باضم اول و سکون واو  
 منسوبست بر خلاف قیاس بتور و آن  
 قریه ایست از قرای حران و ابو محمد  
 سعد بن رحمن بن سلیمان تورانی حرانی  
 در شمار نحویان و شاعران و شاگرد

جو الیقوی و متوفی ۸۰۰ بدان منسوبست  
 و این دو بیت از اوست  
 جاءت تسائل عن لیلی فقلت لها  
 و سورة اللهم تمحو سيرة الجدل  
 لیلی یکفک فاغنی عن سؤالک لی  
 ان بنت طلال وان واصلت لم یطل  
 توزی بافتح اول و تشدید واو  
 و کسر زای هوز منسوبست به توز  
 و آن قریه ایست از قرای فارس و ابو محمد  
 عبدالله بن محمد بن هرون توزی از  
 اعلام لغویین و صاحب کتاب الامثال  
 و کتاب الاضداد و کتاب الخیل و متوفی  
 ۲۳۳ و ابو الفضل یوسف بن محمد بن  
 یوسف توزی در طبقه نحو یا بن  
 بدان منسوب

تولب بافتح اول و سکون واو  
 و فتح لام بمعنی کره خرنام پدر ابوریعه  
 نمر بن تولب ذهلی عکلی است از  
 شاعران جاهلی که اسلام را درک کرد  
 و آنرا گردن گرفت و از بخشندگان  
 عرب بود از این روی گفتند اشعارش  
 همانند اشعار حاتم طائی است و این  
 چند بیت از جمله قصیده ایست که  
 نظم کرده و بیشتر آن پند و اندرز است  
 فان المتیة من یخشیها  
 فسوف تصادفه اینما

فان تنخطاك اسبا بها  
 فان قصاراك ان تهر ما  
 واحب حبيبك حبارويدا  
 فقد لا يعولك ان يعصر ما  
 وابغض بغضك بغضارويدا  
 اذا انت حاولت ان تحكما  
 و این شعر هاشقانه و بگفته صالح بن  
 حسان جوانمردانه از اوست  
 اهيم بدعدماحييت فان امت  
 فياحز نامن پيم بها بعدی  
 نگارنده گوید عربان را شیوه این بود  
 که هنگام زایش هر جانوری را که  
 دیدند نام همان را بر مولود نهادند  
 اینست که نامهای عربان فراوان از  
 نامهای جانوران گرفته شده است مانند  
 کلب (سك) و کلب (سگك) و نمر  
 (بوز) و فهد (کفتار) و اسد (شیر) و نعلب  
 (روباه) و اوس (گرك) و اویس  
 (گركك) و غیر اینها  
 تومانی باضم اول و سکون واو  
 و کسر ثای نخذ منسوبست به تومانا و آن  
 قریه ایست نزدیک بر قعید در ناحیت  
 نصیبین و ابوالعباس خضر بن ثروان بن  
 احمد بن ابی عبدالله تعلیمی تومانی در شمار  
 ادیبان و نهویان و شاعران و در طبقه  
 حفاظ شعر و لغت و متوفی ۵۴۲ بدان

منسوبست و این دو بیت: و نه طبع او است  
 کتبت و قداودی بمقاتی البکا  
 و قدذاب من شوق اليك سوادها  
 فماوردت اى نحوكم من رسالة  
 و حفكم الا و ذاك سوادها  
 توننی باضم اول و سکون واو  
 منسوبست بر خلاف قیاس به تونه و آن  
 جزیره ایست نزدیک نینس و دمیاط  
 و عمر بن احمد توننی و سالم بن عبدالله  
 توننی که هر دو از محدثان عامه اند بدان  
 منسوبند و نیز منسوبست بر اساس  
 قیاس به تون و آن شهر کیست در  
 خراسان و مولی عبدالله بن محمد توننی  
 از افاضل علمای امامیه و صاحب  
 کتاب وافیہ و شرح ارشاد و حواشی  
 بر معالم و مدارک و متوفی ۱۰۷۱  
 و برادرش مولی احمد توننی او نیز در  
 شمار فقیهان امامیه و صاحب حواشی  
 بر شرح لمعه دمشقیه بدان منسوبند  
 تهاهی با کسر اول و فتح آنرا  
 نیز از سیبویه حکایت کنند منسوبست  
 به تهامه و آن خطه ایست که میان  
 حجاز و یمن افتاده است و مکه معظمه  
 را نیز تهامه گویند و تهامی لقب  
 ابوالحسن علی بن محمد بن حسن عاملی  
 شامی است از شعرای نیکو پرداز

واز ادیبان گرانمایه و صاحب دیوان  
 شعروبا این همه چیزی که ابوالحسن  
 تهامی را بلند آوازه کرد دیوان شعر  
 او نیست بلکه قصیده ایست که در  
 مرثیت فرزندش نظم کرد و مانند آه  
 شیوا و رسا و دارای لطافت است که  
 هر صاحب ذوقی خواندن و شنیدن  
 آنرا بجان و دل خواهد و برای نمونه  
 چند بیت از آن قصیده بیارم  
 حکم المنة فی الرية جاری  
 ماهذه الد نیا بدار فرار  
 طبع علی کدر و انت تریدها  
 صفوا من الاقدار والا کدار  
 و مکلف الا یام ضد طباعها  
 متطلب فی الماء جنوة نار  
 فالعیش نوم و المنة یقظة  
 و المرء بینهما خیال سار  
 فانضوا ما ربکم عجالا انما  
 اعصارکم سفر من الاسفار  
 و النفس ان رضیت بذلک اوابت  
 منقادة بازمة الافدار  
 یا کو کبا ماکان اقص عمره  
 و کذا نکون کواکب الاسحار  
 ابکیه ثم اقول معتدرا له  
 وفقت حین ترک الام دار  
 جاورت اعدائی و جاور ربه

شتان بین جواره و جواری  
 فاذا نطقت نانت اول منطقی  
 و اذا سکت فانت فی مضامری  
 انی لارحم حاسدی لفرط ما  
 ضاقت صدورهم من الاوغار  
 نظر واصنیع الله بی فعیونهم  
 فی جنة و قلو بهم فی نار  
 لا ذنب لک قدرمت کتم فضائل  
 نکا نما بر قعت و چه نهار  
 و تمامت ایات قصیده را شیخ بهائی در  
 کشکول آورده است و ابوالحسن در  
 سال ۱۶۴۱ در زندان قاهره کشته گردید  
 نگارنده گوید با آنکه ابوالحسن  
 شامی و عاملی است ندا نستم چرا  
 تهامی شده است و دور نیست که بعضی  
 از نیکان او تهامی بوده اند و آن  
 نسبت بر فرزندان نیز مانده و ابوالحسن  
 بخصوص همانرا برگزیده است  
 بیز نگارنده گوید بدانسان که  
 تهای را مرثیت فرزند بلند آوازه  
 کرد کلیم کاشانی را با آنکه شاعری  
 نیکو برد از پخته نظم بود این  
 سه شعر بلند آوازه کرد و راهنمای  
 مردم بدیوان بلکه بشخص کلیم شد  
 و سزد صکه که مایه شهرتش گردد  
 از بس پخته و از ناحیت معنی نیز

بلند افتاده است

بد نامی حیات نبودى دو روز بیش  
 آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت  
 یکروز صرف بستن دل شد باین و آن  
 روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت  
 طبعی بهم رسان که بسا زى بها لمی  
 یا همتی که از سر عالم توان گذشت  
 تیمان بافتح اول و تشدید یای  
 حطی انجیر فروش وهم انجیر خشک  
 کن را گویند و آن نام و بالقب نیای  
 ابو غالب تمام بن غالب بن عمر مرسى  
 اندلسی است معروف باین تیمان از  
 پیشوایان لغویان و صاحب کتاب تلمیح  
 العین در لغت که مانند آن کتاب چه  
 از ره اختصار و چه از ره افزونی  
 شماره لغات تا آزمان نالیف نشد  
 و در سال ۳۳۴ در گذشت

تیروی با کسر اول و سکون  
 یای حطی و فتح رای بی نقطه منسوبست  
 به تیرا و آن نام موضعی است در  
 خوزستان و ابوالحسن علی بن حسین  
 تیروی در شمار ادیبان و خوشنویسان  
 بدان منسوبست

تیفاشی با کسر اول و سکون  
 یای حطی منسوبست به تیه اش و آن  
 شهر است در افریقا و ابوالعباس احمد

کتاب ازهار الافکار فی جواهر الاحجار  
 و متوفى ۶۵۱ بدان منسوبست  
 تیمکی با کسر اول و سکون  
 یای حطی و فتح میم منسوبست به تیمک  
 که نام سرائی است در سمرقند و ابو  
 عبدالرحمن محمد بن ابراهیم کرایسی  
 تیمکی در شمار محدثان بدان منسوب -  
 نگارنده گوید تیمک همان  
 تیمچه فارسی است و تیم بمعنی سرای  
 بازرگانان است و کاف نشان تصغیر  
 است بمعنی سرای کوچک بازرگانان و  
 تیمک سرای کرباس فروشان در سمرقند  
 بوده است و با ابوعبد الرحمن در آن  
 سراچه پیشه کرباس فروشی داشته  
 است

تیمای با فتح اول و سکون یای  
 بطی و ضم میم منسوبست به تیم  
 بمعنی بنده خدا و تیم الله دو کسند  
 و هر دو پدر تیره اند . تیم الله بوت  
 نعلبه بن عکایه بن شعب که ساخه از قبيله  
 بکر بن وائلند و از این نبره است محسن  
 بن علی فضال تیملی از ثقات محدثین  
 و صاحب کتاب التفسیر و کتاب  
 اللطب و کتاب الابداء و فرزندش  
 علی بن حسن نیملی نیز از ثقات محدثان

کدام صحابه و یانابغان و یاتابع تابغان  
و یامحدثان و یاشاعران و یادانشمندان  
برخاسته اند

تیمیہ باضبط پیش بازیادتی تا  
در آخر آن نام رنان است و نام جدہ  
تقی الدین احمد بن عبدالعلیم بن عبد  
السلام بن عبدالله بن ابی الفاسم بن  
تیمیہ حرانی حنبلی است معروف بابن  
تیمیہ از نوادر روزگار و در فن مناظره  
دستی تواناداشت و با هر کس مناظره  
کرد بر او چیره گردید و باداشتن چنان  
نیروئی در مناظره عقاید و ارائی از  
خود آشکار کرد که فقیهان بخروش  
آمدند و بر او بشوریدند و بفساد عقیدت  
فتوی دادند و در قلعه جبل اورا زندان  
کردند و یکسال و نیم در زندان ماند  
آنگاه بفرمان والی مصر مجلس بحث  
و مناظره برپا کردند و به پیمان و مفتیان  
در آن مجلس حضور یافتند و بحث  
در میان ایشان در گرفت و ابن تیمیہ  
بر همه چیره گردید و از زندان بدان  
سبب برهید و هم از والی رخصت یافت  
که در مصر تدریس کند و در این هنگام  
با آزادی بیستری عقاید خود را آشکار  
ساخت و بنابر مصلحت وقت اورا در  
قلعه دمشق زندان کردند و در زندان

و صاحب کتاب المعرفه و کتاب الدلائل  
و کتاب المواعظ و کتاب التفسیر  
و کتاب فضل الکوفه - و تیم الله بن نمر بن  
قاسط که تیره از قبیلہ ربیعہ اند  
و جوهری تیمی السومی را که تیره از  
قبیلہ قحطانیہ اند نوشته امانسب آنرا  
ذکر نکرده است

تیمی منسوبست به تیم و گذشت  
که تیم بمعنی بنده است و تیم نام بسیاری  
از پدران تیره های عربست که هر  
کدام با اضافت بجیزی شناخته شوند تیره  
منسوب به تیم بن عبد منات بن اد بن  
طابخه که به تیم الرباب مشهورند و تیره  
منسوب به تیم بن نمر بن ویره که به تیم  
قضاعه زبان زدند و تیره منسوب به  
تیم بن شیبان بن نجابه بن عکابه که به تیم  
بکر بن وائل شهره اند و تیره منسوب  
به تیم بن ضبیعه بن قیس ثعلبیه که به تیم  
بنی بکر بن وائل معروفند و تیره منسوب  
به تیم بن نعلبیه بن اسماء که به تیم طی  
شناخته شده اند و تیره منسوب به تیم  
بن مره بن کعب بن اوی بن غالب بن  
فهر که به تیم قر بن مشهورند و از این  
تیره است ابو بکر بن ابی قحطافه و تیره  
منسوب به تیم بن مالک بن بکر بن سعد بن  
سه که به تیم ضبیه شهره اند و از هر

بماند تا در سال ۷۲۸ در گذشت و عجبت  
اینکه با همه شهرتی که بفساد عقیدت  
داشت و با همه دشمنیها که فقیهان  
وقاضیان با او کردند و با همه طعنها که  
بر دینش و نکوهشها که بر آرائش  
باریدند همینکه خبر فوتش میان  
مردم دمشق پراکنده گردید از هر  
فراز و نشیبی برای حضور در تشییع  
جنازه اش رهسپر شدند و باندهمندی  
هر چه بیشتر انجمن شدند و گرد  
کالبدش گردیدند و دستارهای خود را  
بر جنازه اش از این روی که متبرک گردد  
افکندند و بوسه ها بر رویش زدند  
و قرآنهای بگشودند و ختمهای قرآن  
نثار روحش کردند و آنگاه جنازه  
را از زمین برداشتند و آنرا روی سرها  
نهادند و بردند و از فزونی مردم جنازه  
گاهی پیش افتاد و گاهی پس و هم از  
شدت ازدحام و مزاحمت یکدیگر  
در بردن جنازه چوبهای تابوت درهم  
شکست و همچنان او را بردند تا در  
گورستان صوفیه او را بختک سپردند  
و عجبت را از آن آب غسلش را نوشیدند  
و مازاد سدرش را خریدند و میان خود  
قسمت کردند و در یسمانی که  
بدان زیبق (چپوه) برای دفع شمش

ما لیده بود بیکصد و پنجاه درهم  
خریدند و از ابن تیمیه تصانیف  
بسیار بر جای ماند و بعضی تا پانصد  
تصنیف بنام او نوشته اند

ثبیت باضم ثای ثخذو فتح بای  
ابجد و تشدید یا مضر ثابت بمعنی یا  
بر جایک نام ثبیت بن محمد عسگری است  
از اعلام متکلمان امامیه و صاحب  
کتاب الاسفار و کتاب دلائل الامامه و  
کتاب تولیدات بنی امیه فی الحدیث  
ثعالبی بافتح اول منسوبست به  
ثعالب جمع ثعلب بمعنی روباه و کسی  
را ثعالبی گویند که پوست روباه  
بفروشد و یا پوست روباه بدوزد و آن  
لقب ابو منصور عبدالملک بن محمد بن  
اسمعیل نیشابوری است در طبقه اول  
از ادیبان و لغویان و مصنف کتاب  
فقه اللغة و کتاب سرالادب و کتاب  
سحر البلاغه و کتاب اللطایف و  
الطرائف و کتاب یتیمه الدهر فی محاسن  
اهل العصور و در وصف کتاب یتیمه شاعر  
گفته است

ابیات اشعار را لیتیمه

ابکار افکار قدیمه

ما توا و عا شت بعد هم

فلذک سمیت الیتیمه

و یتیمه کمتر ترجمت است و بیشتر نظم و نثر اعلام از آرویی شاعر ذمت که اعلام مردند و ابکار افکارشان در جهان یتیم ماند و ثعلبی آنها را فراهم کرد و فراهم کرده خود را یتیمه نام داد و در سال ۴۲۹ در گذشت و نیز لقب عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف مالکی اشعری ثعلبی است در شمار مفسران و محدثان و ادیبان و صاحب کتاب الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن و کتاب العلوم الفخریه و کتاب الذهب الابریز فی غریب القرآن العزیز و جز اینها و متوفی ۸۷۵

ثعلب بافتح اول و سکون عین بی نقطه بر وزن سرور بمعنی روباه لقب ابو العباس احمد بن یحیی بن زید بن سیمار است پیشوای نحو کوفی و شاگرد ابن اعرابی و زبیر بن بکار و صاحب کتاب الفصیح و کتاب احلاف النحویین و کتاب معانی القرآن و کتاب الشواذ و کتاب الامثال و کتاب غرب القرآن و کتاب الایمان والدوامی و کتاب استخراج الالفاظ من الاخبار و غیر اینها و ثعلب عمری طولانی کرد و یازده خلیفه عباسی را بدید که اول ایشان مأمون و آخر ایشان المکفی بالله بود و در آن

مدت ثروتی اندوخت و در پایان عمر کر کردید و در روز جمعه که از مسجد جامع برگشته بود حالیکه بکتابی که در دست داشت نگریست اسبی باو تنه زد و او را در کودالی افکند و مغزش آسیب دید و از درد شدت نالید و پس از دو روز دیگر سال ۲۹۹ در گذشت و بیست و یک هزار درهم و دو هزار دینار و مستقلاتی که سه هزار دینار مسکوک طلا ارزش داشت بر جای گذاشت و وارث او دختری بود که از پسرش بر جای بود و او را ثعلب (روباه) از آرویی لقب دادند که پرسشها را وقتی پاسخ گفتمی از هر دری سخن کردی و جواب گفتمی و این شعر از او است اذا انت لم تلبس ثیبا با من النفی تقلبت عریا نا و ان کنت کا سیا و باید دانست که ثعلب بر نروماده هر دو گفته اید و نررا ثعلبان باضم نای نخند و لام و ماده را ثعلبه گویند و با این وصف ثعلبه از اعلام مردان عرب است و جمعی از صحابه و محدثان ثعلبه نام داشته اند ثعلبی باضبط پیش منسوبست به ثعلب و آن لقب ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم نبشاپوری است از مشاهیر مفسران و صاحب کتاب کشف

البیان در تفسیر مشهور بتفسیر ثعلبی و کتاب العرائس در قصص انبیاء و کتاب ربیع المذکرین و متوفی ۴۲۷ و باید دانست که ثعلبی لقب او است نه نسب او و گویا پیشه پوستین رو باه دوزی داشته و با پوستین رو باه فروشی و از آن روی اور ثعلبی گفتند و ابن خلکان گفته که او را ثعلبی و ثعلبی هر دو گویند و این سخن تأیید کند که ثعلبی دارای چنان پیشه بوده است و نیز ثعلبی لمب ابو سعید فرج بن قاسم بن احمد ثعلبی غرناطی است در شمار ادیبان و مفسران و مقربان و شاعران و صاحب کسب در بای موحده و متوفی ۷۸۱ و ندانستم ثعلبی در ابو زکریا یحیی بن قاسم بن مفرج بن ورع بن خضر بن حسن بن حامد تکریتی نسب است و یا لقب یاقوت گفته که ابو زکریا یحیی از پیشوایان مسلمین بود و در طبقه فقیهان و مفسران و لغویان و عرو ضیان و شاعران و شاگرد ابن خشاب و متوفی ۶۱۶ و این ابیات را در اقسام الف امر نظم کرده است

لألف الامرض و ب تنحصر  
فی الفتح و الضم و اخری تنکسر  
فالفتح فیما کان من رباعی

نحو واجب یا زید صوت الداعی  
و الضم فیما ضم بعد الثانی  
من فعله المستقبل الزمانی  
و الکر فیما منهما تخیلی  
ان زاد عن اربعة او قلا  
ثقاف بافتح اول و تشدید قاف  
بمعنی بسیار زیرا که نام قاف بن عمرو  
بن سمیط صحابی است که در جنگ  
خیبر و یادر جنگ احد بنا بر اختلاف  
در نقل شهید گردید

ثقافی بافتح اول و دوم و کسر  
فاء منسوبست به ثقیف که پدر قبیله  
ایست مشهور در عرب و از این قبیله  
است مختار بن ابی عبیده ثقفی که  
در آغاز مردم را بمحمد بن حنیفه  
خواند و سپس بخونخواهی امام حسین  
قیام کرد و داسانش دراز است و در  
سال ۶۷ کشته گردید و نیز از این قبیله  
است ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی  
صاحب کتاب الفارات و کتاب المغازی  
و کتاب السیفه و کتاب الرده و کتاب  
رسائل امیر المؤمنین و اخباره و حروبه  
و کتاب الجامع الکبیر فی الفقه و  
کتاب الجامع الصغیر و کتاب مقتل  
الحسین و کتاب اخبار المختار و کتاب  
الشوری و غیر اینها و یاقوت چهل و نه



کتاب از او نام برده و گفته است وی در آغاز زیدی مذهب بود و سپس ب مذهب امامیه گرایید و از کوفه باصفهان رفت و در آنجا بزیت و در سال ۲۸۳ در گذشت و نیز از این قبیله است ابو الصلت طریح بن اسمعیل بن عبید تقفی از شاعران توانای دولت اموی و در صلت بیاید و نیز از این قبیله است حارث بن کده بن عمر بن علاج تقفی طیب مشهور عرب و حارث برای فرا گرفتن فن طبابت بایران سفر کرد و از اساتید آنجا طلب آموخت و چندی در ایران بزیت و بحدائق شهره گردید و اموالی درآورد و هم یکی از اشراف را معالجه کرد و از او مالی گرفت و هم کنیزی که سپس او را سمیه نامید و از این تاریخ بهجواز برگشت و در طائف و طننش زیستن گرفت و میان عرب نیز بحدائق و مهارت در فن طلب شهره گردید و سمیه زیادهن ایبه را زیاد و از آنجا که پدرش دانسته نبود او را زیاد بسر پدرش گمند تا آنگاه که معاویه زیاد را با بوسفیان چسباید و نسب او را بنسب خود پیوست و حارث بن کده تا زمان معاویه زنده بود و نیز از این قبیله

است ابو العباس احمد بن عبیدالله بن محمد بن عماد تقفی در شمار کاتبان و مترسلان و مورخان و صاحب کتاب الزیادات فی اخبار الوزراء و کتاب اخبار ابی نواس و کتاب اخبار حجر بن عدی و کتاب اخبار ابن الرومی و الاختیارات من شعره و کتاب تفضیل بنی هاشم و اولیائهم و ذم بنی امیه و اتباعم و کتاب اخبار ابی العتاهیه و کتاب المناقضات و غیر اینها و باید دانست که ابو عمر عیسی بن عمر تقفی از پیشوایان عربیت و بخصوص نحو و صاحب کتاب الاکمال و کتاب الجامع در نحو و متوفی ۱۴۹ تقفی نیست بلکه بر قبیله تقیف در آمد و با ایشان در آمیخت و به تقفی شهره گردید و عیسی بن عمر همان کسی است که از خرب بیفتاد و بر زمین نقش بست و مردم گردش انجمن شدند عیسی گفت ما لکم تکأ کأ نم علی کنسأ کؤ کم علی ذی جنه افر تقعو اعنی یعنی چونست که گرداگرد مرا گرفتید چونان که دیوانه را گرد گیرید دور شوید از من و از این گونه ترکیبها که دور از فهم مردم بود بکار برد و خلیل بن احمد در باره کتاب جامع و اکمال

وی گفته

بطل النحو جمیعاً کله

غیر ما حدث عیسی بن عمر

ذاک اکمال وهذا جامع

فما للناس شمس و قمر

ثلجی بافتح اول و سکون لام

و کسر جیم منسوبست به ثلج بمعنی

برف و آن نام زبای ابو عبدالله محمد

بن شجاع است معروف با بن ثلجی

در شمار فقیهان و محدثان و صاحب

کتاب تصحیح الانارالصحیح و کتاب

النوادر و متوفی ۲۵۶ و یز ثلاج نام

ثلج بن ابی ثلج بن یعقوبی است از

اصحاب حضرت رضا

ثلاج با فتح اول و تشدید لام

بمعنی برف فروش لقب ابو عبد الله

حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی

است در شمار محدثان و ادیبان و در

بوشنجی گذشت

ثمانه باضم اول بر وزن گشاده

بمعنی ته مانده ظرف و ته مانده آب

خوض نیز بمعنی کف شیر لقب هوف

بن اسام است که پدر تیره از قبیلہ ازد

بود و از این تیره است ابو حمزه ثابت

بن دینار ثمالی از اصحاب علی بن

الحسین و امام باقر و امام صادق

و کمی از زمان موسی بن جعفر رادری

کرد و کتابها پرداخت از جمله تفسیر

قرآن و کتاب زهد و رساله در حقوق

و در سال ۱۵۰ در گذشت و نیز از این

تیره است ابو العباس محمد بن یزید بن

مبرد نعوی و در مبرد بیاید

ثمامه باضم اول بر وزن گشاده

بمعنی گیاه سستی که ند نکشد و آن

نام جمعی است و ابو ثمانه کنیت عمرو بن

عبد الله بن کعب صائسی است از

شهیدان کربلا و همان کسی است که

فرا رسیدن هنگام نماز پیشین را بیاد

امام حسین و آورد و امام از خدا خواست

که او را در شمار نماز گذارا

بشمار آرد

ثمانینی بافتح اول منسوبست

به ثمانین بمعنی هشتاد و آن قریه ایست

بالای شهر موصل در تیره ابن عمر

و ابو القاسم عمر بن ثابت ثمانینی از

اعلام ادب و شاگرد ابن جنی و شارح

کتاب اللوح ابن جنی و شارح کتاب

التبصرین ابو کمی و متوفی ۴۴۲ بدان

منسوبست و نیز ثمانینی لقب شریف

مرتضی امام الهی است نه نسبت و او را

ثمانینی از آن روی گویند که هشتاد

هزار جلد کتاب بر جای گذاشت

نیز کتابی بنام الثمانین برداخت نیز هشتاد سال و هشت ماه عمر کرد  
 ثوابه با فتح اول بروزن نهاده  
 بمعنی پاداش نام ثوابه بن خالد است که  
 فرزندان آل ثوابه (خاندان ثوابه)  
 شهر مدینه در شمار کاتبان  
 و مترسلانند ابو الحسن محمد بن جعفر بن  
 ثوابه منشی و کاتب دیوان المعتبر بالله  
 عباسی و نامه که در دو مین بار وزارت  
 ابن فرات نوشت و سپهرها را که مورد  
 تعسین کاتبان و منشیان گردید و آن نامه  
 و ایاقوت در معجم الممدان آورده است  
 وی در سال ۳۱۲ در گذشت و ابو الحسن  
 جعفر بن محمد بن خالد بن ثوابه در  
 شمار کاتبان بلیغ و مترسلان فصیح در  
 دیوان رسائل الممدان بالله عباسی و در  
 سال ۲۸۴ در رتبه از جهان رفت  
 و ابو العباس احمد بن محمد بن ثوابه  
 کاتب دیوان رسائل المقتدر بالله عباسی  
 و درباره وزن کما شش علی بن عبسی  
 و زربان گفت که از زبانی نویسنده تر  
 نبود و پسر از زیارت نویسنده تر بود  
 و تو از پدرت نویسنده بری و ابو العباس  
 کماهی در رسائل ر خط تأیید کرد  
 و کماهی در معجم و رسائلش و در مال  
 ۲۷۲ در گذشت

ثوبان با فتح اول و سکون واو  
 بمعنی با زگشتن نام ثوبان بن بجد  
 صحابی است که پیغمبر او را بحریه  
 و آزاد کرد و نیز نام ذوالنون مصری  
 است از پیران راه و در دوا و السون  
 ترجمش بیاید

ثوری با فتح اول و سکون واو  
 منسوبست به نور بمعنی گاو و نو آن  
 نام چندین پدر تیره است در عرب از  
 جمله ثور بن مالک بن معاویه پدر تیره  
 از قبیله همدان و حسن بن صالح همدانی  
 ثوری زیدی رئیس فرقه صالحیه از  
 فرق زیدیه و متوفی ۱۶۸ بدو نسبت  
 رسانند و از جمله ثور بن عبد مناف بن  
 و د پدر تیره از قبیله اسد در سع بن  
 خثیم بن عابد بن عبدالله اسدی ثوری  
 کوفی یکی از هشت زاهد مشهور  
 و متوفی ۶۱-۶۳ بدو منسوبست گویند  
 بیست سال مهر سکوت بر لب زد  
 و خاموش ماند و هفت زاهد دیگر هم  
 بن حیان و او بیس قرنیه و عامر بن عبد  
 نیس و ابو مسلم خولایی و مسروق بن  
 جعد و حسن بهسری و اسود بن یزید  
 بهسری برجای اسود جری بن عبدالله  
 را نوشته اند و از جمله ثور بن عبد مناف  
 بن اد بن طایفه بن الیاس بن مضر پدر

شیرداد و بعضی بر آنند که ثویبه کنیز  
ابولهب بودند و زوجه او

جابانی منسوبست بجایان  
از قرای واسط و ابوالغنائم محمد بن  
علی بن فارس جابانی شاعر بدایت  
منسوبست و در هر ثی باید

جابری با کسر بای ابجد  
منسوبست بجابر بن عبدالله بن قادم  
همدانی پدر تیره از قبیله همدان که به  
بنی جابر همدان نیز شهره اند و شیب  
بن عبدالله همدانی جابری صحابی  
که در همه غزوات پیغمبر (ص) حاضر  
بود و هم در کربلا جز و یاران امام  
حسین  $\text{ع}$  بود و بسعادت شهادت رسید  
بدو منسوبست

جاجرمی با فسح جیم دوم  
منسوبست بجاجرم از نواح بجنورد  
و معین الدین ابو حامد محمد بن ابراهیم  
جاجرمی فقیه شافعی صاحب کتاب  
الکفایه در فقه و کتاب الایضاح و  
متوفی ۶۱۳ بدان منسوبست و نیز  
از همان قریه است بدرالدین جاجرمی  
از شعرای معروف قرن هفتم و شاگرد  
مجد همگر و سنایشگر خواجه شمس  
الدین محمد جوینی و بهاء الدین جوینی  
و صاحب دیوان شعر و متوفی ۶۸۶

یره از قبیله مضر و ابو عبدالله سفیان بن  
سعید بن مسروق ثوری کوفی از اعظم  
محدثان عامه و کسیکه سنیان او را  
رایتی از رایات دین و پیشوائی از  
پیشوایان مسلمین شمرند و متوفی ۶۱ بدو  
منسوبست و باید دانست که ابو محمد  
عبدالله بن محمد بن هرون که ابن  
ندیم در فهرست نام او آورده ثوری نیست  
بلکه توزی است بانای قرشت و در  
توزی گذشت و ثوری از اغلاط  
نویسندگان است و سیوطی نیز در کتاب  
بغیة الوعات توزی ضبط کرده است  
ثویر با ضم اول و فتح او  
مصغر نور بمعنی نرگاوک یا گاو نرک  
نام ابوالجهم ثویر بن ابی فاخه (۱)  
سعید بن هلاقه (۲) است که شیخ اورادر  
شمار اصحاب حضرت سجاد  $\text{ع}$  آورده  
است و ذهبی گفته با آنکه ثویر را فاضی  
است علمای سنت حدیث از او فرا گرفتند  
ثویبه با ضم اول و فتح او و مصغر  
نوابه بمعنی پاداشک نام زوجه ابولهب  
است گویند ثویبه پیش از آنکه محمد  
(ص) را بحلیمه سعیدیه بسپارند پیغمبر را  
(۱) فاخه با کسر خای ثحد و فتح بای  
قرشت قسمی از کبوتران صحرائیند و نام  
چند تن از زنان صحابیات است  
(۲) علاه با کسر عن بی نقطه بمعنی آونزه

بدرالدین در مدح خواجه بهاء الدین  
 قصیده نظم کرده که هیچ نقطه در  
 آن نیست و با آنکه اینکار بی فائدت  
 است و هم سخن پرداز را براه دشوار  
 برد خوب از عهده برآمده است و با  
 این مطلع شروع شده است  
 که کرد کار کرم مرد وار در عالم  
 که کرد اساس مکارم مہد و محکم  
 و این دو رباعی بسیار پخته  
 از او است

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط  
 پیوسته بگرد نقطه میگرد خط  
 پرورده او کف و مه و دون و وسط  
 دولت ندهد خدای کس را بفلط  
 گفتم سخنت شکسته و ش چون آید  
 با آنکه همه چو در مکنون آید  
 گفتا سخن از چنین دهانی که مرا است  
 گر نشکنمش چگونه بیرون آید  
 و نیز فرزندش محمد بن بدرالدین  
 جاجرمی وی نیز در شمار شاعران  
 بود و کتابی بنام مونس الاحرار فی  
 دقایق الاشعار حاوی بهترین اشعار  
 نوشت و از اشعار خود نیز در آن  
 گنجانید و نیز طالب جاجرمی از  
 مریدان شیخ نورالدین آذری  
 طوسی که در شیراز زیستن گرفت و

مثنوی مناظره گوی و چوگان بنام  
 سلطان عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ  
 میرزا گسور گانی منظوم کرد  
 و از او صلت بستند و نوازش یافت و این  
 شعر از او است

رفتی و بگریستم چندانکه آواز سر  
 گذشت

از بیت زانرو نمی آیم که پایم در گلست  
 و نیز این رباعی از او است

در کوچه عاشقی به پیمان درست  
 میگفت بمن اهل دلی روز نخست  
 طالب مطلب کسی که او غیر تو جست  
 رو طالب آن باش که او طالب تست

چاچی باد و جیم فارسی منسوبست  
 بیچاچ که شهر بست در ترکستان و عربان  
 در تعریب آنرا شاش گویند و بدرالدین  
 چاچی از شاعران توانای فارسی  
 زبان که در هند زیست و شاعر مخصوص  
 در بار غیاث الدین الغ خان بود و صاحب  
 دیوان شعر بدان منسوبست

جاحظ با کسرهای خطی کسی  
 را گویند که حدقه چشمش بیرون  
 جسته باشد و آن لقب ابو عثمان عمرو بن  
 بحر بن محبوب ایشی بصری است از  
 اعظام نویسندگان و از اعلام متکلمان  
 و شاگرد نظام متکلم مشهور و خود

نیز پیشوای فرقه از متکلمان که  
 بجا حظیه شهره‌اند و جا حظ برای  
 قدرتی که برنوشتن داشت دانشهای خود  
 را نوشت و پرا کند تا جائیکه ابن خلکان  
 گفت جا حظ در هر فنی تصنیف کرد  
 و با مقاله پرداخت تا آنجا که گفت  
 جا حظ با همه فضائلی که داشت زشت  
 منظر بود و شیخ بهائی در کشکول  
 گفته که جا حظ چندان زشت بود  
 که شاعر در وصفش گفت

لو یسح الخنزیر مسخاً ثانیاً  
 ما کان الا دون قبح الجاحظ  
 و جا حظ خود گفت که متوکل  
 مرا برای تأدیب و تعلیم فرزندانش  
 بسامرا طلبید اما چون زشتی منظر مرا  
 دید ده هزار درهم داد و بیاز گشتم  
 اشارت کرد در بیخ آمدش با قبح منظر  
 مؤدب فرزنداناش باشم من آن دراهم  
 را گرفتم و از نزد متوکل بیرون  
 شدم و محمد بن ابراهیم را دیدم که  
 بیفداد خواست رفتن و مرا نیز در  
 کشتی خود نشانید و برام افتادیم تا بدخانه  
 نهر ناطول رسیدیم کنیز کی خواننده  
 را گفت بخواند کنیزك عود (مزماری)  
 را برگرفت و این دو شعر را خواند  
 کل یوم قطیعة و عتاب

ینقضی دهرنا و نحن غضاب  
 لیت شعری اما خصصت دون  
 ذالخلق ام کذا الاحباب  
 آنگاه کنیزك دیگر طنبور  
 (تار) برگرفت و این دو بیت را خواند  
 و ارحمة للما شقینا  
 ما ان اری لهم معینا

کم بهجرون و بصرمون  
 و یقطعون فی صبرونا  
 کبیرك عودنو از پرسید پس  
 عشاق چه کند گفت چنین کنند و پرده  
 را بدرید و من صورتش را نگریستم  
 که همچون پاره ماه بود و خود را  
 در دجله افکند زیبا پسری که مکس  
 پرانی بردست داشت و مکسهای محمد  
 بن ابراهیم را پرانید و در جمال کمی  
 از آن کنیزك نبود این شعر خواند  
 انت الذی غرقنتی

بعد القضا لو تعلمینا  
 و بید رنگ خود را بدجله افکند  
 کشتیان با شتاب کشتی را بطرف  
 ایشان براند و دیدیم که هر دو دست  
 در آغوش هم کشیدند و در آب فرو  
 رفتند و از دیدگان ما نا پدید گشتند  
 باری جا حظ فراوان کتاب پرداخت  
 از جمله کتاب البیان و التبیان و کتاب

الحيوانات و كتاب النبی والمنتبى و كتاب الامامة على مذهب الشيعة و كتاب اخلاق الملوك و كتاب البغلاء و كتاب الرد على العثمانيه و كتاب الكيمياء و كتاب الاستبداد و المشاوره و كتاب التسوية بين العرب و العجم و كتاب المعلمين و كتاب الجوارى و كتاب النساء و كتاب المغنين و كتاب العاسد و المحسود و غير اينها و بر نظم شعر نیز توانا بود و اين سه بيت نمونه  
 اوست

يطيب العيش ان تلقى حكيما  
 غذاه العلم و الرأى المصيب  
 ليكشف عنك حيلة كل جهل  
 و فضل العلم يعرفه الاديب  
 سقام الحرص ليس له شفاء  
 و داء البخل ليس له طيب  
 و در سال ۲۵۵ در بصره از دنيا برفت  
 جارالله با اضافت جار بالله  
 بمعنی همسایه خدا و آن لقب ز مخشری  
 است که چندی در مکه زیستن گرفت  
 و مجاورت خانه خدا را برگزید و  
 بجارالله شهره گردید و ترجمتش در  
 زمخشری بیاید

جار بردی با فتح بای ابجد و  
 سکون رای بی نقطه مؤلف غیاث

اللغات گفته نام قریه ایست اما آن  
 قریه کجا است تعیین نکرده است  
 نگارنده گوید سخن مؤلف  
 غیاث اللغات درست نیست و در جای  
 دیگر نیز ضبط آنرا نیا فتم و آنچه  
 درست بنظر رسد اینست که جار بردی  
 مخفف جار برداری است منسوب  
 بجار بردار و جار در لغت بانك و شور  
 و غوغا را گویند و فخر الدین را از  
 آنروی که در مباحثات علمی شور  
 افکن و غوغا طلب و بانگ بردار  
 بود جار بردار گفتند و در نسبت  
 جار برداری شد و این نسبت بر او  
 بماند اما در تعریب ترکیب درست  
 که استعمال آن مورد انس بود از  
 میان رفت و جار بردی شد و در زیر  
 نقاب تعریب معنی آن پوشیده مانده  
 باری جار بردی لقب فخر الدین  
 احمد بن حسن جار بردی است از  
 افاضل ادیبان و شاگرد قاضی بیضاوی  
 و شارح منهاج بیضاوی و شارح کتاب  
 الحاری در فقه و شارح شافیه ابن  
 حاجب و شارح کشاف و متوفی ۷۴۶  
 جار بردی در تبریز زیستن گرفت  
 و در تبریز از جهان رفت و میان او  
 و قاضی هضد ایچی در مسائل علمی

مشاجرا تیست و هر کدام بر راهی  
رفته اند

جارود بر وزن لاهوت بمعنی  
شوم و آن لقب بشر بن عمر و عبدی  
است از صحابه پیغمبر (ص) و او را جارود  
(شوم) از این روی لقب دادند که بر  
شترش که مویش ریخته بود نشست  
و خود را میان عشیره مادری خود رسانید  
قضار امیان شتران ایشان مرضی پدید  
گردید و سبب مرگ شترانشان شد  
و ابو الجار و دکنیت زیاد بن مندز  
عبسی است از علمای زیدیه و خود نیز  
مؤسس فرقه در مذهب زیدیه بنام فرقه  
جارودیه و ابو الجار و دکور  
بود و در سال ۱۵۰ درگذشت  
جاریه با کسر رای بی نقطه از  
اعلام مردان و نام چندتن از صحابه  
و محدثان است و جاریه در این چند  
معنی بکار رفته است کشتی - آفتاب -  
سکنیز - دختر - نعمت - روان  
و بمعنی اخیر مؤنث جاری است  
از جریان

جازری با کسر زای نقطه دار  
منسوبست بجازر که قریه ایست از قرای  
ن و حفص بن اعرج جازری از  
اصحاب امام صادق ۴ بدان منسوبست

جاسمی با کسر سین بی نقطه  
منسوبست بجاسم و آن قریه ایست  
در هشت فرسنگی دمشق و ابو تمام  
حبیب بن اوس طائی جاسمی که  
ترجمتش در تمام گذشت بدان منسوبست  
جاك بروزن باك نام نیای  
ابوطاهر محمد بن علی بن جاك قمی  
است صاحب کتاب الحکمین و بعضی  
او را تمیمی گفته اند و جاك معرب  
باك است

جالطی با فتح لام منسوبست  
بجالطه از قرای قرطبه و ابو عبدالله  
محمد بن قاسم بن محمد اموی قرطبی  
جالطی در شمار فقیهان و ادیبان  
و متوفی ۴۰۳ بدان منسوبست

جامدی با کسر میم منسوبست  
بجامد و آن قریه بزرگی است از قرای  
واسط و ابو یعلی علی بن حسین جامدی  
واسطی در شمار محدثان بدان  
منسوبست

جامح با کسر میم لقب ابو حصه  
نوح بن ابی مریم خراسانی است در  
شمار محدثان و ادیبان و از زهری  
حدیث کرد و بابو حنیفه حدیث رسانید  
و در سال ۱۷۳ درگذشت و شهید ثانی  
گفت که جامع از حدیث سازان بود



و اورا جامع از این روی لقب دادند که  
 علمی را جمع و فراهم کرده بود  
 جامع باقولی باقول باضم قاف  
 بر وزن باروت بمعنی دوات سفالین و نیز  
 کوزه بیدسته است و جامع باقولی لقب  
 ابوالحسن علی بن حسین بن علی نحوی  
 است در شمار افاضل ادیبان و در سال  
 ۵۳۵ این بیت فرزدق را نوشت  
 ولیت خراسان الذی کان خالدا

بها اسداً اذ کان سیفاً امیرها  
 و بخراسان فرستاد افاضل خراسان  
 هر کدام شرحی بر آن بیت نوشتند  
 نگارنده گوید میان نحویان و عربان  
 در معنی و اعراب شعر بالا اختلاف در  
 گرفت و سخن میان ایشان فراوان  
 داد و ستد شد و فرزدق با شعر دیگر  
 خود که گفته است

و مامله فی الناس الاممکا

ابو ایهامی ابوه یقاربه  
 نیز نحویان را به بحث در معنی و اعراب  
 آن واداشت ، باری جامع باقولی کتابها  
 پرده اخت از جمله کتاب شرح لمع  
 و کتاب کشف المشکلات و ایضاح  
 المعضلات فی علل القراءت و کتاب  
 الجواهر و کتاب المجمال و کتاب  
 الاستدراک علی ابی علی و کتاب البیان

فی شواهد القرآن و در ترغیب بفر  
 گرفتن علم نحو گفته است  
 احبب النحوم من العلم فقد

یدرک المرء به اعلى الشرف  
 انما النحوی فی مجلسه  
 کشهاب ناقب بین السدف  
 یخرج القرآن من فیه کما

یخرج الدرّة من بین الصدف  
 سال وفاتش بنظر نرسید و او  
 را جامع از آن روی گفتند که علوم را  
 جمع کرد و اما باقولی دوردیست که  
 پیشه وی ساختن دوات سفالین و یا  
 کوزه بیدسته و یا هر دو بوده و یا  
 فروشنده آنها بوده است

جامورانی باضم میم منسوبست  
 بجای مودان معرب جمادات که از  
 قرای معروف تهران است و ابو عبدالله  
 محمد بن احمد جامورانی رازی از  
 ضعاف معدنان بنا بر اصل تضعیف  
 قمیان بدان منسوبست

جاموس باضم میم معرب  
 گاو میش است و ابو الجاموس کنیت  
 ثور بن یزید است که گویند این مقفع  
 فصاحت را از او آموخت

جامی منسوبست بجام و آن  
 نام بخشی است کوهستانی دارای

قرای بسیار از بخشهای خراسان و حامی تخلص نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد است که در جام سال ۸۱۷ از مادر بزاد و بناسبت اینکه جدش شمس الدین محمد و نیز پدرش نظام الدین احمد در معملت دشت اصفهان زیسند در آغاز دشتی تخلص کرد و از آن پس که بجام رفت و در آنجا زیستن گرفت جامی را برگزید و نسبش از یکسوی به محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه رسد و از سوی دیگر بشیخ الاسلام احمد ژنده پیل جامی از عرفای نامور قرن پنجم و عبدالرحمن خود در آن باره گفته است

مولد م جام و ر شعه قلم  
جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در میان اهل سخن

بدو معنی تخلصم جامی است  
جامی سرآمد افاضل و دانشمندان  
و سرحلقه شاعران عصر خود بود  
و بسرعت آوازه فضلش در جهان پیچید  
و اشعارش سرزبانها افتاد و آثارش  
میان دانشمندان پراکنده گردید و  
کتابهای نفیس پرداخت مانند کتاب

نفتحات الانس و کتاب اشعة اللغات  
و کتاب درة الفاخره و کتاب فوائد  
الضیائیة معروف بشرح جامی که برای  
فرزندش ضیاء الدین یوسف نوشت  
و کتاب بظم الدرر و این کتاب شرح  
برقصیده تائیه ابن فارض است و  
کتاب نقد النصوص فی شرح نقش  
الفصوص و شرح قصیده برده و شرح  
مخزن الاسرار و شرح مفاتیح الغیب  
صدرالدین هونوی و کتاب تجنیس  
اللغات و کتاب بهارستان بسبک گلستان  
و غیر اینها و منظوماتش شامل سبعة  
بنام ۱- سلسلة الذهب ۲- سلامان  
و ایسال ۳- تحفة الاحرار ۴- سبعة  
الاسرار ۵- یوسف و زلیخا ۶- لیلی  
و مجنون ۷- خرد نامه اسکندری  
و دیوان قصائد و غزلیات و برای  
نمونه از طبع روان و نظم شیرینش  
بیتی چند بیاورم

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی  
بیتو ما غرقه بخونیم بو بیما چونی  
سلك جمعیت ماییتو گسسته است زهم  
ما که جمعیم چنینیم نو تنها چونی  
بیتو در روی زمین تک شده برماجا  
تو که در زیر زمین ساخته جا چونی

ریزم ز مژه کو کب بیماه رخت شبها  
تاریک شبی دارم با این همه کو کبها  
ساریست سر عشق در اعیان علی الدوام  
کالبدر فی الدجیة والشمس فی الغمام  
ممکن ز تنگنای هدم ناکشیده رخت  
واجب بجلوه گاه قدم نا نهاد کام  
در حیرتم که اینهمه نقش و نگار چیست  
بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام  
عشق است و بس ~~حک~~ در دو جهان جلوه  
میکند

از لباس شاه و گه از کسوت

این همه سیمبران سنک تو بر سینه زنان  
تلخ کام از لب میگون تو شیر بن دهنان  
دلخ سالوس مرا پرده ناموس درید  
جلوه تنگ قبا یا تنک پیرهنان  
بر در پیر خرابات که خمخانه او  
باد معروس ز سناک ستم خم شکنان  
میزدم حلقه بر آرد ز درون آوازی  
کای تورا خانم در لبت گرو اهرمان  
ساکن میخانه و مدرسه میباش که نیست  
کنج میخانه ما بز وطن بیو طنان  
لاف قوت مزین ای بی لافگر که شکست  
زیر این بار گران پشت همه بیل نمان  
جامی این نظلم حسن گر بهر ستمسوی  
فارس  
حافظتس نام نهد خسرو شیر بن سخنان

جامی در سال ۸۹۸ در هرات  
در گذشت و هشتاد و یکسال در جهان  
بزیست و نیاز آن بخش است شیخ  
احمد جامی معروف به ژنده پیل و در  
ژنده پیل بیاید و نیز از این بخش است  
عبدالله هانفی جامی خواهر زاده  
نورالدین عبد الرحمن جامی که در  
خر جرد که یکی از قرای جام است  
از مادر بزادوی نیز در شمار شاعران  
تواناست و پنج مثنوی نظم ~~حک~~  
بنام ظفر نامه تیموری و هفت منظر  
ولیلی و مجنون و شیرین خسرو و اسمعیل  
نامه در غزوات شاه اسمعیل صفوی و در  
سال ۹۲۷ در گذشت

جبائی باضم اول و تشدید بای  
ابجد منسوبست بجبا و آن قریه ایست در  
نهر وان و قریه ایست نزدیک هیت  
و قریه ایست در خوزستان و از این  
قریه اخیر است ابی علی محمد بن  
عبد الوهاب بن سلام بن خالد بن حمران  
بن ابان جبائی و فرزندش ابو هاشم  
عبد السلام بن محمد جبائی در شمار  
متکلمان و هر دو از رؤسای فرقه  
معتزله اند اما ابو علی در سال ۲۳۵ از  
مادر بزاد و در بصره علم کلام آموخت  
و بزودی از نشیب شاگردی بفراز

استادی رسید و از جمله شاگردانش ابو الحسن اشعر یست که پس از فرا گرفتن علم کلام از راه استاد روی بر تافت و خود را همی جداگانه رفت و مؤسس فرقه اشاعره گردید و ابوعلی در سال ۳۰۳ در بغداد از جهان برفت و اما ابو هاشم عبدالسلام پیش از پدرش اعتبار یافت و فز و نثر در فن کلام تحقیقات کرد و گروهی تحقیقات او را فلابه وار برگردن او بیختند و در نتیجه ابو هاشم پیشوای فرقه گردید که سپس بنام فرقه بهشمیه (۱) معروف گشت و کتابها پرداخت از جمله کتاب الجامع الکبیر و کتاب الجامع الصغیر و کتاب الابواب الکبیر و کتاب الابواب الصغیر و کتاب الانسان و کتاب المسائل العسکریات و کتاب النقض علی ارسطاطالیس فی الیکون والفساد و کتاب الطبایع والنقض علی القائلین بها و کتاب العوض ابن ندیم گفته که ابو هاشم زبیرک و با هوش و تیز فهم و آفریدگار کلام بود و در سال ۳۲۱ در بغداد در گذشت و در همان روز

(۱) بهشمیه باضم اول و سکون های هوز و کسر شبن نقطه دار مخفف ابو هاشمیه است منسوب با بو هاشم

ابن درید نیز از جهان برفت و مردم گفتند امروز کلام و اذت در گذشتند و این درید پیشوای لغویان بود چونان ابو هاشم که پیشوای مکتلمان

جباخانی بانتهج اول منسوبست بجباخان که قریه ایست نزدیک بلخ و ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین بن فرج جباخانی بلخی در شمار حفاظ محدثان عامه و متوفی ۳۵۷ بدان

منسوبست ، نگارنده گوید جبا با کسر جیم بمعنی باج و خراج است و جباخانی منسوبست بجباخانه و گویا آن قریه نخست باجخانه بوده و باهمان نام مانده است و در تعریب جباخان شده است

جبرانی بافتح اول و سکون بای ایجاد منسوبست به جبرین با کسر جیم برخلاف فیاس و آن قریه ایست از قرای حلب و تاج الدین ابوالقاسم احمد بن هبة الله بن سعد الله بن سعید جبرانی در شمار ادیبان و نحویان و مقریان و متوفی ۶۶۹ بدان منسوبست جبرویه جبر بر وزن فخر

باضافت و به نام نیای ابو محمد عبدالله بن احمد بن جبرویه است از متکلمان امامیه و صاحب کتاب الکامل در امامت و گذشت که ویه کله، فارسی است

و آنرا در مقام تحسین و اعجاب بکار  
برند یعنی چه نیکو جبری و باید دانست  
که جبر از اعلام متعارفه عرب است و  
در چندین معنی بکار رفته است ۱- بزور  
کسی را بکاری و داشتن ۲ شکسته  
بستن و جابر از همین ریشه است بمعنی  
شکسته بند ۳ گرد نکشی ۴ مرد دلیر  
۵ حال کسی را نیکو کردن و از همه  
این معانی ممکن است نام گزاری  
گرده باشند اما معنی دوم و پنجم با  
نظر نامگزاران نزدیکتر است

جبرینی با کسر اول و سکون  
دوم منسوبست بجبر بن و آن حصار است  
در بیت المقدس و طه بن مهنا جبرینی  
که در حلب زیستن گرفت و در شمار  
محققان و ادیبان و شاعران بود و کتاب  
تراجم اهل البدر الکرام پیرد اخت  
و در سال ۱۱۷۳ در گذشت بدان  
منسوبست

جیبیب با ضم اول بر وزن زبیر  
نام جیبیب بن حارث صحابی است و همان  
کسی است که پیش از پیغمبر رفت و گفت  
من مردی بسیار گپنکارم گفت توبه  
کن گفت توبه میکنم و باز توبه ام را  
میشکنم گفت باز توبه کن و هر وقت  
گناه می کردی توبه کردی گرای

گفت گناهم بسیار شود گفت عفو خدا  
بیشتر از جرم تست و جب در لغت بمعنی  
بریدن و چیره شدن و خوابه کندن  
و آستن کردن درخت خرما است  
و جیبیب با معنی دوم سازگار است

جیبر بانضم اول بر وزن زبیر از اعلام  
متعارفه است و نام ابو فراس جیبر بن  
غالب است در شمار فقیهان و خطیبان  
و شاعران و صاحب کتاب السنن  
والاحکام و کتاب احکام القرآن و کتاب  
المختصر و کتاب الجامع الکبیر و ابن  
جیبر کنیت محمد بن احمد بن جیبر  
اندلسی است از اعلام افاضل و صاحب  
رحله مشهوره بر حله ابن جیبر و متوفی  
۶۹۴ ابن جیبر نیز مانند ابن بطوطه  
و ناصر خسرو قبادیانی از رحلتی که  
کرد از منان خوبی آورد و مشاهدات  
خود را در سفری که کرد نوشت  
و آگاهیهای خوبی بیادگار گذاشت

جبعی با ضم اول و فتح دوم  
منسوبست بجبع و آن قریه ایست در  
جبل عامل و جمعی از اعظام فقیهان  
و محققان از آنجا برخاسته اند مانند  
شیخ زین الدین بن نور الدین بن علی بن  
احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی  
بن صالح بن مشرف جبعی عاملی معروف

بشہید ثانی یکی از نوادر روزگار  
 دردانشجویی و دانش پروری و کسی  
 است کہ برای فرا گرفتن علوم سفرها  
 و رحلتها کرد و از ہر استادی کہ مایۃ  
 ازدانش داشت و توانست خود را باو  
 رساندن کسب دانش کرد و فراوان  
 دانش آموخت و فراوان دانش  
 پرا کند و کتابها برداخت از جملہ  
 کتاب الروضة البہیة از نفیس کتب  
 فقہ و کتاب روض الجبان فی شرح ارشاد  
 الازہان و کتاب المسائل و کتاب غایۃ  
 المراد فی شرح الارشاد و کتاب تمہید  
 القواعد و کتاب منیۃ المرید فی آداب  
 المفید و المستفید و غیر اینها بشہید ثانی  
 میان دو تن کہ خصومت داشتند ادوری  
 کرد محکوم بر آشفقت و پیش قاضی  
 صیدا شکایت برد و شہید را بیدعت  
 گزاری متہم کرد و قاضی نیز بسلطان  
 سلیم ہشمانی ماجری را نوشت و سلطان  
 سلیم فرمان کرد تا او را دستگیر کنند  
 و زندہ پیش او برند شہید نیز در پنهانی  
 و پوشیدگی خود را بمکہ رسانید  
 و حالیکہ از نماز پسین فارغ شدہ بود  
 او را دستگیر کردند و چہل روز در  
 یکی از خانہ ہای مکہ او را زندان  
 کردند آن گاہ او را بقسطنطنیہ بردند

و پیش از آنکہ اورا زندہ بسلطان سلیم  
 برسانند کشتند و سرش را نزد سلطان  
 سلیم فرستادند و تنش را در ساحل دریا  
 بخاک سپردند و این واقعہ در سال ۹۶۵  
 اتفاق افتاد و مانند فرزند دانشمندش  
 شیخ حسن بن شیخ زین الدین از  
 دانشمندان نامور و محققان بلند آوازہ  
 و صاحب کتاب المعالم و کتاب منتقی  
 الجمان فی الاحادیث الصحاح و العسان  
 و کتاب مشکوٰۃ القول السدید فی تحقیق  
 معنی الاجتہاد و التقلید و کتاب التحریر  
 الطاوسی در رجال و غیر اینہا و دیوان  
 شعر و کتاب معالم او بیش از سہ قرن است  
 کہ کتاب درسی دانشجویان است و از  
 جملہ قصائدی کہ پرداختہ قصیدہ لامیہ  
 ایست کہ در نہایت رقت و جزالت است  
 و شیخ بہائی در کشکول آنرا آورده  
 است و در سال ۱۰۱۱ در گذشت و مانند  
 دختر زادہ دانشمندش سید محمد بن  
 علی بن حسین بن ابی الحسن موسوی  
 جبیبی عاملی در طبقہ محققان و ققیہان  
 و رفیق بحث و درس دانی خود شیخ  
 حسن صاحب معالم و این دو دانشمند  
 تا پایان عمر راہ مصافحت و دوستی صادقانہ  
 را سپردند و در اینکار انگشت نما  
 گردیدند و سید محمد نیز کتابہای

محققانه پرداخت از جمله کتاب مدارك الاحكام فی شرح شرایع الاسلام و شرح مختصر نافع و حواشی بر تهذیب و استبصار و الفیه شهید و مانند فرزند شیخ حسن صاحب معالم شیخ محمد بن حسن بن زین الدین جبعی عاملی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب شرح نهذیب الاحکام و شرح استبصار و شرح اننا عشریه و حواشی بر شرح لمعه و معالم و اصول کافی و مختلف و مدارك و مطول و رساله در تزکیه راوی و کتاب روضة النواظر و نزهة النواظر و کتاب تحفة الدهر فی مناظرة الغنی و الفقر و متوفی ۱۰۳۰ و مانند فرزندش شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی در شمار ادیبان و فقیهان و محدثان و استاد شیخ حر عاملی و صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۶۲ و مانند فرزند دیگرش شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب الدر المظوم من کلام المعصوم و کتاب الدر المنور من المآثور و غیر المآثور و غیر اینها و متوفی ۱۱۰۳ و مانند شیخ بهاء الدین محمد جبعی و پدرش عزالدین حسین بن عبد الصمد جبعی حارثی که هر دو در حارثی بیایند

جبله با فتح اول و دوم و سوم بمعنی رو - نیرو - طبیعت - ریشه نام جمعی است از جمله جبله بن ایهم آخرین ملوک غسان  
 جبلی با فتح اول و دوم منسوبست بجبل بمعنی کوه و عربان شهرها و دیها که در دامنه رشته کوهها افتاده اند جبل خوانند از جمله جبل لبنان که بجبل عامل نیز مشهور است و ساکنان شهرها و قریه های آنجا را جبل عاملی و نیز عاملی و نیز جبلی گویند و از جمله شهرها و دیهای عراق عجم که بیلاذ جبل بیشتر مشهور بودند و ساکنان آنها را نیز جبلی گفتند و باید دانست که افزون از جبلی باید نام شهر و قریه را نیز برد همچنانکه عبدالله بن جهم جبلی همدانی نویسنده و ابوالعزیز بن صالح جبلی بروجردی و بر این قیاس باشد سایر نسبتها و گرنه در نسبت درست دانسته نگردد و نیز همان عمل را در مورد نسبت بجبل عامل کنند و گویند جبعی جبلی و یا عاملی و میسی عاملی و یا جبلی و نیز منسوبست بجبل هرات و ابوسعید محمد بن دیسق جبلی هروی از محدثان عامه و متوفی ۵۲۰ و نیز عبدالواسع جبلی که در غر جسنان از مادر بزاد و در هرات

زیستن گرفت و در سلك شاهان  
 توانا افتاد و سلطان سنجر سلجوقی  
 و بهر امشاه غزنوی را ستود و قصاید  
 و غزلیات نظم کرد و اشعار ملمع را  
 نیکو برشته کشید و در سال ۵۵۵ در  
 گذشت بدان منسوبند و این ابیات  
 نمونه طبع توانای او است  
 معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا  
 زان هر دو نام ماند چه سیمرخ و کیمیا  
 شد راستی خیانت و شد زیر کی سفه  
 شد دوستی عداوت و شد مردمی هبا  
 هر عاقلی بزاویه مانده ممتحن  
 هر فاضلی بداهیه گشته مبتلا  
 و انکس که گوید از ره هوی کنون همی  
 کاندو میان خلق ممیز چو من کجا  
 دیوانه را همی نشناسد ز هوشیار  
 پیکانه را همی بگزیند بر آشنا  
 عالیست همتم بهمه وقت چون فلک  
 صافیست نسبتم بهمه نوع چون هوا  
 بر همت من است سخنه های من دلیل  
 بر نسبت منست هنر های من گوا  
 هر گز ندیده و نشنیده است کس زمن  
 کردار ناستود و گفتار ناسزا  
 در پای جاهلان نه پراکنده ام گهر  
 وز دست سفلیگان نپند گرفته ام عطا  
 این فخر بس مرا که ندیده است هیچکس

در نثر من مذمت و در نظم من هجا  
 و نیز منسوبست بجبل و آن نام  
 قریه ایست در اندلس و محمد بن احمد  
 جبللی اندلسی در شمار محدثان و متوفی  
 ۳۱۳ و محمد بن حسن جبللی اندلسی در  
 شمار شاعران و ادیبان و معربان و این  
 چند بیت از او است

و مالانس بالانس الذین عهدتھم  
 بانس ولکن فقد انسھم انس  
 اذا سلمت نفسی و دینی منھم  
 فحسبى ان العرش منى لهم ترس  
 و در سال ۵۰۴ کشته گردید بدان  
 منسوبند و نیز منسوبست بجبل که  
 موضعی است در حجاز و ابوالقاسم سلیمان  
 بن علی جبللی حجازی از محدثان بدان  
 منسوبست و نیز منسوبست بنی جبله  
 و آن قریه ایست در یمن در دامنه جبل  
 صبر و عبدالله بن احمد بن اسعد جبللی  
 یمنی در طبقه مقریان و صاحب کتابی  
 در قرآت سبع بدان منسوبست  
 جبللی بافتح اول و تشدید پای  
 ابجد مضموم منسوبست بجبل و آن قریه  
 ایست بزرگ میان واسط و نعمانیه و ابو  
 الخطاب محمد بن علی بن محمد بن  
 ابراهیم جبللی در طبقه شاعران و معاصر  
 با ابوالعلاء معری و متوفی ۴۳۰ بدان



منسو بست وقاضی جبیلی که داستانش ضرب المثل است از همان قریه است و داستانش اینست که مأمون روزی در کشتی نشست و راه واسط را سپرد و یحیی بن اکنم قاضی القضاة با او بود مردی را دید در کنار دجله بمحاذات کشتیش دود و فریاد از ندیا امیر المؤمنین قاضی مافاضی خوبست و قاضی جبل قاضی خوبست یحیی بن اکنم خندید و بمأمون گفت این فریاد کش و بانگ بردار خود قاضی جبل است که خویشتن راستاید و ثنا گوید مأمون چیز کی باو داد و از کارش بر کنار کرد و گفت روا نیست با این اندازه از بیغردی کسی بر مردم قاضی باشد

جیبیل باضم اول و فتح دوم بروزن زیر قریه ایست از قرای شام و جمعی از محدثان بدان منسوب باشند

جیبی باضم اول و تشدید پای ابجد منسوبست بجبا و آن نام چندین موضع است از جمله قریه ایست در نهر وان و ابو الحسن احمد بن عبدالله جیبی در طبقه مقریان بدان منسوبست و از جمله قریه ایست از اعمال طرابلس شام و ابو محمد عبدالله بن ابی الحسن جیبی شامی در شمار محدثان و متوفی ۶۰۵ بدان

منسو بست

جشامه بافتح اول و تشدید نای نخند بر وزن علامه بمعنی کا بوس (خوا بیست که پندارد چیزی سنگین براو افتاده و فشار براو آورد چندانکه از حرکت باز ماند و فریاد کشیدن ننواند) و آن نام جشامه بن قیس و جشامه بن مساحق است که هر دو در سلك صحابه منظوم اند

ججاش با کسر اول جمع ججاش بمعنی کره مخر و کره اسب رانیز ججاش گویند و ججاش نام نیای حکم بن معمر بن قنبر بن ججاش است در طبقه شاعران توانا و میان او و ابن میاده شاعر مهاجرات و معادات بود و فیروزی بیشتر نصیب ابن میاده بود و کمتر نصیب حکم و دانسته نیست میان دو کس که بر سخنوری توانا باشند اگر مهاجرات و نکو هشگری در گیر در سوانی هر يك و قبیله و عشیره هر يك سکجا کشد ججافی بافتح اول و تشدید حای حطی منسوبست به ججاف یا قوت گفته که آن نام معلتی است در نیشابور و ابو عبدالرحمن محمد بن عبدالله ججافی در طبقه محدثان و متوفی ۳۴۱ بدان منسوبست

ججهم با ضم اول بر وزن غلام  
بمعنی تورم چشم و ابن ججهم کنیت ابو  
عبدالله محمد بن عباس است و در ماهیار  
بیاید

جعدر با فتح اول و سکون حای  
حطی بروزن جعفر کو تاه اندام  
را گویند و آن نام جعدر بن مغیره  
طائی است از اصحاب امام صارق ۴  
و ام جعدر کنیت دختر حسان مریه  
است که زوجه ابن میاده شاعر بود  
و از زنان سخن سنج و شعر ابن میاده  
را بر شعر حکم بن معمر هجاکوی  
ابن میاده رجحان داد و فضیلت نهاد  
و حکم ام جعدر را نیز با این  
ایات نکوهید

الا عوقبت فی قبرها ام جعدر  
ولالقیة الالکلا لیب والحمرا  
کما حادثت عبد الثیمأ و خلته  
من الزاد الاحشور بطانه صفرا  
فیالیت شعری هل رات ام جعدر  
اکنک ا و ذاقت مغابنک الشقرا  
وهل ابصرت ارساغ ابرد اورات  
قفا ام رماح اذا ما استقت د فرا  
رماح نام ابن میاده و ابرد نام  
پدر او است  
جعدری با ضبط پیش منسوبست

به جعدر بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبه بن  
حکایة بن صععب که پدر تیره ایست  
از قبیله قیس بن ثعلبه و ابراهیم بن  
رجاء جعدری از ثقات محدثان امامیه  
و صاحب کتاب الفضائل دو منسوبست  
جحدم با فتح اول بر وزن جعفر  
بمعنی تندرو (عبوس) و هم تندرو نام  
جعدم بن فضاله صحابی است

جحش با فتح اول و سکون  
حای حطی مفرد ججاش است و گذشت  
معنی آن و آن نام پدر زینب  
ام المؤمنین دختر ججس است از زنان  
پیغمبر (ص)

جعظا با فتح اول و سکون  
حای حطی و فتح ظای نقطه دار بر  
آمدگی حدقه چشم باشد و آن لقب  
ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی  
بن یحیی بن خالد بن برمک برمکی  
است در طیفه ادیبان و شاعران و صاحب  
کتاب الطبیخ و کتاب الطنبور بین  
و کتاب فضائل السکباج و کتاب التریم  
و کتاب المشاهدات و کتاب ما شاهده  
من امر المعتمد علی الله و غیر اینها و  
دیوان شعر و ابو عبد الله حسن بن علی  
بن مقله گفت از جعظه پرسیدم که  
لقب جعظه را چه کس بر تو نهاد

گفت این معتز روزی مرادید و پرسید  
 کدام جا نور است که وقتی او را  
 مقلوب (وارونه) کنند ایزار کشتی  
 شود گفت علق (زلو) زیرا قلب آن  
 قلع است (بادبان کشتی) گفت آفرین  
 بر تو ای جحفله و آن لقب بر من ماند  
 و جحفله را معتمد بالله خیناگر لقب  
 داد بمعنی سازنده و خواننده یا قوت  
 از آن پس که آن لقب را نوشته  
 گفته و ندانستم معنی خیناگر چیست  
 و این لفظ فارسی است و از آن روی  
 او را خیناگر گفت که جحفله سازنده  
 بود و طنبور (تار) رانیکو نواخت و در  
 آن فن استاد بود و این دو بیت از  
 او است

رحلتم فکم من انة بعد زفرة  
 مبینة لئاس شوقی الیکم  
 وقد کنت اعتقت الیچون من البکا

فقد ردها من الرق حزنی علیکم  
 و در تیره روزی خود گفته  
 و از شعر فرزدق پیروی کرده است  
 قائل، قال لی - ن است

مقال ذی حکمة واتت له العکم  
 لست الذی تعرف البطحاء وطأة  
 و البيت يعرفه و العجل والحرم  
 انا الذی دینه اسعاف سائله

و الضر يعرفه والبؤس والعدم  
 انا الذی حب اهل البيت اقره  
 فالعدل مستعبر و الجور مبتسم  
 و در سال ۳۲۴ در گذ

جحفه: باضم اول و سکون  
 ای حطی منسوبست بجحفه و آن  
 یست میان مکه و مدینه و ابوبکر  
 عطاء جحفی در شمار متصوفه و عرفای  
 قرن سوم بدان منسوبست

ججحل بافتح اول و سکون دوم  
 در چند معنی بکار رفته است آفتاب  
 پرست - سوسمار - پادشاه زنبوران  
 عسل و آن نام ججحل بن حنظله است  
 در طبقه شاعران و نیز نام ججحل بن  
 عامر تا بعضی است از اصحاب  
 امیر المؤمنین

ججحفه باضم اول و فتح دوم  
 بروزن جحفینه دور نیست مصغر جحفاف  
 باشد بمعنی سیلی که زمین را بکاود  
 و هر چه باشد ببرد و یا مصغر جحفه  
 باشد بمعنی پاره از روغن و مسکه و نیز  
 نه مانده آب در کنارهای حوض و  
 ابو جحفیه کنیت و هب بن عبد الله  
 صهبانی است که از خرد سالان صحابه  
 بود و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود  
 که پیغمبر (ص) جهان را ترک گفت

و امیر المؤمنین او را دوست داشت  
و او را خازن بیت المال کرده و هم او را  
و هب الخیر نامید و ابو جحیفه در بصره  
سال ۷۲ در گذشت

جخدای با ضم اول و فتح خای  
نقطه دار منسوبست بجخداده و آن  
قریه ایست از قرای بغارا و ابو علی  
محمد بن اسمعیل جخدای از حفاظ  
محدثان عامه بدان منسوبست

ججججج با فتح اول بروزن  
جعفر بمعنی با نك کردن و جج جج  
گفتن و میانه چیزی در آمدن و آن  
لقب ابو الفتح عبید الله بن احمد بن محمد  
است از شاگردان ابن دریدو در شمار  
ادیبان و معربان و صاحب کتاب مجالسات  
العلماء و کتاب العزلة و الا نفراد  
و کتاب اخبار جحظه و غیر اینها

ججججی با فتح اول و سکون دوم  
منسوبست بجججج بروزن مخزن و آن  
قریه ایست در سه فرسنگی سمرقند و همین  
بن جعفر بن اشعث ججججی سمرقندی  
از محدثان عامه بدان منسوبست

جداری با کسر اول منسوبست  
به بنی جدار که تیره از قبیله انصارند  
و نیز نام محلتی است در بغداد که  
بنی جدار در آنجا زیستن گرفتند و آن

نام را بدان محلت دادند و ابو بکر  
احمد بن حسن بن بحر جداری که  
خطیب در تاریخ بغداد ترجمت او  
رانوشته بدان منسوبست

جدعان با فتح اول بر وزن  
در مان بمعنی بریده بینی یا لب یا  
گوش یادست و آن نام پدر عبدالله  
بن جدعان است از نخستندگان عرب  
و او را قدح بسیار بزرگی بود که در آن  
طعام کرد و ایستادگان و حتی  
سوارگان از آن توانستند خورد

جدلی با فتح اول و دوم منسوبست  
به جدیله دختر سبیع بن عمرو حمیری  
و جدیله در نسبت جدلی آید همچون  
حنیفه که حنفی آید و عباس بن جعد  
جدلی که بهواخواهی امام حسین ۴

در کوفه قیام کرد و بکرم مسلم بن  
هقیل از مردم بیعت گرمت و ابن زیاد  
از آن پس که مسلم را کشت او را  
گرفت و در زندان امکند بدو منسوبست  
و نیز ابو عبدالله عبید بن عبید جدلی  
از خواص اصحاب امیر المؤمنین و پرچم  
دار مختار بن ابی عیده ثقفی و همان  
کسی است که مختار او را با هشتصد تن  
برای رهائی دادن محمد بن حنفیه و  
بنی هاشم که با او بودند بمکه فرستاد

و جدلی بامهارت آنانرا از شکنجه  
ابن زبیر رهائی دادند و منسوب است  
جدلی با فتح اول و تشدید دال  
بی نقطه منسوبست بعهده که شهر است  
در سکنار دریای احمر در دو ازده  
فرسنگی شهر مکه و مردم بقرابط آنرا  
بعده (حوا زوجه آدم ابو البشر)  
نسبت دهند بلکه آن شهر بنام جدّه  
بن حزم بن ریان بن حلوان بن عمران  
بن الحاف بن قباعه است که در آن  
جامتولد گردید و بنام او بماند و سپس  
شهر گردید و علی بن محمد بن علی بن  
ازهر علیمی جدی در طبقه مغریان  
و متوفی ۶۸۴ بدان منسوبست  
و نیز جدی منسوبست به بنی جدان بر  
خلاف قیاس که تیره از قبیله لخم اند  
و نیز جدی منسوبست به بنی جدّه که  
تیره از قبیله قضاعه اند و از این تیره  
است سويد بن طالب جدی از اصحاب  
امام صادق ع و جدی نام پدر محمد  
بن جدی بن احمد بن عبدالله بن بهاء  
الدین دمشقی است در شمار ادیبان  
و فضلان و شاعران و کاتبان و متوفی  
۱۱۳۳ و با بن جدی مشهور است  
جدیع با ضم اول پروزن  
زبیر بمعنی بریده دستک یا بریده

گوشک و یا بریده بینیک نام جدیع  
بن نذیر مرادی صحاحی است  
جدامی با ضم اول منسوبست  
بجدام که پدر قبیله ایست و جمعی از  
اعیان ادیبان و شاعران از این قبیله اند  
از جمله ظافر بن قاسم بن منصور بن  
عبدالله بن خلف جدامی اسکندری،  
معروف بحداد در طبقه شاعران نیکو  
پرداز و صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۲۹  
در مصر و این دو بیت از او است  
ر حلوا فلو لانتی  
ارجو الایاب قضیت نجیبی  
والله ما فارقتهم  
لکننی فارقت قلبی  
و آن دو بیت را عماد کاتب در  
خریده به عینی نسبت داده است و حداد  
فصیده مشتافانه نظم کرد و هنگامی  
که از مصر فراسوی مهدیه رفت  
آنرا برای ابوالصلت امیه بد  
عبدالعزیز اندلسی فرستاد و ابیات  
آن قصیده همه بلند و نیکو افتاده  
و این چند بیت از آن است  
الا هل لدا می من فرافک افراق  
هو اللم لکن لی لقاؤک در یاق  
فیا شمس فضل غربت و لضوئها  
علی کل قطر بالمشارق اشراق

لقد ضاء اننی یا ابا الصلت مذ نات  
 دیار ک عن داری هموم واشواق  
 اذا عزنی اطنا وها بمد اومی  
 جرت و لها ما بین جفنی احراق  
 وقد کان لی کنز من الصبر راسع  
 ولی منه فی صعب النوا تب اساق  
 و سیف اذا جردت بعض غراه  
 لچیش خطوط صد ها منه ارهاق  
 الی ان ابان البین ان ثراه  
 غرور و ان الکنز فقر و املاق  
 و تمامت قصیده بر همان سیاق است  
 و از جمله ابوالحسن علی بن عبدالله بن  
 موهب جدامی در شمار مجدد نانت  
 و منسران و صاحب تفسیر بی بزرگ  
 در قرآن و از شاگردان ابن عبدالبر  
 و متوفی ۵۳۲ و از جمله احمد بن  
 محمد بن منصور بن ابی القاسم بن  
 مختار بن ابی بکر جدامی اسکندری  
 در طبقه نجویان و مفسران و ادیبان  
 گویند در بحث و کنجکاوی جاعلی  
 نایستاد و بیوسنه رفتن داشت و ابن  
 حاجب در باره او گفت است

لقد سئمت حیاتنی البحت لولا  
 مباحث ساکنی الا سکندریه  
 واز او است کتاب الانصاف  
 من صاحب الکشاف و کتاب مناسبات

تراجم البغاری و در سال ۶۸۳ در  
 گذشت و از جمله ابو جعفر محمد  
 حکم بن محمد بن احمد بن ابی جدامی سر  
 قسطنطی در طبقه لغویان ره ربان و فقیهان  
 و شارح کباب الايضال رسی و منوفی  
 ۵۳۸ و از جمله ابو عبد الله محمد بن  
 ابی سعید محمد جدامی روانی معروف  
 بان شرف و از نزد کان المعز بن  
 بادیس امیر افریقیه و مداصر ابن رشیق  
 روانی و در بار المعز بن بادیس بار  
 انداز دانشمندان بود اما این دودانشمند  
 بر دیگران پیش او دادند و امیر نیز  
 گاهی آن و گاهی این را نزد یکتر  
 گرفت از آن روی میا آن دودانشمند  
 بدین در ذرف و کار به باجاست کشید  
 اما این حد رسید به ارب شرف  
 کتابها پرداخت از چه کتاب ابتکار  
 الافکار و در این کتاب کزیده نظم و  
 نش خود را کرد آورد است و از جمله  
 کتاب اعلام الکلام و رساله الانقاد و  
 دیوان شعر و از او است

قلاواتنا بقت الصبر

نقلت من عدم السوابق  
 خلت الدسوت من الرشاخ  
 ففرزنا فیها الیما دق  
 و در سروری که بخودت زیر دستان

کمر بندد گفته است  
 خاد مناخیر نا و افضلنا  
 نطرح اعباء نا و یحملها  
 فنحن یسری الیدین تخدمها  
 یمناهما الدهروھی افضلها  
 ودر سال ۶۶۰ در اشبیلیه در گذشت  
 جذیمه بافتح اول بروزن سفینه  
 نام جذیمه بن مائک بن فهم از مشاهیر  
 ملوک حیره است که بجدیمه الابرش  
 مشهور و ملقب است

جرا بالدوله بکسر اول بمعنی  
 انبان ظرفی که توشه در آن کنند و  
 دولت بمعنی گردش زمانه است و  
 بخصوص در گردش که بغیروزی و  
 اقبال کند و از همین روی است که  
 گویند دولت بر فلان روی کرد و با  
 همان مناسبت است که القاب رکن  
 الدوله و عماد الدوله و عضدا لدوله  
 و فخر الدوله نهاده اند و جراب الدوله  
 لقب ابوالعباس احمد بن محمد سجستانی  
 است از نوادر بنده گویند و ظریفان و در  
 روزگار المقتدر بالله عباسی بود و  
 بمناسبت افتخاری که شاهان دیالمه  
 بالقاب دولت کردند وی نیز لقب خود  
 را جراب الدوله نهاد یعنی انبان  
 گردش روزگار بنیگی و نیز او را

ریح (باد) لقب دادند و ندانستم از  
 چه روی او را باد گفتند و جراب الدوله  
 تار نواخت و پیشه اوتار زنی بود و  
 کتاب ترویج الارواح و مفتاح السرور  
 و الافراح پرداخته او است یا قوت گفته  
 که مانند آن کتاب در فن خود هیچ  
 تصنیف نشده است و ابن ندیم گفته  
 که آن کتاب بزرگی است و شامل  
 فنون

جراح بافتح اول و تشدید رای  
 بی نقطه کسیکه زخمها را درمان کند  
 و آن اذا علام متعارفه است که جای  
 وصف نشسته است و دودمان جراح در  
 شمار وزیران و کاتبان و مترسلان  
 چند تن از خلفای عباسی بوده اند از  
 جمله داود بن جراح کاتب دیوان  
 المستعین بالله عباسی و صاحب کتاب  
 اخبار الکتاب و کتاب الرسائل و کتاب  
 التاریخ و فرزندش ابو عبدالله محمد بن  
 داود جراح وزیر عبدالله بن معتز در  
 روز خلافتش ابن ندیم گفته در  
 روزگاری که وی زیست فاضلتر از  
 او دیده نشد و بخط خود فراوان  
 کتاب نوشت و هر چه نوشت باصلاح  
 آن پرداخته و ابوالحسن بن فرات از وی  
 بیمی در دل داشت و بکشتنش اشارت

کرد و او را کشتند و از او ست کتاب  
 الورقة فی اخبار الشعراء و کتاب الشعر  
 والشعراء و کتاب من سمي من الشعراء  
 عمرو فی الجاهلية والا سلام و کتاب  
 الوزراء و کتاب الاربعة و فرزند زاده اش  
 ابوالحسن علی بن عیسی بن داود دین  
 جراح وزیر المقتدر بالله در شمار  
 مفسران و فقیهان و مترسلان و صاحب  
 کتاب معانی القرآن و تفسیره و کتاب  
 جامع الدعاء و کتاب الکتب (کاتبان)  
 و کتاب سیاست المملکة و کتاب سیرة  
 الخلفاء و متوفی ۳۳۴ و فرزندش  
 ابوالقاسم عیسی بن علی ، ابن ندیم گفته  
 وی یگانه روزگار خود در منطق و علوم  
 دیرین بود و کتابی در لغت فارسی  
 پرداخت و برادرش عبدالرحمان  
 بن عیسی بن داود بن جراح وزیر المقتدی  
 و در شمار کاتبان و فاضلان و صاحب  
 کتاب سیرة اهل الخراج و اخبارهم  
 و انسابهم فی التقدیم و الحدیث و کتاب  
 التاریخ و کتاب الخراج و باید دانست  
 که جراح و صف ابو عبیده صحابی  
 معروف نیست بلکه جراح نام جد  
 اوست و نامش عامر بن عبدالله بن جراح  
 است و ابو عبیده و ابو بکر و عمر  
 همچون ساختمانی بودند که یکدیگر

را نگاه داشتند و میان آن سه تن  
 پیوند استواری بود و پشتیبا نبیها از  
 یکدیگر بیدریغ کردند

جراحی با ضبط پیش منسو بست  
 بابو عبیده جراح صحابی معروف و  
 اسمعیل بن محمد بن عبد الهادی بن  
 عبد الغنی جراحی دمشقی در شمار  
 ادیبان و محدثان و صاحب کتاب  
 کشف الخفاء و کتاب مزیل الا لباس  
 عما اشتهر من الا حادیث علی السنة  
 الناس و کتاب عقد الجوهرة الثمین و  
 و کتاب نصیحة الاخوان و غیر اینها  
 و متوفی ۱۱۶۲ بدو منسو بست

جراحی با فتح اول بروزن نهاد  
 بمعنی ملخ نام جراد بن عبس صحابی  
 است و جواده باز یادی تادر آخر آن  
 علم زنان است و ابو جواده کنیت  
 عامر بن ربیعة بن خویلد بن عوف بن  
 عامر بن عقیل بن کعب بن عامر بن  
 صعصعه است از اصحاب امیر المؤمنین  
 و دودمان ابو جواده در حلب بفضل  
 و ادب مشهورند و از اینان است  
 کمال الدین عمر بن احمد بن هبة الله  
 حلبی معروف به ابن ابی جواده و مشهور  
 بابن عدیم و در عدیم ترجمش بیاید  
 جرامرد باضم اول و میم معرب



## جراوی

جوا نمرود نام نیای ابوبکر محمد بن احمد بن جرّامرد قطان شیرازست در طبقه نجویان و ادیبان و متوفی ۵۱۰ یا قوت در معجم و سیوطی در بقیة الوعاع او را بفضل و ادب ستوده اند و از سخنان او است که در کودنی و خشک مغزی به از این تعبیر نیست که گویند فلا فی نقه است

جراوی باضم اول منسو بست بجر او و آن نام نا حیثی است در اندلس از اعمال فحص و عبدالله بن محمد جراوی در شمار کاتبان و شاعران و متوفی ۴۱۵ بدان منسوبست

جر باذفانی بافتح اول و سکون رای بی نقطه منسوبست بجر باذقان معرب گلپایگان و جمعی از اعلام از آن شهر برخاسته اند از جمله سعد الملک علی بن هبة الله عجللی جرباد تا نبی معروف با بن ما کو لا و در ما کو لا بیاید و از جمله ابوالسرف ناصح بن ظاهر بن سعد منشی جرباد قافی در شمار کاتبان و مترسلان و صاحب تاریخ یمینی و این کتاب ترجمه مسکتاب تاریخ معروف به سیره الیمینی است که ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی در اخبار یمین الدرله سلطان محمود

## جربادقانی

غزنوی پرداخت و ابو الشرف آنرا ترجمه کرد و از جمله نجیب الدین جرباد قانی در سلک شعرای توانا و نیکوپرداز و دیوان شعر، وی در آغاز جوانی ببخداد رفت و در فتنه مغول در قلعه و شاق چندی بزیست و امرای آن دیار را ستایش گفت و از آن پس که رکن الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه عراق و کرمان را گرفت و عماد الملک ساوچی وزیر او شد نجیب الدین بدر بار وی بوسیله همان وزیر راه یافت تا آنکاه که رکن الدین در جنگی که بالشگر منول در ری و فیروزه کوه کرد کشته گردید نجیب الدین بوطن خویش بارگشت و در همانجا بزیست تا در سال ۶۶۵ در گذشت و این ابیات از او است  
دماغ عمل بدبو انگی شود مایل  
اگر تو سلسله زلف را بجنبانی  
ز سر گرفته جهان از فسانه تو ومن  
حدیث یوسف مصری و پیر کنجانی  
هزار یوسف کمگشته راتوانی بافت  
سر آستین جمال خودار بیفشانی  
حدیث لعل تو هر رفت در حدودین  
حقیق را ز حیا سرخ گشت بیشانی

زروی این چمن آبگون پدید آمد  
 هزار لاله سیراب و نرگس مخمور  
 برسم شعبده بازی فلک برون آورد  
 ز زیر حقه خورشید حقه های بلور  
 بر از نقطه ورق چرخ و بر حواشی آن  
 هلال عید چونونی بآب زرمسطور  
 و باید دانست که گلپایگان در تعریب  
 باد و شکل دیگر آمده است جرباذقان  
 با ذال نقطه دار بجای دال بی نقطه و  
 جرفاذقان با فا بجای بای ابجد

جرتی باضم اول و سکون رای  
 بی نقطه منسوبست بجرت و آن قریه  
 ایست در صنعاء یمن و بزید بن مسلم  
 جرتی صنعانی در شمار محدثان عامه  
 بدان منسوبست

جرجانی باضم اول و سکون دوم  
 منسوبست به جرجان معرب گرگان  
 از شهرهای قدیم ایران و آنرا استرآباد  
 سپس گفتند و اکنون با همان  
 نام دیرین مشهور است و شهر  
 گرگان را ادیبان ستوده اند  
 از جمله ابو الغمر گفته و استادانه  
 گفته است

هی جنة الدنيا التي هی سجسج  
 یرضی بها المعرور و المقرور  
 سهلیة جبلية بحر یة

یحتمل فیها منجد و مغیر  
 و اذا غدا الفناص راح بما شتهی  
 طبایخه فملهج و قدیر  
 لیبج و دراج و سرب تدارج  
 قد ضمنه الظبی و الیعفور  
 غربت بهن اجادل و زرازو  
 و بواشق و فهودة و صقور  
 تا آنجا که گفته است

و کانسوارها بر یا ضها  
 للمبصر یه سندس منشور  
 باری جمعی از اعلام دانشمندان از  
 آن شهر برخاستند از جمله ابوبکر  
 عبد القاهر بن عبدالرحمن جرجانی  
 پیشوای فن معانی و بیان و صاحب کتاب  
 دلائل الاعجاز و کتاب المغنی در شرح  
 ایضاح و کتاب المقتصد و کتاب الجمل  
 و کتاب المرامل المائه و کتاب اسرار  
 البلاغه و کتاب العمده و متوفی ۴۷۴  
 و از جمله سید علی بن محمد بن علی  
 حسینی حنفی جرجانی معروف بمیر  
 سید شریف جرجانی از اعلام محققان  
 و شاگرد قطب الدین رازی و معاصر  
 بامولی سعد تفتازانی و صاحب کتاب  
 الترجمان فی لغات الفرائد و کتاب  
 التعلیقات و کتاب صرف میر و دو  
 کتاب در منطق بفارسی یکی کبری

و دیگر صغری و حواشی بر کشف  
و مطول و شرح کافیه و شرح شمسیه  
و شرح مطالع و شرح تجرید و شارح  
کتاب مواقف قاضی عضدایچی و رساله  
در مراتب موجودات و رساله در  
تحقیق کلیات و بنظم شعر نیز پرداخته  
و این شعر از اوست

من شکر چون کنم که همه بنده توام  
نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش  
نیز این رباعی

بیغواهی شب جان مرا گرچه بکاست  
در خواب شدن ز روی انصاف خطاست  
ترسم که خیالی قدمی رنجه کند  
عذر قدمش بسا لها نتوان خوا

میرسید شریف در شیراز از من  
گرفت و چندی نیز بحکم امیر تیمور در  
سمرقند بزیست و از آن پس که تیمور  
بمرد بشیراز برگشت و در آنجا سال  
۸۱۶ در گذشت و از جمله ابوالحسن  
علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن  
اسماعیل جرجانی در شمار ادیبان  
و مفسران و فقیهان و قاضی

ری و صاحب کتاب تفسیر القرآن  
و کتاب تهذیب التاریخ و کتاب الوساطة  
بین المتنبی و خصومه و شعر رانی که نظم  
کرد و این ابیات در انس بکتاب

از او است

ما تطعمت لذة العیش حتی  
صرت للیت والکتاب جلیسا  
لیس شیئی اعز عندی من العلم  
فلم ابغی سوا ه انیسا  
انما الذل فی مغا لطة الناس  
قد همم و عش عزیزاً رئیساً  
و نیز این ابیات که بر سر زبانها  
حکمت وار میگردد

اذا شئت ان تستقرض المال منفقاً  
علی شهوات النفس فی زمن العسر  
فسل نفسك الانفاق من کنز صبرها  
علیک و انظراً الی زمن الیسر  
فان فعلت کنت الغنی وان ابت  
فکل منوع بعدها و اسع العذر  
و در سال ۳۹۲ در گذشت

جر جرائی بافتح هردو جیم و  
سکون رای اول منسوبست به جر جرایا  
و آن قر به ایست از توابع نهر روان  
و محمد بن فضل جر جرائی و زیر  
متوکل عباسی در شمار ادیبان و شاعران  
و متوفی ۲۵۱ و احمد بن محمد بن احمد  
بن طرخان کندی جر جرائی صاحب  
کتاب ایمان ابوطالب و معاصر نجاشی  
بدان منسوبند

جر جساری باضم جیم اول

جرمی چرخى جرقوهى

وسكون راي بى نقطه وفتح جيم دوم  
منسوبست بجر جسر نام دو قريه است  
يكى در مرو و ديگر در بلخ و از قريه  
اخير است ابو جعفر محمد بن عبدالرحيم  
جر جسارى از محدثان عامه

جر حى با فتح اول منسو بست  
بجرح بروزن چرخ و آن قريه ايست  
از قرای عسقلان و ابو الفضل عباس بن  
محمد بن حسن بن قتيبه عسقلانى جر حى  
از محدثان عامه بدان منسوبست

جر حى با فتح اول منسو بست  
بجرخ و آن قريه ايست از قرای غزنين  
و يعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد  
غزنوى چرخى معروف به يعقوب چرخى  
از مشايخ سلسله نقشبنديه و صاحب  
رساله انسيه در تصوف و تفسير فرآن  
بنام تفسير يعقوب چرخى و متوفى ۸۵۱  
بدان منسوبست

جر قوهى با فتح اول منسوبست  
بجر قوه يا قوت گفته كه آن قريه اى  
از قرای اصفهان بنا بر اين جر قوه عرب  
ابر كوه است يعنى فراز كوه و زبير بن  
محمد بن احمد جر قوهى در شمار  
محدثان عامه بدان منسو بست

جر كانى با فتح اول منسو بست  
بجر كان يا قوت گفته جر كان نام دو قريه

جر كانى جر موز جر مى

است يكى در ناحيت اصفهان و ابو الرجا  
محمد بن احمد جر كانى در طبقه مشاهير  
حفاظ و متوفى ۵۱۴ بدان منسوبست  
و ديگر در ناحيت جر جان و ابو العباس  
محمد بن محمد بن معروف جر كانى  
در شمار خطيبان از آن قريه است

جر موز با ضم اول بروزن پوزور  
به معنى حوضچه خانهاك (خانه كوچك) چاه  
گر بچه نرو آن نام جر موز جهنى صحابى  
است و ان جر موز عمرو بن جر موز  
است كه زبير بن عوام را فر بيكارانه  
كشت و بنى جر موز تيره از عربند  
جر مى با فتح اول منسو ب

بجرم بن زبان بن حلوان بن عمران  
كه پدر تيره ايست از قبيله قضاهه و از  
اين قبيله است ابو الحسن على بن حسن  
طاعلى جرمى و در طاعلى بيابندونيز  
اسماعيل بن عبد الرحمن جرمى از  
اصحاب امام صادق ۴ و اما ابو عمر  
صالح بن اسحق جرمى از بيشوايان  
عربيت و استاد مازنى و مبرد و شاگرد  
اصمعي و ابو عبیده و صاحب كتاب النبيه  
و كتاب السير و كتاب الانبياء و كتاب  
العروض و متوفى ۲۲۵ از آن قبيله  
نيست بلكه بدان قبيله پيوست و عرب  
پيوستگان را بنام قبيله خواند اما با اين

قدیم ولی فلان و فلان و ابو عمر صالح بن اسحق جرمی مولی جریم بن زبان است جر میهنی باضم اول و سکون دوم و فتح میم منسوبست بجر میهن که قریه ایست از قزاق مرو و ابو عاصم عبدالرحمن جر میهنی در شمار فقہیان بارع و ابو اسحق اراہیم بن خالد بن نصر جر میهنی در شمار محدثان و متوفی ۲۵۰ بدان منسوند

جرو باہر سه حرکت فتح و کسر و ضم حیم و سکون رای بی نقطه و در آخر او بمعنی بچه درندگان نام چند تن از صحابه و محدثان است و ابن جرو کثیت مشہور ابو الفاسم عبید اللہ بن محمد بن جرو اسدی است در شمار ادیبان و عروضیان و شاگرد ابو علی فارسی و سیرافی و صاحب کتاب الموضح در عروض و کتاب المفتح در قوافی و کتاب الامد در علوم قرآن و ابن جرو حرف را از مخرج غین بیرون داد و عصبه الد و له آنرا بروی عیب گرفت و ابو علی فارسی ویرا گفت کہ نوک خامہ را زیر زبان نہ مخرج را مستقیم گردد و حنّان کرد و را درست از مخرج بیرون آید و ابن جرو در سال ۳۸۷ در گذشت

جرول بافتح اول بروزن جمع بر معنی سنگلاخ (سنگستان) نام جرول بن احنف کنندی صحابی است

جرهد بافتح اول بروزن جعفر آنکس کہ شادمانہ رود و آن نام جرهد بن خویلد صحابی است جرهمی باضم اول و سکون رای بی نقطه و ضم های هوز منسوبست بجرهم کہ پدر قبیلہ ایست در یمن و از این قبیلہ است عبید بن ساریہ (۱) جرهمی کہ عمری دراز کرد و از ایام عرب آگاہ بود و از تاریخ ملوک عرب و شاهان عجم خبر داشت و زمان جاهلیت را بدید و دوران اسلام را نیز دریافت و تا زمان عبدالملک بن مروان بزیست و کتاب الامثال و کتاب الملوک و اخبار الماضین را تألیف کرد و معاویہ بن ابوسفیان او را از صنعاء یمن بخواند و از او پرسشها کرد و پاسخها شنید و یافوت آن پرسشها و پاسخها را در معجم الادباء آورده است و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق

(۱) نام پدر عبید را ساریہ بمعنی سنون و ابری کہ شبانگاہ رود و سر نہ بروزن سمہ بمعنی سنون لسگر از نوح با چهار صد و سربہ بروزن فرہ بمعنی تک درخت خرما نوشته اند

جریرج بافتح اول ودر آخر جیم  
بر وزن امیر انبان خرچین مانند ی  
است که در آت توشه کنند نام نیای  
شیت بن قیس بن جریرج است که خطیته  
شاعر اورا ستایشها کرد و نام نیای ابن  
رومی بنابر نقلی و بنا بر نقلی دیگر  
نامش سریرج است

جریر بافتح اول بر وزن امیر  
نام جریر بن عبدالله بجلی صحابی است  
و نیز نام ابو حرزه جریر خطفی  
است از شعرای دولت اموی و معاصر با  
فرزدق شاعر و در حرزه بیاید و ابو جریر  
باضم اول بر وزن زیر کنیت زکریا بن  
ادریس بن سعد اشعری قمی است از  
وجیهان اصحاب امامیه و از ثقات محدثان  
و تا زمان حضرت رضا ع بزیست و از  
آن حضرت نیز حدیث کرد و کتابی نیز  
پرداخت سال و فانش دانسته نگردد  
و قبرش در شیخان قم مزاری مشهور  
است

جریری بافتح اول منسوبست به بنی  
جریر بن عباد بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة  
بن عکاشة بن صععب بن علی بن بکر بن  
وائل و ابو سعید ابان بن تغلب بن ریاح  
جریری بگری از فقیهان امامیه و صاحب  
کتاب غریب القرآن و کتاب الفضائل

و کتاب القراآت و منوفی ۱۴۱ بدو  
منسوبست و نیز جریری منسوبست  
با بن جریر طبری مورخ نامور و ابو  
الفرج معافی بن زکریا جریری نهر وانی  
معروف با بن طراوه با و منسوبست و در  
طراوه بیاید

جریمی بافتح اول بر وزن  
امیر بمعنی حبوب نیم کوفته نام پدر  
عبدالرحمن بن جریش کلایی است از  
محدثان امامیه و اصحاب امام صادق ع

جزائری بافتح اول منسوبست  
بجزائر بحرین که در خلیج فارس  
افتاده اند و از جزیره های متعددی فراهم  
گشته اند و دارای شهرها و دیهای آباد  
است و جمعی از اعلام از آنجا برخاسته  
اندمانند سید نعمة الله بن عبد الله حسینی  
جزائری از اعلام محمیان و افاضل  
دانشمندان و صاحب کتاب الانوار  
النعمانیة و کتاب الفوائد النعمانیة و کتاب  
هدیة المؤمنین و کتاب غرائب الاخبار  
و نوادر الانار و شرح بهذیب و شرح  
صحیفة سجادیة و حواشی استبصار و  
حواشی جامی و غیر اینها و متوفی ۱۱۱۰  
و مانند سید نجم الدین بن محمد جزائری  
از اعلام افاضل و صاحب رساله تحفة  
الملوک فی احکام الشکوک و ارچوزه

در نحو و غیر اینها مانند شیخ عبدالعلی بن حسین جزائری صاحب کتاب المقله العبراء فی تظلم الزهراء و مانند شیخ حسین بن مطر جزائری صاحب کتاب تفسیر القرآن و رساله در کلام و غیر اینان از افاضل و اعلام

جزار با فتح و تشدید زای نقطه دار بروزن عطارد شترکش را گویند و جزور شتر است که برای کشتن آماده کرده اند و آن لقب بعضی از محدثان است از آنروزی که پیشه شتر کشی داشته اند و این جزار کنیت احمد بن ابراهیم بن ابی خالد فیروانی است در شمار حذاق طبیبان و صاحب کتاب زاد المسار در علاج امراض و کتاب الاعتماد در ادویه مفرد و کتاب البغیه در ادویه مرکبه و کتاب العمده لعلول المده بزرگترین تألیف او کتاب المعدة و امراضها و کتاب طب الفقراء و رساله النیس و کتاب فی فرق العلیل و رساله البندار من اخراج الدم و کتاب الخواص و کتاب نصایح الابرار و کتاب استهانة الموت و کتاب البلغیه فی حفظ الصحة و کتاب اخبار الدوله و کتاب النعریف و صحیح التار

اینها یا قوت گفته که وی معاصر

المعز لدین الله بود و در حدود ۳۵۰ و یا نزدیک بآن زیست

جزری با فتح اول و دوم

منسو بست بجزیره ابن عمر و آن شهر است در سه منزلی موصل بر کنار دجله و چون آب از سه سو آنرا فرا گرفته نام جزیره را برای آن بعاریت گرفته اند و جمعی از اعلام دانشمندان از آن شهرند از جمله ابنه اثیر (اثیر زادگان) که سه برادرند و هر سه از دانشمندان نامور و بزرگترین ایشان مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی است در طبقه لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان و صاحب کتاب نهیة اللغه در غریب حدیث و کتاب البدیع در نحو کتاب الانصاف فی تفسیر القرآن و کتاب الشافی و این کتاب شرح مسند شافعی است و کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول و کتاب البینین والبنات والاباء والامهات و الاذواء والذوات (۱) و کتاب المختار فی مناقب اخبار و غیر اینها مجدالدین نخست (۱) اذواء اصحاب (بار مردان) و ذوات صاحبان (بار زنان)

خزانه دار سیف الدین غازی بن مودود  
 زنگی بود و سپس سرپرست دیوان  
 جزیره گردید و از آن پس بموصل  
 بازگشت و از وزیر جلال الدین ابو  
 الحسن علی بن جمال الدین محمد بن  
 منصور اصفهانی در دیوان موصل  
 نیابت کرد و از آن پس بمجاهد الدین  
 قایماز پیوست و منزلت بزرگی نزد او  
 یافت و از آن پس که مجاهد الدین  
 دستگیر گردید بخدمت اتابک عزالدین  
 مسعود بن مودود کمر بست تا آنگاه  
 که عزالدین بمرد و فرزندش نورالدین  
 ارسلان شاه بجای او نشست مجدالدین  
 یگانه شخص دولت او گردید تا جائیکه  
 سلطان در مهمات امور آهنگ رفتن  
 نزل او کرد چه مجدالدین در پایار  
 عمر زمین گیر گردید و از بویه بازماند  
 و با آنکه سلطان بدرالدین لؤلؤ را که  
 امیر موصل بود نزد او فرستاد تا در سال  
 ۶۰۶ در گذشت و میانین ایشان ابو  
 الحسن عزالدین علی بن ابی الکریم  
 در شمار مورخان و ادیبان است و صاحب  
 کتاب تاریخ کامل و در این تاریخ از  
 آغاز پیدایش شروع کرد و بسال ۶۲۸  
 ختم کرد و کتاب اسد الغابه فی معرفة  
 الصحابه عزالدین نزد انابکان موصل

منزلتی یافت و چند نوبت از جانب ایشان  
 بسفارت مأمور گردید و در پایان عمر  
 در خانه زیستن گرفت و بکار تالیف  
 پرداخت و در سال ۶۰۳ در گذشت  
 و کهنترین ایشان ضیاء الدین ابوالفتح  
 نصرالله بن ابی الکریم است در شمار  
 کاتبان و منشیان و صاحب کتاب المثل  
 السائر فی ادب الکاتب و الشاعر وی  
 در صنعت انشاء و ابنکار مضامین باریک  
 بارع گردید و رسائل وی در نهایت  
 پختگی است و خود گفت که من چندان  
 از منظومات شعرای دیر بن حفظ داشتم  
 که از بسیاری نتوانستم آنها را بشمار  
 آرم و عاذبت از اشعار تمامت عرب  
 بدیوان سه شاعر که برآمد فصیحانند  
 اکتفا کردم ابو تمام طائی و متنبی و ابو  
 عباده و چندین سال آن سه دیوان را  
 از حفظ درس گرفتم تا آنکه از مداومت  
 بحث قدرتی در رفت اشاء پیدا کردم  
 و ضیاء الدین چندی در خدمت صلاح  
 الدین ایوبی مکرّم نزیست و از آن  
 پس بوزارت فرزندش ملک افضل  
 رسید و چون کار ملک افضل آشفته  
 گردید بموصل بازگشت و دیوان  
 انشای موصل بوی و اگذار شد و در  
 پایان بسفارت بغداد منصوب و مأمور



گردید و در همانجا سال ۷۳۳ در گذشت  
 و از جمله شمس الدین محمد بن یوسف  
 بن عبدالله بن محمود جزری در شمار  
 خطیبان و شاعران و نحویان و صاحب  
 شرح الفیه ابن مالک و شرح تحصیل  
 و شرح منهج بیضاوی و دیوان شعر  
 و متوفی ۷۱۱ و از جمله ابو منصور  
 صدرالدین موهوب بن موهوب بن  
 عمر جزری در شمار ادیبان و فقیهان  
 شافعی و صاحب کتاب الدرر المظوم فی  
 حقایق العلوم و متوفی ۶۶۵ و از جمله  
 ابوالمؤید محمد بن محمد جزری که در  
 عنقریه بیاید و اما ابن جزری کنیت  
 شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن  
 یوسف شافعی دمشقی است در شمار  
 فقیهان و مقربان و ادیبان و صاحب کتاب  
 الحصن الحصین من کلام سید المرسلین  
 و کتاب الدرۃ المضية و المقدمۃ  
 الجزریه در تجوید و غیر اینها و شمس  
 الدین جزری شهرها را بگردید تا  
 بشیراز رسید و در آنجا منصب قضا  
 یافت و در همان شهر سال ۸۳۳ در  
 گذشت و نیز ابن جزری کنیت حسین بن  
 احمد بن حسین حایبی است در شمار  
 ادیبان و لغویان و ناعران و در سال  
 ۱۳۰۲ در گذشت

جزک بافتح اول و زای نقطه  
 دار نام پدر محمد بن جزک جمال است  
 از اصحاب حضرت هادی ۴ و جزک  
 خار پشت است و او را برای درشتی  
 بافت لباسش جزک گفتند

جزله بافتح اول و سکون دوم  
 و فتح لام بمعنی خردمندی که رأیش  
 استوار باشد - نیز کسبیکه بسیار  
 دهش کند و جزله بانای تأنیث و صف  
 مادینه است و جزل و صف نریزه و ابن  
 جزله کنیت ابوعلی یحیی بن عیسی بن  
 جزله بغدادیست در شمار طبیبان و در  
 آغاز کیش نصاری داشت و سپس  
 بدست ابوعلی بن ولید مسلمانی گرفت  
 و رساله در رد نصاری نوشت نیز کتاب  
 تقویم الابدان و کتاب مناهج البیان  
 فیما یستعمله الانسان و کتاب المنهاج  
 در ادویه برداخت و در سال ۷۳۳  
 در گذشت

جزولی با ضم اول و دوم  
 منسوبست بجزوله که نام تیره از قبیله  
 بربر است و ابو موسی عیسی بن  
 عبد العزیز بن بلبلخت (۱) بن عیسی

(۱) بلبلخت با فتح اول و دوم و سوم و  
 سکون خای نقطه دار لفظی است بربری  
 بمعنی بضمند

بنت یوماریلی (۱) بربری مراکشی  
 یزد کنتی (۲) در طبقه اعیان نحویان و  
 معربان و استاد شلوبین و ابن معط و  
 صاحب مقدمه جزو لیه در نحو که  
 جمعی از افاضل آنرا شرح کرده اند  
 و نیز شرح اصول ابن سراج و متوفی  
 ۶۰۷ بدو منسوبست

جزینی با کسر اول و تشدید دوم  
 منسوبست بجزین برون سگین و آن  
 قریه ایست در لبنان (جبل عامل)  
 و جمعی از اعلام دانشمندان از آنجا  
 برخاسته اند و نامورترین ایشان  
 ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی  
 بن محمد بن حامد بن احمد عاملی  
 نبطی جزینی است مشهور بشهید اول  
 در طبقه اول از فقیهان امامیه که در  
 طالب علم رحلتها کرد و نزدیک ۴۰  
 کس از علمای عامه بدید و از ایشان  
 استفادتها کرد و اجازتها گرفت و  
 و کتابها پرداخت مانند کتاب اللمعة  
 الدمشقیه و کتاب الذکری و کتاب  
 الدروس و کتاب البیان و کتاب غایة  
 (۱) یوماریلی باضم اول و سکون دوم  
 و کسر رای بی نقطه نیز نام بربری است  
 (۲) یزد کنتی با فتح اول و سکون دوم  
 و فتح دال بی نقطه و سکون کاف و فتح های  
 فرشت و کسرون شاحه از بعه جزوله است

المراذفی شرح نکت الارشاد و کتاب  
 جامع العین و کتاب الالغیه و کتاب  
 الباقيات الصالحات و کتاب النغلیه و  
 و کتاب القواعد و غیر اینها و نظمس  
 نیز نیکو و بخته است و این ابیات از  
 او است

غنینا بنا عن کل من لا یریدنا  
 وان کثرت او صافه و نعوته  
 ومن صدعنا حسبه الصد والقلی  
 و من فانا تکفیه انا نعوته  
 و در سال ۷۸۶ او را کشند و آنگاه او را  
 بدار او یختند و آنگاه بدنش را  
 بسوزانیدند و تعصب از اینگونه جنایتهم  
 بسیار دارد بحکم اینکه یوسف بن یحیی  
 محضری نوشت و معتقدان شنیعه که بشیعه  
 بستگی نداشت در آن نیت کرد و  
 بشهید نسبت داد و جمعی نیز شهادت  
 خود را در ذیل آن نوشتند و قضات بیروت  
 و صیدا و قاضی دمشق نیز بر قتلش فتوی  
 دادند و بشرحی که گذشت او را شهید  
 کردند و صحبت اینسر که شهید حکم  
 قضات را از اینروی که ر غایب حکم  
 داده اند نامم شمرد و گفت غایب را  
 رسد که حجت خود را بگوید و این  
 سخنی است که عقل و شرع آنرا پذیرفته  
 اند با این و صف از او نپذیرفتند

و اورا کشتند و نیز از آن قریه است  
 شیخ محمد بن محمد بن مساعد بن  
 عیاش جزینی عاملی معاصر شهید نانی  
 و صاحب کتاب مقتل الحسین و کتاب  
 الادعیة المأنوره و سید علی بن حسین  
 صائغ حسینی عاملی جزینی در شمار  
 فقیهان و شاگرد شهید نانی و استاد شیخ  
 حسن صاحب عالم و صاحب کتاب شرح  
 شرایع و شرح او شاد و غیر اینها  
 و شیخ حسن مذکور در مرثیت او  
 قصیدتی نظم کرد و این بیت از آن  
 قصیده است

لقد فقدنا من الارشاد تبصرة

و فرد درس بیانت بعده لعا  
 و غیر اینان از اعلام جزین

جسری با کسر اول و سکون  
 دوم منسوبست بجسر بن مجاز بن  
 حفصه که پدر تیره از قبیلہ قضا عه  
 است و عائد بن سعید جسری از اصحاب  
 امیر المؤمنین و مستشهد در جنگ  
 صفین سال ۳۷ بدو منسوبست و جسر  
 بمعنی پل است

جسرینی با کسر اول و سکون  
 دوم منسوبست بجسرین و آن نام  
 قریه ایست در غوطه دمشق و محمد بن  
 هاشم بن شهاب جسرینی از محدثان

هامه بدان منسوبست

جشمی باضم اول و فتح شین  
 منسوبست بجشم و بنو چشم تیره های  
 متعددی در عربند از جمله چشم هوازن  
 که بجشم بن معاویة بن بکر بن هوازن  
 رسد و از جمله چشم مضر که بجشم  
 بن قیس بن سعد بن عجل بن لعیم بن  
 بکر بن وائل رسد و از جمله چشم  
 همدان که بجشم بن حیوان بن خرف  
 بن همدان رسد و از جمله چشم تغلب  
 که بجشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن  
 غنم بن تغلب رسد و از جمله چشم نفیف  
 که بجشم بن ثقیف رسد و بهر يك  
 از تیره ها جمعی منسوبند و چشم بمعنی  
 شکم و سینه است نیز استخوانهای  
 پهلو که سینه را دربر دارد

جصاص با فتح اول و تشدید  
 صاد بی نقطه گچکار و گچ پزرا گویند  
 و آن لقب ابوبکر احمد بن علی رازی  
 است در شمار فقیهان که در بغداد بزبست  
 و کتاب شرح احکام القرآن و شرح  
 اسماء الله الحسنى و غیر اینها بیرداخت  
 و در سال ۳۷۰ در گذشت و ابن جصاص  
 کنیت مشهور ابویعقوب اسحاق بن  
 همار است از موالی یمن و از راویه های  
 اشعار عرب و کسائی گفت من از ابن

جصاص شعر را فرا گرفتیم و ابن جصاص در آخر دوران منصور دوانیقی بمرد و میرد از عبدالله بن صالح مقری حدیث کرد که ابن جصاص و جناد بن واصل سخن از گورستان بمیان آوردند ابن جصاص گفت

فان كنت لاتدرين ما الموت فانظري

الی دیر هند کیف خطت مقابره جناد گفت

تری عجبا مما قضی الله فیهم

رها من حتف او جسته مقادره

ابو عرار گفتار هیچکدام را نپسندید

و گفت

بیوت ترامی اهلها فوق اهلها

و مستأذن لایرحل الدهر زائره

جهایی بافتح و تشدید عین بی

نقطه منسوبست بجماع و کسی راجعاب

گویند که ترکش بسازد و یا بفروشد

و باید دانست که ترکش مخفف تیر

کش فارسی کنانه عربی است و آن

جعبه ایست که تیر در آن نهند

نام هر صندوقچه ایست که در آن دفتر

و کتاب و کاغذ و غیر اینها بهند و بخصوص

ترکش و ابن جماع بی کنیت مشهور

ابوبکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم

تمیمی است از افاضل شیعه و از حفاظ

حدیث و از مشایخ شیخ مفید و تلعبیری و صاحب کتاب من یتدین بمحبة امیر المؤمنین من اهل العلم والفضل و کتاب الشیعة من اصحاب الحدیث و طبقاتهم و کتاب من روی حدیث غدیر خم و کتاب اختلاف ابی و ابن مسعود فی ایلة القدر و کتاب مسند عمر بن هلی بن ایطالب و غیر اینها و ابن جماعی خود گفت که من چهار صد هزار حدیث در خاطر دارم و باشش صد هزار حدیث سخن کنم و بی در سال ۲۸۵ از ما در بزاد و در سال ۳۳۴ در گذشت

جعبری بافتح اول و سکون

عین بی نقطه و فتح بای ابجد لقب

ابوالعباس ابراهیم بن عمر بن ابراهیم

بن خلیل خلیلی است مشهور بجعبری

در طبقه ادیبان و نحو بان و شارح

شاطیبه و رائیه و تعجز و جعبری سفری

ببغداد کرد و افاضل بغداد را بدید و

کتاب تعجیز را نزد ه و ا ف آن خواند

و سپس در دمشق بزبست و در سال

۳۳۳ در گذشت و باید دانست که جعبر

نام فلعه است بر کنار فرات میان

بالس و رفته که پیشتر آنرا دوسر گفتند

و سپس مردی از بنی قشیر بنام جعبر

آنرا گرفت و بنام او بهاند اما صاحب

تر جمعت از شهر خلیل است در بیت المقدس و چنانکه نوشتم لقب او است و جعبر مردی را گویند که کوتاه اندام و تیر باشد وزن را که چنان باشد جعبره گویند و شاید از آنروی که اندامش کوتاه و ستبر بوده لقب جعبری باو داده اند

جعده بافتح اول و سکون عین بی نقطه در چند معنی بکار رفته است موی مرغول (پیچ و تاب دار) مرد گرد اندام و کوتاه مرد دهنده و نادهنده و از لغات اضداد است و جعد الید کنایت از بخیل باشد و جعد لقب ابو بکر محمد بن عثمان بن مسیح شیبانی نحوی است از افاضل نهویان و از اصحاب ابن کیسان و صاحب کتاب الالفات و کتاب النسخ والنسوخ و کتاب معانی القرآن و کتاب القراءت و کتاب المختصر در نحو و کتاب الهجاء و کتاب العروض و کتاب خلق الاسان و کتاب الفرق و وفی سیصد و بیست و چند

جعده با ضبط پیش با زیادنی تادر آخر آن در چند بن معنی بکار رفته است بره ماده - شتر گرد اندام گیاهی خوشبهر که بر کنار رودشا

رو بدو آن نام جعده بن همیره مخزومی است خواهر زاده امیر المؤمنین ازام هانی دختر ابوطالب که در جنگ صفین دلیرها کرد و پیش از آن امیر المؤمنین او را والی خراسان کرد و هم او را دوست داشت و ابو جعده و نیز ابو جعده بافتح و نیز ضم اول کنیت گرگ است

جعده با ضبط پیش منسوبست به جعده بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه که پدر قبیلہ ایست مشهور و از این قبیلہ است حسان بن قیس بن عبد الله جعده مشهور بنا بغه جعده از شعرای نامور عرب و در نابغه تر جمتش بیاید

جعده با فتح اول بروزن جعفر بمعنی بلند اندام و کوتاه اندام از لغات اضداد است و نام جعده بن خلیفه صدفی صحابی است

جعده منسوبست بجعفر بن محمد صادق ع و بیعه انا عشر به (دوازده امامی) را عموماً جعفری گویند و یا منسوبست بجعفر طیار و ابو هاشم داود بن قاسم بن اسحق بن عیبا الله بن جعفر بن ابیطالب ع معروف باو هاشم جعفری در شمار

نقات محدثان امامیه و در طبقه شاعران نیکو پرداز بدو منسوبست ابو هاشم در بغداد بزیست و بشرف خدمت چهار امام رسید حضرت رضا تا حضرت صاحب الامر و در نزد ایشان صاحب منزلت بود و در سال ۲۶۱ درگذشت و یا منسو هست بجعفر بن حکلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه پدر تیره از بنی عامر و یا منسو بست بجعفریه نام محلتی مشهور در بغداد و ندانستم ابو علی محمد بن حسن بن حمزه جعفری در طبقه فقیهان و متکلمان امامیه و جانشین شیخ مفید و نیز داماد وی و متوفی ۴۶۳ بجعفریه که نام محلتی است در بغداد منسوبست و یا بجعفر بن محمد صادق و ابن ندیم در فهرست زیر عنوان جعفری نوشته است منسوبست بمذهب جعفر بن محمد صادق و فرقه معروفه بجعفری بدو نسبت رسانند و جعفری نامش عبد الرحمن پدرش محمد بود و از اوست کتاب الامامه و کتاب الفصائل و از این سخن ابن ندیم دانسته گردید که جعفری در نسبت با امام جعفر صادق (ع) بخصوص بکار رفته است و جعفر بمعنی جوی خرد و جوی فراخ هر دو آمده است و باین اعتبار

از لغات اضداد است نیز بمعنی شتر ماده که بسیار شیر دهد  
جعفی باضم اول و سکون دوم منسوبست بجعفر بن سعد العشیره بن مذحج پدر قبیلۀ درین و از این قبیله است جابر بن یزید جعفی از اصحاب امام باقر (ع) و صاحب کتاب الفصائل و کتاب التفسیر و کتاب النوادر و غیر اینها و نیز ابو امیه سوبد بن غفله جعفی از بزرگان تابعین و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و نیز محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی و در صاونی ترجمتش بیاید

جعل باضم اول و فتح دوم بمعنی سیه فام و بدین نظر - نیز بمعنی جانوری که در سر گین بغلطد و آنرا گرد کند و بلانه برد و آن لقب ابو عبدالله حسین بن علی بن ابراهیم بصری است در طبقه متکلمان معتزله و صاحب کتاب الایمان و کتاب المعرفه و کتاب الخلق و غیر اینها و متوفی ۳۹۹ و شاید او را از جهت رنگ رخسارش جعل گفتند

جعونه باضم اول و دوم و سکون او و فتح نون و در اخرنا بمعنی کوتا اندام و فرجه و آن نام جعونه بن زیاد

ص ۱۰۰

جعفیه باضم اول وفتح دوم  
مصغر جعده نام جعیده همدانی است از  
خواص اصحاب: **ابراهم بن مین** ۴

جعیل باضم اول وفتح دوم مصغر  
جعل نام جعیل بن زیاد اشجعی صحابی  
است و نام پدر که بن جعیل در طبقه  
ناعرا

چغمین با فتح جیم فارسی و  
سکون غین تقطع دار منسوبست به  
چغمین و آن تریه ایست از قرای  
خوارزم و از آن قریه است محمود بن  
محمد بن عمر چغمین در طبقه  
دانشمندان فلکی و صاحب کتاب  
قانونچه در طب و کتاب ملخص در علم  
هیئت و این کتاب راقاضی زاده رومی  
شرح کرد و چغمین در سال ۷۴۵ در  
گذشت

جفر بافتح اول و سکون فا  
پوست آهومی است که بر آن کنایت  
کنند - نیز چاه فراخ - و آن لقب احمد  
بن اسحق حمیری است در طبقه نجویان  
که در مصر زیستن گرفت و در سال  
۳۰۱ در گذشت و ندانستم او را از چه  
جفر گفتند

جفری با ضبط پیش منسوبست

جعفر و آن علمی است که از آن بر  
غیب (پنهانها خواه در گذشته و خواه  
در آینده) آگاہیها بدست کنند و  
جعفری کسی را گویند که آن علم را  
بداند و نیز جفر موضعی است در ناحیه  
مدینه و سعید بن سلیمان جفری در شمار  
محدثان بدان منسوبست - و نیز  
منسوبست بجعفر که نام چاهی است در  
مکه خاص قبیلہ بنی نیم بن مره قرشی و  
نیز نام چاهی است خاص بنی نصر بن  
معاویة بن بکر بن هوازن و جفر در مورد  
آن دو چاه بمعنی مطابقی لغوی خود  
بکار رفته است و باضم اول منسوبست  
بجعفره که نام موضعی است در بصره  
و یوم الجفره روز واقعه ایست که  
میان خالد بن اسید و مردم بصره در  
آن موضع اتفاق افتاد و ندانستم علی  
بن محمد جفری صاحب کتاب **کنز**  
البراهین و متوفی ۱۰۶۳ بکدام یک  
منسوبست اما سعید بن یزید فزاری جفری  
از اصحاب امام صادق (ع) چنین  
بنظر رسد که بهمان جفر مدینه منسوب  
باشد

اول و سکود  
دوم برورت درویش لعاب ابوالخیر  
معدان بن اسود بن معد یکرد صحابی

جفیر - جفینه - جکانی - جکلی - جلابادی - جلاب - جلابی - جلاخ

مت و جفش بمعنی اندک فشار دادن است و نیز دوشیدن شیر باطراف انگشتان

جفیر بافتح اول بر وزن امیر تیردان چرمین است و آن نام جفیر بن حکم کوفی است از معدنان خاصه و از اصحاب امام صادق (ع)

جفینه باضم اول و فتح دوم معنر جفنه بمعنی کاسه بزرگ و آن نام جفینه جهنی صحابی است

جگانی با فتح اول منسوبست بجکان که نام محلی است در شهر هرات و ابو الحسن علی بن محمد بن عیسی هروی جگانی در طبقه معدنان عامه و متوفی ۲۹۲ بدان منسوب

جکلی بکسر اول و دوم منسوبست بجکل که قریه است در ترکستان نزدیک طرار و ابو محمد عبد الرحمن بن یحیی بن یونس جکلی در طبقه ادیبان و خطیب سمرقند و متوفی ۵۱۶ بدان منسوبست

جلابادی باغم اول منسوبست بجلاباز معرب گل آباد و آن نام محلی بوده بزرگ در نیشابور و ابو حامد احمد بن محمد بن شعیب جلابادی در شمار فقیهان و متوفی ۳۳۸ بدان

منسوبست

جلاب بافتح و تشدید لام کسی را گویند که اسب و گوسفند از جائی بجائی برای فروختن برد و آن لقب جمعی است از جمله استحق جلاب است از اصحاب امام عسکری ۴

جلابی باضم اول و تشدید لام منسوبست بجلاب معرب کلاب و جلابی کسی را گویند که گاو بگیرد و یا بفروشد و آن لقب علی بن محمد جلابی است در شمار مورخان

جلاخ با ضم اول و در آخر خای نقطه دار بر وزن گشاد سیلی است که همه اطراف رود را فرا گیرد و آن نام نبای محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی یسار بن لال بن احمیحة بن جلاخ از عماری است در شمار فقیهان و قاضیان و مشهور بان امی لیلی و پدرش عبد الرحمن از بزرگان تابعین بود و از امیر المؤمنین حدیث فرا گرفت و جدش یسار در شمار صحابه است

ابن ابی لیلی سی و سه سال در کوفه منصب قضا داشت و در سال ۱۴۸ در گذشت و چنین حکایت کنند که کسی از ابن ابی لیلی خواست که چیزی از منافع معاویه بن ابی سفیان بر او بخواند



وی در جواب گفت آری پدرش ابو سفیان با پیغمبر (ص) بجنگید و خود با وصی پیغمبر بجنیدید و مادرش جگر حمزه را بخورد و فرزندش فرزندزاده پیغمبر را بکشت آیا از این منقبت فزونتر خواهی و حکیم سنائی همان مضمون را نظم کرده است

د آستان پسر هند مگر نشینی  
 که از او سه کس او به پیمبر چه رسید  
 پدر او در دندان پیمبر بشکست  
 مادر او جگر عم پیمبر بمکید  
 او بناحق حق داماد پیمبر بستاد  
 پسر او سر فرزند پیمبر بیرید  
 بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

لعن الله یزیداً و علی آل یزید  
 جلاس با ضم اول بر وزن  
 گشاد بنا بر ضبط فیروز آبادی در  
 قاموس نام چند تن از صحابه است از  
 جمله جلاس بن سوید بن صامت اوسی  
 صحابی ثوبینه در شمار منافقان بود  
 و از نفاق خود توبه کرد و رویتی نیکو  
 پیش گرفت

نگارنده گوید جلاس را باچنان ضبط  
 در کتب لغت نیامده حتی در قاموس  
 آن هم فقط در مررد نام صحابه و آنچه  
 بنظر رسد اینست که باضم جیم و شدیده

لام است جمع جالس و جلیس بمعنی  
 هم نشینان و یانشینندگان و جمع را علم  
 شخص کردن متعارف است

جلبه با فتح اول و دوم و سوم  
 بمعنی غوغا و فریاد نام جلبن عیاض  
 لیشی است از ثقات محدثان امامیه و نیز  
 نام جلبنه بن حیان بن ابجر کنانی است  
 که از جمیل بن دراج روایت کرد و خود  
 صاحب کتاب نوادر است

چلبی با فتح اول و دوم منسوبست  
 بچلب بمعنی سنج و آن دو بار چه برنج  
 مستدیر و میان تهی است که برهم زنند  
 و آهنگی موزون و دلکش از آن  
 بیرون آید و چلبی کسی را گویند که  
 کارش سنج زنی باشد و آن لقب مصطفی  
 بن عبدالله بن معروف بحاجی خلیفه و  
 نیز مشهور بحاج چلبی است اما او را از  
 آن روی که در آغاز پیشه سنج زنی داشته  
 چلبی گفتند و یابکسی و یا بجائی نسبت  
 رساند درست ندانستم وی در سال ۱۰۱۰  
 در اسلامبول از مادر بزراد و در آغاز شغل  
 سپاهیگری داشت و در اناطول کاتب  
 دتر قشون عثمانی بود کم که مرتبه اش  
 فزونی یافت تا در شمار رؤسای دفنران  
 گردید و چندین سفر بیخداد و همدان  
 و حلب کرد و کتابها پرداخت ما نند

## جلجل

## جلفری

## جللتانی

## جلودی

کشف الظنون عن اسماء الکتب  
والفنون و همین کتاب مایه شهرتش  
گردید و آوازه فضلش را بلند کرد  
مکرر در اروپا و مصر بچاپ رسید  
و در آن کتاب ۱۴۵۰۱ کتاب را باقید  
نام مؤلف ذکر کرده است و در اینکار  
مبتکر است و دیگر کتاب تقویم  
التواریخ درجد اول تاریخی و دیگر  
کتاب الفذلیکه در تاریخ دولت عثمانی  
باختصار و کتاب تحفة الکبافی اسفار  
البحار و کتاب جهان نما در جغرافیای  
عمومی و کتاب تحفة الاخیار فی الحکم  
والامثال و الاشعار و کتاب سلم الوصول  
الی طبقات الفحول در تاریخ سلاطین  
و کتاب المیراث الحق فی اختیار  
الاعق در تصوف و در سال ۱۰۶۸  
درگذ

جانری باضم اول و سکون لام و  
فتح فامنس و بست بجلفر معرب گلپرو آن  
نام قریه ایست در مرو شاهجهان و ابو  
نصر محمد بن حسن بن علی بن احمد  
جلفری در طبقه فقیهان و متوفی ۴۶۳  
بدان منسو بست

جللتانی بافتح اول و ضم لام اول  
و سکون لام دوم منسو بست بجللتان  
و آن قریه ایست از قرای نهر و آن ابو  
طالب محسن بن علی بن شه فیروز  
جللتانی در شمار فقیهان شافعی و متوفی  
۴۵۶ بدان منسو بست

جلودی با فتح اول و ضم لام  
بجلود و آن نام شهریست  
در افریقا و قریه ایست در اندلس اما  
این دو مرخ با جاودی صاحب  
کا

و برابر بود هم پس نسبت را و جاودی  
ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن  
عیسی جلودی بصری است در شمار  
علمای نسب و تاریخ و سیرت و از اکابر  
دانشندان امامیه و دارای دو بست جلد  
یست و تألیف مانند کتاب اخبار  
شالدین، حقوان و کذاب اخبار العجاج  
و کتاب معجوع نرائنه امیر المؤمنین  
و کذاب شعر علی و کتاب من عسی

جاجل باضم هر دو جیم و وزن  
سنبل بمعنی سبکروح - نیز خرسند  
بکار - نیز زنگوله و ابن جلجل کنیت  
سلیمان بن حسان اندلسی است طیب  
مخصوص هشام بن حکم بن عبد الرحمن  
خلیفه اموی در اندلس و در آن کتاب  
تفسیر اسماء الأدوية المفردة و هم  
نمایته بعلوم فلسفه و تاریخ پیسیهان  
شت و کتابی در تاریخ حکماء نرشت

من الشعراء و کتاب طبقات العرب و الشعراء و کتاب الجمل و کتاب العقبین و کتاب الخوارج و کتاب المرشد و المسترشد و کتاب المته و ما جاء فی تعلیلها و در سال ۳۳۲ در گذشت و پیدا است که با صاحب ترجمت نه آن شهر و نه این قریت چسبد و معنی گفته اند جلود معلتی است در بغداد و یاشام و بعضی دیگر گفته اند معلتی است در نیشابور و بعضی دیگر گفته اند جلود تیره از قبیله ازدند اما آنچه بنظر نگارنده رسد اینست که جلود باضم اول و دوم است جمع جلد بمعنی پوست هر حیوان و جلودی کسی را گویند که پوست دباغت کند و هر گاه صاحب ترجمت چنان پیشه را ندانند که از کسی که پیوند نزدیکتر بار داشته کسب کرده است و اینکار فراران سابقه دارد و از کجا که خود جاودی صاحب چنان پیشه نبوده است با آنکه دو بست جلد کتاب هم نوشته است و دانشمندان پیشین بیشتر پیشه ور بوده اند و کمتر بیکار

جلید با فتح اول و ک

بر وزن امیر بمعنی چاپک - نیرومند  
ژاله - تگرگ ران ابی الجلیلید عبید

بن مسعده فزاربست از مردم مدینه و در طبقه نحویان نیز ابوالجلید مسعده پدر او در شمار نحویان است و ابوالجلید همان است که وقتی کنیز سیه اندام ستبری را دید گفت

ان لم یصنئی اجل فاخترم  
اعتر من مالی صناعاً کالصنم  
هریضة المعطس خشناء القدم  
تکون ام ولد وتختدم  
اذا ابنها جاء بشر لم یلم

یقتل الناس و لا یولی الذمم  
جلس بافتح اول بر وزن انیس  
بمعنی همنشین لقب ابو عبدالله حسین  
بن هبة الله دینوری است در طبقه اعلام  
نحویان و صاحب کتاب ثمار الصناعات  
جلیلانی با کسر اول و سکون  
لام منسوبست بجلیلان و آن نام قریه ایست  
در اندلس که بجلیلانة التفاح مشهور  
است زیرا سیب آن قریه در مزه و بو  
ممتاز است و تفاح سیب را گویند و  
ابوالفضل عبدا لمنعم بن عمر بن حسان  
در طبقه شاعران نیکو پرداز و متوفی  
۶۰۳ بدان منسوبست جلیلانی چند بن  
دیوان پیرداخت دیوان حکم - دیوان

لموک - دیوان المشوقات

اعلی و این دو بیت از او است

جلیقی

جلین

جماز

جماعه

من لم یسل عنک فلا نسأ لن  
 عنه و لو حکمان عزیز النفر  
 و کن فتی لم تدعه حاسه  
 الی امتهان النفس الانس  
 جلیقی با کسر اول و تشدید لام  
 منسو بست بجلیقیه بر وزن صدیقیه و  
 آن نام ناحیتی است در شمال اندلس  
 و عبد الرحمن بن مروان جلیقی که  
 در ایام بنی امیه در اندلس خروج کرد  
 و اخبار او را در کتب تاریخ نوشته اند  
 بدان منسو بست

حماد بصری است در شمار ادیبان  
 و شاعران و معاصر با ابو نواس و در  
 ایام خلافت هرون الرشید ببغداد  
 رسید و شاعری شوخ و پلید زبان بود  
 و بر متوکل عباسی درآمد و این دو  
 بیت را خواند  
 لیس لی ذب الی شیعة الاخلاص  
 حعه ن بن هفان و حب العمرید  
 و از متوکل ده هزار درهم جایزه بستند  
 دور نیست ویرا از آن روی که تندر فتار  
 بود جماز گفتند

جلین با ضم اول و تشدید لام  
 مکسور بنا بر ضبط علامه در ایضاح  
 الاشتباه نام نیای ابو بکر وراق احمد  
 بن عبد الله بن احمد بن جلین دوری  
 است در شمار ثقات محدثان امامیه و  
 ب کتابی در طریق روایات رد

جماعه بافتح اول بمعنی گروه  
 مردم و آن نام جمعی است و ابن جماعه  
 کنیت عزالدین محمد بن ابی بکر بن  
 عبدالعزیز بن محمد بن ابراهیم  
 سعد الله بن جماعه حموی است در طبقه  
 ادیبان و منکلمان شاعری سیوطی در  
 بقیه الوعات ویرا چنین ستوده است  
 استاد زمان و فخر دوران و جامع علوم  
 پراگنده بر ابرو گفشار ابن ججر  
 و کان من العلوم بحیث یقضی

نگارنده گوید دور نیست که جلین  
 معرب گلچین فارسی باشد  
 جماز با فتح اول و تشدید می  
 و در آخر زای نقطه دار هر تیز رفتاری  
 را گویند خواه انسان باشد و خواه  
 هیوان و جمازه وصف مادینه است  
 در خصوص شتر تیز تک بسیار بکار  
 رفته است و آن لقب محمد بن عمر بن

له فی کل فن بالجمع  
 و هم از کتبی که در فنون مختلف  
 برداخته است مانند نه و تفسیر و حد  
 و جدل و خلاف و نحو و صرف و معانی  
 و بیان و بدیع و منطقی و هیئت و حکم

وزج وطب و فریست و ره و ننداب  
و رمل و صناعت نفل و کیمیا این  
معنی نمودار گردد و سس نامهای  
پرداخته‌های او را برده است و البته بیشتر  
حواشی و شروح است و کثیر کتاب  
مستقل و در سال ۸۱۹ در گذشت و نیز  
ابن جماعه کتبت عماد بن جماعه فقیه  
شافعی است همان کسی که بر قتل شهید  
فتوی داد

جماعیلی با تاج اول و تشدید میم  
منسوبست بجماعیل و آن فریه است  
در فلسطین و میان آن و بیت المقدس  
مسافت یکروز راه است و ابو محمد  
عبد الغنی بن عبد الله احد مقدسی جماعیلی  
صاحب کتاب الکمال فی معرفة الرجال  
و متوفی ۶۰۰ بان منسوبست

جمال با تاج اول و تشدید میم  
شتر دار را گویند و از ره میجاز شتر بان  
و نیز جمال نام و آن لقب ابو محمد  
صفوان بن مهران بن مغیره کوفی است  
از ثقات محدثان امامیه و ابن جمال  
کنیت علی بن ابی بکر بن نور الدین  
علی انصاری خرزجی مکی است در  
طبقه محققان فخر ای شافعی و صاحب  
مصنفات در فقه و حدیث و حساب  
و متوفی ۱۰۷۲

جهانه باضم اول بر وزن ذناده  
راحد همان بمعنی تکذبانه مروریه  
و این اعتبار علم مردان باشد و نام  
جهانه با لمی صغای از همین روست  
و اما ای تازش علم زنان باشد

جهامری با فتح اول و کسر  
های هوز منسوبست بجهامره و آن  
قلعه است در شام نزدیک جبهه و ابو  
الذجاج یوسف بن محمد بن منلد آنزخی  
جهامری در شمار محدثان امامیه بدان  
منسوبست

جمعی با ضم اول و ساکن  
میم منسوبست بجماع بن همیه بن  
کعب بن لوی بن غالب که پدر تیره است  
از قبیله قریش و از این تیره است احوص  
بن مسعود جمعی صحابی و نیز ابو عبدالله  
محمد بن اسلام بن عبدالله بن سالم جمعی  
بصری از ائمه ادیبان و صاحب کتاب  
طبقات الاعراب و کتاب ثمر بن الفران  
و متوفی ۲۳۲ و نیز ابو خلیفنا فنل بن  
حباب بن محمد بن شیب بن صخر جمعی  
بصری خوهر زاده محمد بن سلام  
جمعی در شمار ادیبان و شاعران و  
صاحب کتاب طبقات شعراء الجاهلیه  
و کتاب الفرسان و متوفی ۳۰۵ و این  
ابیات از او است

قالوا نراك تعطل الصمت قلت لهم  
 ما طول صمتي من عي ولا خرس  
 لكنه احمد الا مريبن عاقبة  
 عندي وابعد من منطق شكس  
 ان نشر البز فيمن ليس يعرفه  
 او انشر الدر للعميان في الغلس  
 قالو نراك اديباً لست ذا خطل  
 قلت ها توارو نى وجه مقتبس  
 لوشئت قلت ولكن لاارى احدا  
 بروى الكلام فاعطيه مدى النفس  
 وبعضى برآند كه آن ابيات از ابن دريد  
 است رو زى نامه كه سپس دانسته  
 گرديد از دوشيزه عاشق پيشه ايست  
 بروش استفتاء از حكم عشق بنخو برويان  
 نزد ابو خليفه كه منصب قضائيز داشت  
 افكنده گرديد و اين ابيات را در آن ديد  
 قل للحكيم ابي الخليفه  
 يا زيت فقه ابي حنيفه  
 انى قصد تك للدى  
 كاتمت من حذر و خيفه  
 ما ذا تفول لطفلة  
 فى الحسن منزلها شريفه  
 تصبو الى زيت الورى  
 من غير ما بأس عفيفه  
 و ابو خليفه در جوابش نوشت  
 يامن تكامل ظرفها

حال الهوى حال شريفه  
 ان كنت صادقة الذى  
 كاتمت من حزن و خيفه  
 فلك السعادة و الشها  
 دة و الجلالة يا شريفه  
 هذا النصاح بعينه  
 و به يقول ابو حنيفه  
 نگارنده گوید ابو خليفه پيش  
 از اندازه انتظار دوشيزه در فتوى  
 بر روا بودن چنان عشق پيش رفت  
 تا جايميكه سعادت و شهادت و جلالت  
 رابره هاى عشق ورزیدن وى كرد  
 جمل بافتح اول و دوم شترنر  
 خرماين - و ماهى كه طولش سى ذراع  
 باشد و آنرا جمل البحر گویند - رسن  
 ستمبر كشتى و از آبه مرآن حتى يلج  
 الجمل فى سم الخياط يعنى تادر آيد رسن  
 ستمبر كشتى در سوراخ سوزن معنى  
 اخير مقصود است و جمل لقب ابو عبد الله  
 حسين بن عبد السلام بصرى است در طبقه  
 شاعران تو انا وستا بشكر خلفاء  
 و امراء و از اوست  
 اذا اظمأ بك الكف اللثام  
 كفتك القناعة شعباً و ربا  
 فكن رجلاً رجله فى الورى  
 و هامة همته فى الثريا

ایمانا مل ذی ثروة  
 تراه بما فی یدیه ایما  
 فان اراقة ماء الحیا  
 ة درون اراقة ماء الحیا  
 نگارنده گوید زیر بار خواری  
 وزبونی نرفتن و دشواریهای زندگی  
 را آسان گرفتن موضوعی است که  
 آزادگان آنرا پسندیده و بدان کار  
 بسته‌اند و من نیز در این باره گفته‌ام  
 زمهر خوب رویان دل بریدن  
 ز وصل گل‌مذاران پا کشیدن  
 خمیده پشت بار کوه بردوش  
 بسنگسان چهل منزل دویدن  
 بیانکه در میان خار خفتن  
 سحر که خواب و حشتناک دیدن  
 لب تشنه کنار آب مردن  
 بریده سر میان خون طبیدن  
 بنزد من هزاران بار بهتر  
 که در دامان ذلت آرمیدن  
 چهل در سال ۲۵۸ در گذشت  
 جمای باضه لیش منوبست بجمل  
 بن سعد العشره که پدر تیره ایست  
 ارفیله منحج و جمل بن زیاد جملی  
 کوفی از محدثان امامه بدو منسوبست  
 جموح با فتح اول و ضم میم  
 پروزن صبور است سرکش را گویند

نیز آسی که بردویدن نشا طمنند باشد  
 و کسی که هوای نفس را سرداده و  
 عنان گسیخته باشد بدان اعتبار جموح  
 گویند و آن علمی است متعارف  
 در عرب و نام پدر عمرو بن جموح  
 سلمی صحابی  
 جمهور با ضم اول و سکون  
 میم بر وزن پرزور در چندین معنی  
 بکار رفته است توده ریک که از بسیاری  
 روی هم افتد - بیشتر مردم - بیشتر  
 از هر چیز - همه مردم و آن نام جمعی  
 است از جمله جمهور بن احمر عجمی  
 از محدثان امامیه و ابن ابی جمهور  
 کنیت محمد بن علی بن ابراهیم بن  
 بی جمهور احسان است از اعلام محققان  
 امامیه و در احسانی گذشت و نیز  
 جمهور نام نیای ابوعلی محمد بن  
 حسن بن جمهور عمی است در طبقه  
 کاتبان و خوشنویسان و شاعران و این  
 ابیات از اوست  
 اذا تمنع صبری  
 وضاق بالهم بجر صبری  
 نادیت و اللیل داج  
 وقد خلوت بفکری  
 یارب هب لی منه  
 وصال یوم بهری

### جمیل

ابن ندیم در فهرست گفته که وی در شمار خواص اصحاب حضرت رضا (ع) است و در بصره زیست و از اوست کتاب الواحدة در اخبار مناقب و منال و آنرا هشت جزو بسته است.

جمیع بافتح اول بمعنی همه نام جمیع بن عبد الرحمن عجللی کوفی است از محدثان امامیه و ابن جمیع کنیت هبة الله بن زین بن حسن اسرائیلی است که در فسطاط مصر از مادر بزاد و در صناعت طب بارع گردید و کنایی در رد قانون ابن سینا نوشت و آنرا بیغداد فرستاد هدا للطفیف یوسف بن محمد بغدا دی گفت آنرا ابن جمیع هر خود را در فهمیدن کتاب قانون بگذارند بهتر است نادررد آن کتاب نویسد و نیز از او است کتاب الارشاد لمصالح الانفس والا جساد و در سال ۵۹۴ در گذشت

جمیل با فتح اول بمعنی زیبا روی از اعلام متعارفه است از جمله جمیل بن دراج از ثقات محدثان امامیه و باضم اول و فتح میم بر وزن زبیر بمعنی نر شترک نام جمیل بن بصره غفاری صحابی است که ابو بصره کنیت داشت

### جناب

جناب با فتح اول بر وزن نهاد بمعنی آستانه و در گاه نام جمعی از صحابه و محدثان است

جنابندی با ضم جیم منسو بست بجنابند معرب گناباد و آن بلوکی است که میان قاینات و کاشمرو باخروز و خواف افتاده است مرکز آن جویمند است که در شمال گدا باد قدیم واقع است و از این قصبه است ابو محمد عبدا لعز یز بن ابی نصر مبارک بن ابی القاسم محمود جنابندی معروف بابن الا خضر در شمار اعلام محدثان و شاگرد خطیب و صاحب کتاب معالم العترة النبویه و غیر آن و متوفی ۶۱۱ و نیز محمد فاسم بن مظفر جنابندی معروف ببلا مظفر در شمار منجمان و ریاضی دانان عصر صفوی و صاحب کتاب تنبیهات و شرح بیست باب ملا عبد العلی میر جنبدی معروف بشرح بیست باب ملا مظفر سال و فائش بنظر نرسید و سید قطب الدین میر حاج جنابندی مشهور بانسی در شمار عرفا و شعرا می باشد صاحب کتاب حسن با یقرا که میر حاج تخلص کرد و در آغاز شیوه غزلسرائی را پسندید و سپس غزلسرائی را ترک گفت و بقصیده سرانگی

### جنابندی



جناده	جناد	جناح	جنابی
<p>جناد بافتح اول و تشدید نون لشکر کش نام ابو محمد جناد بن و اصل کوفی است از زاویه های اخبار و اشعار عرب اما از فنون ادب دانشی نداشت از این روی اشعار را بغلط خواند و عروض آنها را برهم زد جبلة بن محمد کوفی از پدرش حدیث کرد که بر جناد گذشتم حالیکه این شعر را خواند  علم بان الحق مر کبه  الاعلی اهل التقی مستصعب  فاقدر بذرعک فی الامور فانما  رزق السلامة من لہایتسبب  گفتم شعر شکسته را با شعر درست ردیف کردی و ندانست چه گفتمش  و مرا گذاشت و گذشت و صواب در  شعراول اینست  اعلم بان الحق مر کب ظہرہ  الاعلی اهل التقی مستصعب  و در جصاص شعر جناد که دنبال شعر این  جصاص خوانند گذشت  جناہ باضم اول و روزن کشادہ  نام جمعی از صحابہ و تابعان و محدثان و دانشمندان است از جمله جناد بن کعب بن حرث انصاری خزرجی که با خاندان خود از مکه با امام حسین (ع) براه افتاد و در کربلا شهید گردید و از</p>	<p>پرداخت و قصایدش در مدح ائمه دین است و در سال ۸۳۰ در گذشت و از او است  باز این دل شکسته خیال وصال کرد  چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد  زمانہ دست مرا کتر بست یار دہد  خوشست گر ہمہ عمرم بہ انتظار دہد  آنچنان از مرض عشق تو بگداخت تنم  کہ مرا ہر کہ ببیند نشناسد صکہ منم  جنابی با فتح اول و تشدید نون منسوبست بجنابہ ابن خلکان گفته کہ  آن شهر بست در بحر یون نزدیک  سیراف و یافوت گفته شهر کبست در  در ساحل خلیج فارس و ابو سعید حسن  جنابی قرمطی کہ در زمان خلافت  المقتدر باللہ خروج کرد و در قرمطی  تر جمش بیاید بدان منسو بست و با  فتح و تغنیف منسو بست بجناب بن ہبل بن  بکر بن کنانہ پدر تیرہ از قبیلہ کنانہ  جناح بافتح اول و روزن پناہ  در پرندگان بمعنی بال است و در آدمیان  دست از سر استان ناشاہ نیز بمعنی  پناہ نیز بمعنی گوشہ و کرانہ و آن نام  جناح بن رزین اشعری و جناح بن  عبد الحمید کوفی است کہ ہر دو از  محدثان امامیہ اند</p>		

بله ابواسامه جنادة بن محمد بن

ولنویان و شاگرد ابو منصور از هری  
ابواسامه ناشناس بر صاحب بن عباد  
وزیر در آمد حالیکه در برش لبان  
های ژنده و خود شو خگین و گرد  
آلود بود و نزدیک صاحب نشست  
صاحب او را دید و روی درهم کشید  
و گفت ای سگ از جباتیکه نشستی  
برخیز گفت سگ آنست هککه برای  
کلب (سگ) سیصد نام نشناسد صاحب  
چون این بشنید دست یازید و او را  
بنشستن در پهلوی خود خواند و گفت  
جای تو اشعاست ابواسامه بمصر  
رفت و مصر را ریسمانه ساخت و در  
جامع مقیاس (۱) بنشست و بدریس  
پرداخت قضارا در یکی از سالها آب

اوست حا کم که مردی تند و بیباک بود  
بی آنکه در آن سخن بیندیشد بکشتنش

(۱) مقیاس ستونبست مدرج که افزایش  
و کاهش آبرا بدان سنجند و آن ستونی  
رده است که آنرا در جامع بکار برده بودند  
تا اینکه جناده بکار تدریس سرگرم بود

اشارت کرد و بیارنگ او را کشتند و  
این قضیه در سال ۲۹۰ هجری اتفاق افتاد

جنان بافتح و ندید نون بمعنی  
بسیار پنهان - نیز درختن بسیار  
پیچیده و در هم و آن لقب عبدالله بن  
محمد جنان است در شمار محدثان  
عامه و ابن جنان کنیت مشهور ابو الولید  
محمد بن سعید بن محمد بن هشام کنابی  
اندلسی شاطبی است در شمار ادیبان  
و نحویان و این ابیات از اوست  
حدیثی یانسه الا سحار

ان خمر الحدیث منه خماری  
اناسکران من مدابة اشوا  
ق فمالی و حانة الخمار  
نون تهوی سایمی

فاهذا تمیل للا خیار  
نامی باککر جیم منسو بست  
بیباب الجنان که نام کوئیست در حد  
و محمد بن احمد بن سمسار جنابی  
و نوح بن محمد جنابی که هر دو در شمار  
محدثان عامه اند بدان منسوبند

جنیبی بانفتح اول و سکون نون  
منسو بست بجنب و آن نام و یا لقب  
تیره ایست در یمن بی آنکه بجنب  
نامی پیوندند و بکیر بن قابوس جنیبی  
از محدثان خاصه امامیه و بعضی از

محدثان عامه نیز بدو منسوبند و جنب  
بمعنی پهلو و نیز بیشتر چیز را جنب  
گویند

جنبند باضم اول و سوم و سکون  
نون بر وزن قنغد بمعنی شکوفه هر  
درختی است و بخصوص شکوفه درخت  
ناربن و آن نام جنبند بن سبع صحابی  
است که بامدادان بایغمبر نبرد کرد  
و شامگاهان - الیکه نبرد را دنبال  
کرد مسلمانی گرفت

جنبندی باضبط پیش منسو بست  
بجنبند معرب گند فارسی و آن نام  
قریه ایست در نیشابور و ابو الفضل  
محمد بن عمر بن محمد جنبندی در  
شمار ادیبان بدان منسو بست

جنبلائی با ضم اول و سوم و  
سکون دوم منسو بست بجنبلا و آن  
نام قریه است میان واسط و کوفه و ابو  
عید الله حسین بن حمدان جنبلائی  
حضینی در شمار محمد ثانی امامیه و  
صاحب کتاب الاخوان و کتاب تاریخ  
الائمة و کتاب المسائل و کتاب اسماء  
النبی و الائمة و متوفی ۳۵۸ بدان  
منسو بست

جنبجروی با فتح هر دو جیم  
بست بجنبجری معرب چند رود

و آن نام یکی از قرای نیشابور  
است و ابو سعید محمد بن عمرو بن  
منصور جنجروی در بقیه محدثان  
عامه و معروف بهختن و متوفی ۳۴۳  
بدان منسو بست و ختن بروزن حسن  
پدر زن را گویند و بمناسبت اینکه  
پدر زن ابوبکر بن خزیمه بوده او را  
ختن گفتند

جندب باضم اول و سوم و سکون  
دوم قسمی است از ملخ و آن از اعلام  
متعارفه است و نام ابو ذر جندب بن  
جناده غفاری صحابی است و در غفاری  
بیاید و باید دانست که جندب بادو هیئت  
دیگر درست است باضم اول و فتح  
سوم بروزن گنبد و با کسر اول و فتح  
سوم بروزن درهم

جندعی با فتح و سکون  
منسوبست بجندع بن مالک بن ذی  
بارق که پدر تیره از قبیله همدانست  
و عمرو بن عبدالله جندعی که در کربلا  
بامام حسین (ع) پیوست و در روز  
عاشورا با دشمن بجنگید و از فزونی  
زخمها از پادر آمد و بنی اعمامش پیش از  
آنکه صکشته گردد او را بردند و  
جراحش را درمان کردند اما پیش از  
آنکه از بستر برخیزد از جهان رفت

بلو منسوبست - جندع بمعنی حبایبی است که از فروریغتن باران روی آب پدید گردد و نیز بمعنی هر خزنده ایست که گزند رساند

جندله بافتح اول و سوم و چهارم و سکون نون و در آخر آن تاء وحدت بمعنی تک سنگ بزرگ و آن نام جندله بن نضلة بن عمرو بن بهدله صحابی است جنیدی با فتح اول و دوم منسوبست بجند و آن قریه ایست در صنعاء یمن و جمعی از محدثان بدان منسوبند و با فتح اول و سکون دوم منسوبست بجند بروزن چند و آن نام قریه ایست در ترکستان در کنار نهر سیحون و قاضی یعقوب بن شیر بن جنیدی ابقه ادیبان و شاعران و منشیان و شاگرد زمخشری بدان منسوبست و جنیدی باضم و سکون منسوبست بجند بمعنی سپاه و ابن جنیدی کنیت مشهور ابو الحسن احمد بن محمد بن عمران نهلمی شیعی است در شمار محدثان شیعه و از مشایخ نجاشی و صاحب کتاب عقلاء الجائین و کتاب الهوائف و کتاب الغیبة و کتاب الحظ و کتاب العین والورق و کتاب الانواع و ابن جنیدی بمعنی سپاهی زاده است

جندینه باضم اول و سکون نون منسوبست بجندین یا قوت لفته گمانم آنست که از نواحی همدا باشد و ابو عبدالله حسین بن علی بن محمد بن عبدالله بن مرزبان جندینبی همدانی در شمار ادیبان و خطیبان و متوفی ۴۹۵ بدان منسوبست

جنزودی با فتح اول و سکون نون معرب دوم همان چند رودی است که در جنجرود گذشت و ابوسعید محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن جعفر بن محمد جنزودی در شمار فقیهان و ادیبان و نعتویان و شاعران و متوفی ۴۵۳ بدان منسوبست سیوطی در بغیة الوهات گفته که میان وی و میان ابو جعفر زوزنی ستغنا نی دادوستد شد که بر میدگی طرفین کشید و ابو سعد زوزنی را هجو کرد و بدانسان که خوا

بدیهای او را گفت و باید یها بر او بست جنزیدی با فتح اول و سوم و سکون دوم منسوبست بجنزوه در عرب گنجه از شهر های قفقاز و ابو الفضل اسمعیل بن علی بن ابراهیم بری در شمار محدثان هامة و متوفی ۵۸۸ بدان منسوبست

جنزوی با فتح اول و سکون کسبه و ا

تعریب دوم است از گنجه در تعریب  
از اینگونه بی نظمیها قراوان دیده  
شده است و ابو حفص عمر بن عثمان  
بن شعیب جنزی از پیشروان ادب و در  
طبقه نحویان و شاعران بدان منسوبست  
جنزی چندی در بغداد بزبست و با  
پیشوایان ادب در آمیخت و از او مظفر  
ایبوردی فرا گرفت آنگاه بشهر خود  
باز گشت و دیگر نام سفری بغداد کرد  
و از آنجا بیصره و خوزستان رفت و از  
اماضل آن شهر هاجر او این د اش فرا  
گرفت چندانکه علامه زمان خود گردید  
و این دو بیت از اوست

قالت و خلنك شيبه كالعین

کم نذرف عینک ذروف العین

قد فلت لها ایا سواد العین

یزداد من اللوح ماء العین (۱)

و در سال ۵۵۰ در مرو از جهان برفت

(۱) عین در صراع ابراهیم علیه السلام  
لسکر است که دیدار رحیم ساه است  
پیش رو دنیا بنگار دو ما کاهاد و عین  
در مصراع دوم حسه است که آن از آن  
بجوشد و بیرون حسه و عین دره صراع  
سوم حسم است و عین دره صراع چهارم  
کار بر است که از سعه صیرف آه پای آنها  
فزونگی گیرد و در این مورد حسه است  
یعنی موهای سمام آسمم را افرون کرد  
چونان برف که آب کار رها را فزونی بخشید

جنو جردی با فتح اول و ضم  
دوم منسوبست بجنو جرد و آن قریه  
ایست از قرای مرو و ابو محمد عبدان بن  
محمد بن عیسی جنو جردی در طبقه  
حفاظ حدیث و صاحب کتاب موطا و  
متوفی ۲۲۰ بدان منسوبست و او  
محمد کسی است که مذهب شافعی را  
در مرو نهم پاشی کرد و در ترویج آن  
بکوشید و آنرا پیروانید

جنی با کسر جیم و تشدید نون

منسوبست بعون بمعنی پری و جنی

لقب است نه نسبت در مورد عمرو بن

اروق جنی صحابی و در زوبه جنی

صحابی و نیز جنی نام پدر اء الفتن

عثمان بن جنی است معروف بان جنی

در طبقه اول از نحویان و صر فیان و ادیبان

و صرفش کمالنراز نحوش بود و در

گشودن در های بسته و باز کردن

گره های پیچیده ادب آتی بود این

جنی در موصل از ما بزاد و در بغداد

زیست و از ابوعلی فارسی علوم ادبیه

را فرا گرفت و کتابها پر دانت مانده

کتاب اللوح و این کتاب را جمعی از

اعلام ادب شرح کرده اند و کتاب سر

الاعاءه و کتاب الفهمایع و کتاب

تفسر دیوان منبئی و کتاب النوادر

المتعوه و کتاب المحتسب و کتاب تفسیر  
العلویات و این کتاب تفسیر چهار قصیده  
شریف رضی است و کتاب البشری  
والظفر در تفسیر این شعر عضدالدوله  
دلمی

اهلا و سهلا بنی البشری و نوبتها

و با شمال سرا یا نا علی الظفر  
و کتاب المنتصف و کتاب الفائق

و کتاب الارجیز و کتاب شرح الفصیح  
و کتاب شرح الکافی فی القوافی و غیر  
اینها ابن جنی رومی زاده است و پدرش  
جنی رومی بود و غلام زرخرید سلیمان  
بن فهد از دی موصلی و با خوئی که  
هرب در بالیدن بر نژاد داشت رومی  
بودن ابن جنی را براو عیب گرفتند و  
ابن جنی در پاسخ گفت و بسیار نکو  
گفت

فان اصبح بلا نسب

فعلمی فی الوری نسبی

علی انی اول الی

قروم سادة نجب

فیا صرة اذا نطقوا

ارم الدهر فی الخط.

اولا کدعا البنی اہم

کفی شرفاً دعاء نبی

و این غزل دلنشین از او است

غزال غیر و حشی  
حکمی الو حشی مقلته

راه الورد یجنی الورد

دفا ستکسام حلتہ

و شم با نفه الریحا

نفا ستهداہ زہر تہ

و ذاق تریعہ الصہبا

فما ختلستہ نکہتہ

ابن جنی پیش از ۳۳۰ از مادر بزاد

و در سال ۳۹۲ در گذشت

جنید باضم اول وقتح دوم مصفر

چند بمعنی لشکرک نام جمعی است

و مشهورترین ایشان ابوالقاسم جنید

بن محمد بن جنید خزار فواربری است

از اعاظم صوفیان و در قواربری

تر جمش بیاید و ابن جنید کنیت

مشهور ابوعلی محمد بن احمد بن جنید

اسکافی است از علمای امامیه و در

اسکافی گذشت

جواری بی بافتح اول و دوم

منسو بست بجوارب جمع جورب

پایبوش معروف و مارسیان آنرا جوراب

گویند و جواری کسی را گویند

که جورب بپاورد و یا بفرشد و آن

لقب جمعی از محدثان عامه است و نیز

لقب صالح بن موسی حواری است

از محدثان خاصه

جو الیقینی با فتح اول و دوم  
منسوبست بجو الیقینی جمع جوق معرب  
جوال فارسی وریشه آن گوال است  
و جو الیقینی کسی را گویند که گوال  
بپا فد و یا بفروشد و آن لقب جمعی  
از جمله ابو منصور موهوب بن  
احمد بن حسن بن حصر جو الیقینی  
بنگدادی از اعلام لغویان و ادیبان  
و شاگرد خطیب نریزی و مدرس  
علوم ادبیه در مدرسه نظامیه پس از  
تبریزی و صاحب کتاب العروض و  
کتاب التکملة فیما یلحق فیہ العامه و  
این کتاب را از آروی که دره الغواص  
حریری را کامل کرد نكمله نام نهاد  
و کتاب العرب من الکلام العجمی و  
متوفی ۵۳۹ و فرزندش ابو محمد  
اسمعیل بن موهوب جو الیقینی پیشوای  
ادب در عراق پس از پدر و مؤدب فرزندان  
خلفاء بخصوص و متوفی ۵۷۲ و فرزند  
دیگرتش ابوطاهر اسحق بن موهوب  
جو الیقینی نیز در شمار ادیبان و متوفی  
۵۷۵ و از جمله هشام بن سالم جعفی  
جو الیقینی و حمد بن سیار جو الیقینی  
کوفی هر دو از محدثان امامیه و از  
اصحاب امام صادق (ع)

جوان بافتح و تشدید واو بنا بر  
ضبط علامه در ایضاح الاشتباه گونه  
ساز را گویند و گونه بویه دان (ظرف  
عطر) باشد و پیشتر آنها را از پارچه  
های چرمین بافتند و عطر در آنها  
ریختند و فروختند و آن لقب خالد بن  
نجیح کوفی است از محدثان امامیه

جوانی بافتح اول و تشدید واو  
و هم تشدید یاد را آخر منسوبست بجوانیه  
و آن نام موضع و بانام قریه ایست در  
نزدیکی مدینه و ابو عبدالله محمد بن  
حسن بن عبدالله علوی جوانی در شمار  
فقیهان و محدثان امامیه و صاحب کتاب  
نواب الاعمال و نیز احمد بن علی بن  
ابراهیم علوی جوانی بدان منسوبند  
جو بانی باضم اول و سکون واو  
منسوبست بجوبان و آن از قرای مرو  
است و ابو عبدالله محمد بن محمد بن  
ابی ذر جوبانی در شمار محدثان عامه  
بدان منسوبه

جو بری با فتح اول و سوم و  
سکون دوم منسوبست بجو بروان  
نام دو قریه است یکی در دمشق  
و عبد الوهاب بن عبد الرحیم جو بری  
و نیز احمد بن عبدالله بن مزید جو بری  
که هر دو از محدثان عامه اند بدان

منسوبند و دیگر قریه ایست از قرای  
 نیشابور و ابو بکر محمد بن علی بن  
 محمد جو بقی نیشابوری وی نیز در  
 شمار محدثان عامه بدان منسوبست  
**جو بقی** بافتح اول و سکون دوم  
 و فتح سوم منسوبست بجوبق و آن  
 نام دو قریه ایست یکی در نصف واز  
 این قریه است ابو نصر احمد بن علی  
 جو بقی نسفی در طبقه ادیبان و شاعران  
 و متوفی ۳۴۰ و دیگر قریه در مرو  
 و ابو بکر تمیم بن محمد بن علی جو بقی  
 در شمار محدثان و متوفی ۵۰۵ بدان  
 منسوبست

**جو خانی** بافتح و سکون  
 منسوبست بجوخان و آن قریه ایست  
 در نواحی اهواز و ابو شجاع عبدالله  
 بن علی بن ابراهیم جو خانی در شمار  
 محدثان عامه بدان منسوبست

**جو خیی** باضم اول و سکون دوم  
 منسوبست بخان جو خیه که  
 بازرگان سرا سمیت در دمشق و مکی  
 بن محمد بن سعید بن یاسین بن سلیمان  
 بن طه بن سلیمان جو خیی دمشقی در  
 شمار ادیبان و شاعران و شارح کتاب  
 مختصر از کار نووی و کتاب شرح  
 الصدور و دیوان شعرو مولی ۱۱۹۲

بدان منسوبست و او را از این روی که  
 در خان جو خیه تجارت داشته است  
 جو خیی گفتند

**جو دی** باضم و سکون دوم نام  
 کوه آرات است در ارمنستان  
 و آرات بزرگ که ارتفاع آن  
 ۵۱۵۶ متر است در ارمنستان است  
 و آرات کوچک که ارتفاع آن  
 ۳۹۱۶ متر است میان خاک ایران و  
 ترکیه واقع شده است و جو دی همان  
 کوهی است که کشتی نوح بر آن  
 نشست باری جو دی نام جمعی است  
 از جمله جو دی بن عثمان موروری  
 اندلسی در طبقه نحویان که بمشرق  
 کوچید و کسائی و فرا را بدید و باندلس  
 بازگشت و در قرطبه زیستن گرفت و  
 نخستین کسی است که کتاب کسائی  
 را باندلس برد و در قرطبه حلقه درسی  
 داشت و کسائی در نحو برداخت و در  
 سال ۱۹۸ در گذشت و ابو الجودی  
 کنیت یکی از تابعان است و نام او  
 دانسته نگردید و نیز جو دی تخلص  
 مرثیه سرای مشهور ایرانی است که  
 در مرثیه اهل بیت اشعار روان نظم  
 کرد و کتاب او بنام سرا بنده آن جو دی  
 شهرت یافت



جوزدقانی با فتح اول و ذال  
 نفعه دار و سکون دوم منسوبست  
 بجوزدان از قرای با خرز از اعمال  
 نیشابور و اسمعیل بن احمد بن اسمعیل  
 جوزدقانی با خرسی در شمار مجددان  
 بدان منسوب

جوربندی با فتح اول و سکون  
 و او و رای بی نفعه و فتح بای ابعده  
 منسوبست بجوربند از قرای اسفرائین  
 از اعمال نیشابور و عبدالله بن محمد  
 بن مسلم اسفرائینی جوربندی در طبقه  
 مجددان و در شمار رحالان که در طلب  
 حدیث رحلتها کرد و مشایخ بسیار بدید  
 و در سال ۳۱۸ در گذشت بد آن  
 و

جوزاء با فتح اول و سکون  
 دوم بمعنی سکون است باه که  
 و سلطان سدید باشد نیز نام رج سوم  
 از بروج دوازده گانه فلکی که آنرا  
 دویبکر گویند و ابو الجوزاء کنیت  
 اوس بن خالد ر بهی تا بهی است در  
 مار مفسران و خورد گفت من دوازده  
 سال با ابن عباس در خانه او بودم و  
 آبتی از قرآن نماد که از او تفسیرش را  
 نپرسم و ابو الجوزاء با عبدالرحمن  
 بن اشعث خروج کرد و در در الجماجم

سال ۸۳ کشته گردید  
 جوزجانی با ضم اول و سکون  
 دوم و سوم منسوبست بجوزجان که  
 نام ناحیتی است میان مرو و بلخ و  
 پوا بع آن بسیار است و قصبه آن  
 یهودیه است و از قرای معروف آن  
 فاریاب و انبار و کلا رود و ارعوه  
 است و ارعوه جائیست از جوزجان که  
 قتل یحیی بن زید بن علی بن حسین بن  
 علی بن ابیطالب در آنجا اتفاق افتاد  
 باری جمعی از دانشمندان از جوزجان  
 بر خا سنه ا ن د ما نند ابو عبیده الله  
 عبد الواحد بن محمد جوزجانی از  
 شاگردان شیخ الرئیس و از حکیمان  
 بزرگ و از اینکه دیباچه کتاب  
 شفا را نوشت منزلتش در نظر شیخ  
 دانسته گردید وی با شیخ  
 الرئیس بود تا آنگاه که شیخ از  
 جهان برفت و از آن پس بجوزجان  
 رفت و در همانجا بزیست تا در سال  
 ۴۳۸ در گذشت و مانند ابو سلیمان  
 جوزجانی در شمار فقیهان و پارسایان  
 و مجددان و از شاگردان محمد بن حسن  
 شیبانی این ندیم نوشت در فتنه امین  
 مردی را دید که دود و مردی دیگر را  
 دید که از پس او دود حالیکه شمشیر

برهنه در دست دارد و فریاد زندانین  
مرد را بگیرد کسی آنمرد را گرفت  
و فریاد کش نیز برسد و بیدرنگ او  
را کشت ابوسلیمان پرسید آیا آنمرد  
را شناختید گفتند هیچیک را نشناختم  
گفت پس چرا کسی را که نشناختید  
از پویه باز دارید تا کشته گرد این  
بگفت و سوگند یاد کرد که در میان  
این مردم زیستن نگیرد و از ابوسلیمان  
کنیی بر جای نماند جز اینکه فرا گرفت  
و فراباد داد و ماند ابوعمر منهای الدین  
عثمان بن سراج الدین جوژ جانی که  
ابتداء در غو و رزیستن داشت و سپس  
بهند و سنان رفت و کتاب طبقات ناصری  
را در تاریخ هند و سنان از قدیمترین  
زمان تا سال ۶۵۸ نوشت و آنرا بنام  
ناصر الدین محمود شاه از پادشاهان  
غوری هند تألیف کرد و در سال ۶۹۸  
در گذشت

جوزدانی باضم اول و سکون  
دوم و سوم منسوبست بجوزدان و آن  
قریه ایست بزرگ از قرای اصفهان  
و جوزدان همان قریه حوزان است  
مرکز دهکده های ماربین و ماربین  
شامل شحمت و یک قریه است که مپوه  
های خوب بخصوص به در آنها عمل

آید و از کثرت میوه خیزی بشریت  
خانه ایران مشهور است و در وصف  
مار بین شاعر گفته است  
مار بینش چه روضه ارم است

آفتاب اندراو درم درم است  
با ری ابو بکر محمد بن علی  
بن احمد جوژدانی در شمار مقرئان  
و محدثان و متوفی ۴۴۲ بدان منسوبست  
جوژرانی بافتح اول و سکون  
دوم و فتح زای نقطه در منسوبست  
بجوژران و آن قریه ایست در ناحیت  
بغداد نزدیک عکبر و محمد بن محمد بن  
علی جوژرانی عکبری در طبقه محدثان  
و مقرئان و متوفی ۴۷۳ بدان منسوبست  
جوژقی بافتح اول و سکون  
دوم منسوبست بجوزق و آن نام دو قریه  
است یکی در ناحیت نیشابور و از این  
قریه است ابو بکر محمد بن عبدالله بن  
محمد بن زکریای جوزقی نیشابوری  
در شمار محدثان و صاحب کتاب المنفق  
و متوفی ۳۸۸ و دیگر قریه ایست از  
قرای هرات و اسحق بن احمد بن محمد  
بن جعفر جوژقی هروی در طبقه حفاظ  
حدیث و متوفی ۳۵۸ بدان منسوبست  
جوژی بافتح اول و سکون دوم  
منسوبست بجوز و مردی را که گردو

فروشد جوزی وزن را که چنان باشد  
 جوزیه گویند و جوزی نام نیای جمال  
 الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن  
 محمد بکری حبلی است معروف باین  
 جوزی در طبقه مفسران و محدثان و  
 واعظان و ادیبان و صاحب کتاب المنتظم  
 فی تاریخ الملوک و الامم و کتاب اعمار  
 الاعیان و کتاب صفة الصفوة و کتاب  
 الرد علی المتعصب العنید المانع من  
 یزید و این کتاب رد بر عهد  
 زهیر است که کسابی در  
 فضائل یزید بن معاویه نوشت و کتاب  
 اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء در غلط  
 گوئیها و غلط رویهای غزالی در احیاء  
 العلوم و کتاب تلیس ابلیس رد بر  
 صوفیه و در این کتاب بشدت بر غزالی  
 تاخته و گفته است که غزالی خود راه  
 تصوف را سپرد و کتاب احیاء العلوم  
 خود را بر روش و نیجار صوفیان نوشت  
 و آنرا از احادیث ساختگی انباشته کرد  
 و باب مکاشفه را کشود و در فقار بست  
 و بیک سخن کتاب احیاء العلوم را  
 کتاب بدعت و ضلالت خواند و این  
 جوزی خود راه دینداران ساده را سپرد  
 و در کتابهایی هم که پرداخت همانرا  
 رفت و هر قلمی که تراشید و با آن

کتابت کرد تراشه های آنرا جمع کرد  
 و وصیت کرد که آب غسلش را با همان  
 تراشه ها گرم کنند و با این وصف از  
 هوشمندان وزیرکان بود و در این  
 باره حکایاتی از او کنند و در سال ۵۹۷  
 در گذشت و اما سبط بن جوزی  
 ترجمتش در قزاعلی بیاید و اما ابوالقاسم  
 اسمعیل بن محمد خوزی اصفهانی که  
 در خوزی نیز بیاید منسوبست بسکه  
 الخوز که نام گوئی در اصفهان بوده  
 است و جوزی نیست و سیوطی در بغیة  
 الوهاب جوزی نوشته و آنرا پرند  
 خرد (صغیر) معنی کرده و اشتباهست  
 و باید دانست که جوزی نیز منسوبست  
 به نهر الجوز و آن نام ناحیتی است  
 معور میان حلب و بیره شامل قریه ها  
 و بساتین و نیز منسوبست بجزیره و آن  
 قریه است در کوهستان هکاریه نزدیک  
 موصل و ندانستم ابو الحسن احمد بن  
 محمد بن جعفر جوزی فقیه بکدامیک از  
 آن دو موضع نسبت رسانند  
 جوزیه نام مدرسه ایست در  
 دمشق و پدر محمد بن ابی بکر حبلی  
 معروف باین قیم جوزیه فتوئی آن  
 بوده است از این روی او را ابن قیم  
 جوزیه گویند و در قیم بیاید

جوسقانی جوسقی جوغانی جوفی جوکانی جون

جوسقانی با فتح اول و سوم  
 منسوبست بجوسقان معرب جو شقان  
 و آن نام بلو کیست از اعمال کاشان  
 که هرگز آن میمه است و باقوت قریه  
 دیگر را بنام جوسقان چسبیده باسفر اثن  
 ذکر کرده است و هر گاه سخن باقوت  
 درست باشد ابو حامد محمد بن عبد  
 الملك جوسقانی فقیه شاگرد ابو حامد  
 غزالی و متوفی ۴۰۰ هـ بدان منسوبست  
 جوسقی با فتح اول و سوم  
 منسوبست بجوسق معرب کوشک  
 (قصیر) فارسی و آن نام چندین موضع  
 است - ۱. قریه ایست از قرای دجیل  
 ۲. قریه ایست از قرای نهروان و از این  
 قریه است ابوطاهر خلیل بن علی بن  
 ابراهیم جوسقی در طبقه مقرران  
 ۳. قریه بزرگ است از قرای بلبیس در مصر  
 ۴. قریه ایست در قیروان ۵. قریه ایست  
 از قرای قزوین و از این قریه است  
 بن محمد جوسقی قزوینی از افاضل  
 محدثان

جوغانی باضم جیم منسوبست  
 بجوغان و آن قریه ایست از قرای  
 جرجان و ابو جعفر احمد بن حسن بن  
 علی جوغانی جرجانی در شمار محدثان  
 بدان منسوبست

جوفی با فتح اول منسوب است  
 بجوف و آن نام چندین موضع است و  
 اما حیان اعرج جوفی در طبقه محدثان  
 بیاب الجوف که نام دروازه ایست در  
 بصره منسوبست

نی باضم اول منسوبست  
 بجوکان معرب او جان یکی از چهار بخش  
 چهاردانکه در فارس و سه بخش دیگر  
 آن خو نکشت و خسرو شیرین و  
 کوشک زن است و ابو سعید عبدالرحمن  
 بن محمد جوکانی در شمار فقیهان  
 و ادیبان و محدثان که پس از ابواسحق  
 شیرازی مدرس مدرسه نظامیه بغداد  
 گردید و در سال ۳۷۸ در گذشت بدان  
 منسوبست

جون بافتح و سکون و او بمعنی  
 سیاه و سپید از لغات اشناد است و آن  
 از صحابه و محدثان

نیز نام جون بن ابی مالک است که  
 غازی سیه چرده بود و ملوک فضل  
 بن عبداللہ بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین  
 او را بصدر پنجاه دینار خریدند و باو ذر  
 بخشیدند و جون غلام ابوذر شهره شد  
 و باو ذر بر بنده رفت و پس از مرگ  
 ابوذر با امیر المؤمنین پیوست و پس  
 از امیر المؤمنین با امام حسن (ع)

وسپس با امام حسین (ع) و در کربلا نیز با امام حسین بود و در سلک شهیدان منظوم گردید

جوانقا باضم اول و سکون واو وفتح نون لقب علمی بن هیشم است از حکامیان دیوان مأمون و از افاضل ادیبان و مترسلان و بیشتر الفاظ پیچیده بکار برد و کمتر الفاظ روان تا چایمکه مأمون گفت من با همه مردم بعدت خود سخن کنم مگر باعلی بن هیشم چه وی در اعراب کلمه فرو رود و ناچارم در هنگام سخن کردن باو از عادت در سخن کردن در گندم و داستان رفتن ویراب بازار اسب فروشان و سخن کردنش را با اسب فروش یاقوت در معجم الادبا و سیوطی در بغیه الوعات آورده است اسب فروش در پایان سخن علی بن هیشم گفت این و صاف اسب پیغمبر است

نگارند گوید جوانقا لفظ عربی نیست بلکه معرب است و گمانم آنست که آن معرب جوانک فارسی باشد و یا معرب جوانکا باز یادتهی الف خطاب فارسی در آخر آن بمعنی ای جوانک و علی بن هیشم ایرانی است و خود ایرانی بودنش فارسی بودن ریشه جوانقا را

تایید میکند

جوهری با فتح و سکون واو منسوبست بجوهر معرب گوهر و آن هر سنگ بهادار است و جوهری کسی اگویند که سنگهای بهادار را بفروشد و آن لقب جمعی است از جمله ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابی از پیشوایان لغت و ادب و باین وصف از خوشنویسان و خطش در خوبی ضرب المثل شد جوهری علوم ادبیه را از ابو علی فارسی و ابوسعید سیرافی فرا گرفت و از آنجا به جازرت و با عرب عار به در آمیخت و بلاد ربیع و مضر را در نور دید و فراوان دانش آندوخت و از سفر دانش پژوهی که فراغت یافت راه خراسان را پیش گرفت و در دامغان ابو علی حسین بن علی از اعیان کاتبان و از اعلام افاضل از او استفادت کرد و آنکاه او را به نیشابور فرستاد و جوهری در نیشابور بکار تدریس و تألیف و آموزش خط و نوشتن قرآن سرگرم شد و آثار پایداری بر جای گذاشت از جمله کتاب الصحاح در لغت گویند جوهری که از تألیف کتاب صحاح فراغت یافت آنر پیش عربان فرستاد و گفت فرهنگ خود

از بیگانه (عجمی) بگیرد و جوهری  
 نخستین کسی است که الفاظ را مرتب  
 کرد و آن نظم داد و کتاب خود را  
 بدان بیار است و پیش از جوهری  
 ترتیب و نظمی در کتب لایب نبود و نیز  
 نزدیک چهل و پنج هزار شعر عرب در  
 کتاب صحاح آورد و این کتاب را  
 بهمنی از فنملا تلخیص کرد و شواهد  
 و اشعارش را بیفکند و آنرا منتخب  
 الصحاح نامید و محمد بن ابی بکر بن  
 عبدالقادر رازی آنرا مختصر کرد  
 و مختصر کرده را مختار الصحاح نام  
 داد و جمال الدین ابوالفضل محمد بن عمر  
 بن خا - تفرشی آنرا فارسی کرد و  
 فارسی کرده را صراح نامید نیز از آن  
 جوهری است مقدمه در نحو و کتابی  
 در عروض و در سال وفات جوهری  
 باختلاف سخن کرده اند و از ۳۶۲  
 نوشته اند تا ۳۹۲ و از جمله ابوالحسن  
 هلمی بن عبدالعزیز بن مرزبان بن سابور  
 جوهری بغوی از امامان مجدنان و  
 صاحب کتاب المسند که در مکه  
 زیستن گرفت و کتب ابو عبیدنا سم بن  
 سلام را بر حجاج خواند و مزد از ایشان  
 نتوقتی او را بر اینکار نکوهش  
 کردند گنت حاجیان از مکه روند

و مرامیان و کوه خشک گذارند و  
 گذرند و از کجا روزی فراهم کنم  
 بزوی حکایت کند که در مسجد  
 العمر ام پیش آمو زگار خطم بودم  
 که دخترک خرد سالش بنام و سناء بر  
 او درآمد حالیکه پیران حریری در  
 برداشت او را در کنار خود نشانید  
 و این اشعار بقواند

وما الو سناء الا شبه در

ولا سیما اذ البست حریرا

فاحسن زیها ثوب نظیف

تکفن فیه نم اری سریرا

تهادی بین اربعة عجال

الی قبر تملؤ ناسرورا

نشانند گوید این حکایت را

زینیم تا بدانند که عربان چگونه

نزاری بادختران آنها پس از نزدیک

ساعتی بعد از اسلام داشتند و آن

در شیزه که مانند در بود زیبا ترین

جابه دایره را کفن داشت و آنجا

تابوت که روی دوش چهار تن آنرا

بیزد که باشاب آنرا کورگناه ببرند

و دل پدرش را از شادمانی پر کنند

باری ابوالحسن جوهری در سال ۲۸۷

در گذشت و از جمله احمد بن عبدالعزیز

جوهری در شمار مجدنان و مورخان

وصاحب کتاب السقیفه وابن ابی العدید  
 در شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه  
 جوهری فراوان گرفته و نقل کرده  
 است و از جمله او عبدالله احمد بن محمد  
 بن عبدالله جوهری معروف بابن عیاش  
 معاصر شیخ صدوق و صاحب کتاب  
 مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی  
 عشر و کتاب اخبار ابی هاشم الجعفری  
 و غیر اینها و در سال ۴۰۱ در گذشت و  
 از جمله عباس بن سعید جوهری در  
 طبقه منجمان عصر مأمون و صاحب  
 کتاب الزیج و کتاب تفسیر کتاب  
 اقلیدس و کتاب الاشکال التي فی المقالة  
 الاولى من کتاب اقلیدس و از جمله ابو  
 الحسن علی بن محمد بن عبید جوهری  
 در طبقه معدنان و از مشایخ بخاری  
 و ابو زرعه رازی و متوفی ۲۳۰ و از  
 جمله ابو معامد محمود بن عمر جوهری  
 زرگر هروی از شاعران توانا و  
 ستایشگر سلیمان بن محمد ملکشاه  
 و این ابیات نمونه قدر و پختگی  
 نظم او است

چون صبح بر کشد علم ساده بر نیان  
 باید کشید رایب عشرت بر آستان  
 زان بیش کافان سر از کوه برزند  
 باید منی بیوی گل ورنک ارغوان

روحی است بی کسافت و شمسی است بی  
 کسوف

نوریست بی تغیر و ناریست بیدخان  
 میخوار و میگسار و همی شاد باش از  
 آنک

ما را خدای وعده همی داد در جنان  
 می بر حرامزاده حرام است کوبعد  
 آزار میزبان طلبد رنج میهمان  
 می بر حلالزاده نباشد حرام از آنک  
 ز او شاد میهمان بود آسوده میزبان  
 سال و فاسس بنظر نرسید و از  
 جمله محمد باقر جوهری هروی که در  
 قزوین زیست و در اصفهان سال  
 یک هزار و دو زیست و چهل و چند در  
 گذشت و کتابی در مقاتل شهداء بنام  
 طوفان البکاء پرداخت شامل نظم و شرو  
 از جمله ابوالحسن علی بن احمد جوهری  
 جرجانی در شمار شاعران و قصیده  
 سرایان و ستایشگر اهل بیت و مرثیت  
 سرای خاندان پیغمبر

جوهری با ضم اول و فتح او  
 بر وزن مسطر مضمون جابر نام جوهری  
 صحابی است در شمار پارسیان  
 و صالحان صحابه و ابن جوهری کنیت  
 سید محمد مدنی است در شمار فاضلان  
 و صاحب مسائل مدنیات و شیخ حسن

صاحب‌معالم ویراستوده است

جوینی با فتح جیم و کسر او  
مشدد و نای فخذ منسو بست بجویش  
و آن قریه ایست در شرقی دجله برابر  
ابله و ابوالقاسم نصر بن بشر بن علی  
هرافی جوینی در طبقه فقهای شافعی  
ومتوفی ۴۷۷ بدن منسوبست

جویریہ باضم اول و فتح او  
مصغر جاریه نام جویریة بن مسهر عبدی  
است از خواص اصحاب امیرالمؤمنین  
و همان کسی است که زیاده بن ابیه در  
روزگار معاویه او را بگرفت و دست  
و پایش را برید و آنگاه او را بدار  
آویخت و او ندی در کتاب خراج  
و جرایح نوشت که از آن پیش آمد  
امیرالمؤمنین جویریہ را بیا گاهانید  
و گذشت که جاریه از اعلام مردان  
است و هم گذشت معنی آن

جویمی با ضم اول و فتح دوم  
منسوبست بجویم و آن قریه ایست در  
فارس و عبدان بن محمد جویمی از  
محدثان امامیه که کتابی در حدیث از  
امام حسن عسگری روایت کرد ابو  
محمد حجر بن احمد جویمی در شمار  
ادیبان که ابو بکر محمد بن حسن بن  
درید فضل و ادبش را ستود و در سال

۳۲۴ در گذشت بدان منسوبند

جوینی با ضم اول و فتح او  
منسوبست بجویم و آن نام ناحیتی است  
که در شمال کوه جغتای خراسان افتاده  
و دارای هشتاد و هشت دیه حاصلخیز  
است و مرکز آن جغتای است و از این  
ناحیت است امام الحرمین ابو المعانی  
عبدالملک بن ابی محمد عبدالله بن یوسف  
جوینی در طبقه اول از فقیهان شافعی  
و استاد غزالی و از این روی که چهار  
سال در مکه بزیست و چندی در مدینه  
بتدریس پرداخت او را امام الحرمین  
گفتند و از او است کتاب نهایة المطلب  
و کتاب الشامل و کتاب غنیة المستر  
شدین و غیر اینها و در سال ۴۷۸ در  
نیشابور در گذشت و در روز مردنش  
بازارها بسته گردید و منبرش را که در  
مسجد جامع بود شکستند و شاگردانش  
که نزدیک چهارصد تن بودند خامه‌ها  
و آینه‌ها بشکستند و یکسال بر مرگش  
سوک نشین شدند. نیز پدرش ابو محمد  
عبدالله بن یوسف جوینی از پیشوایان  
فقه و ادب و تفسیر و صاحب تصانیف  
و متوفی ۴۳۳ در نیشابور. نیز شمس  
الدین محمد جوینی در شمار ادیبان  
که خاندان جوینی که از مشاهیر وزراء



و کتاب و نویسنده گانند بسو پیوندند  
و این رباعی از است

چون بیرخ دلبر است ایام بهار  
عیشم بچه دل باشد و شادی بچه کار

در باغ بجای سزه گوتیغ بروی  
وز ابر بجای ذلره گو نیر بهار

نیز خواجه شمس الدین محمد جوینی  
صاحب دیوان در تندر از ادیبان و کاتبان و

وزیر آبا فاختان و ابر باعی را در مرثیت  
فرزندش بهاء الدین گفته است

در ماتم تو چرخ بر آمد بخروش  
من در غم تو بگم نه باشم خاموش

دور تو نبود بستدی جسام پدر  
ای جان پدر جسام پدر کردی نوش

نیز برادر کهنرش خواجه عطا ملک  
جوینی در شمار امانت ادیبان و مورخان

و صاحب تاریخ تارین . هان گشا که به پان  
گشای جوینی و رو فست شامل ۱۰۰

فست اول در تاریخ چنگیز خان و  
فرزندان او تا گریک خان دوم در

تاریخ خوارزمشاهیان و سوم در  
تاریخ اسمعیلیان المرت و کتاب تسلیمه

الاخوان که در باران عمر در شرح  
مصائب خود نوشته است خواجه عطا

ملک در روزنامه ای که شهر بغداد  
حزق قلمرو استعاره فراموش کرد آن

ایالت بغداد گردید و در سال ۶۸۱ در  
گذشت . نیز خواجه بهاء الدین جوینی

فرزند خواجه شمس الدین محمد که  
حکومت اصفهان بوی تفویض شد

امادر سیاست خشن بود و بسیار سخت  
گیر و از کشتن و مثله کردن بیم و

باک نداشت و همین کار بدوران عمر  
اوزود پادان داد . نیز فرزند دیگرش

خواجه شرف الدین هرون جوینی  
که در فن موسیقی استاد گردید و در

فنون ادب با رع و این دو شهر از است  
مرد باید که دانش آموزد

تا زهر کس شریف تر باشد  
خاک بر فرق مهری کاورا

آلت خواجه گی بر باشد  
نیز سعد الدین محمد بن زید بن

ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمزه  
جوینی حموی که در حموی زیاده . نیز

هین الدین آوی جوینی در ساک  
هر فای قرن هفتم و صاحب حکمت کتاب

نگارستان

سوره یوسف . نیز ابو علی حسن بن  
علی جوینی از اسانید خط چند اسکندریس

از این بواب کسی بخوبی او نحل نشد  
و هر چه نوشت در پایانش نوشت علم

بن حسن جوینی آنرا نوشت و خطرا  
 با خود بشهرهای دور دست برد و آنرا  
 بمصر هم رسانید و شاگردانی در آنجا  
 پیروانید و فخر الکتاب لقب یافت  
 و در مصر سال ۵۸۶ در گذشت فخر  
 الکتاب بنظم شعر نیز پرداخت و این  
 دو بیت زاهدانه از اوست  
 کم کادت الاوطان تشغلا  
 بزخارف الدنيا عن الله  
 حتی تغربنا فکم غیر  
 یقطعن عقل الغافل الالهی  
 جهیل بافتح و سکون بر وزن  
 جعفر بمعنی کلان سر (گنده سر) - پیر  
 سالخورده - زن زشت روی - بز  
 کوهی بزرگ و آن نام جهیل بن  
 سیف صحابی است که خبر مرگ  
 پیغمبر را بحضرموت برد و نیز نام نیای  
 چندتن از فقیهان شام است که بینی  
 جهیل (جهیل زادگان) مشهورند  
 جهجاه با فتح هر دو جیم و  
 سکون های هوز نام جهجاه بن سعید  
 غفاری صحابی است که باعثمان بن عفان  
 حالیکه بر منبر بود در آویخت و عصای  
 او را شکست و سخنانی اعتراض آمیز  
 بر کارهای او بر زبان آورد و جهجاه  
 دور نیست که از دو لفظ جاه مرگ

باشد و جاه بمعنی شکوه است  
 جهش با فتح و سکون های  
 هوز برای گریستن و زاریدن آماده  
 شدن است و آن از اعلام متعارف است  
 جهشیاری با فتح اول و سکون  
 دوم و کسر شین نقطه دار منسوبست  
 بجهشیار نام نیای ابو عبدالله محمد بن  
 عبیدوس جهشیاری است در شمار  
 کاتبان و مترسلان و مورخان و صاحب  
 کتاب الوزراء و الکتاب و کتاب  
 میزان الشعر  
 نگارنده گوید جهشیار معرب  
 دهشیار است آنگس که صحبت دهش  
 را بر گرفته است مانند بختیار و دانشیار  
 و از نامهای متعارف فارسیان است  
 جهضمی با فتح اول و سکون  
 دوم منسوبست بجهضم بر وزن جعفر  
 و آن نام نیای علی بن نصر جهضمی  
 بصری است در شمار نحوایان و از  
 شاگردان خلیل بن احمد فراهیدی  
 و رفیق سبویه و متوفی ۱۸۷ و فرزندش  
 نصر بن علی بن نصر جهضمی بصری  
 در شمار فقیهان و محدثان خطیب در  
 تاریخ بغداد نوشت که نصر بن علی  
 جهضمی از اهلی بن جعفر علوی برادر  
 موسی بن جعفر (ع) حدیث کرد که

ولکن اشعاری بسیر بندگری  
 ابن جهم بسرعت آوازه اش در آفاق  
 پیچیدو متوکل او را نزدیک گرفت  
 و در اگرامش کوشید لکن یافت که  
 بدخواه مردم است و بسیار سعایت کار  
 بویژه در باره عایبان از آن روی اورا  
 زندان کرد و پس از یکسال اورا راند  
 و از شهر دور کرد ابن جهم در غزل  
 و نسیب نیز توانا بود و این اشعار  
 نمونه قدرت طبع نازک پردازاواست  
 عیون المہابین الرصافة و الجسر  
 جلین الہوی من حیث ادری والادری  
 اعدن لی الشوق القدیم ولم اکن  
 سلوت ولکن زدن جمر آعلی جمر  
 سلمن و اسلمت القلوب کانا  
 تشق با طرف الر دینة السمر  
 خلیلی ما احلی الہوی و امره  
 و اعر فنی بالحلو منه و بالمر  
 کفی بالہوی شغلا و بالشیب زاچرا  
 لان الہوی مما ینہنه بالزجر  
 جچی باضبط پیش منسوبست  
 بابو جهم بن حذافة بن غانم بن عامر  
 نیای ابو عبد الله احمد بن ستمد بن  
 حمید بن سلیمان بن حفص بن ابوالجهم  
 بن حابفه جهمی قرشی در طبقه ادیبان  
 و شاعران و نسب شناسان و صاحب

پیغمبر (ص) دست حسنین (ع) را گرفت  
 و گفت کسیکه این دورا و پدر و مادر  
 این دورا دوست دارد با من و همسنگ  
 من در درجه ام در قیامت خواهد بود و این  
 خبر بمتوکل رسید فرمان کرد هزار  
 تازیانه براوزند و جعفر بن عبدالواحد  
 اقتدر گفت یا امیرالمؤمنین این مرد بر  
 روش سنیان است تا متوکل از او در  
 گذشت و نصر بن علی در سال ۲۵۰  
 در گذشت و جهضم در چندین معنی  
 بکار رفته است ۱ مرد بزرگ سر ۲  
 گردروی ۳ گناده پهلوی ۴ فراخ سینه  
 ۵ شیر بیضا

جهم بافتح رسکون بمعنی شیر  
 نیز آنکس که ناواوان باشد نام جمع  
 از صحابه و معدن است و نام جهم بن  
 خلف مازنی از قبیلہ مازن نیم در شمار  
 راویہ های شعر و معاصر خلف احمر  
 و اصمعی و هر سه ندره معرفت شعر بر بابک  
 پایه بودند و جهم بر نظام شعر نیز توانا  
 بود اما بیشتر از نمارش در وصف  
 پرندگان و خزندگان است و ابن جهم  
 ابوالحسن علی بن جهم بن بدر بن جهم  
 است از مشاهیر شاعران و خود در باره  
 شهرتس گفته است  
 و ما انا ممن ار بالسر ذکره

کتاب انساب قریش و اخبارها و کتاب المعصومین و کتاب المثالب و کتاب الانتصار فی الرد علی الشعوبیه و کتاب فضائل مصر جهمی در ریشه حجازی است اما در عراق زیستن گرفت و برای همان دانشی که در نسب عرب داشت بدشنام و نکوهش مردم زبان گشود و عمریان و عثمانیانی را بیاد هجا گرفت و پیشینیا نشان را بزشتی نام برد یکی از عباسیان در آن راه با او سخن کرد جهمی عباس را نیز بناشا بستگنی یاد کرد و خبر آن بمتوکل رسید و فرمان کرد در مدت تازیانه او را بزند و ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم او را تازیانه زد و از آن پس که ماری گردید جهمی گفت تبری الکلووم وینبت الشجر و لكل مورد غلة صدر و اللوم فی اثواب منبطح

لعبيده ما ورق الشجر  
جهمی با ضم اول و فتح دوم منسو است بجهنه بدر تیره از فیله قضاعه و عبدالله بن انیس جهمی راوی حدیث لیلۃ العدر در بیست و سوم رمضان بدو منسوبست و ابن اثیر در اسد الغابه نام او را بجای عبدالله جهش نوشته است نیز جهمی منسوبست بجهینه و آن

قریه ایست در ناحیت موصل و مرج و ابو عبدالله حسین بن منصور جهمی که در خمیس ترجمش بیاید بدان منسوبست

جهیر با فتح اول بر وزن امیر بمعنی مرد زیبا روی نیز کسیکه سزد با او احسان کنند و زنی که چنان باشد جهیره گویند و آن نام نیای فخرالدوله ابو نصر محمد بن محمد بن جهیر موصالی تعلیمی است معروف با بن جهیر از وزیران با حزم و تدبیر و کار دان و برای نخستین بار وزیر ملک الملوك نصر الدوله ابو نصر بن مروان حاکم دیار بکر گردید و امور آن دولت را منظم و مالیه آنرا افزایش بخشید و همیست امر سبب شهرت و آوازه اش گردید و پس از فوت ملک الملوك القائم با مرالله عباسی او را منصب وزارت داد و او را فخرالدوله لقب داد اما خواجه نظام

الملك طوسی رنجشی از وی و سلطان الب ارسال را بر آن داشت که القائم با مرالله را بر آن دارد که فخرالدوله را از کار وزارت برکنار کند و کرد فخرالدوله پسر بزرگ خود عمیدالدوله را نزد سلطان الب ارسال فرستاد و برای خواجه نظام

الملك نیز تحف و هدایا فرستاد و زبیده  
صبیبه خواجه را خطبه کرد و دیگر بار  
بوزارت رسید و این هباریه در این  
بازه گفت

قل للوزیر ولا فزعك هیته

و ان معاضم واستولی لمنصبه  
لولا ابنة الشیخ ما اسنوزرت ثانیة  
فاشکر حر اصرت مولانا للوزیر به  
و این جهیر در سال ۴۸۳ در موصل  
در گذشت

جهش باضم اول و فتح دوم  
مصغر جهش نام جهش بن اوبس نخعی  
صحابی است و معنی جهش گذشت

جهیم بر وزن جهش مصغر جهیم  
نام جهیم بن جعفر بن حیان است از محدثان  
امامیه و نیز نام جهیم بن عدلت قرشی  
صحابی است و معنی جهیم نیز گذشت  
جیا سری بافتح اول و کسر سین  
بی نقطه منسوبست بجیاسر و آن قریه  
ایست در ناحیه مرو و ابل الخلیل  
عبد السلام بن ذلیل مروزی جیاسری  
تابعی بدان منسوبست

جیان بافتح و تشدید یای حطی  
مغرب کیان فارسی است بمعنی  
بزرگان جمع کبر و از همین معنی  
است کیشسر و رکیقیاد یعنی خسرو

بزرگ و قباد بزرگ و آن نام نیای  
ابو منصور محمد بن علی بن عمر بن حیان  
رازی است در طبقه اعماظم لغویان  
و ادیبان و صاحب کتاب الشامل در لغت  
و شرح الفصحیح و کتاب ابنیه الافعال  
و کتاب انتهی الافرص فی تفسیر المنلوب  
من کلام العرب ابن حیان در ابتدا  
ندیم صاحب بن عباد بود اما از صاحب  
بر میدو باصفهان رفت و گرفتار عنیق  
پسر بچه زیبایی که او را برکانی (۱)  
گفتند گردید قضایا برکانی آهنک  
حج کرد ابن حیان جز اینکه با او  
بجج برود هیچ چاره نداشت اما  
وقتی لباس احرام پوشید گفت اللهم  
لبیک لبیک والبرکانی سا قنی الیک  
بار الهادعوت را اجابت کرد و زیارت  
خانهات آمدم اما برکانی مرا آورد  
و سپس بفراق برکانی دیبا گردید  
و این دو شعر را با او نوشت

یا وحشتی لفر اقبکم

انری یوم علی هذا

(۱) برکانی باوج اول و زوم و سوم ابن  
نعمان است و فارسی آن دستان نگارنده  
برجانی است بمعنی برجانبه موه دلو  
گوناگون فرجانبانی او را برحان افسادند  
و پای آن تواند خطاب باشد و رواند نیست

لموت والاجل المتأ

ح وکل معضلة ولاذا

جیبانی بافتح وتشدید منسوبست

بجیان وآن شهر یست در اندلس و

جمعی ازدانشمندان بآن منسوبند از

جمله جمال الدین ابو عبدالله محمد بن

عبدالله بن مالک طامی جیبانی اندلسی

شاهعی معروف بابن مالک که در جیبان

ازمادر بزاد ودر دمشق علوم ادبیه را

فراگرفت ودر حلب روزگاری بزیست

و بساطت تدربس بگسرنانید و باز

بدمشق برگشت ودر مدرسه عادلیه

از بناهای مذک عادل برادر سلطان

صلاح الدین منصب تدربس یافت

ابن مالک در نحو و صرف و لغت

و حدیث و اشعار عرب و قرآن بارع

بود و بطلالیه کتاب رغبتی فراوان

داشت وارفانش بتدربس و تصنیف و

عبادت گذراند و کماها پرداخت از

جمله کتاب الالفیه فی تدربس المفاسد

النحویه و بر این کتاب فتملاه شرحها

بر ۱۱۱۱ هـ ق

امانعل نامهای، محققان و برانظام کرده

است بدین مقام

( ) ( ) ( )

سقی الله رب العرش قبر ابن مالک

سحائب غفر ان تنفا دبه هطلا

و پایان نظم اینست

فجملتها عشرون تتلو ثمانیا

فدونکها نسهأ و حفظاً تنیلا

و در سال ۶۷۲ در دمشق از جهان برفت

و شرف الدین حصنی او را بقصیدت

مرثیت گفت که مطلعش ا

یا شاثات الاسماء و الاعمال

بعد موت ابن مالک المفضل

صالح الدین صفدی گفت مرثیتی

در متوفای نحوی بلندتر از آن نیست و

از جمله ابوبکر محمد بن مسعود خشنی

جیبانی اندلسی معروف بابن ابی

الربک و در ربک بیاید و از جمله ابو

عمر و احمد بن محمد بن فرج جیبانی

اندلسی در طبقه علماء و شعراء و صاحب

کتاب الحقائق و این کتاب را بر اثر

کتاب الزهره تألیف ابن دارد اصفهانی

برداخته است باین فرق که کتاب ابن

داود حدیث است و در هر بابی صد

و کتاب جیبانی

و

خردگند و فیلسوفان گفته اند

و ما زال الهوس سکا اقلبی

فرایه عن نوب المحسوب

و التذالفرام المحض منه  
 واستحلی به حتی مکروبی  
 کذاک الامب ضیف لیس یأتی  
 الی غیر الکرام من القلوب  
 واز جمله حسین بن محمد بن احمد  
 غسانی جیانی از اعلام محدثان و صاحب  
 کتاب تقیید المہمل و تمییز المشکل  
 و متوفی ۴۹۸ وی محدثان را بسیار  
 دوست داشت و هنگام دیدارشان این  
 اشعار را خواندن گرفت  
 اهلا و سهلا بالذین احبهم  
 و اود هم فی الله ذی الالاء  
 اهلا بقوم صالحین ذوی تقی  
 غر الوجوده و زین کل ملاء  
 یا طاب لیبی علم النبی محمد  
 ما اتم و سواکم بسواہ  
 جیحینی بکسر اول و فتح خای  
 دار منسوبست بجیحین و آن قریه  
 ت در چهار فرسنگی مرو و ابو  
 عبدالله محمد بن احمد بن حسن جیحینی  
 خلال در شمار محدثان عامه و متوفی  
 ۵۳۹ بدان منسوبست  
 جیدائی با کسر جیم و فتح ذال  
 نقطه دار منسوبست بجیدنا و آن قریه  
 ایست در ناحیہ واسط و ابراهیم بن  
 ثابت جیدائی در طبقه محدثان عامه

و متوفی ۲۳۳ بدان منسوبست  
 جیراخشتی با کسر اول و فتح  
 خای نقطه دار منسوبست بجیراخش  
 و آن قریه ایست از قرای بخارا و ابو  
 مسلم عمر بن علی بن احمد بن لیث  
 بخاری جیراخشتی در طبقه حفاظ  
 حدیث و متوفی ۴۶۶ بدان منسوبست  
 جیرانی با کسر اول منسوبست  
 بجیران معرب تیران که قریه است  
 در کرون از توابع اصفهان و ابو العباس  
 احمد بن محمد بن سهل بن مبارک  
 جیرانی معروف به مہجہ (۱) در طبقه  
 محدثان و متوفی ۳۰۶ بدان منسوبست  
 و اما جیرانی در تاج الدین ابو القاسم  
 احمد بن ہمة الله بن سعد بن  
 بن مقلد حلبی معروف با بن جیرانی  
 پیوند با شغص است نه قریه و این  
 جیرانی در طبقه اعلام مقرران و لنویان  
 و ادیبان است و در حلب بز بست  
 و حلقهٔ درسی داشت و در سال ۶۶۸ در  
 گذست  
 جبزی با کسر نول و زای نقطه  
 دار منسوبست بجیز و آن شهر کیست  
 (۱) با فتح هردو جیم و سدند جسم و در  
 آخره معرب است اما رسته آن  
 دانسم

در مصر و ابو محمد ربیع بن سلیمان بن داود بن اعرج مصری چیزی در طبقه فقهای شافعی و متوفی ۲۵۶ بدان م موبه

جیش بافتح و سکون بمعنی سپاه نام چندتن صحابی است و ابو الجیش کنیت مظفر بن محمد خراسانی بلخی است در طبقه متکلمان و شاگرد ابو سهل نوبختی و صاحب کتاب فعلت فلا تلم و صاحب کامل بهائی از آن کتاب بسیار در کتاب خود آورده است و کتاب نقض کتاب العثمانیه جاحظ و کتابی در امامت و از این کتاب شیخ مفید در ارشاد آورده است و ابو الجیش در سال ۳۶۷ در گذشت

جیشانی بافتح و سکون دوم منسوبست بجیشان و آن قریه ایست در یمن و اسمعیل بن محمد جیشانی در طبقه محدثان بدان منسوبست حدشری با کسر اول و فتح شین

و آن قریه ایست در مرو و ابو یحیی محمد بن ابی علویة بن شداد جیشبری در طبقه محدثان بدان منسوبست جیهان بافتح اول و سکون دوم بمعنی گر سنه نام نیای شرف

الدین یحیی بن معز بن جیعان است معروف بابن جیعان از مستوفیان دیوان لشکر مصر و هم در شمار دانشمندان و صاحب کتاب التحفة السنیه باسماء البلاد المصریه و متوفی

۸۸۵

جیفر بافتح اول و وزن جعفر بمعنی شتر قوی نام جیفر بن حکم عبدی کوفی است در شمار محدثان امامیه جیلانی با کسر اول منسوبست بجیلان معرب گیلان و آن ایالتی است مشهور در شمال ایران و جمعی بسیار از دانشمندان و امیران و فرمانروایان از آنجا برخاسته و بدان منسوبند و از مشاهیر دانشمندان آن ایالت عبد القادر گیلانیست امام نرجه قادریه و در بازالله گذشت و نیز ابو القاسم بن محمد حسن جیلانی معروف بمیر زای قمی از اینروی که در قم زیستن گرفت در طبقه ائمه ائمه فقیهان و اصولیان و صاحب کتاب قوانین الاصول و بیش از یک قرن است که این کتاب در شمار کتب درسی است و کتاب الفنا یم و کتات المناهیج و کتاب مرشد العوام و کتات جامع السنات و غیر اینها و متوفی ۱۲۳۱ و قبرش در قم مزازی مشهور است



## جیلی

جیلی با کسر اول منسوبست  
 بجیل معرب گیل و گیل نام طایفه است  
 که در طبرستان زیستن گرفتند و  
 گیلان از نام آن مردم بر آن ایالت نهاده  
 شد و در نسبت بآن طایفه گیلی و یا  
 گیلکی آرند و در نسبت بابالت گیلانی  
 و عبدالسلام بن عبدالقادر بن ابی صالح  
 بن جنکی دوست بن ابی عبدالله جیلی  
 معروف برکن که علوم او ازل را بیکو  
 فرا گرفت و از کتب پیشینان فراوان  
 گردآوری کرد و شهرتی در دانستن  
 آن علوم پیدا کرد و حسودان او را  
 بمطیل (مطالعه) چندین فرقه اندرقتیکه  
 آفریدگار را انکار کنند و فرقتیکه  
 پیغمبران را و فرقتیکه معاد را  
 نسبت دادند و دو امام به نام سیه که  
 در گیلان فدرن داشتند او را بخداد  
 فرستاد و در جایی که بر حیا معروف  
 ۶۴

معروف باین داستانها بالان منبر رفت  
 و در خطبه که خواند فرموده را لمن  
 کرد و عبدالله لام رکن جیلی را بوشنی  
 نام برد و کماری او را دره ان آنس  
 میکند رسوزای - بوسف بدین سستی  
 او را ایلی حکایت کرد و بشارت داد در

## جیشی

آن روزگار بازرگان بودم و در حلقه  
 حاضران و بینندگان در آمدم و سخن  
 ابن ماسنانه را شنیدم و کتاب هیئت  
 ابن هشم را در دستش دیدم و بدائره  
 فلک آن کتاب اشارت کرد و گفت  
 مصیبت نزرگ و درد درمان ناپذیر  
 اینست و آنرا در میان آتش انداخت  
 با خود گفتم که نادانی و مصیبت بین  
 کار را بکجا کشانیده است که کتاب  
 هیئت را که قدرت خدای بیچون را  
 نماید کفر نامد و هم عبدالسلام جیلی  
 را بزندان افکنند و تا سال ۵۸۹ در  
 زندان ماند و آنگاه آزاد گردید و  
 عمری دراز کرد و نیز جیلی منسوبست  
 بجیل و آن قریه ایست نزدیک مدائن  
 و ابوالعز نابت بن منصور بن مبارک  
 جیلی در شمار مقرران بدان منسوبست  
 جیشی با کسر جیم منسوبست  
 باین روزن پیشین و آن هر بدایست  
 دوازده میان نابلر و بیسان و ارمیه  
 بن سلیمان بن سعید بن عبد العزیز  
 حینسی دمشقی در شمار ادیبان و  
 مورخان و صاحب بعضی از آثار تاریخی  
 و کتاب تکمله تاریخ ابن عزم و متوفی  
 ۹۱۸ بدان منسوبست  
 جیشانی با فتح اول رسک بود

## جیهانی

دوم منسوبست بجیهان و آن شهر است  
 بر کنار نهر جیحون و از این شهر  
 است ابو عبد الله محمد بن احمد بن  
 نصر جیهانی وزیر باندیر و دانشمند  
 نصر بن احمد سامانی و در شمار ادیبان  
 و فاضلان و صاحب کتاب المسالك و  
 المالک و کتاب آیین و کتاب العهود  
 للخلفاء و الوزراء و کتاب الزبادات فی  
 کتاب آیین جیهانی با همه دانش و بینشی  
 که داشت بوسواس دچار بود و بمخرج  
 که رفت زود بیرون شدن نتوانست و ابو  
 الطیب طاهری در آن باره گفت .

قل للوزير الذي عجايبه

يضرب في سوقنا بها المنل  
 انت اذا كنت طول دهر

ك بالمخرج مما سواة نشغل  
 فاين القاك للحو ائج او

في اي حين يهك الامل  
 حاتم با كسر ناي قرشت و با

فتح نا از اغلاط مشهور است و حاتم  
 بمعنی داد گر است ، نیز زاغ سیاه  
 نیز زاغ سرخ پا و منقار و آن نام  
 جمعی است و مشهور ترین ایشان  
 ابو سفانه حاتم بن عبد الله بن سعد  
 بن حشرج بن امرؤ القیس طائی است  
 دهشکار معروف و بنشمار مشهور

عرب که داستانش از او بر سر زبانها  
 است و بر نظم شعر نیز توانا بود و  
 این ابیات از اوست

اما و الذي لا يعلم الغيب غيره

ويحيى العظام البيض وهي رميم  
 لقد كنت اختار القرى طوى العشا

محازرة من ان يقال لثيم  
 و حاتم از شعراء و اسخیاى جاهلی  
 است و پیش از آنکه اسلام را دریابد  
 در گذشت

حاتمی با ضبط پیش منسوبست

بحاتم و آن نام نیای ابو علی محمد  
 بن حسن بن مظفر حاتمى است در  
 طبقه ادیبان و کاتبان و شاعران و بعضی  
 او را بر شاعران معاصرش رجحان  
 دهند و در وصف ثربا > این گفته و دلپذیر  
 وصفی آورده است

وليل اقمنا فيه نعمل كاسنا

الان بدا للصبح في الليل هسك  
 و نجم الریا فی السماء كانه

على حلة زر واء جيب مد نر  
 و حاتمى كتا بها پرد اخت از  
 جمله كتاب الموضحة فی مساوی المتنبی  
 و كتاب حلیة المجازة و كتاب الهلباجة  
 فی صنعة الشعر و كتاب سر الصناعات  
 و كتاب العالی و العائل و كتاب المجاز

و کتاب عیون الکاتب و کتاب مختصر  
العریبه و کتاب الشراب و کتابی در  
لغت نانام و کتاب المعیار و الموازنة نا  
تمام و کتاب منترع الاخبار و مطبوع  
الاشعار و غیر اینها و متوفی ۳۸۸

حاجب یا کسر جیم بمعنی پرده بان  
- دربان - ناز دارنده و باید دانست  
که پرده دار درست معنی حاجب

ندهد زیرا دار مخفف دارنده است  
برابر مالک عربی و حاجب دارنده  
نیست بلکه نگهبان است از اینرو  
از معنی مشهور آن که لغت نویسان  
آورده اند روی تاقم و معنی درست  
آن را آوردم و آن لقب عربی است  
بکربن بوند س کردی است که حاجب  
عز الدین صلاحی و هم در شمار  
سپاهیان وی بود و برای فرزندش  
ابوعمر و جلال الدین عثمان که آوازه  
فضلش میان مردم پیچید و بان حاجب

شهره گردید لقب حاجب بر پدر پایدار  
ماند این حاجب در قریه اسنا سال  
۵۷۰ از مادر نژاد و در ناهره بقرا  
گرفتن علوم پرداخت تا جائیکه در  
عریبیت بارع گردید و آنگاه بدمشق  
رفت و در جامع دمشق مدرس گردید  
و آنگاه با سکه بدر به رفت و در عمانجا

سال ۶۴۶ در گذشت و از اوست  
کافی در نحو و شرح آن و وافی و  
شرح آن و شافی در صرف و شرح آن  
و ابضاح و امالی در نحو و غیر اینها  
و قصیده در مؤنثات سما عیه و از ابن  
دو شعری که باو نسبت دهند رنجش  
خاطرش از مصر یان دانسته گردد .

یا اهل مصر رأیت ایدیکم  
من بسطها بالانوال منقبضه  
مندجتکم نازلا بار ضکم

اصکلت کتبی کانی ار ضه  
حاجب با تشدید جیم اسم فاعل  
است بمعنی حج گذار و افزودن یادر  
آخر آن از تصرفات عامیانه و از اغلاط  
مشهور است و ابن الحاج کنیت ابو  
العباس احمد بن محمد بن احمد ازدی  
اشبیلی است در شمار ادیبان و قهرمان  
و شاگرد شلوین و صاحب کتابی در  
امامت و کتابی در قوافی و مختصر  
خصائص ابن جنی و مختصر مستصفی  
و حواشی بر کتاب سر الصناعه و  
کتاب ابضاح و متوفی ۵۰۱

با کسر

بجاجر و آن نام منزلی است در بادیه  
نجد که حاجیان در آن فرود آیند و  
سرزمین نجد بخصوص بر انداز عشق

و فرود گاه عاشق پیشگان است و در  
اینکار سابقه دارد و شاعران نیز نجد  
و دلبران نجد را زیاد بکار برده اند  
و حمی بهاء الدین عاملی آنرا در اشعار  
فارسی نیز آورده جائی که گفته است  
باز گو از نجد و از یاران نجد  
تا در و دیوار را آری بوجد  
حاجری که رجعت ابر  
آریم نسبتی بانجد و حاجر نداشت بلکه  
از مردم اربل بود و از بس حاجر را  
در اشعار خود بکار برد به حاجری شهره  
شد و خود در این باره گفت  
لو كنت كفتيت من هواك البينا

ا كى دمع عینی عینا  
لاك لما ذكرت نجداً بقمی  
ن این انا و حاجر من اینا  
باری حاجری لقب حسام الدین  
ابو یحیی عیسی بن سنجر بن بهرام  
اربلی است که پیشه سپاهی داشت و  
هم در لباس سپاهیان بر دو هم پدرانش  
سپاهی بودند و حاجری در نظم شعر  
بتخصص در دوبیت و موالیها مهارتی  
داشت و از او است  
ما زال یحلف لی بککل الیه  
ان لا نزال مدی الزمان مصاحبی  
لما جفا نزل العند ار بنجد ه

فتعجبوا السواد و جه الکاذب  
و در سال ۶۳۲ در گذشت  
حاجز با کسر جیم و در آخر زای  
نقطه دار آنکس و آن چیز که میان دو چیز  
ویاد و کس فاصله باشد و آن نام حاجز  
بن یزید است که از و کلای ناحیه بود  
حارثی با کسر رای بی نقطه و نای  
نخند منسوبست به بنی الحارث که تیره  
از قبیله اوسند و نیز منسوبست به حارثیه  
که نام موضعی است در غربی بغداد و  
قاضی القضاة سعد الدین مسعود حارثی  
از آنجا است و نیز منسوبست به حارث بن  
عبدالله عورهمدانی از نزرگان تابعین و  
از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و متوفی  
۶۵ و منسوب باو است عزالدین حسین  
بن هبید الصمد بن محمد عاملی جبعی  
حارثی در شمار نقیبهان و محققان و ادیبان  
و ساعران و شاگرد شهبان ثانی و صاحب  
کتاب اربعین و رساله العقد الحسینی  
در رد و سواسیان و رساله تحفة اهل  
الایمان فی قبلة عراق العجم و خراسان  
و این رساله ردیست بر شیخ علی بن  
عباد العالی کرکی که مردم عراق عجم  
و خراسان را بر آن داشت که جدی را  
میان دو کوفت بنند رساله در شرح  
رحلهای ز سافرها که کرده است و دیوان

شعر و حاشیه ارشاد عزالدین چندی در هرات زیست و منصب شیخ الاسلام در آن شهر داشت و سپس بیجرین رفت و در آنجا بماند تا سال ۹۸۴ در گذشت و نیز فرزندش بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی در طیفه فقیهان و اصولیان و ادیبان و نجوبان و معدنان و ریاضی دانان و فلکیان و فیلسوفان و شاعران که با دوزبان عربی و فارسی شعر نظم کرد و کتابها پرداخت مانند کتاب تشریح الافلاک و کتاب مشرق الشمسین و کتاب الحبل المتین و کتاب العروة الوثقی در تفسیر قرآن و فقط تفسیر فانجه را نوشت و کتاب الخلاصه در حساب و کتاب الکشکول و کتاب المخلاة و کتاب الصمدیه در نحو و وسالة الصفیحة در اسطرلاب و کتاب مفتاح الفلاح و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه و حواشی بر تفسیر بیضاوی و مطول و کساف و اثنه عشریه و قواعد شهید و غیر اینها از کتب و حواشی و شروح و رسائل و منظومه نان و حلوا و منظومه شیر و شکر و اشعار بسیار بزبان عربی و فارسی شیخ بهائی در بعلبک سال ۹۵۳ از مادر بزاد و با پدر دانشمندی حالیکه خردسال بود

بایران رسید و علوم ادبیه و ریاضیه و دینیه را در کشور ایران فرا گرفت و از آن پس خاطرش بجهان گردی رو کرد و مدت سی سال بسیاحت پرداخت و روان خود را از گردش شهرها و کشورهای دیدار دانشمندان و افاضل تا بناک کرد و صنفائی بخاطر بنخشدید و از آن پس بایران برگشت و بکار ندریس و تصنیف و تألیف و ارشاد پرداخت تا در سال ۱۰۳۱ در گذشت و حارث کشتکار است و ابوالحارث کنیت شیر حازمی با کسر زای نقطه دار منسوبست بحازم و آن نام نیامی ابو بکر محمد بن ابی عثمان موسی بن عثمان بن حازم همدانی است مشهور بحازمی و ملقب بزین الدین در طبقه مشاهیر حفاظ و صاحب کتاب الذیصل و کتاب العیال در نسب و کتاب الاعتبار فی بیان الناسخ و المنسوخ من الانار و موقوفی ۵۸۴ و ابو حازم کنیت عبید الحمید بن عبید العزیز بصری است از اعلام دانشمندان ابن ندیم گفت که وی دانش را از اعلام بصریان فرا گرفت و در شام و کوفه و کرخ منصب قضا یافت و از اوست کتاب المعاضر و السجلات و کتاب الفرائض و کتاب ادر

حاسب      حاسبی      حاشد      حاشر      حاطب      حافظ

القاضی و حازم بمعنی استوار کار است  
و کسیکه در کارها نیکو نظر کند

حاسب با کسر سین بی نقطه  
شمارگر (کسیکه علم حساب داند)

و در شمار حاسبان است ابو کامل  
نجاع بن اسلم بن محمد بن شجاع

حاسب که دانشمند و  
و حاسب زمان خود بود و تصانیف

خوبی بیادگار گذاشت و نیز ابوالفضل  
عبد الحمید بن واسع معروف بابت

ترك جیلی حاسب که در صناعت حساب  
مقدم بود و از اوست کتاب الجامع

در حساب و کتاب نوادر الحساب  
و خواص الاعداد و نیز علی بن احمد

عمرانی موصلی حاسب که کتاب جبر  
و مقابله ابو کامل شجاع بن اسلم

حاسب مصری را شرح کرد و در سال  
۳۴۴ در گذشت و نیز محمد بن اکنم بن

یحیی بن اکنم قاضی حاسب و صاحب  
کتاب مسائل الاعداد و نیز ابوالوناه

محمد بن محمد بن یحیی بن اسمعیل بن  
هباس بوزجانی حاسب صاحب کتاب

المنازل در حساب و کتاب تفسیر کتاب  
جبر و مقابله خوارزمی و متوفی ۳۸۸

و غیر اینان و باید دانست که حساب  
مربوط و شماره کردن است

و شمار مرادف عدد است و شمارگر  
برابر حاش

حاسی با کسر سین بی نقطه  
موبست بهاس و آن نام موضعی است

در معره و علی بن محمد حاسی در طبقه  
فقیهان بدان منسوبست

حاشد با کسر شین نقطه دار  
کسیکه بچابکی نافه را دوشد - نیز

خوشه خرما پر بار - نیز آمادۀ  
خدمت و کار و آن از اعلام متعارفه است

و نام حاشد بن مهاجر کوفی از محدثان  
خاصه

حاشر با کسر شین بمعنی گرد  
آورنده و از نامهای پنجمبر (ص) است

و ابن حاشر کنیت مشهور ابو عبدالله  
احمد بن عیدون است از محدثان خاصه

و از مشایخ حدیث و متوفی ۴۲۳  
حاطب با کسر طای حطی

بمعنی هیزم کش و حاطب لیل کنایت از  
کسی است که تر و خشک بهم بافند چونان

کسیکه در نار بختی خواهد هیزم  
فراهم کند و آن نام حاطب بن ابی

بلتعه (۱) لغوی صحابی است  
حاشد با کسر فا بمعنی نگهدار

(۱) بلمه روزن ه ه زن زبان دراز  
و بر گوارا گو ۱۲

و در اصطلاح مفرقان کسی است که قرآن را بنهاد (باطن) سپرد و آنرا از روی نهاد خواند و در اصطلاح محدثان کسی است که یکصد هزار حدیث را با سند آنها بدل سپرد و از دل گیرد و خواند و از ردیف حافظان بمعنی اول خواجه شمس الدین محمد شیرازی است که حافظ قرآن بود و تخلص حافظ را که وصف راستین او بود برای خود برگزید - حافظ علوم رسمیه را از اسانید عصر فراگرفت و ظاهر را با آنها بیار است و مانند دیگر طالبان روزگاری بیحش و فحش پرداخت و در مدرسه بزیست و مغز را با قال و قیل مدرسه آشنا ساخت اما ناگهان برق روح لطیفش درخشیدن گرفت و ابر کهربار طبعش باریدن و اشعاری در نهایت روانی نظم کرد که خامان را بجوش و پختگان را مدهوش کرد و با آنکه گردش شب و روز هر نوی را کهنه و هر تازه ایرا پوسیده کند فرنها است که بر عمر نظمش گذرد و هنوز همچنان تازه است و دیوان حافظ گذشته از پرتوی که از تابش عشق و درخشش عرفان افکند مجموعه از حکمت و اندرزا است

و گرانمایه دوست دانشمند علی اصغر حکمت که وزارت باو ببالد رهرا درست شناخت و استادانه دریافت که دیوان خواجه سلسله الدروس است و کنایی بنام درسی از دیوان خواجه حافظ پرداخت و آنرا دو قسمت بست قسمت نخست را از نظام تربیت را معلیم شروع کرد و قسمت دوم را بمعارف معنوی اختصاص داد و هر قسمت را بعنوانی بیار است و در زیر هر عنوان نخست قفل را گشود و رهرا نمود و آنگاه بدرس دادن پرداخت و این شعر سر آغاز اشعاری است که زیر عنوان حالب معرفت (عنوان نخستین) افتاده است و مانند ستاره درخشد و هنر آموز را نشاط بخشد و روندگان طریقت به نیم چو نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست حافظ در سال ۷۹۱ در شبراز بجهان دیگر پیوست و قبرش مزاری مستهور است و از ردیم دو از محدثان عامه و خاصه اند که ترجمه جمعی در ایسات گذاشت و رحمت گروهی دیگر از ایشان بیاید حافظ ابرو ابرو بروزن بدخو و آن لقب شهاب الدین عبدالله بن زین

الدین لطف‌الله بن عبدالرشید خوانفی  
 هروی است از مشاهیر مورخان  
 وصاحب کتاب زبدة التواریخ حافظ  
 ابرو درهرات از مادر بزاد و در همدان  
 کسب‌دانش کرد و در لشکر کشیهای  
 امیر تیمور با او بود و سپس بدر بار  
 شاهزادگان تیموری راه‌یافت و با اشارت  
 شاهرخ میرزا بنوشتن تاریخ عمومی  
 پرداخت و آنرا بر چهار مجلد قد

و در سال ۸۳۴ در گذشت

نگارنده گوید چنانکه نوشتیم  
 ویرا حافظ ابرو نوشته‌اند اما بنظر  
 چنین رسد که آن سخن از دوروی  
 درست نیست یکی اینکه وی بهیچ  
 يك از دو معنی اصطلاحی مقرئان  
 و محدثان حافظ نبود و دیگر اینکه  
 حافظ ابرو معنی ندارد بلکه چنین  
 بنظر درست رسد که حافظ ابرو  
 (نگهدارنده آبرو) بوده است و  
 گویا از آن روی که در تاریخ آبروی  
 اشخاص را نگاهداشته و پرده‌دری  
 نکرده است او را حافظ آبرو لقب  
 دادند و یا آنکه در دربار تیموریان  
 باچنان خوی زیسته و آبروی کسان را  
 حفظ کرده است او را چنان گفتند  
 با کسر فاء به معنی پا

برهنه لقب ابو نصر بشر بن حارث بن عبد  
 الرحمن مروزی است که در بغداد  
 زیست و راه زهد و سلوک را رفت و  
 داستانها از زهدش نوشته‌اند و نیز  
 سخنانی حکمت بار و هم حکایت کنند  
 که بشر از خاندان اشراف بود و در  
 آغاز بساط باده‌گساری و عشرت  
 گسترده و بناکاری پرداخت و آنگاه  
 از کار خود پشیمان گردید و بساط  
 عشرت را در هم پیچید و خوان زهد  
 را گسترده تا جائیکه از او پرسیدند  
 نانت را با چه خوری گفت عافیت  
 را ادام (نانخورش) کنم و آنرا خورم  
 و در سال ۲۲۷ در سن ۷۵ سالگی در  
 بغداد از جهان برفت

حافظی رأسه یعنی برهنه سر  
 و آن لقب محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز  
 بن عمر بربری است در طبقه ادیبان  
 و نحویان و متوفی ۶۹۳ و این دو شهر  
 اثر فریحت او است .  
 و معتقدان ریاسه فی الحکبر

فاصبح مقونا به وهو لا یدری  
 یجر ذیول البعث طالبا رفعة  
 الافعجبوا من دالب الرفع بالجر  
 و رفع و جر مصطلح نحویان  
 را در مورد ریاست طلبان بسیار زیبا



بکار برده است اما همان رفع و جرار  
سعدی شیرازی در زیبا پسر نعوی  
لطیفتر و دلنشین تر بکار برده جائی  
که گفته است

بلیت بنعوی یصول مغاضباً  
علی کز ید فی مقابله العرو  
علی جر ذیل لیس یرفع رأسه

و هل يستطاع الرفع من عامل الجر  
و اورا از این روی که چندی  
سر برهنه بود حافی رأسه گفتند و  
سیوطی در بغية الوعات گفته که مرز  
دار اسکندریه جامه های نوی باو داد  
گفت اینها بدنم را پوشد نه سرم را  
و لقب حافی رأسه از آن روی براو بماند  
حاکم با کسر کاف فرمانده

و در اصطلاح محدثان حاکم کسی  
است که علمش همه احادیث را فرا  
گیرد و آن لقب ابو عبدالله محمد بن  
عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری  
است معروف با این بیع رد در بیع گذشت  
نگارنده گوید ابن خلکان ویرا  
بمعنی اصطلاحی محدثان حاکم  
ندانسته و گفته است اورا از آن روی  
که در نیشابور منسب قضا داشت حاکم  
گفتند و این سخن ابن خلکان درست  
نیست و چنین بنامم ابن خلکان نیز

مانند دیگر دانشمندان متعصب سنیان  
بر این بیع خشم فروریخته و برای میل  
خاطریکه به تشیع داشت و کتاب  
مستدرک او گواه مدعی است خرسندی  
ندادند که با مقام بلند حاکم هتاخته گردد

حامض با کسر میم بمعنی ترش  
و آن لقب ابو موسی سلیمان بن  
محمد بن احمد بغدادی است در طبقه  
پیشوایان نحو کوفیان و شاگرد ثعلب  
و صاحب کتاب خلق الانسان و کتاب  
السبق والنضال و کتاب المختصر در  
نحو و کتاب النبات و کتاب الوحوش  
و غیر اینها و در سال ۳۰۵ در گذشت  
و اورا از آن روی که تند خو بود  
حامض گفتند .

حایری با کسر یا منسو بست  
بحایر و آن هر زمین پستی است که  
اطراف آن بلند باشد و مشهد امام  
حسین (ع) را از همان روی حایر  
گفتند و اکنون نام خاص آن مشهد  
است و حایری منسوب بآن مانده سیده  
ولی الله بن سیده نعمة الله رضوی حایری  
در شمار افاضل محدثان امامیه و صاحب  
کتاب مجمع البحرین فی مسائل السیاطین  
و کتاب کثیر المطالب فی فضائل  
علی بن ابیطالب (ع) و غیر اینها و مانند

سید نصرالله بن حسین بن علی بن اسمعیل حسینی موسوی حایری در شمار فقیهان و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفات و کتاب سلاسل الذهب المربوطة بقنادیل العصمة الشامخة الرتب و رساله در تحریم تثن و غیر اینها و دیوان شعر .

نادرشاه در سفر دومی که به عتبات رفت هدایا و تحفی برای کعبه فرستاد و سید نصرالله را مأمور رساندن هدایا کرد سید از راه نجد برفت و هدایا را بکعبه رسانید و نادرشاه دیگر بار او را مأمور کرد که بقسطنطنیه رود و سلطان محمود اول خایفه وقت دولت

را ملاقات کند و نادر از اینکار مقصودی جز بر انداختن اختلاف مذهبی نداشت و فرستادن همان هدایا و تحف بمکه سر فصل همین بیوند بود اما سید نصرالله از آن پس که باسلامبول رسید بقساد مذهب نسبتش دادند و سلطان محمود نیز او را بکشت و این قضیه در سال ۱۱۵۴ اتفاق افتاد

، با کسر با حو لاه

کسکه با کبر خرامد و این: الحباب  
کنیت حسن بن احمد بن یعقوب همدانی  
منه است در طیفه ادیبان و شاعران

و مورخان و صاحب کتاب الاکلیل در مفاخر قحطان و کتاب جزیره العرب و اسماء بلادها و او دیتها و من بسکنها و در فضیلت قحطان قصیدتی نظم کرد و آنرا دامغه نامید و مطلعش اینست .  
الا یا دار لو لا تنطفینا

فانا سا ئلوک فخبیرینا

و دامغه آنست که تامغز فرو رود

و در سال ۳۳۱ در گذشت

حباب باضم اول بروزن گشاد بمعنی مار گرزده نام تیره ایست از بنی سلیم و نام پدر ابوخلدیه فضل بن حباب جمعی است که در جمعی گذشت و ام حباب کنایت از دنیا است و هم کنیت دنیا و حباب بافتح اول بروزن سحاب بمعنی گویچه آب و نیز نهايت چیزی نام جمعی از صحابه و محدثان است و نام حباب بن عامر بن کعب تیمی از قبیله تیم اللات از شهیدان طف و شرف اندوزان صحنه کربلا است و حباب با فتح و تشدید بروزن عطار بمعنی سبوساز و سبوسروش وصف است نه اس

حبابه بافتح اول بروزن سحابه

مؤنث حباب نام ام المدی حبابه دختر حنفه اسامیه و الهه است مشهور بحبابه

حبه بن جوین عربی است و در عربی  
بیاید

حبیباب بافتح اول و سکون  
دوم بروزن کم خواب در چندین معنی  
بکار رفته است کوتاه - زشت رو -  
بدخو و آن نام ابو عقیل حبیباب انصاری  
صحابی است و حبیباب همان کسی  
است که یک صاع خرما صدقه آورد  
و منافقان کار او را عیب و خود او را  
استهزاء کردند و این آیه فرود آمد  
الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین  
فی الصدقات نا آخر آیه

حبش بافتح اول و دوم بمعنی  
نژاد سیاه و آن نام جمعی از محدثان  
است و نیز لقب احمد بن عبدالله مروزی  
است در شمار ریاضی دانان عصر  
مأمون که در بغداد زیستن گرفت  
و صاحب کتاب الزیج المأمونی و کتاب  
الزیج دمشق و کتاب الایمان و  
الاجرام و کتاب الرخائم و المهایس  
و کتاب عمل الاسطرلاب و غیر اینها  
و گویا او را از آرزوی که سیه چرده  
بود حبش گفتند

حبه باضمیمه پدش بازادنی تا

نام حبشه بن قیس نهمی است در شمار

والبیه که در تشیع قدمی ثابت داشت  
و هم در طبقه محدثان است و حبابه با  
فتح و تشدید از نامهای متعارف زنان  
است

حبایی بافتح اول و تخفیف بای  
ابجد منسوبست به حباب و آن نام نیای  
سوم احمد بن ابراهیم بن حباب  
خوارزمی است در طبقه محدثان

حبال با فتح و تشدید رسن  
باف و رسن فروش را گویند و آن نام  
ابوالمظفر حبال بن احمد زرمذی است  
در طبقه فقهای حنفی و در شمار واعظان  
و اندر زدها ن گویند و عطفش نیکو  
بود و مردم را فایده رسانید

حبان باضم و تشدید جمع حب  
معنی دانه نام حبان بن منقذ صحابی  
است و حبان بافتح و تشدید نام جمعی  
از محدثان است و بر آمده شکم را  
حبان گویند

حبانی با کسر و تشدید بمعنی  
منسوبست به حبان و آن نام مسلمانی بوده  
است در نیشابور و محمد بن جعفر بن  
عبد الجبار حبانی در شمار محدثان  
بدان منسوبست

حبه باذخ و تشدید و در آخر  
تای وحدت بمعنی نك دانه نام ابو قدامه

شهیدان کربلا

حبشی باضبط پیش منسوبست  
بحبشه و آن کشور یست درافریقا که  
سیاه پوستان در آن زیستن دارند  
و باضم اول و سکون دوم بر وزن  
کرسی نام کوهی است در زیر شهر  
مکه و احابیش قریش که سوگندیاد  
گردند که پشت بهم دهند و یکدگر  
را پشتیبان باشند تا هر زمان که شب  
تیره باشد و روز روشن بآن منسوبند  
و با همان ضبط نام حبشی بن جناده  
سلولی صحابی است

حبیه بافتح اول و دوم و سوم  
در دو معنی بکار رفته است ۱ نادان  
۲ - تیز و بیشتر در تیز دادن شتران  
و گوسپندان بکار رود و آن نام نیای  
جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم  
بن علمی بن احمد بن ابی الفاسم بن حبیه  
بن منظور انصاری مصری است در  
بقیه ادیبان و لغویان و مورخان و  
کاتبان و در ریشه از مردم افریقا است  
امادر مصر بزست و در دیوان انشاء  
کار کرد و چندی منصب قضا در شهر  
طرابلس داشت و از اوست کتاب لسان  
العرب که از چندین کتاب لغت و ادب  
آنها فراهم آورد و نیز بسیاری از

کتاب مطول را مختصر کرد ما نند  
کتاب افغانی و کتاب مفردات ابن  
بیطار و در سال ۷۱۱ در گذشت و از  
اواست

بالله ان جزت بو ادی الاراک  
وقبلت عید انه الخضر فاک  
فابعث الی عبدک من بعضها  
فا ننی والله مالی سواک  
حبلی بافتح اول و سکون دوم  
منسوبست بحبله و آن نام قریه ایست  
در عسقلان و حاتم بن سنان بن بشر حبلی  
در شمار معدنان پدان منسوبست

حبی باضم و تشدید بر وزن  
کبری بمعنی دوست دانهنی تر و  
خواستنی تر نام خواهر میسر است در  
شمار زنان نیکو کار و سی سال مجاورت  
خانه خدارابر گزید تا آنگاه که میسر  
بامام صادق (ع) گفت خانندان حبی رفتند  
و حبی تکماند اگر فرمائی بمدینه باز  
گردد گفت بگدازش در مکه بماند  
شاید بادعا کردنش آذ از شما دور  
دردد

حبیشی باضم اول و فتح دوم  
بر وزن زبر مصغر حبش نام جمعی  
است از جمله ابوفلابه حبش بن عبید  
برسوس که در ابوفلابه بیاید و از جمله

حییش بن موسی ضببی است در شمار ادیبان و اخباریان و معاصر متوکل و صاحب کتاب اغانی و در این کتاب نام بسیاری از مردان و زنان سازنده و خواننده را که در جاهلیت و اسلام بودند آورده است و نیز کتاب مجیدات المغنیات و از جمله حییش بن حسن اعسم نصرانی است از شاگردان حنین بن اسحق و از مترجمان کتب یونانی و سریانی عبری و صاحب کتاب الزیاده فی المسائل التي اجنبت و این حییش کنیت عبدالرحمن بن محمد اندلسی است از حفاظ حدیث و صاحب کتاب المغازی در ۴ مجلد این حییش در شهر مرسیه منصوب قضا داشت و در سال ۵۸۴ در گذشت

**حتات** بافتح اول بر وزن سحاب بمعنی باک و غرغانام حتات بن عمر و انصاری و حناب بن یزید بن علفه تمیم داری است که هر دو در سلک صحابه منطوقند

**حنائی** بافتح و تشدید منسوبست بهتان و آن نام تریه ایست در جبل عامل و محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم حنائی هاملی در شمار ادیبان و شاعران و فقیهان بدان منسوبست از اوست

مسائل دور شیب رأسی و هجرها و کل اتی عن حاله فی الهوی بینی فاقسم لولا الهجر ماشاب مفرقی و اقسام لولا الشیب ما کرهت فرنی حتاوی بافتح و تشدید منسوبست بهتاوه و آن قریه است در عسقلان و عمرو بن حلیف حتاوی در شمار محدثان بدان منسوبست

**حتوف** باضم اول و دوم جمع حتف بمعنی مردن و حتف انف مردن دایب است بی آنکه زهری خورد و بازخمی بیند و حتف انف را در مرک عادی و طبیبی از آن روی گفتند که پنداشتند بیمار روحش از بینیش بیرون رود و زخم دار از زخمش و ابوالحتوف کنیت حارث بن سلمه انصاری است که با برادرش سعد در لشکر عمر بن سعد بودند و سپس با امام حسین (ع) پیوستند و شهید شدند

**حتیفه** باضم اول و دوم بر وزن زبیر مصغر حتف لقب ربیع بن عمرو است در شمار مشاهیر انوارسان و حتجاج بافتح و نشاء بد آن که بدلیل بر دشمن چیره است و آن نام جمعی است از جمله حتجاج بن یوسف بن حکم بن عتبة بن سعید بن ذکوان و حنیف ثقفی و الی عرفین و غیره در

حجاجی      حجاجری      حجاجف      حجاجل      حجة      حجر

سنگدانی و خون ریزی شهره است  
 و سال ۹۵ درگذشت و ابن حجاج  
 کنیت مشهور ابو عبدالله حسین به  
 احمد بن حجاج نیلی بغدادی است و در  
 یبلی بیاید

حجاجی باضبط پیش منسوبست  
 بحجاج و آن نام قریه ایست از قرای بیهق  
 در ناحیت نیشابور و ابو سعید اسمعیل بن  
 محمد حجاجی نیشابوری در طبقه فقیهان  
 حنفی و متوفی ۴۸۰ بدان منسوبست  
 نگارنده گوید حجاج در نام  
 قریه بیهق فارسی معرب است

حجاجری با کسر اول منسوبست  
 بحجاجره و آن شهر کیست در اندلس و  
 سعید بن مسعود حجاجری در شمار محدثان  
 و متوفی ۴۲۷ بدان منسوبست

حجاجف بافتح و تشدید کسیکه  
 میر چرمین بی بی و چوب سازد و  
 روشد و ابو الحجاج کنیت داود بن  
 بی عوف بر جمعی کوفیست در شمار  
 محدثان خاصه و ابو الحجاج نیز بنا بر  
 نقلی کنیت رؤبه بن عجاج شاعر نامور  
 عرب است و بنا بر نقلی دیگر کنیتش  
 ابو الحجاجان است و رؤبه بن عجاج نام  
 دو تن شاعر است و در رؤبه بیاید  
 حجاجل بافتح و تشدید آنکه

که حجله (حجره عروس و داماد)  
 بیاراید و یا آنکس که خلخال (پای  
 برنجن) بسازد و یا بفروشد و حجل  
 بافتح بمعنی پای برنجن است و آن  
 لقب ابو یحیی احمد بن سلیمان حجاجل  
 است در شمار محدثان امامیه

حجته باضم و تشدید جیم بمعنی  
 دلیل و برهان و آن نام جمعی است و ابن  
 حجت کنیت احمد بن محمد قرطبی  
 است در شمار مقرران و محدثان و ادیبان  
 و صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین  
 و کتاب تسدید اللسان در نحو و متوفی  
 ۶۴۳ و نیز ابن حجت کنیت تقی الدین  
 ابوبکر بن علی بن عبدالله حموی  
 است در طبقه ادیبان و شاعران و صاحب  
 کتاب نمرات الاوراق و کتاب خزانه  
 الادب و متوفی ۸۳۷

حجر باضم اول و سکون  
 دوم در پناه گرفتن و آن نام جمعی  
 از صحابه است و نیز نام حجر بن  
 عدی حکمتندی تابعی است از خواص  
 اصحاب امیر المؤمنین و معروف به  
 حجر الخیر که معاویه او را در مرج  
 عنراء (نام قریه ایست نزدیک شام) سال  
 ۵۱ بکشت و داستانش در ازودر کتب  
 تاریخ مضبوط است و نیز نام حجر بن

زائده حضرت می گویند از محدثان خاصه و از خواص اصحاب صادقین (ع) و نیز نام پدر امرؤ القیس شاعر مشهور است صاحب قصیده مطلقه و حجر بافتح اول و دوم به معنی سنگ نیز نام جمعی است و ابن حجر نیت مشهور ابو الفضل احمد بن علی بن حجر هسفلانیست از اعاظم محدثان و ادیبان و فقیهان شافعی و صاحب کتاب التقریب و کتاب الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة و کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری و کتاب لسان المیزان در رجال حدیث و کتاب الاصابة فی معرفة الصحابة و کتاب نتیجه الفکر فی بیان مصطلح اهل الاثر و غیر اینها. ابن حجر عسقلانی در مصر زیستن گرفت و در آنجا منصب قضا داشت و جنبی در مکه ماند و در سال ۸۵۲ در مکه در گذشت و نیز ابن حجر کنیت شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر مکی هینمی است در شمار بهمان و محدثان و صاحب کتاب الصواعق المحرقة و شرح قصیده برده و کتاب الفیرات الحسان فی مناقب ابی حنیفه محمد بن و غیر اینها و متوفی ۹۷۳

حجری یا فتح اول و سکون دوم منسوبست به حجر بن ذی رعیث که پدر قبیله ایست و نیز منسوبست به حجر ازد که پدر تیره از قبیله ازد است و حجر بمعنی باز داشتن است و محجور کسی است که او را از تصرف کردن در مالش باز دارند و نیز نام فصبه یسا مه است و نیز نام قریه ایست در یمن و باختم و سکون هم آنرا ضبط کرده اند و بهر کدام جمعی نسبت رسا نند و ندانستیم ز بدین ربیع بن سلیمان حجری معروف ببارد در شمار ادیبان و نحویان و متوفی ۳۰۰ بکدام یک پیوند رسانند و بارد کتاب اخفش را باب باب کرد و نظمی بآن داد و مردم کار او را پسندیدند و بدو در نظم کتاب اقتدا کردند

حجله بافتح اول و دوم و سوم به معنی عشر تکه عروس و داماد و آن خانه و یا غرفه و یا حجره و یا خیمه ایست که برای عروس و داماد بپارائید و ضبط درست حجله آنست که نوشتیم اما فارسیان همان لفظ را بکار برده اند باین تصرف که حرف اول را مکسور و حرف دوم را ساکن کرده اند و اینکار را تقریس باید ناه داد یعنی فارسی کردن الفاظ بیگانه و

فا رسیان عمل تفریس را در تماشا و تقاضا و تمنا و تولا و تبرا که در اصل تماشای و تقاضای و تمنی و تولی و تبری است نیز کرده اند و تماشای بایکدیگر راه رفتن است و چون اینکار بیرون از تفرج و انبساط خاطر نیست آنرا در چیزهای شگفت که دیدنی است بکار برند. باری ابن ابی حجه کتبت مشهور شهاب الدین ابو العباس احمد بن یحیی بن ابی بکر عبد الواحد بن ابی حجه نلمسانی حنبلی است که در از آن پس بقاهر

رفت و بر نظم شعر بسیار توانا بود و چندین دیوان بیادگار گذاشت از جمله دیوان الصبا به و از جمله سکردان (۱) و در سال ۷۷۶ در گذشت حجیر باضم اول بروزن زبیر مصغر حجیر نام حجیر بن ابی اهاب صحابه است و معنی حجر گذشت

حجیه باضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مصغر حجی بمعنی عقل

(۱) سکر باضم اول و نساوندکاف عرب سکر و دان لفظ فارسی است از ادوات سکردان بمعنی سکر

بعنی ظرف سکر و عربان دان و دارا از فارسان گرفتند و بکار بردند مانند دفر دار نام شخص و دفر دار به جای دفر دار

و ریر کی نام حجیه بن عدی است و ابو حجیه کنیت اجلح به عبدالله است از محدثان امامیه

حداج با فتح اول و تشدید دال بی نقطه و در آخر جیم کسی را گویند که شتران را داغ کند و بابارهای شتران را ببندد و یا جهاز و هودج بر شتران سوار کند و آن لقب ابو جعفر محمد بن مسلم بن رباح کوفیست در شمار فقیهان و محدثان امامیه

حداد با فتح و تشدید در چندین معنی بکار رفته است آهنگر - آهن فروش - دربان - زندان بان و آن نام جمعی است و ابن حداد کنیت مشهور او بکر محمد بن احمد بن محمد کسانى مصرى است در طبقه فقهائى شافعی که در مصر بزیست و بکار قضا و داوری پرداخت و کتابی بنام الفروع فی المذهب نوشت و جمعی آنرا شرح کردند از جمله قفال مروزی و در سال ۳۴۵ در گذشت و نیز ابن حداد کتبت مشهور جمال الدین ابو العباس احمد بن محمد بن حداد حلی است از دانشمندان شیعه و راوی قصائد سبیه علویات از ابن ابی الحدید نظم کننده آنها



حدادی حدائی حدثی حدسی حدیثی حداء حداء حداء

حدادی باضبط پیش منسوبست  
بحداده و آن نام قریه ایست از قرای  
گمش تپه ( کمیشان کنونی) و محمد  
بن زیاد حدادی قومی در شمار محدثان  
بدان منسوبست

حدائی باضم اول و تشدید  
دوم منسوبست بحدان و آن نام یکی  
ز محلتهای بصره قدیم است که  
بنو حدان که تیره از قبیله تمیم اند  
در آن زیستند و بنام آنان ماند و  
ابو المغیره قاسم بن فضل حدائی در  
شمار محدثان و متوفی ۱۶۶ بدان  
منسوبست و اوس حدائی در شمار  
شاعران بآن تیره نسبت رساند

حدثی بافتح اول و دوم و کسر  
ثای فخذ منسوبست بحدث و آن نام  
قلعه محکمی بوده است میان ملطیه و  
سمیساط و مرهش و جمعی از محدثان از  
آنجا برخاسته و بدان منسوبند

حدسی بافتح اول و دوم  
منسوبست بحدس بن ازش بن حرمله بن  
لخیم پدر تیره از قبیله لخم و عبدالجبار  
بن حارث حدسی مناری صحابی بدو  
منسوبست

حدیثی بافتح اول و کسر دوم  
منسوبست بحدیثه بمعنی نو برابر عتیقه

بمعنی کهنه و نیز بمعنی نو بنیاد و قریه نو  
بنیاد را حدیثه گویند و آن نام چندین  
موضع است از جمله حدیثه الموصول که  
قریه ایست بر کنار دجله نزدیک زاب اعلی  
و از جمله حدیثه الفرات که بحدیثه  
النوره معر و فست و آن قلعه ایست در  
وسط فرات نزدیک شهر انبار و از جمله  
حدیثه الحجرش که قریه ایست در غوطه  
دمشق و از هر یک محدثانی برخاسته  
و بحدیثی مشهورند

حداء بافتح اول و تشدید ذال  
نقطه دار که شکر را گویند و آن لقب  
ابوعبیده زیاد بن عیسی کوفی است از  
ثقات محدثان خاصه و نیز لقب ابو محمد  
حسن بن ابی عقیل عمانی است و در همانی  
بسیار

حدار باضم اول نام نیای  
ابو القاسم جعفر بن محمد بن احمد بن  
حدار مصری است مشهور باین حدار  
در طبقه نویسندگان و شاعران و  
صاحب دیوان شعر و از او است  
جاءت بوجه کانه قمر

علمی قوام کانه غصن  
ترنو بعین اذا تعاینها  
حسبت ان فی جفونها و سن  
حتی اذا ما استوت به مجلسها

وصار فيه من حسنها وثن  
غنت فلم يبق في جارحة

الا تمننت انها اذن  
ابن حذار بوزارت عباس بن  
احمد بن طولون قيام کرد لکن چون  
عباس بر پدر خروج کرد بود پدر بر  
او ظفر یافت و پسر را بر درخت آویخت  
و دست و پایش را برید و ابن حذار را  
نیز کشت و سپس منله کرد و ایرن  
قضیه در سال ۲۶۷ اتقان افتاد

حذافی باضم اول وفتح ذال  
نقله دار منسوبست بحذافه که تیره  
از قبیلہ فضاغاند و ابن قنیبه در کتاب  
المعارف کفنه که تیره از قبیلہ ایادند  
و ابو بحیی عبدالرحیم بن محمد بن  
اسمعیل بن نبیانه حذافی که در نبانه بیاید  
بدو منسوبست

حذام باذال وفتح دار ووزن  
قطار بمعنی سست پی ردبر خبز و آن  
نام دختر ریان بن جسر بن تهیم است  
دسر مستحکم بن صعب شاعر و همای  
زنی است که در راستی گهتار باو مثل  
آرند و مستحکم شویش در باره سخن  
وی ذمته است

اذاقات حذام دسد ۱۵۰

فان القول ما قاله

ولولا المزعجات من اللیالی  
لما ترك الفطاطيب المنام  
و سبب این بود که عاطس بن  
حلاج حمیری که باعشیره حذام معادات  
داشت با سباهش بر اسرار و تاخت  
عشیره حذام بگر یختند اما عاطس  
ایشان را دنبال کرد و پشت سرشان  
تاختن برد و عشیره بیخبر از کار عاطس  
بودند حذام دید جوفی از مرغان ق  
آشپانه های خود را رها کردند دانست  
که عاطس در دنبال ایشان است و گفت .

الا یا قوم ارنحلوا و سیروا  
و لو ترك القضا لیلا لنا ما  
و مستحکم شویش آن دو شعر را  
نظم کرد و بر قبیلہ حذام خواند و از  
آنها کوچیدند و خود را در پناه ک  
کشایند و عاطس نیز بر سید اما  
ایشان از آن روی که در پناه کوه بود  
نظم نیان و بر کش و سخن حذام  
مثل گریا

جمعی از صحابه و صحابان است از جمله  
حذیفه بن یمان عبسی صحابی مشهور  
و متوفی ۲۶ در مدائن و ابو حذیفه  
ذمیت استحق بن بس بن محمد بن  
بن الله در سالم و نسی است صاحب

کتاب الفتوح و کتاب الرده و کتاب المتبدا و کتاب الجمل و کتاب الالویه و کتاب صفین و حکتاب حقر زمزم و متوفی ۲۰۶ و حذیفه مصغر حذفه است بمعنی زاغ خرد و نیز مرغابی خرد حذیم با کسر اول و سکون دوم بر وزن درهم نام چند تن صحابی است و نیز نام حذیم بن شریک اسدی است در شمار محدثان خاصه و حذیم بمعنی زیرک و استاد در کار باشد

حراش با کسر اول بر وزن کنار نام حراش بن امیه بن کعب صحابی است و نام چند تن از تابعان و حراش جمع حرش است بمعنی نشان - فریب - گروه

حرام با فتح اول بمعنی کار ناروا و آن نام جمعی از صحابه است و در مدینه فراوان حرام نام گراری کنند و بنو حرام نام نره است

حرامی با ضط پیش منسوبست به بنو حرام و آن نام محلی است در بصره که بنو حرام در آن زیستند و بنام ایشان بمابد و ابو محمد قاسم بن علی حریری حرامی صاحب مقامات است در حریری نیز بمابد بدان من

حرائی با فتح و تشدید رای بی

نقطه منسوبست بحران و آن شهر کیست در بین النهرین بر سر راه موصل و جمعی از اعیان دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله نفی الدین احمد بن عبدالحلیم حرائی معروف بابن نیمیه و در تیمیه گذشت و از جمله ابواسحق ابراهیم بن هلال بن زهروت حرائی صابی که در صابی بیاید و از جمله ابو محمد سعد بن حسن بن سلیمان نورانی حرائی که در نورانی بیاید و از جمله ابوالحسن هلال بن محسن حرائی نیز در صابی بیاید و از جمله نجم الدین ابو یوسف یعقوب بن صابر بن رکان حرائی که در منجنیقی بیاید و از جمله ابوالطیب عبدالرحیم بن احمد حرائی در شمار شاعران و مترسلان و صاحب کتابی در بلاغت و کتابی در رسائل و از جمله ابو سعید سنان بن قره حرائی در طبقه طبیبان و هیویان و از جمله مترجمان کتب یونانی به عربی و صاحب کتابی در تاریخ ملوک سریانی و رساله در استواء و رساله در نجوم و رساله در شرح مذهب صباطین و رساله در همت ایام جمعه بر کواکب و رساله در عرف

و نیاکان خرد و غیر اینها و

طیب مخصوص المقتدر بالله بود  
 و سپس بالفاهر پیوست و قاهر بر آن  
 شد که دین اسلام را برگردان او نهاد  
 و در اینکار پادشاهی کرد ابو سعید از  
 بسم وی مسلمانان گزفت لکن باز از  
 ناهر خاطرش آسوده نبود و بخراسان  
 گریخت و پس از چندی بغداد بر  
 گشت و حالیکه مسلمان بود سال  
 ۳۳۱ در گذشت و از جمله ابوالحسن  
 ثابت بن قره بن مروان حرانی در طبعه  
 فیلسوفان و منجمان و مهندسان و هیویان  
 و از مترجمان کتب یونانی عبری و از  
 اوست کما بی در شرح سماع طبیعی  
 و کتابی در طلوع استوانه و وسط آن  
 و کتابی در اختصار کسب جالینوس در  
 اغذیه و کتابی در استخراج مسامل  
 هندسه و کتابی در مریح و هطیر  
 و کتابی در عات کسوف و خسوف  
 خورشید و ماه و غیر اینها ثابت بن  
 قره در انام معتمد عباسی بغداد رتف  
 و در آنجا زینت و عمر را در علمیم  
 ارازا گذرایند و در سال ۲۸۸ در  
 گذشت و از جمله ابو الحسن علم بن  
 نادر بن عبد الرحمن حرانی  
 ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ  
 البریه و متوفی ۳۵۵ و غیر اینان

از اعلام دانشمندان و حرانی با ضم  
 و تحفیف رای بی نقطه منسوبست  
 بحران و آن نام محملتی بوده است در  
 اصفهان و عبدالنعم بن نصر بن یعقوب  
 حرانی در شمار مقرران بدان منسوبست  
 حرب با فتح و سکون بمعنی  
 جنگ نام جمعی از صحابه و تابعان  
 است

حربوی باضم و سکون و فتح  
 با منسوبست بحربی روزن صغری و  
 آن نام فریه ایست میان بغداد و تکریت  
 و ابوالحسن علی بن رشید بن احمد  
 حربوی در شمار کازان و محدثان و  
 متوفی ۶۰۵ بدان منسوبست

حربی با ضبط پید منسوبست  
 بحریه که نام محلمی است در بغداد  
 و حرب بن عبدالله را زیدی سپهسالار  
 منصور عباسی آنرا سا کرد و بنام او  
 ماند و دم حربیه دودان او بودند که  
 بنام او خوانده شد و ابو اسحق  
 اراهم بن اسحق بن بشیر بن عبدالله  
 بن درم حربی در طبعه هیهات و  
 مابان و ادیبان و لغویان و صاحب  
 کتاب غریب الحدیث و کتاب سجود  
 القرآن و کتاب الایمان و  
 و کتاب الایمان

الحج در ریشه از مردم مرو است اما چون با قومی از قبيله حر بيه بغداد پیوست او را حر بی گفتند وی در سال ۱۹۸ از مادر بزاد و در سال ۲۸۵ در گذشت

حردانی باظم و سحکون منسوبست به حردان برون گلدان و آن قریه ایست از قرای دمشق و ابوالقاسم عبد السلام بن عبد الرحمن حردانی در شمار محدثان عامه و متوفی ۲۹۰ بدان منسوبست

حرزه باذخ اول و دوم و سوم بمعنی گزیده مال و خوبترین دارائی و ابو حرزه حکیمیت جریر بن عطیه خطفی تمیمی بصری است از مشاهیر شعرای عرب و ستایشگر خلفای اموی و معاصر بافرزدق و اخطل و پیشویان شعر در صدر اسلام همان سه شاعرند و بیشتر دانشمندان جریر را بر آن دو دیگر برتری دهمده در این باره نویسنده عبدا لملک بن مروان را اعراس بادیه نشین بشعر سواد عبد الملک از او پرسید آیا شعری که بیشتر هجور را نماید در شعرای اسلام مایه گفت آری شعر جریر

فغض الطرف انا من نمبر

فلا کعباً بلغت ولا کلاباً  
پرسید آیا شعری که بیشتر مدح را  
نماید دانی گفت آری شعر جریر  
الستم خیر من ركب المطايا

و اندی العالمین بطون راح  
پر سید آیا شعری که رقت غزل را  
بیشتر نماید شناسی گفت آری جریر

ان العیون التي فی طرفها حور  
قدلننا تم لا یحدین قتلا نا  
بصر عن ذاللب حتی لا حراك به

و من اصعب خلق الله ارکانا  
پرسید آیا جریر را شناسی گفت او  
را نشناسم اما بدیدارش دایدم گفت  
اینست جریر و اینانند فرزدق و اخطل  
و میان جریر و فرزدق هجو سرائی  
بشدت کار فرما بود و نا زسنند بجان  
یکدیگر هجو باریدند و جریر در  
سال ۱۱۰ در گذشت و هم در آن سال  
فرزدق در گذشت

حرسثانی با فتح اول و دوم  
منسوبست به رسا که نام بریه ایست  
در ناحیت دمشق و جمعیتی در آن  
منسوبند از جمله فاضلی در آن  
محمد انصاری حرسثانی در شهر ارمغان

شاعری ز مسوفی ۶۱۴

حرفستى

حرفوشى

حرفى

حرف

حرفستى با فتح اول و دوم  
منسوبست برخلاف قياس بحرستاو و  
گذشت که آن از قرای دمشق است احمد  
بن احمد بن محمد بن مصطفی حرفستى  
دمشقى در شمار فقیهان حنفى و صاحب  
کتاب الکواکب المضية فى فرائض  
الحقیقه و متوفى ۱۱۱۵ بدان منسوبست  
حرفوشى با فتح و سکون  
منسوبست بحرفوش و آن نام نیای  
جمعى است که در بلبک فرمانروا  
بودند و بآل حرفوش معروفند و از  
این دودمان است امیر موسى بن هلى  
بن حرفوش در شمار ادیبان و فاضلان  
و شاعران و از اوست

کان رأس جنود الضد ليس له

علم بان بلادى موطن الاسد  
ومن مهابة سيفى فى العلوب عدت

ام العد و لغیر الموت لم تلد  
و ندانستم حرفوشى در محمد بن على

بن محمد حرفوشى حریرى عاملى  
کر کى بآن خاندان منسوبست یا

بحرفوش نام نیای خود بارى وى در  
طبقه اعلام محققان و ادیبان و شاعران

امامیه است و صاحب کتاب طرائف  
الذظام و لطائف الانسجام در بهترین

اشعار و کتاب اللالی السنيه در شرح

اجر و ميه و کتاب اختلاف النحاة نا  
تمام و شرح صمدیه و شرح قواعد شهید  
و شرح شرح قطر فاکهى و شرح زبده  
و شرح تهذیب در نحو و غیر اینها و  
متوفى ۱۰۵۹ و نیز فرزندش ابراهیم  
بن محمد حرفوشى در شمار فاضلان  
و ادیبان و در طوس سال ۱۰۸۰ در  
گذشت

حرفى با ضم و سکون

منسوبست بحرف که رستاقیست در  
نواحى شهر انبار و ابو عمران موسى  
بن سهل بن کثیر بن سیار حرفى بغدادى  
در شمار محدثان و متوفى ۲۷۸ و جمعى  
دیگر از محدثان حرفى بدان منسوبند  
و فیروز آبادى در قاموس گفته که

حرف تره تیزک ا و ا و ا

الرشاد نیز گویند و حرفى فروشنده  
آن و حرفیان از محدثان بدان منسوبند  
و درست تر بنظر نگارنده نسبت اول  
است

حرفى با فتح و سکون به معنی

سوختن و آن لقب جمال الدین محمد بن

عمر بن مبارک بن عبد الله بن على

حمیرى حضرى است در شمار ادیبان

و فاضلان و صاحب کتاب بصره الحصره

الشاہیه سیرة الحضرة ابو یوسف و کتاب

**حرمی** بافتح اول و دوم  
منسوبست بهرم مکه و حرمی لقب  
ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحق بن  
ابی خنصه است از مردم مکه که در  
بغداد زیستن گرفت و در شمار نسب  
شناسان است و ابو الفرج علی بن  
حسین اصفهانی فراوان از او نقل کرده  
است و خود او نیز از زیر بن بکار نسب  
شناس مشهور حدیث حکرد و در  
سال ۳۱۷ در گذشت

**حروری** بافتح اول و ضم دوم  
منسوبست بحرورا و آن نام قریه ایست  
از قرای کوفه و جایست که نخستین  
انجمن خوارج بود و عتبان بن اصیله  
حروری شیبانی در شمار ادیبان و  
شاعران بدان منسوبست عبد الملک  
بن مروان از آن پس که شیب خاریجی  
را بکشت وی را بدمشق کشاند و  
باتندی بوی گفت آیاتو این شعر را گفتی  
فان يك منكم كان مروان و انه  
و عمر و و منكم داسم و حبيب

فمننا حصين و البطين و فمئب  
و منا امیر المؤمنین شیب  
گفت آری اما چنانکه امیر المؤمنین  
خوانند نگفته ام بلکه گفته ام  
( و منا امیر المؤمنین شیب )

حلیة البنات و البنین فیما یحتاج الیه  
من امرالدین و کتاب النبذة المنتخبه  
و این کتاب تلخیص کتاب الاوائل  
عسگری است و کتاب الحدیقة الانیقه  
و غیر اینها و متوفی ۹۳۰

**حرقوص** باضم و سکون دوم  
و ضم قاف بر وزن پرزور بمعنی کنه  
که بتن چسبدو خون مكد - نیز بمعنی  
کیک و آن نام ذوالندیه حرقوص  
بن زهیر صحابی است و در ذوالندیه  
ترجمتش بیاید

**حرمازی** با کسر و سکون  
منسوبست بهرماز بن مالک بن عمر  
بن تمیم پدر تیره از عرب و ابو علی  
حسن بن علی حرمازی از اکابر  
شاگردان اصفعی و ابو عینده و ابو  
زید انصاری و صاحب کتاب خلق  
الانسان بدو منسوبست و بعضی بر  
آند که وی بهرماز نسبت نرساند  
بلکه با آن تیره جوشید و حرمازی  
گردید

**حرمه** بافتح اول و سوم و  
چهارم و با تایی و حدت بمعنی نکدانه  
سپند و حرمه دانه سپند است و آن  
از نامهای متعارف عرب است و نام  
جمعی از صحابه و تابعان و محدثان

و امیر المؤمنین را بنصب خواند  
 نگارنده گوید بنا بر رفع امیر  
 المؤمنین شیبب خارجی امیر مؤمنان  
 گردد و بنا بر نصب آن امیر المؤمنین  
 منادی باشد که حرف ندای آن افتاده  
 است و پاک معنی بگردد و چنین شود  
 شیبب از ما است ای امیر المؤمنین  
 و بر خوبی فن نحو و ادب این سخن  
 را دلیل آرند و راستی از پاسخهای  
 بسیار هوشمندانه است

حرون با فتح و ضم بر وزن  
 زبون بمعنی اسب سرکش و این حرون  
 کمیت محمد بن احمد بن حسین بن اصبغ  
 بن حرون بغدادی است در شمار  
 ادیبان و بحسن تألیف وجودت  
 تصنیف او را ستایند و از او است کتاب  
 المطابق و المجانس و کتاب الحقایق  
 و کتاب الشعر و الشعراء و کتاب  
 المحاسن و کتاب مجالسة الرؤساء سال  
 وفاتش بنظر نرسید و حرون نام نیای  
 او است

حرون باضم اول مصغر حرن  
 بمعنی کنسک نام جمعی از صحابه  
 و محدثان است

حریری بافتح اول منسوبست  
 بحر بر بمعنی ابریشم و حریری کسی را

گویند که ابریشم و نیز بافته های  
 ابریشمی بفروشد و آن لقب جمعی است  
 و مشهورترین ایشان ابو محمد قاسم  
 بن علی بن محمد بن عثمان حریری  
 حرامی بصری است صاحب مقامات  
 در طبقة ادیبان سخن پرور و بلیغان  
 نیکو پرداز و کتاب مقاماتش گواه  
 کثرت اطلاع و وفور فضل او است  
 و خود گفت در مسجد بنی حرام بودم  
 که پیری زنده پوش و گدائی سخنور  
 بمسجد در آمد و گفت ابو زیدم و از  
 مردم چیزی خواست و باندازه سخن  
 را نیکو ریخت و شیوا آنرا برشته کشید  
 که فضلادرش گفت شد من در اندیشه  
 شدم که مقامه بپردازم و مقامه حرامیه  
 را که چهل و هشتمین مقامه کتاب مقامات  
 سپس گردید برشته کشیدم و آنرا  
 بنظر انوشیروان بن خالد وزیر رساندم  
 انوشیروان آنرا پسندید و مرا بافزودن  
 بر آن مقامه واداست و من کتاب  
 مقامات را در پنجاه ماهه پایان رساندم  
 و این کتاب را جمعی بسیار از فضلا  
 شرح کرده اند و زمخسری در فضل  
 مقامات گفته است

اقسم بالله و آنا نه

و مشهور الحج و میماه



ان الحریری حری نان

تکتب با لثیر مقاماته  
 ونیز از حریری است کتاب درة الغواص  
 فی اوهام الخواص و کتاب ملحه  
 الاعراب و شرح آن و کتاب رسائل و  
 دیوان شعر حریری با آنهمه مایه فضل  
 کوتاه اندام و زشت منظر و گرسنه  
 چشم و شوخگن و بد نما بود و بکندن  
 موی ریش خود عادت داشت و در سال  
 ۵۱۶ در گذشت

حریر با فتح اول و کسر دوم  
 بمعنی نیک نگهدار نام جمعی است  
 از جمله حریر بن عبدالله از دی سنجستانی  
 در شمار محدثان و فقیهان امامیه و  
 صاحب کتاب نوادر و کتاب صلوة و  
 کتاب صیام و کتاب زکوة و حریر از  
 مردم کوفه بود و برای تجارت مکرر  
 بسجستان سفر کرد و بسجسای شهره  
 گردید

حریش بر وزن امر بمعنی  
 هزار بار و نیز بمعنی کر کردن نام پدر  
 قبیله ایست و حسن بن عباس حریشی  
 از محدثان امامیه بدو منسوبست و نیز  
 نام حریش بن هلال فریمی صحابی  
 شاعر است

حریم

بحریم که پدر تیره از حضرت موت است  
 و عبدالله بن یحیی حریمی در طبفه  
 تابعان بدو منسوبست

حزام با کسر اول هر آن  
 چیزیست که بدان چیزی را بندند خواه  
 تنگ ستور باشد و خواه دستبند  
 کودک در گهواره و آن نام جمعی از  
 صحابه و محدثان است و حزامه با  
 زیادتی تادیر آخر آن نام حزامه دختر  
 وهب است از زنان صحابه

حزم با فتح اول و سکون  
 دوم بمعنی هوشیار بودن در کار  
 و آن نام جمعی از صحابه و محدثان  
 است و ابن حزم کبیت مشهور او  
 محمد علی بن احمد بن سعید بن حریم  
 اندلسی است از مشاهیر دانشمندان و  
 پدرش او همرواحمد است یزید  
 شمار دانشمندان و هم وزیر محمد بن  
 ابی عامر ملقب بمنصور و وزیر فرزندس  
 مظفر بود و آن حزم نیز چندین وزیر  
 عبدالرحمن مستظهر بود لکن دیری  
 نباید که بروزارت پشت پارد و بسبب  
 دانش رو کرد و در آغاز مذهب سنی  
 را گردن گرفت و سپس از آن مذهب  
 روی بر نافت و مذهب اهل طاهر را  
 برگزید و سالیف و تمهیف پرداخت

و در هر علمی از فقه و تاریخ و منطق و لغت و ادب و جز اینها کتاب ساخت و با چهار صد تألیف و تصنیف از او نوشته اند و این قسمت شامل هشتاد هزار ورق است فاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الامم نوشت که پس از محمد بن جریر طبری مورخ هیچ يك از کتاب پردازان با بن حزم نرسیدند و مشهورترین کتب ابن حزم کتاب الفصل فی الملل و الاہواء و النحل او است و دیگر کتاب جمہرة النسب فی قبائل العرب و کتاب ابطال العیاس و الرأی و استحسان التقلید و التعلیل و کتاب الساسخ و المنسوخ و کتاب طوف الحمامہ در ادب و کتاب الصادع و الرادع و کتاب الامامة و السیاسة و کتاب اخلاق النفس و کتاب کشف الالباس ماسن اصحاب الظاهر و اصحاب الہیاس و غیر آنها ابن حزم ایرانی نژاد است و بیای هفتمین او بریدفارسی است غلام زبید بن اوس سفیان بن حرب بن اہ قبن مہر و خود در سال ۳۸۳ ارما در بزاد و در سال ۴۵۶ در گذشت

حزمه با ضبط پیس با افزودن نادر آخر آن مؤلف حزم و هم بمعنی حزم است و آن نام حزه دختر عجاج شاعر

شہر عرب است و نیز نام حزمہ دختر قیس از زنان صحابہ است

حزن با فتح و سکوت بمعنی زمین ناهموار ضد سهل سکہ بمعنی زمین هموار است و آن نام دو تن از صحابه است

حزنبل بر وزن غضنفر در چندین معنی بکار رفته است وزن کودن - کوتاہ اندام - پیر وزن فرنوت - لب ستبر و یا ستبر لب - گیاهی تلخ طعم و آن لقب ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عامر نیمعی است راویہ اخبار و اشعار

حزیمہ با فتح اول بر وزن سفینہ نیز بمعنی هوشیار در کار نام جمعی از صحابه و محدثان است

حزین با فتح اول بر وزن کمین بمعنی اندوهند نام حزین تابعی است از اصحاب امر المؤمن (ع)

حسان با فتح و شدید سین بی نقطه بمعنی بسیار نیکو و آن نام ابو الولید حسان بن ثابت بن منذر بن حرام بن عمر بن زید زاده بن عد بن عمرو انصاری خرزجی است شاعر شہیر کہ بفرمان پیغمبر (ع) مرتبان را نکوھید و بدہایشان راداش کرد و پیغمبر (ع)

سکائی      حسکه      حصول      حسنویه

گفت بار خدا یا حسان را بروح القدس  
مدد کن و حسان خود گفت

لسانی و قولی مدارمان کلاما

و مبلغ مالا یبلغ السیف مقولی  
و حسان شاعران قریش و شاعران  
عرب را هجوعرد و در سال ۴۰۰ در  
گذشت و یکصد و بیست سال در جهان  
بزیست شصت سال در جاهلیت و شصت  
سال در اسلام و نیز نام ابو عبده حسان  
بن مالک بن ابی عبده اندلسی است از  
پیشوایان ادب و شعر و وزیر المستظهر  
عبدالرحمن بن هشام بن عبد الجبار بن  
عبدالرحمن و این دوشعر از او است  
اذا غبت لم احضر و ان جئت لم اسل

فسیات منی مشهد و مغیب  
فاصبحت تیمیا و ما کنت قبلها

لتیم و لکن ا لشبهه نسیب  
و در شعر دوم باین بیت شاعر  
اشارت کرده است

ربضی الامر حیة تغیب تیم  
ولا یسأذ نوه و ۴۸ شهود  
و در حدود سال ۳۲۰ در گذشت  
و حسان العجم از خافانی است

حسحاس بافتح و سکوت  
بروزن نسناس سوسی شمشیر بران و  
نیز جوان مردد و روان نام حسحاس

بن بکر بن عوف مازنی از دی صاحبی  
است و بنو حسحاس تیرماز عربند

حسکائی بافتح و سکوت  
منسو بست بحسکان بروزن در مان و آن  
نام نیای عییدالله بن عبدالله حسکائی است  
از علمای امامیه و صاحب کتاب  
شواهد التنزیل و کتاب خصایص علی  
بن ابیطالب فی القرآن و حسکان ناری  
معر به

حسکه بافتح اول و دوم و سوم  
بمعنی خار خسک و نیز بمعنی کینه و  
دشمنی و آن نام حسکه بن بابویه است از  
فقیهان امامیه و نیز نام نیای ابو العسین  
جعفر بن حسین بن حسکه فمی است در  
شمار محدثان امامیه

حصول بروزن جعفر نام نیای  
ابوالقاسم علی بن حسن حصول است  
در مدینه کاتبان و باقوت در معجم الادب  
نامه ای که به صاحب بن عبیدون نه آورد  
است و همان نامه نمونه ناقص است  
بر کتابت و حصول نیز فارسی معرب  
است

حسویه باضم اول و سکون  
دوم و فتح سوم و چهارم نام پار علی  
بن حسنویه کرده ای است از نام گردان  
عیاشی و در شمار محدثان امامیه و

## حسبی

## حسینی

## حشرج

## حشیشه

گذشت که ویه کلمه تحسین و اعجاب است یعنی چه خوب زیبایی و فارسیان باضم اول و سکون دوم و سوم و فتح چهارم خوانند

حسبی منسو بنست بامام حسن مجتبی و فرزندان او را حسبی گویند مانند عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) حسبی از اعلام مجددان و صاحب کتاب خطب امیر المؤمنین و در شمار پارسایان و صالحان که در ری بزبست و درری در دشت و فبرش درری مزاری مشهور است

نی منسو بنست بحسین بن علی بن ابیطالب (ع) و دودمانی که باو پیوندند حسینی اند خواه موسوی باشند و خواه رضوی اینست که آهای حسینی آرند و گاه موسوی حسینی و اینکار را با علوی نیز کنند و گویند علوی حسینی و یا علوی حسنی و یا علوی موسوی اما حسینی در محمد حسین بن محمد حسن قزوینی در شمار شاعران و عارفان تخلص است نه نسبت با حسین بن علی (ع) وی بر نظم شعر توانا بود و شعر را روان و بی تکلف برشته کشید و چندین مثنوی نظم کرد

مثنوی الهی نامه و مثنوی شتر نامه و مثنوی مهر و ماه و مثنوی وامق و عذراء و این ابیات از مثنوی شتر نامه او است در ترغیب به مشق

خیز شتر بان که بشد قافله  
ماو تو ماندیم در این مرحله  
قافله عشق بمنزل رسید

حکشتی عشاق بساحل رسید  
هر که از این قافله غافل شود  
همچو من دلشده بیدل شود  
نغمه عشق است که آرد غم

باده حسن است که آرد طرب  
سلسله زان زلف دو با بایدم  
ورنه بسی سلسله ها بایدم

ای زده بر خرمن صر آتشم  
سوزم وزین آتش سوزان خوشم

حشرج بروزن جعفر بمعنی  
گوزه نازکی که آب را در خود سرد  
کند - مفاکی که آب در آن صاف شود  
و آن از اعلام است و نام = حرج صحابی

حشیشه بروزن کمینه بمعنی  
گسار خشک و ابو حشیشه کنیت  
مشهور ابو جعفر محمد بن علی بن امیه  
است در طبقه موسیقی دانان و صاحب  
کتاب المغنی المجید و کتاب اخبار  
الطنبوری

حصیری باضم اول و سکون  
دوم منسو بست بحصر جمع حصیر و  
بوریا باف را حصیری گویند و بعضی  
بر آنند که حصیری نام شهر است در  
اندلس و این سخن بر فرض درست  
باشد بر همه کسانی که بحصیری شهره  
اند راست نیاید و آن لقب او محمد  
ابراهیم بن علی بن سیم حصیری فیروانی  
است در طبقه شاعران نیکو پرداز و  
ادیبان ماهر و صاحب کتاب زهر الاداب  
و کتاب النورین و کتاب المصون  
والدر المکنون و کتاب الجواهر فی  
الملح والنوادیر و متوفی ۴۱۳ هـ و این  
ابیات از قریح رقت بار او است  
یاهل بکیت کما بکت

ورق لجمائم فی الغصون

هفت سحیر آ و ال ربی

للقطیر را نعمة الجفون

فکما نها صاع علی

شجور تسجی تلك اللحو

ذکر نئی عهد امضی

للاس منقطع الفریف

مت ایامها

و کاسها رجع الجفون

و نیز ابوالحسن علی بن عبدالغنی

قروی حصیری اندلسی در شمار نجویان

و شاعران و با آنکه نایبنا بود شهر  
های اندلس را بگردید و ملوک آن  
کشور را ستایش کرد و از او است  
و اما تمایل من سکره

و نام د بیت لا عجزه

فقال و من ذا فجا و به

عم یستدل به کازم

حصیفکی باکسر اول و سکون

دوم منسو بست بحصن کیفا و آن قلعه

ایست در دیار بکر میان شهر آمد و

و جزیره ابن عمر و قیاس در نسبت

مرکب آنست که از مجموع دو اسم

نسبت آرند همچنانکه در نسبت عبدالله

و عبد شمس و عبدالدار و رأس بن

گویند عبدلی و عبشمی و عبدری و

رسعنی لکن رعایت این قیاس را در

همه جا کرده اند چنانکه در ذیل

حصنی بیاید باریه بن الدین ابوالفضل

یحیی بن سلام بن حسین بن محمد مر وف

بخطیب حصیفکی در طبقه ادیبان و

شاعران و خطیبان امامیه و صاحب دیوان

شعر و دیوان رسائل بدان منسوبست

خطیب حصیفکی در بند ادواتش

آموخت و در میا فاردین بزیست و در

سرو نظام و انشای خطب بارع گردید

و در سال ۴۰۵ هـ در گذشت و از او است

وانسیة زارت مع النوم مضجعی  
 فعانقت غصن البان منها الی الفجر  
 اسائلها این الوشاح وقد سرت  
 معطلة منه معطرة النشر  
 فقالت و اومت للسوار نقلته  
 الی معصمی لما تقلقل فی خصری  
 ونیز علاء الدین محمد بن علی بن  
 محمد حصیفکی دمشقی در طبقه محدثان  
 وادیبان و مفتیان و شارح المنار نسفی  
 و شارح الملتقی حلبی و متوفی ۱۰۸۸  
 بدان منسوبست

حصینی با کسر و سکون  
 منسوبست بحصن منصور و آن قریه  
 ایست در غربی فرات نزدیک سمیساط  
 و ابو عمر عبدالجبار بن نعیم بن اسمعیل  
 حصینی در شمار محدثان بدان  
 منسوبست و نیز منسوبست بحصن  
 مسلمه و آن قلعه ایست در جزیره میان  
 رأس عین و رقعة و اسمعیل بن رجاء  
 حصینی نیز در طبقه محدثان بدان  
 منسوبست و نسبت در این دو مورد بر  
 خلاف قیاس آمده است چه قیاس در  
 اول حصینی و در دوم حصینی است  
 و همین بی نظمی است که راه دانشوری  
 را پر پیچ و خم کند  
 حصیب بر وزن زیر مصغر

حصیب بمعنی سنگ ریزه از اعلام  
 است و نام جمعی از صحابه و محدثان  
 حصین بر وزن زیر مصغر  
 حصین بمعنی حصارک نام جمعی از صحابه  
 و تابعان و محدثان است و بر وزن امیر  
 بمعنی استوار نیز آمده است و ابو  
 الحصین با فتح حای بی نقطه کنیت  
 عثمان بن عاصم تابعی است نیز کنیت  
 عبدالله بن احمد از مشایخ نسائی و ابو  
 حصین باضم حا رو باه است

حصینه باضم و فتح بر وزن  
 چهینه و ابن ابی حصینه کنیت مشهور  
 امیر ابو الفتح حسین بن عبدالله بن  
 احمد بن عبد الجبار معری است در  
 طبقه ادیبان و شاعران و امیران و از  
 ستایشگری بامارت و نروت رسید و  
 در سال ۴۵۷ در گذشت و از او است  
 بکت علی غداة البین حین رأی

دمعی یفیض و حالی حال مبهوت  
 قدمعتی ذوب یاقوت عالی ذهب  
 و دمعا ذوب در فوق یاقوت  
 حصینی باضم اول و فتح دوم  
 منسوبست بحصین و آن نام قریه ایست  
 بر کنار شیط خابور از اعمال موصل  
 و احمد بن محمد حصینی در شمار  
 محدثان امامیه بدان منسوبست

حضرمی حضر حضمین حضمینی حطاب حطان حطیه

حضرمی بافتح و سکون ضاد  
نقطه دار منسوبست بحضرموت و آن  
نام ناحیتی است که در آخر یمن  
در امتداد دریای عمان قرار گرفته و  
ساکنان این ناحیت را حضرمی گویند  
و ابو بکر عبدالله بن محمد حضرمی  
در شمار محدثان امامیه بدان  
منسوبست و نیز حنر می نام قبیله ایست  
از قبائل عرب یمن و از این قبیله است  
اوالحسن علی بن مؤمن حضرمی  
اشیلی معروف با بن صفور و در  
صفور بیاید و نیز ابو مروان عبدالله  
بن عمر بن هشام حضرمی اشیلی در  
شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب  
الانصاح و کتاب در بیدیه و متوفی ۵۵۰  
و نیز ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن  
مندر بن سعید - سمری اشیلی در  
طبقة نهمین و صاحب شرح حماسه  
و کتاب الکت و وفی ۵۸۴

حضر بر وزن ریر نام پدر  
اسید بن حضر بن سماک اوسی از نزاری  
صحابی است و او را حضر الکاتب  
گفتند (حاضرک سما)

حضمین بر وزن زیر مصغر  
حضم بمعنی در در کرفت و در بر  
گرفتند و آن نام ابو ساسان حضمین

بن منذر تابعی است که در صفین بیرق  
دار لشکر امیر المؤمنین بود و نیز نام  
حضم بن مغارق بن هید الرحمن  
سلولی است از محدثان امامیه

حضمینی باضبط پیش منسوبست  
با بوساسان حضمین و اسحق بن ابراهیم  
حضمینی از محدثان خاصه بدو منسوبست  
حطاب با فتح و تشدید هیزم  
فروش را گویند و آن از اعلام است  
و نام حطاب بن حارث قرسی جمعی  
صحابی

حطان با کسر و تشدید آهوی  
فرو نیز ز نرودر فارسی بز نر را تحکه  
گویند و آن از اعلام است و نام ابو  
جربره حطان بن خفاف جرمی از  
محدثان خاصه و نیز نام حطان بن عوف  
است که اخنس بغلیی شاعر با دختر  
اورا نشیب را سپرد و گفت

لا بنة حطان بن عوف مازلا

کمارفش الموان فی انرق کتاب  
جبهة با ضم اول بر وزن  
جبهیه و آن لقب ابومایکه جبرول بن  
اوس عبسی است و او را از آن روی که  
گونه اندام بود و نزدیک زمین حطیه  
گنند حطیه از شعری نامور عرب  
است که در آن با بگردید و بزگانرا

بستوداما بیخبل موصوف بوزیر بن  
 بکار نسب شناس معروف عرب ده  
 بخیلان عرب چهارند حطیثه و حمیم  
 ارقط و ابو الاسود دلی و خالد بن  
 صفوان و حطیثه هنگامیکه رهسپر  
 جهان دیگر بود گردش انجمن شدند  
 و گفتند بوصیت کردن پرداز گفت  
 وای بر آن شعریکه نا درست آنرا  
 روایت کنند گفتند وصیت کن گفت  
 بقلان قبیله و بهمان عشیره گوئید که  
 شاعر شما برترین شعراء است که چنان  
 و چنین گفته است گفتند این سخنان ترا  
 بکار ناید از خود سخن کن گفت  
 الشعر صعب و طول سلمه  
 اذا ارتقی فیه الذی لایعلمه  
 زلت به الی الحضبض قدمه  
 یرید ان یر به فبعجمه  
 گفتند حاجتی داری گفت نه لکن  
 بر آن شعر خوبی که نا اهل را آن تا یند  
 ناراحتم گفتند در باره غلامان و کیزات  
 چه گوئی گفت تا شب و روز بپایند غلام  
 و کیزند گفتند برای محتاجان چیزی  
 وصیت کن گفت بر اینان است که در  
 خواستن پافساری کنند و در بیشه گدائی  
 میرم باسند گفتند در خصوص مالت چه  
 گوئی گفت دخترانم دو برابر پسرام

ببرند گفتند این سخن درست نیست گفت  
 ندانم شما آمده اید مرادیدن کنید  
 یا آنکه طریق خصومت بامن سپرید  
 که در حق یتیمان چه گوئی گفت  
 اموالشان بشوئید و مادرشان را  
 بکایید گفتند اینها که گئی  
 باز وصیت داری گفت اینها که گئی  
 ماده خر بنشانید و بگردانید مرا بر  
 دهم چه زر که مرد بر فراش خو  
 نمیرد و تا کنون نیز کسی بر پشت ماده  
 خر نمرده است و او را بر پشت ماده خر  
 نشانند و گردانند ما جان داد و  
 و حطیثه از شعرای مخضرم است که  
 دوران جاهلیت و اسلام را دریافت و  
 در سال ۵۹ در گذشت و ابی حطیثه  
 کنیت مشهور ابو العمان احمد بر  
 عبدالله نخعی فارسی است در شمار  
 مقرران و کاتبان و متوفی ۵۶۰  
 حطینی با کسر اول و دوم  
 منسوبست بحطین و آن فریه ابست  
 میان فیساریه و ارسوف در خاک  
 فلسطین و ابو محمد میاج بن محمد بن  
 عبید بن حسین حطینی در شمار محدثان  
 و متوفی ۴۷۲ بدان منسوبست  
 حطیری بانتح اول منسوبست  
 بحطیره و آن فریه است بزرگ از



اعمال بغداد و جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله ابوالعالی سعد بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم انصاری حظیری بغدادی معروف به دلال لکته در شمار ادیبان و تاضلات و شاعران و صاحب کتاب زینة العصر و عصرة اهل العصر فی ذکر لطائف شمس العصر و این کتاب ذیل دمیه قصر باخرزی است و دمیه العصر باخرزی ذیل یتیمه الدهر نهالیه و نیز کتاب امح الملح و دیوان شعر و از او است و معذرفی خده

و ردوفی فمه مدام

مالان لی حتی تغنی

سبح طلعتہ ظلالم

کامهر بجمع بحثرا کبه

و یعطفه اللجام

و در سال ۵۶۸ در گذشت

خنده باح اول و دوم و سوم

جمع حاقدر چندین معنی بکار رفته

است پیروان - یاوران - فرزندان

فرزند و آن اب ابو منصور عمده

الدین محمد بن احمد نیشابوری است در

طبقه فقیهان شامی و از شاگردان

بغوی و سمعانی و در ترویج و اندرز

پرداخت و در سال ۵۷۱ در تبریز از

جهان رفت

حفری باضم و سکون

منسوبست بحفره و آن نام موضعی

است در قیروان معروف بحفره ایوب

و یحیی بن سلیمان حفری در شمار

مقرمان بدان منسوبست

حفصا باذی بافتح و سکون

منسوبست بحفص آباد از قرای سرخس

و ابو عمرو عثمان بن ابی نصر حفصا بادی

در شمار محدثان و متوفی ۵۳۰ بدان

موب

حفص بافتح و سکون بمعنی

زنبیل چرمین نیز خانه خرد نیز بچه شیر

از اعلام است و ابو حفص کنیت عمر بن

فرخان طبری است در شمار فیلسوفان

و منجمان و در آغاز بیحیی بن خالد

بن برمک پیوست و سپس بفضل بن سهل

و فضل او را بماء و ن شناسانید و مأمون

نیز او را نزد یک گرفت و کتب بسیاری

بفرمان مأمون بهر بی ترجمه کرد و از

اوست کتاب المعاسن و کتاب انفاق

الفلاسفه و اختلافهم فی خطوط

الکواکب و کتاب تفسیر اربع مقالات

لبطلیموس

حجسته باضبط پیش با زنادتی

بدر آخر آن از نامهای زنان است و

نام دختر همربن خطاب زوجه پیغمبر و ابو حفصه کنیت نیای سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه است معروف بمروان بن ابی حفصه که از مردم یمامه بود در بغداد زیست و مهدی و هرون عباسی را بقصایدی ستود و شاعر مخصوص معن بن زائده بود و از شاعکار های او قصیده لامیه او است که معن بن زائده را در آن ستود و او مال بسیاری از او ستود و در سال ۱۸۱ در بغداد در گذشت

حفصویه مر کب است از دو

کلمه حفص وویه و گذشت کوهیه کلمه تحسین و اعجاب است و حفصویه نام یکی از افاضل کاتبان است و این ندیم در فهرست نوشت که وی نخستین کسی است که در خراج کتاب تألیف کرد و در صناعت خراج بر دیگران پیش بود و نیز کتاب رسائل پرداخت

حفصی بر وزن زبیر مصغر حفص و آن لقب حفص بن سلیمان بن مغیره اسدی کوفی فخری است از شاگردان عاصم بن ابی النجود و هم از راویان قرائت او و متوفی ۱۸۰

حفناوی با فتح و سکون منسوبست بحفنا و آن قریه ایست در سعید مصر و ابو محمد عبدالله بن

معاویه بن حکیم حناوی در شمار فقیهان و محدثان و متوفی ۲۵۰ منسوبست

حقیقی با فتح و سکون منسوبست بحفنه و حفنه همان حفنا است و گذشت که از قرای مصر است و ابوالمکارم نجم الدین محمد بن سالم بن احمد حقیقی مصری در طبقه ادیبان و محدثان و صاحب حواشی بر شرح همزیه این حجر و متوفی ۱۱۸۱ بدان منسوبست

حقیقی با فتح و کسر قاف منسوبست بحقیقه بمعنی باردان و نیز آنچه از پس قربوس زن نهند و آن لقب نیای محمد بن عبدالله حقیقی علوی حسینی مدنی است در شمار محدثان امامیه و نیز بنا بر نقلی لقب اسمعیل بن بن عبد الرحمن کوفی است در طبقه وضعاف از محدثان خاصه و بنا بر نقلی لقب او حقیقه است مصغر جفن

حکیم با فتح اول و دوم بمعنی دادور و نیز میانجی از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و ابوالحکیم کنیت عبیدالله بن مغیره بن عبدالله بن محمد باهلی مغربی است در شمار طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب حافظ الصحه

### حکمی

### حکیمی

### حلاء

### حلاج

ورساله در امراض معدیه و دیوان شعر  
 وارجوزه بنام معرة البيت و موضوع  
 آن دعوتی است که از ظریفان و  
 وندیان کنند و در ضمن غرامات کشند  
 بدین مطلع

معرة البيت على الانسان

یطری بلاشك على الانسان

و در دمشق زیست و در سال ۴۰۹ هـ

گذ

حکمی باضبط پیش منسوبست

بحکم بن سعد الشیره پدر تیره در

یمن و جراح بن عبدالله حکمی امیر

خراسان بنو منسوبست

حکیمی بافتح اول منسوبست

بحکیم نیای ابو عبد الله محمد بن

احمد بن ابراهیم بن قریش حکیمی در

شمار ادیبان و کاتبان و مورخان و

صاحب کتاب حلیه الادباء و کتاب

سقط الجواهر و کتاب الشباب و کتاب

الفکاهة و الدعابة

حلاء باوجه تشدید معنی زیور

سازو آن لقب ابو العسین علی بن عبدالله

بن و صیغ است ده بنامی اصغر م مشهور

بود و ناشی کسی را گویند که در فنی از

فنون ادب باوع گردد و بعبارتی از ریشه

خود آن در آن بن بنو نما کند و او را

حلاء از این روی گفتند که از مس زیور  
 ساخت و بعضی دیگر گویند شمشیر  
 هارا زیور کرد و حلاء در صنعت شعر  
 باوع گردید و در علم کلام نیز قدرتی  
 یافت و در این فن از شاگردان ابوسهل  
 اسمعیل بن علی نوبختی است و بیشتر  
 اشعارش در مدایح اهل بیت است تا  
 جائیکه بشاعر اهل بیت شهره گردید  
 و از اوست

ولو آمنوا بنبی الهدی

و بان ذی الطول ما خالفوا

و لو یقنوا بما د لما

از الو النصوص و الامان و کا

ولکنهم کما الشک فی

اخیک النبی و ابده فیکا

و نیز تصانیفی پرداخت از جمله

کتابی در امامت و در سال ۳۶۶ در

ت

حلاج بافتح و تشدید دانه

کس را گویند آنکس که دانه از پنه

بیرون کشد و نداف پنه زن را و آن

ابو عتیب حسین بن منصور حلاج

است که از مردم بیضای فارس بود

و در واسط نشو و نما کرد و در شوشتر

ار او محمد سهل بن عبدالله شوشتری

دانش فرا گرفت و از آنجا بغداد رفت

و در سلك صحبت جنید در آمد و با صوفیه در آمیخت و دیگر بار بشوشر رفت و باز پس از زمانی ببغداد باز گردید و از آنجا بمکه معظمه رفت و یکسال در صحن مسجد بزیست و جز برای طهارت و طواف از جای خورد بر نداشت و از گزند تابش آفتاب و ریزش باران باك نداشت و هر روز قرصی نان و کوزه آب او را دادند و از نان جز چند لقمه نخورد و از آب جز چند شربت نوشید و پس از یکسال از مکه بیرون رفت و بشوشر رسید و در این هنگام مردم شوشر دست ارادت بر او فرادادند و در دلها بی مریدان منزلتی بزرگ بدادند و بر خود بشتن برتر میدادند و از میان مریدان بیرون رفت و مدت پنجسال خرد را برشیده و پنهان داشت و در این مدت در شهرهای خراسان و تان و ایماستان و ترکستان

که با صوفیان نزدیک گردید و آثار شهر را بدید. اما اندک را با بگفت حالیکه در برین کهنه پلاسی و در دستن کوزه و همسای بود  
لئن امدیت فی بوی سیم  
لفند بایا علی حرم کریم

فلا یحزنك ان ابصرت حالا  
مخیره عن الحال القديم  
ولی نفس ستلف او سترقی  
امرک بی الی امر جسم  
و در آن پس باهواز رفت و آوازه اش بلند گردید و از آنجا بمصره رفت و از مصره بار دیگر بمکه رفت و از مکه آهنگ هندوستان کرد و شهرهای هند و سپس چین را بدید و ببغداد باز گردید و قضایا را چند از دنیا برفت و حلاج در بغداد بزیست و بافشای اسرار و رازهای درون پرداخت و سخنانی که با ظواهر دین هیچ سازش نداشت بر زبان و خامه آورد و فیهان بغداد اکثری حکم کردند و خونش را دمدر شمرند و المقتدر بالله خلیفه عباسی فرمان کرد از او هزار ناز یانه زدند و آنگاه دست و پایش را بندند و آنگاه

بدن را سوزانیدند و خاکسترش را در آب دجله ریختند و این قصه در سال ۳۰۶ از آن افساد گویا و وقتی دست و پایش را بر بندند این شعر را خوانند  
لم اسلم الا انی لالذی فام بلعها  
الا لانی ان الوصل یجیبها



متوفی ۳۷۲ و از جمله هرون بن احمد بن عبد الواحد بن هاشم حلبی خطیب و صاحب کتاب اللحن الخفی و هنگامیکه منصب خطابت حلب را نام و بخطبه خواندن پرداخت ابو عبدالله بن قیسرانی شاعر او را در آغوش کشید و این شعر را خواند  
شرح المنبر صدرا

لتعلمك ر حيبا

اترى ضم خطيبا

منك ام ضمخ طيبا

و در سال ۵۳۷ در گذشت و از

جمله محب الدين محمد بن يوسف بن احمد بن عبد الدائم حلبی در شمار نحويان و حاسبان و شارح تلخیص و شارح تهسيل و موفی ۷۷۸ و از جمله ابوالطیب عبدالواحد بن علی حلبی در شمار ادیبان و لغویان و صاحب کتاب شجر الدر و کتاب لطیف الانباع و موفی پس از ۳۵۰ و از جمله علی بن برهان الدین شافعی حامی صاحب کتاب اسان العیون فی سیره الامین و المأمون معروف بسیره حلبیه و متوفی ۱۰۴۴  
تبی بافتح ازل منسوبه

بحاجول بر وزن کنشکون و آن فریه است میان بیت المعدس و شهر خایل

گویند قبر یونس بن متی در آنجا است و عبدالرحمن بن عبدالله حلهولی در شمار محدثان و متوفی ۵۴۳ بدان منسوبست  
حلوانی با ضم و سکونت منسوبست بحلوان و آن نام چند موضع است از جمله حلوان عراق که نام قریه ایست که پیشتر بسیار آباد بود و آبادی خود را سپس بقصر شیرین داد و قبر احمد بن اسحاق قمی در آنجا است و ابو سهل احمد بن محمد بن عاصم حلوانی در شمار محدثان و ادیبان و صاحب کتاب المجانبین الادبیه و متوفی ۳۳۳ و سلمان بن عبدالله بن محمد حلوانی نهرانی از افاضل ادیبان و لغویان و صاحب کتابی در تفسیر قرآن و کنای درقرآت و کتاب قانون در لغت و شارح ایضاح ابوعلی فارسی و شارح دیوان متنبی و غیر اینها و موفی ۹۳ بدان منسوبند

تسول بنتی ابتی منع

ولانتم لمح الی الاطماع تعد

ورض بالباس نفسك نهوا تری

وازین فی الورد و عایک اعود

فلو کنت الحلیل و سه و به

اه الفراه از کنت المبر

## حلوی

لما ساویت فی حی رغیفاً  
 و لا تتباع بالماء المبرد  
 نیز حلوان قریه ایست از قرای  
 مصر در دو فرسنگی فسطاط و حلوانی  
 بافتح اول و دوم و سوم شیرینی بز و  
 شیرینی فروش را گویند و جای نون  
 همزه نیز آرند و حلوانی گویند و بعضی  
 از محدثان چنان پیشه داشته اند

حلوی با فتح اول و دوم  
 منسوبست بمدرسه حلویه از مدارس  
 شهر حلب و ابوالفتوح نجیب الدین  
 احمد بن محمد بن علی بن محمد بن زین  
 الدین حلوی حلبی در شمار ادیبان  
 و شاعران و خطیبان و صاحب کتاب  
 سعاده الدارین فی بر الوالدین و کتاب  
 الفوائد البیهیه فی مولد خیر البریه و  
 کتاب المعاطر الانسیه فی الفضائل  
 القدسیه و کتاب مطالب السمادات فی  
 الصلوٰة والسلام علی سید السادات و  
 ن خطب و دیوان شعر و متوفی  
 ۱۱۹۵ بدان منسوبست

حلوی با کسر اول و تنوین  
 منسوبست بعلمه و آن شهر بست میان  
 کوفه و بغداد و بعضی از امامان اعلام  
 بدان منسوبند مانند نجم الدین  
 ابوالقاسم جعفر بن حسن بن بختی بن

## حلی

سعید حلی مشهور بمحقق در طبقه  
 اعظام فقیهان و محققان و صاحب  
 کتاب شرایع الاسلام و بر این کتاب  
 شروح بسیار نوشته اند و کتاب  
 النافع و کتاب المعتبر و کتاب نکت  
 النهایة و کتاب المسلك فی اصول الدین  
 و کتاب المعارج فی اصول الفقه و  
 کتاب الکنه فی المنطق و غیر اینها  
 و نظمش نیز پخته و روان بود و این  
 آیات از او است

یارا قدا و المنا یا غیر را فده  
 و قافلا و سهام الموت تر میه  
 بم اغترارک و الایام مرصده  
 و الی هر قدماء الالواح و اعیه  
 اما رانک الایالی نسج دلتها  
 و غدرها بالتی کانت نهائیه  
 رنقا بنفسک یا منور ان لها

یوماً نشیب الزاعس من دواهیہ  
 و در سال ۶۷۶ در گذشت و  
 قبرش در حله مزاری مشهور است و  
 مانند جمال الدین ابو منصور حسن  
 بود بر سف بن علی بن ابراهیم حلی  
 مشهور بعلامه حلی از اعیان فقیهان  
 و اعظام متفکران و امام مفسران  
 و متکلمان و حکیمان و ادیبان و  
 صاحب تالیفات بسیار چندانی که تا

پانصد تصنیف نسبت باو داده اند از جمله کتاب تذکره الفقهاء و کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب و کتاب مختلف الشیعه و کتاب التحریر و کتاب القواعد و کتاب نهج الایمان فی تفسیر القرآن و کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد و کتاب المعاکمات، بین شراح الاشارات و غیر اینها و در سال ۷۲۶ در گذشت و در نجف مدفون گردید و مانند محمد بن احمد بن ادریس حلی مشهور بابن ادریس از اعلام محققان و صاحب کتاب السرائر و کتاب تعلق البیان و موفی ۵۹۸ و غیر اینان از افاضل و اعلام

حلیمی بر وزن زبیر معبر حلیس به معنی مهتر مردم و حلیس به معنی مهتر مردم و آرن از اعلام است و نام چندین صاحب و ام حلیس کنیت پیرزنی تاج این شعر را در

وصف الاغری او گفته است

ام سال در پیرزن سالخورده ایست، نزار کاز کزیت بدن با ستخران گردن شمر زان دیندوام حلیس به معنی

ماده خراست

حلیمی بافتح اول و کسر دوم لقب قاضی اعظم الله بن ا و یوسف است در شمار دانشمندان و ادیبان و شاعران ترکیه کنونی و عثمانی پیشرو صاحب کتاب الفا سمیه معروف بفرهنگ حلیمی که لغت ترکی بقا رسی است و کتاب بحر الفرائد و کتاب نثار الملک بنام بایزید بن سلطان محمود و در سال ۸۷۲ آنرا بیایان رسانده است و دیوان شعر بزبان فارسی و حلیمی تخلص کرده است

حماد با فتح و تشدید به معنی بسیار سنایده از اخلاص است و نام حماد عجرد در طبقه شاعران توانا و در عجرد نباید و نام حماد بن میسر مبارک داهی که در راه به بیاید

حماد کنیت ابوالحسن ثعلبی بن عبید الله بن حماد عدوی است در عدوی بیاید و حاده با زیادتی تا در آخر آن از اعلام زمان است و نام حماده دختر ربه از زیاد در شهر مدینات عذر با کسر اول بر وزن

کار به معنی خرا از کار دین مالک از دین عاد که در



## حمار عزیز

من حمار کافرتر از حمار و داستانش اینست که چهل سال خدا را پرستید و از آن پس پسرانش که ده تن بودند برای شکار بصحرا و کوه رفتند و صاهقه فرارسید و همگان را بسوزانید و حمار خبر آنرا شنید و گفت بغدادی که فرزندانم را بکشند و بسوزانند کافرم و از پرستش روی برتافت و ذوالحمار لقب اسود عنسی است و در ذوالحمار بیاید و حمار با فزج و تشدید کسی را گویند که خربکری دهد و چنان کسی را فارسیان خربنده گویند و ن لقب داود بن سلیمان بن حماد کوفی است در شمار محدثان امامیه حمار عزیز حمار بروزن کنار

و عزیز بروزن زیر بمعنی خر عزیز و آن لقب ابوالعباس احمد بن هبیدالله بن محمد بن عمار ثقفی است در شمار ادیبان و مورخان و صاحب کتاب المبیضة در معالط این و کتاب الانواء و کتاب سائب ابی نواس و کتاب اخبار سایمان بن ابی ش

کتاب الزیاده فی اخبار الوزراء تألیف ابن حراح و کتاب اخبار حجر بن عدی و کتاب اخبار ابی نواس و کتاب اخبار ابن الرومی و مختار

مره و کتاب المناقضات و کتاب اخبار ابی العتاهیه و کتاب الرسالة فی بنی امیه و کتاب الرسالة فی تفضیل بنی هاشم و موالیهم و ذم بنی امیه و اتباعهم و کتاب الرسالة فی مثالب معاویه و غیر اینها و آن لقب را ابن رومی بروی نهاد از آن پس که ففر و تهیدستی کرد ابو العباس را گرفته بود و از شدت فاقه در رنج بسر برد و زبان بشکوهش اشراف گشود و با قضا و قدر در آویخت و روزگار را بیاد بدگویی گرفت ابن رومی گفت ترا عزیز نام دادم پرسید چگونه عزیزم نام کردی گفت زیرا عزیز از خدا خواست که خون هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل را بدست بختنصر بریزد و در اجابت دعای خود پاهشاری کرد خدایند باو وحی کرد که اگر اصرار و رزی نام ترا از دیوان پیمبران بستم و ابن رومی در آن باره گفت و فی ابن عمار عزیز

حاصم الله بها

ماکان لهم کان وما لم یکن

لهم یکن فهو و کیمالبشر

لابل فنی حاصم فی نفسه

لهم یکن فهو ما وفاز البعر

وکل من کان له ناظر

صاف فلا بد له من نظر  
وعزیریه صفت عزیرداشتن است  
وسپس از همانندی عزیر افتاد و حمار  
عزیر گردید و ابن عمار راه تشیع را  
سپرد و در آن راه پائی استوار داشت  
و در سال ۳۱۴ درگذشت

حماس یا کسر بروزن کمار  
دلیری و نیرومندی و سرسختی است  
و حماسه دلیرشدن و دیوان حماسه که  
ابوتمام گرد آورد دیوان اشعار دلیران  
عرب بود و آن نام حماس لیبی صحابی  
است و نیز نام حماس بن ثامل شاعر  
مخضرم است که دو دولت اموی و  
عباسی را دریافت

حمال با فتح و تشدید بمعنی  
بار بردار و یا بمعنی بسیار بارکش  
از اعلام است و از آن روی الف و لام  
بر آن در نیاید و هم نام پدر ایض بن  
حمال سبائی مأربی صحابی است

حمام با فتح بر وزن قطار  
بمعنی کبوتر و هر مرغ طوق دار از  
اعلام است و نام حمام بن جعوح بن  
زند اصراری صحابی است و حمامه  
بازبادنی مادر آخرآن نیز نام حمامه  
اسلمی صحابی است

حمائی با فتح و تخذیف منسوبست  
بحمام بمعنی کبوتر و حمائی کسی را  
گویند که کبوتر پروراند و پیراند  
و آن لقب اسعد بن سعد بن محمد  
حمائی رازی فقیه امامی است و نیز  
لقب جمعی از محدثان عامه

حمائی با کسر و تشدید  
منسوبست بحمان که تیره ایست از بیتی  
تمیم و ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید  
بن عبد الرحمن بن میمون حمائی  
کوفی در شمار محدثان و متوفی ۲۲۸  
و جابر بن نوح تمیمی حمائی نیز از  
محدثان بد و منسوبند

حمد با فتح و سکون بمعنی  
ستودن از اعلام است و امام ابو سلیمان  
حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب  
و در خطابی بیاید و نیز نام حمد بن حمید  
بن محمود است در شمار ادیبان و نحویان  
و شاگرد ابن جوزی و متوفی ۶۳۲  
و این دو شعر در غایت اندک ار اوست  
روث لی احادیث الغرام صیبا بیتی

باسنادها عن بانه العلم الفرد  
عن الدمع عن طرفی الفریح  
عن الجوی عن السوی عن فلبی  
الجریح عن الوجد  
و حده بازادتی بدر آخرآن

معدان

حمدانی

حمدون

از اعلام زنان

حمدان بنا زیادتی الف و نون  
 در آخر آن از اعلام است و نام حمدان  
 بن عبدالرحیم اربی است و در انار بی  
 گذشت و ابن حمدان کنیت مشهور  
 ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حمدان  
 موصلی است در شمار شاعران و  
 ادیبان و فقیهان سنی و صاحب کتاب  
 الباهر در اشعار محدثین و کتاب الشعر  
 والشعراء نام تمام و کتاب السرقا  
 نام نام و کتاب معانی اشعار الحدیث  
 ابن حمدان در موصل مقامی بلند  
 داشت و با وزیران و امیران دوست  
 و بامبرد و ثعلب و دیگران داشتند  
 عصر مربوط و مازون بود در آن زمان  
 پیوید یکگی از زندانتی را از  
 شویستن برید و ز زندی او را از خود  
 ازار کرد حامیان بر او بریدند  
 و محضری نوشتند و زینت کار بها  
 بوی نسبت دادند در آسمان دار و وصل  
 پیرزن کردند و آن حمدان بن  
 کد محبت و ممتد از خردمندیها  
 بقصدی بلندی در ازاری در مردم  
 موصل باو رسید و در آن آود  
 و فقهیده ۱۵۰ است و در بیان  
 قصیده نامهای دار اندیشه و دینیه که

دا نسته آورده است مطلع قصیده

اجدك ماينفك طيفك ساوبا  
 مع الليل مجنبا اليها الفيا  
 و در سال ۳۲۳ در گذشت

حمدانی باضبط پسر منسوبت  
 بهمدان و آن نام نیای خاندان  
 حمدان است که بدلیری و ولوکرم  
 منسوبند و از اینان است سیف الدولة  
 بن عبد الله بن حمدان که در شام  
 فرمانروا بود و دائی برورد و شاعران  
 را نواخت و پسر عمش حارث بن  
 سعید بن حمدان معروف باو فراس  
 حمدانی در شمار ادیبان و شاعران  
 و در فراس یاید و ز نام نیای برده  
 الدین ابوالحارث و حمدان ابی النیر  
 علی بن ابی سلیمان بن حمدانی  
 است در شمار مشران و فقیهان و  
 صاحب کتاب مزاج النبیه و کتاب  
 دلائل القرآن و کتاب ترمذی الاصول  
 و نیز نام نیای ردهان الدین حمدان  
 بن حمدانی است در اجداد مکتوبان  
 و صاحب سینه کتاب در سیر البراین  
 و نیز الرسالة فی الامامه من کتاب  
 الأثر فی التفسیر الرازمی

حمدانی بر وزیر کم نون از

اعلام مردان است و ابن حمدون  
 کنیت مشهور ابو عبد الله احمد بن  
 ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون  
 است در طبقه لغویان و ادیبان و کاتبان  
 و او را از آن روی که در صحبت متوکل  
 خلیفه عباسی و از مخصوصان وی بود  
 ندیم گفتند و شیخ طوسی او را در  
 شمار مصنفان اما میه آورده است  
 و از اوست کتاب اسماء العجیال و المیاه  
 و الاودیبه و کتاب بنی مره بن عوف  
 و کتاب بنی نمر بن قاسط و کتاب بنی  
 عقیل و کتاب بنی عبدالله بن غطفان  
 و کتاب طی و کتاب شعر العجیر السلولی  
 و صنعته و کتاب شعر ثابت بن قطنه  
 و پس از چندی متوکل او را از پیش  
 خود براند و مدتی دور از شهر بغداد  
 زیست و آنگاه دیگر بار متوکل او را  
 نزدیک گرفت و کنیزی هکه صاحب  
 نام داشت باو بخشید و این ابیات  
 نمونه نظم او است که بعلی بن یحیی  
 نوشته است  
 من عذیری من ابی حسن  
 حین یجفونی و یصر منی  
 کان لی خلا و کنت له  
 کامتراج الروح بالبدن  
 فوشی و اش فغیره

و علیه کانت یحمدنی  
 انما یزاد معرفة  
 بودا دی حین یفقدنی  
 و نیز ابن حمدون کنیت بهاء الدین  
 ابوالفضل محمد بن حسن لغوی است  
 که در دربار خلفا مکاتبتی یافت و به  
 کاتبی الکفات ملقب گردید ولی سپس  
 المسنجد از وی برنجید و او را در  
 زندان افکند و در زندان سال ۵۶۲  
 در گذشت و از اوست کتاب التذکرة  
 در لغت

حمدونه با ضبط پیش با  
 زیادتیی تا در آخر آن از اعلام زنان  
 است و نام حمد و نه دختر زیاد بن  
 تقی وادی آشی اندلسی است و بعضی  
 نام او را بجای حمدونه حمده نوشته اند  
 حمدونه در شمار زنان ادب دوست و  
 سخن پرور و نظم گستر بود چندانکه  
 او را خنساء مغرب گویند و از اوست  
 و لما ابی الواشون الا فراقنا  
 و مالهم عندی و عندک من نار  
 و شنوا علی اسما عا کل غارة  
 و قل حماتی عند ذاک و انصاری  
 غزوتهم من مقلتیک و ادمعی  
 و من نفسی بالسنب و السیل و النار  
 حمدونی منسوبست به حمدون

نام نبای محمد بن بشر حمدونی  
 سوسنجردی از شاگردان ابو سهل  
 نوبختی و خود در شمار متکلمان و  
 صاحب کتاب المنقذ در امامت و کتاب  
 المنقذ نیز در امامت  
 حمدویه مرکب است از دو  
 کلمه حمد و وویه و گذشت که ویه کلمه  
 تصحیف و اعجابست و آن از اعلام است  
 و نام حمدویه بن نصیر شاهی است از  
 نقات محدثان امامیه و ابن حمدویه  
 کنیت شمر بن حمدویه مروی است  
 در شمار ادیبان و لغویان و صاحب  
 کتاب غریب الحدیث و کتاب الجبال  
 و الاودیه و کتبی در لغت که از حرف  
 جیم آغاز کرد و نیکو کتابی بود اما  
 از اینکه نسخه آن را برگیرند  
 بخل ورزید و پس از مرگش پاک از  
 میان رفت

حمدیس بروزن پروز نام  
 نبای ابو محمد عبدالجبار بن ابی بکر  
 بن محمد بن حمدیس از دی صقلی  
 است معروف با بن حمدیس در طبقه  
 شعرای نیکو پرداز و شیرین سبک  
 و از کودکی به نظم شعر پرداخت و  
 روزگاری در اندلس بسر برد و در  
 سال ۵۲۷ درگذشت و دیوان شعری

از او برجای ماند و این ابیات نمونه  
 قدرت او است  
 و معطره الاجزاء یعقل متنه  
 صبا اعلنت للعین ما فی ضمیره  
 جریح باطراف الحصی کلما جری  
 علیها شکمی او جاعه بخزیره  
 کان حبا باریع تعنت عبابه  
 فا قبل یلفی نفسه فی غدیره  
 کان الدجی خط المجره بیننا  
 وقد کللت حافاتہ بیدوره  
 شربنا علی حافاتہ کاس خمرة  
 و اقتل سکرانہ عینا مدیره  
 حمران با ضم اول بروزن  
 جنبان نام حمران بن جابر حنفی یمامی  
 صحابی است و نام حمران بن اعین  
 شیبانی برا در زراة بن اعین از  
 نقات محدثان امامیه و حمران جمع  
 احمر است بمعنی سرخ

حمرآوی با فتح و سکون  
 منسوبست بحمره و آن نام چندین  
 شهر و قریه است از جمله قریه ایست  
 در مصر و از این قریه است شیخ حسن  
 مصری حمرآوی در شمار فضلائ  
 و محدثان و صاحب کتاب مشرق  
 الانوار فی فوز اهل الاعتبار و کتاب  
 النور الساری من شرح الجامع

الصحيح البخاري وكتاب الفحاحات  
الشاذليه في شرح البردة البوصيريه  
وكتاب بلوغ الممرات وموتوفى ۳۰۳  
حهزى با فتح و سکون  
منسوبست بهمزه و آن نام شهرىست  
در اندلس و ابوالقاسم عبد الملك بن  
عبدالله بن داود حمزى مغربى در طبقه  
فقيهان و متوفى ۵۲۷ ر ابو اسحق  
يوسف حمزى که در

قرقول بيايد بدان منسوبند و بايد  
دانست که حمزه از اعلام است و  
چنان نيست که حمزى در هر مورد  
منسوب به شهر باشد بلکه در آن  
دو مورد که يافتم باشهر نموند دارند  
و پيوند با شخص را نيا فتم هر چند  
قياس در نسبت حمزوى و يا حمزى  
است و حمزه بمعنى شير است و هم  
بمعنى تره ترش مزه و ابو حمزه گنمت  
انس بن مالك است که پيغمبر با و  
داد هنگاميكه آن تره را چيد  
با و گفت ابو حمزه و آن كنىت  
بر او ماند

با كسر و سكه

بست بحمص و آن شهر كىست  
ميان دمشق و حلب و قبر خالد بن وليد  
در آنجا است و ابوالعباس احمد بن على

بن معقل از دى ملبى حمصى در  
طبقه ادبيان و شاعران شيعه که بطله  
رفت و از دانشمندان راه دانش آموخت  
و ببغداد رفت و از ا و البقاء عكبرى  
و وجيه واسطلى فرا درت و بدمشق  
رفت و از ابواليمن كدى كسب دانش  
كرد و كتابها پرداخت و نظمش نيز  
پنجه و روان بود و ابىبصاع ابو على را  
سكرد و در سال ۶۴۴ در گذشت

بدان منسوبست و اما سديد الدين  
محمود بن على بن حسن حمصى رازى  
از اعلام متكلمان اماميه و صاحب كتاب  
العليق الكبير و كتاب العليق الصغير  
و كتاب التبيين و التبريح فى التحسين  
و التقيح و كتاب بديا الهداية و كتاب  
المنقذ من المفليد و الرسدالى التوحيد  
و كتاب المصادرفى اول الفقه و غير  
اينها و سال وفانش نظر نرسيدند انستيم  
بحمص من كور منسربست و با بجائى  
ديگر و فيروز آبادى در ماده حمص  
گفته و محمود بن على حمصى با دو  
ضم مشدد اسناد فخر رازى از علمای  
لام است و بعضى بر آنند که حمص  
نام قريه اى بوده است نزديك رى  
که و يران گرديده است و حمصى  
بكسر اول و دوم مشدد منسوبست

بدار الحمص که نام موصوفی است در  
مصر و عبدالله بن منیر حمصی مصری  
بدان منسوب

ما فصح اول و کسر دوم  
بمعنی حکم خرد نیز کسیکه موی  
ریشش کم باشد و آن نام پدر عمرو بن  
حمق خزاعی است از اعلام صحابه و  
از خواص اصحاب امیر مؤمنان و در نامه  
که امام حسن به او نوشته این ه

مسطور است که معاویه تو آنی که  
عمرو بن حمق آن بنده شایسته کاری  
را گشتی که صحبت پیغمبر (ص) را  
را دریافت و عبادت بدنش را فرسوده  
و نزار و رنگش را زرد کرده بود از  
آن پس که او را امان دادی و پیمانها  
بستی و هر گاه پیمان پیمان عهد را با  
پرندۀ بسنه بودی آن پرندۀ آشیانه خود  
را ترک کردی و اسوی نوشدانی

حمل با فتح اول و دوم بمعنی  
پره از اعلام است و نام دو بن صحابی  
حمنی روزن جعفر نام حمنی  
بن هوف زهری صحابی است که شصت  
سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام  
زیست و حمنی مخفف حمنان است بمعنی  
کنه های ریز - نيزدانه های انگورهای  
نبرد در میان دار عثمی کلان

حموی با فتح اول و دوم منسوب است  
بحماة و آن از شهرهای شام است و جمعی  
بسیار از اعلام دانشمندان از آن شهر بر  
خاسته اند مانند ابو عبدالله شهاب الدین  
یاقوت بن عبدالله رومی حموی که در  
ریشه از مردم روم بود و در شهر حماة  
از مادر بزاد و در کودکی اسیر گردید  
و عسکر بن ابی نصر ابراهیم که از  
بازرگانان بغداد بود او را بخرید و چون  
دانش و خطی نداشت او را با مورگار  
سپرد تا از خط او در کار تجارت  
سود بردی ا قوت غیر از خط و حساب علوم  
ادبیه را مزه گرفت و از آن پس بکار  
بازرگانی پرداخت و بجزیره دیس و عمان  
بمسئور کار فرمایش سفر کرد کن ابن  
تار چندان نیابید و از نجسی که مباحثان  
پدید گردید کار با آزادی یاقوت کشید  
و بکار رو نوشت کتاب پرداخت و از  
مزد آن معاش کرد و از این رهگذر  
املاعات بسیاری بدست کرد و عسکر نیز  
بر سر مهر شد و باز او را بکار تجارت خود  
گماشت و بجزیره کیش او را فرستاد  
اما هنگامیکه یاقوت از سفر برگشت  
عسکر مرده بود و از اموالی که در دستش  
بود چیزی بیازماندگان مسکرداد و با  
بقیت اموال تجارت کرد و بنجارت کما

نیز پرداخت و از آنجا که کتب خوارج را خوانده بود علی بن ابیطالب (ع) را دشمن گرفت و در بازار دمشق با کسیکه مهر علی را داشت مناظره کرد و در میان گیر و دار سخنی گفت که آتش بر جان طرف پاشید و شراره آن بدیگر دوستان علی رسید و جنبشی کردند و شهر دارد دمشق نیز بر آن سر شد که او را دستگیر کنند با قوت خود را از شهر در پو شید گمی بیرون کشید و بگریخت و از شهری بشهری دیگر رفت و چندی در مرو زیست و از آنجا بخوارزم رفت و با طغیان مغول سال ۶۱۲ رو برو شد و از آنجا نیز بگریخت و خود را بارنجهای فراوان بحلب رسانید و در آنجا بماند نادر سال ۶۲۶ در گذشت و مصنفانی از او ماند از جمله معجم البلدان و این کتاب را صفی الدین بن عبدالحق متوفی ۷۳۹ مختصر کرد و آنرا مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع نام داد و کتاب معجم الادباء و کتاب معجم الشعراء و کتاب المسترک و ضمناً المختلف صقعا و کتاب المبدئه و المال در تاریخ و کتاب الدرر و کتاب المقتضب فی النسب در انساب عرب و کتاب اخبار المتنهی و غیر اینها و مانند جمال

الدین یوسف بن حسن بن محمد بن حسن بن مسعود بن علی حموی در طبقه ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح الفیه ابن مالک و شارح فرائض المنهاج و شارح مختصر الالمام و متوفی ۸۰۹ و مانند شرف الدین ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی حموی مصری معروف بابن فارض و در فارض بیاید و مانند ابوالفوارس امیر حسین بن محمد حموی شامی معروف بابن اعوج (۱) که در حیات از مادر بزاد و در شام بزیت و بر شاعران شام پیش افتاد و از طرف سلطان مراد عثمانی چندی حکومت حیات و زمایی حکومت معرفه النعمان داشت و در سال ۱۰۱۹ در گذشت و این غزل دلنسیرت از اوست

عجبا انتی ارید رضاها

وهی فی حاله الرضا غضبانه

لست اخشی فی حبها من اناول

فدعوه دیا یطول لسانه

حاصل الامر ان یقال هان

صار صیبا بحبه لفلان

انا صب بحبها مستهام

ملك الحب سره و هیانه

(۱) اعوج بروزن احدی معنی کز بام و یا

لقب یکی از نیاکاب او است





المقتبس فی اخبار علماء الاندلس  
و کتاب تاریخ الاسلام و کتاب تسهیل  
السبیل الی علم الترسیل و کتاب الجمع  
بین الصحیحین للبحاری و مسلم  
و کتاب الذهب المسبوك فی و عظم  
الملوك و کتاب من ادعی الامان من اهل  
الایمان و کتاب الامانی العاصقه  
و غیر اینها و از سفنات او است  
که در دانستن حدیث سه چیز شرط  
است ۱ شناختن علل و بهترین کتابی  
که در این فن نوشته شده است کتاب  
دارقطنی است ۲ شناختن نامهای مشتبه  
و بهترین کتابی که در این باره نوشته  
شده است کتاب امیر ابی نصر بن  
ماکولا است ۳ وفیات شیوخ و در این  
خصوص کتابی نوشته شده است و من  
بر آنم که این کتاب را سردازم و آنرا  
بر پایه سال بنهم و این ماکولا مرا  
گفت که بر ترتیب حروف هجا آنرا

بنه و این دو شعر از حمیدی است

لقاء الناس ليس يفد شياً

سوی الهذیان من قبل و قال

فاقل من لقاء الناس الا

لاخذ العلم او اصلاح حال

و در سال ۴۸۸ در گذشت

حمیر بر وزن زبیر مهنر حمار

در صورتیکه صاحب ترجمت بهمان  
حمویه پیوندد که نیای خاندانی است  
مشهور و در ذیل حموی گذشت و  
قیاس در نسبت حموی است نه حموی  
و نه حموی و از اینگونه آشفتگیها  
فراوان در نسبتها دیده شود باری  
ابو اسحق ابراهیم فرزند سعد الدین  
محمد بن ابی بکر محمد است که  
ترجمتش در ذیل حموی گذشت وی  
در طبقه اعظم محدثان و اعلام حفاظ  
عامة است و مشایخ بسیاری از عامه  
و خاصه بدید و از ایشان روایت کرد  
و کتابی در حدیث پرداخت بنام فرآمد  
السمطین فی فضائل المرتضی و البتول  
و السبطین در دو سمط اول در  
فضائل علم بن ابیطالب و سمط دوم  
در فضائل دیگر اهل بیت و در سال  
۷۱۶ از تألیف آن فراغت یافت و در  
سال ۷۲۲ در گذشت

حمیدی با ضم اول و فتح دوم

منسو بست بحمید و آن نام نیای

ابو عبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله

بن حمید ازدی اندلسی است در طبقه

حفاظ حدیث و از کسانی است که در

جستجوی حدیث رحلتها کرد و در بغداد

بزیست و از اوست کتاب چند و

بمعنی خرك نام جمعی است از جمله  
حمیر بن اسجد در سلك صحابه و  
حمیر بن عدی در شمار مقرران

حمیراء با ضم اول و فتح دوم  
مصغر حمراء بمعنی سرخ رخسار  
و آن لقب عایشه دختر ابوبکر بن ابی  
قحافه زوجه پیغمبر است

حمیری با کسر و سکون  
منسوبست به حمیر ( بر وزن درهم )  
بن سبا که پدر قبیله ایست و از این  
قبیله است سید الشعراء اسمعیل بن محمد  
مشهور بسید حمیری در صف اول از  
شعرای مدینت سرای اهل بیت و در  
طبقه شاعرانی که فراوان شعر نظم  
کرده اند تا جائیکه گویند سید حمیری  
تنها هفتصد قصیده میمیه نظم کرد  
و در بغداد باربری ( حمالی ) را دیدند  
که باری سوزن بردوش داشت  
پرسیدند با رت چیست گفت نساعده  
میمیه سیاه و بشار بن برد شاعر  
شهر گفت اگر سید حمیری را مدینت  
بنی هاشم مشغول نسکرده بود ما را برنج  
انداخته بود و ما آن را به سر در آن نام  
کرد و غریب سحر در اتمارش کمتر  
بود و خود گفت این جهان شعر گویم  
که خردو کلان آرا بفهمند و سید تا

جائی در مدایح اهل بیت پیش رفت  
که وقتی بمجلس ابو عمرو بن علاء در  
آمد و سخن از کشت و نخلستان بمیان  
آمد سید برخاست و سبب پرسیدند  
گفت مجلسی که خاندان پیغمبر در  
آن یاد آوری نشوند درست ندارم  
و آنگاه خواند

انی لا کره ان اطلیل بمجلس

ذکر فیه لاهل بیت محمد  
لا ذکر فیه لا حمد و وصیه

و بنیه ذلک بمجلس قصیف ردی  
ان اللی ینسأهم فی مجلس

حتی یسأرقه لئیر مسد د  
و حمیری سید نبود و لقب سید  
را اندام جعفر صادق (ع) باو داد و هم  
در آغاز شیعه عکسائی مذهب بود و  
سپس مذهب جعفری را برگزید و از  
قصاید معروف سید حمیری قصیده  
مذهبیه او است که شریف مرتضی  
علم الهدی آنرا شرح کرد و مروان  
بن ابی حفصه که خود در طبقه شاعران  
توانگر بود بهر بیت آن که رسید  
گفت منزله است خدا چه اندازه این  
نظم شگفت انگیز است و هم هتبی  
قصیده لامیه سید را که مبطلس اینست

هل عند من احببت تنویل  
 ام لافان اللوم تضلیل  
 خواند تا باین دو بیت رسید  
 م بالله و آلامه  
 والمرء عما قال مستول  
 ان علمه ربنا ابطال  
 علی التقی والبرمجبول  
 گفت اینست شعری که بی پرده  
 برد در آید و رسید در سال ۱۷۳۳ در بغداد  
 در گذشت اشرف بغداد هفتاد کفن  
 برای او فرستادند هرون الرشید همه را  
 رد کرد و از مال خود او را کفن کرد و  
 مهدی عباسی بر او نماز خواند  
 حنائی با کسر اول و تشدید  
 نون مسو به ت بحناء و آن برگه  
 سبز که آنرا گویند و ساینند و خمیر  
 کنند و دست و پا و مورا بآن خضاب  
 کنند و فارسیان آنرا حنا گویند بر  
 وزن قبا و این نوعی از تفریس  
 است و حنائی کسی را گویند که حناء  
 بفروشد و آن لقب جمعی از محدثان  
 است که پیشه حنا فروشی داشته اند و این  
 حنائی کنیت حسن بن علی قسطنطینی  
 است در شمار کاتبان و مترسلان و ادیبان  
 و صاحب کتابی در تندرسته شعری دولت  
 عثمانی از آغاز استقلال دولت عثمانی

تا عصر خود و در سال ۱۰۱۲ در گذشت  
 حناط با فتح و تشدید نون  
 گندم فروش را گویند - نیز کسی که  
 حنوط فروشد و حنوط هر چیز  
 خوشبوئی است که بدن مردگان را  
 بآن شوینند تا مانع رسیدن هقونت  
 بدماغ باشد و مسلمانان کافور را بکار  
 برند و حناط لقب جمعی از محدثان است  
 از آن روی که پیشه گندم فروشی و یا  
 حنوط فروشی داشته اند مانند ابوالفضل  
 سالم حناط کوفی از محدثان امامیه

حنان بروزن زبان در چندین معنی  
 بکار رفته است مهر - بخشش - روزی -  
 برکت - هیبت و وقار - نازک دلی و آن  
 نام حنان بن سدید صیرفی است از محدثان  
 امامیه و حنان بانشدید نون از نامهای  
 خدا است و نام شاعری از قبیله جهینه  
 حنائی با کسر و تشدید مذموب

بحنان و آن لغتی است در حناء و حنائی  
 کسی را گویند که حناء فروشد و آن لقب  
 محمد بن ابراهیم بن سهل حنائی است  
 در شمار محدثان عامه

حنابلی مذموب بست بحنبل بر  
 وزن جعفر و حنبل در چندین معنی  
 بکار رفته است گوناگون است ام سبیر  
 شکم - بوسن کهنه - موزه کهنه

از اعلام است و نام نیای ابو عبد الله  
 حمد بن محمد بن حنبل شیبای مروزی  
 است که در بغداد بزرگ شد و هم در  
 آن شهر زیست و یکی از چهار پیشوای  
 سنن است و مؤسس فرقه حنبلی  
 ابن حنبل فراوان حدیث حفظ داشت  
 تا جائیکه گویند دو هزار هزار  
 (دو میلیون) حدیث در خاطر داشت  
 و کتابها پرداخت از جمله کتاب المسند  
 شامل چهل و چند هزار حدیث و  
 کتاب العلل و کتاب التفسیر و کتاب  
 الناسخ و المنسوخ و کتاب التمثال  
 و کتاب الرهد و کتاب الایمان و کتاب  
 المسائل و کتاب الرد علی الجهمیه  
 کتاب طاعة الرسول و کتاب المسائل  
 و غیر اینها و در سال ۲۴۱ در گذشت  
 و در شیبج چنار اش هشتصد هزار  
 مرد و شصت هزار زن حاضر شدند و  
 متوکل فرمان داد تا جای آن را که  
 بر ابن حنبل در آنجا نماز خواندند  
 مساحت کنند بود که جای دو میلیون  
 و پانصد هزار ناز هزار را  
 هندریست نام او احمد است  
 هندری مروزی که آتش در ایست  
 از برای دولان الامت بن جریه  
 هندری در میان بان باند است

هندوثالی با فتح و سکون  
 و ضم دال بی نقطه منسوبست به هند و نا  
 و آن نام قریه ایست در معرکه النعمان  
 ابو عبد الله حسین بن احمد هندوثائی  
 در شمار محدثان بدان است  
 متنازه با کسر اول سکون  
 دوم بر وزن دل داده نام مادر پسر  
 ابوالفضل جری بن فضل بن جریه بن  
 محمد بن موسی بن حسین بن فرات  
 است معروف باین خزانه رزق در  
 الاخشید در مصر و در شمار محدثان  
 و دانشمندان و از آنجا که دانش دوست  
 و عام بود دانشمندان بهستون  
 و در آن آموختند و در آن  
 دار فنی که سپس ترجمه در آن  
 کتاب هستند خود را بام او نوشت  
 و او از او حدیث آورد و در آن  
 بود از آن که در نزد او کتاب  
 انشیدند در آن حضرات و در آن  
 در آن مباح کرد که در آن  
 در هر آن که در آن نام  
 و کتاب آنجا آورد معانی  
 و نام بجز را در آن  
 آورد اما وزیر آن را در آن  
 در آن نام از آن  
 و در آن جا در آن

شاهکارهای قصائد متنبی است و از شگفتیهای اطوار ابن حنزابه اینست که از دیدن مارها و کژدمها و دیگر حشرات لذت برد و خانه را برای این کار آماده کرد و مارگیران و افعی گیران و کژدم گیران مزد دادند و دریافت کردند و حشرات با و دادند و در وقتی معین خود را بغرفه رسانید و بدیدن افسام مارها و کژدمها و دیگر حشرات پرداخت و از آنکار لذت برد و در سال ۳۷۱ در گذشت و فقط این دوشعر را باونسبت داده اند

من اخمل النفس احياءها و روحها

و لم یت طلاوبا منها علی زجر

ان الريح اذا اشتدت هواقفها

فلیس ترمی سوی العالی من الشجر

و حنزابه بمعنی زن کوناه اندام

ستبر است

حنشی بر وزن کمر بمعنی مار

کرزه از اعلام است و نام حنش بن

عقیل صحابی و حنش بن معمر تابعی

حنظلی با فتح و سکون

مسوبست بحنظلة بن مالک بدریره

از قبیله تمیم و اصبح بن نباته تمیمی

حنظلی سکوفی از خواص اصحاب

امیر المؤمنین (ع) و ابو یعقوب اسحق

بن ابراهیم حنظلی معروف با بن راهویه و در راهویه بیاید بدو منسوبند

حنفی با فتح اول و دوم

منسوبست بحنیفة بن لجیم بن صععب بن

علی بن بکر بن وائل پدر قبیله بزرگ

از عرب و حنیفه لقب است و نام او ائال

بروزن گشاد و او را حنیفه از آنروی

گفتمند که پایش کز بود و جمعی از

مشاهیر بدو منسوبند از جمله ابو الفضل

عباس بن احنف بن اسود بن طلحه

حنفی یمامی در طبقه شعرای غزل سرای

دولت عباسی و از شاعرانی است که از

غزل رخ نتافت و بمدیحت نپرداخت و

دردیوان او از فنون شعر جز غزل

یافت نشود و عباس پیشوای زیبا

طلبان و رهبر عشق پیشگان است و

از اوست

الیوم طاب الهوی یاه نسر الناس

و البست فوز حمی کل الباس

لم انس لا انس یه ماها معطفة

علی فؤادی و سرافها علی رأسی

فالت و انسان ماء الدین فی لحنج

یکاد ینطق عن کرب و وسواس

یطفو و یرسو غریفا ما بکفکفه

کذب فیالک من عطف و هن راس

و اشعار عباسی همه در نهایت

روانی و دلپذیر است و در سال ۱۹۲۲ در گذشت و از جمله حمزه بن بیض حنفی کوفی است در طبقه شاعران نیکو پرداز دولت اموی و با عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک و فرزندان مهلب داستانها دارد و وقتی بر فومی در آمد و از او پذیرائی گرم و میهمانی دلچسبی نکردند و در پیش استرش نیز گاه ناگواری رخنند حمزه استرا نوازش کرد و گمت

احسیها لیل۱۰۱ لجتها

فکلی ان شئت بتما او ذری

قدانی مولاک خبزی یا بس

فتغدی فتغدی و اصبری

و در سال ۱۱۹۹ در گذشت و نیز

حسفی منسوبست باو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی از ۱۰۰ (۱) کوفی یکی از چهار پیشوای فقه سنیان که در سال ۸۰ از هادر یزاد و چهار بن از حجاب به را بدید انس بن مالک و عبداللّه بن ابی وسهل بن سعید ساعدی و ابو الطفیل عامر بن وائل در استنباط احکام راه رأی و قیاس را سرده حزن آردند

(۱) زوطی با سه ستر بر وزن کوسا فارسی است و زوطی نهای آواز مردم کابل است و رسنه ان حسست بداسسم

که با وضوی نماز خفتن (عشا) چهل سال نماز صبح را خواند و شب را بخواندن قرآن بسیار برد آنهم تمامت قرآن آنهم در یک کعت از نماز و هفت هزار قرآن در سر زمینی که جان داد خواند و در سال ۱۵۰ در گذشت و در مقبره خیزران بنماک رفت و در سال ۴۵۹ ع شرف الملک ابو سعید مومند بن منصور خوارزم که از طرفه ملک شاه سلجوقی منتسب است بنا داشت مرقده ابو حنیفه را بنا نهاد و در جنب آن مدرسه ساخت

نگارنده گوید نزدیک به نیسی

از سنیان پیرو او حنیفه اند و بانند حنفی

مد کورند و بنیای بیوند با حنیفا

در قبیله مشهور عرب را با نسبت باو حنیفه درهم آمیخت و هر کتاب را جدا گرفت مانند احمد بن محمد بن عبداللّه دهنفی حنفی معروف با بن عربشاه که با سه زبان تازی و فارسی و ترکی کتابها برداخت و اسد کتاب عجائب الذور فی اخبار نواب نیمه و در این کتاب را ادیب توانا مرتضی معروف بنظمی زاده بغدادی در سال ۱۱۱۰ بر کسی ترجمه کرد نیز کتاب نا کپه الحلداء و مفاهمه السرفاء و کتاب مرزبان

نامه و غیر اینها و متوفی ۸۵۴ منسوب  
 بابو حنیفه است نه حنیفه - نیز باید  
 دانست که در نسبت مردان حنفی و در  
 نسبت زنان حنیفه گویند و اما محمد  
 حنیفه فرزند امیر مؤمنان حنیفه و صف  
 مادر او خوله است دختر جعفر و محمد  
 را بابی و ند مادر خواندند

حنه با فتح و تشدید بمعنی

مادر مریم

حنیش بروزن زیر مصغر حنش  
 بمعنی گرز مارک نام نیای ابوالقاسم  
 عبدالصمد بن احمد بن حنیش خولانی  
 حمصی است در طبقه نحویان و ادیبان  
 و این دو شعر از اوست

لا وحسن الانصاف بالا لاف

و تصافی الاحباب بعد التجافی

ما شربت السلاف لکن ایبا

تک قامت عندی مقام السلاف

حنیف بروزن زیر مصغر حنف

بمعنی کزی بانیز راستی دین از اعلام  
 است و نام پدر سهل بن حنیف صحابی  
 انصاریست که در تمام مشاهد با پیغمبر  
 بود و هم در بصره از طرف امیر  
 مؤمنان والی بود و در سال ۳۸  
 در گذشت و امیر مؤمنان بر او

نماز خواهد

حنین بروزن زیر مصغر حن  
 بمعنی مهر بانک از اعلام است و نام  
 حنین کفشگر که بدان مثل زنند و  
 گویند رجح بنحفی حن یعنی باد و موزه  
 حنین بر گشت و داساسش اینست که  
 برای از حنین کفشی خریدن خوب  
 اما پس از گها گفت (۱) آنرا خرید

وتک موزه مورد گها گفت را بر سر  
 راه اعرابی افکنند و تک موزه دیگر  
 را نیز بر سر راهش اما قدری دورتر  
 و خود در کمین نشست اعرابی تک  
 موزه را بدید و با خود گفت چه اندازه  
 بموزه حنین شبیه است و ایکاش  
 جفتش بدست شدی و شتر راها کرد  
 و بجستجوی جفت شد حنین فرصت  
 بدست کرد و شتر را ربود و اعرابی  
 نیز موزه را یافت اما وقتی که  
 برگشت شتر را ندید و همچنان بطرف

(۱) گفتگو که بر سر زبانها است غلط  
 و درست آن گها گفت است مانند بردا برد  
 و رفارفت و گیر اکبر و آن کلمه را در جائی  
 بکار برند که سخن ۱۰۰۰ دو کس باشد  
 حوثانکه هر دو بگویند اما بر بوب و گرنه  
 غوغا باشد و غوغا سخن دو یا چند که  
 است که درهم اف



قبیله رفت از او پرسیدند با خود چه آوردی گفت موزه حنین را آوردم و سخن او مثل گردید و در جایی آنرا گویند که از رفتن جز نومییدی بهره نیاورند نیز نام ابو زید حنین بن اسحق عبادی طیب مشهور و یکی از مترجمان کتب یونانی عبری است و در عبادی بیاید

حوار با ضم اول بروزن گشاد بمعنی شتر بچه که از مادرزاید و یا مادام که شیر خورد و آن نام نیای حمید بن حماد بن حواری تیمی کوفیست از محدثان خاصه

حواری منسوبست بحواری بر وزن قرار و آن از قرای نیشابور است و تاج الدین محمود بن ابی المعالی حواری نیشابوری از اعلام ادیبان و شاعران و شاگرد سعید بن ابی الفضل میدانی و صاحب کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب که تا سال ۵۸۰ در جهان زیستن داشت و پسین آن دانسته نیست بدان منسوبست

حوتی با ضم و سکون منسوبست بحوت بن سبعم بن صععب بن معاویة بن کربن مالک بن چشم

بن همدان پدر تیره از قبیله همدان و حارث اعور حوتی همدانی از خواص اصحاب امیر مؤمنان بدو منسوبست و حوت بمعنی ماهی است و بعضی بر جای حوت حوث بانای نخذ ضبط کرده اند

حورانی با فتح و سکون منسوبست بحوران و آن بخشی است آباد در قسمت جنوبی دمشق و ابوالبلیان ثناء بن محمد بن محفوظ قرشی حورانی دمشقی در طبقه ادیبان و فقیهان و شاعران و صاحب منظومه در صناد و دیوان شعر و متوفی ۵۵۱ بدان منسوبست و بعضی او را ابن حورانی ضبط کرده اند بمعنی حورانی زاده یعنی کسیکه در حوران از مادر زاد

حوری با فتح و سکون منسوبست بحوره و آن فریه است از قرای دجیل از اعمال بغداد و سلیم بن عیسی بن عبد الله حوری در شمار زاهدان و پارسایان بدان منسوبست

حوزی با فتح و سکون منسوبست بحوز و آن نام قریه است در طرف شرقی واسط و ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد بن علی بن

حوشب      حوط      حوطی      حوفی      حوقل

حسن واسطی حوزی در طبقه حفاظ  
قرآن و حفاظ حدیث و متوفی ۵۱۰  
بدان منسوبست و از او است  
ترکت مقالات الکلام جمیعها  
لمیندع یدعو بهن الی الردی  
ولازمت اصحاب الحدیث لانهم  
دعاة الی سبیل المکارم والهدی  
وهل نرك الإنسان فی الدین غایه  
اذا قال فلیت النبی محمدا  
و اما ابوبکر محمد بن ابراهیم  
بن عمران بن موسی حوزی فارسی  
در شمار ادیبان و مفسران و نسب  
شناسان و از شاگردان ابن درید و  
منوفی ۳۵۴ از حوز فارس است که نام  
عربی از قرای فارس

حوشب بر وزن کوب در این  
چند معنی بکار رفته است خرگوش  
- روباه - گوساله سگ آنگاه دست  
و پای ستور - برآمدگی تهبگاه  
سور - گروه مردم از اعلام است و  
نام پدر اصم بن حوشب بجای است  
در شمار محدثان خاصه

حویط بامع و سکون بمعنی  
داسداعتن و نگاه داشتن و گرداگرد  
بزی استوار کردن و حوط الله نام  
بی و معجمه

داود بن عبدالرحمن بن سلیمان بن عمر بن  
حوط الله حارثی اندلسی است در شمار  
ادیبان و فقیهان و شاعران و بادست چپ  
نوشت و دست راست را از زیر جامه  
بیرون نکرد و کسی نذر نرسد از اینکا  
ندانست و در اشبیلیه و قرطبه و مرسیه  
منصب فساد داشت و هفتاد پرداخت  
و در سال ۶۱۲ در باطنه درگذشت  
حرفهای با جمع و سکون  
بحوط و آن قریه ایست از  
قرای حمص و ابوعبدالله احمد بن عبد  
الوهاب بن نجده حو علی در شمار  
محدثان بدان منسوب

حرفی بافتن و سکون  
منسوبست بحرف و آن نام دوموضع  
است یکی در مصر و آن قریه ایست  
بنام شبرا الخیله و از این قریه است  
علی بن ابراهیم بن سید بن یوسف  
حوفی در طبقه ادیبان و مفسران و  
مقرئان و صاحب کتاب الموضح در  
نحو و کتاب البرهانه در تفسیر قرآن  
و متوفی ۴۳۰ و قسیم احمد بن مطیر  
حوفی در شمار مفسران و دیگری  
موضعی است در آن

حوقل بر وزن کوب بمعنی  
در باب نام و معجمه

## حویزی

است مشهور بابت حوقل در شمار دانشمندان جغرافی که در سال ۳۳۹ از بغداد بیرون شد و آهنگ دیدن شهرها و کشورها کرد و شرق و غرب را بگردید و کتاب المسالك والممالك را در جغرایا بسرداخت و از وی آگهی های کمی در دست است

حویزث باضم اول وفتح واو مصغر حارث بمعنی کشتکارک نام حویزث بن عبدالله غفاری صحابی و نام حویزث بن زیاد همدانی است از محدثان امامیه

حویزی با فتح اول و ک

دوم م بوست بحویزه و آن بخشی است در مغرب اشواز و مرکز آن سوسن گرد است و علی جمعه حویزی در شمار فقیهان و ادیبان و مفسران و شاعران امامیه و صاحب کتاب نورالانفلیین در تفسیر قرآن و شرح لامیه الدبیم و غیر اینها و شیخ عبدالقاهر بن حاج عبد بن رجب هبادی حویزی در طایفه منکلمان و فقیهان و شاعران و صاحب کتاب المماد الدینیة عن البراهین الیه و کتاب المسمتسکن القطیمة الیقینیة و کتاب صفوة صفوة الاصول ونفی النیة الفصول و کتاب

## حویطب

## حیان

ریاض الجنان وحدائق الغفران و کتاب الفرائد الصافیة علی الفوائد الوافیة و این کتاب حاشیه بر شرح جامی است و رساله نیلوفریه و غیر اینها از کتب و رسائل و حواشی و دیوان شعر و عبدالعلی بن رحمة حویزی در شمار ادیبان و عروضیان و شاعران و صاحب کتاب کلام الملوك ملوک الکلام در ادب و کسب در موسیقی و سه دیوان شعر بزبان تازی و فارسی و ترکی و شیخ فرج الله بن محمد بن درویش بن محمد بن حسین بن حماد حویزی در شمار فقیهان و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الرجال در دو مجلد و کتاب المرقعه و کتاب الفایه در منطق و کلام و کتاب الصفوة در اصول و کتاب تذکرة العنوان در نحو و منطق و هروض و شرح تشریح الافلاک شیخ بهائی و منظومه در معانی و بیان و دیوان شعر و غیر اینان از اعلام افاضل بدان منسوبند

ح باض اول وفتح دوم

مصغر حاطب بمعنی هیزم کشتک نام حویطب بن عبدالعزی قرشی عامری صحابی است

حیان با فتح و تشدید با از

شاطیئہ و کتاب الحلیل الجالیہ فی  
اسانید القرآن العالیہ و کتاب نجاۃ  
الاندلس و کتاب الا بیات الوافیہ  
فی علم القافیہ و کتاب منطق الخرس  
فی لسان الاتراک و کتاب مجانی الہصر  
فی تواریخ اهل العصر و از اوست در  
شکر گذاری از دشمنان عیبجو  
عدای لهم فضل علی و منة

فلا اذهب الرحمن عنی الاعادبا  
هم بعثوا عن زلتی فاجتنبتها

و ہم نافسونی فا کنسبت المعالیا  
و نیز از او است در انس بکتاب

ارحت روحی من الایناس بالناس

لما غنیت من الاکیاس بالیاس

و سرت بالیبت و حدی لاری احدأ

بنات فکری و کتبی هن جلاسی

۷ و در سال ۸۴۵ در قاهرہ از دنیا

رفت

حیدرہ بافتح و سکون بمعنی

میل کردن و بجانبی کز شدن و آن

نام حیدرہ بن معزم صحابی است

حیدرہ بروزن سیطرہ بمعنی

شیر بیشه و آن نامی است کہ فاطمہ

بنت اسد بر فرزند خود علی (ع) نخست

نهاد و سپس محمد اورا علی نامید و

نامهای متعارف عرب است و جمعی  
از صحابه و محدثان و دانشمندان بدان نام  
باشند و ابو حیان کیمت علی بن محمد بن  
عباس شیرازیست ککه ترجمتش در  
توحیدی گذشت و نیز کنیت اثیر الدین  
محمد بن یوسف غرنطلی اندلسی است  
از اعیان ادیبان و مفسران و مورخان  
و از اعظم نعوین و میان متأخرین  
چنان بوفور دانش در فن اعراب  
شہرت دارد کہ سیویہ در متقدمان  
و صلاح الدین صفدی گفت در میان  
استادان خود هیچیک را در کثرت اشتغال  
بعلوم مانند ابو حیان ندیدم کہ یا تدریس  
کرد و یا کتاب نوشت و یا کتاب نزدش  
خوانده شد و ابو حیان کشورهای  
مصر و حجاز و شام و شمال افریقا را  
برای کسب دانش بگردید و در مصر  
بزیست و علی بن ایطالب را بجان  
دوست داشت و کتا بہا پرداخت از  
جمله کتاب البحر المحيط در تفسیر و  
کتاب اتعاف الاریب بمافی القرآن  
من الغریب و کتاب التذییل و التکمیل  
فی شرح التسهیل و کتاب الارتشاف  
و کتاب التجرید لاحکام کتاب سیویہ  
و کتاب التذکرۃ فی العربیہ و کتاب  
عقد اللالی فی القراءت بروزن و قافیہ

نیز لقب علی بن سلیمان یعنی تمیمی است در طبقه نحویان و صاحب کتاب کشف المشکل در د و مجلد در علم نحو و متوفی ۵۹۲ هـ و بعضی بر جای حیدره حیده لقب او را ضبط کرده اند حیری باکسر و سکون منسوبست بحیره و آن شهری بوده است در سه میلی کوفه که ملوک حیره در آن زیستند و بریه عبادی حیری از محدثان خاصه بدان منسوبست و نیز منسوبست بحیره که محلتی بوده است در نیشابور و ابو عبدالقاسم عیسیٰ بن احمد بن عبدالله حیری نیشابوری در طبقه مفسران و مقرران و فقیهان و محدثان و صاحب تصانیف در علوم قرآن از جمله کتاب الکفایه در تفسیر و متوفی ۴۳۰ هـ و ابو عثمان سعید بن اسماعیل حیری نیشابوری در طبقه مشاهیر عرفاء و متوفی ۲۹۸ هـ بدان منسوبند

حیسمان با فتح و سکون و نهم سین بی نقطه بمعنی مرد گندم گون سبتر نام حیسمان بن ایاس خزاعی صحابی است

حیص و بیص با فتح و سکون هر دو بمعنی در عم آه بیختن و در

سختی و فشار بودن است و آن لقب شهاب الدین ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی است مشهور با بن صیفی و مشهورتر از آن بحیص و بیص و او را حیص و بیص از آن روی گفتند که روزی مردم را در پیش آمدی که آنرا ندانست مضطرب اندیشه و پریشان خاطر دید پرسید مال الناس فی حیص و بیص چو نیست که مردم بیقرار و پریشیده خاطرند و آن لقب بر او ماند باری حیص و بیص در شمار فقیهان شافعی است و بر مسائل خلافیه احاطتی داشت لکن ادبش بر فقهش غایب کرد و نظمش بر شش چربید و در طبقه شاعران توانا که بحسن سبک و جزالت الفاظ شعرش موصوف است در آمد و دیوان شعر و دیوان رسائل پرداخت ابن خلکان نوشت که نصرالله محلی گفت در واقعه امام علی بن ابیطالب (ع) را دیدم و گفتم شما مکه را فتح کردید و گفتید آنکس که بخانه ابوسفیان در آید ایمن است و آنگاه با فرزندان حسین کردند آنچه کردند گفت مکر اشعار ابن صیفی را نشنیدی گفتم نشنیدم گفت از او بشنو و از آن پس که از

یوان

حیوس

حیویا

حیه

حواب بر حاسم بخانه حیص و بیص  
رفتم و خوابم را براو خواندم بانگش  
بگریستن بلند شد و گفت این اشعار  
رادیشب نظم کردم و سوگند یاد کرد  
که آنرا برهیچکس نخواندم و آنگاه  
خواند

ملکنا فكان العفو منا سجیة

فلما ملکتم سال بالدم بطح

و حللتم قتل الاساری فطالما

غدونا علی الاسری فنعفو و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا

و کل انا بالذی فیه ینضح

و در سال ۵۷۴ در بغداد در

گذشت

حیوان بافتح و سکون بروزن

پیمان از اعلام است و نام جمعی و اصل

آن حیوان بافتح اول و دوم است

بمعنی زنده و اصل آن نیز حییان

است و حیوانی منسوبست بحیوان و

کسی را حیوانی گویند که جاندار

بفرود شد خواه چرنده باشد و خواه

پرنده و آن لقب جمعی از معدنان

است از جمله سعدالله بن نصر حیوانی

معدن

حیوس بافتح و تشدید یا بر

وزن تنور و آن نام نیای صفی الدوله

ابوالفتیان محمد بن سلطان محمد بن  
حیوس بن محمد عنوی است در طبقه  
مشاهیر شعرای شام و ستایشگر آل  
مراس و در ستایش شرف الدوله سلم  
بن قریش گفت

انت الذی نفق الثناء بسوقه

و جری الندی بعروقه قبل الدم

و با آن مایه از توانائی بر نظم

توانست ثروتی اندوزد و در سال ۴۷۳

در حلب از جهان برفت و حیوس بمعنی

رسن تاب است

حیویه مرکب است از دو کلمه

حی بمعنی زنده و وبه کلمه اعجاب و

آن نام پدر محمد بن حیویه بن مؤمل

کرجی است در طبقه نحویان و متوفی

۳۷۲

حیه بافتح و تشدید بمعنی مار

و ابو حیه کنیت هشتم بن ربیع بن زرارة

بن کنیر بن حباب نمیری است در طبقه

شاعران مخضرمین دو دولت اموی و

عباسی و در فن رجز بیشتر شعر برداخت

و در بصره زیست و شمشیری داشت

که آنرا لعاب المنیه نام داد و باشمشیر

چوبین چندان فرقی نداشت و بردلش

بیم و ترس چیره بود و با این وصف

بخل هم ورزید قضا را در شب سگی

بغانه‌اش رفت و پنداشت که دزد است و از بیم بانگ جانوران برداشت و سگ از خانه بیرون شد و گفت خدا را سپاس که ترا بصورت سگ برگردانید و مرا از گزند رسانیدن بتو کفایت کرد

**خابوری** منسوبست بخابور بر وزن کافور و آن نام نهریست در جزیره که بخشی وسیع را مشروب کند و سپس بشط فرات ریزد و ابو العباس احمد بن عبدالله بن زبیر خابوری که در بصره زیست و در فن نحو و فقه و قرأت بارع گردید و هم منصب خطابت شهر بصره را یافت و قصیده شاطبی را سخاوی از او روایت کرد و تا سال ۶۸۲ زنده بود بدا

منسوبست

**خاتون** فارسی است و معنی آن بزرگ زن (سرور زنان) و آن نام دختر یکی از سلاطین ایوبی است که بانای آل خاتون (خاتون زادگان) ازدواج کرد و از آنان فرزندان دانشمندی بوجود آمد که بابنه خابون معروفند از جمله جمال الدین احمد بن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن خاتون عاملی عیاشی از مشایخ اجهازات

و از جمله جمال الدین احمد بن نعمه الله بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون صاحب کتاب مقتل الحسین و از جمله محمد بن علی بن خاتون عاملی صاحب ترجمه کتاب اربعین شیخ بهایی بفارسی و شرح ارشاد و مشهورترین خاتون زادگان همین است و در حیدرآباد هند بزیست و در سال ۱۰۶۸ در گذشت

**خاتون آبادی** نام محلی است

در اصفهان و محمد باقر بن محمد اسمعیل خاتون آبادی اصفهانی معروف بملا یاشی در شمار ادیبان و فقیهان و شاگرد محقق سبزواری و صاحب تألیفات از جمله ترجمه کتاب مکارم الاخلاق و متوفی ۱۱۲۷ و جمعی دیگر از اعلام بدان منسوبند

بی منسوبست بخا.

بروزن بازو و آن نام محلی است در اصفهان و مولی اسمعیل بن محمد حسین بن محمد رضا خاجوئی در شمار حکیمان متأله و فقیهان محقق و صاحب کتاب فوائد الرجالیه و کتاب هدایة الفؤاد الی احوال المعاد و کتاب جامع الشیات فی النوادر و المتفرقات و شرح مدارک و شرح دهای صباح و غیر اینها و متوفی ۱۱۷۳ بدان

منسوبست وی از مردم مازندران بود  
و در محلت حاجوی اصفهان زیستن  
گرفت و بنجاجوی شهره گردید  
شاخسری بافتح هر دو خا  
منسوبست بنخاسر بروزن نامردو آن  
قریه ایست در دو فرسنگی سمرقند  
وهتیب بن عبدالعزیز بن عبدالکریم  
شاخسری سمرقندی در طبقه ادیبان  
وشاعران که در نیشابور زیست و سال  
۶۵۰ در گذشت بدان منسو بست

خارجی باکسر رای بی  
نقطه منسو بست بخارجه و آن قریه  
ایست از قرای تونس و ابوالقاسم بن  
محمد بن ابی القاسم خارجی در شمار  
فقیهان مالکی بدان منسوبست و نیز  
خارجی وصف هر کسی است که بر  
خلیفه عمر بتازد و از فرمانش سر  
بتابد و بمخالفت و دشمنی گراید  
مانند ذوالشده خارجی که بر امام  
علی بن ابیطالب خروج کرد و مانند  
شیبب خارجی که بر عبدالملک بن  
مروان تاخن برد و اینان را خارجی  
گویند از هر تیره و قبیله باشند و  
خارجه نام جمعی از صحابه و محدثان  
ست

خارزنجی منسوبست بخارزنج

بروزن بادرنگ و آن قریه ایست از  
قرای بست نیشابور و ابو حامد احمد  
بن محمد بستنی خارزنجی پیشوای  
ادیبان خراسان و صاحب کتاب  
التکمله و کتاب التفصله و کتاب  
تفسیر ایات ادب الکنبو متوفی ۳۴۸  
بدان منسوبست خارزنجی کتاب خود  
را تکمله از آنروی نامید که بآن  
کتاب خواست کتاب العین خلیل بن  
احمد را کامل و رسا کند و در دیباچه  
آن نامهای کتبی که سرچشمه اطلاعات  
وسند او در تألیف کتاب تکمله بود  
نام برده است

خارقی باکسر رای بی نقطه  
وفاف منسوبست بخارقی پدر تیره از  
عرب و اراهم خارقی در شمار محدثان  
خاصه بدو منسوبست و بعضی خارقی  
با فاضیط کرده اند

خارکی منسو بست بخارک  
بروزن بانک و آن نام حزیره ایست در  
خلیج فارس و خارکی شاعر معاصر  
مأمون عباسی بدان منسوبست و عربان  
آنها بافتح رای بی نقطه خوانند

خازمی باکسر زای نقطه دار  
منسوبست بخازم و آن نام نیای حسین  
بن نویر خازمی است در شمار محدثان



خاصه و نیز خازنیان از محدثان عامه  
 مسویند به نیایشان و خازم در اعت  
 کسی است که لؤ را سفته کند -  
 نیز هر کس که چیز را سوراخ کند  
 هر چند بینی شتر باشد برای آنکه  
 حلقه در آن کنند و خازم از نامهای  
 متعارف عرب است و بشر بن ابی خازم  
 شاعر است از قبیله بنی اسد

خاستی منسو بست بخاست  
 بروزن راست و آن قریه ایست از  
 قرای بلخ و ابو صالح حکم بن مبارک  
 خاستی در شمار محدثان و از روایان  
 انس بن مالک و متوفی ۲۱۳ بدان  
 منسو بست و بمعنی باشین نقطه دار  
 آنرا ضبط کرده اند و در تعریب از  
 ینگو نه بی نظمها هست

خاسر با کسر سین بی نقطه  
 بمعنی زیانکار و آن لقب سلم بن  
 عمرو بن حماد بصری است از شعرای  
 دولت عباسی و او را خاسر از اینرو  
 گفتند که ثروت و مروث را در راه  
 تحصیل ادب خرچ کرد و تهیدست  
 گردید کسی از - اندانش او را گفت  
 انك لخاسر الصفة تو در این

گری زیان کردی و لقب خاسر بر او  
 ماند تا آنگاه که هرون الرشید را

بقصیدتی ستود و یکصد هزار در هم  
 جایزت ستد و هم هرون او را گفت با  
 این مال گفتار آنکس که ترا خاسر  
 خواند تکذیب کن و خود گفت  
 من سلم را بجم نه سلم خاسر (سلم  
 سود بر نه زیان بر) سلم شاگرد بشار  
 بن برد و دوست ابوالعتاهیه بود بشار در  
 قصیدتی که پرداخت چنین گفت

من راقب الناس لم یظفر بعاجته  
 وفاز با لطیبات الفاتک اللهج  
 وسلم پس از چندی همان معنی را  
 گرفت و گفت

من راقب الناس مات غما  
 وفاز با للذة الجسور  
 و بشار خبر آن رسید و در خشم شد  
 و گفت بخدا قسم شعر سلم جای شهرت  
 و اعتبار شعر مرا گرفت و چنان شد  
 که گفته بود و همان نیز سبب  
 رمیدگی فیما بین شد و در باره قدرت  
 سلم بر نظم گفتند که وی مخترع نظم  
 شعر بر یک حرف است و عرب تا کم تر  
 از دو حرف نتوانست بنیان نظم را  
 بنهد مانند نظم در ید بن صمه

بالمتمم. فیها جدمع بن اخب فیها و اقا  
 وسلم در ستایش موسی هادی  
 خلیفه عباسی گفت

پیشه درود گری تراشت و ما درش  
نحست دین عیسوی و مذهب نسطوری  
داشت و سپس اسلام آورد و گویا  
نخست نامش بدیل بود هوسپس آنرا  
با ابراهیم بدل کرده است زیرا در جایی  
گفته است

بدل من آمدم اندر جهان ستایی را  
بدین دلیل پدر نام من نهاد بدیل  
و در جایی دیگر گفته است

بخوان معنی آرایمی براهیمی بدید آید  
ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی  
و خاقانی بمذاسبت قصیده هر بی  
که در وصف بغداد نظم کرد حسان  
العجم لقب گرفت و در آغاز حقایقی  
تخلص کرد و تخلص خاقانی را پس از  
پیوستن بخاقان کبیر از استاد خود  
ابو العلاء یافت چنانکه گفته است  
هو شاعر شدی بر دمت نزد خاقان  
بخاقانیت من لقب بر نهادم  
خاقانی از شاعران بسیار توانا است  
چندانکه در فنون شعر الفاظ را چنانکه  
خواست برشته کشید و با آنکه بیشتر  
هنر خود را در قصیدت پردازی بکار  
برد غزل را نیز روان و دلپذیر نظم کرد  
و از قصائد مشهور او که در وعظ و هجر  
نظم کرده قصیده ایست که در وصف

موسی املر غیث نکد  
ثم انهر لما اغتفر  
غفر لما قدر  
ثم اقتصر عدل السير  
باقی الاثر خیر البیر  
فرع مضر بدر بدر  
لمن نظر هو الوزر  
و

و در سال ۱۸۰ در گذشت  
خاضبه با کسر ضاد نقطه دار  
زیست که خضاب کند و ابن خاضبه  
کنیت مشهور ابو بکر محمد بن احمد  
بن عبد الباقی بن منصور بن ابراهیم  
دقاق است در طبقه حفاظ حدیث و  
متوفی ۴۸۹

خاقانی منسوبست بخاقان  
کبیر منوچهر بن فریدون بن شروانشاه  
و خاقان بمعنی پادشاه بزرگ لقب  
پادشاهان ترکستان بود و سپس در  
ردیف القاب شاهان عجم در آمد و  
خاقانی تخلص افضل الدین ابراهیم  
بن علی نجار شروانیست در طبقه اول  
از شعرای ایران و شاگرد ابو العلاء  
گنجوی و معاصر با حکیم نظامی و  
رشید و طواط و جمال الدین اصفهانی  
و اثیر الدین اخسیکتی بدرش علم.

ایوان کسری گفته است بدین مطلع  
هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان  
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان  
و در نکوهش کسانی که در  
شعراء او را روند گفته است  
خاقانی آنکسان که طریق تو میروند  
زاغند وزاغ راروش کبک آرزو است  
بس طفل کارزوی ترا زوی زر کند  
ناونچ از آن خرد که ترازو کند ز پوست  
دیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار  
کوزهر بهر دشمن کومهره بهر دوست  
و در سال ۵۹۵ در گذشت و در  
سرخاب تبریز جائیکه بمقبرة الشعراء  
معروفست دفن گردید و نظامی در  
مرثیت وی گفت  
همیگفتم که خادای دریغا گوی من باشد  
دریغا من شدم آخردریغا گوی خاقانی  
خال بر روزن فال بمعنی شامه  
نیز برادر مادرو آن لقب عبد المعی بن  
علی بن محمد بن محمود دمشقی است  
در شمار ادیبان و شاعران و مشهور با بن  
طوبل و صاحب کتاب مرور الصبا و  
الشمول مرتب برده باب و هر باب شامل  
نوادر و حکایات و اشعار و شیخ عبد  
القنی نابلسی تقریظی بر آن کتاب  
بشعر گفته است بدین مطلع

انقطة العلم نقطة الخال  
فی الخد مما يشينه الخال  
و خال در فن موالیا و موشح زبر  
دست بود و در سال ۱۱۱۷ در گذشت  
خالدی با کسر لام منسوبست  
بقریه خالديه از قرای موصل و ابو  
عثمان سعد بن هاشم بن سعید بن و علة  
بن عرام بن عبدالله خالدی و برادرش  
ابوبکر محمد بن هاشم خالدی هر دو  
در طبقه ادیبان و شاعران بزرگ مایه  
و هر دو صاحب کتاب اخبار الموصل  
و کتاب اخبار ای تمام و معاصرین شعره  
و کتاب اختیار شعر ابن الرومی و  
کتاب اختیار شعر البحریری و کتاب  
اختیار شعر مسلم بن الولید و اخباره  
و کتاب الاشباه و النظائر و کتاب  
الهدایا و التحف و ابو عثمان متوفی  
۳۷۱ و ابوبکر متوفی ۳۸۰ و این دو  
برادر را خالدیان نیز گفتند و چنانکه  
از یک پشت و یک زاهدان بیرون شدند  
در یک مهده بزرگ شدند در یکراه  
رفتن گرفتند و یک مقصد را دنبال کردند  
و حتی با هم کسان را سقودند و با هم  
جایزت ستندند و با شرکت بکدیگر  
کتابها پرداختند چنانکه گذشت و  
تعالی در وصف قدرشان بر نظم شعر

و نعد طلحة و انز  
 بیر من المیامین الغرر  
 و یکون فی عنق الشر  
 یف دخول عبیدیه سحر  
 شریف را آن قطعه بسیار دلپذیر  
 افتاد وصلت ایشان را بداد و ابن منیر  
 طرا بلسی اسلوب قصیده تتریه را که  
 بسیار روان و دلپذیر افتاده است از  
 قطعه خالیدیان اقتباس کرده است -  
 نیز خالدی منسوبست بسکه خالد که  
 نام محلی بوده است در نیشابور و  
 ابوالحسن محمد بن احمد خالدی در  
 شمار محدثان بدان منسوبست  
 خالغ با کسر لام بمعنی خرما  
 پخته (رسیده) نیز زنی که از شویش  
 بمالی که دهد رهد - نیز شتریکه  
 برجستن نتواند نیز شتریکه توسنی  
 کند وقتی بر او سوار شوند و آن لقب  
 حسین بن محمد بن جعفر بن محمد بن  
 حسین رافقی است در طبایع ادیبان و  
 لغویان و نحویان و صاحب کتاب الامثال  
 و کتاب الاودیة و الجبال و الرمال و  
 کتاب صناعة الشعر و شرح شعر ابی  
 تمام و متوفی ۳۸۸  
 خالقی با کسر لام منسوبست  
 بخالفه که تیره ایست از قبیله لغم و

گفته است ان هذان لساحران در  
 سخن گستری دو جادو گرند و از آن  
 پس که بفضل و ادب شهره شدند  
 بدربار سیف الدولة بن حمدان  
 پیوستند و در سلك شعرای آن آستان  
 منظوم گشتند و نیز خزانه دار کتب  
 وی شدند وقتی خالیدیان ابوالحسن  
 شریف حسینی را بقصیدتی ستودند  
 و در جایزات ایشان تأخیری رفت این  
 قطعه را بدو فرستادند  
 قل للشریف المستجار  
 به اذا عدم المطر

و لائمة

قریش و المیامین الغرر  
 ا قسمت بالریحان و  
 النعم المضاعف و الوعر  
 سن الشریف مصی  
 و لم ینعم لعبیدیه النظر  
 لنشار کف بنی امیه  
 ی ، ضلال ، مسهر  
 و نقول لم یعصب  
 بکر و لم یظلم عمر  
 و نری معاویة اما  
 ما مر . بخالفه  
 و نقول ان یزید  
 ماقتل الحسین و ما امر

حاصل بن ابی بلتمه خالقی لخمی صحابی بدایت منسوبست و خالقه بمعنی گول و کم خرد و نیز خالفتکار است

خالویه با فتح لام و واو در عربی و سکون لام در فارسی و آن مرکبست از دو کلمه خال و ویه و گذشته که خال بمعنی شامه است و نیز برادر ما در ویه کلمه اعجاب است و با هردو معنی خال ویه سازد و آن نام نیای ابو عبدالله حسین بن احمد بن خالویه بن حمدان است معروف باین خالویه از اعظام لغویان و نحویان و ادیبان و شاکرد سیرافیه و ابن درید و نبطویه و صاحب کتاب الجمل در نحو و کتاب الاشفاق و کتاب لیس و موضوع کتاب اینست که لیس فی کلام العرب کدا و کتاب الال و آل را در دیباچه بیست و پنج قسم بسته است و ائمه اثنی عشر و موالید و و فیان نشان را در ضمن نوشته است و کتاب المقصود و الممدود و کتاب المذکر و المؤمن و کتاب اسماء الاسد و در این کتاب با بعد اسم برای شیر نوشته است و کتاب البدیع در قرآن و کتاب اعراب ثلاثیه

سوره و شرح مقصوده ابن درید و غیر اینها ابن خالویه از مردم حمدان است و در بغداد کسب دانش کرد و بشام رفت و آل حمدان پیوست و در حلب بزیست و خود گفت روزی بر سیف الدوله درآمدم گفت اعد و نگفت اجلس (۱) و دانشم که بر اسرار و رموز ادب احاطت دارد و از اوست در نکوهش صدر بشینان اذا لم یکن صدر المجالس سیدا

فلا خبر فیمن صدرنه المجالس و کم قائل مالی رأ یتک راجلا فقلت له من اجل انک فارس و در سال ۳۷۰ در حلب در گذشت

خانی منسوبست بخان لنینان که نام موضعی است در فارس و ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد خانی معروف بعجلیه در شمار محدثان و متوفی ۴۲۳ بدان منسوبست

خانیه با کسر نون و فتح بای انجد و ابن خانیه کنیت ابو جعفر احمد بن عبدالله بن مهران کرخی است از (۱) سرش اینست که ادب شناسان بکسیکه ایستاده است گویند اعد بنشین و بآنکس که خفته و یا در سجده است گویند اجلس

معط ودر سال ۶۳۷ در گذشت  
 خباقی بافتح و تخفیف منسوبست  
 بخباق و آن قریبه است در مرو و  
 ابوالحسن علی بن عبدالله خبافی در  
 شمار صوفیان و محدثان و متوفی ۵۱۹  
 بدان منسوبست

خبری بافتح و سکون منسوبست  
 بخبر یا فوت گفته که آن شهر کیست  
 در شیراز و نگارنده را گمان آنست  
 که خبر همان خفر باشد و بی نظمی  
 تعریب آنرا گاهی خبر و گاهی خفر  
 کرده است و جمعی از اعلام بدان  
 منسوبند از جمله ابو حکیم عبدالله بن  
 ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خبری  
 در شمار فقیهان و ادیبان و شاگرد  
 ابواسحق شیرازی و سارح حماسه و  
 شارح دیوان بختری و شارح چند  
 دیوان دیگر و متوفی ۴۷۶ و از جمله  
 فضل بن حماد خبری صاحب مسند  
 کبیر و از جمله ابو اسامه فضل بن  
 یحیی بن ابراهیم خبری صاحب  
 کتاب الدلیخیس

خبزارزی خبز بر وزن قفل  
 بمعنی نان و ارز بر وزن عنق بمعنی  
 برفج و خبزارزی نامت برفج نیز را  
 گویند و آن لقب ابوالقاسم نصر بن

ثقات محدثان امامیه و صاحب کتاب  
 السادیب ابن خانبه از مردم ایران بود  
 ودر کرخ بغداد زیستن گرفت ودر  
 سال ۲۳۴ در گذشت و باید دانست که  
 خانبه نام نیای او است و هم عرب است  
 اماریشه آن در فارسی چیست ندانستم  
 خباب بافتح و نشدید باء بمعنی  
 فریبکار و آن نام خباب بن ارت صحابی  
 است که امیر المؤمنین بر قبرش  
 بایستاد و او را ثنا گفت و ضبط ارت  
 گذشت

خباز با فتح و تشدید بمعنی  
 نان پز و آن لقب محمد بن احمد بن  
 حسین بلدی موصلی است در شمار  
 ادیبان و شاعران امامیه و معاصر صاحب  
 ابن عباد و از اوست  
 متی ما قلت ان السیف امضی  
 من اللحظات فی قلب الشجی  
 لقد فعلت جفونك فی قوادی

کفعل نرید فی آل النبی  
 و این خباز کنیت مشهور احمد  
 بن حسین بن احمد اربلی موصلی  
 است در شمار لغویان و نحویان و با  
 آنکه نابینا بود از دانش بهره کافی  
 داشت و کتبها پر داخت از جمله  
 کتاب النهایه در لغت و شرح الفیه ابن

احمد بن نصر بن مأمون بصری است  
که در مرید بصره نان برنج پخت  
و با آنکه خواندن و نوشتن ندانست  
شعر را روان و بدون تکلف نظم  
کرد و مردم برای شنیدن اشعارش  
گردش انجمن شدند و ابن لنگک  
که از شاعران توانای بصره و معاصر  
او بود نیز با او طرح موانست ریخت  
و بشنیدن اشعار او رغبتی داشت و  
از اوست

رأيت الهلال ووجه الحبيب  
فكانا هلالين عند النظر  
فلم ادر من حبرتي فيهما  
هلال السما من هلال القمر  
ولولا التورد في الوجنتين  
وما را عني من سواد الشعر  
لكنت اظن الهلال الحبيب  
و كنت اظن الحبيب القمر  
و نیز از اوست

بات الحبيب منادمي  
والسكر يصبغ وجنتيه  
ثم اعتدي وقد ابتدا  
صنع الخمار بمقلتيه  
وهبت له عيني الكرى  
و تعوضت نظرا اليه  
شكر الاحسان الزمان

کما يساعدهني عليه  
و در سال ۳۱۷ در گذشت و  
در ارز پنج لغت دیگر است که جای  
نوشتن آن لغت است نه اینجا  
خوشانی با فتح اول و ضم  
دوم منسوبست بخوشان از قرای  
نیشابور و ابوالبرکات نجم الدین محمد  
بن موفق بن سعید خوشانی در طبقه  
فقیهان شافعی و صاحب کتاب محیط  
در شرح و سیطدر شاهزاده مجلد و  
متوفی ۵۸۷ بدان منسوبست صلاح  
الدین ابوبی و قتی بر مصر استیلا  
یافت ابوالبرکات را احترام کرد  
و مدرسه که مجاور قبر شافعی بود  
عمارت کرد و تدریس آنرا ابوالبرکات  
گذاشت

خبیب بر وزن زبیر بمعنی  
فربیکارک از اعلام است و خبیبین  
به بصره تنینه عبدالله بن زبیر و برادرش  
مصعب است در شعر حمید بن مالک  
ارقط

قدنی من نصر الخبیبین قدی  
لیس الامام بالشیح الملعذ  
و ابوخبیب کنیت عبدالله بن زبیر  
است و خیب فرزند او  
خبیصی با فتح اول منسوبست

بخبیص و آن بلو کیست در بخرق  
 کرمان و ابوبکر خبیصی شارح حاجبیه  
 مشهور بنام الموشح بدان منسوبست  
 ختلانی با فتح و سکون  
 منسوبست بختلان و آن قصبه ایست  
 در ترکستان نزدیک شهر سمرقند و  
 برهان الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر  
 عرفاء و صاحب کتاب کشف العجاب  
 و شارح کتاب لمعات شیخ فخرالدین  
 عراقی و متوفی ۸۹۳ بدان منسوبست  
 و از او است

گفتم بشمارم خم زلفینک جا دوش  
 یک پیچ به پیچید و غلط کرد شمارم  
 ختلی با فتح و سکون منسوبست  
 بر خلاف قیاس بختلان و نصر بن محمد  
 ختلی در شمار فقیهان حنفی و شارح  
 کتاب قدوری و جمعی دیگر از  
 دانشمندان بدان منسوبند و باضم اول  
 و تشدید تالی مفتوح منسوبست بختل  
 و آن شهر است در ما وراء النهر و  
 جمعی از محدثان بدان منسوبند

ختن بر وزن حسن بمعنی داماد  
 نیز هر کس از طرف زن قرابت داشته  
 باشد و آن لقب ابو عبد الله محمد بن  
 حسن فقیه شافعی است شارح تلخیص  
 و او را از این روی که داماد ابوبکر

اسمعیلی فقیه بود ختن گفتند و ختن  
 در سال ۳۸۶ در گذشت

ختنی با ضم اول و فتح دوم  
 منسوبست بختن و آن شهر است در  
 ترکستان و ابوداود سلیمان بن داود  
 بن سلیمان معروف بهجاج ختنی در  
 شمار محدثان بدان منسوبست

ختیل بر وزن زیر مصغر ختل  
 بمعنی فریفتنک و آن نام پدر عبد الله  
 بن ختیل لخمی است از اصحاب  
 امیر المؤمنین که در صفین شهید  
 گردید

خثعی منسوبست بختهم بر  
 وزن جعفر و آن نام خثعم بن انمار  
 است پدر تیره از قبیله معد بن عدنان  
 و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله  
 بن احمد بن اصبح بن حبیب خثعی  
 سهیلی اندلسی در طبقه مقرئات و  
 لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان  
 و صاحب کتاب الروض الانف و کتاب  
 التعریف و الاعلام بما فی القرآن من  
 الاسماء و الاعلام و مسئله السرفی عور  
 الدجال و مسئله رویة الله و النبی فی  
 المنام و شارح جمل نامام و متوفی ۵۸۱  
 بدو منسوبست و از او است

((☆)) (☆)



نیز از اهلام مردان است و نام خشیمة  
 بن حارث صحابی  
 خجندی منسو بست بخجند  
 بروزن بلند و آن نام شهر است مشهور  
 در ترکستان روس در قسمت  
 تاجیکستان که اکنون آنرا استالین  
 آباد گویند و ضیاء الدین محمود بن  
 جلال الدین مسعود خجندی فارسی  
 (از این روی که بسلمان فارسی نسب  
 رساند) و در شمار منکلمان و ادیبان  
 و شاعران و شارح کتاب محصول  
 فخر رازی بدان منسو بست وی در  
 آغاز بدر بارخوارزمشاهیان پیوست  
 و سپس از کار کنار گرفت و چندی  
 از معاصر امام فخر رازی کسب دانش  
 کرد و سپس راه نمون را رفت و  
 بنجم الدین کبری ارادت ورزید و شعر  
 فارسی و اینکو نظم کرد و در سال ۶۲۲  
 در هرات از جهان برفت و از او است  
 شب تا بروز کار من و روزنا بشب  
 نالیدن است از غم نو یا گریستن  
 گفته‌ی زرد در من زنگر سنی و برحق  
 فرق است از فساندن خون با گریستن  
 روزندانم چگونه شب کند آنکس  
 کز تو امید شب وصال ندارد

☆

یا من یری ما فی الضمیر و یسمع  
 انت المعد لکل ما یتوقع  
 یا من یرجی للشدائد کلها  
 یا من الیه الهشکی و المفزع  
 یا من خزائن رزقه فی قول کن  
 امن فان الخیر عندک اجمع  
 مالی سوی نفری ا لیک وسیلة  
 فبا لا فتقار ا لیک فقری ا دفع  
 مالی سوی قرعی لیا بک حيلة  
 فلتن ر ددت فأی باب ا فرع  
 و من الذی ادعو و اهتف باسه  
 ان کان فضلك من ففیرک یمنع  
 حاشا لفضلك ان تفتطها صیاً  
 ا لفضل اجزل و المواهب اوسع  
 و خنعم بمعنی شیر است نیز نام

صکوهی

خشیم بر وزن زبیر مضر خشم  
 بمعنی بهن بندان و ستبر گوشک از  
 اعلام است و نام پدر بیع بن خشم بن  
 هاند بن عبدالله اسدی نوری تمیمی  
 است از اعلام پارسابان و یکی از هشت  
 زاهد مشهور که بیست سال مهر  
 سکونت بر لب زد و خاموش ما بود  
 سال ۶۱ و با ۶۲ در گذشت و قبرش  
 در بیرون شهر مشهد مزاری مشهور  
 و خیمه ناز نادنی نادر آخر آن

عاشق شود اگر کسی بیوید  
دوست داران بجزاز دوست نخواهند  
ز دوست

که نباشد به از او آنچه از اومی طلبند  
ما خانه خراب ~~حکمر~~ دگان را  
در دل غم خانمان نباشد  
یا دوست گزین کمال یا جان  
در خانه د و میهمان نباشد  
من نه باختیار خود میروم از قفای او  
کان دو کمان عنبرین میکشدم کشان کشان  
نیز ابو محمود حامد بن خضر  
خجندی در شمار ریاضی دانان و  
راصدان و در سال ۳۶۴ بفرمان فخر  
الدوله دیلمی رصدی شروع کرد و  
آنها رصد فخری نام نهاد نیز سید نور  
الدین علی بن محمد حسنی خجندی در  
شمار فقیهان و پارسایان امامیه بدان  
منسوبند

خداش با کسر اول بر وزن  
کنار جمع خدش بمعنی خراش - نیز  
نشان زخم پس از ۳ و دی از اعلام  
است و نام خداش بن سلامه صحابی  
و نام خداش بن ابراهیم کوفیست از  
محدثان خاصه

خدیری با ضم و سکون  
منسوبست بخدره بن عوف پدر تیره

گفتا بهای بوس من آمد هزار جان  
اینهم ز لطف اوست که چندین بهانه کرد  
آتشین با د مرا بستر آگری یادت  
می نهم هیچ شب از عشق تو سر بر بالین  
نیز کمال الدین مسعود خجندی  
در طبعه عرفا و شعرای غزلسرا و  
معاصر خواجه حافظ شیرازی و صاحب  
دیوان شعر نزدیک هشت هزار بیت  
کمال در خجند از مادر بزاد و در آغاز  
جوانی آهنگ حج کرد و پس از  
ادای حج بشهر تبریز رسید و در آن  
شهر بزیست تا آنگاه که توفتیمش  
خان تبریز را گرفت و برا بترکستان  
برد و پس از چهار سال بار دیگر  
کمال خود را بتبریز رسانید و با  
پادشاهان جلایر پیوست و سلطنت  
حسین بن اویس جلایر برای او خانه  
ساخت و در سال ۷۹۲ و یا ۸۰۳ در تبریز  
در گذشت و از اوست

ای روشنی از روی تو چشم نگران را  
این روشنی چشم مبادا دگران را  
فرمان خرد بردل هشیار نویسند  
حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را  
نیست او را دهن اما سخنی ساخته اند  
سخنی ساخته شیرین تر از این نتوان یافت  
هر گل که ز خاک من بروید

از قبیله خزرج و ابوسعید سعد ؛  
 مالك بن سنان خزرجی صحابی  
 مشهور با ابو سعید خدری در شمار  
 پارسایان صحابه و در طبقه حفاظ و  
 فقیهان بدو منسوبست این قتیبه در  
 کتاب الامامة و السیاسة نوشت که در  
 وفه حره ابو یسید در خانه نشست  
 و با شورشیان نیامیخت با این وصف  
 تنی چند از لشکر شام در خانه او  
 رفتند و با آنکه کار کنار گرفتنش را  
 ستودند از او بازور چیزی خواستند  
 گفت ندارم از او بند یرفند و موی  
 ریشش را کردند و هم او را بزدند و  
 هر آنچه که در خانه او یافند بغارت  
 بردند حتی سیر و حتی يك جفت  
 کبوتر و در سال وفات ابو سعید  
 سخن باختلاف کرده اند و از ۷۳ تا  
 ۷۵ نوشته اند

خدیج بروزن امیر بمعنی بچه  
 ناقة که ناقص و یازودنرا از مدت حمل از  
 زهد آن آید از اسلام مردان است و نام  
 خدیج بن سلامه صحابی و خدیج بچه با  
 زیادتی تا در آخر آن از اسلام زنان  
 است و نام خدیجه ام المؤمنین دختر  
 خویلد زوجه پیغمبر و اول زنی بود  
 که به پیغمبر گریه و ثروت خود را

در راه پیشرفت اسلام در اختیار پیغمبر  
 گذاشت و از مجاهدت تا جائی که  
 توانست دریغ نکرد و چهار دختر  
 بنام فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم  
 و يك پسر بنام قاسم از پیغمبر (ص)  
 آورد و در سال ۱۰ در گذشت

خرادینی بافتح اول منسوبست  
 بقریه خرا دین از قرای بخارا و ابو  
 موسی هرون بن احمد بن هرون  
 خرا دینی در طبقه حفاظ حدیث و متوفی  
 ۳۴۳ بدان منسوبست

خرادینی بافتح اول منسوبست  
 بقریه خرا دین از قرای ری و علی بن  
 عباس خرا دینی رازی در شمار محدثان  
 و صاحب کتاب الاداب و المروآت بدان  
 منسوبست و بعضی با جیم آنرا ضبط  
 کرده اند و دور نیست با دو صورت  
 نام آن قریه را تعریب کرده اند

خراز با فتح و تشدید رای  
 بی نقطه و در آخر زای نقطه دار  
 آنکس که مهره برشته کشد و فروشد  
 و آن لقب جمعی از محدثان و دانشمندان  
 است از جمله ابوالحسن عبداللّه بن  
 محمد بن سفیان خراز در طبقه نحویان  
 و شاگرد نعلب و میرد و صاحب کتاب  
 المختصر در نحو و کتاب المقصور

والممدود و کتاب معانی القرآن  
و کتاب المذکر والمؤنث و متوفی ۳۲۵  
و ابن خراز کنیت مشهور ابو عبد الله  
مد بن یحیی بن عبدالعزیز قرطبی  
است در شمار فقیهان و نحویان

و متوفی ۳۹۹

خرایش با کسر اول بروزن  
کنار از اعلام است و بمعنی داغی که  
بر شتر نهند نیز سگی که با سگ دیگر  
بجنگد و ابو خراش کنیت خویند بن  
مره هذلی است در طبقه شعرای  
مخضرمین که بیشتر عمر را در جاهلیت  
بسربرد و کمتر در اسلام و در دودن  
بر اسب پیش افناد ابو الفرح اصفهانی  
گفت که ابو خراش در عصر جاهلیت  
بسکه رفت و لید بن مغیره را دید که  
در اسب دوانی خواهد شرکت کند و دو  
اسب برای اینکار آماده کرده است  
گفت اگر من در دودن بر اسپهای تو  
پیش افتم مرا چه خواهی داد گفت هر دو  
را بمو بچشم ابو حراش بدوید  
و اسپان بدویدند و در تک بر اسپان  
پیش افناد و هر دو اسب را از لید  
بستند و ابو خراش در زمان خلافت عمر  
در گذشت و خراشه باضم اول بروزن  
گشاده بمعنی آنچه از خراشیدن

و تراشیدن بریزد نیز از اعلام است  
و ابو خراشه کنیت خفاف بن نده است  
که عباس بن مرداس سلمی شاعر و  
را مخاطب کرده و گفته  
ابا خراشة اما انت دهر

فان قومی لم یأکلهم الضبیع

خرایطی با فتح اول جمع  
خریطه و آن کیسه است از چرم و  
غیر چرم که چیزها در آن نهند و در  
آنها بندند و خرایطی کسی است که  
آنها بسازد و آن لقب ابو بکر محمد  
بن جعفر بن محمد بن سهل بن شاکر  
خرایطی است از مردم سامرا و در  
شمار ادیبان و فاضلان و صاحب کتاب  
اعتلال القلوب فی اخبار العشاق و  
کتاب مکارم الاخلاق و کتاب مساوی  
الاخلاق و کتاب قمع الحرص بالقناعه  
و کتاب هوا تف الجان و عجیب  
ما یحکی عن الکهان و کتاب  
القصور و در سال ۳۲۷ در عسقلان  
در گذشت

خریاق با کسر و سکون بروزن  
دلدار بمعنی دراز و نیز تند رفتار  
و آن نام خریاق سلمی صحابی  
است ملقب به ذوالیدین و اوی حدیث  
سهو النبی (ص) و او را از جهت درازی

دستش ذوالیدین گفتند و یا از آن روی  
 که با هر دو دستش کار کرد  
 خر بود با فتح اول و تشدید  
 رای بی نقطه مفتوح و ضم بای ابجد  
 و سکون واو و در آخر ذال نقطه دار  
 نام پدر معروف بن خر بود مکی  
 است در شمار ثقات محدثان امامیه و  
 از اصحاب صادقین (ع) و خر بود  
 دور نیست معرب خر بود فارسی باشد  
 بمعنی شب پره بزرگ نیز هر مرغی  
 که بشب پرواز کند  
 خرتنگی منسوبست بخر تنگ  
 بر وزن فرسنگ و آن قریه ایست  
 نزدیک سمرقند و قبر محمد بن اسمعیل  
 بخاری صاحب صحیح معروف در آنجا  
 است و ابو منصور غالب بن جبرائیل  
 خرتنگی که بخاری در خانه او  
 بزیست و هم در خانه او بمرد و حکایاتی  
 از بخاری نقل کرد بدان منسوبست  
 خر جردی با فتح و سکون  
 و کسر جیم منسوبست بخر به خر جرد  
 از قرای جام مولد عبد الله هاتفی  
 جامی خواهر زاده عبد الرحمن  
 جامی و ابو بکر احمد بن محمد بن  
 اسمعیل خر جردی لقبه و شاگرد ابو بکر  
 شاشی و ابو مظفر سمانی و متوفی

۵۴۳ بدان منسوبست  
 خر خانی با فتح هر دو خای  
 نقطه دار منسوبست بخرخان از قرای  
 قومس و ابو جعفر محمد بن ابراهیم  
 خر خانی قومسی در طبقه ققیهان  
 شافعی بدان منسوبست  
 خرداذبه با ضم و سکون  
 معرب خرداد به (خرداد خوب) نام نیای  
 ابو القاسم عبیدالله بن احمد بن  
 خرداد به است معروف بابن خرداد به  
 در شمار علمای جفرانی و موسیقی و  
 تاریخ و صاحب کتاب المسالك و  
 الممالك و کتاب ادب السماع و کتاب  
 جمهره انساب الفرس و کتاب اللهو  
 و الملهی و کتاب الشراب و کتاب  
 الانواء و کتاب الندماء و الجلساء و ابن  
 خرداد به در نواحی جبل کار دار برید  
 (پست) و گرفتن و رساندن خبر بود  
 و با متمد خلیفه عباسی نزدیک و از  
 مخصوصان وی بود و در حدود سال  
 ۳۰۰ در گذشت و خرداد به نیایش در  
 آغاز دین مجوس داشت و بدست  
 بر امکه دین اسلام را بر گزید و بدینسان  
 کیس اسلام در دودمانش ماند  
 خرزاد با ضم و سکون معرب  
 خورزاد نام نیای بهزاد بن ابی یعقوب

نجیرمی است و در نجیرمی بیاید و نیز نام پدر حسن بن خرزاذ قمی است در شمار محدثان و صاحب کتاب اسماء رسول الله و کتاب المتعه و علامه حلّی در ابضاح الاشتباه آنرا با ضم خای نقطه دار و تشدید رای بی نقطه مفتوح ضبط کرده است

خرزنی با فتح اول و دوم منسو بست بخرز و نیز خرزه بمعنی مهره و خرزنی کسی را گویند که مهره فروشد و آن لقب عباس بن یزید خرزنی است در شمار محدثان

خرشه با فتح اول و دوم و سوم بر وزن طلبه بمعنی مکس از اعلام است و نام خرشته بن حرحارنی صحابی و نام پدر سماک بن خرشه صحابی مشهور خرفی با ضم و سکون منسو بست بخرفه از قرای نصیبین و تقی الدین ابوالعباس احمد بن مبارک بن نوفل نصیبی خرفی در طبقه ادیبان و فقیهان و مقرران و شارح در دیده و شارح ملحه و صاحب کتابی در احکام و کتابی در عروض و کتابی در خطب و منظومه در فرائض و متوفی ۶۴۴ بدان منسوبست

خرقاء بر وزن صهراء از

نامهای زنان است و نام خرقاء عامریه است از قبیله بنی عامر بن صعصعه که ذوالرمة غیلان بن عقبه شاعر شهیر عرب با او راه تشبیب راسپرد و زیباتیها و محاسن او را شورد و تا جائی در وصفی پیش رفت که در حقش گفت تمام الحج ان تقف المطایا

علی خرقاء و اضعة اللثام و نیز نام زنی است سیاه اندام که جاربوب کشی مسجد پیغمبر (ص) کرد و خرقا زنی را گویند که کم هوش باشد و راه تصرف دو گارها رانداند و در مثل است لا تعدم الخرقاء العله خرقا نیز دلیل قضیه را داند کنایت از اینکه علل حکم از بس زیاد و روشن است زن کم هوش نیز آنها را داند چه جای زیرک و درجائی آن مثل را گویند که عذر گمی را نخواهند پذیرند

خرقانی با فتح اول و دوم منسوبست به خرقان از قرای بسطام و ابو الحسن علی بن جعفر خرقانی در طبقه پیران راه و از مشاهیر عارفان و شاگرد طریقت شیخ ابو العباس آملی مشهور بقصاب و متوفی ۴۲۵ بدان منسوبست و از اوست

اسرار ازل رانه تو دانی و نه من  
 این حرف معانه تو خوانی و نه من  
 هست از پس پرده گفتگوی من و تو  
 چون پرده بیفتد نه تومانی و نه من  
 آن دوست ~~که~~ دیدنش بیاراید چشم  
 بی دیدنش از گریه نیاساید چشم  
 ما را ز برای دیدنش باید چشم  
 گر دوست نبیند بچه کار آید چشم  
 و خرقان بافتح و سکون از  
 قرای سمرقند است و ابوالفتح احمد  
 بن حسین بن عبدالرحمن خرقانی شاشی  
 در طبقه ادیبان و متوفی ۵۰۵ بدان  
 منسوبست

خرقه با کسر و ~~س~~ سکون از  
 نامهای مردان است از جمله  
 نام خرقه بن نباتة بن زید بن  
 عمر و بن هید مناة کلبی در طبقه  
 شعرای اسلامی و متوفی ۱۱۵ خرقه  
 بامیدی که بمطای حرب بن خالد بن  
 بزید بن معاویه داشت خود را بدمشق  
 رسانید اما حرب او را بدش نتواخت  
 و خرقه او را با این دوشمر بنکوهید  
 کانی و نضوی عند حرب بن خالد  
 من الجوع ذمبا فقرة عزان  
 و بابت علینا جفوة ما نهجها  
 و بتنا نهای لیلة ~~ک~~ کمان

و خرقه بمعنی گله ملخ و نیز  
 باره جامه است و خرقه با فتح خا و  
 کسر رای بی نقطه از اعلام زنان است  
 بمعنی زیرک و هوشمند و نام دختر  
 نعمان بن مند ر است از ملوک حیره  
 که بر سعد بن وقاص از آن پس که  
 امیر قادیسیه گردید با کنیزانش در  
 آمد حالیکه در جامه کنیزانش بود  
 و از کنیزانش شناخته نشد سعد پرسید  
 خرقه کدا مین زن است گفتند این  
 سعد گفت آیا خرقه توئی گفت آری  
 و چرا مکرر پرسیدی آری این دنیا  
 است که بریک حال نباید و مردمش  
 را گاهی زیر و گاهی بالا برد و ما پیش  
 از تو ملوک اینسرزمین بودیم و خراج  
 آن بما رسید و مردمش فرمان ما را  
 کردن گرفتند اما آن دولت نباید  
 و اکنون چنینم که مرا بینی و  
 دنیا چنانست که وصف کردم آنگاه  
 خواند

فیینا نسوس الناس والامر امرنا  
 اذا نحن سوفة ننصف  
 فاف لدنیا لایدوم سرورها  
 تقلب تارات بنا و تصرف  
 سعد گفت عد بن زید نمیراد  
 گویا این منظره را نگریست که

گفت

ان للدهر صولة فا حذرنا  
 لا نبيتن قد امننت الشرورا  
 قد بييت الفتى معافى فيزرى  
 ولقد كانت آمننا مسرورا  
 آنكاه خرقة رابجايزتى نواخت  
 خرقة گفت دعائی که ملوک یکدیگر  
 را کنند ترا ~~کنم~~ مبادا حاجت  
 بناکس افتد و مبادا کریم جز بر تو  
 اظهار حاجت کند و زنان حیره وقتی  
 از خرقة پرسیدند امیر با توجه کرد  
 گفت کریم کریم را نوازد

حاط لی ذمتی و اکرم وجهی

انما یکرم الکریم کریم  
 خرقی با فتح اول و دوم  
 منسوبست بهرق و آن قریه ایست از  
 قرلی مرو و شمس الدین ابوبکر  
 احمد بن ابی بشر خرقی مروزی در شمار  
 ریاضی دانان و صاحب کتاب التیصره  
 در هیئت و متوفی ۵۳۳ هـ بدان منسوبست  
 و خرقی با کسر اول و فتح دوم جمع  
 خرقة کسی است که پاره های جامه  
 فروشد و ابن خلکان در ذیل ترجمت  
 ابوالقاسم عمر بن ابی علی حسین بن  
 عبدالله بن احمد خرقی از اعیان فقیهان  
 حنبلی و متوفی ۳۳۴ خرقی را در

مورد صاحب ترجمت انب دانتسته است  
 از آنروی که پیشه پاره جامه فروشی  
 داشته امانگارنده را چنین بنظر رسد  
 که ابن خلکان را پندار راوفته است  
 و درست همان نسبت اول است

خرگنی با فتح اول و سکون

دوم و فتح سوم منسوبست بخرکن  
 و آن از قرای نیشابور است و ابو  
 عبدالله محمد بن حمویه خرگنی  
 نیشابوری در شمار معد ثان بدان  
 منسوبست

خرگوشی با فتح اول و سکون

دوم منسوبست بخرگوش و آن نام  
 محلتی بوده است در نیشابور و ابو  
 سعد عبد الملک بن محمد نیشابوری  
 خرگوشی در طبقه حفاظ حدیث و  
 صاحب کتاب دلائل النبوة و کتاب  
 الزهد و کتاب شرف المصطفی و  
 متوفی ۴۰۶ هـ بدان منسوبست خرگوشی  
 در شمار حفاظی است که برای فرا  
 گرفتن حدیث رحلتها کرد و بعراق  
 و حجاز و دیار مصر رفت و مشایخ  
 بسیاری بدید و هم در راه زهد پیشگی  
 افتاد و وعظش نیز نیکو بود و مردم  
 را فایدهت رسانید و چندی نیز مجاورت  
 کعبه را برگزید و در پایان به نیشابور



برگشت و در آنجا بزبست و هم در آنجا در گذشت  
 خرق با کسر اول و سکون  
 دوم و قتیح نون بمعنی بیچه خرگوش  
 نیز خرگوش جوان نام زنیست شاعر  
 در هرب و لقب سعید بن ثابت انصاری  
 است و خرقا با زیادتی الف در آخر  
 آن و صف عمر بن حسین است  
 موصوف به غلام ابن خرقا در شمار  
 مشاهیر خطاطان و در خط پیرو  
 طریقت علمی بن هلال معروف بابن  
 بواب بود و در سال ۵۵۲ در گذشت  
 خروف بر وزن کبود بمعنی  
 بره که گیاه خوردن تواند نیز گره  
 اسب شش ماهه یا هفت ماهه و آن نام  
 نیای نظام الدین ابو الحسن هلی بن  
 محمد بن یوسف بن خروف اندلسی است  
 معروف با بن خروف در طبقه اعلام  
 نویان و شارح کتاب سیبویه و شارح  
 کتاب جمل و صاحب کتابی در فرائض  
 و متوفی ۶۱۰ ابن خروف شهری را  
 برای زیستن و خانه ابر برای آرمیدن  
 اختیار نکرد بلکه در کاروانسراها  
 ز بسقت گرفت و همسری برای خود  
 نگزید و آمیزش بدی با مردم داشت و  
 در پایان عمر دیوانه شد و با عورت باز

در بازار هارفت و در اشیلیه در گذشت  
 خریم بر وزن زبیر بمعنی  
 سوراخ بینیک نام خریم بن فاتک اسدی  
 صعابی است  
 خریمی با ضبط پیش منسوبست  
 بخریم بن عمرو که او را خریم الناعم  
 گفتند و خریمی عجمی و از مردم سغد  
 بود و یونندی با خریم نداشت جز اینکه  
 غلام او بود و بخریمی شهره گردید و  
 خریمی ابو یعقوب اسحق بن حسان  
 سغدی است در طبقه شاعران و خود  
 گفته است

انی امرؤ من سرة السغد البسنی

هرق الاعاجم جلد اطیب الخبر  
 خریمی به محمد بن منصور بن زیاد  
 کاتب برامکه پیوست و قصایدی در  
 مدیحت وی نظم کرد و پس از مرگش  
 قصیدتی در مرثیت او برشته کشید اما  
 بیایه مدیحتهائی که گفته بود نرسید  
 گفتند این فاصله از چیست گفت  
 مدیحت را با مید گفتم و مرثیت را  
 بوفا و هرگز وفا داری با مید و آری  
 نرسد و هم در پایان عمر کور گردید  
 و در آن باره گفت

فان تک عینی خبا نورها

فکم قبلها نور عین خبا

فلم یعم قلبی و لکنما  
اری نورعینی الیه سری  
فا سرج فیه الہی نورہ  
سراجاً من العلم یشفی العمی  
و این مضمون را از شعر  
عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب  
گرفته جامی کہ در نا بینامی خود  
گفته است

ان یا خذ الله من عینی نورهما  
فقہی لسانی و قلبی منہما نور  
قلبی ذکی و عقلی غیر ذی دخل  
وفی فی صبارم کالسیف مأثور  
و اشعار خرمی ہمہ روان و دارای  
لطف و گوارش است

خریت با کسر و تشدید رای  
بی نقطه بروزن سکین بمعنی راهنمای  
زیرک نام خربت بن راشد ناجی  
صحبایی است

خزاز با فتح و تشدید خزدوز  
و خز فروش را گویند و آن لقب  
جمعی است از جمله ابوالقاسم علی بن  
محمد بن علی خزاز قمی در شمار  
نقات محدثان و صاحب کتاب کفایۃ  
الائر فی النصوص علی  
عشر و از جمله ابوجعفر احمد بن  
حارث بن مبارک خزاز در طبقه ادیبان

و مورخان و صاحب کتاب المسالك و  
الممالک و کتاب اسماء الخلفاء و کتابہم  
و الصحابة و کتاب مغازی البحر فی  
دولة بنی ہاشم و ذکر ابی حفص  
صاحب اقر یطش ( جزیرہ کرت از  
جزائر دریای مدیترانہ ) و کتاب القباہل  
و کتاب الاشراف و کتاب ابناء السراری  
( کنیز زادگان چه سراری کنیزانی  
باشند کہ همچون زنان آزاد ایشان را  
خانه دهند و از ایشان تمتع گیرند )  
و کتاب نوادر الشعراء و کتاب مغازی  
النبی و سرایاہ و از واجہ و غیر اینہا و  
در سال ۲۵۲ در بغداد در گذشت

خزاعی با ضم اول منسوبست  
بخزاعہ کہ تیرہ ایست از قبیلہ ازد و از  
این تیرہ است جمال الدین ابوالفتوح  
حسین بن علی بن محمد بن احمد  
خزاعی رازی از اعظام مفسران و  
و محدثان و ادیبان و صاحب کتاب  
روض الجنان فی تفسیر القرآن و کتاب  
روح الالباب فی شرح الشہاد با بو  
الفتوح تفسیر روض الجنان را بفارسی  
و با سبجکی پنختہ و روان نوشت و  
عبارات را با آنکہ بیشتر در ترجمت  
گفتار های مفسران است کہ تفسیرهای  
را بعربی برداختہ اند آسان و

بدون پیچیدگی و پوشیدگی آورد و از این رهگذر بزبان فارسی بخصوص در تفسیر که در شمار علوم است نیرو داد و نیز از این تیره است دعبل بن علی خزاعی شاعر شهیر عرب که در دعبل ییابد و نیز محمد بن محمود بن منصور بوسنجی خزاعی معروف بابن ابی الازهر در طبقه اخبار یان (مورخان) و صاحب کتاب الهرج و المرج در اخبار مستعین و معتز عباسی و کتاب اخبار عقلاء المجابین و کتاب اخبار قدماء البلاء و متوفی ۳۲۵

خزانه با کسر بر وزن کناره به معنی حلقه موزن که در بینی شتر کنند و حلقه گوهرین که زنان بر بینی آویزند و نسمة که بدان نعل را بر پا بندند از اعلام است و نام چند تن صحابی و خزام با فتح و نشدید کسی است که خزامه بقروشد

خزرجی منسوبست بخزرج بر وزن جعفر بدر قبيلة بزراگ در مدینه و یکی از دو قبيلة انصار و باین قبيلة بسیاری از صحابه و دانشمندان بودند از جمله سعید بن اوس بن نابت بن بشیر بن قیس بن زید بن نعمان بن مالک بن نعلبة بن کعب بن خزرج

خزرجی بصری مشهور با بوزید انصاری در شمار امامان ادب و شاکرد ابو عمرو بن علاه و استاد ابو عبید قاسم بن سلام و عمرو بن عبید و ابو العیناء و ابو حاتم سجستانی و عمر بن شبة و رؤبة بن عجاج و غیر اینان و صاحب کتاب بیوتات العرب و کتاب الامثال و کتاب غریب الاسماء و کتاب اللغات و کتاب اللامات و کتاب المنطق و کتاب النوادر و کتاب المقتضب و غیر اینها ابو زید مورّد سنا پش دانشمند آن عصر خود بود سیویه او را نفه گفت (نفه کسی است که دل بخبری که دهد آرام گیرد) و سفیان ثوری نفه تر و اصمعی سرور و پیش را بوسید و گفت بیست سال است که ابو زید آموزگار ما است و ابو زید در ۹۳ سالگی در بصره سال ۲۱۴ در گذشت و از جمله عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب خزرجی زنجانی در شمار ادیبان و نحویان و صرفیان و صاحب کتاب الهادی و شرح آن و از پرداختن آن سال ۶۵۴ فراغت یافت و چار بردی از شرح کتاب الهادی در شرح شافیه فراوان نقل کرده است و نیز کتاب التصریف و چند کتاب دیگر در عروض

خزعل

خزیمه

خسرو جردی

خشاب

وقایه و از جمله موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن خلیفه خزرجی شافعی معروف باین ابی اصیبغه (۱) در طبقه منجمان و ریاضی دانان و طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء و کتاب اصابة المنجمین و کتاب حکایات الاطباء فی علاجات الادواء و کتاب معالم الامم فی اخبار ذوی الحکم و کتاب الادویة المركبة ابن ابی اصیبغه بیشتر در مصر زیست و چندی در بیمارستان قاهره بکار معالجت بیماران پرداخت و در سال ۶۶۸ در گذشت

خزعل بر وزن جعفر بمعنی گفتار از اعلام است و نام ابو محمد خزعل بن عسگر بن خلیل شیبانی در شمار ادیبان و نحو بان و بر نظم شعر نیز توانا بود و حافظ عطار گفت از نظمش خواندن خواند بستم بپداهت این بیت را خواند  
يقولون انشدنا من الشعر قطعة  
فقلت امثلي ينشد السادة الشعرا  
ومن كان مثلي في الحضيض محله

(۱) اصیبغه باضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم و فتح پنجم و در آخر ها مصغرا صیغه بمعنی انگسک و تدا نسیم نای او را از جه روی ابی اصیبغه گفتند

اینشد شعراً من علاقره الشعری و در سال ۶۲۳ در گذشت

خزیمه بر وزن جهینه از اعلام است و نام خزیمه بن ثابت اوسی صحابی و در ذوالشهادتین بیاید و ابن خزیمه کنیت مشهور ابو بکر محمد بن اسحق بن خزیمه سلمی نیشابوری است در طبقه حفاظ حدیث و صاحب مصنفات بسیار و متولد ۲۲۳ ابن خزیمه از اسحق بن راهویه حدیث کرد مشایخ بسیاری را بدید و ریاست و امامت خراسان بدو منتهی گردید

خسرو جردی منسوبست به خسرو جرد از قرای بیهق نیشابور و ابو بکر احمد بن حسین بن علی خسرو جردی بیهقی شافعی صاحب کتاب السنن الکبیر و غیر آن و متوفی ۴۵۸ بدان منسوبست خسرو جردی در نشر مذهب شافعی بجائی رسید که امام الحرمین گفت شافعی را بر کردن همه پیروان خود منت است مگر خسرو جردی که بر کردن شافعی منت نهاد و هم بر کردن هر شافعی مذمبی

خشاب با فتح و شدید بمعنی چوب فروش نام نیای او محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن عبدالله

خشاف

خشخاش

بخشرم

خشکنا بجه

بن نصر بن خشاب بغدادی است مشهور با بن خشاب در طبقه ادیبان و نحویان و مفسران و محدثان و حاسبان و فیلسوفان جز اینکه فن ادبش بر دیگر فنونش چربید و در شمار اعاظم ادیبان و معربان گردید و از اوست شرح جمل و شرح لمع ورد برابن بابشاد در شرح جمل ورد بر خطیب تبریزی در تهذیب اصلاح المنطق ورد بر حریری در مقامات و غیر اینها و متوفی ۵۶۷ گویند ابن خشاب با آنهمه مایه دانش ننگ نظر بود و جامه اش شوخگین و بزندگانست دست دلیند و با عامه در کوی و برزن س و شطرنج بازی کرد و در حلقه با زیگران و شعبده بازان بیستاد و با زیگری بورتگان و خراسان را نگر بست و بسیار مزا حکر بود و همایه که بر سر ست از سر نیفکند تا باره باره گردید و از شدت کثافت و پلیدی رنگ آن سیاه نمود و زرق پرندگان بر آن افتاد و آنرا نزدود و در تمامت عمر زن نگرفت و بهنگام خریدن کتاب فروشنده را غافل گمر کرد و ورقی از کتاب کسد و ببهانه ناتمام بودن کتاب آنرا ببهای کم

خرید و کتاب عاریت را بعد از اینکه در میان کتابها است و نتوانم آنرا جست رد نکرد و کتب بسیاری فراهم کرد و بر دانشجویان و قف کر. نیز خشاب لقب حجاج بن رفاعه کوفی است در شمار محدثان امامیه خشاف بافتح و تشدید بمعنی راهنمای قوم نیز کسیکه بشب رود نام خشاف کوفی است صاحب کتابی در لغت و متوفی ۱۷۵

خشخاش بافتح و سکون بمعنی نمر کو کنار - نیز گروه مردم با سلاح نام خشخاش بن حارث صحابی است و ابوالعشخاش کنیت شاعر است بخشرم بر وزن جعفر بمعنی گروه مگس انگبین نیز سر دار مگس انگبین نام بخشرم بن حرب بن منذر صحابی است

خشکنا بجه با ضم و سکون معرب خشکنا بک است و آن لقب ابوالحسن علی بن وصیف بغدادیست در شمار کاتبان و بلیغان و دوست ابن ندیم و صاحب کتاب النثر الموصول بالنظم و کتاب صناعة البلاغه و کتاب الفوائد و دیوان شعر و در موصول در گذشت و بعضی بجای خشکنا بجه

منسوبست بخشین بن نمر پدر تیره از قبیله قضاعه و جرهم خشینی صحابی بدو منسوبست و نیز در نسبت خشنی آید با حذف یا از آن چنانچه گذشت و جمعی از تابعان و محدثان بدو نسبت رسانند

**خصاف** بافتح و تشدید بمعنی نعل دوز نیز کسیکه بسیار دروغ گوید و آن لقب ابو بکر احمد بن عمر بن مهیر شیبانی است در شمار علمای حنفی و صاحب کتاب الخراج و این کتاب را برای المهتدی بالله خلیفه عباسی نوشت و در سال ۲۶۱ در گذشت

**خصیب** بروزن امیر بمعنی زمین پر گیاه نیز مردیکه خیرش بسیار باشد از اعلام است و نام نیای احمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن خصیب انباری است معروف با بن خصیب در شمار ادیبان و شاعران و کاتبان و خود کاتب عیدالله بن عبدالله بن طاهر بود و با ابن معتز پیوند نامه نگاری داشت و نامه های شکفت و بی را فرستاد و شکفت جوابهای ناهه ها از او دریافت کرد و هم دیوان رسائل پرداخت نیز کتاب الطبیخ و کتاب طبقات الکتاب و کتاب اسماء العربیه و المنقول من الرفاع و این کتاب شامل

خشکنا که ضبط کرده اند مانند خود ابن ندیم و این اثر آشفتگی و بی نظمی تعریب است

**خشنی** باضم اول و فتح دوم منسوبست برخلاف قیاس بخشین بن نمر پدر تیره از عرب و محدث بن حارث خشنی اندلسی در طبقه فقیهان و محدثان و مورخان و صاحب کتاب اخبار القضاة بالاندلس و کتاب اخبار الفقهاء و المحدثین و کتاب الاتفاق و الاختلاف لمالك بن انس و اصحابه و غیر اینها و متوفی در حدود ۳۳۰ و ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ثعلبه بن زید خشنی قرطبی در شمار شاعران و ادیبان و محدثان و متوفی ۲۸۶ و غیر اینان از اعلام بدو منسوبند

**خشوعی** باضم اول و دوم منسوبست بخشوع بمعنی فروتنی و خشوعی کسی را گویند که بمعنی خشوع پیوند رسانند و آن لقب ابو طاهر برکات بن ابراهیم خشوعی است و در فرشی بیاید و او را خشوعی از آن روی گفتند که در هنگام نماز خاشع بود و هم در محراب از دنیا رفت و دودمان او را خشوعیین گویند

**خشینی** باضم اول و فتح دوم

موضوعهائی است که از دانشمندان شنیده و یا از ایشان دیده است و کتاب صفة النفس و صکتاب رسائل که بدوستان و برادران خود نوشته است سال وفاتش بنظر نرسید

خصی باضم اول و کسر صاد مشدد منسوبست بخصانیز باصاد مشدد و آن از فرای دجیل است و ابوالحسن هلی بن محمد خصی در شمار مقرئان و متوفی ۶۱۸ بدان منسوبست

خضراوی با فتح و سکون منسوبست بجزیره خضراء اندلس و ابو عبد الله محمد بن یحیی بن هشام خضراوی اندلسی خزرجی انصاری از پیشوایان ادب و استاد شلو بین و صاحب کتاب فصل المقال فی ابنیة الافعال و کتاب المسائل النجب و کتاب الافصاح بفوائد الايضاح و کتاب الاقتراح فی تلخیص الايضاح و کتاب غرر الاصباح فی شرح ابیات الايضاح و غیر اینها و متوفی ۶۴۶ و ابوالحکم حسن بن عبدالرحمن بن عبد الرحیم خضراوی نیز در طبعه نحویان و ادیبان و شاکرد ابن عصفور و صاحب کتاب المعید فی اوزان الرجز و المعید و کتاب الاعراب فی اسرار

العركات فی الاعراب بدان منسوبند خضری با ضم و سکون منسوبست بخصر بمعنی سبز پدر تیره از عرب و از این تیره است حکم بن معمر بن قنبر بن جعاش بن سلمة بن ثعلبة بن مالک بن طریف بن محارب خضری در طبعه شعرای اسلامی و در ذیل ضبط جعاش و جعدر ترجمتی کوتاه از او کردم این شاعر نیز نیروی خود را بر نظم شعر در نکوهشگری بکار برد و رماح بن ابرد معروف باین میاده راهدف کرد و روز گاری دراز یکدیگر راهجو کردند و نکوهیدند تا آنگاه که ابن میاده بکار نکوهیده خود پایان داد و از خضری نیز خواست که بصلح گراید و خضری هم پذیرفت و باین ترتیب میا نشان سازش افتاد و آن آتشی را که مدتی میان آن دو شاعر شراره پاغی کرد و بجان دو قبیله افتاد از سخن کوتاهی که میا نشان رفت مایه گرفت و داستاننش اینست که خضری در محراب مسجد پیغمبر (ص) برای مردمی که گردش انجمن بودند قصیده خود را خواند بدین مطلع لمن الدیار کانه لم یمر  
بن الکساص و بین برف محجر

تاباین شعر رسید در وصف ابر  
یا صاحبی الم تشیما بارقا  
فضح الصراد به فہضب المنعہ  
قدبت ارقبہ و بات مصعد آ

نہض المقید فی الدھاس الموقر  
ابن میادہ گفت فصیدہ سرا تو  
کیستی گفت حکم بن معمر خضری  
گفت تو از خاندان ناموران نیستی  
و از ریشہ شعر روئیدن نگرفتی گفت  
برچہ چیز شعر من ہیبت گرفتی گفت  
ادہست و او قرت (۱) ابر را با بار  
سنگین بیابان ہموار بردی پرسید  
تو کیستی گفت ابن میادہ گفت چرا  
از پیوند پدر جدا گشتی و بمادو شتر  
چرانت پیوستی و اما ادھاس و ایقارم  
از آنست کہ من از شعرم نان خوردن  
نخواستم و ہر گاہ مہر خا موشی بر  
لب نہی ترا بہتر باشد و از همان  
مجلس نکوہش بیکدیگر با رسیدند  
و با معادات و مہاجات از ہم جدا گشتند  
سال وفاتش بنظر نرسید

خضرمی با کسر و سکون  
منسوبست بخضرم قبیلہ کہ در شام

(۱) یعنی مکان ہموار زمینی و ناوار سنگین  
رفتن گرفتی و این میادہ از زمین دو حملہ  
در یافت کہ فصیدہ سرا یا بان نشن است  
و با ناموران پیوند برساند

زیستن گرفتند نیز منسوبست بخضرمہ  
کہ شہریست در یمامہ و خضرمیون  
از محدثان بہ قبیلہ منسوبند  
خضیب بروزن امیر نام  
خضیب بن عبدالرحمن وابشی زاہد  
کوفیست از محدثان اما میہ و خضیب  
بمعنی رنگین است

خضیر بروزن زبیر بمعنی  
سبزک از اعلام است و نام پدر بربرین  
خضیر ہمدانی مشرفی در شمار شہدان  
کربلا

خضیری با ضبط ییش منسوبست  
بخضیر یہ کہ نام محلّتی بودہ است  
در شرقی بغداد نزدیک قبر ابوحنیفہ  
و اسمعیل بن علی خضیری در شمار  
ادیبان و فاضلان و شاعران و صاحب  
نصائیف و رسائل و دیوان شعر و متوفی  
۳۰۶ ہجری بدان منسوبست و اما ابو بکر  
بن ناصر الدین محمد بن سابق الدین  
ابو بکر خضیری سیوطی در طبقہ  
ادیبان و مقرران و صاحب کتابی در  
قرآت و کتابی در صناعت توفیع و  
غیر اینہا و متوفی ۸۵۵ ہجری منسوبست  
بخضیر نام نیای خود بہ بمکان  
و محتمل است وی خضری باشد چہ  
نام نیای پنجم او خضیر بن جہم الدین



است و زیادتی یا در آن از تصرف  
 و یا اشتباه رونویسان کتاب باشد  
 خطاب بافتح و تشدید آنکس  
 که بسیار خطبه خواند نیز آنکس  
 که بسیار در کار زنت گرفتن باشد  
 و خطبه با ضم اول سخن بوعظ و  
 اندرز کردنست و خطبه با کسر آن  
 زنت خواستن و با د و شیزه برای  
 زناشویی سخن کردنست و خطاب از  
 اعلام است و ابوالخطاب کنیت محمد  
 بن مقلص اسدی کوفیست رئیس فرقه  
 خطابه از فرق غالبان شیعه که پیروان  
 خود را بالوهیت پیغمبران و امامان خواندند  
 گفت الوهیت فروغیست در نبوت و نبوت  
 فروغیست در امامت و عبسی بن منصور  
 عباسی او را برای فساد عقیدتس کشت  
 خطابی باضبط پیش منسوبست  
 بخطاب پدر عمر خلیفه دوم و از آن  
 پیوند است ابوسامان حمد بن محمد بن  
 ابراهیم خطابی بستی در طبقه فقیهان  
 و شاعران و محدثان و ادیبان و صاحب  
 کتاب غریب الحدیث و کتاب اعلام  
 السنن در شرح صحیح بخاری و کتاب  
 معالم السنن در شرح سنن ابو داود  
 و کتاب اصلاح غلط المحدثین و کتاب  
 العزله و کتاب شأب الدعاء و کتاب

الشجاج و غیر اینها و متوفی ۳۸۸  
 و از نظم او است  
 تسامح و لانتوف حقاك كله  
 و ابق فلم يستقص قط کریم  
 ولا تغل فی شئی من الامر واقصد  
 کلا طرا فی قصد الامور ذمیم  
 و در مقایسه کزند رسان درندگان  
 با کزند رسان آدمیان گفته و بسیار  
 حکیمانه گفته است  
 شر السباع الضواری دونه وزر  
 و الناس شرهم ما دونه و زر  
 کم معشر سلموا لم یؤذهم سبع  
 و ما تری بشر آلم تؤذ به بشر  
 نیز در وصف مدارات و ترغیب  
 بان گفته است  
 ما دمت حیا فدار الناس حطابهم  
 فانما انت فی دار المدارات  
 من یدرداری و من لم یدرسوف یری  
 عما فلیل ندیماً للندامات  
 و باید دانست که خطابی بزید بن خطاب  
 پیوند رساننده با برادرش عمر بن خطاب  
 خطاط بافتح و تشدید بمعنی  
 بسیار نویسنده این معنی کمتر و  
 در خوشنویس بیشتر بکار رفته است  
 تا جائیکه هر جا خطاط گویند مقصود  
 زیبا نویسنده است و از مشاهیر خطاطان

### خطامی

### خطفی

### خطی

### خطی

ابو علی محمد بن علی بن مقله است که خود نیز خط نسخ را ابتکار کرد و در مقله بیاید نیز حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب دیوان عضد الدوله مبتکر خط تعلیق امالین خط از حدود مراسلات تجاوز نکرد و بخط ترسل معروف گشت زیرا بسیار پیچیده بود و کار را بر نویسندگان دشوار ساخت نیز خواجه میر علی تبریزی که خط نستعلیق را ابتکار کرد و آنرا مانند خط نسخ در تحت قاعده بیرون آورد و میر علی حسینی هروی خط ط شپیر و متوفی ۹۴۰ آنرا تکمیل کرد نیز مرتضی قلیخان شاملو حاکم هرات خط شکسته را ابداع کرد و در هر رشته خطاطان ناموری ظهور کردند

خطامی با ضم و تخفیف منسوبست بخطامه که پدر تیره ایست از قبیله علی و ما زن طائی خطامی که در سملک صحابه منتلوم است بدو

بافتح اول و دوم و کسر سوم لقب حدیقه بن رید بن مسلمه است نیای جریر بن عطیه شاعر شهیر عرب و او را خطفی از این روی گفتند

که در شعرش خطف را بکار برده بود و شعرش اینست  
یرفعن باللیل اذا ما اسدفا  
اعتاق جنات دهاقاً رجفا  
و عتقاً یا تی الرسیم خطفا  
و بسیاری از شاعران عرب از الفاضلی که در شمار خود بکار گرفتند القا بمند شدند مانند مرقش و متمس و مزد و غیر اینان و خطف بمعنی جست است و برق خا طلف بمعنی برق جهان

خطی بافتح و نشدید منسوبست بخط و آن نام بخشی است در بحرین که قطیف و قطر و عقیر در آن بخش افتاده اند و نیز های خطی منسوب باین بخش است و ابو البحر جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن ناصر بن عبد الامام خطی بهرانی در شمار ادیبان و شاعران فاضلان بدان منسوبست

خطیب بر وزن امر به  
خطبه خوان آنکس که مردم را اندرز دهد و راه درست را نماید و من خطابه را از دیر زمان میان ابرام کار قرما بوده و خطیبان ناموری میان همه طوایف ظهور کرده اند و در دین اسلام از

آنروی که یقیناً (ص) خود بخطبه خواندن پرداخت و در بعضی موارد آنرا فریضه کرد مانند خطبه خواندن در نماز جمعه و عیدین فن خطابه پیشرفت شایانی کرد و خطیبان توانائی ظهور کردند و هر گاه کتبی که در خطب دانشمندان پرداخته اند یکجا فراهم آید دانسته گردد که خطابه چه اندازه در اسلام پیش از سایر ملل پیش رفته است و از آنهمان جمعی با خطیب شهره اند مانند ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بغدادی شافعی معروف بخطیب بغداد که در روزهای جمعه و اعیاد در جامع بغداد خطبه خواند وی از اعیان حفاظ حدیث است و صاحب کتاب تاریخ بغداد که در چهارده مجلد بچاپ رسیده است و کتاب الکفایه فی قوانین الروایه و کتاب الجامع لاداب الشیخ و السامع و غیر اینها و متوفی ۴۶۴ خطیب بغداد آهنگش خوش و انگش رسا و خطش زیبا بود و در فتنه ارسلان ترکی که بر خلیفه عباسی خروج کرد از بغداد بیرون رفت و در دمشق زیست و باز ببغداد برگشت و در پایان عمر نابینا گردید و مانند ابوالعالی محمد بن

عبد الرحمن بن عمر بن احمد شافعی معروف بخطیب دمشق که در جامع طولون دمشق خطبه خواند و بخطیب شهره گردید و در علوم عربیت با رع بود و از اوست کتاب تلخیص المفتاح که تفتازانی آنرا دو شرح کرد یکی مطول و دیگری مختصر و حکتا

الایضاح فی فنون الافصاح و متوفی ۷۳۹ و مانند محمد بن اسمعیل بن نباته معروف بخطیب مصری که در نباته بیاید و مانند ابو اسحق ابراهیم بن منصور شافعی مصری که بخطیب عراقی مشهور است از آنروی که چندی در بغداد زیست اما در جامع مصر خطبه خواند و کتاب المهنذب ابواسحق شیرازی را شرح کرد و در سال ۵۹۶ در گذشت و مانند فرزندش ابومحمد عبد الحکم که پس از پدر منصب خطابه خواندن یافت و در انشاء خطب و رسائل توانا بود و شعر را نیز نیکو نظم کرد و از او است

قامت تطالبنی بلؤلؤ نعرها

لما رأته عینی تجود بدرها  
وتبسمت عجباً فقلت لصاحبی

هذا الذی اتممت به فی نعرها  
و در سال ۶۱۳ در گذشت و مانند

نهاد و با این وصف در مدرسه نظامیه بغداد تدریس کرد و آوازه فضلش در آفاق پیچید و پیشوای ادب در عصر خود گردید

خفاجه بروزن صحابه از اعلام است و نام نیای ابو اسحاق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه اندلسی است معروف با بن خفاجه در طبقه شاعران نیکو پرداز و صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۳۳ و از اوست ماللعذار کاف و جهك قبله

قد خط فیه من الدجی معرابا  
واری الشباب و کان لیس بخاشع  
قد خر فیه را کما و انا با  
و لقد علمت بکون نقرک بارقا

ان سوف یرجی للعذار سعابا  
خفاجی باضبط بیش منسوبست  
بتخفاجه که تیره از قبیله بنی عامرند  
و از این تیره است ابو محمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی معروف با بن سنان در طبقه ادیبان و شاعران و صاحب کتاب سر الفصاحه در لغت از نظم او است

یا مة کفرت و فی افواها  
الفران فیه نازاها ورشادها  
اعلی المنا بر تغلنون بسبه

مس الدین محمد بن یوسف شافعی معروف بخطیب جزری که در جامع طولون خطبه خواند و در صناعت اعراب و ادب تدریسی داشت و بر نظم شعر مهارتی و از او است شرح الفیه ابن مالک و شرح تعصیل و شرح منہاج بیضاوی و دیوان خطب و دیوان شعر و متوفی ۷۱۱ و مانند خطیب حصفکی و در حصفکی گذشت و غیر اینان و اما ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد بن حسن بن بسطام شیبانی معروف بخطیب تبریزی را ندانستم از چه روی خطیب گفتند و سیوطی در بقیة الوعات گفته خطیب بوی گفتن محض پندار است یعنی خطیب بمعنی در ست آن نبود وی در سلك مشاهیر ادیبان و اعظام لغویان منظوم است و شاگرد

و شارح سقط الزند معری و شارح مفضلیات و شارح دیوان متنبی و ارح در دیده و شارح لمع ابن جنی و شارح حماسه ابو تمام و صاحب کتاب الکافی در عروض و قوافی و کتاب مقاتل الفرسان و غیر اینها و متوفی ۵۰۲ گویند وی پیوسته باده نوشید و حریر پوشید و عمامه زردوز بر سر

و بسیفه نصبت لکم اعوادها  
 تلك الخلائق بینکم بدریة  
 قتل الحسین و ما خبت احقادها  
 و در فرط هوشمندی ابن سنان  
 حکایت کنند که محمود بن صالح  
 حکمران حلب بر آنسر شد که ویرا  
 دستگیر کند ابن سنان خود را بقلعه  
 اعزاز رسانید و متحصن شد محمود بابو  
 نصر محمد بن نحاس و زیر خود که  
 با ابن سنان بشدت دوست بود گفت نامه  
 دوستانه باو بنویس و او را بحلب بخوان  
 ابو نصر نامه را چنانکه محمود گفته  
 بود نوشت و در پایان نامه نوشت  
 ان شاء الله و نون را مشدد کرد خفّاجی  
 وقتی نامه را خواند و بنون مشدد رسید  
 دانست که اشاری است بکستن او  
 ما خود از فرآن ان الملاء یا تمرون  
 بك لبقلوک در جواب اظهار اطاعت  
 کرد اما در پایان نوشت انا الحادم  
 المعترف بانعام و همزه را مکسور و  
 نون را مشدد کرد ابو نصر وقتی نامه  
 را گشود دانست که قضیه را در یافته  
 است و اشاره است بآیه قرآن و انالین  
 ندخلها مادام و اوفیها مادام که در شهرند  
 ما بشهر اندر نشویم و شاد شد اما محمود  
 بر ابو نصر سخت گرفت و ابو نصر

ابن سنان را با خشکنا نچه (خشکنا نك)  
 زهر آلود سال ۶۶۶ کشت و نیز از  
 آن تیره است شهاب الدین احمد بن محمد  
 بن عمر مصری خفّاجی در شمار ادیبان  
 و فاضلان و صاحب کتاب ریحانة الالباء  
 فی طبقات الادباء و کتاب شفاء العلیل  
 و شرح درة النواص و شرح شفاء قاضی  
 عیاض بنام نسیم الریاض و متوفی ۱۰۶۹  
 خفّاف با فتح و تشدید بمعنی  
 کفشگر و کفش فروش لقب ابو بکر  
 یحیی بن عبدالله جذامی مالقی ا.  
 معروف بخفّاف در طبقة نحویان و  
 شاگرد شلویین و شارح کتاب سیبویه  
 و شارح ابضاح ابو علی فارسی و  
 نارح لمع ابن جنی و در سال ۶۵۷ در  
 فاهره درگذشت

خفّری بافتح و سکون منسوبست  
 ر و آن نام بلو کیست درة  
 جنوبی شیراز و شمس الدین محمد بن  
 احمد خفّری در شمار اعلام حکیمان  
 و منجمان و شاگرد امیر محمد صدر  
 الدین دشتکی و صاحب کتاب منتهی  
 الادراک فی مدرک الافلاک در هیئت  
 و کتاب النکلمة فی شرح النذکره  
 مشهور بتذکره خفّری و رساله در اثبات  
 واجب و رساله در علم رمل و رساله

در حل مالا ینحل و حاشیه بر شرح  
حکمة العین بنام سواد العین و حاشیه  
بر اوائل شرح تجرید و غیر اینها خفزی  
از آن پس که در شیراز کسب داس  
کرد بکاشان زفت و در آن مهر  
زیست و هم در آن شهر سال ۹۴۲  
در گذشت

خلاد با فتح و تشدید آنکس  
که پیوسته بیاید و آن نام جمعی از  
صحابه و محدثان است و این خلاد  
کنیت مشهور ابو محمد حسن بن  
هیدار رحمن بن خلاد را مهر مزی  
ت در طبقه ادیبان و اخباریان و در  
تصنیف راه جاحظ را رفت و از اوست  
کتاب ربیع المتیم فی اخبار العشاق  
و کتاب العلل فی مختار الاخبار و  
کتاب امثال النبی و کتاب الرجحان  
بین الحسن و الحسین (ع) و کتاب  
النوادرو الشوارد و کتاب ادب الناطق  
و کتاب الرثاء و التعازی و کتاب الشیب  
الشباب و کتاب ادب الموائد و کتاب  
لمناهل و الا اعطان و الحنین الی  
الاطوان و غیر اینها و در حدود ۳۶۰  
در گذشت

خلال با فتح و تشدید سر که  
فروش را گویند و آن لقب ابو محمد

عبد الله بن نجم بن شاس اسرار  
فقیهان مالکی و صاحب کتاب الجواهر  
الشمینه فی مذهب عالم المدینه و متوفی  
۶۱۶ و نیز لقب ابو الغنایم محمد بن  
احمد بن عمر خللال است در طبقه  
نحویان و لغویان و شاگرد سیرانی و  
ابوعلی فارسی و ابو الحسن رمانی و  
نیز لقب ابوسلمه خللال حفص بن  
سلیمان همدانیست و زیر ابوالعباس  
سفاح و اول کسی است که وصف وزیر  
گرفت و پیش از او کسی را وزیر  
نگفتند و میان سفاح و ابوسلمه خللال  
الفتی بود و شبها بایکدیگر گذرانند  
چه از یکطرف ابو سلمه نر و تمند  
بود و نروت خود را در راه پیشرفت  
د عوت عباسیین گذاشت و از طرف  
دیگر ادیب و هیرین سخن و نیکو  
معرض بود اما دولت براو نیاید و  
بدستور ابو مسلم خراسانی شبانه  
شمشیر کشان براو تاختند و او را  
کشتند و بامدادان گفتند که خوارج  
او را کشتند و این قضیه در سال ۱۳۲  
اتفاق افتاد و مدت وزارت ابو سلمه  
چهار ماه بود و باید دانست که ابو  
سلمه سر که فروش بود بلکه در کوی  
سر که مروشان زیست و بخلال شه.

## گردید

خل بافتح و تشدید در چندین معنی بکار رفته است. سرکه - لاغر اندام - کهنه جامه - دریدگی جامه - لاغر و فریه و در این صورت از اضمداد است و ابن الخلد کتبت ابو الحسن محمد بن مبارک بغدادی است در طبقه فقیهان شافعی و صاحب کتاب توجیه التنبیه و متوفی ۵۵۲ ابن الخلد خطش زیبا و دلچسب بود و مردم خواهان آن بودند و بیبانه استفتاء ( پرسیدن حکم) بی آنکه بدانستن حکم نیازی داشته باشد از او استفتاء کردند و کار را بر او سحت و وقت را از او گرفتند ناچار قلم را شکست و جواب پرسشها را با خامه شکسته نوشت و با این حیلت از رنج فتوی نوشتن رست

خلدون با فتح و سکون برون کم خون نام نیای ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشبیلی است معروف با بن خلدون از اعلام مورخان و ادیبان و در علم اجتماع بارع بود و از مقدمه که بر کتاب تاریخ معروف خود العبر نوشته اندازه احاطت او به علوم دانسته گردد این خلدون در سال ۷۳۲ از

مادرزاد و پس از فرا گرفتن علوم ادبیه و منطق و فلسفه رهسپر دربار امراء و شاهان گردید و شایسته زندگانی سیاسی شد و در پیشرفت کار خود يك سیاست را دنبال کرد که از هر مغلوب و یا ناتوانی زود باید برید و بفرز ماند و توانا پیوست از این روی با میری پس از امیر دیگر پیوست تا آنگاه که از کار ناتوان گردید و یا برای انجام تألیف جاوید خود ناچار از کار کناره گرفتن بود و مشهورترین آثارش را که همان کتاب تاریخ العبر است نوشت و نیز کتابی بنام تاریخ البربر در تاریخ بربریان نیز مقدمه مشهور خود را شامل کلیه علوم متداول آنروزی پرداخت و در سال ۸۰۸ در قاهره در گذشت

خلدی با ضم و سکون منسو بست بخلد نام محلتی در بغداد که قصر خلد از بناهای منصور عباسی در آن محلت بوده است و ابو الخواص جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از مشایخ صوفیه و متوفی ۳۴۸ بدان منسو بست

خلعی با کسر اول و فتح دوم منسو بست بخلع جمع خلعت بمعنی

جامه که بدیگری بخشند و یا خصوص  
جامه دوخته و خلعی کسی باشد که  
خلعت فروشد و آن لقب ابو الحسن  
علی بن حسن بن حسین قاضی موصلی  
است معروف بخلعی از آن روی که  
در مصر بملوک خلعت فروخت در طبقه  
محدثان و شاعران و پیرو مذهب شافعی  
و حافظ احادیث بسیار و ابو نصر احمد  
بن حسین بزاز هر آنچه که از او  
شنید در کتابی فرا هم کرد و آنرا  
خلعیات نامید و از قصائد مشهور او  
قصیده را میه او است در ستایش امیر  
مؤمنان بدین مطلع

سارت بانواع علمك السیر

و حدثت عن جلالك السور

خلف بافتح اول و دوم آنکس  
که پس از دیگری آید و باین اعتبار  
فرزند را خلف گویند و پدر را سلف  
و باز با همین نظر گذشتگان را  
اسلاف گویند و حاضران را اخلاف و  
خلف از نامهای متعارف عربست و  
جمعی از صحابه و محدثان و شاعران  
و دانشمندان بدان نام باشند

خلقانی باضم و سکون  
منسوبست بخلقان بر وزن عثمان جمع  
خلق بر وزن قمر بمعنی جامه های

کهنه و خلقانی کسی را گویند که  
جامه های کهنه بفروشد و آن لقب  
عبد الکریم بن هلال جمعی است از  
محدثان امامیه  
خلکان این لفظ را بسه هیئت  
ضبط کرده اند - ۱ - بافتح اول و تشدید  
لام مکسور و این ضبط از دو ضبط  
دیگر مشهور تر است. و بر اساس این  
ضبط گویند که نیای صاحب ترجمت  
که سپس آید پدر آن خود بالید  
کسی از حاضران گفت خلکان ابی  
کذا یعنی این سخن را که پدر آنم  
کیان بودند رها کن و خلکان براو  
مانند ۲ باضم اول و تشدید لام مفتوح  
۳ با کسر اول و لام

نگارنده گویند این اختلاف  
نشان دهد که هر سه ضبط پایه درستی  
ندارد و اساس آنها پندارست خصوص  
ضبط اول که حکایتی از خود ضبط  
ساخته اند و ضبط را بدان حکایت  
آراسته اند و نظیر این ضبطهای پنداری  
در مورد نام شهرها و دیها و کشورها  
و پاره از اعلام مردان و زنان بسیار  
دیده شود و آنچه بنظر درست آید  
اینست که خلکان معرب است و ریشه  
آن فارسی است اما ریشه آن معلوم



نیست و در صورتیکه ریشه تعریف در دست نباشد دشوار است که اصل آنرا تعیین کرد و دور نیست که ازدو کلمه فارسی و عربی مرکب باشد مانند عبدکان و در بختکان گذشت که در زبان فارسی لفظی که بهای غیرملفوظ مختوم باشد در جمع بگاف بدل شود و اینکار را با الفاظ عرب نیز کرده اند مانند عبدکان و قعبگکان و سفلگکان و هر گاه نگوئیم که این ترکیب غلط است ناچاریم آنها را نوعی از تفریس بشمریم و قیاس در جمع فارسی الفاظ مختوم بهای ملفوظ حفظ کلمه است و افزودن الف و نون با آخر آن اگر از جانداران باشد مانند روبهان در جمع روبه مخفف روباه و مانند بهان در جمع به بمعنی خوب و مانند گهان در جمع که بمعنی خرد و مهان در جمع مه بمعنی بزرگ و در جمع قعبگکان و سفلگکان قعبهان و سفلهان باری نادر ریشه خلکان در فارسی دانسته نگردد بتوان اصل آنرا نشان داد و ضبط مشهور آن در عربی همان ضبط اول است و خلکان نام نیای چهارم شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن

خلکان است از دو دمان برآمده و از نواد فارسین و متولد در اربل سال ۶۰۸ و در طبقه ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ مشهور و فیات الایمان فی ابناء ابناء الزمان شامل ۸۶۴ ترجمه و صلاح الدین صفدی شارح لامیه العجم ذیلی بر آن نوشت و آنرا الوافی بالوفیات نامید و شیخ تفری بن برزی در تتمیم آن کتابی نوشت بنام المنهل العاصی و الوافی بالوافی ابن خلکان در اصول عقاید پیرو اشاعره بود و در فروع پیرو شافعی و در مصر بزیست و منصب قضا داشت و در سال ۶۸۱ در گذشت

**خلمی** باضم و سکون منسوبست بخلم از قرای بلخ و ابو عمرو عثمان بن محمد بن احمد خلمی در شمار ققیهان و خطیبان بدان منسوبست

**خلنجی** با فتح اول و دوم منسوبست بخلنج مغرب خدنگ و آن نام درختی است سخت که از چوب آن تیر و نیزه و ظرفها سازند و تیر خدنگ تیر است که از چوب آن تراشند و سازند و خلنجی کسی را گویند که سازنده چنان ابزار از چوب خلنج باشد و یا فروشنده آنها و آن لقب احمد بن عبدوس خلنجی است در شمار

محدثان و صاحب کتاب نوادر

خلید بروزن زبیر مصغر خلد  
از اعلام است و نام ابو الریبع خلید  
بن اوفی شامی در شمار محدثان  
خاصه و نام خلید عین در طبقه شعراء  
و در عین بیاید و خلیدی منسوبست  
بخلید نیای عیسی بن حماد خلیدی  
کوفی از محدثان امامیه

خلیج بروزن امیر آنکس که  
برده شرمگینی بدر و آن لب ابو  
علی حسین بن ضحاک بن یاسر بصری  
است در طبقه اول از شرای دولت  
عباسی و معاصر بابونواس و در ریشه  
از مردم خراسان بود اما در بصره از  
مادر زاد و نشو و نما کرد و او را از  
آنروی که بسیار شوخ (۱) و بیباک بود  
خلیج گفتند و با این وصف نزد خلفاء  
مکانتی داشت مگر مأمون که او را  
از پیش خود براند برای این شعری  
که در ستایش امین گفته بود  
هلا بقت لصد فاقنا

(۱) شوخ در فارسی بمعنی چرک است  
که بر بدن و لباس نشنند نیز بمعنی فضول  
و سرم برابر خلیج عربی و در سوخی  
به معنی خوشمزگی و خوس طبعی و شیرین  
سخنی و لطیفه گوئی برابر مزاح عربی  
هج بنار نرفته است

أبدأ وكان لغيرك التلف  
فلقد خلفت خلافاً سلفوا  
ولسوف يعوز بك الخلف  
اما از آن پس حظه مأمون  
در گذشت و معتصم جای او نشست  
خلیج را از بصره طلبید و خلیج نیز  
او را بقصدی تئ که مطلعش اینست  
ستود  
هلا سالت نلد المشتاق

و مننت قبل فراقه بطلاق  
معتصم او را نزد يك گرفت و  
دهانش را از کهر های گرا نبها پر  
کرد و خلیج در غزل نیز زیر دست  
بود و از اوست

صل بخدی خد يك تلق عجبها  
من معان يحار فيها الضمير  
فبخد يك للربيع رياض  
و بخدی من الدموع غدیر  
و در سال ۲۵۰ در گذشت

خایلی منسو است بخلیل که  
شهر کیست در فاسطین و قبر ابراهیم  
خلیل الرحمن و اسحق و یعقوب و  
یوسف (ع) در آنجا است و عبدالمعطی  
بن محیی الدین خلیجی در طبقه فقیهان  
شافعی و صاحب تألیفات و رسائل و  
و متوفی ۱۱۵۴ بدان منسو است

خمار - خمایجانی - خمرگی - خمری - خمقری - خمیشنی - خمیر - خمیس - خمیسی

داشته‌اند

خمقری باضم و سکون  
منسو بست بنخمقری منخفف خمیس  
فری (پنج‌دیه) و آن نام پنج دیهی است  
در خراسان و ابوالمحسن عبدالله بن  
سعید بن محمد خمقری در طبقه مشاهیر  
فضلا و متوفی ۵۴۵ بدان منسو است  
خمیشنی باضم اول و کسر دوم  
و سکون سوم و فتح نای نخدمنسو است  
بنخمسین از فرای سمرقند و ابویعقوب  
یوسف بن حیدر خمیشنی سمرقندی  
در طبقه فقیهان بدان منسو بست

خمیر بر وزن ریز مصر حمر  
نام خمیر بن زیاد است در شمار مجددان  
خمیس بر وزن امیر لشگری  
را گویند که از پنج گروه فراهم گردد  
مهدمه - قلب - میمنه - میسره - سافه  
و از اعلام است و ابن

مشهور ابو عبدالله حسین بن نصر بن  
محمد بن حسین کعبی موصلی جهنی  
است در طبقه فقیهان شافعی و از  
شناگردان ابو حامد غزالی و صاحب  
کتاب مساف الا برار و کتاب اخبار  
المنامات و غیر اینها و متوفی ۵۵۳  
و خمیس نام نیای پنججین او است  
حمد باض پیمس مسو!

خمار با فتح و تشدید بمعنی  
مبفروش و ابن خمار نیت مشهور  
ابوالخیر حسن بن سوار بن بابان  
بهرام بن اداست در طبقه افاضل  
منصفیان و فیلسوفان و معاصر ابن  
ندیم و صاحب کتاب الیهیولی و کتاب  
نفسیر ایسا غرجی و کتاب سیرة  
الفیلسوف و کتاب الصدیق والصدافه  
و کتاب الهاله الفوس والضبب و  
غیر اینها و در سال ۳۳۱ از مادر زاد  
خمایجانی باضم اول منسو است  
بقریه خمایجان از فرای کازرون  
شیراز و ابو عبدالله محمد بن حسن بن  
احمد خمایجانی در شمار فقیهان و  
مجددان بدان منسو است

خهرگی باضم و سکون  
منسو است بنخمرک بر وزن اردک و  
آن قریه ایست در ماوراءالنهر و ابو  
الرجاء و مل بن مسرور شاشی خمرگی  
در شمار مجددان و متوفی ۵۱۶ بدان  
هو به

خمیری باضم اول و دوم منه  
هر جمع خمار بمعنی سرپوس زنان  
و خمری صسی را گویند که معجز  
زبان فروشد و آن لقب مضی از مجددان  
است از آن روی که پیشه خمارروشی

بخمیس و آن نام نیای ابواسحق  
خازم بن حسین خمیسی است در شمار  
محدثان اما میه

خناجنی باضم اول و کسر جیم  
منسوبست بخناجن ازقرای یمن و ابو عبید  
الله محمد بن احمد بن عبدالله خناجنی دو  
شمار محدثان بدان منسو بست  
خناصری باضم اول و کسر  
صاد بی نقطه منسوبست بقریه خناصر  
از قرای حلب و متنبی آنرا در شعر  
خود آورده و گفته است  
احب حصاً الی خناصره

و سکل نفس تعب مهیهاها  
و ابو یزید بن خالد بن محمد بن  
هانی خناصری در طبقه محدثان بدان  
منسو بست

خنافر باضم اول و کسر فا  
بروزن مشاور نام خنافر بن عوام  
حمیری است در شمار کاهنان عرب از  
قبیله حمیر که به شرف صحبت پیغمبر  
(ص) رسید و دین اسلام پذیرفت

خنبونی با فتح و سکون  
منسو بست بخنبون بروزن کم خون  
از قرای بخارا و ابوالقاسم واصل بن  
حمزة بن علی بن نصر خنبونی در شمار  
محدثان که در طلب حدیث سفرها

کرد و شهرها بگردید و شایع حدیث  
بدید بدان منسو بست

خندف با کسر اول و سوم و  
سکون نون لقب لیلی دختر حلوان  
بن عمران زن الیاس بن مضر بن نزار  
است و یزید در شعرش پیوند خود را  
باو خواسته است جائی که گفته است  
لست من خندف انت لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل  
و خندف قسمی از تند رفتن است  
خندقی منسو بست بخندق بر  
وزن جعفر و آن نام محلتی است در  
جرجان و ابو تمیم کامل بن ابراهیم  
خندقی جرجانی بدان منسوبست و نیز  
نام قریه ایست در بیرون قاهره و ابو  
عمران موسی بن عبدالرحمن خندقی  
رمیسی (۱) در شمار محدثان بدان  
منسو بست

خنساء بر و زن صحراء زنی  
را گویند که بینی او پس رفته و سر  
بینش اندکی بلند باشد نیز بمعنی  
ماده گاو کوهی و این معنی اخیر  
گویند خنساء لقب تماضر (۲) دختر

(۱) رمیسی منسو بست بر مریس بر وزن  
زیر و آن نام موضعی است در فسطاط مصر  
(۲) تماضر باضم اول و کسر ضاد نقطه دار

خنلیقی

خنیس

خوات

خوانیمی

عمرو بن شرید بن ریاح بن نعلبه سلمیه است در طبقه اول از زنان شاعره که دو دوران جاهلیت و اسلام را دریافت و بر پیغمبر (ص) در آمد و دین اسلام را گردن گرفت و در آغاز پیدایش ذوق نظم شعر در او دو شعر و سه شعر نظم کرد تا آنگاه که برادرش معاویه و سپس صخر در گذشتند و قریحتش از شدت علاقه که با برادران خود خصوصاً صخر داشت بشدت درخشیدن گرفت و بر نیت سرائی پرداخت و بیشتر اشعارش در مرثیت است مانند این بیت که کسی بر او در مضمون آن پیشی نکرده است

اشم ابلج تأتم الهداة به

کانه علم فی رأسه نار

نیز از اوست

مثل الردی لم تکبر شیبته

کانه تعبت طی الثوب اسوار

لم ترأه جارة بمشی بساحتها

لریبة حین یظلی بینة الجار

اودی به الدهر عنها فیه مزرمة

لها حننان اصغار و احکبار

یوماً با و جمع منی یوم فارسی

للدهر احلاء و امرار

و خنساء در سال ۶۴۴ میلادی درگذشت.

خنلیقی با ضم و سکون منسوبست بخنلیق از قرای در بند و حکیم بن ابراهیم بن حکیم خنلیقی در بندی در طبقه فقیهان شافعی و شاگرد غزالی و متوفی ۵۳۸ بدان منسوبست

خنیس بروزن زیر نام خنیس قرشی صحابی است شوهر حفصه دختر عمر بن خطاب و در جنگ احد جراحتی یافت و بر آن اثر جان داد و پیغمبر (ص) پس از او حفصه را بزنی گرفت و ابن خنیس کنیت مشهور ابو عبد الله محمد بن عبدالرؤف بن محمد بن عبد الحمید قرطبی است در شمار ادیبان و کاتبان و مورخان و صاحب کتابی در

منوفی ۲۴۳

خوات با فتح و تشدید او بمعنی دلیر - نیز کسبکه هر ساهت خورد اما کم خورد نام خوات بنت جبیر صحابی است

خوانیمی با فتح اول و دوم منسوبست و همو نیم جمع است بمعنی انگشتر (۱) و خوانیمی کسی را (۱) انگشتر ختم انگشتر است بمعنی (ما بقی در ستون اول صفحه بعد)

گویند که انگشتر بفروشد و آن لقب حسین بن علی خواتیمی و نیز لقب خالد خواتیمی است که هر دو در شمار محدثان امامیه و هر دو غالی مذهب بوده‌اند و امامان را بیش از حد خود بالا برده‌اند

خواجو بر وزن بازو و در خواجه معنی آن بیاید و باید دانست که وا و خواجو جای های خواجه نشسته است و در این واو سحنی است که جای نگارش آن اینجا نیست و خواجو تخلص کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود کرمانی است از مشاهیر شعرای غزلسرای ایران و دیوانش شامل قصاید و غزلیات و مقطعات است و پنج مثنوی نیز پرداخت ۱ روضه الانوار بربک مغزن الاسرار نظامی ۲ گل و نوردوز بروزن خسرو شیرین نظامی ۳ کهالنامه هموزن

(بقیه از صفحه قبل)

در انگشت و انگشتری کسی است که پیشه انگشترسازی دارد مانند زرگری و مسگری و آهنگری و سازرگانی و رنگرزی و رنگریزی (رنگرز صباغ و رنگریز طراح است «نقشه کش») و بای آن جزو ریشه کلمه نیست و این اشتباه از ادیبان است که پنداشته‌اند بای انگشتری جزو کلمه است و از اغلاط خواص است

هفت پیکر نظامی ۴ گوهر نامه در اخلاق و تصوف ه های و همایون که داستانی عاشقانه است بیعتقارت .

خواجو در بهار جوانی بشاعری شهره گردید و سفرهایی بشام و فلسطین و حجاز و عراق کرد و خاطرش بتصوف گرایید و بعلاء الدوله سمنانی ارادت ورزید و در شیراز سال ۷۵۳ در گذشت و از اوست در وصف کاملان

آن معرمان مغزن اسرار کردگار  
آن مالکان تختگه ملک افتقار  
پیران نوجوان و جوانان پیر طبع  
دیوانگان عاقل و مستان هوشیار  
پابسته همچو کوه و جهاگر چون فلک  
بخشنده همچو نخل و تهیدست چون چنار  
هم ناظران روضه و هم روضه را نظیر  
هم زایران کعبه و هم کعبه را مزار  
از ورطه مضایق تقلید شانت عبور  
در سایه سرادق تحقیقات قرار  
خواجه بمعنی سرور است

خواه مهترخانه و شهر و کشور باشد  
و خواه سرور مردم خواه مصدر کار  
باشد مانند وزراء و حکام و خواه  
مصدر کار نباشد و از مشاهیر خواجگان  
خواجه نظام الملک طوسی است و در  
دادکالی بیاید نیز خواجه نصیر الدین

محمد بن محمد بن حسن طوسی است و در طوسی بیاید نیز خواجه عبد الله انصاری است و در انصاری گذشت نیز خواجه شمس الدین شیرازیست و در حافظ گذشت نیز خواجه رشید الدین محمد فضل الله بن ابی الخیر عماد الدولة بن موفق الدوله علی همدانی وزیر الجایتو محمد خدا بنده و صاحب تألیفات سودمند مانند کتاب جامع التواریخ در تاریخ عالم از آغاز خلقت تا سال ۷۰۳ و کتاب جامع التصانیف و کتاب لطایف الحقایق در اخلاق و معارف و حکم و کتاب مفتاح التفاسیر و کتاب بیان الحقایق و مکاتبات رشیدی و غیر اینها خواجه رشید الدین در آغاز پیشه طبابت داشت و سپس طبیب مخصوص ابا قاضیان گشت و آنکاه وزیر و در دوران وزارت کارهای بزرگی کرد و اموال بسیاری صرف ساختمان مدرسه و مسجد و بیمارستان و انتساخ کتب و کتابخانه کرد تا در زمان پادشاهی ابوسعید بهادر با اتهام مسموم کردنش سلطان الجایتو را ویرا در تبریز سال ۷۱۸ کشتند نیز خواجه شمس الدین جوینی و خواجه عطا ملک جوینی که

در جوینی گذشتند نیز خواجه سعد الدین محمد آوجی ( آوج نیز معرب دیگر آوه است و آن دیهی است در شش فرسنگی قم ) وزیر دان نشند و دانش دوست که چندی وزیر غازان خان و الجایتو بود و علامه حلی رساله سعدیه را بنام او نوشت و نظام الدین نیشابوری شرح مجسطی را بنام او پرداخت لکن در پایان روزگارش برگشت و بقتل رسید

خواری منسوبست بخوار  
 بروزن یاروان نام بلو کیست از توابع  
 تهران شامل هفتاد قریه که مجموع  
 آنها را خوار گویند و ابویحیی زکریا  
 بن مسعود خواری در شمار معدنان بدان  
 منسوبست نیز خوار بنا بگفته یاقوت قریه  
 ایست از فرای بیهق نیشابور و ابومحمد  
 عبد الجبار بن محمد بن احمد خواری  
 بیهقی از ائمه حدیث و متوفی ۵۳۶ و  
 تاج الدین محمود بن ابی المعالی  
 خواری نیشابوری در شمار ادیبان و  
 لغویان و فاضلان و صاحب کتاب ضالة  
 الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب  
 و تا حدود سال ۵۸۰ زنده بود بدان  
 منسوبند

خوارزمی منسوبست بخوارزم

و آن نام بخشی است وسیع میان رود جیحون و کرانه شرقی دریای خزر و همان نام را بشهری که در آن واقعست داده اند و خوارزمشاهیان که از سال ۴۷۰ تا سال ۶۲۸ سلطنت کرده اند شاهان همان سرزمین اند و جمعی از اعلام نیز از آنجا برخاسته اند از جمله موفق الدین احمد خوارزمی که در اخطب گذشت و از جمله ابوبکر محمد بن عباسی خوارزمی که در طبر خزی بیاند و از جمله صدر الافاضل ابو محمد قاسم بن حسین بن محمد خوارزمی در شمار ادیبان و فاضلان و شاعران و فقیهان و صاحب کتاب الحجرة و کتاب السبکة و کتاب التجمیر هر سه در شرح مفصل و کتاب التوضیح در شرح مقامات و کتاب شرح سقط الزند و کتاب لهجة الشرع در شرح الفاظ فقه و کتاب شرح النموذج و کتاب خلوة الریاحین در محاضرات و کتاب عجائب النحو و کتاب عجالة السفر در شعر و کتاب بدائع الملح و کتاب شرح الیمینی للعتبی و از اوست من کان یفخر بالبنیان و الشرف (۱)

(۱) شرف با ضم اول و فتح دوم جمع شرفه بمعنی کنگره است و باشرف بمعنی بزرگی و بلند مقامی جناسی نیکو دارد

فلیس فخری بقیر المجد و الشرف ما قیمة الدار لو لا فضل ساکنها وای وزن بدون الدر للصدف ان کان یعجبنی خشب مسندة فلست اکرّم نجل من بنی خلف صدر الافاضل در سال ۵۵۵ از مادر زاد و سال وفاتش بنظر نرسید خواص بافتح و تشدید بمعنی زنبیل باف نیز بمعنی برگ خرما فروش است چه خوب بمعنی برگ درخت خرماست که از آن بوریا و زنبیل و بادزن و چیزهای دیگر ساختند و آن لقب ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن اسمعیل است از اعلام صوفیه و متوفی ۲۹۱

خوافی منسوبست بخواف از بلوک نیشابور و مرکز آن نیز خواف نام دارد و از این قریه است ابوالمظفر احمد بن محمد بن مظفر خوافی در طبقه فقیهان شافعی و همد رس ابو حامد غزالی و مشهور بحسن مناظره و متوفی ۵۰۰ در طوس گویند غزالی بهره داشجویی را از تصانیف و تالیفاتش که پرداخت برد و ابوالمظفر در حسن مناظره نیز ابو منصور عبدالله بن سعید بن مهدی خوافی در طبقه ادیبان و حاسبان و شاعران و کاتبان و صاحب کتاب خلق



الانسان و کتاب رجمة العفریت در  
ردمعی و متوفی ۴۸۰ وی خواف را  
ترك کرد و در بغداد زیست و در همان  
شهر در گذشت و از اوست  
فلانیاس اذا ماسد باب

فارض الله واسعة المسالك  
ولا تجزع اذا ما اعتاص امر

لعل الله يحدث بعد ذلك  
نیز محمد بن حسام الدین خوافی  
مشهور با بن حسام در شمار پارسایان  
و شاعران و صاحب دیوان قصاید در  
ستایش ائمه علیهم السلام و نیز مثنوی  
خاوران نامه در شرح غزوات علی بن  
ایبطالب (ع) ببحر تقارب که بخاور نامه  
معروف است وی پیشه کشتکاری  
داشت و از همان رهگذر نان خورد  
و اشعاری که روزانه نظم کرد بر دسته  
بیل نوشت و سپس آنها را باوراق  
سپرد و در سال ۸۷۵ در گذشت و قبرش  
در روستای خوسف در کنار رودی  
واقعست و از اوست

بر بود دل زدستم بگرشمه دلستانی  
صنمی سمن عذاری قهری شکر زبانی  
بدو جزع سحر سازی بدو اهل حقه بازی  
بدو لاله دلنوازی بدو ناه جان ستانی  
نیز میر قوام الدین نصر الله خوافی

در شمار صوفیان و صاحب کتاب  
جنون المجانین و معاصر شاهرخ میرزا  
و متوفی ۸۳۰ و از اوست  
آخر بکنند فلك شمار من و تو

باز اندازد بحشر کار من و تو  
هم پیش من و پیش تو آرد آروز  
کردار من و تو کردگار من و تو  
نیز رکن الدین محمود خوافی  
در طبقه صوفیان و مرید خواجه  
مودود چشتی و ملقب بشاه سنجان و  
این لقب را از پیر راه خود خواجه  
مودود گرفت و سنجان مولد او است  
از قرای خواف و در سال ۵۹۹ در گذشت  
و از اوست

غواصی کن گرت گهر میباید  
غواصان را چار هنر میباید  
سر رشته بدست یار جان بر کف دست  
دم نازدن و قدم ز سر میباید  
خوجانی با ضم و سکون  
منسوبست بخوجان از قرای نیشابور  
و ابوالفضل محمد بن علی بن منصور  
خوجانی در شمار محدثان و متوفی  
۵۳۸ بدان منسوبست و دور نیست  
همان خبوشان باشد که در تریب  
بآن هیئت در آمده است  
خورا با ضم و سکون واو

بنا بر ضبط علامه در ایضاح الاشتباه لقب محمد بن موسی کوفی است در شمار ثقات محدثان خاصه و صاحب کتاب الصلوة

نگارنده گوید هیچ ندانستم از چه روی او را خورا گفتند اینست که بهمان ضبط علامه اکتفا کردم

خورجانی باضم و سکون این لفظ را نیز چنان که نوشتم در ترجمت محمد بن موسی خورجانی راوی حدیث زیارت سلمان ضبط کرده اند و چنین باندیشه رسد که جوزجانی است منسوب بجوزجان جائی که یحیی بن زبیدن علی بن الحسین در آن کشته گردید و ضبط آن گذشت و خورجانی معرف آن و یا معرب دوم آن باشد و یا اشتباه رو نویسان خوری باضم و سکون منسوبست بخور از قرای بلخ و ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکیم خوری در شمار محدثان و متوفی ۳۰۵ بدان منسوبست

خورجانی باضم و سکون منسوبست بخورریان از قرای سطا و خواجه نظام الدین رستم خوریایی در شمار شاهران نیکو پرداز و دارای

دیوان تصبیه و غزل و متوفی ۸۳۴ بدان منسوبست

خوزانی باضم و سکون منسوبست بخوزان و آن نام چندین موضع است از جمله قریه خوزان مار بین اصفهان که خوزان معرب آنست و ابراهیم بن غیاث الدین محمد خوزانی اصفهانی در شمار فقیهان امامیه و صاحب چندین رساله درباره از فروع فقه مانند رساله الفی ان الدرهم والدنانیر مثلیات او قیمیان و رساله لقی تحریم الغناء و این رساله رد برسید ماجد بهرانی است و احمد بن محمد خوزانی اصفهانی در طبقه شعرا بدان منسوبند و از شاعر خوزانیست

خذفی الشبیب من الیوی بنصبیب ان المشیب الیه غیر حبیب ودع اغترارک بالثنااب و هاره فالشیب احسن من سواد خض خوستی با فتح و سکون منسوبست بخوست و آن ناحیتی است در طایفان سان از اعمال بلد

ابو دلی حسن بن ابی علی بن حسین

و متوفی ۵۱۸ بدان منسوبست خوست باضم و سکون بمعنی

تنومند و نیکو سرشت نام خوط بن  
عبد العزی و خوط انصاری است که  
هر دو در سلك صحابه منظومند  
خولانی با فتح و سکون  
منسوبست بخولان بن عمرو بدر قبیله  
که در شام زیستند و ابو مسلم عبدالله  
بن ثوب خولانی از اعلام تابعان و  
یکی از هشت زاهد مشهور و متوفی  
۵۲ بدو منسوبست نیز ابو عبد الرحمن  
طاوس بن کیسان خولانی یمانی وی  
نیز از اعلام تابعان و در شمار فقیهان  
و پارسایان و متوفی ۱۰۶ ابن خلکان  
نوشت که یکروز پیش از ترویج در  
مکه از جهان برفت و از فزونی مردم  
جنازه را بیرون بردن نتوانستند  
تا ابراهیم بن هشام مخزومی امیر  
مکه پاسبانان برستاد که مردم را از  
مزارعت یکدیگر باز دارند و عبدالله  
بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب (ع)  
سریر (تابوت) را بردوش نهاد و عماله  
اش از سرش بیفاد و ردایش از پشت  
سر درید نیز احمد بن محمد اشیلی  
معروف بابن ابار خولانی در طبقه  
شعرا ی توانا تا جایکه قدرت او را  
در نظم کسی انکار نکرد و این غزل  
دلپذیر از او است

لم تدر ما خلدت عینای فی خلدی  
من الفرام و لاما کابدت کبدی  
افدیه من زامر رام الدنو فلم  
یسطعه من غرق فی الدمع متقد  
خاف العیون قوافانی علی عجل  
معطلا جیده الامن البعید  
عاطیته الکاس فاستحیت مدامتها  
من ذلك الشنب المعسول والبرد  
حتى اذا غازلت اجفانه سنة  
و صیرته ید الصبباء طوع بدی  
اردت تو سیده خدی و قلت له  
فقال کفک عندی افضل الوبد  
فبان فی حرم لا غدر یذعره  
و بت ظمان لم اصدر ولم ارد  
بدر الم و بدر التم متعق  
والافق معلولک الارجاه من حسد  
تعیر اللیل منه ابیت مطلمه  
امادری اللیل ان البدر فی عضدی  
و در سال ۴۳۳ در گذشت  
خوله بانفتح و سکون بروزن  
دوره بمعنی ماده آهو از اعلام زنان  
است و نام بیست زن صحابی از جمله  
خوله دختر حصکیم بن امیه همسر  
عثمان بن مظعون از زنان نیکوکار  
و همان زنی است که پس از مرگ  
شویش خود را به پیغمبر هبه کرد

## خولی

و این آیه فرود آمد و امرأة مؤمنة  
 ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی  
 ان یتکنحها خا لصة لك من دون  
 المؤمنین نیز نام خوله دختر جعفر بن  
 قیس حنفی است همسر امام علی بن  
 ابیطالب و مادر محمد حنفیه و محمد  
 را با همان مناسبت ابن خوله گفتند  
 خولی بافتح و سکون و کسر  
 لام و در آخر یای مشدد آنکس که  
 مال را خوب نگاهدارد و نیکو آنرا  
 بکار اندازد از اهل لام است و نام خولی  
 بن اوس انصاری صحابی و نام خولی  
 بن یزید باجی حاصل سر امام حسین (ع)  
 بکوه، زبانم و سکون چه آیه بر سر  
 زبانهها است غلط است

خونجی با ضم و سکون  
 منسوبست بخونج بروزن کونج و آن  
 نام قریه ایست در آذربایجان و امض  
 الین ابو عبد الله محمد بن ناماوار  
 (۱) خونجی در طبقه طبیبان و فیلسوفان  
 و فقیهان و صاحب کتاب کشف الاسرار  
 در منطق و کتاب الجمل نیز در منطق  
 و کتابی در ادب و حمیات و شرح مقاله  
 بیض ابن سینا و کتابی در حدود و رسوم  
 و متوفی ۶۶۴ هجری در آن منسوبست. خوی  
 (۱) ناماوار. ربنا و در این معنی صاحب نام

## خونجی

در قاهره مصر زیست و در پایان عمر  
 منصب قضا یافت و عز الدین محمد بن  
 حسن اربلی قصیدتی در مرثیت او گفت  
 و این بیت از آنست

قضی افضل الدنیا لم یبق فاضل  
 و مانت بموت الدونجی الفضایل  
 خوی با ضم و تشدید و او  
 مکور سنوبست خوی از شهرهای  
 آذربایجان و قیاس آن در نسبت خوی  
 با یای مشدد است و اکوت بقلط  
 خوئی گویند و همین بیج و خم نسبت  
 مرا بر آن داشت که آرادر ضبط آرم  
 ها آنکه بیشتر فارسی زبانان آن  
 شهر را شناسند و از این شهر است  
 اربالاسم ناصر بن احمد بن بکر خوی  
 در طبقه ادیبان و شعرا و شارح کتاب  
 اللع ابن جنی و متوفی ۵۰۷ راز نظم  
 او است

نصیر تراباً کانت لم یکن  
 و عاة الراوم رعاة الامم  
 فتباً لعیش نصیر اللد و ام  
 و در همان حدیث فریب العدم  
 نیز در یازدهم مؤلف بن نام  
 بن یزید خوی در شهر اردبیل و ادیبان  
 و صاحب کتاب تنزیه المرآة الشریف  
 عنین و صاحب اللعنات و التشریف

و مقتول ۵۴۹

خویلد باضم وفتح مصغر خاله  
 بمعنی جاویدانك از اعلام است و نام  
 چندتن از شاعران از جمله خویلد  
 بن مطاحل هذلی سرور قبیله هذیل و  
 در شمار شاعران و از اوست  
 لعمرک للیاس غیر المرث  
 خیر من الطمع الحکاذب  
 و للریث تحفه با لنجا  
 ح خیر من العجل الغائب  
 یری الشاهد الحاضر المط

مثنی ما لا یری الغائب  
 خیار با کسر اول بر وزن  
 کنار بمعنی گزیدن و از همین معنی  
 اختیار را گرفته اند و آنرا در نیروی  
 کار بکار برده اند و مقصود نیروی  
 گزیدن است خواه خوب را گزینند  
 و اینرا حسن اختیار گویند و خواه  
 بدرا و اینرا سوء اختیار خوانند و آن  
 نام خیار بن اوفی نهدی است در طبغه  
 شاعران اسلامی و از او است در  
 نکوهش شراب

انهد بن زید لبس فی الخمر رفعة (۱)

(۱) نهدي بن زید در بره نهديان است  
 و مقصود تیره نهدي است بحدف مضاف  
 ای ای نهدي بن زید یعنی ای نهدي بن  
 زید زادگان

فلا تقر بوهما انتی غیر فاهل  
 فانی وجدت الخمر هیشأ ولم یزل  
 اخوا الخمر حلا لا شرار المنازل  
 فکم قدرأینا من فقی ذی جهالة  
 صعبا بعد ازمان و طول تجاهل  
 و من سید قد قنعتة مذلة  
 فعاش ذیلا ضحکة فی المعافل  
 فلله اقوام تماد و ابشر بها  
 فاضحوا وهم احدوتة فی القوازل  
 و در زمان غلانت یزید بن معاویه  
 در گذشت

خیاط با فتح و تشدید بمعنی  
 دوختگر و ابن خیاط کنیت مشهور  
 ابو عبدالله احمد بن محمد بن علی دمشقی  
 است در طبغه کاتبان و شاعران و از  
 اوست

و بالجزع حی کما عن ذکرهم  
 امات الهوی منی فواداً واحیاه  
 تمنیتهم با لرفمتین و دارهم  
 بوادی الفضا یا بعد ما اتمناه  
 ابن خیاط شهرها بگردید و  
 سروران را مدیحت گفت و در حلب  
 حالیکه نهیدست و پریشان حال بود  
 در آمد و باین حیوس شاعر مشهور  
 حلب این دوبیت نوشت

\* \* \*

لم یبق لی شتی بیاع بدرهم  
 یکفیک منی منظری عن مخبری  
 الا بقایا ماء وجه صنته  
 عن ان بیاع وقد وجدتك مشتری  
 ابن حیوس گفت اگر گفته بود  
 عن ان بیاع و انت نعم مشتری  
 نیکوتر بود و ابن خیاط در دمشق سال  
 ۵۱۷ در گذشت

خیام با فتح و تشدید بمعنی  
 خیمه نشین و خیمه هر جایگهی است  
 که از غیر آجر و سنگ و خشت سازند  
 خواه از چوب باشد و خواه از پارچه  
 و کسانی که از لغت نویسان خیام را  
 بمعنی خیمه دوز معنی کرده اند خطا  
 رفته اند و سازنده و فروشنده آنرا  
 خیمی گویند و خیام لقب ابو الفتح عمر  
 بن ابراهیم نیشابوری است در طبقه  
 مشاهیر فیلسوفان و ریاضی دانان و  
 منجمان و صاحب تصانیف مانند کسای  
 در جبر و مقابله و رساله در شرح  
 مشکلات اقلیدس و رساله در طبیعات  
 و رساله در کلیات وجود و رساله در  
 تعیین مقدار حلال و نقره در جسم مرکب  
 و رساله در کون و تکلیف و رساله  
 لوازم الامکنه و رساله در زیج  
 ملکشاهی و غیر اینها و چنانچه دیده

میشود مصنفات خیام نسبت بمقام فضل  
 و علمش اندک است و چیزیکه بیش  
 از هر چیز خیام را بزرگ کرد جسارتی  
 بود که در اظهار عقیدت داشت و هم  
 قدرتی که عقاید خود را بنظم و شر  
 آنها بسیار روان و شیوا پیرا کند و  
 خود را نیز خیام خواند تا همچون  
 خیمه نشینان در جهان زیست کند که  
 خانه بدوشند نه بر دوش خانه و از  
 خویشتن چنین گوید

اذا رضیت نفسی بیسور بلفه  
 یحصلها بالکد کفی و ساعدی  
 امنت تصاریف الحوادث کلها  
 فکن یازمانی موعدی او موعدی  
 ایس قضی الاملاک من دورهابان  
 تعید الی نفس جمیع المساعده  
 فیا نفس صبراً عن مقیلک انما  
 تخر ذراه با نقضاض القواهد  
 و نیز روان خود را در قدرت  
 بر بیرون دادن دانشها و درون خویشتن  
 را بدور بودن از فحشا و بلیدبها چنین  
 ستاید

یدیرلی الدنيا بل السبعة الا ولی  
 بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری  
 اصوم عن الفحشاء جهراً و خفیه  
 هفاناً و افطاری بنفدیس فاطری

و اما نظم فارسی او باندازه پخته و شیوا و روان است که بی اختیار بردل نشیند چنانکه گفته است

این گوزم چومن عاشق زاری بوده است  
در بند سر زلف نگاری بوده است  
این دسته که در گردن اومی بینی  
دستی است که بر گردن یاری بوده است  
گر گوهر طاعتت نسفتم هر گز  
و در گرد گنه زرخ نرفتم هر گز  
نومید نیم ز بار گاه حکمت  
زیرا که بیکیرا دو نگفتم هر گز  
ناکرده گناه در جهان کیست بگو  
وانکش که گنه نکرد چون زیست بگو  
من بد کنم و نو بد مکافات دهی  
پس فرق میان من و تو چیست بگو  
و باید دانست که مجموع رباعیانی  
که بغیام نسبت داده و بنام او چاپ  
کرده اند از او نیست و سخن آرمکس  
که هفده رباعی ار او دانسته است دور  
از صواب نیست و خیام از پناه دانش  
گستر نبوده بلکه از پرا کندن آن  
بخل و رزیده است و گواه آن قدرت  
طبع و قلم او است بر نظم و نثر و فراوانی  
مایه دانش او است بر تصنیف و باین  
وصف آثاریکه از او مانده در جنب  
فضل و شهرتش بسیار ناچیز است و

در این باره نیز از او حکایت کنند که  
حجة الاسلام غزالی از او پرسید اجزای  
فلک با آنکه متشا به است تعیین يك  
جزء و ترجیح آن در حرکت قطعیه  
چیست خیام رشته سخن را در حرکت  
گشید که حرکت از چه مقوله است  
و آنقدر در این باره سخن گفت که  
اذان نماز ظهر را گفتند غزالی برخاست  
و رفت بی آنکه پاسخ پرسش خود را  
در یافت کرده باشد و خیام در سال  
۵۱۷ در گذشت و قبرش در خارج شهر  
نیشابور مشهور است

خیبری بافتح و سکون بروزن  
حیدری بمعنی مار سیاه نام خیبری  
بن نعمان طائی صحابی است نیز نام  
خیبری بن علی بن طحان کوفی از  
محدثان خاصه

خیران بروزن خیران از اعلام  
است و نام خیران بن خادم قراطیسی  
از محدثان امامیه و ابن خیران کنیت  
مشهور ولی الدوله ابو محمد احمد بن  
علی بن خیران مصری است در شمار  
ادیبان و شاعران و در روزگار مناسی  
خود گفته است

عشق الزمان بنوه جهلا منهم  
وعلمت سوه صنیهه فشنثه

نظروه نظرة جاهلین ففرهم  
 ونظرتہ نظر الخبیر نغفته  
 و لقد اتانی طائفاً نصیته  
 و ابا حنی ا حلّی جناہ نغفته  
 و در وصف تشیع خود گفته است  
 انا شہمی لال المصطفی  
 غیرانی لاری سب السلف  
 اقصدا لاجماع فی الدین ومن  
 قصد الاجماع لم یخس التلف  
 لی بنفسی شغل عن کل من  
 للهوی قرظ قوماً و قذف  
 ابن خیران کاتب دیوان انشاء  
 مصر بود و در سال ۴۳۱ در گذشت و  
 نیز ابن خیران کنیت حسین بن صالح  
 بن خیران است در طبقه فقیهان شافعی  
 و متوفی ۳۲۰ گویند منصب قضا بوی  
 دادند و نپذیرفت و گفت خواستم مردم  
 بدانند ~~حک~~ که در این زمان کسی  
 هست ~~حک~~ از پذیرفتن منصب قضا  
 سر باز زند

خیرانی با ضبط پیش منسوبست  
 بخیران از فرای قدس فلسطین و احمد  
 بن عبدالباقی بن حسن ربعی خیرانی  
 در شمار محدثان بدان منسوبست و  
 نیز منسوبست بخیران بن نوف بن  
 همدان پدر تیره از قبیلہ ہمدان

و عبدخیر بن یزید خیرانی از اصحاب  
 امیر المؤمنین بدو منسوبست  
 خیر بروزن دیر بمعنی خوبی  
 از اعلام مردان است و ابن ابی الخیر  
 کنیت خواجہ رشید الدین فضل اللہ  
 است و در خواجہ گذشت و نیز کنیت  
 پدر شہردان بن ابی الخیر از مردم ری  
 و معاصر حکیم عمر خیام و از اعیان  
 منجمان قرن پنجم و صاحب کتاب  
 روضۃ المنجمین و نزهت نامہ علامی  
 شہردان گذشتہ از تدریسی کہ در علم  
 نجوم داشت دبیر و کاتب نیز بود و  
 بیشتر در گرگان و استر آباد زیست  
 و سال وفاتش بنظر نرسید و غیرہ با  
 زیادتی تادر آخر آن از اعلام زنان  
 است و نام خیره دختر عبدالرحمن در  
 طبقه محدثات و ابو خبرہ کنیت نیشل  
 بن زید است از اعراب بادیه نشین کہ  
 شہر نشین گردید و در حیره زیست  
 و بقصاحت و لغت شناسی موصوف بود  
 و از اوست کتاب الحشرات

خیرون باز یادی او و نون در  
 آخر آن نیز از اعلام است  
 خیطال بروزن بیطار لقب ابو  
 عبدالله علی بن محمد بن سید بطلیوسی  
 است در طبقه نحویان و لغویان و متوفی



خینی باکسر و سکون منسوس  
 بست بختیغ از قرای طوس و  
 ابو الفضل مظفر بن منصور خینی در  
 طبقه ادیبان و شاعران بدان منسوس  
 خیوانی بافتح و سکون منسوس  
 بخیوان از قرای یمن و ابو زید عماره بن  
 زید خیوانی همدانی در شمار  
 مجددان بدان منسوس  
 خیوقی باکسر اول و سکون دوم  
 منسوبست بخیوق معرب خیوه از شهر  
 های خوارزم و از مشاهیر این شهر نجم  
 الدین احمد بن عمر خیوقی خوارزمی است  
 از اعاظم مشایخ طریقت و در کبری بیاید  
 داب بروزن سر و بمعنی بکار  
 گوشیدن و بکار دامنه دادن و آن نام  
 نیای ابو الولید عیسی بن زید بن بکر بن  
 داب است مشهور باین داب از قبیله  
 کنانه و معاصر موسی هادی عباسی و  
 در شمار ادیبان و اخباریان و شاعران  
 و آل داب (دو دمان داب) بیشتر در  
 شمار اخباریان و مورخان عرب بودند  
 و این داب بموسی خلیفه عباسی بسیار  
 نزدیک بود و مسعودی در مروج الذهب  
 چیزی چند از اخبار او را بموسی نوشته  
 است و این داب در سال ۱۷۱ در گذشت  
 دابق منسوبست بدابق بروزن

۴۸۸ و خیطل بروزن حیدر در چند  
 مسمی بکار رفته است گربه - سگ  
 داهیه - عطار - گروه ملخ و خیطل  
 در کتب لغت مضبوط نیست و یامن  
 آنرا نیانتم  
 خیط باطل بافتح و سکون  
 بمعنی ذرات هوا که از روزن نمودار  
 گردند و آن لقب مروان بن حکم  
 بن ابی العاص است که پس از معاویه  
 بن یزید بن معاویه به خلافت رسید و  
 خلافت در دودمان او بماند و در سال  
 ۴۵ در گذشت و او را خیط باطل از  
 این روی گفتند که در از اندام و بیقرار  
 بود و بسیار جنبان و شاعر گفته است  
 لعی الله قوم امملکوا خیط باطل  
 علی الناس یعطی من بشاه و یمنع  
 خیل بروزن سیل بمعنی گروه  
 اسبان نیز بمعنی سوارگان در برابر  
 پیادگان و آن لقب زید بن مهلهل طائی  
 است که او را زید الخیل گفتند از این رو که  
 دلیر بود و بیغمبر (ص) او را زید الحیر نام داد  
 خیلامی بافتح و سکون  
 منسوبست بخیلام از قرای فرغانه و  
 حمزه بن علی بن معسن خیلامی در  
 شمار فقیهان و متوفی ۵۲۳ بدان  
 منسوبست

داجونی داحه دارابجری دارانی دارقزی دارقطنی دارکانی

مادر و آن نام قریه ایست از قرای  
حاجب و سیدان دابق در شمار معدنان  
آن منسوبست

داجونی باضم جیم منسوبست  
بداجون از قرای رمله شام و ابو بکر  
محمد بن احمد بن عمر بن احمد بن  
سلیمان داجونی رملی در شمار مقرران  
بدان منسوبست

داحه بروزن داده بمعنی دنیا  
است و یا کنایت از دنیا و این داحه  
ابراهیم بن سلیمان مزلی است که  
جا حظ در کتاب الحیوان اورا آورده  
است

دارا بجری منسوبست به  
دارا بجرد از توابع فارس و ابو هلی  
حسن بن محمد بن یوسف دارا بجردی  
خطیب آن منسوبست

دارانی منسوبست بر خلاف  
قیاس بقریه داریا از قرای دمشق و ابو  
سلیمان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه  
عسلی دمشقی دارانی از پیران طریقت  
وصاحب سخنانی در حکمت و متوفی  
۲۰۵ بدان منسوبست

ارقزی بافتح قای و تشدید

بدارقز که نام محلی بوده است در بغداد

و ابو حفص عمر بن محمد بن معمر بن  
احمد دارقزی در شمار معدنان بدان  
منسوبست و بز بمعنی ابریشم است و  
گویا آن محلت حریر بازان و یا حریر  
فروشان در بغداد بوده است

دارقطنی باضم قاف و سکون  
طین منسوبست بدان قطن نیز نا  
محلی در بغداد میان کرخ و نهر هبسی  
بن علی و ابوالحسن علی بن عمر بن  
احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی از  
مشاهیر حفاظ و فقیهان شافعی و نیز حافظ  
چندین دیوان شعر از جمله دیوان سید  
حمیری و صاحب کتاب المسند و این  
کتاب را برای ابن حنزابه وزیر نوشت  
و کتاب المختلف والمؤتلف غیر اینها  
و متوفی ۳۸۵ در بغداد و ابوحامد  
اسفرائینی بر جنازه او نماز خواند و  
در نزدیک قبر معروف کرخی بخاک  
رفت و نیز ابو بکر محمد بن حسن بن  
محمد بن زیاد بن هرون بن جعفر  
دارقطنی شیرازی معروف بابن نقاش  
و در نقاش بیاید و قطن بمعنی پنبه  
است و دارالقطن محلت پنبه زان و یا  
پنبه فروشان بوده است

بدارکان از قرای مرو و ابوالحسن

دارکی دارمی دارونی داره

علی بن ابراهیم سلمی مروزی دارکاهی  
در طبقه محدثان و متوفی ۲۱۳ بدان  
منسوبست

دارکی بافتح سوم منسوبست  
بدارک از قرای اصفهان و از این قریه  
است ابوالقاسم عبد العزیز بن عبدالله  
بن محمد دارکی در طبقه اعاظم نقیبان  
شافعی و شاگرد ابو اسحق مروزی  
و ابو حامد اسفراینی و متوفی ۳۷۵  
دارکی در نیشابور فقه فراگرفت  
و بغداد رفت و در آنجا بزیست و  
هما نجا در گذشت

دارمی با کسر سوم منسوبست  
بدارم بن مالک بن حنظله بن مالک  
بن زید مناة بن میم پدر تیره از قبيله  
تمیم و از این تیره است دکین بن  
سعید دارمی تمیمی راجز و در دکین  
بیاید و نیز ربیعة بن عامر دارمی و در  
مسکین بیاید و نیراهین بن ضبیعه دارمی  
از اصحاب امیر المؤمنین (ع)

دارونی منسوبست بدارون  
بروزن قارون و آن قلعه ایست در  
غزه شام بر سر راه مصر و ابوالکر  
ارونی که از شقبالیان و عبد العزیز  
عطا حدیث کرد بدان  
داره بروزن پاره بمعنی قرص

داری داخر دالانی دالی

ماه و نیز خرمن ماه و ابن داره کنیت  
سالم بن مسافر اسدی است در طبقه  
شاعران و داره نام مادر او است و از  
جهت زیباییش او را داره گفتند

داری منسوبست بدار بن هانی  
بن حبیب بن نمارة بن لخم پدر تیره  
از عرب و ابو بکر احمد بن محمد بن  
موسی بن بشیر بن حماد بن امی لقیط  
داری کنانی قرطبی در شمار ادیبان و  
شاعران و مورخان و صاحب مؤلفات  
در تاریخ اندلس و متوفی ۳۴۴ با و

داخر با کسر غین نقطه دار بمعنی  
ناپاک مفسدت انگیز - نیز ذلیل و خوار  
نام نیای شرف الدین محمد بن نصر  
مخزومی است در طبقه ادیبان و شاعران  
و در قیسرانی بیاید

دالانی با فتح اول و همزه  
منسوبست بدالان بن سابقه بن یاسر بن  
مالک بن چشم پدر تیره از قبيله همدان  
و سلیمان بن سلمه دالانی کوفی در شمار  
محدثان امامیه به

دالی با فتح اول و سسکون  
همزه منسوبست بدال بن بکر بن  
گمانه پدر تیره از قبيله گمانه و از این

تیره است ابو الاسود ظالم بن عمرو بن  
سقیان بن جندل بن یعمر دلی کنانی  
در شمار سادات تابعان و در طبقه ادیبان  
و نحویان و شاعران و نخستین کسی که  
علم نحو را از امام علی بن ابیطالب  
فرا گرفت و آنرا پایه نهاد و قرآن  
را معرب کرد و نقله نهاد و نیز در  
سلاک حاشیة جوانان و دانشمندان او  
حکایت کنند و هم سخنان حکیمانہ  
از او آورند و در نصیحت فرزند خود  
ابو حرب که از تحصیل رزق و فراهم  
کردن روزی خود شتن داری کرد  
این ابیات حکیمانہ را گفت  
وما دلب العیئة بالتمی  
ولکن الت داوک فی الدلاء  
تجتک بملشها یو ما و یو ما  
تجتک بجمأة و قلیل ماء  
ولا تقعد علی کسل التمی  
تحیل علی المتنا دروا القضا  
فان منادر الر من تجری  
بار زان الرجال من السماء  
متدرة بقبض او ببسول  
و عجز المرء اسباب البلاء  
و در ستایش علم و ترغیب به  
دانشجویی گفته و بسیار نیکو گفتا است  
العلم زین و شرف لها حبه

حکم سید اطل آباره نجب  
کانوا رؤسأبا. حتی بعدهم ذنبا  
و مقرف خامل الایا ذی ادب  
قال الامالی نازداب و الرنبا  
العلم ککزو ذخرلا نفاذله  
نعم العرین و نعم اللتدن ان صحبا  
و جامع العلم مغبوط به ابدآ  
ولا بتحاذر منه الذوت والسلبا  
یا جامع العلم نعم الذخر جمعه  
لا بعد لئ به درآ ولا ذهبأ  
و نوادر ابو الاسود بسیار است  
از جمله مردی را شنید که بانگش  
بلند بود که کیست امشب گرسنه را  
سهر کند ابو الاسود او را پیش خود  
خواند و سیرش کرده. درخواست برود  
گفت کجا میروی را سیر کردم که  
مردم را با آن بانگ برنج نیفکنی  
و پای او را در زنجیر اند و بامدادان  
او را آزاد کرد و هم ابو الاسود در طبقه  
محدثان است و وصیته ناهه ملولانی  
پیغمبر (ص) را بار فرمودی که علامه  
مجلسی آنرا فارسی ترجمه و شرح  
کرد و آنرا ابن العیون نامید وی  
روایت کرد و در سال ۶۷ در طاعون  
عام در گذشت و باید دانست که دال

با بصورت اتصال همزه بلام نیز نویسند  
 باین شکل دتل هم چون سأل و سئل نیز  
 باید دانست که دأل بر وزن شهر و  
 دؤل بر وزن شهر بمعنی شغال است  
 و همین درست بودن چند ضبط در آن  
 مایه اختلاف شده است

داهاش لقب مبر محمد باقر بن  
 شمس الدین محمد حسینی است معروف  
 بمیر داماد و آن لقب پدر او است که  
 داماد محقق زیدی شیخ علی بن عبد  
 العالی کرکی بود و بر فرزند ماندوی  
 در پایه اعظام علمای بارعین و حکمای  
 معصومین است و صاحب کتاب القبسات و  
 کتاب الصراط المستقیم و کتاب الرواشح  
 السماویه و کتاب الحبل المتین و کتاب  
 السبع الشداد و کتاب خلسة الملوك  
 و کتاب نبراس العیاء و غیر اینها و  
 دیوان شعر و از اوست

چشمی دارم چوروی شیرین همه آب  
 بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب  
 جسمی دارم چو جان و جنون همه درد  
 جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب  
 نتوانم ز فهم او دل بتدبیر برید  
 مگو دک نتوانم مهی از شیر برید  
 بر من نتوانم بست بر نجیر دلت  
 و ز تو نتوانم دلم بشمشیر برید

و اشراق تخلص کرد و در سال  
 ۱۰۴۰ در نجف از جهان رفت  
 دامانی منسوبست بدامان  
 بروزن شاهان و آن از قرای رافقه  
 است در بحرین و سیب آن در سرخی  
 ضرب المثل است واحمدن فهر بس  
 بشیر دامانی در شمار محدثان بآن  
 منسوبست

دانی منسوبست بدانیه از شهر  
 های اندلس و از این شهر است ابو عمرو  
 عثمان بن سعید بن عثمان دانی در طبقه  
 اول از مقرئان و طبقه دوم از محدثان  
 و صاحب کتاب طبقات القراء و کتاب  
 جامع البیان فیما رواه فی القراءات  
 و کتاب المحکم فی النقط و کتاب  
 المحتوی فی القراءات الشواذ و کتاب  
 المقنع و کتاب التیسیر و کتاب الفن  
 والملاحم و کتاب التحدید فی الاتقان  
 و التجوید و کتاب الارجوزه فی اصول  
 السنه و غیر اینها ابو عمرو خود گفت  
 هر آنچه از دانش دیدم نوشتم و هر آنچه  
 نوشتم بخاطر سپردم و هر آنچه بخاطر  
 سپردم از خاطرم نرفتم و در سال ۴۴۴  
 در گذشت و نیز از آن شهر است ابو  
 عبدالله محمد بن طاهر بن علی بن عیسی  
 دانی اندلسی در شمار نحویان و

صاحب کتاب التحصیل و کتاب هین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب وی سخت به وسواس (اندیشه بد) دچار بود بخصوص در گرفتن وضوء تا جائیکه روزها براو گذشت و نماز نخواند از آن روی که وضوئیکه خواست گرفتن نتوانست و در سال ۶۱۹ در بغداد در گذشت

داوردانی منسوبست بداوردان برون مادر جان و آن نام ناحیتی است نزدیک واسط و ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حسین طائفی داوردانی از علمای مرتاضین و در شمار مقرران و صالحان و متوفی ۴۵۵ بدان منسوبست

داهری با کسر سوم منسوبست بداهریه و آن قریه ایست در سه فرسنگی بغداد کنار نهر عیسی و عبدالله بن احمد بن بکران داهری در طبقه مقرران و معروف باین بنت الشیخ و متوفی ۵۷۵ بدان منسوبست

دایه برون سایه معنی قابله (زایشگر) نیز پرستار طفل - نیز زن شیرده و آن لقب نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد اسدی رازی است مشهور بدایه از اعلام صوفیان و افاضل

نویسندگان و صاحب کتاب مرصاد العباد من المبدء والمعاد و کتاب بحر الحقایق والمعانی در تفسیر و رساله عشق و عقل و غیر اینها دایه از ری بخوارزم رفت و بشیخ نجم الدین کبری سرسپرد تا در سال ۶۱۸ که لشکر مغول بخوارزم رسید و نجم الدین کبری کشته گردید راه ری را پیش گرفت اما یافت که لشکر مغول آهنگ ری دارند بهمدان رفت و از آنجا از راه اردبیل با آسیای صغیر رهسپار گردید و خود را در کنف حمایت ابو الفتح کیقباد بن کیخسرو بن فلج ارسلان سلجوقی روم افکند و در شهر هونیه پایتخت او بزیست و قسمتی از شرح حال خود را در مقدمه مرصاد العباد تا رسیدن بقونیه نوشت و باصدر الدین قونیوی و جلال الدین رومی نزدیک شد و پس از چندی ببغداد رفت و در آنجا سال ۶۵۴ در گذشت و نزدیک قبر جنید بغدادی و سری سقطی بخاک رفت و از نظم او است

هر سبزه که در کنار جوئی رسته است  
گوئی ز خط بنفشه موئی رسته است  
تا بر سر لاله پا بخواری نهی

کان لاله زخاک مامروئی رسته است  
 شمع ارچه چو من داع جدائی دارد  
 باگریه و سو ز آشنائی دارد  
 سر رشته شمع به که سر رشته من  
 کان رشه سری بروشنائی دارد  
 و گویا وبرا از اینروی که در  
 طریقت پرستار مردم بود که حکم  
 کود کان دارند دایه گفتند و نیز دایه  
 ات ... .. است است است  
 صاحب کتاب اخبار الطب و او دایه  
 ابراهیم بن مهدی بود و سپس  
 کاتب او و ابن الدایه کنیت فرزندش  
 احمد بن ابی یعقوب یوسف بن ابراهیم  
 است از افاضل طبیبان و منجمان و  
 حاسبان و مورخان مصر و صاحب کتاب  
 سیره احمد بن طولون و کتاب سیرانه  
 الی ابی الجیش و کتاب سیره هرون  
 بن ابی الجیش و اخبار غلمان بنی  
 طولون و کتاب المکانات و کتاب  
 حسن العمی و ادب اخبار الاطباء  
 و کتاب مختصر المسطق و کتاب الثمرة  
 و کتاب اخبار المنجمین و کتاب اخبار  
 ابراهیم بن مهدی و غیر اینها و ...  
 ۳۴۰

دباس با فتح و تشدید شیر  
 بار و شیره فروش را گویند و آن

لقب حسین بن محمد بن عبدالوهاب بن  
 محمد بن حسین حارثی بگری بن دادی  
 است معروف بیارع در طبقه لغویان  
 و مفرغان و نعویان و شاهران و صاحب  
 تصانیف در قرآن و دیوان شعر و از  
 اوست در وصف بستان  
 لم لاهیم الی الرباض وحسنا  
 و اظل منها تعت ظل ضافی  
 و الزهر حیانی بفر با سم  
 و الماء و افانی بقلب صافی  
 و در وصف زمستان

یوم من الزهر یرمقرور

عایه نوب الضیاب مزور  
 کانسما حشو جوه ابر  
 و ارضه فر شها قرار بر  
 و شمس حرفه مندره

لیس لها من ضبا به نور  
 و میان او و آن ...  
 بود و در پایان شعر کور کرد  
 سال ۵۲۴ در گذشته

ابوالعاسم عمر بن عبدالان بن ابی السمات  
 است در طبقه نعویان

۶۰۱

دباغ با فتح تشدید بمع  
 پوست پیرا و آن ابی عبداللہ مبارک  
 دباغ کوفی است در شمار معدنا

اما ميه وابت د باغ كنيث مشهور  
ابوالقاسم خلف بن قاسم بن سهل  
ازدى قر طبى است در طبقه حفاظ  
حديث وصاحب كتابى در زهد و متوفى

۳۹۳

دبرى با فتح اول و دوم  
منسوبست بقریه دبر از قرای صنعای  
یحیی و ابو بقوب اسحق بن ابراهیم بن  
عباد دبرى صنعانی در شمار محدثان  
بدان منسوبست

دبزندى باضم اول و سکون دوم  
منسوبست بدبزند بروزن پر هند از  
قرای مرو و ابو عثمان بن محمد  
دبزندى مروى در ۱۰۰ از ادیان در

کرده اند

دبوسى با فتح اول و ضم درم  
منسوبست بدبوسیه از قرای هند در راه  
النهر و ابو زید عبدالله بن عمر بن عیسی  
دبوسى در شماره تهاى حنفى و صاحب  
کتاب الاسرار و کتاب تقويم الادله  
و متوفى ۴۳۰ بدان منسوبست گویند  
ابوزید در مجلسى با فیهى مناسطه  
کرد و هر چند در الزام آن تقيه بسیار  
کوشید در برابر جز خنده زدید این

دو شعر بگفت  
مالى اذا الزمته حجة  
قابلى بالعبتك و القهقهه  
ان كان ضحك المرء من فهمه

فالدب فى المسجراه ما لفظه  
و نیز از آن فریه است ابوالقاسم على  
بن ابى يعلى بن زید بن حمزه حسینی  
دبوسى در شمار فقیهان شافعی و مدرس  
مدرسه بنامیه بغداد و از ۱۰۰  
مناظرین و متوفى ۴۳۲

دبىسى با ضم اول و فتح دوم  
و کسر نای ثغره منسوبست بدببیتا از  
قرای واسط و ابن دینار (دببیتا زاده)  
ابو عبدالله محمد بن ابى المصالى سعید  
بن ابى المصالى بصرى در سن واسط  
است در ۱۰۰ فیهى در ۱۰۰ خان دافه

و در شمار حقايق دینى و صاحب  
کتابى در تاریخ واسط و ذیل تاریخ  
عبدالکریم سمعانی در سه مجلد و متوفى  
۶۳۷

دبىسى بروزن ذی بنام دبیس بن  
یونس نزار کوفى و نام او دبسى دبیس  
بن محمد کوفى است که در دودر شمار  
محدثان است و دبیس لقب محمد  
بن یزید است از شاگردان کندی و در  
شمار کیمیاگران (شیمی دانان) و صاحب



کتاب الجامع و کتاب عمل الاصبغ  
والمداد والحبر

دیلی منسوبست بدیل روزن  
امیر و آن نام قریه ایست در شام از  
اعمال رمله و از این قریه است ابو  
عبدالله محمد بن وهبان دیلی نبهانی  
از مشایخ تلکبری و در شمار تفات  
محدثان امامیه و صاحب کتاب اخبار  
الرضا و کتاب ترویج القلوب بطراف  
الحکمه و کتاب اخبار الصادق مع  
المنصور و غیر اینها و نیز از این قریه  
است ابوالقاسم شعیب بن محمد بن  
احمد بن شعیب بن بزیع بن سنان  
دیلی معروف با بن سوار عبدی از  
محدثان هامة و دیلی نام دو موضع  
دیگر نیز هست

دجاجی باسه حرکت دال بی  
نقطه منسوبست بدجاج بمعنی ماکیان  
و دجابه بمعنی تک دانه آن و دجاجی  
کسی را گویند که مرغان خانگی  
فروشد و آن لقب معمر بن یحیی بن  
بن بسام کوفی است در شمار محدثان  
خاصه و نیز لقب بعضی از محدثان  
هامة است

دجاکنی باضم اول منسوبست  
بقریه دجاکن از قرای نسف و اسمعیل

بن یعقوب دجاکنی نسفی در  
طبقه مقرران و متوفی ۴۸۲ بدانت  
منسوبست

دجانه باضم اول و تغفیف  
حیم بنابر ضبط فیروزآبادی در قاموس  
و ابو دجانه کنیت سماک بن خرشه  
خرزجی صحابی است از دلیران صحابه  
و از دلیرهای او در جنگ حکایتها  
کنند و در جنگ مسلمین با مسیلمه سال  
۱۱ هجری کشته گردید

دجیلی منسوبست بدجیل و  
آن نام نهریست که از دجله جدا کرده  
اند و بعضی را میان سامرا و بغداد  
مشروب کنند و جمعی از محدثان و  
وراقان بدان منسوبند

دحمان بر وزن رحمن لقب  
عبدالرحمن بن احمد بن نهیک سمری است  
در شمار محدثان امامیه و نیز نام دحمان  
بن عبد الرحمن بن قاسم بن دحمان  
بن عثمان انصاری مالقی است در شمار  
نحویان و مقرران و باید دانست که  
بعضی لقب عبد الرحمن را دحمان  
بر وزن دحان ضبط کرده اند اما درست  
همان دحمان است

دحیه بر وزن سر که بمعنی  
سردار سپاه نام دحیه بن خلیفه کلبی

صحابی است

دخفندی منسو بست به دخفند  
بروزن در بند و آن قریه ایست در  
بخارا و ابو ابراهیم عبدالله دخفندی  
در شمار مجددان و متوفی ۲۷۳ بدان  
منسو بست

دخیمینی منسو بست بقریه و  
دخیمیس بروزن درویش از قرای مصر  
و ابو العباس احمد بن ابی الفضل بن  
ابی المجد بن ابی المعالی بن وهب  
دخیمینی وزیر محمد بن ملک مظفرو  
متوفی ۶۱۷ بدان منسو بست

دخین بروزن زیر مصفردخن  
بمعنی ارزن و گاورس نام دخین بن عامر  
است در شمار تابهان

دهه بر وزن دهه ترکیبست  
بمعنی پدر بزرگ نیز بمعنی کنیزی  
که فرزند بزرگ کند و آن لقب  
ابو المکارم محمد بن مصطفی بن  
حبیب ارضرومی است در شمار فقیهان  
حنفی و قاضی فسطنطنیه و صاحب  
کتاب السیاسة والاحکام و رساله در  
فقه و رساله در مولد نبی (ص) و دیوان  
شعر بفارسی و ترکی و متوفی ۱۱۴۶  
در باضم اول و تشدید دوم  
بمعنی مر و ا رسید از اهلام مردان

است و دره با تایی تأنیث از اعلام  
زنان و ابوالدر کیمیت یاقوت بن عبدالله  
رومی است در طبقه ادیبان و شاعران  
و از دانشجویان مدرسه نظامیه بغداد اما  
شعرش بر دیگر فنون ادبش چر بیدو  
دیوان شعری برداخت و از نظم اوست

لک منزل فی القلب لیس یجله  
الا هواک وعن سواک اجله

یامن اذا جلیت محاسن وجهه  
علم العذول بان ظلماً عدله  
الوجه بدر دجی عذارک ليله

والقد غصن تما وشعرك ظلّه  
هنی جفونک اهر بت عن سحرها

و عذار خدک کاد ینطق نمله  
عار لمثلی انت یری متسلیاً

وجمال وجهک ایس یوجد مثله  
هل فی الوری حسن اهیم بهجه

هیئات اضعی الحسن عندک کله  
و در سال ۶۲۲ در گذشت

درا بروزن و فنا نام نیای محمد  
بن نورالدین شامی است معروف با بن  
درا در شمار ادیبان و شاعران و از آنجا  
که دلش از عشق خو برویان پر بود  
اشعارش برت لفظ و گوارش ممتاز  
گردید و هم شرحی بر سقط الزند  
نوشت اما پیش از آنکه آنرا پایان



گویند که دندانهایش ریخته باشد و مرد را که چنان باشد ادرد برون احمد گویند و ابو الدرداء کنیت عامر بن زید انصاری خزرچی است در شمار صحابه ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة نوشت که معاویه ابو الدرداء و ابو هریره را رمان کرد که پیش علی بن ابیطالب بروند و با او درباره کشندگان عثمان سخن کنند و چنان کردند و گفتند ما فضیلت و تقدم ترا انکار نمیکنیم و معاویه از تو کشندگان عثمان را طالبد و هرگاه کشندگان عثمان را باو سپری و باز معاویه راه جنگ کردن با ترا سپرد ما با او بجنگیم و ترا کمک کنیم علی گفت کشندگان عثمان را شناسید تا آری گفت آنها را بگیرد سه بن را گرفتند محمد بن ابی بکر و شمار بن یاسر و اشتر اما با این سه تن بیش از ده هزار پیوستند و گفتند ما همه کشندگان عثمانیم ابو الدرداء و ابو هریره برگشتند بی آنکه کاری توانستند کرد

درین بنام دوم و سوم نام درست بن منصور و ابی است از محدثان امامیه و باید دانست

که درست لفظ پارسی است برا بر صحیح عربی و ضم آن در بدنهای بیماری است و در کارها است و در کالاها معیوب و شکسته و در همه موارد يك معنی بیشتر نیست و بعضی فرهنگ نویسان پنداشته اند که آنها موارد معانی آن هستند و نیز باید دانست که درست از مورث است که تریب در آن راه نیست و همان صورت فارسی در زبان عربی بکار رفته است درستویه نام طریقیست با افزودن

ویه کلمه اعجاب باخر آن و آن نام زیبای ابو محمد عبدالله بن جعفر بن درستویه بن مرزبان فارسی است معروف با این درستوارانظام عربیت و شاعر گردید و نعلب و صاحب کتاب عربیه العبدیه و کتاب ادب الکاتب و کتاب حانئ الشمس کتاب الحی و الامت و کتاب الارضیه کتاب اخبار الین و کتاب جوامع الفروض و کتاب الیه سطر من الاحفاد و نعلب و کتاب اسرار المجد و نام و شرح الیه مقتضه امامیه شرح النقص شرح النقص کتاب الیه و غیره ماهیه و فی ۳۴۷ این درستویه را در کتابی نامی فارسی بود و در بغداد بنامت و هم درین اد

درگذشت و پدرش از اعیان  
 مجددان است لیز باید دانست  
 که ضبط ابن ماکولا که درستویه را  
 بافتح اول و دوم ضبط کرده بیرون  
 صواب است و ضبط سماعی و سیوطی  
 که بصورت همان ضبط فارسی است  
 درست است آری چون پشت سرهم  
 افتادن چند ساکن در عربی سنگین  
 است تالی درستویه را عربان بفتح  
 خوانند

درغمی منسوبست بدرغم  
 بر وزن جعفر از توابع سمرقند و  
 صابر بن احمد درغمی سمرقندی در  
 شمار واعظان و محدثان و متوفی ۵۱۸  
 بدان منسوبست

درگانی بافتح اول و دوم  
 منسوبست بدرکان از قرای جوشقان  
 و خواجه جلال الدین بن خواجه  
 شهاب درگانی در شمار شرای ستایشگر  
 قزل ارسلان بدان منسوبست وی در  
 نظم شعر سبک ظهیرفاریابی را پسندید  
 و تربیت وی را پذیرفت و چندی در  
 تبریز زیست و از آنجا بخراسان رفت  
 و بنجم الدین کبری ارادت ورزید و  
 از نظم اوست  
 زگرو شیر شکارش هنوز تا کرمان

بسان پیرهن یوسف است خون آلود  
 گمندی زلف چو بر بام آسمان فکنی  
 ستاره را بزمین بوس خویش باز آری  
 مگر که موکب سلطان گل رسید از راه  
 که ساکنان چمن را فزود رونق و جاه  
 در کجینی منسوبست بدر کجینی  
 معرب در جزین و آن بلو کیست تابع  
 همدان و آنرا در گزین نیز گویند و  
 ابواحمد شیرویه بن شهردار بن قاسم  
 بن احمد در کجینی در شمار ادیبان  
 و قوام الدین ابوالقاسم بن حسن  
 در جزینی وزیر سلطان محمد بن  
 ملکشاه و در طبقه ادیبان و مقتول  
 بفرمان طغرل بن ملکشاه بدان منسوبند  
 گویند قوام الدین در جزینی بر کشتن  
 و در بند کردن دلیر بود و بفرمان او  
 عین القضاة همدانی را بر در مدرسه  
 که درس داد از حلق آویختند و نیز  
 فرزندش جلال الدین بن قوام الدین  
 ابوالقاسم در گزینی وزیر سلطان  
 محمد بن محمود و زبیری فاضل و ادیب بود  
 اما دانشش نتوانست راه درست را باو  
 بنماید لاجرم در دهش اسراف کرد و  
 پشتش ز بر بار او امهای گران نانوان  
 گردید و او امخواهان در دیوان مزاحم  
 او قاتش شداد و هم در آن حال

ابوالنجیب شمس الدین درگزینی دل  
امراء و ارکان را بدهش خود نواخت  
و جلال الدین چون این بدانست این  
قطعه را نوشت و نزد سلطان محمد  
فرستاد

خصم ز بهر تربیت خویش و عزل من  
بفریفت خلیق را بزور و سیم بیکران  
خصم اگر بسیم و زر خویش و انقست  
من بنده و انقم بخدای و خدا یگان  
اما هیچ فایدتی از آن نگرفت  
و معزول گردید و شمس الدین جای او را  
گرفت و همچنان در گوشه نامردای  
بماند تا از جهان برفت

دروازقی منسوبست بدروازق  
معرب دروازه و آن قریه ایست در  
یکفرسنگی مرو و عیسی بن عبید  
کندی دروازه‌ی در شمار محمد ثانی  
بدان منسوبست

دروازق بر وزن سرور بنا بر  
بیوهی اخب عبدالله بن سلیمان  
مال اندلسی  
قرطبی است در ده بنه نجویان و شارح  
کتاب کسائی و متوفی ۳۲۵ درود کور  
بود و هم بر نذلم شهر تو انا و در ستایش  
کوری گفته است  
نقول من للدمی با لیسمن قلت لها

کفی عن الله فی تصدیقه البصر  
القلب یدرک ما لا عن ید حکه  
والعسن ما استحسنه النفس لا البصر  
و ما العیون التي تعمی اذا نظرت  
بل القلوب التي یعمی بها النظر  
نگارنده گوید درود لفظ عربی  
نیست بلکه معرب است و سیوطی گفته  
که گاهی نیز درود را مصغر کنند  
و در بود گویند

دروقی با فتح اول و دوم و  
سکون او و منسوبست بدروقه از  
قرای اندلس و ابوزکریا یحیی بن  
عبدالله بن خیره دروقی در شمار  
مقرمان و متوفی ۵۳۰ بدان منسوبست  
دری قی با فتح اول و کسر  
دوم منسوبست بدریجی معرب دریچه  
و آن قریه است از فرای مرو و عهد  
العزیز بن حبیب اسدی دریجی در شمار  
تابعان بآن منسوبست

درید بر وزن زیر مصغر  
اورد وصف کسیکه دندانهایش بیفتند  
و اینگونه تصغیرها را تصغیر ترخیم  
گویند از آن روی که همزه را از آن  
بیشکنند و آنکاه مصغر میکنند مانند  
اسود و ازهر در نصیر سوید و زهیر  
و درید نام نیای ابوبکر محمد :

حسن بن درید از دی قحطانی است که در بصره از مادر زاد و علوم ادبیه را در بصره فرا گرفت و بهمان رفت و چندی در آنجا زیست و آنجا به جزیره ابن عمر رفت و از آنجا بفارس کوچید و روزگاری در فارس بماند و از آنجا آهنگ بغداد کرد و تا پایان عمر در بغداد زیست و در سال ۳۲۱ در گذشت ابن درید از اساطیر ادب و در طبقه حفاظ شعر و لغت است و مسعودی معاصر او در مروج الذهب نوشت ابن درید در شهر برهمه سران پیش افتاد و در لغت به مقام پیشوائی رسید و جای خلیل بن احمد نشست و موادی از لغت فراهم کرد که در کتب دیگران نبود و شعر را هر طور که خواست نظم کرد و اعمارش بیش از آنست که بشمرم و با در کتابم آورم و از نظم بخته و ادیبانه او مقصود او است که آغازش اینست یا خطیبه اشبه شئی بالمها

ترجم الغزالی بین اشجار النقی  
امانری رآسی حاکی لونه  
طرة صبح تعبت اذبال الدجی  
و اشتمل المبيض فی مسوده  
مثل اشتمال الناره فی جزل النضا  
و این مقصود را بسیاری از ادیبان

شرح کرده اند و در ستایش امیر ابو العباس اسمعیل بن عبدالقادر بن میکائیل رئیس نیشابور است و در ضمن بسیاری از ادب و اخبار و حکم عرب را در آن گنجا نیده است و هم جمع از شعرا بسبک مقصود را ابن درید شعرا مقصود را همان وزن و صریح الدلاء بر صریح طبیعت بسبک مقصود را ابن درید و با همان وزن مقصود را گفته که توان گفت بسبک شعر آن حکیمان است و این بیت نیزه راه هکس مقصود ناظم را سپرده است و شاید در صریح چیزی چند از آن بیاورم . باری ابن درید را از هر دانشوری شاعر تر و از هر شاعری دانشور تر گفتند و از تصانیف او است کتاب الجمهره در لغت و کتاب المقنعین و کتاب الامالی و کتاب اشتقاق الاسماء القبیح و کتاب الملاحن و کتاب المقنبس و کتاب الوشاح و کتاب الخلیل الکبیر و کتاب الخلیل الصغیر و کتاب فریب القرآن و کتاب تقویم اللسان و کتاب الانواء و کتاب الصلاح و غیر اینها و از نظم ابن درید است در وصف نرجس

عیون ما یلم بها الرقاد  
 ولا یصحو محاسنها السهاد  
 اذا ما اللیل صا فحها استهلک  
 و تضعک حین ینحسرا السواد  
 لها حدق من الذهب المصفی  
 صماغه من بدو له العباد  
 اجفان من الدر استفادت  
 مثله لا یستفاد  
 علی مضب انزیرجد فر ذراها  
 لا ین من یلا حظها مر  
 ابن شهر آشوب ویرا از شعرا  
 اهل بیت بنام آورد و اشعاری که  
 دلیل بر امامی بودن او است نقل  
 کرده است

دریدی باضبط پیش منسوبست  
 باین درید و آن پیوند ابو الحسن علی  
 بن احمد فارسی دریدی است که وراق  
 ابن درید بودی کتب او را انتساح کرد  
 و کتب ابن درید بر حسب وصیتش  
 پس از مرگش باو رسید بنا بر این  
 دریدی جز پیوند دوستانه و وراثت  
 با ابن درید نداشت و همان پیوند هم او  
 را دریدی کرد

دزقی منسوبست به زق بر  
 وزن سپر و آن نام چند بن قریه است از  
 جمله قریه مروالروذ و از این قریه است

ابوالعالی حسن بن محمد بن ابی جعفر  
 دزقی بلخی در شمار فقیهان و قاضیان  
 و متوفی ۵۴۸ هـ

دستجردی منسوبست بدستجرد  
 و آن نام قریه های بسیاری است که  
 در عراق عجم و فارس و خراسان و  
 ماوراءالنهر افتاده اند و همرا دستجرد  
 (دستگرد) گویند و در نسبت باید  
 پیوند آنها را با شهرها معلوم کرد تا  
 شناخته گردند که دانشمندان از کدام  
 یک آنها برخاسته اند مانند ابو محمد  
 سعد بن محمد بن ابی عبید دستجردی  
 مروی در شمار فقیهان و خطیبان و متوفی  
 ۴۲۲ هـ که از دستجرد مرو است و اما  
 محمدالدین علی بن حسن دستجردی  
 در شمار ذی  
 نیست که با کدامیک از قر  
 پیوند رسانند

دستیمسانی منسوبست بدستیمسان  
 مغرب دشت میشان و آن بخشی است  
 در مغرب اهواز و مرگزان خفاجیه  
 است که اکنون آنرا سوسن گرد  
 گویند و از این ناحیه است ابو محمد  
 سهل بن هرون بن راهبون (۱) دشت

(۱) راهبون با فتح مان هوز و ضم بادر  
 عربی مغرب راهبان است به معنی نگهبان راه



میشانی در طبه کاتبان و شاعران و ادیبان و حکیمان و در شمار شعوبیان که عجمان را بر عربان فضیلت دهند و صاحب کتاب نمله و عفره و این کتاب را بر وش کتاب کلایه و دمنه نوشت و کتاب الهنبلية و السجومی و کتاب المر والسلب و کتاب الر والعنراء و کتاب ندود و ودود و اندود و کتاب الضربین و کتاب الغزالین (دو آهو) و کتاب ادب اسل بن اسل کتاب تدیر الملک و السیاسة و کتاب دیوان رسائل و غیر اینها دشتمیشانی بمأمون عباسی بنوست و مأمون او را خزانه دار کتب خود کرد و هم به نخل موصوف بود و کبابی در سنایش نخل نوشت و نسختی از آنرا نزد پسران اعمامش (راهبان زادگان) فرساده و نسختی از آنرا نزد حسن بن سهل و زبر مأمون اما وزیر آنرا نپسندید و بر آن کتاب نوشت که تو چیزی را ستودی که خدا آنرا نکوهید و چیزی را زیبا شمردی که خدا آنرا زشت گردانید و صلاح الفاظ نتواند فساد معنی را ببرد و ما پاداش حکارت را شنیدن گفتارت گرفتیم و جا حقت آنرا در کتاب بتلا آورده است و دشنه میشانی

در سال ۲۱۵ در گذشت

دستوایی با فنج و سکوت

منسوبست بدستوا و آن نام قریه ا در اهراز و از این قریه است ابواسحق ابراهیم بن سعید بن حسن دستوایی در شمار محدثان و نیز نام قریه ایست در فارس و اما ابوبکر هشام بن ابی عبدالله دستوایی بصری در شمار محدثان و از راویان قباده و متوفی ۱۵۲ بهیچیک از آن دو قریه منسوب نیست بلکه از آنروی که جامه های دستوایی فروخته او را دستوایی گفته اند و دستوایی در مورد او لقب است و نشان پیشه نه نسب

دسگری منسوبست بدسگره

بروزن چنبره نام چندین موضع است از جمله نام قریه ایست در غربی بغداد و ابو منصور منصور بن احمد بن حسین بن منصور دسگری در شمار سروران قوم بدان منسوبست و از جمله نام قریه ایست در خوزستان و ابوالعباس احمد بن بکر بن عبدالله دسگری که ابوبکر خطیب از او روایت کرد و در سال ۴۳۱ در گذشت بدان منسوبست

دشتکی منسوبست بدشتک

بروزن طشنگ و آن نام محلی است در شیراز و وجهی از اهالی از آن سحلت

بر خاستند از جمله صدرالدین ابوالعالی محمد بن ابراهیم شرف المله بن محمد صدرالدین دشتکی شیرازی معروف به صدر کبیر از مشاهیر حکماء و فلاسفه و معاصر بامولی جلال الدین دوانی و صاحب حواشی بر شرح تجرید و بر شرح مطالع و بر شرح غمسمیه و بر تفسیر کشاف و بر مختصر الاصول ابن حاجب و غیر اینها و از جمله آثارش بنای مدرسه منصوریه است در شیراز و در سال ۹۰۳ بدست ترکمانان بایندریه بقتل رسید و از جمله فرزندش امیر غیاث الدین منصور بن محمد در شمار حکمای بارهان و فلاسفه محققان وی بفرمان شاه اسمعیل صفوی رصدخانه مراغه را که ویران شده بود آباد کرد و در زمان سلطنت شاه طهما سب چندی منصب صد ارت یافت اما این منصب بر او چندان نپایید و از کار بر کنار گردید و منشأ آن هم مباحتی بود که میان او و محقق کرگی در مجلس شاه طهما سب در گرفت و سخن از راه صواب بگردید و بجای بد کشید و از آن پس بشیر از برگشت و در آنجا بزیت تا سال ۹۴۸ در گذشت و از او است کتاب المعاکمات که

میان حواشی صدر الدین والدش و حواشی جلال الدین دوانی بر شرح تجرید و معاکمات است و کتاب المعاکمات نیز میان آن دو دانشمند در حواشی بر مطالع و کتاب هیاکل الور و کتاب تعدیل المیزان در منطق و کتاب اللوامع و المعارج در هیئت و کتاب التجرید در حکمت و کتاب معالم النباه در طب و کتاب خلاصة اللطیخ در معانی و بیانات و حواشی بر الهیات شفا و بر تفسیر کشاف و بر اشارات و بر تجرید و غیر اینها و از جمله اصیل الدین ابو المفاخر عبدالله بن عبدالرحمن بن عبداللطیف حسینی دشتکی شیرازی از خاندان معروف شیراز که بهرات رفت و در آنجا بزیت و بهروی نیز شهره گردید و صاحب کتاب المجتبی فی سیرة المصطفی و کتاب درج الدرر و درج الفرر فی میلاد سید البشر و کتاب عمدة العوض در ادعیه و او را در کتاب معراج الاعمال در ادعیه و او را در کتاب مقصد الاقبال السلطانیة و مرصد الاعمال الحائزیه در مزارات هرات اصیل الدین در شمار معدنان و واعظان است و هفتی یک بار در

مدرسه گوهرشاد هرات مردم را وعظ کرد و اندرز داد و در سال ۸۸۳ در گذشت و از جمله سید جمال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی دشتکی شیرازی از شاگردان اصیل الدین که چندی در نیشابور زیست و سپس بهرات رفت و بکار وعظ و اندرز پرداخت و در مدرسه سلطایه هرات مردم را پند داد و از اوست کتاب روضه الاحباب فی سیره النبی والال والاصحاب و کتاب تحفة الاحباب فی مناقب آل عبا و کتاب ریاض السیر و در سال ۹۲۶ درگذشت

دعامة بروزن نشانه بمعنی ستون نام دعامة بن عزیز سدوسی صحابی است و ابو دعامة کنیت علی بن برید قیسی است در شمار ادیبان

دعبل با کسر و سکون بر وزن کشمش بمعنی ناقه ترانالیر بیضه غوک نام ابوعلی دعبل بن علی بن رزین خزاعی است در طبقه شعرای توانا و در شمار ستایشگران اهل بیت و قصیده تائیه او در درجه اول از مدائح اهل بیت است و در آن قصیده گفته است

مدارس ایات خلت من تلاوة

و منزل رحی مقفر العرصات

قفانستل الدار التي خف اهلها  
مقی عهدا بالصوم والصلوات

و ان فخر وایو ما اتوا به محمد  
و جبریل والفرقان ذی السورات  
اری فیثهم فی غیرهم متقسما  
و اهدیهم من فیثهم صغرات  
اذا و اتروا مدوا الی و اتر بهم -

اکفا عن الا و تار منقبضات  
و این قصیده را بر امام علی بن موسی الرضا خواند و ده هزار درهم و یک طاقه برد جایزت بستند و از سخنان دعبل است که مردم هر در و غگوئی را نکوهند جز شاعر را تا جایکه هر انداز در و غگوئی را بیشتر کند فزون تر او را ستانید و با اکتفا نکنند و بد

سو گند یاد کنند و گویند آ  
الله یعنی سو گند بخدا که نیکو گفتمی  
و نظامی همان مضمون را گرفته و  
در نصیحت فرزندش گفته است  
در شعر مپیچ و در فن او  
است احسن او

لا نیر کره

و زرا و اشراف را بشمر نکوهید و خود  
گفت من پنجاه سال است که  
دارم را بر دوش کشم و تا کنون

کسی حلقم را بر آن نیاویخته است  
 و از محاسن شعر او است  
 این الشباب و ایه هملکا  
 لاین یطلب ضل بل هملکا  
 لا تمجیبی یا سلم من رجل  
 ضحک المشیب برآسه فیک

و نیز  
 خلیلی ماذا ارتجی من غذا مرئی  
 طوی الکشح عنی الیوم و هو مکین  
 وان امرء اقد ضن منه بمنطق  
 یسد به فقر امرء لضنین  
 و دعبل کتابی در طبقات شعرا پرداخت  
 و دیوان شعر و در سال ۲۴۶ در گذشت  
 و ابو تمام طائی پیش از او در گذشت  
 و بهتری در مرثیت هر دو گفت  
 قد زاد فی کلفی و او قد لو عتی  
 مثنوی حبیب یوم مات و دعبل  
 دعشور بروزن پر شور بمعنی  
 گروه چهارپایان نیز حوضیکه بنیان  
 آن شکسته رفرو ریخته باشد و آن  
 نام دعشور بن حارث غطفانی صحابی  
 است

دعاجی منسو بست بد علج بر  
 وزن جعفر و آن بنا بر ضبط نجاشی نام  
 موضعی است در بغداد و آنرا دعالجه  
 گویند و ابو محمد عبدالله بن محمد بن

عبدالله حذاء دعلاجی بغدادی در شمار  
 فقیهان اما میه و صاحب کتاب الحج  
 بدان منسوبست

دعوان بروزن درمان نام ابو  
 محمد دعوان بن علی بن حماد بن صدقه  
 جبائی است در طبقه مقرئان و ادیبان  
 و قرآن را با روایات آن فرا گرفت و  
 فریاد داد و در سال ۵۲۴ در گذشت  
 دغشی منسو بست بدغش (بر  
 وزن حسن) بنت عمرو بدر تیره از  
 قبیله طی و حسن بن عطیه حناط دغشی  
 کوفی در شمار محدثان خاصه بدو  
 منسوبست و دغش بمعنی تاریک است  
 دغفل بروزن جعفر بمعنی بچه  
 گرگ و بچه فیل نام دغفل بن حنظله  
 سدوسی است در شمار نسب شناسان عرب  
 دقاق بافتح و تشدید بمعنی آرد  
 فروش و آن لقب ابو علی حسن  
 نیشابوری است در شمار مفسران و  
 واعظان و صاحب کتابی در وعظ شامل  
 ۳۶۰ مجلس و متوفی ۴۰۵ و او را از  
 آن روی سکه آرد فروش بود دقاق  
 گفتند و نیز دقاق لقب جعفر بن علی  
 بن سهل بن فروخ دوری است در شمار  
 محدثان خاصه و از مشایخ تلکبری  
 دقماق بروزن در مان معرب

تقماق ترکی است بمعنی پناک و میخ  
 کوب و ابن دهب کتیب صارم الدین  
 ابراهیم بن محمد مصری است از  
 مشاهیر مورخان مصر و صاحب کتاب  
 نزهة الایام فی تاریخ الاسلام و کتاب  
 الكنوز الخفیه فی تاریخ الصوفیه و  
 کتاب نظم الجمان در طبقات حنفیه و  
 کتاب عقد الجواهر فی سیره الملك  
 الظاهر و کتاب ترجمان الزمان و  
 کتاب فرائد التوائد در بعیر خواب  
 ابن دقماق استاد مریزی و بیبر و ابو حنیفه  
 بود و در کتابی که در طبقات حنیفه  
 نوشت از مقام امام شافعی سکااست و  
 بدینکار او را زیاده زدند و زندان  
 افکنند و در حدود سال ۸۰۹ در گذشت  
 دقیقى منسوبست بدقیق بمعنی  
 آرد و دقیقی کسی را گویند که آرد  
 بفرود شد و آن لقب ابوالقاسم علی بن  
 هبیدالله است در جامعه اعلام نجویان  
 و شاگرد ابو علی فارسی و ابو سعید  
 سیرافی و ابوالحسن رمانی و شارح  
 کتاب الجرمی و کتاب الايضاح و صاحب  
 کتابی در عروض و متوفی ۴۱۵ و نیز  
 دقیقى لقب ابوالحسن محمد بن علی است  
 در شمار نجویان و شاگرد رمانی و صاحب  
 کتاب المرشد در نحو و کتاب المسموع

من کلام العرب و در سال ۳۸۴ از مادر  
 زاد و نیز لقب دقیقى ابو عبد الغنی سلیمان  
 بن بنین بن خلف مصری است در طبقه  
 نجویان و شاگرد ابن بری و صاحب  
 کتاب لباب الالباب فی شرح الکتاب  
 و کتاب منتهی الادب فی منتهی کلام  
 العرب و کتاب الروض الاریض فی  
 اوزان القریض و کتاب احکام الشوافی  
 فی احکام القوافی و کتاب انوار  
 الازهار فی معانی الاشعار و کتاب  
 الاقوال العربیه فی الامثال النبویه  
 و کتاب اخلاق الکرام و اخلاق  
 اللثام و کتاب الدرۃ الادیبه فی نصره  
 العربیه و کتاب تحبیر الافکار فی تعریض  
 و غیر اینها و متوفی ۶۱۳ نیز  
 دقیق بمعنی نازک است و از این  
 معنی ابو منصور محمد بن احمد شاعر  
 شهر ایرانی نخلص دقیقى را برگزیده  
 است از آن روی که بار یک پرداز بود و  
 نظمش در نهایت دقت و درست دانسته  
 نیست که در کدام شهر از مادر زاد  
 بلخ و یا بخارا و یا سمرقند و یا مرو  
 و دقیقى در دوره سامانی ظهور کرد  
 و شعرش نیز پخته و بسیار استادانه  
 است اما ما به شهر تش تنها قدرت او  
 نظام نیست بلکه اشکاری بود که

در نظام زمانه؛ کرد و آرا پاره نهاد  
 و راه را بر فردوسی باز کرد و  
 به بیعت شاهان او؛ وجود آورد و  
 فردوسی مجموع نظام شاهنامه او را  
 که هزار و پنجاه و چهار بیت است در  
 داستان گمشا سب آورده است و از  
 نظام دقیق است  
 گویید که هر کس که ترا برسد  
 آری دند و لیک به مرد گز دهد  
 من سرخوش را به جوری گذاشتم  
 هر جی دیگر نباید ناصبر بر دهد  
 در ا دکنندای صدم آبر بهشتی  
 چهارم و اخلاصت ارد به پیش  
 بدان که کوی را و او که  
 در حال دوست بر دوستان  
 زین آید آید بدستان  
 که در این آید در این  
 دقیق آید در این  
 در این آید در این  
 و در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این

دا و دمی که از هر سه در هر سه  
 در دق شام زیستن کرد و در سلف  
 عرفاء منظوم کرد دید و اوقات بزوق  
 کبیر و وزید و در سال ۲۵۸ در گذشت  
 بدان هند و بدست  
 دکن بر وزنت زبیر معسر  
 ادکن یعنی خاکستری رنگ و آن  
 نام دکن بن سعید دادی تمیه است  
 در سابقه سمران و نندی در بن عبد العزیز  
 رقی که عمر و الهی مدینه بود و از آن پس  
 که بخلافت رسد از راه با سعاری ستود  
 و از او مختصر جایز است و در سال  
 ۱۰۹ در آنست و نیز ادکن بن رجاء  
 قیاس را از بنی همدانی بر آورد  
 بن عبد الملک در آن سال که ولد  
 آن در این بود و او در آن سال نیز اسپند  
 در این سال آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این  
 در این آید در این

دلا مہ

رسید منصور گفت برای این خانه و  
 اشارت بقبر کرد چه اند و ختہ گفت  
 دختر عم خلیفہ را منصور از شنیدن  
 آن سخن چندان بخندید کہ بر پشت  
 افتاد و گفت مرا رسوا کردی و از  
 جملہ منصور دوانیقی فرمانت کرد  
 اصحابش جامہ سیاه در بر کنند و کلاه  
 بلند بر سر نهند و جبہ پوشند کہ بر  
 آن نوشته باشد فسیکفیکم اللہ و هو  
 السمیع العلیم و شمشیر را بکمر بندہ  
 آویزند ابو دلامہ باہمان زی بر  
 منصور در آمد منصور پرسید ابو  
 دلامہ بر چه حالی گفت در بدترین  
 حال ہا پرسید چرا گفت یا امیر المؤمنین  
 حال آنکس کہ صورتش در وسط  
 بدنش باشد و شمشیرش بر در کونش  
 و قرآن در پشت سرش و جامہ اش سیاه  
 میخواستہی چگونہ باشد منصور بشدت  
 خندید و فرمان کرد آن زی را تغییر  
 دهند و ابو دلامہ در آن بارہ گفت  
 و کنا نرجی من امام زیادہ  
 فجاد بطول زادہ فی الفلانس  
 تراہا علی شام الر جبال کانہا  
 دنان یہود جملت ہالبرانس  
 و از جملہ ابودلامہ بر مہدی در آمد  
 و گفت مادرم ہرد و کسیکہ جام آبی

ابن قتیبہ در طبقات الشمر ا  
 اذا المرء لم یبد من اللوم عرذہ  
 فکل رداء یر تدیہ جمیل  
 وان هولم بصرع عن اللوم نفسہ  
 فایس الی حسن الساء سیل  
 و در سال ۱۰۵ در گذشت  
 دلاصی با فتح اول منسو بست  
 بدلاص بر وزن دمار و آن نام فصیحہ  
 ایست در مصر در طرف غربی نیل  
 و ابوالقاسم حسان بن غالب بن نجیح  
 دلاصی از را و بان مالک بن انس  
 و متوفی ۲۲۳ بدان منسو بست  
 دلامہ بر وزن گشادہ بمعنی  
 سیاه و ابو دلامہ کنیت زند بن جون  
 کوفی است کہ مردی سیہ چردہ بود  
 و بادب و نظم شہرہ گردید و پایان دولت  
 بنی امیہ را در یافت و در دوران  
 خلفای عباسی بلند آوازہ گردید و  
 و سفاح و منصور و مہدی را بدید و  
 در خلافت مہدی سال ۲۶۱ در گذشت  
 و نوادر او باخافا و امراء بسیار است  
 و داستانہا از نوادر او بر سر زبانہا  
 و در متون کتابہا است از جملہ دحیر  
 ہم منصور دوانیقی در گذشت و منصور  
 بر سر تربتش نشست و بر مرگ او  
 بسیار اسفناک بود در آن میان ابو دلامہ

بدستم دهد ندا رم مهدی هزار  
 در هم اورا داد تا بآن کنیزی خرد  
 مادر دلایمه بدانسان که مهدی نفهمد  
 برخیز ران زن مهدی در آمد و گفت ابو  
 دلایمه مرد و من تک مانندم خیز ران هزار  
 درهم اورا داد در آن میان مهدی برخیز  
 ران در آمد حالیکه اندوهمند بود  
 خیز ران پرسید یا امیر المؤمنین چونست  
 که اندوها کی گفت مادر ابو دلایمه  
 مرد و ابو دلایمه بی سر پرست ماند  
 خیز ران گفت پس مادرش پیش من آمد  
 و گفت ابو دلایمه مرد و من تک مانندم  
 و هر دو دانستند که فریب خورده اند  
 و از جمله وقتی مهدی از ری بیگداد  
 رسید ابو دلایمه برای مبارکباد بر او در  
 آمد و این دو شهر را خواند  
 انی حلفت لئن را ایتک سالما  
 بقری العراق و انت ذو وفر  
 لتصلین علی انبی محمد  
 و لتملأین دراهما حجری  
 مهدی گفت دلوات را فرسادم  
 اما دامت را از دراهم پر نمیکنم ابو  
 دلایمه گفت متعلق قسم دو چیز است و از هم  
 جدا نیستند گفت دانه اش را از دراهم  
 پر کنید ابو دلایمه نشست و دانه پایش  
 را پهن کرد و دراهم آنها را پر

کردند مهدی گفت کوفت بر خیز  
 گفت دامن بیرهنم میدرد بگذار آنها را  
 در کیسه کنم و بر خیزم

دلایتی منسوبست بدلایه بر  
 وزن صحابه و آن نام قریه ایست نزدیک  
 مریه از شهرهای اندلس و ابو العباس  
 احمد بن عمر بن انس بن دلهات دلایتی  
 مری صاحب کتاب اعلام النبوة و کتاب  
 نظام المرجان فی المسالك و الممالک  
 و متوفی ۴۷۸ بدان منسوبست

دلفاطانی منسوبست بدلفاطان  
 بروزن سربازان از قرای مرو و ابو  
 بکر فضل الله بن محمد بن ابراهیم  
 دلفاطانی در طبقه فقهای و ادیبان و  
 مفسران و متوفی ۵۵۷ بدان منسوبست  
 دلف بروزن گهر از دلف  
 معدولست همچون عمر از عامر و دلف  
 بمعنی لشگریست که در کارزار پیش  
 رود و از اعلام است و ابو دلف کنیت  
 فاسم بن عیسی بن ادیس عجل است  
 از امیران لشکر مأمون و معتصم عباسی  
 و بدلیری و نیرومندی مشهور است  
 گویند در یکی از جنگها بر سواری  
 نیزه فرود آورد که از او گذشت و  
 بسه از دیگر رسید و هر دو را کشت  
 و بکر بن بطاح گفت



دلفی دلوئی دلویه دلهم دلجانی دلیم دمامینی

قالوا وينظم فارسيں بطعنة  
 يوم الماح وما نراه كليلا  
 لا تعجبوا لو ان طرل قنانه  
 ميل اذا نظم الفوارس ميلا  
 ونيز در طبعه بخشندگان عربست  
 و شاعران از دهس او فراوان سيم و  
 زر اندوختند او را ستودند و نيز در  
 طبعه فاضلان و ادبان و شاعران و از  
 او است كتاب سياسة الملوك و كتاب  
 البزاق و الصيد و كتاب السلاح و كتاب  
 النزه و در سال ۱۲۶ در گذشت و ابن  
 ما كولا علي بن عبد الله هجلى صاحب  
 كتاب الاكمال از دو دمان او است  
 دلفى با در طبعش منسوبست  
 بابو دلف قاسم بن عيسى و ابو الفتح  
 هلال بن ابراهيم دلفى در شمار ثقات  
 هامان اماميه و صاحب كتاب الرد على  
 دن در آثار الرسل و اعقاب دلفى كتاب  
 الامراء و نيز ابو الحسن محمد بن محمد الله  
 بن ابي الفتح الهذلي در احوال حرماني  
 و الايام و ما و تاريخ در احوال  
 و ...  
 دلفى ...  
 و ...  
 محمد احمد بن محمد بن احمد بن  
 محمد بن دلويه از حواصلي است در

شمار فقيهان شافعى و در اصول پيرو  
 اشاعره و متوفى ۴۳۴  
 دلويه مركبست از كلمه دل  
 فارسى كه در تعريب دال آن مغنوح  
 گردیده است و ويه كلمه اعجاب بمعنى  
 چه شكفت دلى و دلويه نام نيايى  
 دلوئى مذكور است و لقب زياد بن  
 ايوب طوسى در شمار محدثان  
 دلهم برون چعفر بمعنى تاريخ  
 نيز گرگ نام دلهم بن صالح كندى  
 كوفى است در شمار محدثان خاصه  
 دلجاني با كسر اول و دو  
 منسوبست بدليجاتان و آن فريده ايست در  
 چهارده فرسنگ فم و از نوابع محلات و  
 عربان در نزيب آنرا با نيم اول و فتح دلهم  
 آرنه و ابو العباس احمد بن حسان بن  
 مطهر دلجاني در حرف بخطيب در  
 شمار محدثان در احوال منسوبست و از  
 ارمه در ترجمه ام الروابيد و لامعه  
 و زود الملاح اما كه هر سه دره از  
 محدثان و از پدر و مادر كردند  
 دلهم بر هذلي زير حدیث  
 ...  
 ...  
 ...

بزرگ در مصر در طرف شرفی نیل  
 و بدرالدین محمد بن ابی بکر بن عمر  
 بن ابی بکر بن محمد بن سلیمان بن  
 جعفر قرشی مخزومی مالکی در طبقه  
 اعلام نحویان و ادیبان و صاحب کتاب  
 تخریفة الغریب فی حاشیة مغنی اللیب  
 و شرح بخاری و شرح تسهیل و شرح  
 خزر جیه و کتاب جواهر البهور در  
 هروض و کتاب مقاطع الشرب و کتاب  
 نزول الفیث و این کتاب حاشیه بر  
 کتاب الفیث الذی انسجم فی شرح  
 لامية المعجم است و کتاب عین العمیوة  
 و این کتاب تلخیص کتاب حیوة الحیوان  
 دمیری است و غیر اینها دمامینی در  
 اسکندریه سال ۷۳۶ از مادر زاد و در  
 فنون ادبیه بارع گردید و از علم فقه نیز  
 بهره کافی برد و در جامع ازهر مصر  
 تدریس کرد و از آنجا با اسکندریه  
 رفت و بتدریس و هم بکار تجارت  
 پرداخت و از آنجا باز بقاهره رفت  
 و منصب قضا یافت اما روی دل بآن  
 منصب نشان نداد و از آنجا بدمشق  
 رفت و از آنجا بمحکمه و پس از ادای  
 مناسک حج با اسکندریه رفت و خطیب  
 جامع گردید و بدو حکم دل سپرد  
 بدریس عام و نتوانست مال و در تجمیل

مال پیش بافزدگی را در تزیید و چرخ  
 بزرگی برآید اداخت اما آنشی در  
 کار گاه افتاد و اموالش بسوخت و از  
 بیم و امخوهران بمصر گریخت و  
 و امخوهران نیز او را دنبال کردند و  
 در قاهره بر او ظفر یافتند اما تقی  
 الدین بن حجه و ناصر الدین بارزی  
 مهمش را کفایت کرد و از آنجا  
 باز بمکه رفت و از آنجا در یمن بار  
 گرفت و در جامع زبید تدریس کرد  
 اما بدنیائی نرسید و آنگاه بهندوستان  
 رفت و مردم هند بر او آوردند و از  
 محضرش استفادت کردند و اموالی از  
 آنرا فراهم کرد و در سال ۸۳۷ در  
 گذشت و از نظم او است

رمانی زمانی بسا نی

فجائت نحو من وعابت سعود

واصبحت بن الوری بالمشیه

علیلا فقلت الشب اب یعود

و در باره زنی که بی ناک بود اما غمزه

شور افکنی داشت گفت

مذعنات صناعة الجین خود

«لمتنا ههنا القنانة

لا تنقل لی کم مات فیها قتیل

حکم قتیل بدهه الجبانة

دمامی با کسر اول و دوم و سوم

دمنهوری

دمیاطی

دمیری

دمیک

منسوبست بقریه دما از فرای فلوجه  
بر کنار فرات و ابوالبرکات محمد بن  
محمد بن رضوان دمی در شمار محدثان  
ومتوفی ۴۹۳ بدان منسوبست

دمنهوری منسوبست بدمنهور  
بروزن حسن پوروآن نام قریه ایست  
در سعید مصر و تاج الدین یحیی بن  
عبد الوهاب بن عبدالرحیم دمنهوری  
در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب  
تصانیف و متوفی ۷۲۱ و احمد بن  
عبدالمعمر بن خیام دمنهوری در طبقه  
ادیبان و طبیبان و صاحب شرحی بر  
رسالة استعرا راب سمرندی و متوفی  
۱۱۹۲ بدان منسوبند

دمیاطی منسوبست بدمیاط  
بروزن شمشاد و آن از شهرهای مصر  
است و شهاب الدین احمد بن محمد بن  
احمد بن عبدالقنی دمیاطی مصری در  
شمار فقیهان شاهمی و صاحب کتاب  
اتحاف البشر فی الفرائد الاربعه  
عشر و مختصر سره حلییه و متوفی  
۱۱۱۷ و شیخ محمد مشهور بحضری  
دمیاطی فیو در نامه فقیهان شامی  
صاحب حواشی بر شرح ابن عقیل  
لقیه ابن مالک و متوفی ۱۲۸۷ بدان

دمیری منسوبست بدمیره بر  
وزن چریده از قرای مصر نزدیک دمیاط  
و کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی  
دمیری شافعی در شمار ادیبان و فاضلان و  
صاحب کتاب حیوة العیوان و شرح سنن  
ابن ماجه و شرح منهاج نووی و کتاب  
الجواهر الفریدنی علم التوحید و متوفی  
۸۰۸ و صفی الدین عبدالله بن علی  
دمیری وزیر الملك العادل ابوبکر بن  
یوب سلطان مصر و شام و جزیره و  
وزیر فرزندش الملك الكامل و متوفی  
۶۲۲ بدان منسوبند

دمیک بروزن زبیر و ابن ابی  
دمیک کنیت مشهور ابوالحسن منصور  
بن مسلم بن علی حلبی است در شمار  
ادبان و فاضلان و نحویان و شاعران و  
صاحب نصایف از جمله تتمیم شرح  
اسه ابن جنی و از نظم اوست  
أحبا بنا ان خلف البین بعد کم  
قلوباً فقیها للتفرق نیر ان  
رحلتهم علی ان القلوب دیار کم  
و انکم فیها علی البعد سکان  
و عیش الفتی طعمان قد و علقم  
کما حاله قسمان رزق و حرمان  
و در عنبر از جدا شدن از هم نشین  
است

وفائل كَيْف تهاجر تما  
ففلت قولاً فيه انصاف  
لم يك من شكلي فتار كه  
و الداس اشكال و الاف  
و در كتمان عشق و اطهار آن گفته

ان كتمت الهوى تر ايد سقى  
و اخاف العيون حيت ابوح  
لا بوحن با لذى فى ضميرى

من هواه نعدى اسر بيج  
دمينه باضم اول وفتح دوم بر  
وزن چهينه نام مادر ابوالسرى عبدالله  
بن عبيدالله است از همشيره عامر بن تيم  
الله در طبقه شعرای غزل سرا و نيكو  
پرداز عرب و ابن ابياس نمونه طبع  
رقت بار اوست

الايها صبا بجد متى هجت من نجد  
لقد رادنى سرك و جد اعلى وجد  
لقد هفت ورقه ناهى رون الندهى  
نلى فتن غنى المبان من الزند  
بكيت كما يبكى الوليد و ام اكن  
جزو عار ابدت النبى لم يكن سدى  
و تد زعموا ان الهجب اذا ن  
يمل و ان الامى رضى من الو جد  
بستن سدرى و هم ساسا  
علم ان ترب انداز خير من البراد

على ان قرب الدار ليس بنا فع  
اذا كان من هواه ليس بنى و د  
ابن دمینه در طبقه شعرای اسلامی  
است و اشعارش دلپذیر و روان و دارای  
لطف و رقت مخصوصی است از ابن روی  
بخواندن اشعارش رغبت داشتند و از  
اخبار ابن دمینه کمی در دست است  
از جمله زنی داشت که در پنهانی با  
یکی از همشیره مادری ابن دمینه عشق  
ورزید و در پوشیدگی یکریگر را  
دیدند و ابن دمینه در کعبن نشست و  
جوان را بکشت و آنگاه زنی را و  
ز آن پس یکی از نزدیکان مفتول  
ابن دمینه را کست و دمینه مصر دمیه  
است بمعنی آثار خانه بس مزده بین  
کینه دیرین

دندان بر رزن در مار ابا و  
چه فر احمد بن حمد بن حماد  
بن سعید بن هرا اری است در  
شمار میندگان ابا و صواب گفتار  
احتیاج و دندانه از است و معنی  
ان هه و ف و دندانه او را از چارری  
دندان گفتند

دندانقانی منسوخ است با دندان  
برودن بردار تا و آنجا را  
در ناحیه سرو تا دندان و ابو ممد

فضل الله بن محمد بن اسمعيل دندانهای  
در شمار فقهان و متوفی ۵۵۲ هـ در  
منسوبست

دواد بانعم اول بروزن گشاد  
بمعنی گرم روزه نیز مرد شتابکار از  
اعلام است و ابن ابی دواد کسبت احمد  
بن ابی دواد فاسی معترف عصر  
مأمون و مه صم و واین ره توکل است  
که در سال ۲۴۰ در گذشت و عامه  
بقلط آرا ابن ابی داود خوانند و  
ابو دواد کسیت جاریه بن حجاج ابادی  
است و بعضی او را حنظله بن شرقی  
آورده اند در نامه شرای نیکو پرداز  
و معاصر کتب بن اسامه ابادی که با  
رفیقش در راه رفت و آبی که داست  
بر ذیقش داد و خود از نسنگ بهردو  
بجرد و ای ارای عرب میل زند و از نام  
ابی داود است

ا کل امره تعصب نه امرأ

و ناز تحریب باللیل ناز

نیز

الماء یجری و لا یزال له

لو یجهد الماء مخرقا خرقه

دوانی ۵ سرست به و این

بروزن روان و آن از قرامی نازدین  
نارس است و در نهمب آنرا دوادین

بروزن دیان کفیه اند و از آن فربه  
است جلال الدین محمد بن سعد الدین  
اسعد دوانی گازرونی معروف به علامه  
دوانی در شمار اعظام حکمای محققان  
و صاحب کتاب انموذج العلوم و بستان  
الغایب و سه حاشیه بر شرح نچرید  
فوشجی بنام حاشیه قدیم و جدید و اوجد  
و نیز حواشی بر شمسیه و بر اشارات و  
بر تهنیب مطبق و کتاب ابواب الاشراف  
فی الحکمة العالیة و المزلیة و المانیة  
و شرح هیماکل الزر در حکمت  
اشراف و شرح عقاید همنده و شرح  
سعی فاضل خواجه نیز الدین طلوسی  
و رساله در معنی هدایا با رس و رساله  
عربی نامه با رسی و غیر آنها از کتب  
و رسائل و حواشی و شروح جلال الدین  
سال ۸۳۰ در فربه در آن ابادی زاد  
و علوم ادسه را از پدر خود فرا گرفت  
و سپس بسبب از رفت و بشرا گرفتند  
علوم بیامه و حاجه گو سیدنا ایمیکه  
در آنها متبهر گردید و از آن پس  
بوزارب یوسف بن میرزا جهان ناه  
فرا دیولو رسمه و در زمان سادات  
آق دیوانه منسب به بنام نارس یافت  
و هم به روی بهی و ستان آمد و رسائلی  
بنامها آنرا که در بدایت و اموال



است نزدیک شهر صور و ابو عبدالله محمد بن سالم بن عبدالله دوبانی در شمار محدثان بدان منسوبست

دوخله بر وزن روزنه بمعنی زنبیل لقب علی بن منصور بن طالب حلبی است معروف با بن قارح و دوخله همانست که رساله نوشت رنزد ابو العلاء معری فرستاد و بر سائله ابن قارح شهره گردید و ابو العلاء در جواب او رساله الغفران پرداخت دوخله در شمار ادیبان و شاعران است و هم حاصل لغت و شعر و هم راوی اخبار و هم پیشه معلمی و مؤدبی در شام و مصر داشت و از این رهگذر رو زی خورد و از او خواستند که این شعر را اجازه کند (۱)

(۱) اجازه در لغت بمعنی گذراندن است امامیان محدثان و ققیهان و شاعران در معنی مصطلح هر يك بکار رفته است و اکنون با اصطلاح ققیهان و محدثان کاری نداریم و اصطلاح شاعران را که مناسبت ذکر آنرا اینجا کرد بیاوریم و اینست که شاعر مصرعی را که دیگری گفته تمام کند مانند مصرعی که معتمد بن عباد در وصف اب بر که که سیم بران ورید و سطح آنرا مانند دانه های زره نمود گفت نسج الریح علی الما زرد و ره یک که دخترش که بر کنار بر که بود گفت یا له در عا منیماً لو چمد (بقیه در ستون بعد)

لعل الذی تخشاه یوم به تنجو  
و یا تهاک ما تر جوه من حیث لا ترجو  
گفت

فتق بحکمیم لا مرد لحکمه  
فمالک فی المقدر دخل ولا خرج  
و در سال ۳۵۱ در حلب از مادر زاد و سال وفاتش بنظر نرسید دورانی با فتح اول و دوم و تشدید رای بی نقطه منسوبست بدوران از قرای فم الصلح واسط و از این قریه است مصدق بن شیب دورانی صلحی در طبقه نعو بان و در صلحی بیاید دورقی منسوبست بدورق بر

( ما بقی از ستون قبل )  
و نیز اینست که شاعر بر شعر دیگری شعری بیفزاید مانند شعر دوخله و مانند این دو شعر که مانی موسوس شنید  
حجیوها عن الریح لانی  
فلت یا ریح بلغیها السلام  
لورضوا بالحیجابهان ولكن  
منعوا عند الوداع کلا ما  
و  
فسمعت هم فلت لطفه  
ویک ان زرت طیفها الاما  
حیها بالسلام سرا والا  
منعوا لکیده هم ان یناما  
و نیز اجازه را شاعران در این معنی بکار برند که حروف روی در مخرج از یکدیگر دور باشند مانند طاو دال

وزن رونق و آن نام قصبه ایست در خوزستان و ابو مسلم محمد بن شیرویه تاجی دورقی که ابن مردویه حافظ مشهور از او حدیث کرد بدان منسوبست و نیز دورقی منسوبست بدورقه از قرای اندلس و ابو محمد عبدالله بن حوش دورقی دز شمار مقرران و نحویان و شاعران و متوفی ۵۱۲ و ابوالاصبح عبدالعزیز بن محمد بن سعید بن معاویه بن داود انصاری دورقی صاحب کتاب شرح الشهاب و متوفی ۵۳۴ بدان منسوبند

دوری منسوبست بدوربروزن کور و آن نام هفت موضع است از جمله دور بغداد و از این جا است ابو عمر حفص بن عمر بن عبدالعزیز ازادی دوری بغدادی در طبقه مقرران و نحویان و پشوی قاریان در عصر خود و راوی ابو عمر بن علاء و کسائی و هم از شاگردان آن دو و صاحب کتاب ما انفقت الفاظه و معانیه من القرآن و کتاب اجزاء القرآن و غیر اینها و متوفی ۲۴۶ و از جمله دور سامرا و ابوالطیب محمد بن فرخان بن روزبه دوری که از چند حکایاتی در تصوف نقل کرد بدان

دوربستی منسوبست بدوربست بر وزن خو نیست معرب درشت از قرای تهران در کنون وری در پیش و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوربستی رازی در طبقه اعلام علمای امامیه و معاصر شیخ طوسی و صاحب کتاب الکفایه در عبادات و کتاب یوم ولیة و کتاب الاعتقادات و کتاب الرد علی الزیدیه و غیر اینها ابو محمد نجم الدین عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوربستی در شمار ققیهان و صالحان امامیه و در ۶۰۰ بدان منسوبند

بست بد

بروزن پوشاک و آن نام چندین موضع است از جمله دو بارک در شرقی بغداد و ابو جعفر محمد بن صباح بن از دولابی بغدادی در شمار محدثان که احمد بن حنبل از او روایت کرد و در سال ۲۲۲ در ۷

بود و اکنون بشهر تهر آن چسبیده است و ابو بشر محمد بن احمد بن حماد بن سعد دولابی رازی در طبقه محدثان و مورخان و صاحب تصانیف در مواید و وفیات علماء از جمله



دول دولعی دومی دوقی دونی دویری دویسی دویم

والاسماء و متوفی ۳۲۰ از آن قریه است  
 دول بروزن غول از اعلام است  
 و نام نیای احمد بن محمد بن حسین بن  
 حسن بن دول قومی است صاحب  
 تصانیف از جمله کتاب خصایص النبی  
 و کتاب شواهد امیر المؤمنین و فضائله  
 و کتاب المناقب و کتاب المصائب و  
 غیر اینها و متوفی ۳۵۰

مسوسست بد و لهیه  
 بروزن کوثریه و آن از قرای موصول  
 است و ابو القاسم عبدالملک بن زید بن  
 یاسین دولعی معروف بخطیب دمشق  
 که سال ۵۰۷ در قریه دولعه از مادر  
 زاد و در دمشق زیستن گرفت و در سال  
 ۵۹۸ در گذشت بدان مسوسست

دومی بروزن دومی از اعلام  
 است و نام دومی بن فیس صحابی  
 خزدجی و لقب ابو الهاسم عمر بن حفر  
 بن محمد رخرایی از اهل علمای شهر

پنج مجاهد بزرگ و کتاب الفواقی  
 و کتاب اللغات و نیز دومی منسوب  
 است بدومه بروزن سمرقند از قرای  
 دمشق و ابو عبدالله محمد بن هلال بن  
 یزید بن یزید بن یزید بن یزید بن  
 یزید بن یزید بن یزید بن یزید بن

دوقی منسوبست بد و نق بر  
 وزن رونق از قرای نهاوند و عمیر بن  
 مرداس دونهی از راویان عبد الله بن  
 نافع صاحب مالک بن انس بدان  
 سو بست

دونی منسوبست بد و نق بروزن  
 خون از قرای دنور و ابو محمد  
 عبدالرحمن بن محمد بن حسن دونی  
 در شمار صوفیان و محدثان و متوفی  
 ۵۰۱ بدان مسوسست

دویری منسوبست بد و نق بروزن  
 ورن زبیر از قرای نیشابور و ابو عبدالله  
 محمد بن عبدالله بن یوسف بن خورشید  
 دویری نیشابوری در شمار محدثان  
 و از راویان اسحاق بن راهویه و متوفی  
 ۲۰۷ بدان مسوسست

دویسی منسوبست بد و نق بروزن  
 وزن زبیر از قرای بهی و ابو عبدالله  
 جعفر بن محمد بن عباس دویسی در شمار

نکارند کردند چنین نزار رسد  
 که دویری بوده پس نام آن قریه است  
 و می نماند تهریب آنرا در وقت دو کلمه  
 و بدوش لبرون داده است

دویم بروزن زبیر نا بدو  
 دویسی دویسی دویسی دویسی از



بگویم گفت چیز برا حقه تو گفتنی دانستم و جهل تو پنداشت که من آنرا نفهمیدم ابن دهان دانست که آهنگ آن دارد که از هر دری که تواند او را بخشم آرد گفت مقصودت را دانستم و بدان که مثل تو و من مثل پشه و فیل است و چنین گویند که پشه بر پشت فیل نشست و چون خواست بپرد گفت بای استوار دار تا بر من فیل گفت نشستن ترا بر پشتم هیچ ندانستم تا چه رسد بر بدنت و وجه الدین در مذهب پائی استوار نداشت زیرا در آغاز مذهب حنبلی داشت و از مذهب بگردید و مذهب حنفی را برگزید و از آن مذهب نیز سپس روی گردانید و بمذهب شافعی گرایید و از نظم او اسع

اهملت ملامی فی اجننا بی لعشر  
 طقام لنا م جود هم غیر مرتجی  
 تری با نهیم لا ببارك اننا فهم  
 علی طالب المعروف ان جاء مرتجا  
 حموا مالهم والدین والدرن منهم  
 مباح فما بنشون من هجوهن هجا  
 اذا شرع الاجود فی الوجود منهجا  
 لهم شرعوا فی البخل سبه بن منهجا  
 و در سال ۶۱۲ در گذشت

و ادیبان و مفسران از مردم واسط بود و هم از زیور چشم بی بهره و با پدرش بیفداد رفت و هم در آنجا بزیست و در چندین علم با رع گردید و بدانش پروری پرداخت و از خصایص او دو چیز بود یکی نشاط خاطر تا آن جا که بی نشاط نزیست و دیگر بردباری چندانکه بخشم فرو رفت و هر اندازه کوشیدند خشمش را به حرکت آرند نتوانستند و این خبر یکی از حربیان رسید گفت چنان نیست که گوئید و هنوز حریفی را در میدان خود ندیده است نا اورا بخشم آرد و گرنه بخشم شود و بر او درآمد و از او پرسشی از نحو کرد و پاسخ آنرا گرفت گفت چنان نیست که گفتمی و در پاسخم راه خطا رفتی گفت بار دیگر جواب را بشنوسایند سخنم از مقصودم گویا تر بود و پاسخ را چنان که خواستی نتوان رساندم و باز پاسخ را واضحتر داد گفت همجنان در پاسخ گوئی بخطا رفتی و شکفت از تست که با این بیداشتی خود را به دشمنان خزانگی باز بیشتر با او ملاقات کرد و گفته شد که جواب را در مدت نماند و کردی و هرگاه بخوای راه مرا از آن دو بار برایت

## دهایه دهجی دهرانی دهشوری دهقان دهقی دهگ

- دهایه بروزن صحابه بمعنی  
 زیرک بودن است و آن نام نیای ابوالا  
 زهر ضحاک بن سالم است و در مرثی بیاید  
 دهجی منسوبست بد هجه بر  
 وزن پنبه معرب دهجی از قرای اصفهان  
 و ابوصالح محمد بن حامد دهجی در  
 شمار معدنان بدان منسوبست  
 دهرانی منسوبست بدهران بر  
 وزن غلطان از قرای یمن و ابو یحیی  
 محمد بن احمد بن محمد دهرانی در شمار  
 مقرران بدان منسوبست  
 دهشوری منسوبست بدشور  
 بروزن سرشور از قرای غربی نیل از  
 از اعمال جیزه و ابواللیث عبد الله بن  
 محمد بن حجاج بن عبدالله بن مهاجر  
 دهشوری در شمار معدنان و متوفی  
 ۳۲۲ بدان منسوبست  
 دهقان با کسر و سکون معرب  
 دهبان است بمعنی نگهبان ده نه معرب  
 دهگان و بمعنی کشتکار و مرد و از  
 اغلاط خواص است و جای توضیح  
 بیشتر آن اینجا نیست و آن لقب محمد  
 بن صالح بن محمد همدانی است در  
 شمار معدنان خاصه  
 دهقی منسوبست بد هق بروزن  
 رمق معرب دهک فارسی بمعنی ده  
 کوچک و نام یکی از قرای ری و  
 بن محمد دهقی در شمار ثقات امامیه  
 صاحب کتاب الاصول الخمس و کتاب  
 النبات بدان منسوبست  
 دهکی بافتح اول و دوم منسوبست  
 بد هک معرب دهک فارسی و آن نام  
 همان قریه است که در ری است و تعریب  
 در صورت دوم فقط بفتح اول آن اکتفا  
 کرده است و تعریب از این تفتنها بسیار  
 دارد و ابوالقاسم علی بن ابراهیم بن  
 محمد دهکی در شمار راویان اخبار  
 و گرد آوران اشعار و از شاگردان  
 ابوالفرج اصفهانی صاحب اغابی بدان  
 منسوبست و نیز دهک نام محنتی است  
 در قزوین و عزیز الله دهکی معروف  
 بدرویش دهکی در شمار شاعران قرن  
 نهم و از ندیمان سلطان یعقوب بدان  
 منسوبست درویش در آغاز پیشه  
 جولاهی و خشت مالی داشت بدریج  
 خاطرش نظم شعر مایل گردید و  
 بمناسبت سر آغاز شهری که در مجلس  
 سلطان یعقوب خواند و پسند خاطر  
 سلطان گردید و در سلك ندیمان وی  
 منظام گشت و از نظم اوست  
 رقی بسوی غربت و این بود رای تو  
 کز رفتن توجان دهم ایجان فدا

از شهت دوست نیر اگر بر جگر زدم  
نی رویدم دسب و ورآن بیشکر خورم  
نه از بیکال دود دهر - و حدیثک راه پیمایش  
حوزیکو میرود نا آنکه بیکان است در  
پایش

دهن الخصا دهن بروزن قفل  
بمعنی روغن و چربی و حصا بروزن  
کجا جمع خصیه بمعنی حایه و آن لقب  
حسین بن همة الله موصلی است از  
اعیان شعر و ادب و در آغرا حاکم موصل  
اورا باوخت و در همان شهر تدریس  
پرداخت و سپس روی از او سگردانید  
ناچار بطرف صلاح الدین کوچید و  
از او و سپس از فرزندش نوازس دید و در  
حلب تدریس و امور گاری رور گار  
گذرآید و در سال ۶۰۸ در گذشت و از  
بظم او است که عید خود را از عید دیگران  
بمیان دن معنوی جدا کرده است  
حج الناس با عیاد هم

لا حول الا الله  
و انما اعظم سروری بها  
اللهم من اهو ی بلا عار  
ارقیها حول الی فابل  
لاناها غایة اوطاری  
و در عنذرار با حیر دیدار گفته است  
و ای وان احرب عنکم زبارتی

لهذر فانی فی المودة ازل  
دما الود تکریر ال زیارة دایماً  
ولکن علی ما فی القلوب المعول  
دهنی باضبط پیش منسوبست بد  
هن بن معاویه بن اسلم بن احمس بن غوث  
که پدر تیره ایست از قبیله بجیله و ابو معاویه  
عمار بن خباب بجلی دهنی کوفی در سار  
فقیهان و محدثان خاصه بدو منسوبست  
دیار بکری منسوبست بدیار  
بکر که نام ولایتی است در آسیای  
صغیر و هم نام شهری است در آن و  
حسن بن محمد بن حسن دیار بکری  
در طبقه فقیهان مالکی و ارفضیات مکه  
و صاحب کتاب تاریخ الخمسن در سیرت  
نبویه و رساله در مساحت کعبه و مسجد  
الحرام و متوفی ۹۸۲ بدان منسوبست  
دیباچه بروزن بی پایه در  
چندین معنی بکار رفته است - پارچه  
حریر که ناره بود آن ابرشام باشد -  
رخسار و بخصوص کونه و دیباچتان  
دو گونه اند - سر آغاز کتاب و دیباچه  
بمعنی دوم لقب محمد بن اسماعیل  
صادق است و او را از آن روی که زیبا  
روی بود دیباچه گفته اند ابو النرج  
اصفهانی در کتاب مقال الطالیین  
نوشت که دیباچه مردی داخل بود

و از پدرش بسیار حدیث گردتا آنجا که نوشت و در دهش بدار پابه بود که خدیجه دختر عبید الله بن حسین بن علی گفت هرگز از خانه بیرون نرفت که با همان جامه که پوشیده بود بر گردد و آنرا نبخشد و شیخ مفید در ارشاد نوشت که دیباجه مردی دلیر بود و یکروز روزه گرفت و یکروز افطار کرد و بارای زیدیه که امام بایدهمشیر کند و بیرون تازد موافق بود و سال ۱۹۹ در مکه خروج کرد و زیدیه جبار و دبه باو گرویدند و نصرتش را گردن گرفتند و عیسی جلودی از طرف مأمون با او بجنگید و بار انس را از گردن سزا کند و خود او را سزد دستگیر کرد و نزد ما و نرستاد ما و ن ایرا بدرد زیدیه گرفت و ایزد باو داد و در خراسان ما و ن را اسیر زد

دیباجی دینو دست با سحر علی بن

ادام بر حسن مدنی بن حسن بن علی بن ابیطالب ملامب با دیباج اکبر و مه مد بن داسم حسینه دیباج ار اعلام سلام ادامیه و درمه میاد باو هذ مرتبت و نیر دیباجی که در ا گویند کما دیباج (ابو دیباج) بزر مد و اپار هه های ابریز من و آن ا بر سل بن ا

بن عبدالله بن احمد بن سهل دیباجی بغدادی است از منایخ تلمکبری و صاحب کتاب ایمان ابوطالب و متوقی ۳۳۰

دیبج بر وزن حیدر اغت نوی است بمعنی سفید و بعضی باغبان بقطه دار آنرا ضبط کرده اند و آن لقب نیای ابو عبدالله و حبه الدین عبدالرحمن بن علی بن حمد بن عمر شیبانی زیدی است در شمار اعلام فقیهان و محدثان و ادیان و مورخان و صاحب کتاب بغیة المسفید فی اخبار مدینه زید تا سال ۹۰۱ و کتاب قره العیون فی اخبار بن المأمون و کتاب احسن الساوک فی من ولی زید من الساوک و کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول من حدیث الرسول و کتاب تمییز التلمیب من الایمان و ما در و حال السنة الثانی من التلمیب و کتاب و نائل الیم و اعاد این دیبج اردات ندانی است که در عصر خود بلد آرا زه آرد یسد و دانش ربان ار نه رها فراسویش کمر بیاد و دانش سپهره ها بردند و در زه کیه رشهره اس استرد که انهم سر و ا رد که در ا کند و مردم را بدانش رسد و ن گردید و

دیبلی

دیر بلوطی

دیر عاقولی

دیر قنی

هم توجه مخصوصی بود که الملك الظافر باو داشت و قریه ها و مزارع باو بخشید و خلعتهای گران بها اورا داد و در جامع زبید او را بسمت تدریس بوقرار کرد و این دیبع نیز از عمر خود بر آن انرحد اکثر استفادات را کرد و در سال ۹۴۴ در سن هفتاد و شش سالگی در گذشت و چنانچه نوشتیم دیبع لقب نیای او است و غلامی از مردم نوبه که زرخریدشان بود اورا در کودکی دیبع (سفید) خواند و بر او ماند

دیبلی بافتح و سکون یای حطی و ضم بای ابجد منسو بست بدیبلی و آن شهر بست مشهور در ساحل دریای هندو احمد بن نصر الله دیبلی تتوی که در تتوی گذشت بدان منسو بست و چون در ذیل تنه ترجمتش باختصار گذشت در اینجا مانده آنرا بنویسم نصر الله پدر وی در شمار فقیهات حنفی و در شهرتته منصب قضا داشت و خود مذهب اما میه را برگزید و از تته بخراسان کوچید و فقه و حدیث و ریاضیات و کلام را از اساتید آنجا فرا گرفت و از آنجا آهنگ شبراز کرد و چندی از محضر مولی میرزا جهان شیرازی استفادت کرد و از آنجا بهند وستان

رفت و بار زیستن گرفت و بتدریس و تألیف پرداخت و از آثار او است کتاب الفی در وقایع یک هزار سال پس از رحلت ختمی مرتبت امانا و وقایع سال ۹۸۴ از رحلت مطابق با ۹۹۴ از هجرت بیش نوشت نیز رساله در اخلاق و رساله بنام خلاصه الحیوة در تاریخ حکماء و رساله در اسرار حروف و رموز اعداد و پس از یک هزار و کسری در لاهور گشته گردید

دیر بلوطی دیر بر وزن خیر و بلوط بر وزن تنور منسو بست بدیر بلوط و آن قریه ایست از توابع رمله و ابوالحسن عبدالله بن محمد بن فرج بن قاسم لخمی دیر بلوطی در شمار مقرنان بدان منسو بست

دیر عاقولی عاقول بر وزن شاپور و آن منسو بست بدیر عاقول میان مدائن و نعمانیه از نوابغ بغداد و ابوالحسن عبدالکریم بن هیشم بن زیاد بن عمران قطان دیر عاقولی در شمار مجددان از آن قریه است

دیر قنی قنی باضم و تشدید نون منسو بست بدیر قن از قرای بغداد و ابوبشر متی بن یونس دیر قنی در طبقه حکیمان و معاصر بالمتدروالراضی

عباسی و شارح کتب قدما و صاحب  
کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل  
اصل الشعر و کتاب الکون و الفساد  
و کتاب السماء و العالم و متوفی ۳۰۸  
بدان منسوبست

دیری منسوبست بدیر بروزن  
خیر و آن نام معبد رهبانان است که  
دور از آبادی و اجتماع مردم سازند  
و دیر های رهبانان بسیار است و جمعی  
از دانشمندان بخصوص در آن باره  
کتاب نوشته اند و در نسبت آنرا با  
چیزی که بآن چسبیده است آرند  
و نیز منسوبست بدیر و آن بخصوص  
نام قریه ایست از قرای نعمانیه بغداد  
و ابو عبدالله حسین بن هداد بن محمد بن  
ثابت دیری معروف بنوری در طبقه  
نحویان و مقرران و فقیهان و شاعران  
بدان منسوبست دیری نایینا بود و در  
بغداد بزیست و بتدریس نحو و لغت و  
قرآت پرداخت و چندین دیوان عرب  
را حفظ داشت و راه پارسایی را رفت  
و نظمش پخته و نیکو بود و از نظم  
اواست

بابی ر هم تبلیح لی  
عن رضی فی طیه غضب  
صبح طلعتی

بظلام الصدق ینتقد  
وسقی بالکأس مترعه  
صهباء مثل الشمس تلتهب  
فهی شمس فی یدی عمر  
و کلا عقد بهما الشهب  
و لها من ذاتها طرب  
ولهذا یرقص الحبب  
و در سال ۵۶۲ در گذشت

دیز کی با کسر و سکون  
منسوبست بدیزک از قرای سمرقند  
و عبدالعزیز بن محمد دیز کی سمرقندی  
در شمار محدثان و واعظان و متوفی  
۳۰۸ بدان منسوبست

دیسیم بر وزن حیدر بمعنی  
خرس و بچه آن نیز روباه و بچه آن از  
اعلام است و نام دیسم بن ابی داود  
کوفی است در شمار محدثان امامیه  
دیک الجن دیک بر وزن نیک  
و جن بروزن سن بمعنی جانوری که  
در مرغزار ها باشد و آن لقب ابو محمد  
عبد السلام بن رنجبان جمعی است از  
ای دولت عباسی و شعرش بجزا  
موصوف است و در مرانی امام حسین  
قبائند و قطعانی نیکو دارد و ابو نواس  
وقتی گذرش بر حمن افتاد آهنگ  
دیدن دیک الجن کرد اما دیک الجن



خود را کوچکتر از ابو نواس دانست  
و دریغ داشت او را دیدار کند ابو نواس  
دریافت و بکنیز کی که در خانه دیک  
الجن ایستاده بود گفت بمولای خود  
بگو تو دلپای مردم عراق را باین شه  
خود شیفته کردی و در فتنه افکنندی  
مورده من کف ظلمی کمانما

تساولها من خده فادارها  
دیک الجن از شنیدن آن سخن  
نیروئی گرفت و از ابو نواس پذیرائی  
گرمی گرد و پیش از آن ابیات زیر است  
بها غیر معدول فدار خمارها  
وصل بحبالات العبوق استکارها  
ونل من عظیم الردف کل عظیمه  
اذا ذکرت خاف الحفیطان نارها

ولا تسق الاخمرها و عفارها  
فقام یکاد الکأس نحرق کبه  
بن النمس او من و جنبیه استمارها  
ظللنا بایدیننا تمنع رو حها  
فناخذ من اقدامنا الراح نارها  
و در سال ۲۳۵ در گذشت

دیلم بر وزن حیدر در چندین  
معنی بکار رفته است ستمنی - بیانی  
از کمار حوض که مورچگان و کسگان  
در آن گرد آیند - سپاه بسیار و این

معنی را از همان اجتماع مورچگان  
بعاریت گرفته اند - در اج نر - مرد  
که در دیلمان گیلان زیستند و آن نام  
دیلم بن فیروز حمیری صحابی است و  
باید دانست که این ششخص غیر از فیروز  
دیلمی است که از مردم عجم بود و  
اسود عسلی را کشت

دیلمانی منسوبست بدیلمان و  
آن نام بخشی است در گیلان در جنوب  
لاهیجان دارای جنگلهای فراوان و  
مرکز آن نیز بنام دیلمان است و این  
بخش مرکز ملوایف دیلم است که  
دارای اقلناار شدند و از این قریه است  
ابو محمد عبدالله بن اسد بن یوسف  
دیلمانی در شمار مجددان

منسوبست بهایر نه دیلم  
که در دیلمان زیستند و از این دلایره  
یا منسوب بآن دلایره است ابو محمد  
حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی از  
اعلام علماء و مجددان و صاحب کتاب  
نماد القا

وصف این کتاب سید علی بن عثمان گفته است  
اذا ضلت قلوب عن هدایها  
فلم تدر القاب من الذواب  
فار شد ها جز الک الله خیرا  
بارشاد القلوب الی السموات

نیز کتاب غرر الاخبار و درر الانار  
و کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین  
و از نظم او است

صبرت و لم اطلع هوای علی صبری  
واخفیت ما بی منک من موضع الصبر  
مخافه ان یشکو ضمیری صبا بیتی  
الی د معنی سرأ فتجری و لا ادری  
و در عصر شهید اول زیسته است

نیز ابو شجاع شیرویه بن شهر دار  
دیلمی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب  
کتاب الفر دوس و تاریخ همدان و  
کتابی در حکایات و منامات و متوفی  
۵۰۹ نیز ابو یعلی سلار بن عبدالعزیز  
دیلمی و در سلار بیاید

دیماسی منسوبست به دیماس  
بروزن بیدار و آن نام موضع مرتعی  
است در وسط شهر مستقلان کناره مسجد  
جامع و ابوالحسن محمد بن عمر بن  
محمد امزیز دیماسی در شمار متدندان  
بدان منسوبست

دیمرتی منسوبست بدیمرت  
بروزن بیدار و آن از قرای ادیبان  
است و صاحب بن عبدالوزیر در اشقیاق  
بآن گفته است

یا اصفهان ستیت الیش، دن بلد

فانت مزبح اولاری و اولانی

ذکرت دیمرت اذطال التواء بها  
و این دیمرت من اکناف خرجان  
و ابو محمد قاسم بن محمد دیمرتی  
اصفهانی در شمار ادیبان و صاحب  
کتاب تقویم الالسنه و کتاب العارض  
فی الکامل و کتاب تفسیر الحماسه و  
کتاب غریب الحدیث و کتاب الابانه  
بدان منسوبه

دیمسی منسوبست بدیمس بر  
بروزن بیکس از قرای بخارا و ابو  
طاهر محمد بن یعقوب دیمسی بخاری  
در شمار اعلام متدندان و متوفی ۴۳۰  
بدان منسوبه

دینار بروزن بیدار بمعنی زر  
مسکوک از اعلام است و ابن دینار  
همدانی در شمار فقیهان شافعی است  
و صاحب کتاب الشروط ابن ندیم در  
فهرست گفته که کتاب الشروط کتاب  
بزرگی است و نزدیک هزار ورق و  
در نهایت خوبی

دیناری منسوبست بدینار  
نیای ایزد حسن عامر بن محمد بن حسن  
دیناری در شمار ادیبان و متوفی ۴۶۳

ز دینار نام هجایی بوده است درری

وحسین بن علی دیناری رازی در شمار  
محدثان بدان منسوبست

دینوری منسوبست بدینوربر  
وزن نیشتر وهربان آنرا بافتح نون  
خوانند و آن قصبه ایست در جنوب  
سنقر بر سر راه همدان بکرمانشاهان  
مرکز آن صحنه است و ده بیستون  
در این قسمت واقعست و جمعی از اعلام  
دانشمندان از آن قصبه اند از جمله  
ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه  
دینوری مشهور باین قتیبه و در قتیبه  
میاید و از جمله ابوحنیفه احمد بن داود  
بن و تند دینوری در طبقه نجویان  
و لغویان و مهندسان و منجمان و  
حاسبان و شاگرد ابن سکیت و متوفی  
۲۹۰ و صاحب کتاب الباه و کتاب  
ما یلحق فیہ العامه و کتاب الفصاحه  
و کتاب الانواء و کتاب حساب الدور  
و کتاب البعث فی حساب الهند و کتاب  
الجبر و المقابله و کتاب البلدان و کتاب  
النبات و کتاب الرد علی لغزه الاصفهانی  
و کتاب الجمع و التفریق و کتاب  
الاخبار الطوال و کتاب الوصایا و  
کتاب اصلاح المنطق و کتاب القبله  
و الزوال و کتاب الکسوف و غیر اینها  
ابوحنیفه دینوری از نوادر ایام بود

و ابوحیان توحیدی در کتاب تقریظ  
الجاحظ نوشت که من بر آنم که اگر  
جن و انس بر ستایش سه تن اتفاق  
کنند تا گیتی گیتی است از مقدار  
استحقاقی که دارند بر نیابند اول ابو  
عثمان عمرو بن بحر جاحظ دوم ابوحنیفه  
دینوری و سوم ابو زید احمد بن  
سهل بلخی و از جمله ابو علی احمد  
بن جعفر دینوری پدر زن نعلب  
در شمار اعلام نجویان و صاحب کتاب  
المهدب در نحو و کتاب اصلاح المنطق  
وی از دینور بیصره رفت و از مازنی  
کتاب سیبویه را فرا گرفت و آنگاه  
بیغداد رفت و از مبرد اسفادت کرد  
و از آن پس بمهر رفت و در سال ۲۸۹  
در گذشت و از جمله ابو عبدالله حسین  
بن هبة الله دینوری معروف بجلیس  
نحوی و در جلیس گذشت

دیوانچی منسوبست بدیوانچه  
از قرای هرات و ابو عبدالله رحمة  
بن عبدالرحمن بن موهق بن ابی الفضل  
دیوانچی در شمار محدثان و متوفی  
۵۰۵ بدان منسوبست و بعضی دیوقانی  
آنرا ضبط کرده اند و این تعریب نا  
پسند آن است

دیوانی با کسر اول منسوبست

یوری

ذابل

ذاذیخی

ذویه

بدیوان و معنی آن راسپس آرم و آن لقب مجید الدین محمد بن ناصر بن محمد است که شیخ منتجب الدین او را در شمار فضلاء بنام آورده است و نیز لقب حمدان دیوانی است که در طریق شیخ صدوق افتاده است و باید دانست که دیوان با همین شکل در زبان فارسی و عربی هر دو بکار رفته و معرب است و ریشه آن در فارسی دانسته نشد که چیست و این چند معنی را دهد ۱ دفتری که در آن لشکریان و عطاپای مردم در آن نوشته شود ۲ جائی که صحیفه ها و نامه ها انباشته شود ۳ کتابی که در آن اشعار و رسا تل ثبت گردد ۴ مکانی که در آن به دعای اشخاص رسیدگی شود و از همین معنی عدالته خانه و در بارشاه مأخوذ هستند دیوانی کسی است که بایکی از آن مراد نه بود رساند

دیوری نیز بست بدیور بر وزن بیسر از قرای بیهق و ابو علی احمد بن حمدویه بن مسلم بیهقی دیوری در شمار اعلام مهندنان که با اسحاق بن راغویه در طلب حدیث رحلتها کرد و در سال ۲۸۹ در گذشت بدان منسوبست ذابل با فتح ذال نقطه دار بر

وزن کامل بمعنی لاغراندام نیز باریک نام ذابل بن طفیل سدوسی صحابی است ذاذیخی بافتح هر دو ذال نقطه دار منسوبست بذاذیخ از قرای حلب و حسین بن احمد بن ابوبکر ذاذیخی حلبی در شمار ادیبان و صاحب کتاب الفیض المتبوع فی المسموع و کتابی در سیاست و قصیده در بدیع بنام البدیعیه الغراء که در آن بقنون بدیع اشارت کرده است و متوفی ۱۱۷۵ و صالح بن ابراهیم ذاذیخی حلبی از شاعران قرن دوازدهم بدان منسوبند

ذؤیب بروزن زیر مصغر ذئب بمعنی گرگک از اعلام است و نام ذؤیب بن کلیب بن ربیعہ خولانی صحابی است و نخستین کسی است از مردم یمن که به پیغمبر گروید و پیغمبر او را عبدالله نام داد و ابو ذؤیب کنیت خود یلد بن خالد بن محزر بن زبید هذلی است در طبقه محضرمین که دوره جاهلیت اسلام را دید اما پیغمبر را ندید و پس از وفات پیغمبر بمدینه رسید و مردم مدینه را دید که حواریان حاجیان که بتلبیه بانگ بردارند بگریزند پرسید چرا چنان گریزند گفتند پیغمبر در گذشت و در چنگک افزیتیه که با عبد

بن زبیر رفت در خلافت عثمان سال  
 ۲۷ در گذشت ابو ذؤیب در شاعری  
 بدان پایه بود که از حسان بن ثابت  
 وقتی پرسیدند از هر کس شاعر تر  
 کیست گفت ارقبیله که ساعرند پرسید  
 گفتند آری گفت قبیله هذیل و از  
 قبیله هذیل ابو ذؤیب و مشهور تر است  
 قصاید ابو ذؤیب قصیدت عینیه او است  
 که در مرگ فرزندانش گفته است  
 و در این قصیدت بر همه شاعران پیش  
 افتاده است و شاید مرگ پنج فرزند  
 او در یک سال آنها در طاعون آنها  
 در مصر پیش فریخت او را آماده  
 کرده است و ابیاتی چند از آن  
 بیارم

امن الضون و ربه تو جمع  
 والدهر لبس بهت من بجزع

و دی بی مایه و بی مسره  
 بعد السرور و بهره ما بهلم

فالن بعد هم کبان حد افها  
 کما - نروان وهو عور بدمع

ولقد حرصت بالاداء عنهم  
 واذا نمية املت لا ندمع

واذا المية ادمت اعطارها  
 ا لوس کل ميمة لا تنفع

و تحلدی السامات ار بهم

انی لریب الدهر لا اتضعضع  
 لابد من تلف و قیم فانظر

ابارض قوماک ام باخری المضحج  
 و النفس را غبة اذا رغبتها

و اذا ترد الی قلیل تفنح  
 کم من جمیع النمل ما شمی الهوی

کا بوا بعینش ناعم فصعد عوا  
 والدهر لا یسعی علی حد ناه

چون السحاب له حدائد اربع  
 و ان مصیده هفته

وفنی جعفر پسر منصور دو انیقی مرد  
 منصور بر بیع گفت بین در عشیره من

کسی هست که فصد عینیه ابو ذؤیب  
 را بنهاد سپرده باشد ربع نگر است

و گفت نبی هاشم همه حاضرند اما  
 هر کدام آنرا بخاطر نسر دهاند

مصیبتم در هر کس فرزندانم  
 از این روی که باد بی اعتنا شد

آنگاه گفت بین در این گریبان و دیگر  
 مردم کسی هست که آنرا از حه ظخراند

چمن دوست دارم آنرا از دغان کسی  
 منوم ربیع پسر دبی را حاضر کرد

و پیر قهینده را حیران کرد و خواند  
 والدهر لبس بهت من بجزع

منصور گفت راست گفت و این

مصراع عراضدبار بخوان تا این مصراع  
بر من نیک در آید تا باین شعر رسید  
والدهر لایقی تا آخر گفت ابو ذؤیب  
باین شعر دلارام گردید

ذبان با کسر اول و تشدید های  
ابجد جمع ذباب بمعنی مگس و نیز مگس  
انگبین و ابو الذبان کنیت عبد الملك  
بن مروان دومین خلیفه مروانی از بنی  
امیه است و در زمان خلافت عبد الملك دو  
حادثه مهم اتفاق افتاد یکی طغیان عبدالله  
بن زبیر بود در مکه و حجاج بن یوسف  
سال ۷۳ هجری بآن پایان داد و پیاداش  
آن از طرف عبد الملك والی عراق  
گردید و دیگر خروج مختار بن ابی  
عبیده ثقفی بود که بین النهرین و بخشی  
از ایران اطاعت او را کردن نهادند  
امادر جنگی که مختار با صعقب بن  
زبیر کرد کشته گردید و عبد الملك  
یکسر متوجه بر انداختن عبدالله بن  
زبیر شد و عبد الملك در سال ۶۵  
بخلافت نشست و در سال ۸۶ در دمشق  
در گذشت و ابن شحنه حنفی نوشت که  
عبد الملك را از این روی که دهانش بد  
بو بود ابو الذبان گفتند تا جامی که  
مگسان وقتی از پیش دهانش بر بندند  
مردند و این خلکان نوشت که لبابه دختر

عبدالله بن جعفر بن ایطال لب (ع)  
همسر عبد الملك بود عبد الملك وقتی  
سیبی را دندان زد و بطرف لبابه افکند  
لبابه کاردی طلبید عبد الملك پرسید  
کار در برای چه خواهی گفت خواهم  
گزند را از آن دور کنم عبد الملك  
اورا طلاق داد و بعلی بن عبدالله بن  
عباس بن عبد المطلب شوهر کرد  
ذبیانی منسو بست بذبیان بر  
وزن عثمان و با کسر اول نیز درست  
است و آن نام پدر قبیله ایست از عرب و  
از این قبیله است نابغه ذبیانی شاعر  
شعیر عرب و در نابغه بیابد

ذخکنی منسو بست بدخکث  
بر وزن جعفر از قرای ماوراء النهر و  
ابو نصر احمد بن عثمان بن احمد  
ذخکنی در شمار پیشوایان حدیث و  
متوفی ۵۰۶ بدان منسو بست

ذر با فتح و نشدید جمع ذره  
بمعنی مور چکان نیز دانه های ریز که  
در هوا پراکنده اند و ابو ذر کنیت  
جندب بن جناده غفاری است در شمار  
پارسایان صحابه و در فضائل او حدیثها  
آرند از جمله پینه بر (ص) گفت که آسمان  
سبز گون سایه یق کند و زمبن تیره  
گون در بر نگرمت راستکو تر از

ذراع ذرعینی ذریح ذعلب ذکوان ذکوانی ذکی

بیت یزید محاربی در شمار محمدان  
خاصه

ذعاب بروزن دلمر بدعنی ناده  
سدروار اعلام است و نام ذعلب یمان از  
اصحاب امیرالمؤمنین که هر دو بیست و دو  
و دلمر بود رووی ارمول یزید اما  
پیورد کتارت دادایی دلمر ای دلمر  
چگونه پرستم پیورد کتاری را ده  
ندیدم پرستم پیورد کتاری را دیدم  
گفت چه خبر او را میداد اما دلمر آه  
حقیقت از آن درسه را دارا میداد

ذراع ذراع و سدید کسی را  
گویند که اندراج (آرایش) پیرو  
پیماید و ذراع از راه پای عمر است  
و هر دو را در بر نگاه ماسه رو آند  
له محمد بن علی ذراع است در سه ار  
مستجاب حاکم و ابی اسد خیل و سید  
ازمندان

ذراع ذراع و سدید کسی را  
گویند که اندراج (آرایش) پیرو  
پیماید و ذراع از راه پای عمر است  
و هر دو را در بر نگاه ماسه رو آند  
له محمد بن علی ذراع است در سه ار  
مستجاب حاکم و ابی اسد خیل و سید  
ازمندان

ذراع ذراع و سدید کسی را  
گویند که اندراج (آرایش) پیرو  
پیماید و ذراع از راه پای عمر است  
و هر دو را در بر نگاه ماسه رو آند  
له محمد بن علی ذراع است در سه ار  
مستجاب حاکم و ابی اسد خیل و سید  
ازمندان

ابی ذر او در روز گاری که عثمان خلفه  
بود با اطراف سفر کرت و مخصوص  
بشام و مردم را بر صد همتان سوراید  
و عثمان او را بمدینه کشاند و او را نا  
عصا بسار رد و آنگاه او را بر بنده  
فرستاد و در آنجا بود تا سال ۳۲ در  
گندست و مالک اشتر و ابن مسعود  
بدنس را در آن کردند و ناده دانست که  
مور چکان در فارسی درست بر این  
صغار الدل عربی است که همی ذر  
است و مور حاکمان موران در بند

ذراع ذراع و سدید کسی را  
گویند که اندراج (آرایش) پیرو  
پیماید و ذراع از راه پای عمر است  
و هر دو را در بر نگاه ماسه رو آند  
له محمد بن علی ذراع است در سه ار  
مستجاب حاکم و ابی اسد خیل و سید  
ازمندان

ذراع ذراع و سدید کسی را  
گویند که اندراج (آرایش) پیرو  
پیماید و ذراع از راه پای عمر است  
و هر دو را در بر نگاه ماسه رو آند  
له محمد بن علی ذراع است در سه ار  
مستجاب حاکم و ابی اسد خیل و سید  
ازمندان





قصیده ایست که پسر عیش را خطاب کرده و بابنی اعمامش حکیمانانه سخن کرده است و این ابیات از آن قصیده است

لی ابن عم علی ماکان من خلق  
معاً لف لی اقلیه و یقلینی  
از ری بنا اننا شاکت نعما متنا  
فخالی دو نه او خلته دونی  
لا ابن عمک لا افضلک فی  
حسب عنی ولاننا دینانی فتخزونی  
ولا نفوت عیالی یوم مسبغی  
ولا بنفسک فی الضراء تکفینی

ان الذی یقبض الدنیا ویبسطها  
ان کان اغناک عنی سوف یغنینی  
الله یعلمنی و الله یعلمکم  
والله یجز یکم عنی و یجز ینی  
ماذا علی وان کنتم ذوی رحمی  
الا احبکم ان لم یحبو ینی  
انی لعمرك ما با ینی بمنفلق

علی الصدیق ولا خیری بمنون  
ولالسانی علی الا دنی بمنبسط  
بالفاحشات ولا فتکی بمأمون  
عنی الیک فما امی براعیة  
ترعی المخاص ولارأیی بمفیون  
واشم معشر زید علی ما عیة  
فاجمعوا امرکم شتی فکیدونی

فان علمتم سبیل الرشدا نطلقو  
وان جهلتم طریق الرشدا نونی  
رددت باطلهم من رأس قائلهم  
حتی یزالو خصو ما ذا افانین

یا صاح لولنت لی الفیتنی بشرأ  
سمحاً کریمأ اجازی من یجازینی  
ذوالاکله اکله برون و معنی  
لقمه وهم قرصه (گرده نان) و آن  
لقب ابو الو لید حسان بن ثابت  
انصاری است که تر جمش در حسان  
گذشت و ندانستم ذوالاکله او را از  
چه روی گفتند

ذوالبجادیین بجاد برون  
کنار بمعنی جا ه ایست خط دار و  
ذوالبجا دین لقب عبدالله بن عبد نهم  
صحابی است در شمار صحابه پرهیز  
کار و فاضل و قرآن خوان و در غزوه  
تبوک کشته گردید و او را ذوالبجادیین  
از این روی گفتند که وقتی خو است  
بشرف حضور پیغمبر (ص) رسد مادرش  
جامه مخططی را که بجاد گفتند دو  
نیم کرد و عبدالله نیمی از آنرا لذک  
کرد و بکمر بست و نیمی را بر پشت  
افکند و ذوالبجادیین لقب یافت

ذوالثدیة ندیه باضم و تشدید دال  
بی نقطه و فتح یا و در آخرها صقر ندی

بمعنی پستان و ذوالثدیه بمعنی صاحب  
 بسنا نك لقب حر قوس بت زهیر  
 سر لشگر خوارج است که از  
 امیر المؤمنین روی بگردانیدند و سپس  
 با او بجنگیدند و در جنگ نهروان  
 شکست خوردند و داستانش دراز  
 است و او را ذوالثدیه از این روی  
 گفتند که در سینه پستانی چونان پستان  
 زنان داشت و بعضی پستان او را بر  
 شانه اش نوشته اند و امیر المؤمنین  
 وقتی کشتگان خوارج را نگر بست  
 و بذوالثدیه رسید گفت با پیغمبر بودم  
 حالیکه میان ماغنیمتی را قسمت کرد  
 و همین ذوالثدیه آمد و گفت یا محمد  
 دادگری کن و سوگند بخدا که امروز  
 بعدل رفتار نکر دی گفت مادرش  
 بسوکت نسئید اگر من بعدل کار کنم  
 چه کس بعدل کار کند عمر گفت آیا  
 چنین مرد گستاخبر را نکشم گفت  
 بگذارش چه کسی هست که او را بکشد  
 ذواللجوشن جوشن بروزن

ر وغن بمعنی زره نیز بمعنی سینه و  
 ذواللجوشن لقب شریحیل بن قرط  
 بن اعرور ضیایبی است پدرش سر  
 کرده پادگان سپاه عمر بن سعد در  
 کربلا و او را ذواللجوشن صاحب

زره از این روی گفتند که در سینه بر  
 آمدگی داشت و او را بزره مانند  
 کردند و یا آنکه کسری او را زرهی  
 داد و یا آنکه اول کسی بود از  
 عرب که جوشن در بر کرد و هرسه  
 سخن را در باره لقب او نوشته اند  
 ذوالعمار حمار بر وزن

کنار بمعنی خر و ذوالعمار بمعنی  
 صاحب خر لقب اسود عنسی است  
 است که در صنعای یمن دعوی  
 پیغمبری کرد و جمعی باو گر ویدند  
 و بر آن اثر عمال پیغمبر را از یمن  
 بیرون کرد و شهر بن باذان عامل  
 صنعاء را کشت و زنش را تصرف کرد و  
 آوازه اش پیچیدنا آنگاه که فیروز  
 دیلمی او را با کمک زنش در بسترش  
 کشت و پیرانش از او جدا گشتند و او  
 را ذوالعمار از این روی گفتند که  
 خری سیاه داشت و آویزند خر را  
 چنان پرورده بود که رفتی او را  
 پروردگار را سجده که

بخاک افتاد و رفتی

بر زمین نه زانو بر زمین نهاد  
 ذوالخمار حمار بروزن نگار

ربیع است که

افکنند و بایلان در آویخت و بسپاری  
راشمشیر و نیزه زد و چون از مجروحان  
پرسیدند چه کس ترا زخم زد گفت  
ذوالحمار آنکس که معجز بر سر داشت  
و این لقب بر او ماند

ذوالدمعه دمعه بر وزن شحذه  
بمعنی صاحب اشک لقب حسرت  
بن زید بن علی بن حسین بن علی بن  
ایطالب است در شمار محدثان و  
پارسیان که در شام سال ۱۹۶ از مادر  
زاد و امام صادق (ص) او را بفرزندی  
گرفت و در کنار خود پرورانید  
و ام کلثوم دختر محمد بن عبد الله بن  
علی بن حسن بن علی بن اسطالب  
(ع) که زنی صاب و جلال و ثروت مند بود  
بزنی او داد و ارادن رهگذر ثروت  
و مکتب رسید و او را ذوالدمعه از ابروی  
گفتند که در پابان شب و هنگام  
تهجد گریست و در سال ۱۳۵ و باه ۱۴  
در گذشت و از دودمان او است بهاء  
الدین بیلی در شمار فقیهان و شاعران  
و عالمان و در علمی بیابد و نیز بهاء  
الشرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن  
حسن بن احمد که نامش در اول  
صحیفه کامله مسطور است و جمعی از  
اعلام مانند عمید الرؤسا و شیخ علی

بن سکون و شیخ محمد بن مشهدی از  
او حدیث کرده اند و نیز ابوالبرکات  
همر بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن  
احمد بن علی بن حسین ذوالدمعه در  
در شمار پیشوایان ادب و فقه و حدیث  
و متوفی ۵۳۹ و نیز ابوالحسین یحیی  
بن عمر بن یحیی بن حسین ذوالدمعه  
که در روزگار خلافت المستعین عباسی  
در کوفه شورید و مردم را بخود  
خواند و جمعی از مردم کوفه و جمعی  
از اعراب بیابان نشین دست بیعت باو  
فرا دادند و جنبش کرد و بیت المال  
(خزانه) کوفه را تصرف کرد و آنرا  
میان یارانش پیرا کند و زندانیان را  
آزاد کرد و عامل حلقه را از کوفه  
براند و مردمش بیشتر شدند تا آنکه  
که محمد بن عبد الله بن دلاء امیر  
بغداد لشکری برای سرکوبی او  
فرستاد و در قریه شامی زدها، کوفه  
جنگ میان دو لشکر در گرفت و  
لشکر خلیفه فیر و زگر دید و سپاه  
ابو العسین شکست خورد و پس از  
فرو نشین کرد و عیار ابو العسین  
را کشته دیدند و این قتیبه در حدود  
سال ۲۵۰ اتفاق افتاد ابو الفرج در  
مقال الطالیین نوشت که ابوالحسین

یحییٰ جمعی از افانسل و بلند نامان  
 کوفه بپرون ناخند و در مرانی وی  
 شعراء فصاهد بسیار نظم کردند و چنان  
 اتفاق افتاد که در عصر شهادت او تنی  
 چند از شاعران نیکو برد از که بر  
 عقیدت خروج زیستند در میان بودند  
 از جمله ابن ر و می شاعر شهیر که  
 او را بقصیدنی غراء مرثیت گفت و  
 این مرثیت از قصا بد برگزیده او  
 است و این ابیات از آنست

اما مک فانظرای نهجیک تنهچ

طر یفان شتی مستقیم و اعوج  
 ا فی کل یوم للنبی محمد  
 قیل ز کی بالدماء مضر ج  
 تبیعون فیه الدین شر ائمة

فلا د بن الله قد کان یمزج  
 کما یأکل الناس ماء و کم  
 لله العظیم عما قایل معرج  
 اما فیهم راع الحق بیه  
 ولا خائف مر ربه یعد  
 لقد عدوا ما از الله فدجک

کان کتاب الله فیهم جمیع  
 ا بعد الذکری بالاحسن شهید کم  
 تضحی مصابیح السماء فسر ج  
 لنا و علنا لا علیه و لاله  
 تسجیح اسر اب الدموع و تشجیح

و آن قصیده یکصد و ده بیت  
 است و تمامت ابیان آن بلند افتاده است  
 و محمد بن حسین بن سمیدع دعت عم  
 مرا گفت که از یحییٰ بن هرپار ساتر  
 ندیدم و منش گفتم اگر تنگدستی ترا  
 بر خروج وا داشته است اینک هزار  
 دینار از من سنان و بدان که جز آن  
 ندارم و از این راهی که رفتی باز گرد  
 و بر من که هزار دینار دیگر از یارانم  
 بستانم و بتو دهم گفت ز من از من بطلاق  
 باین جدا باد اگر خروج جز برای خدا  
 باشد گفتم دستت را فراده تابانویعت  
 کنم و ناو سعت کردم و ناو بیرون ناختم  
 ذوالر محبت رمحین تشبیه رمح  
 پروزن قفل بمعنی نیزه و ذوالر محبت  
 صاحب در نیزه و آن لقب همرو بن مغیره  
 است که او را از جهت درازی پایش  
 ذوالر محبت لقب دادند نیز لقبه الملك بن  
 ربیعة بن عمرو است که با دو نیزه جنگید  
 ارهه ربه باضم و تشدید و  
 میم پروزن جبهه بمعنی پاره از رسن و  
 آن لقب ابوالحرث غیلان بن عقبة بن  
 مسعود بن حارثه عدوی است از مشاهیر  
 شعرای هشاغ عرب و معاصر با فرزدق  
 و جریر و باهبه دختر مغال بن طلبه بن  
 قیس بن عاصم منقری عشق و ورزید

ذوالرمه

و بعضی گویند برای نظم این شعر  
 ذوالرمه گفتندش  
 لم یبق منها ابد الا بید  
 غیر ثلاث ما ثلاث سود  
 و غیر موزون الفقا و تود  
 فیه بغایا رمة النقاید  
 چنانکه نوشتیم میه معشوقه ذوالرمه  
 آرزو مند بود که عاشق دایم خسته خود را  
 ببیند و بر دست خود نهاد که شتری در راه  
 خدا قربان کند اگر او را ببیند قنارادر  
 همان ایام ذوالرمه را دید و از جهت سیه  
 چردگی و زشتی منظرش به پسندید و از  
 رسوائی و فضیحت خود نالید و از آن پس  
 آرزوی ذوالرمه برای دیدار میه مسخت  
 بچش آمد چه او را جز در زیر نقاب  
 ندید و نقاب را نثرین کرد و گفت  
 جزی الله البر اقم من ثراب  
 من التیاب شراً بلقینا  
 یو اربن الملاح ذللاً نراها  
 و یخفین القباح فیو د هینا  
 تا آنگاه که به آرزویش رسید و میه  
 نقاب از چهره برداشت اما رخسار میه را  
 چنانکه خراست ندید و یا بتلانی سخن  
 میه این ابیات گفت  
 علی وجه می مسحة من ملاحه  
 و تعمت الثیاب المار لوکان بادیا

و روزگاری بر عاشق پیشگی وی  
 گذشت و میه او را ندید و بس اشعار  
 اورا شنید و نیز با خرقه که زنی از بنی  
 عامر بن صعصعه بود راه تشبیب را سپرد  
 این قتیبه در کتاب الشعر والشعراء  
 نوشت که ذوالرمه در یکی از سفرهایش  
 که بیادیه کرد خرقه را دید و خوب او  
 را نگریست و برداش نشست و بهانه  
 فزو و تردیدش انباش را دید و بخرقه  
 نزدیک گردید و گفت من مردی  
 رهگذرم و انبان چرمینم دریده آنرا  
 بدوز گفت من آنرا هیچ کاری رانیکو  
 ندانم چه من خرقایم و خرقه زنیست  
 حکه از جهت بلندی منزلتش در  
 خانواده اش کار نکند و بیکار زید  
 و ذوالرمه نام خرقه را بر او نهاد و بس  
 اشعار خود او را سنود و خاطر خود را  
 بعشق او پروراند و او را ذوالرمه از  
 این روی گفتند که از زنی آب خواست  
 حالیکه پاره ریشی برشانه داشت زن  
 او را گفت ذوالرمه (ص) ا  
 بیاب آب بیاشام و بعضی گویند در  
 کودکی بدرد چشم دچار گردید و  
 تعویلی که پاره ریشی آنرا بسته بودند  
 بر او آویختند و برای آویختگی پاره  
 ریشی بر او ذوالرمه او را اقم دادند

الم تر انت الماء یغیث طعمه  
 و ان كان لون الماء ابيض صافیا  
 فوا ضیعة الشعر الذی لیح فاقضی  
 بهی وان لم املك ضلال فؤادیا  
 و ذوالرمه در سال ۱۱۷ در گذشت  
 ذوالریاستین (صاحب د و  
 سروری) و آن لقب فضل بن سهل  
 سرخسی وزیر مأمون است که در  
 آغا زکیش مجوس داشت و بوفور  
 حکمت و فطنت موصوف بود و در  
 علم فلسفه و نجوم مهارتی بسزا داشت  
 و بر دست مأمون مسلما نی گرفت و  
 سپس در زندگی سیاسی در آمد  
 و چندی نگذشت که بوزارت مأمون  
 رسید و هم سپهسالار و امیر اشگر  
 ۱۰۰ از اینروی که دو منصب را  
 در یافت او را ذوالریاستین گفتند  
 و هنگامی که مأمون آهنگ رفتن  
 بغداد را داشت و بسر خس رسید  
 فضل بن سهل بهمام رفت و غالب بن  
 اسود مسعودی و قسطنطین رومی و  
 ریح دیلیمی و موفقی قلند با  
 های کشیده گرداگردش را  
 گرفتند و او را تسبیح و سپس  
 گریختند و مأمون ایشان را دستگیر  
 کرد و بقتل رسانید و سرها ایشان را

نزد حسن بن سهل فرستاد اما مادر  
 فضل آرام نگرفت و از گریستن باز  
 نایستاد مأمون بدلا رامیش کوشید که  
 من بجای فضل فرزند تو ام مادر  
 فضل گفت چسان بر فرزندنی نگریم  
 که امیر المؤمنین خود را بجای وی  
 فرزند من شمرد و این قضیه در سال  
 ۲۰۷ اتفاق افتاد و پس از ذوالریاستین  
 برادرش حسن بن سهل بوزارت رسید  
 و پیوسته بر سر کار بود تا سال ۲۳۶ در  
 گذشت و از وقایع مهم این دوره  
 ازدواج تاریخی مأمون است یا بوران  
 دختر حسن بن سهل بشرحی که  
 مورخان آنرا نوشته اند

ذوالشمالین شمالین تشبیه  
 شمالین زن کناه بمعنی دست حبه  
 ذوالشمالین (صاحب د و دست چپ)  
 لقب عمیر بن عبد عمرو صحابی است  
 که باد و دست کار کرد و هم با دو  
 دست کار زار کرد و در جنگ بدر  
 کشته گردید و بعضی نام او را حارث  
 بن عبد عمر و نوشته اند

ذوالشهادتین (صاحب دو  
 گواه) و آن لقب خزیمه بن ثابت بن  
 عماره اوسی خطمی صحابی است  
 و پیغمبر (ص) او را ذوالشهادتین لقب داد

و شهادتش را بجای دوشاهد گرفت و در جنگ صفین سال ۳۷ پس از عمار بن یاسر کشته گردید  
 ذوالمظالم ظالم بر وزن ذببر  
 بمعنی صاحب ستماء و آن لقب خوشب تا بعدی است که با شهید خود در جنگ صفین در میان سپاه معاویه بود و کشته گردید و ابن عبدالمطلب او را در شمار صحابه آورده اما درست اینست که نامی است نه صحابی  
 ذوالعنق عنق بر وزن شتر  
 بمعنی کردن لب زبید بن هاشم و خویلد بن هاشم بن دلال کلبی و سه دیگر شاعر جاهلی است و ایشان را از جهت سطر ری کردن صاحب گردن (ذوالعنق) گفتند  
 ذوالعینین (صاحب و چشم)  
 و آن لب ماده بن زمان بن زبید ابزاری صحابی است که در بند در جنگ احد یکی از دو شهیدان است آسیبی دید چنداگر که بر کوفت او افتاد و نزد پیغمبر رفت و گفت در خانه زنی زیبا و جوان دارم که مرا خواهد و منش خواهم و از آن ترسم که اگر چشمم آسیب ببیند خاطر من از علاقه که با من داشت بگریزد پیغمبر

چشمش را بر جای نهاد چونان که بود و از آن روی او را ذوالعینین گفتند و در سال ۲۳ در گذشت و یکی از فرزندانش بر عمر بن عبدالمطلب در آمد عمر پرسید که این مرد کبست خود گومت انا ابن الذی سالت علی ابن شد  
 فردت بکلف المصطفی احسن الرد  
 فعادت کمانا نت لا ول سر  
 فیا حسن ما عین و یا حسن ما مرد  
 هم این شعر خواند  
 تلاء المکارم لافعبان من ابن  
 شریبا سما فعادا بود ابو الا  
 ذوالنصبة نصبه بر وزن جبه  
 بمعنی اندوهی که راه کلمه را کبر دو آن لب بن بر بدحارنی بمعنی است که در نگاه بس جزئی شبیه به من دان بود و در آنست ستم را آه ز بربد و با ابن و صند بکرد سال عمر کرد  
 ذوالفقار فقر با ذج اول بر وزن فرار جمع فقره بر وزن شراره بمعنی مهره های پشت و آن نام شمشیر نام علی بن ابی طالب (ع) است از آن روی صحابه مهره هائی داشت شبیه به مهره های اسخوان پست و ابن زینبیر عاص بن منیه بود که در روز بدر کشته شد و به پیغمبر رسید و پیغمبر (ص) آنرا بعلی

ذوالقرنین

ذوالقلیبین

ذوالقلهین

ذوالکفایتین

داد و نیز ذوالفقار لقب مشعر بن عمرو  
همدانی است و نام چندتن از علمای  
امامیه از جمله سید عماد الدین ابو  
العمامه ذوالفقار بن محمد حسینی  
ز مشایخ ابن شهر آشوب و در شمار  
فاضلان و محدثان

ذوالقرنین قرنین تشبیه قرن  
است بر وزن وزن و در چندین معنی  
بکار رفته است شاخ - گیسو - کوه  
خرد - یکصد سال - روزگار - و  
ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی است  
از آنرو که شرق و غرب را که بمنزلت  
دو شاخ زمینند گرفت و با از آنرو که  
بر دو طرف سرش دو دسته موی نافته  
بود و باین اعتبار نیز لقب مندر بن  
ماه ال ماه است که دو دسته موی از دو  
موی سرش آویخته بود و نیز لقب امام  
علی بن ابیطالب است از روی حدیثی  
که از پیغمبر آرند که گفت با علی ترا  
در بهشت خانه و در نقل دیگر گسچی  
است و نو صاحب دو قرن بهشتی یعنی دو  
طرف آن

ذوالابن قلبین تشبیه قلب  
بمعنی دل و ذوالقلابین (صاحب دودل)  
لقب جهیل بن مهران بن حبیب قرشی جمعی  
صحابی است که در حجر از ی را گویند

توانست در دل نگاه دارد و در سال فتح  
مکه حالیکه پیرسالخورده اسلام آورد  
ذوالقلهین صاحب دوفلم لقب  
دیگر فضل بن سهل سرخسی ملقب  
بنو الریاستین است

ذوالکفایتین بمعنی صاحب دو  
کفایت کفایت شمشیر و کفایت خامه  
و آن لقب ابوالفتح علی بن محمد بن  
حسین بن حمید قمی است که پس از  
پدر وزیر کن الدوله دیلمی شد و پس  
از رکن الدوله وزیر فرزندش مؤید  
الدوله و با آنکه بیست و دو سال داشت  
که بوزارت رکن الدوله رسید از عهده  
کار بر آمد و ذوالکفایتین لقب گرفت  
تا آنگاه که عضد الدوله از او برنجید  
و پیر ادرش مؤید الدوله نوشت که او  
را زندان افکند و اموالش را بستاند  
و مؤید الدوله او را مبادره کرد و  
در زندانش افکند و کسی را که شکجه  
اس کند بر او گذاشت و شکجه گز  
نقصت چشمش را کور کرد و سپس  
موی ریشش را بکنند و آنگاه بینش  
را بر بد و آنگاه بدیگر شکجه ها  
پرداخت و در آن حال ذوالکفایتین گفت  
بدل من صورتی المنظر

لصحنه ما بدل المنظر



وسقى الارض من دم المهرق  
 فعلی من تر کته من قریب  
 او حبیب تهیة المشتاق  
 ذوالکفایتین در شمار فاضلان و  
 مترسلان و ادیبان و شاعران بود و در  
 ادب و جوانمردی راه پدرش را رفت  
 و پیش از آنکه گرفتار گردد این دو  
 بیت را خواند  
 ملك الدنيا اناس قبلنا  
 رحلوا عنها و غلوا هالنا  
 و نزلناها كما قد نزلوا  
 و نخلوها لقوم بعدنا  
 و در سال ۳۳۷ از مادر زاد و در  
 سال ۳۶۶ در گذشت و دولت خاندان  
 عمید چونان برامکه بر افتاد و شاعر در  
 آن باره گفت  
 آل العمید و آل برمک مالکم  
 قل العمین لکم و زال الناصر  
 کان الزمان یحببکم فبید الہ  
 ان الزمان هو الخون القادر  
 و صاحب بن عباد وزیر از پیش  
 در خانه آل عمید گذشت و دهلیز را که  
 روزگاری از طبقات مردم پر بود خالی  
 دید این ابیات گفت  
 ایها الربیع لم علاک اکتتاب  
 این ذاک الحجاب و الحجاب

ولیس انفاقا علی هالك  
 لكن علی من لی یستعبر  
 و واه القلب بما مسنی  
 و مستخبر عنی و لا یضمر  
 فقل لمن سر بما سانی  
 لا بدان یساک ذال المهر  
 و چون دانست که آن همه شکنجه  
 ها برای گرفتن اموال او است و سپس  
 کشتن گریبان جبه اش را درید و نامه  
 که در آن همه گنجها و ذخائرش ثبت  
 بود در میان آتشی که پیش رویش بود  
 افکند و آنگاه بشکنجه گر گفت  
 کنون هر چه خواهی بکن که یاک  
 دینار از گنجهای پنهانم بسطغان نرسد  
 و همچنان او را شکنجه کرد و  
 ذوالکفایتین در آن حال گفت  
 راعوقلیلا فلیس الدهر عبد کم  
 کما تظنون و الایام تنقل  
 نا آنگاه که از جهان رفت و  
 پس از مرگش در دیوار زندانش این  
 ابیات را نوشته دیدند  
 و ملک شد لی عربی المیتاق  
 بامان فد سار فی الافاق  
 لم یحل رایه و لکن دهری  
 حال عن رایه فشد و ناقدی  
 فقری الروح من عطامی و لحمی

ذوالکلاع      ذواللسانین      ذوالنسیین      ذوالنوف

این من کان یفزع الدهر منه  
 فم هو الیوم فی التراب تراب  
 قل بلار هبة و غیر احتشام  
 مات مولای فاعترائی اکنشاب  
 ذوالکلاع کلاع برو زت  
 گشاد بمعنی دلیری و نیرو مندی نیز  
 صبر بر سختیهای کارزار و آن لقب  
 یکی از ملوک حمیر است بنام یزید  
 بن نعمان نیز لقب سمیع بن ناکور  
 بن عصر و است رئیس قبیله حمیر  
 و همان کسی است که پیغمبر با و  
 نوشت که مسلمین را در کشتن اسود  
 عنبر کماک کند و نیز همان کسی است  
 که بشام رفت و در شام زیست و در  
 جنگ صفین با معاویه بود درهم در  
 جنگ صفین کشته شد

بمعنی صاحب

دو زبان و آن لقب موله (۱) بن  
 کنیف صحابی است و او را از اینری  
 که سخنور و شیوا بود ذواللسانین  
 گفتند نیز ذواللسانین لقب بدیع الزمان  
 ابو عبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد  
 نطنزی است در طبقه ادیبان و فاضلان  
 و در اصفهان زیست و باد زبان عربی  
 (۱) موله بر وزن توله بمعنی عنکیوت  
 (چو لاهه)

و فارسی سخن کرد و کتاب نوشت  
 و از همین روی او را ذواللسانین  
 گفتند و در سال ۴۹۷ در گذشت و  
 از او است کتاب الغلاص و کتاب  
 دستور اللغة و کتاب المرقاة و این  
 دو کتاب در لغت عربی بفارسی است  
 ذوالنسیین بمعنی صاحب دو  
 پیوند لقب ابو الشهاب عمر بن حسن  
 بن علی است که از طرف پدر بدحیه  
 بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف  
 مادو بامام علی هادی پیوند رساند و  
 از همان روی او را ذوالنسیین  
 گفتند و یار اعیان فضالی اندلس  
 است و در طلب حدیث سفرها بجا کش  
 و مصر و تمام و عراق و ایران و  
 ماوراء النهر کرد و کتاب التوزیر فی  
 مولد السراج المنیر نیز داخت و در

و داستان در قرآن مسطور است  
 نیز لقب ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم  
 مصری است در طبقه عارفان و صوفیان  
 بلکه از شاهرایشان و چنین گویند  
 که و ۴۹ نسیین کسیست که بر

طریقت را در فالب الفاظ ریخت و در آن زمینه تحقیق کرد و جنید آنرا بسط داد و در فن کیمیاگری نیز دستی داشت و کتاب الرکن الاکبر و کتاب البقیة فی الصنعة بهر داخت و متوکل عباسی او را از مصر بصرم رأی کشاند و جدی نیز در بغداد زیست و از آن پس بمصر برگشت و در سال ۲۴۶ در گذشت و از ذوالنون حکایات بسیار نقل کرده اند و هم سخنان صوفیانه از جمله گفته است سه سفر کردم و سه علم آوردم در سفر اول علمی آوردم که خاص و عام پذیرفت و در سفر دوم علمی آوردم که خاص و عام پذیرفت و در سفر سوم علمی آوردم که نه خاص پذیرفت و نه عام و تنها وی کسی ماند ذوالودعات و دعاء بر وزن

حسان جمع و دعاه بر وزن حسنه بمعنی مهره سپید و آن لعب یزید بن نروان قیسی است معروف بهسه از مشاهیر احمقان و کودکان، ناجائیکه در حق باو مثل زسد و گویند احمی من هبنه یعنی کودت بر اذهبه ته و در حق او داستانها آرند از جمله گویند شتری گم کرد و در آنه که باره برداشت

هر آنکس که شترم را بیاید و بیارد دو شتر او را دهم و از جمله از مهره های سفید گردن بندی بگردن او بخت کسی از او پرسید برای چه چنان گردن بندی را بر گردن او بختی گفت از آن روی که خودم را بان بناسم و هم گم نشوم و اینست سبب بخت او را ذوالودعات که مدو در نال آن نور میزند که شی برادرش گردن بند او را چنانکه زهید از گردنش سرورن کرد و بگردن خود آویخت و امدادان که همه از خراب بخت و گردن بند برادر کردن برادر دید گفت

پس من کیستم و اینگونه نازها و سخنان احمقانه او را بحقوق شهره کرد ناجایی که نامش در اشعار افساد و از جمله ابو محمد یحیی بن یسار را، یزید بن نکرهش نموده من ولید عجبی گفت

عش بجد ولا یضرك نوك  
اما عیش من نری بالجدود  
رب ذی اربة مقل من المال  
و ذی عنجهیة مجید و د  
عس بجد و کس هبقة آله سی  
او را از شیره است اولاد  
و سبب نظام آن ابیات این شد  
که ابو محمد یحیی بن مبارک با کسانی

## ذوالیدین

در مجلس مهدی عباسی مناظره کرد  
 و شبیه بن ولید از کسائی جانب داری  
 کرد و بریحی حمله برد و یحیی بدان  
 ایات و دیگر مقاطع او را نکوهید  
 ذوالیدین بمعنی صاحب دو  
 دست لقب خرباق اسلمی صحابی  
 است که در خرباق گذشت و هم گذشت  
 که او را از آن روی که دراز دست بود  
 و یا با هر دو دست کار کرد ذوالیدین  
 گفتند

ذوالیهین بمعنی صاحب دو  
 دست راست لقب ابو الطیب طاهر بن  
 حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان  
 خزاعی است سپهسالار لشکر مأمون و  
 فاتح بغداد و در جنگی که میان امین  
 و مأمون در گرفت دلیر بها کرد و در  
 بالشکر امین بسر کرد گی علی بن عیسه .  
 ماهان بچنگید و لشکر امین را  
 شکست داد و علی بن عیسی را  
 بکشت و سرش را برای مأمون  
 فرستاد گویند برید مسامت میان ری و  
 خراسان را سه روز رفت و ذوالیمینین  
 از ری ببغداد کوچید و شهر بغداد را  
 در میان حصار گرفت و نیروی امین را  
 بزانو در آورد و بغداد را از تصرف  
 قوای امین بیرون کرد و امین را کشت

## ذوالی

و سرش را نزد مأمون فرستاد و در  
 جنگی که در ری کرد یکن سپاهی  
 را با دست چپ بزد و او را دونیمه کرد  
 و خبر این نیرومندی بمأمون رسید  
 مأمون او را ذوالیمینین لقب داد و  
 یکی از شاعران گفت کلناید یک  
 یمین حین تضر به یعنی هر دو دست  
 دست راست است و قتی آنرا بکار زدن  
 بری و در روزهایی که بغداد را محاصره  
 کرد پیول حاجتمند شد و بمأمون نوشت  
 مأمون نیز ببغداد بن ما جیلویه نوشت  
 که باووام دهد اما خالد ازوام دادن  
 سر باز زد و ذوالیمینین بغداد را گرفت  
 و خالد را پیش کشید و گفت ترا  
 باسختترین عقوبتها بکشم خالد اموال  
 بسیاری داد تا از کشتنش در گذرد  
 ذوالیمینین بن پذیرفت خالد گفت اشعاری  
 گفته ام آنرا گوش کن و آنگاه هر  
 چه خواهی کن ذوالیمینین گفت بخوان  
 گفت

زعمو بان الصقر صادف مرة  
 عصفور بر ساقه التفدیر  
 فمکلم العصفور نحت جناحه  
 و الصفر منقض عاسیه بطیر  
 ت یا هذا لملك لقمة  
 و لئس شویت فانتی لعقیبر

مطهاون الصقر المدلب بصیده  
 کرما واقفت ذلك المعصوم  
 ذوالیمینین از شنیدن آن آیات در  
 شکست شد و او را حسین کرد و از  
 کشتن در گذشت و مأمون ذوالیهینین  
 را در سال ۲۰۰ والی خراسان کرد و در  
 سال ۲۰۷ در گذشت و فرزندان او مدت  
 پنجاه و سه سال در خراسان ولایت کردند  
 و این سلسله را مظاهر یان گویند و  
 هرگز حکومتشان شهر نبشاپور بود  
 ذهبی منسوبست نه هب بر  
 وزن طرب معنی زر و ذهبی کسی را  
 گویند که طالاب و شد و آن لقب جمعی  
 است از جمله شمس الدین ابو عبدالله  
 محمد بن احمد بن عثمان بن فایمار  
 شاه در طبه جماعت حدیث و علمای  
 ناریج و رجال و صاحب کتاب میران  
 الاعتدالی و رجال و کتاب بجزید  
 اسماء الصحابه و این کتاب بلخینین  
 است و القاه است و کتابند کرد الله  
 و غیر اینها وی در ده شوق سال ۶۷۳ از  
 مادر زاد و از خرد سالی فرا گرفته  
 حدیث پر داخت و در طالب حدیث  
 رحلت کرد و از وقت از هزار و  
 دریس هجده را باید و ده می بر  
 آتش و امام حدیث کردید و از هر

سو حدیث طلبان فراسویش کوچیدند  
 و روزگار را بتدریس و تألیف  
 گذر آید تا در سال ۷۴۸ در گذشت و از  
 جمله احمد بن محمد بن حسن بن عتیق  
 ذهبی بلخی در شمار فیلسوفان و طلبان  
 و ادیبان و هیهان و صاحب شرح کتاب  
 مسلم و غیران و متوفی ۶۰۱

ذیمونی

قفل و آن نام ذهل بن شیبان بن  
 ثعلبه بن عجابه است که پدر نیره ایست  
 از قبله بکر و از این تیره است تاج  
 الدین محمود بن محمد بن صیفی بن محمد  
 و از ذهلی حنفی در شمار هیهان  
 و ادیبان و صاحب کتاب المعصود در  
 هند و کتاب الجهاد در فقه

ذیمونی منسوبست بذیمون  
 در وزن ذیمونی است از هر ای سارا و  
 ابوالمام عبدالعزیز بن احمد بن محمد  
 بخاری ذیمونی در شمار هیهان شاه  
 بدان منسوبست

رکاب بروزن کتاب جمع رنگ  
 بروزن صعب معنی پوند کردن کاسه  
 سکه نه و دیده ارشک نه و نظار اینها  
 و ساربت آنرا در کسبیک مردم را  
 به صلاح آرد و صلاح باشد بکار و ندو  
 را از اسلام است

رابعه بروزن فاطمه بمعنی  
چهار زمین و آن نام ام النخیر دختر  
اسمعیل عدوی بصری است از مشاهیر  
زنان صوفی مشرب و معاصر با سفیان  
ثوری گویند ثوری در حضور رابعه  
گفت و احزناه داد از اند و همندیدم  
رابعه گفت چنان سخن دروغست زیرا  
در چنان حالی نفس کشیدن نتوانی و  
و بهتر آنست که بگوئی و اقله حزناه  
داد از کمی اند وهم و از سخنان او  
است

ا کتمو احساناتکم کما تکتمون سیمانکم  
یعنی چو نانکه بدیهای خود را  
پوشیده دارید خوبسپای خود را پوشید  
و از نظام او است

انی جماعتك فی الفؤاد محدثی  
و ابست جسمی من اراد جلوسی  
فالبسم منی للجلیس موانس

و حبیب قلبی فی الفؤاد انیسی  
و در سال ۱۳۵ در گذشت و بعضی در  
سال ۱۸۵ نوشته اند و شاید وی  
چهارمین فرزند اسمعیل بوده که او  
را رابعه نام داده است

راجز بروزن ناصر کسی را  
گویند که بیچهره ز شعر برشته کشد  
و یا سراپد و رجز یکی از حرر شعر

است بروزن مسنفلن شش بار و بر  
د و گونه است یا ایات آن دارای  
یک قافیت است مانند ایات حریری  
و بدر تم از لته بدر ته

و مستشیط تلتظی جمر ته  
اسر نجو اه فلانت سر ته

و کم امیر اسلمته اسر ته  
انفذه حنی صفت مسر ته

و حق مولی ابدعته فطر ته  
لولا التقی لقلت جلت قدر ته

و یا هر دو بیت دارای یک قافیت است  
مانند این شعر

یا سائلی عن الکرام المنظم

حد آ و نوعاً و الی کم ینقسم  
حد الکلام ما افاذا لمستمع

نحو سعی زید و عمر و متبع  
و گونه دوم را مزدوجه گویند

و این قسم بیشتر در ضبط قواعد و بیان  
فنون بکار برد و مجموع آنرا ارجوزه

گویند مانند ارجوزه ابن مالک در  
نحو بنام الفیه و ارجوزه ابو محمد

عبدالله بن حجاج ممررتف بان باسمن  
در جبر و هما بک رار جوزه ابو عبد الله

قرطبی در نا های پنهان رار جوزه ابن  
سبنا در طلب رار جوزه امیر الدین

محمد بن علی معالی مروزی در مروزی

وارجوزه محمد بن علی بن هانی در  
 فرائض وارجوزه ابو مرجان محمد بن  
 حرب حلبی در محارح حر و ف و  
 ارجوزه ابن حرب در حساب هود و  
 ارجوزه بحر العلوم در فقه و ارجوزه  
 حکیم سنز واری در منطق و حکمت  
 و راجزاقب جمعی ارشاعران است که  
 بخصوص در بحر و بحر شعر نظم کرده  
 اند و گویند اول کسی که رجز را بسکار  
 کرد اخل بن چشم بنت سعد سجلی  
 راجز است که دو دوره جاهلیت و  
 اسلام را در دو دوره پاره پاره کشیدند اما  
 درست است که اهل بیت متکرران نیست  
 بلکه اهل بیت را در بحر و بحر و  
 پیش از اهل بیت که در بحر و بحر در  
 بحر و بحر و بحر و بحر و بحر و بحر  
 بحر و بحر و بحر و بحر و بحر و بحر

مصادره (۱) کرد خواجه ازوی رمید  
 و بمر و گریخت و بیغفر بیک داود بن  
 میکال سلجوقی پدر الب ارسلان  
 پناهید و از گذشته و کون خود چیزی  
 چند بر او خرابند چندانکه در دل  
 جعفر بیک سحرش امتداد و او را نزد فرزند  
 خود الب ارسلان فرستاد و پیام کرد  
 که او را کاتب و مشاور و از بدبهر و  
 همورش امتداد کن و مواجه نزد  
 الب ارسلان زیست تا آنکه که الب  
 ارسلان عمید الملک کندی وزیر را  
 بکشت و وزارت را بخواجه سپرد و  
 از آن پس که الب ارسلان در سال  
 ۵۰۶ در کدشت خواجه سلیمان  
 ما امانه را بملطنت برانست و کار  
 را برده و در مواجه افتاد و در سبی  
 و ال دوران و در ارب و واجه او را کشید  
 ده سال در بحر و بحر و بحر و بحر  
 سال در بحر و بحر و بحر و بحر

(۱) مصادره مال را از کسی در زمان  
 اسد و ابرار

در بحر و بحر و بحر و بحر  
 سال در بحر و بحر و بحر و بحر  
 سال در بحر و بحر و بحر و بحر  
 سال در بحر و بحر و بحر و بحر

رادکالی مصادره و بحر و بحر و بحر  
 بروزی نادان از عراقی و ابرار  
 فرقه است خواجه نخل الما ابو حلی  
 ححن بن علی بن ابرار بن عماد رادکالی  
 طوسی از مشاهیر و در آن که در سال  
 ۴۰۸ از مادر راه و بحر و بحر و بحر  
 داد در بحر و بحر و بحر و بحر  
 پس در بحر و بحر و بحر و بحر  
 سال در بحر و بحر و بحر و بحر

مدت از یکطرف بتدبیر امور کشور پرداخت و از طرف دیگر مدرسه ساخت و مساجد بنیان نهاد و املاک بر آنها وقف کرد و مدرسه نظامیه بغداد از ساختن نهایی تاریخی او است و خواهی مدرسه سازی را ابتکار کرد و با فقیهان و دانشمندان و سوفیان انس گرفت و مجلسش از فضلا پر بود و خود نیز مردی نیکو سیرت و نیکو رفتار بود گوید میان او و تاج الملك او و الغلام موافقتی نبود و مانند همه مروران که رغب یکدیگرند بدخواه یکدیگر بودند از این روی تاج الملك بان همبازیها را که حین و چنانندم اگر خواهی راهجو کنی و بس که همان همبازی گشت - گوئی کسی را که و هم که در شاننام هر چه بیم از گرم او است گفت - آره نیست و این همبازیه این ایام است

لا غر و ان ملك ابن

اسجی و ساعده الفدر

و صفت له الدنيا

و خسر ابوالنایم الکبار

والد من کالد و لای

لیس دور الا بالمر

و سو اچه رسید که در شعر انور

بمثل مشهور اشارت کرده است که مردم طوس گاوند و نظام الملك از همان گاو است و با این وصف بروی ابن همبازیه بیاورد اما در پایان میان او و سلطان ملکشاه را ترکان خاتون تیره کرد چه خواهی میل خاطرش به برکیاروق بود که جانشین ملکشاه گردد و ترکان خاتون هوایش در سلطنت فرزندش محمود بود و همین موضوع سبب قتل خواهی شد و بدست یکتین دیلمی بنام ابو طاهر که در لباس تصوف بود و در شمار مدائیان حسن صباح جرحت کاردی بدورسید و فردای آروز در گذشت و این واقعه سال ۴۸۵ نزدیک نهاوند اتفاق افتاد و جنازه او را با صفتان بردند و در آنجا خاک سپردند گریه خراب از آن پس که میجروج کرد دید این ایام است

بگفتند اذبال بر ای شاه جهاندار

گر دستم از چهره ایام ستر دم

طراسی نگو باهی و مشهور سعادت

پس ملك العرش بتوفیق نو بودم

آمد زه نما مدت عمرم نود و سه

و نبار سفر از شهرت بک تبار مردم

بگذاستم آن خدمت دیرینا بفرزند



## راذانی

او را بخدا و بخداوند سپردم  
و با این وصف سلطان ملکشاه  
وزارت را بتاج الملك رقیب خواجه  
و وزیر ترکان خاتون بخشیده و خود  
نیز پس از هیجده روز درگذشت و  
معزی در این باره گفت

وقت دریا که بفردوس برین دستور پیر  
شاه برنا از بی او رفت در ماه دگر  
کرد ناگاه تهریزدان عجز سلطان آسکار  
قهرزدایی ببین و عجز سلطانی نگر  
و از تألیفات خواجه کتابی است  
در آیین جهاننداری بنام کتاب سیاست  
رباعیرالملوک

راذانی منسوبست بر اذان بر  
وزن دامان و آن نام باو کتبت در  
ناحیه بغداد شامل دیها و مزارع و  
ابو عبدالله محمد بن حمزه راذانی در  
همار زادگان و متوفی ۶۸۰ بدین  
منسوبست وین نام مؤخری است در  
مدینه و او سعید ولد بن کثیر بن  
سنان مبنی راذانی در شمار محدثان  
بدان منسوبست.

راذانی منسوبست بر اذان بر  
وزن نابان و آن را قرای اعره پاست  
و ابو عمرو خالد بن محمد راذانی  
اصفهان در شمار محدثان و ابو الرجا

## رازانی

بدر بن ثابت بن روح رازانی اصفهانی  
در شمار صوفیان و محدثان و متوفی  
۵۳۲ بدان منسوبند و نیز نام محلتی  
است در روجرد و ابو انجم زید بن  
صالح بن عبدالله رازانی روجردی  
در شمار فقیهان و متوفی ۵۴۷ از آن  
محلت است

رازی منسوبست برخلاف قیاس  
بری و آن از شهرهای بزرگ ایران  
بود که در فتنه مغول رو بویرانی نهاد  
و شهر تهران کنونی سپس جای آنرا  
گرفت و اکنون در همه ایران شهری  
آباد بر و باشکوه راز بهران نسبت  
ونه شهری شماره مردم آنرا در دوری  
نیز در زمان پیش چنان بود و از این  
شهر دانشمندان بزرگ و نامور  
برخاستند مانند ابو جعفر محمد بن  
عباد الرحمن رازی از امامان مستکلمان  
که در تبه ریاید و مانند ابو علی احمد  
بن محمد بن یحیی رازی مسکویه در  
مسکویه بیاید و مانند شیخ جمالدین  
رازی که در دامان گذشت و مانند قطب  
الدین ابو جعفر محمد بن محمد بویه  
رازی از دوستان آل بویه و در طبقه  
حکیمان و فقیهان و ادیبان و محققان  
و صاحب کتاب احوکامات و شرح

شمسیه منطلق و شرح المطالع و شرح  
وواعده علامه و دو حاشیه بر کشف  
کوچ کبر نام بحر الاصداف و بزر کثر  
بنام تحفة الاشراف و غیر اینها قطب  
الدین رازی در قریه و رامین ری از  
مادر زاد و چندی از معاصر علامه علمی  
استفا در کرد و در دمشق سال ۷۷۶  
در گذشت و در صالحیه بعاک رفت و  
مانند ابو سکر محمد بن زکریا رازی  
در طبه فیلسوفان و طبیبان و شمی  
دانان جز اینکه فن طبس برد بگر  
فون چربید و سر آمد طبیبان عصر  
اسلامی گردید و از امثال طبیبان است  
که طب معدوم بود و جالیوس آن  
را موجود آورد و پراکنده بود و رازی  
آنرا فراهم کرد و باه بود و این سیما  
آرا تا مل کرد رازی بیس اردو است  
کتاب پرداخت و کتب طبیبی او در بعض  
علمی اروپا بسیار موثر بود و سالیان  
بسیار کتب او در مدارس طبیبی اروپا  
تدریس شد و نامهای کتب او را این  
ندیم در فهرست و مطلق در اخبار  
الحکماء و دستگاران نام آورده اند از  
جمله کتب التاوی می باشد حدیث  
ابواب طب و برر کترین کتب رازی  
و کتب الی ضروری و این کتاب

را برای منصور بن اسمعیل حاکم ری  
تالیف کرد و کتاب من لا یحضره  
الطیب و شیخ صدوق کتاب من لا  
یحضره الفقیه را از نام آن کتاب گرفته  
است و کتاب الادویه الموجودة بكل  
مکان و کتاب الطب الملوکی و کتاب  
بره الساعه و کتاب فی ان صناعه الکیمیاء  
الی الوجوب افرغ منها الی الامتناع  
و کتاب معسم الامراض و علاجها و  
غیر اینها رازی چندی در بیمارستان ری  
کار کرد و سپس در بیمارستان بغداد  
بمعالجت رنجوران پرداخت گویند  
وقتی در درمانگاه نشست شاگردان  
پیش روش نشستند و سپس شاگردان  
شاگردان شاگردان و آنگاه شاگردان  
شاگردان شاگردان و باین ترتیب  
معالجت بیماران را کرد و بیماران  
نفس نزد زبردستان فرستد و هرگاه  
از معالجت درماندند نزد زبردستان  
فرستد و همین ترتیب تا رازی رسند  
و از سه تن او است تا توانی حویشتن  
را بغدا درمان کمی بدوا درمان کن  
و تا توانی تک دوا حویشتن را معالجت  
کن و تا توانی حد بدر دار و نیز اگر  
پرسگ دانا و بیمار فرمانبردار باشد  
در بگ مرض در بدن بسیار کم باشد

و رازی در پایان عمر نابینا گردید و در  
 سال ۳۱۱ در گذشت و مانند ابو عبدالله  
 محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی  
 تیمی رازی معروف با امام بزرگ و مفسر بفقیر  
 الدین و مشهور بان خطیب در شمار  
 متکلمان و فقیهان و فیلسوفان و از این  
 روی که در فن کلام بدری بسزاداشت  
 او را امام المتکلمین گفتند و صاحب  
 کتاب تفسیر بزرگ بنام مفاتیح الغیب  
 و کتاب اسرار التنزیل و انوار التأویل  
 و کتاب المحصول در علم اصول و  
 کتاب المحصل و کتاب لباب الاشارات  
 و کتاب شرح الاشارات و کتاب  
 الاربعین فی اصول الدین و کتاب زبده  
 الامکار و عمده المطار و کتاب السر  
 و موم و کتاب شرح سقمه الرند و  
 کتاب المصائب العالیه فی الحکمه  
 و کتاب المباحث المشرفه و کتاب  
 المحسن در حکمت و کتاب معانی  
 السعاده و کتاب شرح هیچ ابلاغه  
 نام امام و عمیرایها بحر الدین در آرز  
 بهی  
 بحر اسرار  
 باور او هر کرد و از آنجا باز بخراسان  
 برگشت و بحوارزه شاه محمد بن مکش  
 پیوست و مراکش زرتک شد و دیارش  
 معور و در شهر هرات زیست و در

همانجا بماند تا سال ۶۰۶ در گذشت  
 و در دوزبان فارسی و عربی شعر گفت و  
 این ابیات از نظم عربی او است  
 نهاییه اقدم العقول عقل  
 و اعترش سعی المالین ضلال  
 و ارواحنا فی وحشة من جسمنا  
 و حاصل دنیا نادبی و وبال  
 ولم نستفد من بحشا طول عمرنا  
 سوی ان جمعنا فیه قیل و قال  
 و کم قدر اینامن رجال و دولة  
 فباد و اجیما مسرعین و زانو  
 و کم من جبال قد علت شرفانها  
 رجال فزالو و الجبال جبال  
 و از نظم فارسی او است  
 که خردم در خور اثبات تو نیست  
 و آرامش جان بجز مناجات تو نیست  
 من ذات برا بوا جسی کمی دام  
 داننده ذات و بجز ذات تو نیست  
 در گز دل من ز سلم محروم نشد  
 کم ماند ز اسرار که معلوم نشد  
 هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز  
 معلوم شد که هیچ معلوم نشد  
 نرسم بوم عالم جان با دیده  
 برون شوم از جهان جهان نادیده  
 در عالم جان چون روم از عالم بن  
 م تن عالم جان نادیده

و مانند امین احمد رازی فرزند  
خواجہ احمد در شمار ادیبان و صاحب  
هفت افلیح در جغرافیای شهرها و  
هم در ترجمت علماء و شعر اموا این کتاب  
را در مدت شش سال بانجام رساند و در  
سال ۱۰۰۲ از تألیف آن فراغت یافت  
و مانند سمس الدین محمد بن فیس  
رازی در شمار اعلام ادیبان بخصوص  
درفس عروض و فائیت و صاحب کتاب  
المعجم فی معاییر اشعار المعجم و کتاب  
المعرب فی معاییر اشعار العرب و کتاب  
حدائق المعجم شمس الدین چندی در  
ماوراء النهر و خراسان زیست و در  
هنگام هجوم ساسان مغول بعراق کوچید  
و از آن پس بفارس رفت و بانامک سعد  
بن زنگی بر دیک گردید و پس از وی  
بفرزندش ابو بکر بن سعد پیوست و  
مانند ابو الفتح حسین بن علی رازی  
که در خزاعی گذشت

رأس المدری رأس بر وزن

یأس بمعنی سرو مدری منسوبست بمدیر  
بروزن حجر بمعنی شهری و رأس  
المدری بمعنی سرور مردم شهر و  
باید دانست که عربان شهریان را اهل  
المدیر و مدری گویند و صحرا نشینان  
را اهل الو بر و وبری خوانند و

سرش اینست که عربان شهرها را از  
خاک و گل سا کردند و در آنها زیستند  
و در صحرا از و بر (پشم) چادر بافتند  
و خمه بپا کردند و در آن مسکن  
گرفتند و اهل المدیر بمعنی مردم خانه  
و اهل الو بر بمعنی مردم خیمه نیز  
مدری بمعنی شهری است و وبری بمعنی  
خیمگی است و رأس المدری لقب جعفر  
بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن  
محمد بن علی بن ایبطالب است از ثقات  
فقیهان و محدثان خاصه و مادرش آمنه  
دختر عبدالله بن عبدالله بن حسن بن  
علی بن حسین است و اعقابش در  
کوه و بصره زیستند و بعضی از  
افاضل اعلام در معنی رأس المدری  
راه بحر و خمی را رفته و پس از  
بوئید، چنان بن بیح و خم و پشت سر  
هم انداختن چندین احتمالی باز باهمان  
سرگسنگی نخستین پاییده است و چنین  
است راه پندار

سویست بر اصعب بر

وزن کاسب و آن نام راسب بن جدعان  
بن مالک بن بصر بن ازد است پدر  
بیره از قبیله ازد و از ابن تیره است  
عبد الله بن مسلم راسبی بصری در  
بار محدثان خاصه و نیز هفهاف بن

مهند راسبی بصری در شمار دلیران و  
 موالیات امیر المؤمنین و در همه  
 جنگها با او بود و پس از شهادت مولی  
 بامام حسن (ع) پیوست و پس از وی  
 بامام حسین (ع) و از آن پس که  
 شنید امام حسین بعراق رسید از  
 بصره بیرون تا خنوه می راه نور دید  
 تا بکربلا رسید اما وقتی رسید  
 که امام حسین را کشته بودند و سپاه  
 عمر بن سعد از آن پس که دانستند  
 برای چه مقصود بی آن سرزمین  
 آمده است آهنگ کشتنش کردند  
 هفهاف نیز دلیرانه جنگید تا کشته  
 گردید و نیز از آن تیره است عبدالله  
 بن وهب راسبی رئیس خوارج و  
 نقشبندی کسی است که پس از قضیه  
 تحکیم خوارج با او بیعت کردند و او  
 را بریاست مرتزقینند و راهب بصری  
 درد (ته نشین) و نیز مردگران بار  
 است

راشدی منسوبست به بنی راشد  
 که تیره از قبیل بنی امیه و جمعی از  
 صحابه و محدثان بدان منسوبند و اما  
 قاسم بن یحیی بن حسن راشدی در  
 شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب  
 آداب امیر المؤمنین منسوبست به نیای او

راصد بروزن شاهد بمعنی  
 دیده دوز و در اصطلاح ستاره شناسان  
 کسیست که چشم بر ستارگان دوزد  
 و جنبش آنها را نگیرد و ضبط کند و  
 رصد خانه جا نیست که نگریستنهای  
 منجمان در آنجا باشد و راصد وصف  
 هر کسی است که چنان باشد و بنام  
 وصف تقی الدین محمد راصد در  
 شمار ریاضی دانان و منجمان و علمای  
 رصد و صاحب کتاب بغیة الطالب و  
 کتاب کواکب دریه و کتاب دستور  
 الترجمیح و کتاب ریحانة الروح  
 و کتاب منتهی الافکار و متوفی ۹۹۳

دعای بروزن داعی کسی است  
 که گوسپند و یا شتر و یا گاو را در  
 آن ادب حسین بن معاذ بن زینب است  
 در طلبه شاعران اسلام و مناصران سرور  
 و جریب و نور از اشعری که در ۱۰۰  
 وصف جریب کرد و اشعری گفته کرد  
 عنذر از ترک زیارت گفته است

انی و ایاک فی الشکوی الثی قهرن  
 خنطوی و نایک و الوجد اذی  
 کلامه و الذالغ الهمد بان من عدا  
 هو الشفاء له و الری لو یر  
 رابعی یا کسر غیر نقطه دار  
 کسی است که دل در چیزت نهاد اگر

پس از آن فی آید و کسی است که دل از چیزی بردارد اگر پس از آن عن باشد و آن لقب ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل اصفهانیست در طبقه معربان و لغویان و محدثان و کاتبان و حکیمان و صاحب کتاب مفردات القرآن و کتاب افانین البلاغه و کتاب المعاضرات و کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه و تفسیر قرآن ناتمام و کتاب تفصیل النشائین و تحصیل السعادتین و از نظم او است

یا من تکلف اخفاء الهوی کلفا

ان التکلف بآئی دو نه الکلف

و للمحب لسان من ضمایره

بما تحن من الا هو اه یعترف

و در سال ۵۶۵ در گذشت

رافعی منسو بست باور رافع

ابراهیم صحابی که در سلك کاتبان

امیر المؤمنین بود و در شمار

برگزیدگان شیعه است و اسمعیل بن

حکیم را فعی در شمار محدثان بلند قدر

امامیه باو نسبت رساند و اما ابو القاسم

عبدالکریم بن محمد بن فضل رافع

قزوینی در طبقه فقیهان شافعی و در شمار

محدثان و مفسران و فقیهان و صاحب

کتاب ا لتدوین فی علماء قزوین

و شارح کتاب الوجیز غزالی در فروغ در اد و شرح بزرگ و کوچک و بزرگ آن بنام فتح العزیز و این شرح همان است که فیومی در غریب آن کتابی نوشت بنام مصباح المتیر فی غریب الشرح الکبیر و متوفی ۶۲۳ منسو بست بر افع بن خدیج صحابی رافی در د و زبان عربی و فارسی شعر گفت و از نظم عربی او است اقیما علی باب الرحیم اقیما

ولا تنیما فی ذکره فتهمیما

هو الرب من یقرع علی الصدق باه

یجده رؤفا باعباد رحیما

و از نظم فارسی او است

رخت دلم هر چه بود عشق بغارت ببرد

صبر نه راهی است خوار عشق نه راهی

است حرد

هر که بمیدان عشق گام نهد کام یافت

هر که در ایوان صبر پای نهد دوست برد

بار جفا های دوست کوه نتاند کشید

حلقه زلفین یار باد نیا رد شمرد

وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عمر

خار پیبری رسید گل بچو انی ببرد

و نیز این رباعی از او است

در جامه صوف بسته ز نار چه سود

در صومعه رفته دل بی بازار چه سود

ز آزار کسان راحت خود میطلبی  
 یک راحت و صد هزار آزار چه سود  
 و بعضی او را از قریه بنام رافعان  
 قز وین دانند اما درست آنست که  
 نوشته گردید و نیز رافعی لقب پدر او  
 ابوسعید محمد بن فضل است در شمار  
 هازفان و شاعران و حکیمان و حکیم  
 خاقانی او را مدیحت گفته است و از  
 نظم او است

طلب کردن علم از آنست فرض  
 که بی علم کس را بحق راه نیست  
 کسی ننگ دارد ز آموختن  
 که از ننگ نادانی آگاه نیست  
 و این دو شعر را بعضی بفرزند او  
 همد الکریم نسبت دهند

رافقی منسوبست بر افقه از  
 قرای بحرین و از این قریه است محمد بن  
 خالد بن بجهله رافقی در شمار مجدثان  
 و از مشایخ بخاری و نیز منسوبست بر افقه  
 از قرای عراق بر کنار فرات که آنرا  
 رقه نیز گویند و از این قریه است  
 عیسی بن معلی بن مسلمه رافقی در شمار  
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب تبیین  
 الغموض فی علم العروض و از تألیف  
 آن سال ۵۹۰ فراغت یافت و کتاب  
 المعونه در نندو و دیوان شعر و متوفی

۶۰۵ و ندانستم عهده الله رافقی که در  
 طریق صدوق افتاده است بکدام یک  
 از دو قریه نسبت رساند

رامشی باضم میم منسوبست  
 بر امش و آن نام دو قریه است یکی  
 در بخارا و گویا معرب ناقص همان  
 رامیشن باشد که در رامیشی بیاید و  
 از این قریه است ابواسحق ابراهیم  
 رامشی در شمار مجدثان و دیگری از  
 قرای نیشابور و از این قریه است ابو  
 نصر محمد بن محمد بن احمد بن همام  
 (۱) رامشی نیشابوری در شمار مقرران  
 و مجدثان و ادیبان و شاعران و از  
 شاگردان ابوالعلاء معری و متوفی ۴۹۴  
 و از نظم او است

و لما برزنا للرحیل و قربت  
 کرام المظایا و الרכاب تسیر  
 وضعت علی صدري یدی میادرا  
 فقوالوا محسب للعناق یشیر  
 فقلت و من لی بالعناق وانما  
 تدارکت قلبی حین کا دیطیر  
 و در قدرت زرو نیرو مندی آن  
 گفته است

(۱) همام با فتح اول و دوم و سوم  
 معرب است و رسته فارسی آن را  
 ندانم

و اذا اقيمت صعوبة في حاجة  
 فاحمل صعوبتها على الدينار  
 و ابعثه فيما تشتهيه فانها  
 حجر يلين سائر الاجهار  
 و در سنگینی وظائف زندگی  
 بر دوران سالخوردگی خود گفته است  
 و كنت صحيحاً والشباب منادي  
 و انهلني صفو الشباب و علني  
 و زدت على خمس نماين حجة  
 فحاء مشيبي بالرضا و اعلى  
 سميت تكليف الحباة و علتي  
 و ما في ضميري من عسى و لعلني  
 را میثنی منسوبست بر امیثن  
 بروزن کافتر از قرای بخارا و ابو  
 ابراهیم روح بن مستنیر رامیثنی بخاری  
 در شمار محدثان و خواجه علی نساج  
 مشهور بخواجه عزیزان رامیثنی در شمار  
 اعظام سلسله نقشبندیه و از مشایخ طریقت  
 بدان منسوبند خواجه علی در رامیثن  
 پیشه بافندگی داشت و از همان دهگذر  
 معاش کرد و اشعاری نیز نظم کرد و  
 از او است

نفس مرغی مقید در درون است  
 نگهدارش که خوش مرغی است دمساز  
 ز پایش بند نگسل تا نه پرد  
 که توانی گرفتن بعد پر و از

چون ذکر بدل رسید دلت درد کند  
 آن ذکر بود که مرد را مرد کند  
 هر چند که خاصیت آتش دارد  
 لیکن دو جهان در دل تو سرد کند  
 خواجه علی در پایان عمر بخوارزم  
 رفت و در همانجا سال ۷۲۱ در گذشت  
 راوندی منسوبست بر او ندر  
 وزن یابند از قرای کاشان و جمعی از  
 اعظام علماء از آن قریه برخاستند از  
 جمله ضیاء الدین او الرضا فضل الله  
 بن علی بن عبید الله حسینی راوندی  
 کاشانی در شمار فقیهان و ادیبان و  
 محدثان و صاحب کتاب ضوء الشهاد  
 و کتاب نظم العروض للقب المروض  
 و کتاب ادعیة السر و کتاب الموحز  
 الکافی فی علم العروض و الفوائی و  
 کتاب النوادر و شرح الرسالة الذهبیة  
 و شرح نهج البلاغه و کتاب الاربعین  
 و غیر اینها سمعانی در کتاب انساب او  
 را با یکی و دانشمندی ستوده و گفته  
 است در کاشان آهنگ دیدارش کردم  
 و چون بدر خانه اش رسیدم بر طراز  
 خانه اش این آیه را نوشته دیدم

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس  
 اجمعين ا لبيت و يطهركم تطهيرا  
 آنرا گواه طهارت و پاکی او گرفتم



راوندی

و آنگاه بدیدارش رسیدم و او را بالا  
 تراز آنچه شنیدم دیدم و قطعائی از  
 شعرش نوشتم و این ابیات را محط خود  
 نوشت و من داد  
 هل لك يا معروف من راحر  
 او حاجر من حبلك العامر  
 ا من بعضی و عد آلم بعضی  
 و اليوم بعضی لمحبه الناصر  
 فد لك العمر ككدا بعضی  
 ما اشته الماصی بالعاير  
 وارحمه وطب الدن والجنس  
 سعیدس همه اللهس حسن راوندی در  
 طبعه ده پان و محدثان و معسران و  
 منکلمان و صاحب کتاب العمی و  
 کتاب حلاسا العاير و کتاب مباح  
 السراعه فی شرح بهج الالاعه و کتاب  
 لی المعهود من الاحمال و الهمود و  
 کتاب المراح و التراج و کتاب  
 بعض النساء و کتاب بهاب الالاعه  
 و کتاب المسعصی فی شرح الدرهم و  
 کتاب زهر المباحثه و مر المناوشه و  
 کتاب النماز فی جمع العادات و  
 کتاب در المصدور و کتاب الالاب  
 و غیر اینها فلیب الدن دارای دوی  
 بضم شعر بود و کتاب در المصدور  
 او دیوان شعر از است اما از باب

راوندی

براحم از معطومانس چیری نیارده  
 ایندو در سال ۵۷۳ در گذشت و قمرش در  
 صحن جدید هم مراری مشهور است  
 و این راوندی کتیب مشهور ابو الحسن  
 احمد بن یحیی بن اسحق راوندی است  
 در شمار مشاهیر متقدمان و مناظران  
 و در تعداد ریست و با علمای معاصر  
 خود بسیار مناظره کرد و یکصد  
 و چهار ده کتاب بر دا حب از جمله  
 کتاب النماز و کتاب الهمود و کتاب  
 العصب و کتاب الامامه و کتاب اللؤلؤ  
 و کتاب در بیحة المعمره و کتاب المرینه  
 و کتاب التعداد و الهمود و کتاب  
 اثبات الحکمه و این ابیات از نظم او  
 است  
 محسن الرمان کثیره لا قسیر  
 و ورود یأرب فلا عیاد  
 ملک الاکارم هاسترقی ربانهم  
 و براه رفاه فی بدال و عاد  
 . . .  
 سن عجبیا بان امر و  
 اجانب الاجسام دهن الکام  
 بموت و ما حصانه نفسه  
 سوی علمه انه ما علم  
 . از او است  
 در بیان من و مع انشاءه و به



راوی نسرزی منسوبست براؤنسر  
 بزوزن آهنگر ازقرای ارغیان از  
 توابع نیشا پور و ابو العباس عمر بن  
 عبداللہ بن احمد براؤنسرزی ارغیانی  
 در شمار نقیبان و معدنان و متوفی ۵۳۴  
 بدان منسوبست

راویہ بزوزن بادبہ کسی را  
 گویند کہ بسیار روایت کند و تہای  
 آخر آن نشان تأنیف نیست بلکہ نشان  
 مبالغت است و جا تیکہ خوانند  
 فزونی وصف را بنمایند آن را با آخر  
 کلمہ بہچسبانند و آن لقب جمعی است  
 از جملہ حماد بن میسرۃ بن مبارک بن  
 عبید دیلمی معروف بہحماد راویہ سر  
 چشمہ اخبار و اشعار و انساب و لغات  
 و ایام عرب و در این فنون آیتی بود  
 و خلفای امیہ برای همان مایہ دانشی  
 کہ داشت او را نزد یک گرفتند و ولید بن  
 یزید روزی او گفت از چہ روی نرا راویہ  
 گویند گفت از این روی کہ من از ہر  
 باعری دہ او را ساسی و بانام و وصفش را  
 شنیدی شعر روایت کنم و از بسیاری  
 از شاعران کہ نہ ایشان را شناسی و نہ  
 نامشان را شنیدی شعر روایت کنم و  
 اشعار کہن و نو را از یکدیگر جدا  
 کنم و ای دیگر اینسر دانش بزوزن

اکنون بزوزن کہ چہ مقدار شعر  
 بغا طر داری گفت بسیار اما برابر  
 ہر حرفی از حرف ہجما یکصد  
 قصیدہ بزوزن خواندم آنہم از  
 شاعران جاہلی نہ از شعرای اسلامی  
 ولید گفت ترا اکنون بیا زمانیم و  
 بخوان حماد بخوان شعر شروع  
 کرد و آقدر خواند تا ولید ملول  
 گردید آنگاہ کسی را براو گماشت  
 صککہ بقیت قصاید را بر او خواند  
 و دو ہزار و نہصد قصیدت طو لانی  
 خواند و ولید او را صد ہزار درہم  
 جایزت داد و ہسام بن عبد الملک او  
 را از کوفہ طلبید و گفت ترا برای  
 بن طلبیدم کہ شعری را کہ خا طرم  
 آن شاد است و گویندہ آن را ندانم  
 بگوئی و شعر اینست

و دعوا بالصبح بومأججا مت

قنیۃ فی یمنہا ابرید

گفت از عدی بن زید عبادی است و  
 آن شعر از جملہ قصیدتی است گفت  
 بجوان و خواند

بکر العاذلون فی وضح الصبح

يقولون لی الا تستفیک

و یلومون فیک یا ائبہ عبد

اللہ و اللہ عندکم موہوق

لست ادري اذا كثر والعذل فيها  
 اعند ويلو منى ام صديق  
 زانها حسنها و فرغ عييم  
 و انيث صلتا لجيبين ا نيق  
 و تشا يا مقلجات عذاب  
 لا قصار تری ولا هن روق  
 و دعوا بالصباح بوما فجات  
 نينة في يمينها ا بر يق  
 قدمته على عقار حكيم الد  
 يك صفى سلا قها الر او و  
 مزة قبل مز جهافا ذاما  
 مزجت لذ طعمهان يد و  
 و طفا فو قها قفا قيع كال د  
 ر صغار يثيرها التصفيق  
 ثم كان المزاج ماء سحاب  
 لاصري آجن ولا مطر و ق  
 وداستان اين اشعار و حماد راویہ دراز  
 است و کوناه آنرا آوردم اما از  
 آوردن اشعار آن از بس بلند و دلپذیر  
 است ننوانستم بگذرم باری حماد راویہ  
 چنانست که نوشتم و تنها چیزیکه بر  
 حماد راویہ توان گرفت قدرت او  
 بر نظم شعر و وسعت اطلاع او  
 بر مواد لغات عرب از اینروی قصاید  
 و قطعات نظم کرد و بشاعران نسبت  
 داد از جمله قصاید سبعة معلقة است

که ابو جعفر احمد بن محمد نحاس از  
 اعظم علمای ادب و متوفی ۳۳۷ گفت که  
 حماد خود آنها را فراهم کرد و درست  
 نیست که آن قصاید بر کتب آویخته  
 بوده است باری اخبار حماد بسیار است  
 و در سال ۱۵۵ در گذشت و ابن کناسه  
 شاعر او را باین اشعار مرثیت گفت  
 لو كان ينبغي من الردى حد  
 لجاك مما اساء بك العذر  
 ير حمك الله من اخي ثقة  
 لم يك في صفو دة حيدر  
 فهكذنا يفسد الزمان ويف  
 العلم فيه و يد  
 راهبوں ضبط و معنی آن در  
 ذیل دستیسانی گذشت  
 راهویہ مرکب است از دو کلمه  
 راه و ویه کلمه اعجاب یعنی چه شگفت  
 راهی و تعریب فقط در حرکت اعرابی  
 آن راه یافته و آنرا مفتوح کرده است  
 و آن نام نیلی ابو یعقوب اسحق بن  
 ابراهیم بن مخلد مروزی نیشابوری  
 است معروف با بن راهویہ از اعیان  
 قهقان و محدثان و معاصر با محمد بن  
 ادريس ساهي واحمد بن بن و  
 باین جمله ستود این راهویہ یکی از  
 امامان مسلمین است و از جسر بغداد

فقیه ترا از اسحق نگذاشت و خود گفت  
من هفتاد هزار حدیث بخاطر سپردم  
و با یکصد هزار حدیث سخن کنم و  
هیچ خبری نشنیدم جز آنکه آنرا حفظ  
کردم و هیچ چیز را بخاطر نسپردم  
که از خاطر م رفته باشد و این راهویه  
از مردم مرو بود و در نیشابور زیست و  
هنگام گذشتن حضرت رضا (ع) از  
نیشابور ابن راهویه میان انبوه محدثان  
زمان ناچه آنحضرت را گرفت و استدعای  
حدیث کرد آنحضرت حلقه های سند  
حدیث را از پدراش شروع کرد و به  
پیغمبر رسانید و از پیغمبر بجبرئیل تا  
بتخدا که گفت لا اله الا الله حصنی فمن  
دخل حصنی امن من عذابی و میان او  
وشافعی در مکه مناظرتی در گرفت  
و ابن راهویه کرایه دادن خانه های  
مکه را روانداست و شافعی گفت باین  
چند دلیل روا است الذین اخرجوا من  
دیارهم سفیر حق و خانه هارا بمالکان  
نسبت داد و پیغمبر در فتح مکه گفت  
آنکس که در حایه اش را ببندد ایمن  
است و عمر دار السجین (زندانه) را  
خرید و آیا آنرا جز از مالک آن خرید  
این راهویه گفت شافعی سخن بدست  
کرد و من سخن خود را راها کردم و سخن

اورا کار بستم و در سال ۲۳۷ در نیشابور  
در گذشت

رایض کسی است که اسب را  
رفتن آموزد و در ریاضت مصدر آنست و  
از همین معنی علمای اخلاق ریاضت  
را گرفته اند و ابن ریاض کنیت مشهور  
ابو منصور فضل بن عمر بن منصور  
بن علی است از مردم بشداد و در شمار  
حفاظ قرآن وهم در طبقه مقرران و  
شاگرد ابن عساکر بطائعی و هم  
در سلك خطاطان و خوشنویسان و  
متوفی ۶۰۹

رباب بر وزن شراب بمعنی ابر  
سپید نیز بمعنی تار و ربابه بمعنی تك  
پاره ابر سپید و نای آن نشان وحدت  
است و رباب از اعلام زنان است از  
جمله رباب دختر امرؤ القیس بن عدی  
کلبی ز و جة امام حسین در شمار  
عقایل زنان و در باره او و دخترش  
امام حسین گفت

لعمرك اننی لاحب داراً

تكون بهاسكیمة والرباب

احبهما و ابدل جل مالی

ولس انا اب عندی عتاب

فلسن لهم وان عابوا مطیعاً

حیانی او بغیبی التراب

و نیز نام رباب معشوقه دهد است از  
مشاهیر عشاق عرب

ربابی باضبط پیش منسوبست  
بر باب بمعنی تار و کسی را ربایی  
گویند که تار بنواز دو آن لقب ممدود  
بن عبد الله و اسطی است تار زن  
معر وف که در آن فن باو مثل زنند  
و عارف همدانی باباطاهر موی زلف  
یار را بتار رباب تشبیه کرده و از  
تشبیهای بسیار لطیف است جائی که  
گفته

دو زلفانت بود تار ربابم

نمپرسی تواز حالم خرابم

تو که باما سر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آئی بخواهم

رباح با فتح اول بر و زن

صبحا بمعنی باده نیز سودی که از

بازرگانی برند از اعلام است و نام

جمعی از صحابه و محدثان و کنیت

پدر عطاء بن ابی رباح در طبقه

فقههای تابعان و در شمار مفتیان مکه

و ابراهیم بن عمر و بن کیسان

گفت خلفای بنی امیه هنگام فرا

رسیدن فریضه حج چارچی در میان

مردم راه دادند چارچی با باسک

رسا بگوشهای مردم رسانید که جز

عطاء بن ابی رباح هیچکس نیاید  
دهد و در سال ۹۱۵ در سن هشتاد و  
هشت سالگی در گذشت

رباحی باضبط پیش منسوبست

بر رباح و آن نام قلعه است در طلیطله

از شهرهای اندلس و ابو عبد الله

محمد بن یحیی بن عبد السلام از دی

رباحی اندلسی در طبقه فقیهان و

ادیبان و شاعران و شاگردان اعرابی

و ابن ولاد و نحاس و متوفی ۳۵۳

بدان منسوبست و از نظم اوست

طوی عنی مو دته غزال

طوی فلسی علی الاخران طیا

اذا ما قلت یسلوه فؤادی

تجدد حبه فاز داد غیا

احبیه و افدی به بنفسی

وذاك الوجه اهلان یحیا

رباطی منسوبست بر رباط بر

وزن کنار نیای علی بن حسن بن رباط

بجلی کوفی در شمار ثقات محدثان امامیه

ربندی باصح اول و دوم منسوبست

بر بنده بر وزن دهنه و آن نام قریه است

در سه میلی مدینه جائی که عثمان سومین

خلیفه ابوذر را با نجا راند و هم در

آنجا سال ۳۲ در گذشت و هم در آنجا

مدفون گردید و از آن فریه است

ابو عبد الله الفزیز موسی بن عبیده بن نشیط  
 ربی در شمار محدثان  
 ربی با کسر اول و سکون  
 دوم منسوبست بر بیع و از اعلام است  
 و نام ربی بن خراش کوفی در شمار  
 پارسایان تابعان گویند دروغ نگفت  
 و بر خویشان نهاد که نخندد تا بداند  
 در بهشت است یاد دوزخ و در سال  
 ۱۰۱ در گذشت و ربی با فتح اول و  
 دوم منسوبست بر بیعة بن عامر بن  
 صعصعه پدر تیره از قبیله هوازن و جمعی  
 از صحابه و محدثان بدو منسوبند و  
 نیز با همان ضبط منسوبست بر به بر  
 وزن طلبه و آن نام حصا ریست در  
 ذمار یمن و از این قلعه است ابوالبرکات  
 جبر بن علی بن عیسی بن فرج بن صالح  
 ربی زهیری از مشاهیر نحویان و  
 کاتبان و متوفی ۴۴۹ و ربی با فتح و  
 سکون منسوبست بر بیعة بر وزن دسته  
 پدر تیره از قبیله اسد و اوس بن عبدالله  
 ربی تابعی از این تیره است و باید  
 دانست که در چند قبیله دیگر ربیعه  
 نام هستند که پدر تیره اند مانند ربیعه بن  
 مالک و ربیعه بن حنظله بن مالک که هر دو  
 پدر تیره اند در قبله تمیم مانند ربیعه بن  
 عقیل که پدر تیره است در قبیله عقیل و

مانند ربیعة الفرس که همان ربیعة بن نزار  
 بن معد بن عدنان است و پسر دیگر  
 نزار ربیعة الحمراء است و در ربیعه  
 در همه موارد ربیعی با فتح اول و دوم  
 بر وزن سحری آید و تشخیص اینکه  
 مورد ترجمت بکدام تیره و قبیله و یا  
 حصار یمن که آنهم ربیعی آید نسبت  
 رساند بر عهده قرائن است

ربن با کسر رای بی نقطه و  
 و سکون بای ابجد از انخاب پیشوایان  
 یهود است نیز رین و ربان و ربن نام  
 طیب و منجم یهودی است از مردم  
 طبرستان و ابن ربن کنیت مشهور  
 فرزند او ابوالحسن علی بن ربن طبری  
 است نیز در شمار طبیبان زبردست و  
 طبیب مخصوص امرای طبرستان و  
 در فتنه که در طبرستان بدید گردید  
 بری گریخت و محمد بن زکریای رازی  
 در همان اوقات از دانش او استفادت  
 کرد و طب راپیش او خواند و گویند  
 دانش بسیاری از او فرا گرفت و از  
 آن پس ابن ربن بسر من رأی رفت و  
 بردست معنعم عباسی مسلمانی گرفت  
 و در عهد متوکل از جمله ندیمان او  
 گردید و از او است کتاب فردوس  
 الحکمه و کتاب تحفة الملوك و کتاب

کناش الحضره و کتاب منافع الاطعمه  
و کتاب ترتیب الاغذیه و تا سال ۲۳۵  
زنده بود و سال وفاتش دانسته نیست  
و باید دانست که بعضی او را علی بن  
سهل بن ربن طبری نوشته اند و چنین  
پندارم که سهل نام خود ربن بوده و ربن  
لقب او و علی فرزند بدون واسطه ربن  
است و اشتباه از کاتبان و یا مترجمان است  
ربیعة الراى به معنی ربیعه اندیشه  
و ربیعة الراى لقب ابو عثمان ربیعة بن  
ابى عبدالرحمن فروخ است در سلمک  
ققهای تابعان و آموزگار مالک بن  
انس و از صحابه دو کس را دید انس  
بن مالک و سایب بن یزید و در حلقه  
درش چهل تن حاضر شدند و یحیی  
بن سعید انصاری گفت زیرک تر از  
ربیعة الراى ندیدم و ابى ندیم در  
فهرست نوشت که ربیعة الراى مردی  
سخندان و شیوا بود جز اینکه وقتی  
سخن گفت آنقدر بسخن خود دنباله  
داد که شنونده را ملول کرد تا جائیکه  
گویند روزی اعرابی به مجلس سخنرانی  
در آمد و سخنانش را شنید ربیعه از  
او پرسید عجز و در ماندگی چیست  
گفت همان چیز که تو در آنی و از  
آنجا که خود بسیار سخن گفتن را

دوست داشت گفت خاموشی حالتی  
است میان خفتن و گنگ بودن یعنی  
ساکت میان آن دو حال است و در  
سال ۱۳۶ در گذشت

رجانى بافتح و تشدید جیم  
منسوبست بر جان و آن بنا بگفته یا قوت  
نام شهر یست اما آن شهر کجا است  
ننوشته است و نیز نام رود یست در نجد و  
حسین بن عبدالله رجانی در شمار محدثان  
خاصه و از اصحاب امام صادق ییکی از آن  
دو موضع منسوبست نگارنده گوید  
گمانم آنست که رجانی غلط  
نویسندگان باشد و درست آن ارجان  
است که ضبط آن گذشت و اینکه نام  
شهری بوده میان فارس و خوزستان و  
نزد یکتر بگمان اینست که رجایی  
باضم رای بی نقطه و فتح های حطی  
باشد منسوب بر حابه و آن نام قلعه  
ایست در مدینه و قریه ایست در یمن  
رجینى باضم اول و فتح دوم  
منسوبست بر جینه و آن نام بخشی است  
در اندلس و ابو بکر محمد بن عبد  
العزيز بن خلف رجینی اشبیلی در شمار  
لغویان و ادیبان و مقرران و متفکران در  
علوم ادبیه و متوفی ۶۰۱ بد آن  
منسوبست



رحال بافتح و تشدید بروزن  
بقال وصف کسی است که بسیار سفر  
کند و آن لقب بشر رحال است از  
محدثان خاصه که پنجاه بار سفر حج  
کرد و لقب ابو محمد سکین بن عماره  
ثقفی کوفی است نیز در شمار محدثان  
امامیه

ربری منسو بسک بر حبه بر  
وزن کعبه بنا بر ضبط صاحب فاموس  
و بروزن جمعه بنا بر ضبط یاقوت و  
آن نام چندین موضع است قریه ایست  
در يك منزلی کوفه بر سر راه حجاج  
که از راه جبل بمکه روند و محلی  
است در کوفه و دهی است در دمشق  
و نیز محلی است در آن و نام قریه  
ایست در یمامه و بنو رحبه بیره ایست  
از قبیله حمیر و بنو رحب بر وزن  
رحب بیره ایست از قبيله همدان و  
ند انسم حریر بن عثمان رحبی در  
شمار محدثان و از کسانی که  
آشکارا امام علی بن ابیطالب را  
دشمن داشت و در هر بام و شام هفتاد  
بار او را لعن کرد بکدامیک نسبت  
رساند

رحضة بروزن طلبه نام رحضة  
غفاری صحابی است و ذهبی صحابی

بودنش را بعید دانسته است  
رحیل بروزن زیر نام رحیل  
بن معاویه بن خدیج جعفی کوفی است  
در شمار محدثان خاصه

رخانی با فتح و تشدید خای  
نقطه دار منسوبست برخان و آن قریه  
ایست در شس فرسنگی مرو و ابو  
عبدالله احمد بن محمد بن خطاب  
رخانی در شمار محدثان بدان  
منسو بست

رخجی باضم و نشد بد خای  
نقطه دار منسو بست بر خج از قرای  
کابل و محمد بن فرج رخجی در شمار  
محدثان خاصه و از ثقات اصحاب  
عسگریین و برادرش عمر بن فرج  
رخجی از اعیان نویسندگان معتصم  
و موکل عباسی بدان منسوبند و یکی  
از شعراء عمر بن فرج رخجی را  
نکو هیده و بیگناه مردم رحج را از  
مردان و زنان هجو کرده و گفته است  
ابلق نجا حاتمى الكتاب مالکة

نمضی، هالریح اصدارا و ایرادا  
لا یخرج المال صفوا من یدی عمر  
او تغمد السیف فی فودیة اغمادا  
الر خجیون لا یوفون ما وعدوا  
و الر خجیات لا یخلفن میمادا

## رخشی بداد رذانی رزاز رزّامی رزمی رزبِق رزبِق

ازنقات محدثان امامیه و ازمشایخ

کلینی و متوفی ۳۶۰

رزّامی منسوبست برزام بر

وزن کنار و آن نام رزّام بن مالک

حنظلة بن مالک است پدرتیره ازقبیله

تمیم و محمد بن زید رزّامی خدمتکار

حضرت رضابدو منسوبست و رزّام بمعنی

مرد قوی و سخت پی است و هم ازاعلام

و نام رزّام بن مسلم کوفی است در

شمار محدثان خاصه

رزّامی منسوبست برزّماز

بروزن سرباز ازقرای سمرقند و ابو

بکر محمد بن جعفر بن جابر بن فرقان

رزّامی سمرقندی در شمار محدثان

و متوفی ۳۷۹ بدان منسوبست

رزمی منسوبست برزم بروزن

بزم و آن نام موضعی است در مسکن

قبیله مراد و عبدالرحمن بن محمد بن

عبدالله رزمی فزاری در شمار محدثان

خاصه بدان منسوبست

رزبِق بروزن زیرمصغر رزبِق

بمعنی روزبِق ازاعلام است و نام جمعی

از محدثان

رزبِقی منسوبست برزبِق بر

وزن امیر و آن نام محلتی بوده است

در مرو و گویند فبر بریده اسلمی

رخشی باضم و تشدید منسوبست

برخ و آن نام موضعی است در نیشابور

و ابو موسی هر و ن بن عبدوس بن

عبدا لهمد بن حسان رخشی نیشابوری

در شمار محدثان و متوفی ۳۸۵ بدان

منسوبست

رخشی منسوبست برخش بر

وزن بخش و آن نام کارو انسرانی

بوده در نیشابور و ابوبکر محمد بن

احمد بن عمرو به رخشی نیشابوری

در شمار محدثان حکه در آن

کاروانسرا بازرگانی داشته و متوفی

۳۵۳ بدان منسوبست

۵۵۵ بروزن شداد بمعنی بر

گر داننده نام پدر محمد بن رداد

لیثی مدنی است در شمار محدثان

امامیه

رذانی منسوبست برذان بر

وزن دهان ازقرای نسا و ابو جعفر

محمد بن احمد بن ابی جعفر عون رذانی

نسوی در شمار محدثان و متوفی ۳۱۳

بدان منسوبست

رزاز بافتح اول و تشدیدزای

نقطه دارو در آخر نیززا بمعنی برنج

فروش لقب جمعی از محدثان است از

جمله لقب ابوالعباس محمد بن جعفر رزاز

بین الاساطین جانوت بلا غلق  
تبتاع بالدين اموال المساكين  
صيرت دينك شيا هينا تصيد به  
وليس يفلح اصحاب الشواهد  
گویند در شام قلمی بعاریت  
گرفت و بانطالکيه سفر کرد در آنجا  
بخاطرش رسید که قلم را فراموش  
کرد که بصاحبش برگرداند و از آنجا  
پیاده بشام برگشت و هم را بصاحب  
آن داد و در سال ۱۱۸ در مرو از مادر  
زاد و در سال ۱۸۱ در گذشت

رزین بر وزن امیر به معنی سنگین  
نیز آرام از اعلام است و نام جمعی از  
صحابه و محدثان و نام رزین عروضی  
است در طبقه شاعران و معاصر و  
مصاحب دعبل خزاعی و دعبل گفت با  
رزین بر مردمی از بنی مخزوم در آمدم  
که مارا پذیرش نکردند و ضیا فتی  
نیکو بیای نبردند من گفتم

عصابة من بنی مخزوم بت بهم  
بحيث لا تطمع المسحاة بالطين  
و برزین گفتم آنرا اجازت (۱)  
کن گفت

فی مضغ اعراضهم من خبزهم عوض  
بنی النفاق و اباء الملاعين  
(۱) معنی اجازت در دیل دوخته گشت

صحابی در آنجا است و احمد بن عیسی  
رزینی در شمار محدثان از اعظم  
اصحاب این مبارک بدان منسوبست و  
ابن مبارک کنیت مشهور ابو عبد  
الرحمن عبدالله بن مبارک مروزی است  
در طبقه تابع تابعان و در شمار محدثان  
و زاهدان و ابو اسامة گفت ابن مبارک  
در میان محدثان همچون امیرالمؤمنین  
است در میان مردمان و ابن عیینه گفت  
صحابه را نگریستم و ابن مبارک را  
و ندیدم در فضیلت بر او بجز بند جزاینکه  
پشرف صحبت پیغمبر رسیده اند و با  
او بچنگ رفته اند و همان بن حسن او  
را بدین دو بیت ستود

إذا سار عبدالله من مرو ليلة  
فقد سار معها نورها و جمالها  
إذا ذكر الاحبار في كل بلدة  
فهم انجم فيها و انت هلاها  
و از نظم ابن مبارک است  
قد ارحنا و استرحنا من غدو و رواح  
و اتصال بامیر و وزیر نسی سماح  
بعفاف و کفاف و قوع و صلاح  
و جعلنا اليأس مفتاحا لابواب النجاح  
و نیز از او است

قد فتحت المرء  
و قد فتحت لك العانوت بالدين

و نیز از نظم رزین است  
 کآن بلا دا و هی عریضه  
 علی الخائف المطلوب کفة حابل (۱)  
 تو دی ا لیه ان کل ثنیه  
 تیممها ترمی ا لیه بقا تل  
 و رزین در سال ۲۴۷ در گذشت و ابو  
 رزین کنیت ثابت بن حسن بن خلیفه بن  
 عبدالکریم نخعی است در طبقه نهویان  
 و ادیبان و از مردم اسکندریه و متوفی  
 ۶۲۵ و از نظم او است

العلم يمنع اهله ان یمنعا  
 فاسمع به نل المحل الارنعا  
 واجمله عند المستحق ودیعه  
 فهو الذی من حقه ان یودعا  
 والمستحق هو الذی ان حازه

یعمل به او ان نلقنه وها  
 رسان ناسج و شدید سبک  
 بی نقطه رسن باف و رسن فروش را  
 گویند و آن لقب فضل بن زبیر رسان  
 است و نیز لقب برادرش عبد الله بن  
 زبیر رسان و هر دو با زید بن علی خروج  
 کردند و این ندیم در فهرست فضل بن  
 زبیر رسان را در شمار متکلمین زبیدی به نام  
 آورده است و گفته وی از اصحاب

(۱) کهه ماکسراول و تندید ما بروزن  
 شده و کهه حابل دام سکارچی است

محمد بن هلی و ابو خالد واسطی و  
 منصور بن ابی الاسود است  
 رستنی منسوبست برستنی  
 بر وزن بستن و آن فرجه ایست میان  
 حماة و حمص که رو بویرانی نهاد و  
 ابو عیسی حمزة بن سلیم غبسی رستنی  
 در شمار معدنان بدان منسوبست

رسته با ضم اول بر وزن  
 شسته فارسی است و در صورتیکه  
 بمعنی ر و زیده با شد عربان هیچ  
 تصرفی در آن نکرده اند اما چنین  
 بنظر رسد که معرب رسته بر وزن  
 بسته باشد بمعنی رها شده و نجات  
 یافته و آن نام رسته بن ابی الایض  
 اصفهانی است در طبقه شاعران و در  
 شعر سبک بشار بن برد را پسندید و  
 از آن پیروی کرد و با آنکه از زیور  
 چشم بی بهره بود بطرف بغداد کوچید  
 و خود را زبیده همسر هرون الرشید  
 رسانید اما زشتی منظرش او را از نظر  
 زبیده دور کرد و گفت شنیدن نامت  
 به از دیدننت بود گفت مرد جز زبان  
 و خامه اش نیست و اشعار خود را براو  
 خواند و جایزت خود را بستد و بیرون  
 رفت و از نظم او است

قدمات شکل نبیل

ومات شکل نبیه

ومات شکل ادیب

وفاضل و فقیه

لا یومشک طریق

کل الخلاق فیه

و در سال ۱۷۵ در گذشت و ابن

رسته کنیت مشهور ابوعلی احمد بن

عمر اصفهانی است از علمای قرن سوم

هجری و صاحب کتاب الاطلاق النقیسه

و چنین بنظر رسد که برسته شاعر

بیوند رساند

رسعنی بافتح اول و سکون دوم

و فتح سوم منسوبست بر آس عین از قرای

جزیره میان حران و نصیبین و

ابو الفضل جعفر بن محمد بن فضل

رسعنی در شمار محدثان بدان منسوبست

رشاطی باضم اول لقب ابو محمد

عبد الله بن علی بن عبدالله بن خلف بن

احمد بن عمر نخعی رشاطی اندلسی

است در شمار محدثان و مؤرخان

و صاحب کتاب اقتباس الانوار و التماس

الازهار فی انساب الصحابة و رواة

الاخبار و متوفی ۵۴۲ هـ ابن خلیکان در

ذیل ترجمت رشاطی نوشت که رشاطی نه

منسوبست بقبیله و نه بشهر بلکه رشاطی

خود در کتابش نوشت که نیای او  
خال بزرگنی در بدن داشت و خدمتکاری  
که از مردم غیر عرب بود هر وقت  
با او بازی کرد با او رشاطه گفت و  
آن لفظ بر او ماند و هم بر شاطی  
مشهور گردید

رشد بروزن دهن بمعنی بره

شدن از اعلام است و تام رشد بن زید

جعفی کوفی است در شمار محدثان

خاصه و رشد بز وزن پشت بمعنی

بره ضد غی بمعنی بیره نیز از اعلام

است و ابن رشد کنیت مشهور را بو

الولید محمد بن احمد بن محمد بن

رشد اندلسی است از اعظم فلاسفه

قرن ششم و نیز در طبقه فقیهان و

طبیعیان و محدثان و صاحب کتاب

التحصیل و کتاب نهیة المجتهد و کتاب

منهاج الادله و کتاب التلخیص و کتاب

کلیات در طب و شرح کتاب نفس ارسطو

و شرح کتاب الحیوان و کتاب تهافت

التهافت و این کتاب در بر تهافت الفلاسفه

غزالی است و در آن کتاب بر غزالی

تاختن رده و در پایان گفته است بدون

تردید غزالی چون آنکه راه فلسفه را درست

نیافت و در آن بخطارفت راه شریعت

را نیز دگرگون رفت و راه درست

آنرا نیافت و هر گاه پای ضرورت جستجوی حق از اهل حق نبود در آن باره هیچ نگفتم کنایت از اینکه راه درست فلسفه را باید از من پرسند نه از غزالی و من باید بیان کنم نه وی و من بر غزالی رد نوشتم تا مردم راه طلب را گم نکنند با ری این رشد در عصر خود بلند آوازه گردید و سرش تنها دانستن فلسفه نبود بلکه در تحلیل مسائل فلسفی بسیار توانا بود و کتب او از این رهگذر بسیار ارزشمند است و در نهضت علمی اروپا کتب این رشد نیز با درمیان داشت و سالها بدر است و خواندن آنها پردا ختند و رشکفت اینجا است که کتب این رشد همچنان که پیشوایان اسلام را برد شمعی او برانگیخت و بر ضد او شوریدند تا جائیکه خلیفه وقت بنا بر مصلحت حکم داد کتبش را بسوزانند با آنکه باو ارادت داشت همچنین پیشوایان

اساقفه پاریس و اسفرود در قرن سیزدهم نظایر همان تلمی را که بقیه ان اسلام بر حرمت در است و مطالعت کتب این رشد آورده بودند آوردند و بر حرام بودن آن فتوی دادند و از

سخنان این رشد است آنکس که بفر گرفتن علم تشریح پردازد ایمانش بخدا افزون گردد و در سال ۵۹۵ هـ در گذشت

رشدان بروزن دندان صفت کسی است که بره باشد و آن نام رشدان جهنی صحابی است که در دوره جاهلیت ثقیان بروزن منان بمعنی بیره (گمراه) نام داشت و از آن پس که دین اسلام را پذیرفت پیغمبر (ص) او را رشدان نام داد و بنورشدان تیره از عربند

رشید بروزن امیر آنکس که بره رود از اعلام است و رشید بروزن زبیر مصغر رشد بمعنی برهک نیز از اعلام است و نام رشید هجری از خواص اصحاب امیر المؤمنین و در هجری بیاید و رشیدی بافتح اول منسوبست و رشیدی از توابع است که کنده و ابو بکر محمد بن فرج بن یعقوب رشیدی معروف با این اطروش در شمار محدثان بدان منسوبست

رشیق بروزن رفیق بمعنی زیبا اندام نام پدر ابو علی حسن بن رشیق قیروانی است و فرزند را از آن روی این رشیق گویند و باهمان

کنیت شهره است در شمار ادیبان و لغویان و عروضیان و شاعران و صاحب کتاب العمدة فی صناعة الشعر و نقده و عیوبه و در سبایش این کتاب این خلدون مغربی در مقدمه گفته که بهترین کتابی است که در صناعت و نقد و عیوب شعر نالیف گردیده است و کتاب الاموزج در شعرای فیروان و کتاب الشنوذ در لغت و در این کتاب هر کلمه که بندرت بکار رفته نوشته است و کتاب قراضة الذهب فی نقداشعار العرب و غیر اینها ابن رشیق در قریه محمدیه از فرای قیروان از مادر سال ۳۹۰ زاد و در مروان بکسب داریس، داخ و معز بن بادیس بن منصور امیر ابریه بردنک گردید و با ابن شرف فیروانی که معاصر او بود بر سر راه رفت و کاتبها در رد او نوشت و ختیب است هنجار دو دانشمند که معاصر یکدیگر رشاک برناه و حد و رزق و بر گفتن و نوشتن بر او با باشند و از نظم او است در وصف زاری خود

وفائلة ماذا الشحوب و ذاك المما

فعلت اهل اول المصور المم

هو اك اتابي و هو سيم ابره

فا طعمته لحمي و اسقيته دمي  
و در وصف شبی که بامعشوق پیوسته  
گفته است

ومن حسنات الدهر عندي ليلة  
من العمر لم تترك لا ياهها ذنبا  
خلونا بها تنفي الغداعن عونا  
بلؤ اؤة مملوؤة ذعبا سكببا  
و ملنا لفضيل الثغور و لثما  
كميل جناح الطير يلتقط العبا  
و در عنبر و گردانیدن از دوستان  
گفته است

فی و ان اعرضت عنه

و قل علی مسامعہ کلامی

ولی فی و جهة بقطيب راض

حكما قطبت می و جه المدام

و رب تعهم من عر بغض

و صغرن کاهن احمد ا . سام

و در سال ۶۳۳ و ۵۶۵ در قیروان در

گذشت و در سن ۵۶۵ سال اول است

رصفانی باشند اول منسوب

بر صافه و آن نام بدین موضع است

از جهات رصفانی است که به پندی

آنها را کرده اند و در این مردم

را در آذربایجان است که در آنجا خواه

در این مردم است آذربایجان

در این مردم است در آنجا است و هم

مقا بر خلفا گردید تا آن گاه ~~سکه~~  
 مستنصر گرد آگرد آن دیواری از  
 آجر کشید و از این رصفانه است ابو  
 عبدالله محمد بن بکار بن ریان رصفانی  
 در شمار مجددان و از جمله رصفانه  
 قرطبه در اندلس و آنرا عبدالرحمن  
 بن معاویة بن هشام بن عبد الملك  
 ساخت و عبدالرحمن همان کسی است  
 که از بیم منصور دوانیقی از شام  
 گریخت و باندلس کوچید و بسرعت  
 در اندلس پیشرفت کرد و مردم را  
 بخود خواند و در قرطبه روز عهد  
 اضحی سال ۱۳۸ در سن بیست  
 و پنج سالگی مردم با او خلافت بیعت  
 کردند و نجستان حایفه امو بست در  
 اندلس و از آن رصفانه است ابو  
 عبدالله محمد بن غالب رصفانی  
 اندلسی در شمار شاعران اندلس که  
 دارای سبکی لطیف بود و از او است  
 و مہرہف کالعصن الایہ

شعر الالباب عند لقائه

اضحی بنام و قد سکل خده

عرفات الورد درش بمانا

ی زوری بر پسر بچہ نگاہ

اماد که با آب دمان دیدگان را تر  
 کرد و نمود که گرید اما کریبان نبود

و گفت

عذبری من جذلان یبکی کأ به  
 واضلعه مسایحا و له صفر  
 یبل ما قی زهر تیه بر یقه  
 و یبکی البکاعدا کما البسم الزهر

و یو هم ان الد مع بل جفونه  
 و هل عصرت بومامن النرجس الخمر  
 و در سال ۵۷۲ در شهر مالقه در  
 گذشت و از جمله رصفانه شام و آنرا  
 هشام بن عبد الملك در طرف غربی  
 رقه ساخت از این نظر که در تابستان  
 با بجا رود و کمتر از آبهای حوضهای  
 سار و چین بنو شد و اینکار را در  
 هنگامی که طاعون بشام افتاد کرد  
 و شاید چنان پنداشت که آبهای چشمه  
 سارها از آبهای حوضهای سار و ج  
 دار گوارا تر است و مرض طاعون  
 از آن دورتر و از این رصفانه است  
 ابومنیع عمیدالله بن ابی زیاد رصفانی  
 دمشق در شمار مجددان و از جمله  
 رصفانه بصره که وره ایست نزدیک  
 بصره و از آن قریه است ابوالعاسم  
 حسن بن علی بن ابراهیم رصفانی بصری  
 در شمار مفرغان و از جمله رصفانه  
 واسط و آن قریه ایست در دوه فرسنگ  
 اسط عرفان و حسن بن عبد المجید



رضوانی واسطی در شمار محدثان از آنهاست و از جمله رصافه نیشابور که نام مزراعه بوده است در کنار آن و از جمله رصافه حجاز و رصافه کوفه و رصافه شهر انبار از بناهای ابو العباس سفاوح

رضوان بروزن دهقان بمعنی خوشنود شدن نام پدر ابو الحسن هلی بن رضوان بن علی بن جعفر مصری است که فرزند بابن رضوان شهره است در شمار مشاهیر طبیبان و منجمان و صاحب پیش از یکصد جلد تصنیف و تألیف در طب و نجوم و از این رهگذر خدمتی بسزا بجهان دانش کرد اما از طرف دیگر بر فاضلان معاصر تاخت برد و بجد کوشید که سخن دیگران را نپذیرد و بنمود گویندگان برگرداند و اینکار را بیشتر با ابو الحسن مختار بن حسن بن عبدون طبیب مشهور بغدادی کرد که با بن بطلان معروف بود و از کتابهایی که بررد و بانکوهش او پرداخت اندازه رشکش بروی دانسته گردد مانند کتاب ان ماجمله ابن بطلان یقین و حکمة وان ما علمه غلط و سفسطه یعنی ابن بطلان آنرا که ندانست حکمت

ویقین است و آنرا که دانست نادرست و یاره است و مانند کتاب ابن بطلان لا یعلم کلام نفسه فضلعن کلام غیره یعنی ابن بطلان سخن خود را نفهمید چه جای سخن دیگران و کتاب التنبیه علی مافی کتب ابن بطلان من الهدیان یعنی خواهم آگاهی کنم که در کتابهای ابن بطلان چه سخنان بی اندیشه و بی پایه است چونان هدیان و ابن بطلان نیز بعارضه برخاست و کتاب وقعة الاطباء (در افتادن طبیبان) را پرداخت و در این کتاب ابن رضوان را تمساح الجن (نهنگ پنهان) لقب داد و بمناسبت فزونی که در فن ادب داشت در این کتاب ابن رضوان را بیاد نیکویش گرفت و بنظم و نشر هجوش کرد و از نظم او است در دجو

ابن رضوان

فلما تبدی للقرابیل و حبه

نکصن علی اعقابهم من الندم

وقلن واخفین الکلام نسرا

الایلتنا کما تر کناه فی الرحم

و بان دو بیت ز شتیر رخسار

او را نیکو دیده و گفته است وقتی

زایشگران رخسار او را دیدند از

پشیمانی عقب برگشند و با پشیدگی

سخن کردند که کاش او را در زهدان گذاشتیم و از رحمش بیرون نیاوردیم و ابن رضوان کتابی در عذر از زشتی چهره اش نوشت و داستان آن دو دانشمند دراز است و هم نمونه معاذات دانشوران با شرط توانا بود نشان بر گفتند و نوشتن باری ابن رضوان سال ۴۵۳ در مصدر در گذشت

رعاد بروزن شداد نوعی از ماهیان دریا است که بدنش دا رای نیروی الکریسته است و آنرا ماهی رعد نیز گویند و ابن رعاد کنیت زین الدین محمد بن رضوان بن ابراهیم بن عبدالرحمن عذری مجلی است در شمار ادیبان و شاعران و شاگرد ابو عمرو بن حاجب و متوفی ۷۰۰ ابن رعاد پیشه خیاطی (دوزندگی) داشت و از آن رهگذر معاش کرد و دست پیش اشراف نیا زید و سریش امراء فرود نیاورد و دانش را بدینا داران نفروخت و از نظم او است

رأیت حبیبی فی المنام معانقی

و ذلك للمهجور مرتبة علیا

وقدرق لی من بعدهجر وقسوة

وماضر ابراهیم لو صدق الرؤیا

نیز از او ست در پاس حرمت هم

نشیمان

انی اذا ماکان لی صاحب

ارعاه فی الغایب والشاهد

اصدقه الود فان ذمنی

لم اک غیر الشاکر الحامد

ولست ارضی ان اكون امرؤا

یقابل الفاسد با لفاسد

و ندانستم او را ابن رعاد از چه روی

گفتند و از شعری که شرف الدین

بوصیری در هجوش گفته دانسته

گردید که نظم بوصیری را ناتمام و

یا نا پخته گرفته است چه بوصیری

صاحب برده در فکوهشش گفت

لقدهاب شعری فی البریة شاعر

ومن عاب اشعاری فلا بد ان یبها

فشعری بحر لا یری فیه ضفدع

ولا یسلك الرعاد یوماً له لجا

وعینی منسوبت بنی رعین

بروزن زبیر نام یکی از ملوک افواه

حمیر فرزند حرث بن عمرو بن حمیر

بن سبا که پدر تیره ایست از قبیله

حمیر و از این تیره است احمد بن محمد

رعینی اندلسی در شمار ادیبان و

مورخان و صاحب کتابی بزرگ در

جغرافیای اندلس و متوفی ۷۵۰ و نیز

منسوبت برعین که نام قصبه ایست در

یمن و جابر بت باسر رعینہ قتبانی  
صحابی بدان منسوب است

رغال بروزن کنار و ابورغال

آنست که در سنن ای داود حدیثی

در ساره او آرند بهین مضمون

که ابن عمر گفت از پیغمبر شنیدم

حالیکه در اسوی طائف کو چیدم و

و فبری رسیدیم که گفت اینست قبر

ابو رغال و او پدر قبیلہ نفیف است

و خود از قبیلہ نمود بود و در این

حرم زیست و بلا از او دور بود تا

و میکه با مردم خود کو چید و باین

مکان رسید عذاب او را در رسید و

در همین جا دفن گردید اما جوهری

در صحاح اللمة گفته که ابو رغال

کسی است که حبشه را بمکه راه نمود

و در راه مرد و بعضی دیگر گویند

او رغال نده شعیب بود و پیشه

هشاری داشت و ستمگر مردی بود

رفاه ر و ز ن بناء بمعنی

ر فوگر و آن لقب جمعی است از

جمله ابی الحسن مری بن احمد بن سری

کنندی موصلی معروف بسری رفاه در

طبقه شاعران پدرش او را در خردسالی

بر فوگر او موصی سپرد و پخته

ر فوگری آموخت و تا این و سرف

بنظم شعر پرداخت و در همان حال

یکی از دوستانش نوشت

بکفیک من جمله اخباری

یسری من الحسب و اعساری

فی سوقة افضلهم مرتد

تقصاً فضلی بینهم عاری

و کانت الابرة فیما مضی

صائمة و جہی و اشعاری

فاصح الرزق بها ضیقا

کانه من ثقبها جاری

و از پیشه رفوگری بمناسبت

کمی درآمد آن چنانچه اشعار بالا

نماید و یا بمناسبت پرواز گرفتن بیشتر

در فضای ادب دست کشید و پیشه و راقی

و انسخ کتب را پیش گرفت امانتگی

معیشت را نتوانست چاره کند و بحلب

رفت و بسیف الدوله بن حمدان پیوست

و او را ستود و بزندگیش آبروئی

بخشید و از آن پس که سیف الدوله

در گذشت بیفداد کوچید و وزیر مہلبی

و دیگر امراء و رؤساء را ستود و

بزندگان و الاثری رسید و نامش

میان مردم پیچید و شعرش در آفاق

بگردید و نیز کتاب الدیره و کتاب

المحب و المحبوب پرداخت و در

ترغیب بکوچیدن گفت و خود از

همان رهگذر فایده تها برد و بلند آوازه  
گردید

قوض خیامك من ارض تھان بها  
و جانب الذل انت الذل یجتنب  
و ارحل اذا كانت الاوطان مضیعة  
فالمندل الرطب فی اوطانه حطب  
و در غزل نظم کرد

بیضا تنظر من طرف قلبه

مفرق بین اجسام و ارواح  
ماء العیم علی دیبا ج و جنتها

یجول بین جنی ورد و تفاح  
رقت فلو مزج الماء القراح بها

والراح لا متزجت بالماء والراح  
و در سال سیصد و شصت و چند

در گذشت و از جمله احمد بن عبدالله  
بن احمد رفاعه در شمار محدثان امامیه

و صاحب کتاب الجمعة و از جمله ابوعلی  
حامد بن محمد بن عبدالله بن محمد

معروف بر فاعه هروی در شمار محدثان  
و متوفی ۳۵۶

رفاعه بافتح و کسر و ضم اول  
بمعنی برداشتن بانك و یابشدت بانك

برداشتن از اعلام است و نام  
جمعی بسیار از صحابه و محدثان

رفاعی باضبط پیش منسوبست  
به بنی رفاعه که تیره از عربند و از ابن

تیره است ابو اسحق ابراهیم بن  
سعید بن طیب رفاعی و بعضی برانند  
که از آن تیره نبود بلکه بآن تیره  
بدوستی و یاغلامی پیوست و رفاعی  
گردید ابو اسحق رفاعی تا بینا بود و با  
تنگدستی حالیکه خردسال بود بواسط  
کچوچید و در حلقه درس عبدالغفار  
حصینی در آمد و قرآن را فرا گرفت  
و از آنجا بیفداد رفت و علوم ادبیه را  
از ابو سعید سیرافی آموخت و بواسط  
برگشت و عبدالغفار را مرده دید و  
شاگردانش را بی آموزگار و بجای  
او نشست و بتدریس پرداخت و پس از  
چندی بزبیدیه واسط رفت و در آنجا  
زیست تا در سال ۴۱۱ در گذشت و  
ابو نعیم احمد بن علی مقری گفت  
هنگام غروب آفتاب بود که نگریستم  
چنازه ابو اسحق رفاعی را بگورستان  
برند و دو کس آنرا تشیع کرد و این  
سخن را با ابو الفتح بن مختار نعوی  
گفتم پرسید آن دو کس را شناختی  
گفتم نه گفت من بودم و ابو غالب  
بن بشران و از شگفتیهای روزگار  
است که چنان دا نشمند مرد و چنان  
چنازه اش بخاک رفت و فردای آن  
روز مردی از فر و ما یگان مرد

و مردم شهر دکانها بستند و بر جنازه اش  
 نماز خواندند و بجنازه اش از فزونی  
 مردم دست نرسید و همچنان او را  
 بردند و بخاک سپردند و از نظم ابو  
 اسحق رفاعی است

واحبة ما كنت احسب اننى

ابلى بينهم فبنت و بانوا

نأت المسافة فالتدكر حظهم

منى و حظى منهم التسيان

و نیز ابوالعباس احمد بن ابی الحسن

علی رفاعی در قریه ام عبیده (۱)

زیست و مردی ادیب بود و در نقه پبرو

شافعی و مردم ام عبیده باو گرویدند و

سپس درویشان در حلقه ارادش زانو

زدند و بتدریج اعفادشان در حق وی

بزرگ شد خصوص از آن پس که

در سال ۵۷۸ در گذشت و بر ارادت

پیروان افزوده گشت و بنام فرقه رفاعیه

معروف شدند و ابن خلکان نوشت

پیر و انش کارهای شکفت میکنند

مارهای زنده خورند و در تنورهای

فروزان روند و بر پشت درندگان

نشینند و از نظم ابوالعباس رفاعی است

اذا جن لیلی هام قلبی تدكر کم

(۱) عبیده روزن حکیده و ام عبیده نام

قریه است از مرای واسط

انوح كما نوح الحمام الملقوق

و فوقی سحاب یعطر الهم والاسی

و تعتی بحار بالاسی تند فوق

سلوالم عمرو کیف بات اسیرها

تفك الاساری دونه و هو موق

فلا هو مقتول و فی القتل راحة

ولا هو ممنون علیه فیطلق

و ابن بطوطه در رحله نوشت که

گذرم بر قبر رفاعی در قریه ام عبیده

انتاد و جمعی از درویشان را

دیدم که رقصند و بارهای میزم را دیدم

که بر زمین افکنده اند و سپس آنها

را آتش زدند و در میان آتش رفتند و

رقصیدند و بعضی میان آتش نلاییدند

و بعضی آتش در دهان بردند و خوردند و

ابنکار خصموس طایفه احمدیه است

و همگان چنان بیستند و بعضی دیگر

از پیروانش را دیدم که ماری بزرگ

گرمت و کله آرا با دندانهایش کند

رفید بر وزن ربیع مصرخ رفت

بکسر اول و بفتح آن نیز درست است

بمعنی دهشک و بخششک و آن نام رفید

بن مصقله عبیدی کوفی است در شمار

معدنان خاصه

رفان بر وزن گنناد بمعنی خواب

و یا خصوص خواب شب نام رفاد بن

عقیله صحابی است

رقاشی با فتح اول منسوبست  
 برقاش با کسر شین و قیاس کسر شین  
 را سپس نویسم و آن از اعلام زنان  
 است و مادر تیره در قبيله بکربوف  
 و ائله نیز مادر تیره در قبيله کلیب نیز  
 مادر تیره در قبيله کنده و رقاشیان در  
 هر تیره باشند بمادرشان نسبت رسانند  
 و ندانستم فضل بن عبد الصمد رقاشی  
 بصری در طبقه شاعران توانای دولت  
 عباسی بکدام يك از تیره ها پیوندد  
 رقاشی هرون الرشید را بقصیدتی ستود  
 و جایزتی از او گرفت لکن برامکه  
 او را بخود نزدیک گرفتند و از دیگران  
 بی نیازش کردند و رقاشی نیز بیاس  
 خدماتشان را منظور کرد و بارامکه  
 بزندان رمت و هنگامی که فضل بن  
 یحیی را بر تنه درخت آویختند گفت  
 اما والله لولا خوف واش  
 و عین للخلیفة لا تنام  
 لطفنا حول جدعك واستلما  
 کما للناس للحجر استلام  
 فما ابصرت مثلك یا بن یحیی  
 نحسماً حثقه السیف العمام  
 علی اللذات و الدنيا جميعاً  
 و دولة آل برمک السلام

و بهرون الرشید خبر آن ایات  
 رسید هرون باتندی برقاشی گفت چرا  
 دشمن مرا مرثیت گفتی و ستودی  
 گفت بامن نیکها کرد و چنان روزش  
 را که نگرستم محبتهایش در روحم  
 جنبشی پدید آورد و نتوانستم خوبستن  
 داری کنم هرون پرسید در هر سال  
 ترا چه داد گفت هزار دینار گفت من  
 دوهزار دینار دهم و در حدود سال  
 دو یست هجری در گذشت

باید دانست که رقاش بمعنی مار است  
 و رقاش با کسر شین چنانچه نوشتم  
 از اعلام زنان است و حجازیان هر اسمی  
 که بروزنت فعال باشد و معدول از  
 فاعله باد و شرط یکی الف و لام بر سر  
 آن نشاید که در آید و دیگر آنکه  
 جمع بسته نشود مانند قطام و حذام و  
 غلاب آخر آنرا با کسر خوانند و  
 نجدیان آنرا همچون اسم غیر منصرف  
 گیرند مگر آنکه آخر آن حرف را  
 باشد مانند جعار و حضار و سفار و و بار  
 در این صورت با حجازیان موافق باشند  
 و آخر آنرا با کسر خوانند

رقعمق بر وزن سمنبر و ابو  
 رقعمق کتبت ابو حامد احمد بن محمد  
 انطاکی است در شمار شعراء که در

مصعب زیست و در فنون شعر متصرف بود و بر نظم جد و هزل شعر توانا و چنان در مصعب بود که ابن حجاج در عراق و از قصاید بلندش قصیدتی است که ابوالفرج یعقوب بن کلس را بدان ستوده است و از آنست

قد سمعنا مقاله واعتاداه

و اقلناه ذنبه و هشاره

و المعانی لمن عنیت ولكن

بك عرضت فاسمعی یا جاره

من ترادیه انه ابد الدهر

تراه محللا از راه

و در سال ۳۹۹ در گذشت

رقیق بر وزن امیر بمعنی زر

خرید نیز بمعنی نرم و آن لقب ابراهیم

بن قاسم فیروانی است در شمار کاتبان

و منرسلان و شاعران و مورخان قرن

چهارم و صاحب کتاب تاریخ افریقیة

و المغرب و کتاب النساء و کتاب الراح

و الارتیاح و کتاب نظم السلوك فی

مسامرة الملوك و از نظم او است در

غزل

رئم اذا ما معاریض المنی خطرت

اجله اللمتی عن اما نیه

یا اخوتی أأقاهی فیہ اقبل لی

ام خط راه بن من مسك علی فیه

ام حسن ذاك التراخی فی تكله

ام حسن ذاك التهادی فی تشیه

ام سخطه ام رضاه ام تحیته

ام عطفه ام نواه ام تدانیه

نفسی فداؤك مالی عنك مصطبر

یا قاتلی كل معنی من معانیه

و شاید او را از ایروی که نظمش

لطیف بود رقیق گفتند چنانچه گویند

فلان رقیق الالفاظ یعنی الفاظش روان

و آسان است و رقیق المعانی یعنی

مضمونهایش لطیف است

رقیم بر وزن زیر مصغرا رقم

بمعنی ماریس یا سفید (پیس) و رقیم

بمعنی مارک پیس نام رقیم بن ثابت

انصاری صحابی است نیز نام رقیم بن

الیاس بن عمرو بجلی در شمار محدثان

امامیه و رقیم بر وزن امیر بمعنی لوح

و نبشته و قریه و یا کوه و یا وادی اصحاب

کشف از اعلام نیست

رقی با فتح اول منسوبست برقه

بر وزن حبه بمعنی زمینی که آب آنرا

فرا گیرد و سپس از آن برود و نیز زمینی

که خاکش نرم باشد و رقه بخصوص

نام قریه ایست بزرگ بر کنار فرات

و از این قریه است ابو ناسر ربیعة بن

ثابت اسدی رفی در طبقه شاعران

دولت عباسی و مهدی خلیفه را بچندین قصیدت ستود و از او جایزت ستد و نیز عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را بقصیدتی بسیار بلند ستود و از آن قصیده است

ما ان اعد من المكارم خصلة

الا وجدتك عمها او خالها

و اذا الملوك تسايروا في بلدة

كانوا كوا كهبا و كنت هلالها

ان المكارم لم يزل معقولة

حتى حلت برا حتيك عقالها

و عباس او را دودینار جایزت داد

ورقی او را بچندین شعر نکو هید

بدین مضمون که منت خواستم در شمار

گرام آرم و تو خواستی در طبقه لثام

باشی و منت مدیحت گفتم و مدیحتم در

مورد تو مرتبت شد و عباس شکایت آنرا

نزد هرون الرشید برد و هرون چندان

بخشم رفت که آهنک کشتن رقی کرد

اما رقی گهت یا امیر المؤمنین فرمانش

ده تا قصیدتی را که او راستودم بیاورد

و هرون چون شنید بر گوینده آفرین

گفت و بر عباس خشمگین گردید و

رقی را سی هزار درهم داد و گفت از

این پس عباس را هیچ در شعرت میاور

و هرون بر آن بود که دخترش را

عباس دهد و همان کار عباس او را از آهنکش بر گردانید و رقی در سال ۱۹۸ در گذشت و نیز از آن قریه است داود بن کثیر رقی و علی بن سلیمان بن داود رقی و علی بن مهدی بن صدقه رقی هر سه از محدثان خاصه و نیز ابو بکر محمد بن خلیل رقی در شمار طیبیان و معاصر با مقتدر و قاهر عباسی و همان کسی است که مسائل حنین بن اسحق را در طلب تفسیر و شرح کرد و از رموز و پوشیدگیهای آن پرده برداشت و پیش از او مسائل حنین برای پیچیدگی و پوشیدگی که داشت مورد استفادت نبود و گویند تا باده او را سرمست نکرد و نشاط در او ندمید بر تفسیر و شرح آنها توانا نبود

رقی باضم اول و فتح دوم و

تشدید یاء مصغر رقی است بر وزن سعی

بمعنی افسون و آن بمعنی افسونک و

افسون چیز یست که نویسند و بر آن

دمند و بر گردن آویزند باین پندار که

از گزند جن و جنون صاحب آن را باز

دارد و رقی از اعلام مردان است و رقیه

با افزودن تایی تأنیث در آخر آن از

اعلام زنان

رقیات جمع رقیه و آن لقب



عبدالله بن قیس است از قبیلہ بنی عامر بن لوی در شمار شاعران دولت اموی و او را رقیات از اینر وی گفتند که چندین زن در بند همسری خویشتن در آورد که همگان رقیه نام داشتند و این سخن اصمعی است و یا از اینروی که باسه زن که هر سه رقیه نام بودند راه تشبیب سپرد و عشق ورزید و این سخن ابن قتیبہ است در کتاب الشعر و الشعراء و یا از اینروی که چندین جده داشت که رقیه نام داشتند و رقیات مصعب بن زبیر را باین ایات ستود

انما مصعب شهاب من الله

تجلت عن وجهه الطلماہ  
ملکہ ملک رحمة لیس فیہ

جبروت بخشى ولا کبریاء  
یتقى الله فی الامور وقد ا

فلح من کان همه الا تقاه  
کیف نومى على الفراش ولما

نشمل الشام غارة شعواہ  
واذ آن پس که مصعب کشته گردید  
و عبدالله بن مروان فرمانروای همه  
گردید رقیات بعبدالله بن جعفر بن  
ایبطا لب پناه برد و او را بشفا عت  
براسگیخت عبدالله گفت بامن باش و

هنگام خور دن چنان خور ~~که~~  
عبد الملك را خور دنت ناپسند آید  
عبد الملك پرسید پسر جعفر این کیست  
گفت دروغگو تر بن مردم و ~~کسی~~  
است که گفته است

ما نقموا من بنی امیة الا  
انهم یعملون ان غضبوا  
وانهم معدن الملوك و لا

تصلح الا علیهم العرب  
عبد الملك گفت گناهش را بخشیدم اما  
از عطایا که دیگر ان گیرند معروم  
است و عبدالله بن جعفر از عطای  
خود چیزی او را داد و در ستایش  
عبدالله بن جعفر گفت

تعدت بی الشهباء نحو ابن جعفر  
سواء علیها لیلها و نهارها  
و والله لولان تزور ابن جعفر  
لکان فلیلا فی دمشق قرارها  
اتیناک نشی بالندی انت امله

علیک کما انتی علی اروض جارها  
رکاب سالار رکاب بروزت  
تجار جمع را کب بمعنی سوارگان  
و سالار بمعنی امیر و رکاب سالار بمعنی  
امیر سوارگان لقب مشهور علم الدین  
ابوالحسن علی بن اسمعیل جوهری  
بغدادیست در شمار علمای مبرز

ریاضیات و نجوم و بر نظم شعر نیز  
 بارع بود و از اوست  
 تعحسن باعمالك السالجات  
 و لا تعجبين بحسن بدیع  
 فحسن النساء جمال الوجوه  
 وحسن الرجال جمیل الصنيع  
 و نیز از او است  
 فلا تعسبوا انی تغیرت بعدکم  
 عن العهد لا کان المقیر للعهد  
 غرامی غرامی والهوی ذلک الهوی  
 و وجدی کم وجدی و ودی لکم و دمی  
 و لیس محباً من یدوم و راده  
 مع الرصد لکن من یدوم مع الصد  
 نگارنده گوید چنین بنظر رسد که  
 رکاب سالار یا تعریب کلمه بیگانه است  
 یا ترجمه لفظ بیگانه و بهر تقدیر  
 ترکیب رکاب سالار عربی نیست  
 رکانه بافتح اول بر وزن  
 شبانه بمعنی پای جای بودن و آرمیدن  
 و آن نام رکانه بن عبد یزید بن هاشم  
 فرشی مطلبی صحابی است از زور  
 مندان قریش گویند با پیغمبر (ص) در  
 کشتی گرفتن گروید و با پیغمبر (ص)  
 کشتی گرفت و پیغمبر (ص) او را بر زمین  
 زد و در سال ۴۲ در گذشت و بعضی در  
 گذشت او را در خلافت عثمان

نوشته اند

رکانی باضم اول منسوبست  
 برکانه بروزن گشاده و آن قریه ایست  
 در اندلس از توابع بلنسیه و ابو محمد  
 عبدالله بن محمد بن سعدان رکانی  
 یحصی در شمار ادیبان بدان  
 منسوبست

رکب باضم اول و فتح دوم  
 جمع رکبه بمعنی زور و این ابی  
 الرکب کنیت مشهور ابو بکر محمد بن  
 مسعود خشنی اندلسی جیبی است از  
 مشاهیر نحویان اندلس و شارح کتاب  
 سیبویه و متوفی ۵۴۴ و از نظم او  
 است

بساط ذی الارض سندسی

و ما لها العذب لزلوی  
 کا نها البکر حین تجلی

و الزهر من فوقها العلی  
 رکبی باضبطیش منسوبست  
 برکب و آن نام قصبه ایست در یمن و  
 از این قصبه است محمد بن احمد بن  
 محمد بن سلیمان بن بطال رکبی یمنی در  
 شمار نحویان و لغویان و فقیهان و محدثان  
 و صاحب کتاب المستعدب فی شرح  
 غریب المذهب و کتاب اربعین فی لفظ  
 الاربعین و کتاب اربعین فی اذکار المساء

وقدرتش بر نظم او را بر آن داشت  
 که اشعاری برشته کشد که خاطر  
 خلیفه را بر نهاند و خلیفه او را بزندان  
 افکند و روز گاری دراز در زندان بود  
 و در زندان فصایدی که روی خلیفه  
 را بوی برگرداند نظم کرد اما خلیفه  
 التفاتی بد و نکرد با آنگاه که ابوعلی  
 قالی باندلس رسید رمادی باو پیوست  
 و او را بقصدنی ستود و شیوه شاعران  
 است که در آغاز قصیده راه تشبیب  
 سپرندو گفت

من حاکم بینی و بین هنولوی  
 الشجو شعوی و العویل هویلی

فی ای جارة اصون معذبی  
 سلمت من التعذب والتکلیل

ان فلت فی مصری فثم مدامعی  
 او فلت فی صکیدی فثم غلیلی

لکن جعلت له المسامع موضعاً  
 وحجبتها من عدل کل عدول

و چنانچه از شعر دوم پیدا است  
 رمادی تردید کرده که محبوب خود را

در کدام عضو خود جای دهد متنی  
 وقتی آنرا شنید گفت در کوش او

را جای دهد رمادی فدحی شکفت تر  
 از متنبی کرد ز بر اوقتی متنبی بوصف

لاغری خود پرداخت و گفت

والصباح و متوفی سیصد و شصت و چند  
 رکین بر وزن زبیر مصغر  
 رکن بمعنی پایه نام رکین بن ربیع  
 و رکین بن سوید کلابی جعفی است  
 هر دو از محدثان امامیه

رماح بافتح و تشدیده بروزن  
 قنّاح بمعنی نیزه ساز و نیزه دروش  
 نام رماح بن ابرد مری است و در  
 میاده بیاید

رماحی باضبط پیش منسوبست  
 بر ماح بدر تیره از قبیله کلیب و اسمعیل  
 بن بچیح رماحی در شمار محدثان  
 بدان منسوبست

رمادی منسوبست بر ماده بر  
 وزن نهاده و آن نام چندین موضع  
 است از جمله رماده مغرب و از این  
 جاست ابوسکر یوسف بن هرون کندی  
 رمادی فرطی در شمار شاعران نیکو  
 پرداز و معاصر بامتنی شاعر و گفتند  
 شعر بکنده آغاز شد و بکنده پایان  
 یافت و مقصودشان از کنده بحسب  
 امرؤ القیس کندی است و از کنده  
 دوم رمادی و متنبی اما رمادی با همه  
 مهارتی که در نظم شعر داشت نبه روز  
 و تهنست بود و از شعرش نتوانست  
 بسیم وزری برسد و از تسکندستی برهد

کفی بجسمی نحو لانتی بشر  
 لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی  
 یعنی در لا غریم همین بس که اگر  
 باسکم را نشنوی مرا نینمی رمادی  
 گفت چنان کسی گوز است زیرا که  
 باسک او را بشوند و خود او را ببینند و  
 رمادی با ترسا پسری عشق ورزید و  
 اشعاری دلپذیر در وصف او گفت از  
 جمله

بدر بدا یجمل شمس ابدت

و حدها فی الحسن من حده

تغرب فی فیه و لکنها

من بعد ذانطلع فی خده

و در سال ۴۰۳ در گذشت و از جمله  
 رماده بمن و از ابن جاست ابوسکر  
 احمد بن منصور رمادی که بخوی و ابن  
 صاعد از او روایت کنند در شمار محدثان  
 و موفی ۲۶۵

رمانی باضم اول و تشدید میم

منسوبست در خلاف عباس قصر الرمان  
 که نام ناحیتی است در واسط و از  
 آنجا است ابو الحسن علی بن عیسی  
 بن علی بن عبدالله واسطی رمانی  
 معروف باخشیدی از این روی که در  
 هلم کلام شاگرد ابن اخشید متکلم  
 بود و طرفت اعتزال را سپرد و

بافضلیت امام علی بن ابیطالب (ع) بس  
 از پیغمبر عقیدت مند بود و در نحو  
 شاگرد ابن درید و زجاج و ابن سراج  
 بود و از آنجا که فن منطلق و کلام را  
 نسکو دانست نحو را با آن آمیخت و  
 ابو علی فارسی گفت اگر نحو آنست  
 که رمانی گوید ما را از آن بهره  
 نیست و اگر آنست که نویم ویرا  
 از آن نصیبی نه و از رمانی است  
 کتاب تفسیر القرآن و کتاب الحدود  
 الاکبر و کتاب الحدود الاصغر و کتاب  
 شرح الموجز و کتاب شرح مختصر  
 الجرمی و کتاب اعجاز القرآن و کتاب  
 شرح اصول ابن سراج و کتاب المسائل  
 المفردات من کتاب سیبویه و کتاب  
 الالفاظ فی القرآن و کتاب شرح  
 المقتضب و غیر اینها و در سال ۲۹۶ از  
 مادر راد و در سال ۳۸۲ و یا ۳۸۴ در  
 گذشت

رمله بر وزن شنبه بمعنی تک  
 دانه رنگ از اعلام است و نام رمله ام  
 حبیبه زوجه پیغمبر و رمله با ضم اول  
 و فتح دوم مصغر آنست

رملی منسوبست بر مله بر وزن  
 شنبه و آن نام چندین موضع است از  
 جمله شهر کیست در فلسطین و نا

بیت المقدس هژده میل فاصله دارد و از این رمله است ابو العباس شهاب الدین احمد بن حسین بن حسن بن علی بن یوسف رملی مقدسی در شمار فقیهان شافعی و از شاگردان قلقشنندی و سراج الدین بلقینی و صاحب منظومه صفوة الزبد در نو حید و فقه و غیره اینها و متوفی ۸۴۴ و از آنجا که در پایانت \*

المقدس کوچید و در آن شهر زیست او را مقدسی نیز گفتند و نیز شهاب الدین احمد بن حمزه رملی که در مصر زیست و منظومه صفوة الزبد رملی را شرح کرد وی نیز در شمار فقیهان شافعی است و ریاست علمانی شافعی مصر را و رسید با این همه کارهای مربوط بزندگانی خود را خود کرد خود بیاراز رفت و خود خرید و خود بمنزل رسانید و این کار از صفات ستوده او است و در سال ۹۵۷ در گذشت و نیز فرزندش شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن حمزه رملی که جمعی بر آئند وی مجدد مذهب شافعی است در قرن دهم و در فقه و تفسیر و ادب با رع بود و کتابها پرداخت از جمله بهایة المحتاج الی المنهاج و متوفی ۱۰۰۴ و نیز

ابو عبد الله احمد بن یحیی رملی در شمار پیران راه و از مریدان شیخ ابو تراب نخشبی و معاصر ذوالنون مصری و از سخنان او است آنکس را که ستایش و نکوهش برابر افتد زاهد با شد و نیز ابو علی حسین بن بشر رملی در شمار شاعران ثعالبی در نمة الیتیمه آورد که وی بعشق زیبا پسری از مردم رمله گرفتار گردید که در زیبایی کم مانند بود و پدرش بشر او را بر آن کار نکوهید و از عشق ورزیدن با زیبا پسران او را ملامت کرد تا روزیکه پدر و پسر هر دو بیرون خانه در رهگذر نشستند بودند که همان زیبا پسر از پیش نظرشان گذشت تو گویی که با منم یوسف سدید ناریه

پدر چنان دلباخته جمال او گردید که بی اختیار گفت پسر جان اگر کسی را بجان باید دوست داشت همان زیبا ست که بر ما گذشت و چرا او را بدوستی نگرفتی ابو علی سر نیزر افکند و گفت

✽

بصره عادل علیه

ولم یکن قبله پاره

فقال لی لو هویت هذا

مالا ملک الناس فی هواه

فضل من حیث لیس بدری

یا مرء الحب من نهاء

رمیث بروزن زیر قام رمیث

بن عمرو است که شیخ طوسی اورادر

شمار اصحاب امام حسین (ع) آورده

است و رمیث مصغر رمث است و رمث

بمعنی مرد کهن جامه و ناتوان پشت

رمیلی با ضم اول و فتح دوم

منسو بست برمیله مصغر رمله و آن

قریه است در فلسطین کو چکتر از

رمله و از این قریه است ابو القاسم

مکی بن عبدالسلام رمیلی مقدسی در

شمار معدنان و از کسانی است که در

فرا گرفتن حدیث رحلتها کرد و در سال

۴۹۲ بدرست لشکر فرانسه کشته گردید

رنابی با ضم اول منسو بست

برنان از قرای اصفهان و ابوالعباس

احمد بن محمد بن هانی رنابی اصفهانی

در شمار مقرئان و متوفی ۵۳۵ و ابو

نصر اسمعیل بن محمد بن احمد رنابی

اصفهانی در شمار معدنان و صوفیان

و متوفی ۵۳۱ بدان منسو بند

رندقه بر و زن رندقه معرب

است و ریشه آنرا ندانستم چیست و

ابن ابی رندقه کفایت مشهور ابو بکر

محمد بن ولید بن محمد بن خلف

بن سلیمان بن ایوب طرطوشی فهری

است در شمار فقیهان مالکی و صاحب

کتاب سراج الملوک در مواظب در

۶۴ فصل شامل سیرت انبیاء و اولیاء

و اندرزهای علماء و حکماء و نوادر

سلاطین و خلفاء و کتاب الفتن و کتاب

سراج الهدی و کتاب بر الوالدین و از

نظم او است در بر والدین

لوکان بدری الابن ابه غصه

یتجرع الا بوان عند فراقه

ام بهم بو جدہ حزانه

واب تسبیح الدمع من آماقه

یتجرعان لیینه غصص الردی

ویبوح ما کتماه من اشواقه

لرئی لام سل من احشائها

و بکی لشبیخ هام فی آفاقه

ولیبذل الخلق الابی بعطفه

وجزاهما بالمعذب من اخلاقه

ابن ابی رندقه سال ۴۵۱ در

طرطوشه از شهرهای اندلس از مادر

زاد و چندی در بغداد و شام زیست و

از آنجا با سکنندریه رفت و چندی نیز

بفرمان افضل بن امیر الجیوش صاحب

مصر در قاهره زیست و پس از قتل افضل

باز با سکندریه بازیستن اقلکنه و در طول عمر راه پارسائی و پرهیزکاری را سپرد و بقوت اندک خرسند بود تا در سال ۵۲۰ در گذشت

رندی منسوبست برنده پروژن گنده و آن نام قلعه ایست در اندلس میان مالقه و اشیلیه و علی بن محمد رندی اندلسی نعوی که در خروف گذشت و ابوعلی عمر بن محمد رندی ادیب بدان منسوبند

رواجینی منسوبست برواجن جمع راجن و معنی آن سپس آید و آن لقب ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی اسدی است در شمار اعظام محدثان خاصه و صاحب کتاب المعرفة فی معرفة الصحابه و کتاب المهدی و با آنکه راه تشیع را رفت سیمان او را توثیق کردند و چنین بنظر رسد که تقیه کرد و شیعی بودنش را پنهان داشت تا آنگاه که محدثانی بلند نام و مورد اعتماد عامه مانند بخاری و ترمذی و ابن مساجه احدایش را پذیرفتند و در کتب صحاح خود نوشتند و عجب اینست که علامه حلی در کتاب خلاصه او را در قسم دوم که مخصوص است بر او بان ضعیف آورده و گفته است عباد بن یعقوب

رواجینی هامی مذهب است و این سخن علامه درست بر ابرسخن سمعانی است در انساب که عباد بن یعقوب رواجینی رافضی است و مردم را بر فاض خواند تا آخر سخن سمعانی و رواجینی در سال ۴۵۰ در گذشت و اما رواجینی چنانچه نوشتم منسوبست برواجن یعنی مرغانی که با خانه الفت و انس گیرند و یا غیر مرغان مانند گوسفندان و رواجینی کسی است که چنان مرغان و گوسفندانی را پیوراند و رواجن و دواجن بادال بی نقطه هرد در آن معنی بکار رفته اند و جوهری نیز در صحاح اللغه بآن تصریح کرده و گفته است شاة داجن و راجن اذا الفت البیوت و استأنست یعنی گوسفند داجن و راجن آنست که با خانه هائس و الفت گیرد بنا بر این نیازی بتصحیح سمعانی نیست که در کتاب انساب گفته که رواجینی در اصل دواجینی بادال بی نقطه است منسوب بدان جن و آن گوسفند است که در خانه نگاه دارند و فرجه کنند و مردم آنرا رواجینی گردند رواج بر وزن نهاد معنی شبانگاه و نیز بمعنی پسین زوال از اعلام است و نام پدر حسن بن رواج

بصر یست در شمار معدنان خاصه  
 رواحه بروزن نهاده بمعنی  
 نشاط و مسرتی که در روح بر اثر پیدایش  
 یقین پدید گردد و راحت نیز بدان  
 معنی است و در فارسی آسودن در  
 آن معنی بکار رود زیرا روح تابیین  
 نرسد نیاساید و از رنج تکاپو نیفتد و  
 بنشاط یکدلی نرسد و رواحه نیز از اعلام  
 است و نام پدر عبدالله بن رواحه بن  
 امرؤ القیس انصاری خزرجی است در  
 شمار خوبان صحابه و یکی از امیران  
 لشکر در جنگ موته و از این روی که  
 خط نوشت و خطاط در عصر پیغمبر (ص)  
 کم بود و شعر نیکو نظم کرد تا جائیکه  
 بعضی او را در ردیف حسان بن ثابت  
 شمرند میان صحابه بلند آوازه گردید  
 و از داستانها که از او آرند نیز شهرتش  
 دانسته گردد مانند داستان او و زانش  
 بدین روش که عبد الله بن رواحه  
 کنیزی داشت که در پوشیدگی با او  
 هم آغوش شد چندان که زنش خبر  
 نشد تا روزی که ناگهان آن دورا در  
 میان بوس و کنار دید و بعد الله گفت  
 تو کنیزی را بر آزاد رجحان دادی  
 و او را همچون من بزنی گرفتی عبدالله  
 گفت منش بزنی نگرفتم و کامی که

مردان از زنان گیرند از او - ر  
 گفت اگر بر است سخن کنی آیتی از  
 قرآن بخوان و عبدالله این شعر را  
 خواند

شهدت بان وعد الله حق

وان النار مشوی الکافرینا

گفت آیتی دیگر بر آن بیفزا

گفت

وان العرش فوق الماء طاف

و فوق العرش رب العالمینا

گفت باز آیتی بر آن بیفزا گفت

وتحملة ملائكة صکرام

ملائكة الاله مقربینا

گفت اکنون گفتار ترا باور کنم

و چشم را بچیزی که دید متهم کردم

تو را ست گفتم و چشم دروغ دید

و این رواحه خبر آنرا نزد پیغمبر برد

و پیغمبر خندید و برد او چیزی نکفت

نکارنده گوید آن داستان را

بچند طریق نقل کرده اند و اشعاری

که بجای آیات قرآن خوانده است

نیز دگرگون نوشته اند و عبدالله بن

رواحه را بخواندن اشعار بر جای آیات

قرآن این اصل او داشت که بر جنب

خواندن قرآن به مذهب سنیمان حرام است

و زنش نیز از همان روی گفتار این



رواحه را تصدیق کرد و دیدار خود را تکذیب و ابن رواحه در جنگ موتی سال ۷۴ در گذشت

رؤاسی با ضم اول روزن کلاهی بمعنی بزرگ سرو باین معنی پای آن مفید نسبت نیست و آن لقب ابو جعفر محمد بن حسن بن ابی ساره کوفی است در طبقه اعلام نعویمان و استاد کسایی و فراه و صاحب کتاب الفیصل و کفاب معانی القرآن و کتاب التصغیر و کتاب الوقف و کتاب الابداء الکبیر و غیر اینها رؤاسی نخستین کسی است که نحو کوفیان را پایه نهاد و در نیل (قریه است میان کوفه و بغداد) زیست و به نیلی شهره گردید و در راه پارسائی رفتن گرفت و این ابیات زهد منشاها از اوس

الایا نفس هل لك من صیام  
عن الدنيا لعلك تهتدینا  
یکون الفطر بعد الموت منها  
لعلک عنده تستبشرینا  
اجیبینی هدیت و اسعفینی  
لعلک فی الجنان نخلدینا  
و رواسی با فتح و تشدید او  
منسوبست برواس بن حارث بن کلاب  
بن ربیعة بن عامر بن صعصعه پدر توره

از عرب و افلیح بن حمید رواسی کوفی و جراح بن ملیح رواسی کوفی هر دو در شمار معدنان خاصه بدو منسوبند  
رو بانی منسوبست بروبا بر وزن گویا و آن قریه ایست در دجیل و ابو حامد طیب بن اسمعیل بن علی رو بانی حرابی در شمار معدنان و متوفی ۵۲۴ بدان منسوبست

رؤبه باضم اول و سکون همزه و فتح با بمعنی باره چوبی که سوراخ چیزی را بآن گیرند نیز پاره از شیب نیز حاجت و آن نام رؤبه بن عجاج بصریست در طبقه شاعران مختصرمین که در دولت اموی و عباسی را دهد و در نظم شعر بحر رجز را برگزید و از رجز گویان مشهور عرب است و از نظم او است

من يك ذابت فهدابتی  
معیط مصیف مشقی  
اخذته من تعجات ست  
و نیز از اوست  
اذا لعجوز غضبت فاعلمق  
و لا نرضاها و لا تملق  
و اعمد لاخری ذات دل مونق  
لینه المس کمس الخراق  
اذا مضت مثل السیاط المشق

روبه موش خوار بود و چون بر اینکار ملامتش کردند گفت موش از مرغانت خائنی شمایا کیزه تر و از پلیدی دورتر است چه مرغان هذره خورند و موهان گندم پاك و خالص طعام و در سال ۱۴۵ در زمان خلافت منصور در گذشت

روح بر وزن موج بمعنی آسایش نیز نسیم از اعلام است و نام روح بن عبدالرحیم کوفی در شمار محدثان خاصه و بروزن نوح بمعنی جان نیز از اعلام است و نام ابورحبه روح بن زبایغ جذامی و عبدالملک بن مروان در سناس او گفت روح بن زبایغ هوش هرافیان و فقه حجازیان و فرمائنداری شامیان را در خود جمع کرد و نیز نام پدر ابوالعاسم حسن بن روح نویختی است در شمار نواب خاصه در زمان غیبت و چنان باقیه کار کرد که سنیان نیز بر شیع او وفوف نیافتند جز از راه سخن مردم ناجا بیکه در مجلسش میان دو کس سخن از افضلیت هلی و ابوبکر در گرفت یکی علی را افضل و دیگری ابوبکر را افضل نعت ابو القاسم گفت اتفاق صحابه است که ابوبکر بر همگان پیش است

و آنگاه هر و آنگاه عثمان و آنگاه علی و وقتی شنید در بانس معاونه را لعن کرد او را از پیش خود براند و دیگر او را بخدمت نپذیرفت و در سال ۳۲۶ در گذشت

روحی بافتح اول منسوبست بروحه بروزن توبه از قرای فیروان و ابو عبدالله محمد بن ابی السرور روحی فقیه بدان منسوبست

رود آوری منسوبست برود آور بروزن زور آور و آن نام قربه بوده است از فرای تو بسرکان و از میان رفته است و بگفته مؤلف بستان السیاحه اثری از آن ظاهر نیست مگر بلی و بعضی بر آنند که خواهه ناطق شمس الدین محمد شیرازی در آنجا از مادر زاد و در شیراز نشو و نما کرد و ابن رباعی را گواه مدعی دارند

مقبول همه خواص و مشهور هوام خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام

در خطه شیراز بنام است مدام رود آوری و محمد و حافظ نام باری ابوبکر احمد بن علی بن احمد بن محمد بن مرج رود آوری در شمار اعلام محدثان و از مشایخ ابوبکر شیرازی

و صاحب کتاب سنن و کتاب معجم الصحابه و متوفی ۳۹۸ هجری بمذاهب منسوبست نیز ظهیر الدین ابوشجاع محمد بن حسین بن محمد بن عبدالله رود آوری از وزرای دولت عباسی و از شاگردان ابواسحق شیرازی و صاحب کتاب ذیل تجارب الامم از آن قریه است ابوشجاع در سال ۴۷۵ هجری بفرمان المقتدی بالله بر مسند وزارت نشست و مؤید الدوله صفی امیر المومنین لقب یافت و سبوت پسندیده پیش گرفت و تا چیزی از قرآن ننوشت و یا آنرا تا جائیکه توانست نخواند از خانه بیرون نشد و هم زکوة اموال خود را بدرویشان داد و هم در پنهانی بمقیران نصف کرد و در پایان عمر بمدینه رفت و مرگ خود را که نزدیک نگر بست گفت مرا بر اروضه پیغمبر برسانید و در روضه این آیت را خواند و لو انهم اذ ذلما لولوا انفسهم جاؤ لث فا ستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لوجدوا لله تواباً رحیماً و آنگاه بشدت گریست و گمت گناهمند آمده ام و امیدم بشفاعت تست و او را بخانه برگرداندند و جان داد و این فضیه در سال ۴۸۸ هجری اتفاق افتاد و در مشهد ابراهیم فرزند پیغمبر بخاک رفت

رود باری منسوبست برود بار و آن نام چند بن موضع است از جمله رود بار اصفهان در کنار زاینده رود و از این جا است بنا بگفته مؤلف بستان السیاحه ابوعلی احمد بن محمد بن قاسم بن منصور رود باری در شمار پیران راه و از اهل علم صوفیان و معاصر با جنید چند آنکه جنید بفضیلتش اقرار کرد و ابوعلی کاتب که خود نیز از مشایخ طریقت بود در ستایش او گفت ندیدم کسی را همچون ابوعلی رود باری صحفه علوم شریعت و طریقت و حقیقت را یکجا فراهم کرده باشد ابوعلی در مصر زیستن گرفت و کتابها پرداخت و سخنان زنده اظهار کرد و چنان سخنان را شطحیان گویند و در سال ۳۲۲ در گذشت و بنا بر گفته یاقوت ابوعلی از رود بار طوس است و هم از رود بار طوس است ابوعلی حسین بن محمد بن نجیب بن علی رود باری طوسی در طبقه مشاهیر مجددان و از مشایخ حاکم نیشابوری و ابو بکر بیهقی و متوفی ۴۰۳ و از جمله رود بار بغداد است که نام قریه ایست از فرای آن و از جمله رود بار همدان و از جمله رود بار گیلان و

غیر اینها

رودکی منسوبست برودک بر  
وزن پوشک از قرای سمرقند و عربان آن  
رارو ذک با ذال نقطه دار خوانند و از این  
قریه است ابو عبد الله جعفر بن محمد  
رودکی پیشرو کاروان نظم شعر  
فارسی و استاد سخن و هر چند پیش از  
او شاعران بوده اند اما قابله سالار  
شاعران نبوده اند و رودکی قابله  
سالار است و شعراء باقتضای او راه رفتند  
و پیش از رودکی شاعری که دارای  
دیوان شعر آنهم در فنون شعر باشد در  
زبان فارسی وجود نداشت و رودکی  
بود که در نظم فارسی دیوان شعر بوجود  
آورد و سخن گسنان را مابه داد و راه  
نمود و با این وصف موسیقی دان نیز  
بود و از شاهکارهای او قصیده است  
که بتواضع امراء نظم کرد و بدان  
قصیده امیر نصر بن احمد سامانی را  
که آهنگ زیستی در هرات داشت از  
آهنگش برگردانید و او را بجانب  
بخارا کوچانید و این ایسان از آن  
قصیده است

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ریک آموی و در شتیهای او

زیر پایم بر نیان آید همی  
آب چیهون با همه پهنواری  
خنگ مارا تا میان آید همی  
ای بغارا شاد باش و شادزی  
شاه زی تو میهمان آید همی  
شاه ما هست و بخارا آسمان  
ماه سوی آسمان آید همی  
شاه سرو است و بخارا بوستان  
سرو سوی بوستان آید همی  
و در بند و اندرز گفته است  
زمانه پندی آزا ده واد داد مرا  
زمانه را چون کونگری همه پند است  
بروز نیک کسان گفت غم مخور زینهار  
بساکسا که بروز تو آرزو مند است  
واز آن از مهم او نظم کلیله و دمنه  
است اما از آن نظم جز ایمانی بر جای  
نیست و هم چنین نظم اشعار بسیاری  
را باو نسبت دهند تا جائیکه رشیدی  
سمرقندی گفته است  
شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار  
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری  
اما دیوانی که از او بر جای  
مانده است خیلی که ترا از آن شمارش  
است و رودکی در سال ۳۲۹ در گذشت  
روز بهان جمع فارسی روز به  
است بمعنی خوب روزان و از مواردیست

که جمع را علم (نام شخص) کرده  
 اند و آن نام ابو محمد روزبهان بن  
 امی نصر فسوی شیرازیست معروف  
 بشیخ شطاح در شمار عرفای محققین  
 و صاحب کتاب تفسیر عرایس و کتاب  
 الانوار فی کشف الاسرار و شطحیات  
 و غیر اینها و از نظم او است  
 دل داغ تو دارد ار نه بفرورختمی  
 در دیده توئی اگر نه بر دوختمی  
 جان منزل تست ورنه روزی صدبار  
 در پیش تو چون سپند بر سوختمی  
 گردست بر آن زلف نگون اندازی  
 زهاد بصو معه بخوت اندازی  
 و در عکس جمال خود برون اندازی  
 بمها بسجود سر نگون اندازی  
 تا چند سخن ترا شی و رنده زنی  
 تا کی بهدف تیر پراکنده زنی  
 گر یک سبق از علم خموشی دانی  
 بسیار بدین گفت و شنو خنده زنی  
 نیز این دو بیتی از او است  
 اگر آهی کشم صحرا بسوزم  
 جهان را جمله سر تا پای بسوزم  
 بسو زم عالم را کارم نمازی  
 چه فرمائی بسا زم یا بسوزم  
 روز بهان بسیار سفر کرد و چندی در  
 مکه زیست و بسراج الدین محمود

بن خلیفة بن عبد السلام بن احمد  
 ارادت و رزید و با شیخ ابو نجیب  
 سهروردی روزگاری بیود و در حال  
 غلبه وجد سخنانی بالاتر از اندازة  
 مقام خود و یا قول عرفاء برتر از فهم  
 مردم گفت و از این روی بشیخ شطاح  
 هه ره گردید و در سال ۶۰۶ در گذشت  
 و نیز روز بهان نام پدر ابو الخیر امین  
 الدین فضل الله بن روزبهان شیرازی  
 است معروف بخواجه ملا در شمار  
 افاضل اعلام و صاحب کتاب تاریخ  
 عالم آرای امینی در تاریخ خاندان  
 آق قویونلو و کتاب بدیع الزمان فی  
 قصة حمی بن یقظان و کتاب ابطال  
 نهج الباطل و اجمال کشف العاقل  
 معروف با بطلان الباطل رد بر کتاب  
 نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی  
 و بر آن کتاب فاصی نور الله شوشتی  
 رد نوشت بنام کتاب احقاق الحق و  
 نیز کتاب سلوک الملوك و شرح  
 وصایای عبد الخالق انجذانی و شرح  
 قصیده برده شرف الدین بو صیری و  
 غیر اینها امین الدین از افاضل سنیان  
 است اما بسیار متعصب بود و از آن پس  
 که شاه اسمعیل صفوی اصفهان را  
 گرفت بر خویشتمن بترسید و بکاشان

گریخت و از آنجا باموراءالنهر رفت  
و در سمرقند زیست و از پایانت  
زندگانش اطلاع درستی ندارم  
روق بروزن شوق درچندین  
معنی بکار رفته است پاره‌از شب نیز  
آغاز جوانی نیز سرآغاز هرچیز نیز  
دوستی بی‌آلایش نیز پرده‌نیز آهنگ  
نیز اسب نیکو منظر نیز آب صاف  
و غیر اینها از اعلام است و ابو روق  
کنیت عطیة بن حرث همدانی کوفی  
است در شمار نابغان

رومان بروزن خوبان نام  
رومان بن نمجه صحابی است و ام‌رومان  
مادر عایشه دختر ابو بکر زوجه  
پیغمبر است و ام رومان خود دختر  
عامر بن هوبم کمایه است که در سال  
۴ و یا ۵ و یا ۶ هجری درگذشت

رومی بر وزن خوبی بمعنی  
بادبان کشتی از اعلام است و نام رومی  
بن زرارة بن عین شیبانی است در  
شمار محدثان خاصه و ابن رومی کنیت  
ابو الحسن علی بن عباس جریج  
یغد ادیست از مشاهیر شاعران عصر  
هباسی امام ر بند تطیر بود چندانکه  
نامها را بفال بد گرفت و در این  
باره نوشتند که یکی از امراء غلام خود

را که اقبال نام داشت نزد او فرستاد  
تا شاید از شومی تطیری که گرفتار آن  
است برهد و با ابن وصف تطیرکار  
خود را در ابن رومی کرد و غلام را  
نپند یافت و بمولایش برگردانید و  
گفت برو و بمولای خود پیوند که  
معکوس تولا بقا است و گویند همان  
تطیر او را خانه نشین کرد و کمتر از  
خانه بیرون رفت و از نظم او است در  
ستایش ممدوح

ار او کم و وجوه کم و سیوف کم  
فی الحادئات اذا دجون نجوم  
منها معال لهدی و مصابح  
تجلو الدجی و الاخریات رجوم  
و در شکایت از روزگار گفته  
است

رأیت الدهر برفع کل وغد  
و یخفض کل ذی شیم رضیه  
و لا تنفک تطفو نیمه جیفه  
او المیزان یخفض کل و اف

و یرفع کل ذی زنة خقیفه  
و در سال ۲۸۴ و یا ۲۸۸ در گذشت  
و نیز رومی منسوبست بروم و آن نام  
کشور است معروف و ترکیه اروپای  
کنونی بخشی از روم دهرین است

و منسوب باین بخش است جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین بلخی معروف بملائی رومی از ایشروی که در قونیه روم زیست و برومی شهره گردید پدرش در شمار دانشمندان هارف منش باخ بود و بشیخ نجم الدین کبری ارادت ورزید و هم در طریقت جانشین او گردید و با آنکه سلطان محمد خوا رزمشاه باو ارادت داشت درست دانسته نیست که از چه روی با او راه بی مهری سپرد تا جائیکه بهاء الدین مجبور بمهاجرت شد و از بلخ پاکسانش بیرون شد و آهنگ حجاز کرد و در نیشابور شیخ عطار را دید و جلال الدین در آن وقت شش سال داشت و شیخ مشوی اسرار نامه را باو داد و سفارش برینش را بهدر کرد و از آنجا بغداد کوچید و از بغداد رهسپار مکه گردید و از آنجا بروم رفت و بفرمان سلطان علاء الدین کیهما د دو از دهمین سلاطین سلجوقی روم در قونیه ممره با نروانی او زیست و پس باز پنجمی در گذشت و جلال الدین بجای و بشو نشست گویند در سوره درس جلال الدین چهار صد کس از افاضل حاذق شدند در این زمان شمس الدین

محمد بن علی تبریزی که از مشایخ طریقت بود و دارای نیروی جاذبه جلال الدین را مجذوب کرد و روح وی را که آماده پرواز گرفته بود را آماده تر کرد و براهنامه او راه طلب را طی کرد و بمقام وصل رسید و بزرگترین آثار جاوید خود را در کتابی بنام مشنوی برجای گذاشت و این کتاب برای سالکان راه تصوف حکم کتاب طلب دارد برای طبیب و عجب انست کسانیکه رهسپر عرفان و تصوف نیز نیستند کتاب مشنوی را انیس خاوت گیرند و برای نمونه ایاتی پراکنده از آن بیاورم

شاد باش ای عشق خوش سودای ما  
ای طبیب جمله علنیهای ما  
کار پاکان را فیاس از خود متگیر  
گر چه باشد در نوشتن شیر شیر  
چند صورت آخرای صورت پرست  
جان بی معنیت زین صورت پرست  
گر بصورت آدمی انسان بدی  
احمد و بوجیل هم یکسان بدی  
تف همی نازد بنویسی و جمال  
روح پنهان کرده کرو فرو بال  
گویش ای مزبله بو کیستی  
یک دو روز از یر تو من زیستی

غنج و نازت می ننگجد در جهان  
 باش تا که من شوم از تو جهان  
 بینی از کند تو بگر یزد کسی  
 که پیش تو همی مردی بسی  
 پر تو روحست نطق و چشم و گوش  
 پر تو آتش بود در آب جوش  
 همچنانکه پر تو جان بر تنست  
 پر تو ابدال بر جان منست  
 گفت معشوقی بعاشق کمی فتی  
 تو بفر بت دیده بس شهرها  
 رای همه بر گو کدامین خوشتر است  
 گفت آن شهری که در روی دایر است  
 هر کجا تو با منی من خوشدل  
 گر بود در قعر چاهی منزل  
 سم خواندی رو مسمی را بجو  
 در بالا ست لی در آ جو  
 باده در جوشش گدای جوش ما است  
 چرخ در گردش اسیر هوش ما است  
 باده از ما مست شدنی ما از او  
 قالب از ما هست شدنی ما از او  
 سیرتی کان در وجودت غالبست  
 هم بر آن تصویر حشرت واجبست  
 میرود از سینه ها در سینه ها  
 از ره پنهان صلاح و کینه ها  
 ما برون را تنگریم و قال را  
 ما درون را بنگریم و حال را

تا دل مرد خدا ناید بدرد  
 هیچ قومی را خدا رسوا  
 نفس از درهاست او کمی مرده است  
 از غم بی آلتی افسرده است  
 آزمودم مرگ من در زندگی است  
 گر رهم زین زندگی پایندگی است  
 آسمان شو ابر شو باران بیار  
 آب اندر ناودان ناید به  
 آب باران باغ صد رنگ آورد  
 ناودان همسایه در جنگ آورد  
 قرب نی بالا و پستی رفتن است  
 قرب حق از قید هستی رستن است  
 جان گرگان و سکنان از هم جدا است  
 متحد جانهای شیران خدا است  
 و نیز دیوان غزلی پرداخت بنام شمس  
 تبریزی و غزلهای عارفانه بلند در آن  
 آمود و در سال ۶۷۳ در قونیه در  
 گذشت و در مقبره پدرش بخاک رفت  
 رومی منسوبست برون برون  
 خون از توابع دشت خاوران و از  
 این جا است ابوالفرج بن مسعود رومی  
 در شمار اسانید شعرای فارسی زبان  
 و ستایشگر سلطان ابراهیم بن مسعود  
 غزنوی و پسرش مسعود بن ابراهیم و  
 هم با مسعود بهندوستان رفت و در سال  
 ۵۱۰ در گذشت ابوالفرج رومی را



اساتید سخن ستوده اند انوری در ضمن  
 قهیده گفته است  
 درمات خیل اقبال چو شعر بوالفرج  
 در عنایت مشرب عیشت چو نظم فرخی  
 و مسعود سعد گفته  
 خاطر خواجه بوالفرج بدرست  
 گوهر نظم و نثر را کان گشت  
 ذهن باریک بین و دور اندیش  
 سخن او بدید و حیران گشت  
 و از نظم او است  
 بما در گفتم ای بیهوش ما در  
 نپیره دوست من دشمن نه نیکو است  
 جوابم داد گفت آن دشمن تست  
 نباشد دشمن دشمن مگر دوست

بیز

در آن زمین که نو در چشم زان خوار شوی  
 مکن در رنگ در آجا رو بجای دگر  
 درخت اگر متعرك شدی ز جای بجای  
 نه جور اره کشیدی و نه جقای نبر  
 مه بر سر خود نهاده کاین روی منست  
 و ز مشک زره ساخته کاین موی منست  
 از خلد دری گشاده کاین بوی منست  
 آتش بجهان در زده کاین خوی منست  
 از درد فراقت ای بلب سحر ناب  
 نه در روزم قرار و نه در شب خواب  
 دور از تو دل و دیده ام ای در خوشاب

صحرای پر آتش است و دریای پر آب  
 روایانی منسوبست برویان  
 بروزن خوبان از شهرهای طبرستان  
 و از اینجا است فخر الاسلام ابوالعاسن  
 عبدالواحد بن اسمعیل بن محمد بن  
 احمد روایانی طبری از اعظام فقیهان  
 و صاحب کتاب بحر المذهب بزرگترین  
 کتب فقه شافعی و کتاب مناصب الامام  
 الشافعی و کتاب الکافی و کتاب التجربه  
 و کتاب حلیة المؤمن و غیر اینها و مورد  
 احترام خواجه نظام الملک وزیر و  
 هم مقبول علمای عامه و خاصه تاجانیکه  
 قاضی ابومحمد عبدالله بن یوسف در  
 کتاب طبقات ائمة الشافعیین او را از  
 نوادر عصر و از ائمه فقه شمرده است  
 و او بکر بن هب الله حسینی معلم بصره  
 در کتاب طبقات الشافعیه او را وجیه  
 و رئیس و مقبول ماوک و سلاطین نوشته  
 و گفته در مذهب شافعی نمایه رسید  
 که گفت اگر همه کتابهای شافعی  
 بسوزد من از خاطر همه را املا کنم  
 و جمعی از علمای خاصه او را در شمار  
 فقیهان تبعیه بنام آورد و از اوستایشها  
 گفته اند و کتابها که نوشته و روشی  
 را که در زندگی داشته برقیه حمل  
 کنند و مسلم آنست که مردی داشته

صحافی که در سال ۴۶ معاویه اورا  
امیر طرابلس کرده

روییم بر وزن زیر مصغر روم  
بمعنی نرمه گوش و ابوریوم کثیت نافع  
بن عبدالرحمن بن ابی نعیم مدنی است  
یکی از قراء سبعة ویشوای مدنیان  
در علم قرائت این خلکان نوشت ابو  
روییم سیه چرده و مزا حکمر بود  
واصعی از او حدیث کرد که من از مردم  
اصفهانم و فرآت را از ابو میمونه  
مملوک ام سلمه فرا گرفت و از ابوریوم  
دو کس روایت کند ورش و قالون  
و در سال ۱۶۹ در گذشت و نیز ابوریوم  
کثیت طلاب بن حوشب شیبانی کوفی  
است در شمار محدثان خاصه

رهاطی منسوبست برهاط بر  
وزن گشاد و آن نام موضعی است در  
سه منزلی مکه و سهیل بن عمر رهاطی  
که از عایشه زوجه پیغمبر حدیث کرد  
بدان منسوب

رهاوی باضم اول منسوبست  
برها و بافتح اول نیز درست است و  
آن نام رها بن منبه بن حرب بن عبد الله  
بن خالد بن مالک است پدر نیره ارقبیله  
مذحج و مالک بن مراره رهاوی  
صحافی ملقب بندی یزن همان کسیکه

و با هوش بوده و توانسته است میان  
دو فرقه با آبرومندی بماند و اما تحقیق  
موضوع بر هده کتابی دیگر است و  
در محرم سال ۵۰۲ در آمل طبرستان  
بدرست یکی از مدائیان باطنیه کشته  
گردید و نیز ابو نصر شریح بن عبد  
الکریم بن ابی العباس رویانی طبری  
در شمار فقیهان شافعی و قاضی شهر  
آمل طبرستان و صاحب کتاب روضة  
الاحکام و کتاب زینة الاحکام و متوفی  
۵۰۵ و نیز نظام الدین عبد القادر بن  
بن رویانی طبری در شمار دانشمندان  
فلکی و ریاضی و از شاگردان مولی  
علی قوشچی و صاحب کتاب تحفه نظامیه  
در حساب بنام نظام الدین سلطان  
یحیی کیا و کتاب ملخص میرزائی بنام  
سلطان میرزا علی از مملوک گیلان و این  
کتاب همان زیح میرزائی است که  
در حدود سال ۸۹۱ آنرا انجام داد  
و خود در سال ۹۲۵ در هرات در گذشت  
رویه باضم اول بر وزن جبینه  
مصغر رویه که ضبط و معنی آن گذشت  
نام پدر عمارة بن رویه صحافی است  
رویفغ باضم اول بر وزن  
مسیطر مصغر رافع نام جمعی است از  
جمله رویفغ بن ثابت بن سکن انصاری

نامه پیغمبر را نزد ملوک حمیر برد و جواب آورد با و منسوبست و نیز با همان ضبط منسوبست برها که نام قریه ایست میان موصل و شام و ابو محمد عید القادر بن عبدالله بن عید الرحمن رهاوی در شمار حفاظ حدیث و متوفی ۶۱۲ بدان منسوبست و ندانستم محمد بن ایمن رهاوی در شمار شاعران که سبک ابوالعناهیة را پسندید و در نظم شعر راه او را رفت بیدرتیره و یا بقریه منسوبست و از این رهاوی است

قنعت بالقوت من زمانی

ففسنت نفسی عن الهوان  
من کنت عن ما له غیباً  
رأ یتنه ککالدی یزانی

نیز از او است

ان المکارم کلها لو حصلت  
رجعت جملتها الی شیئین  
تعظیم امر الله جل جلاله  
و السعی فی اصلاح ذات البین  
و نیز

انا تنافس فی دنیا مفارقة  
و نحن فد نکتفی منها باداها  
حذرتک الکبر لا یعلقک بمسمة  
فا نه ما بس ناز عته ال لاها  
رهم بر ورت فقل نام رهم

انصاری است در شمار محدثان خاصه و ابو رهم کنیت جمعی از صحابه است از جمله ابورهم کلثوم بن حصین غفاری که در سال فتح تیری بگلو گاهش رسید و باین مناسبت او را منحور لقب دادند و بنورهم قبیله از عربند

رهمه بر وزن کهنه بمعنی باران ریز که بیابای بار دورهمیه مصغر آن بروزن چهینه هر دو از اعلامند

رهمنی منسوبست برهنه بروزن کهنه از قرای کرمان و ابو العسین محمد بن بحر رهمنی شیبانی در شمار اعلام متکلمان و فقیهان شیعه و صاحب کتاب نحل العرب و کتاب القلائد و کتاب البرهان و کتاب البدع و کتاب الدلائل علی نحل القبائل و غیر اینها بدان منسوبست

ریاب بافتح و تشدید بروزن شداد نام ریاب بن حنیف بن ریاب انصاری صحابی است که در بصره عونه شهید گردید

ریب بروزن خیر نام پدر مالک بن ریب است از قبیله مازن نیمیم و در شمار شاعران عرب و هم از دزدان و راهزنان و از مضمونهای بی ساقه او این شعر است

العبد یقرع بالعصا

والعرب یكفیه الوهید

ودر نکوهش حجاج بن یوسف ثقفی  
گفته است

فما ذاعسى العجاج یبلغ جهده

اذا نحن جاوزنا قناة زیاد

فلولا بنو مروان کان ابن یوسف

کما کان عبد امن عبید ایاد

زمان هو العبد المقر بذلة

یرواح صبیان القرى و یغادی

وریب یعنی شک نیز گردش زمانه

است

ریاحی منسوبست بریاح بر

وزن کنارو آن نام ریاح بن یربوع بن

حفظلة بن مالک بن زید بن مناة بن

تمیم بن مره است پدر تیره از قبیله

تمیم و از این قبیله است حربن یزید

بن ناجیه بن سعد ریاحی از سران سپاه

کوفه که با سپاه خود راه را بر امام حسین

(ع) گرفت و او را در کربلا فرود آورد

و سپس از کار خود پشیمان گردید و

آخرت را بدینا برگزید و امام حسین

(ع) بیوست و در گروه شهیدان درآمد

و امام حسین باو گفت تو چونانکه

مادرت نامت داد آزادی و نیز ریاحی

نام محلتی است در بصره که بنور یاح در

آن زیستند و بنام ایشان ماند

ریاشی با کسراول منسوبست

برباش پدر تیره از قبیله جدام و از این

تیره است ابو صخره احمد بن ابی

نعیم ریاشی در شمار شاعران دولت

عباسی و در نکوهش یحیی بن اکثم

قاضی گفت

انطقنی الدهر بعد اخر اس

لنا ثبات اطلال و سواسی

یا بؤس للدهر لا یزال حکما

یرفع من ناس یعط من ناس

لا افلحت امة و حق لها

بطول نکس و طول انعاس

ترضی یحیی بکون سائسها

و لیس یحیی لها سواسی

قاضی یری الحد فی الزناء ولا

یری علی من یلوط من باس

گویند مأمون یحیی بن اکثم

گفت کدام شاعر است که گوید قاضی

یری الحد یعنی کسی را که نکوهیدم

قضایوت پیشه ایست که رایش در مورد

زنا کار حد زدن است اما لرلواط کار

حرجی قائل نیست یحیی بن اکثم گفت از

احمد بن ابی نعیم بز هکار است که گفته

است

\* \* \*

ما حکمنا یرتشی و قاضینا  
 یلوط و الرأس شرماً رأس  
 لا اجسب الجورین فضی و علی  
 الامة وال من آل عباس  
 و مامون سر افکنده گردید و  
 گفت چنان شاعر را باید بکشورسند  
 راند و اما ابو الفضل عباس بن فرج  
 ریاشی در شمار مشاهیر نحویان و معربان  
 بریاش پدر قبیلہ منسوب نیست بلکه  
 پدرش مملوک ریاش پدر قبیلہ یوداز  
 اینروی او را ریاشی گفتند ابو الفضل  
 ریاشی لغت را از اصمعی فرا گرفت و  
 کتب اصمعی و کتب ابو زید را حفظ  
 کرد و نحو را از رمانی آموخت و مازنی  
 لغت را از او گرفت و مازنی خود گفت  
 که ریاشی کتاب سیبویه را پیش من  
 خواند و من نیز از او لغت و شعر فرا  
 گرفتم اما او از من بیشتر فایده برد  
 و تیر ریاشی استاد ابوالعاس مبرد و  
 ابو سکر محمد بن درید است و از او  
 است کتاب الخیل و کتاب الابل و کتاب  
 ما اختلف اسماءه من کلام العرب و  
 غیر اینها و در بصره در خلافت معتمد  
 عباسی در واقعه زنج سال ۲۵۷ کشته  
 گردید

۱ با ... باشد بد معنی سیر آب

نام ریان بن شیبب دانی معتصم خلیفه  
 عباسی است در شمار ثقات محدثان  
 امامیه و در قم زیست و کنایه در احادیث  
 رسیده از حضرت رضا پرداخت و  
 حدیث رضوی او که در روز اول محرم  
 امام هشتم بر او خواند از مشاهیر  
 احادیث است

ریانی با ضبط پیش منسوبست  
 بریان و آن نام محلاتی است در بغداد  
 و از این محلت است ابو المعالی هبة  
 الله بن حسین بن حسن بن یس ابی  
 الاسود معروف بابن البلی و در شمار  
 محدثان

ریعانی منسوبست بریحان و آن  
 بمعنی هر گیاه خوشبو است و فارسین  
 در خصوص شاهسپرم آنرا بکار بردند  
 و ریعانی وصف کسی است که ریحان  
 بفروشد و آن لقب جمعی از محدثان  
 عامه است که پیشه ریحان فروشی  
 داشتند و یا بکسی که ریحان فروشی  
 بوده منسوبند و از ایشان است علی بن  
 عیبه ریعانی در شمار متکلمان و  
 نویسندگان توانا ناجائیکه بعضی او  
 را بر جاحظ فضیلت دهند و در تصانیفش  
 حکمت و فلسفه بکار برد و از اینروی  
 او را بزنده نسبت دادند و با این

وصف بامامون عباسی اختصاص داشت  
 و باونزدیک بود و اخبار او با مأمون  
 بسیار است و از او است کتاب المصون  
 و کتاب التدرج و کتاب الطارف و  
 کتاب شمل الالفه و کتاب روشاندل  
 ( معرب روشنائی دل ) و کتاب  
 سفرالجنه و کتاب العقل والجمال و  
 کتاب الخطب و کتاب النملة والبعوضه  
 و کتاب امتحان الدهر و کتاب الايقاع  
 و کتاب الیأس والرجاء و کتاب ادب  
 جوانشیر و کتاب صفة العلماء و غیر اینها  
 و ابو الفضل احمد بن طاهر گفت در  
 مجلسی بودم که علی بن عبیده ریحانی  
 نیز بود و هم کنیزگی که ریحانی او را  
 دوست داشت و هنگام زوال رسید  
 و ما بنماز پرداختیم و ریحانی و کنیزك  
 همچنان در گفتن و شنودن بودند و  
 آنقدر سخنانشان دنباله پیدا کرد که  
 نزدیک بود نمازشان فوت شود گفتم  
 برخیز و نماز کن گفت تا آفتاب و اشارت  
 بکنیزك کرد غروب نکند وقت باقی  
 است و از کنایتش در شکفت شدم

ریخی باکسر اول منسوبست  
 بر یخ و آن نام موضعی است در خراسان  
 و کافی بن علی ریخی وزیر علاء الدین  
 محمد بن تکش و متوفی ۶۱۸ بدان

مسو؛

ریدویه این لفظ را برای بی  
 نقطه و یا و ذال نقطه دار ضبط کرده اند  
 و درست آن زید و یه است و زید از  
 اعلام مشهور است و یه کلمه اعجاب  
 یعنی چه شکفت زیدی و آن نام نیای  
 حسن بن احمد بن زید و یه قمی است  
 در شمار محدثان و صاحب کتاب المزار  
 ریطه بر وزن صبیحه بمعنی چادر  
 يك لغت که زنان بر سر کنند از اعلام  
 زنان است و نام دوزن صحابی

ریعی منسوبست بر یه بر وزن  
 دیده و آن نام ناحیتی است در یمن  
 و محمد بن عیسی ریعی در شمار شاعران  
 بدان منسوبست

ریوندی منسوبست بر یوند  
 بر وزن بی قند از فرای نیشابور  
 و ابوسعید سهیل بن احمد بن سهل  
 ریوندی در شمار محدثان و از مشایخ  
 ابو عبدالله حاکم مشهور باین بیع و  
 متوفی ۳۵۰ بدان منسوبست

زایی با زای نقطه دار  
 منسوبست بزای و آن نام ناحیتی است  
 در اندلس و محمد بن حسن تمیمی زایی  
 و جعفر بن عبدالله بن صباح زایی که هر  
 دو در سلك فضلاء بوده اند از آنجا

## زاذان زاذویه زاری زاغولی زاغونی زاقفی زاکانی

پوشیده است و نیز منسوبست بزایبو  
 نام دونه‌ر است در کشور عراق  
 میان موصل و اربل یکپرا زاب اعلی  
 و دیگری را زاب اسفل گویند و  
 یوم الزاب روزی است که میان مروان  
 بن محمد آخرین خلیفه اموی و میان  
 ایرانیان بسر کردگی ابو مسلم  
 خراسانی در میان آن دونه‌ر جنگ  
 در گرفت

زاذان بر وزن شاهان  
 معربست و از اعلام فارسیان وریشه آنرا  
 در فارسی بدانستم چیست و بعضی گویند  
 بمعنی زاده است و خصوص در مورد  
 زاذان مرخ از علمای نجوم اما این سخن  
 بر فرض که در مورد زاذان فرخ درست  
 باشد در همه موارد درست نیست زیرا در  
 مورد ابو حمزه زاذان در شمار اصحاب  
 امام علی بن ابیطالب (ع) نام است و  
 جز زاذان نام دیگری را برای او  
 ضبط نکرده‌اند

زاذویه مرکبست از دو کلمه  
 زاذ و وبه کلمه اعجاب و دور نیست که  
 زاذ معرب زاده باشد بمعنی چه شکفت  
 و یا چه خوب زاده و آن لقب ابو الخیر  
 صالح بن حماد رازی است در شمار  
 محدثان امامیه و صاحب کتاب خطب

امیر المؤمنین و کتاب النوادر  
 زاری منسوبست بزاد از قرای  
 سمرقند و یحیی بن خزیمه زاری در  
 شمار محدثان بدان منسوبست

زاغولی منسوبست بزاغول  
 بروزن پاپوش از قرای مرو و محمد بن  
 حسین بن محمد زاغولی در شمار  
 مفسران و محدثان و ادیبان و صاحب  
 کتاب قیدالاولیاء در تفسیر و حدیث  
 و فقه و ادب در چهار صد مجلد بدان  
 منسوبست

زاغونی منسوبست بزاغون  
 بروزن خاتون و یاقوت احتمال داده  
 از قرای بغداد باشد و ابو الحسن علی  
 بن عبیدالله بن نصر زاغونی در شمار  
 محدثان و ادیبان و صاحب کتابی در  
 تاریخ و متوفی ۵۲۷ بدان منسوبست  
 زاقفی منسوبست بزاقف بر  
 وزن واقف از قرای مصر و ابو عبدالله  
 محمد بن محمود زاقفی معروف بابن  
 نقطه در شمار ادیبان و فاضلان و  
 شاگرد ابو البقاء عبد الله بن حسین  
 عکبری بدان منسوبست

زاکانی منسوبست بزاکان و  
 آن نام تیره ایست از عرب بنی خفاجه  
 که در قزوین زیستند و از این تیره

است نظام الدین عبیدالله زاکانی در شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب اخلاق الاشراف و کتاب نوادر الامثال و کتاب مقامات و رساله تعریفات مشهور بده فصل و رساله دلگشا و مثنوی عشاقنامه و داستان منظوم موش و گربه و رساله ریش نامه و دیوان شعرو رساله صد پند و رساله فالنامه و مکتوبات قلندران عبیدزاکانی از اینروی که ادب خود را با طبیعت آمیخت و جد و هزل را با هم الفت داد و کتابهای خود را با چنان ترکیب ساخت و پرداخت بیش از معاصرین خود در ادب شهره گردید و دلها بآداب او مایل گشت و سخنانش بر سر زبانها افتاد و رساله تعریفات یکی از آنها است که در آن ماه رمضان را هادم اللذات (در هم شکننده خوشیها) تعریف کرده است و شب عید فطر را لیلۃ القدر و وعظ را سخنهایی که گویند و نکنند و در کتاب اخلاق الاشراف نخست سخنان علمای اخلاق را در معنی خلق و فضائل اخلاقی از قبیل حکمت و عدالت و عفت و شجاعت آورده و هر کدام را مطابق رأی پیشینیان تعریف کرده است و سپس بزرگان عصر خود

پرداخته و در مورد اخلاق معاصران مذهب جدیدی بوجود آورده و آرا مذهب مختار نامیده و اخلاق موروث قدما را مذهب منسوخ و از این رهگذر کتابش بسیار لطیف و شیرین افتاده است و در رساله ریشنامه ریش را بیاد نکو هش گرفته و جور و حقانی که ریش بر خوهر و بان سکرده بطرزی مرغوب بیان کرده است و در نظم نیز جد و هزل را بهم آمیخت چنانکه در مناجات گفت

خدایا دارم از لطف تو امید

که ملک همیش من معمورداری

بگردانی بلای زهد از من

فضای توبه از من دورداری

و در عبرت

ای عبیداین گل صد برگ بر اطراف جن

هیچ دانی که سحرگاه چرامی خندد

با وجود گره غنچه و تنگی دل او

حکمتی هست نه از باد هوا می خندد

چون نبات فلک و کار جهان می بیند

بیقای خود و بر غفلت ما می خندد

و در تعریض بر دستگاه خلفت

آن که گردون فراشت و انجم کرد

عقل و روح آفرید و مر دم کرد



زام      زامی      زامینی      زاوهی      زاهری

رشته کاینات در هم بست  
 پس سر رشته در میان گم کرد  
 عیدالله در سال ۷۷۲ در گذشت  
 زام با فتح و تشدید میم لقب  
 سعد بن ابی خاف زهری است در شمار  
 محدثان خاصه و زام کسی را گویند  
 که بینی شتر را برای مهار کردن  
 سوراخ کند

راهی منسوبست بزام معرب  
 جام از توابع نیشابور و در جامی  
 گذشت و ابو جعفر محمد بن موسی  
 بن عمران زامی نیشابوری در شمار  
 نهویان و ادیبان بآن منسوبست تعالی  
 در یتمه او را چنین ستوده است که  
 وی از اعلام ادیبان و شاعران خراسان  
 و یکی از حسنات نیشابور است و در  
 میدان فضیلت پیشقدم و در ترازی  
 خردسگین و مزیت دار بود همان مایه  
 ادبش او را بدیوان رسائل بجا را  
 رسانید و آوازه اش پیچید و بشماره  
 مو (کسایت از بسیاری شعر) شعر  
 گفت جز اینکه در شعرش جاس زیاد  
 بکار برد و شعرش را از رونق انداخت  
 مانند این شعر

مضی رمضان المر مضی الذی نری  
 و اقبل شوال شیول به فہرا

لیا لك شهر اشهر الله قدره  
 ولو اشهرت فیه سیوف الہدی شہرا  
 زامینی منسوبست بزامین بر  
 وزن شاهین از قرای بخارا و ابو جعفر  
 محمد بن اسد بن طالس زامینی بخاری  
 در شمار محدثان و هم سفر ابو العباس  
 مستغفری در طلب حدیث و متوفی ۴۱۵  
 بدان منسوبست

زاوهی منسوبست بزاهه بر  
 وزن باده از توابع نیشابور و ابو الحسن  
 جمیل بن محمد بن جمیل زاوهی  
 نیشابوری در شمار محدثان و  
 از مشایخ حاکم ابو عبدالله نیشابوری  
 از آنجا است

زاهری منسوبست بزاهرنیای  
 ابو جعفر محمد بن سنان زاهری در شمار  
 محدثان خاصه و از اصحاب امام موسی بن  
 جعفر و رضا و جواد (ع) و صاحب کتاب  
 الطرایف و کتاب الشرایع و کتاب  
 الاظلمه و متوفی ۲۲۰ و زاهر نیای او  
 فرزند عمرو و اسلمی کنندی است مولای  
 عمرو بن حمق زاهری و در سال ۵۶ هجری  
 بمکه رفت و بامام حسین (ع) پیوست  
 و با او بکربلا رفت و شهید گردید و  
 ندانستم ابو عبدالله محمد بن احمد بن  
 سلیمان بن احمد بن ابراهیم زاهری مالقی

اندلسی در شمار ادیبان و محدثان بآن  
 زاهر منسوبست و یازده نام دیگر وی  
 در مقاله از مادر زاد و شهرهای اندلس را  
 بگردید و فراوان علوم ادبیه را فراچنگ  
 کرد و از آنجا بصر کوچید و از مشایخ  
 آن کشور حدیث فرا گرفت و از آنجا  
 بشام و از آنجا بجزیره و از آنجا بیفداد  
 کوچید و فضلا را بدید و از ایشان  
 استفادتها کرد و از آنجا باصفهان و از  
 آنجا بشهرهای جبل رفت و در پایان  
 در روجرد زیستن گرفت و کتاب  
 البیان والتیین فی انساب المحدثین و  
 کتاب البیان فیما ابهم من الاسماء  
 فی القرآن و کتاب اقسام البلاغة و  
 واحکام الصناعات و شرح ابضاح در نحو  
 و شرح مقامات و شرح یمنی پرداخت  
 و در ماه رجب سال ۶۱۷ سپاه مغول  
 او را کشت

زاهی منسوبست بزاه از قرای  
 نیشابور و ابو القاسم علی بن اسحاق  
 زاهی بغدادی در شمار شعرای مدیحت  
 سرای اهل بیت و نیز ستایشگر سیف  
 الدوله بن حمدان و وزیر مله‌بی و متوفی  
 ۳۵۲ بدان منسوبست ابن خلکان  
 نوشت که زاهی در جمیع فنون شعر  
 گفته و از او است

صدورك فی الهوی هتك استتاری  
 و عاونه البیضاء علی اشتغاری  
 ولم اخلع عذارى فیک الا  
 لما هانت من حسن العذار  
 و کم ابصرت من حسن ولكن  
 عليك لشقوتی وقع اختیاری  
 و در تشبیه بنفشه گفته  
 ولا زورد بة اوقت بزرقتها  
 بین الریاض علی زرق البواقیت  
 کانتها فوق طاقات صفقن لها  
 اوائل النار فی اطراف کبریت  
 و از نظم او است در مرثی اهل بیت  
 یا آل احمد ماذا کان جرمکم  
 فکل ارواحکم بالسیف تنتزع  
 تلقی جموعکم شتی مفرقة  
 بین العباد و شمل الناس مجتمع  
 و یستباحون اقماراً منکسة  
 تهوی واروسها بالسمر تنتزع  
 ما للحوادث لا تجری بظالمکم  
 ما للمصائب هنکم ایس ترتدع  
 منکم طرید و مقتول علی ظمأ  
 و منکم دنف بالسهم منصرف  
 و هارب فی اقاصی الغرب مقرب  
 و دارع بدم اللبسات مندرع  
 و مقصد من جدار ظل منکدراً  
 و آخر تحت رد م فوکه یقمع

## زبیدی

## زبال

## زباله

## زبالی

## زبان

ومن معرق جسم لایزال له  
 قبر ولا مشهد یا تیه مرتدع  
 ونیز از آن قریه است محمد بن  
 اسحاق بن شیرویه در شمار محدثان و  
 زاهدان و متوفی ۳۳۸

زبادی منسوبست بزباد بروزن  
 نهاد و آن نام موضعی است در افریقا  
 و مالک بن حبر زبادی اسکندرانی  
 در شمار محدثان بدان منسوبست

زبال بافتح و تشدید بروزن بقال  
 کسی را گویند که سرگین بزمین باشد  
 وزمین را با آن نیرو دهد و فارسین آنرا  
 کودکش و کودباش گویند و آن نام  
 پدر علی بن زبال مشرفی همدانی کوفی  
 است در شمار محدثان خاصه

زباله بافتح اول بروزن نهاده  
 نام زباله دختر عنبسه بن مرداس است  
 از زنان شعر پرداز عرب و میان او و  
 خواهرش خوله که او نیز شعر پرداز  
 بوده حاجات بود و یکدیگر را بشعر هجو  
 کردند و نکوهیدند و ابن زباله از  
 دانشمندان نسب شناس است و صاحب  
 کتاب اخبار المدینه

زبالی باضم اول مسبو به  
 بزباله بروزن گشاده و آن نام قریه  
 ایست بر سر راه مکه از طریق کوفه

وازانجا است ابو بکر محمد بن حسن  
 بن هیش زبالی در شمار محدثان  
 زبان بافتح و تشدید بروزن  
 منان نام زبان بن قیسور کلفی صحابی  
 است و نیز نام ابو عمر و زبان بن علاه  
 بن عمار مازنی بصری از قراء سبعه و  
 هر چند در نام او باختلاف سخن کرده  
 اند و تا بیست و یک قول در آن گفته  
 اند اما درست همان زبان است زیرا  
 فرزدق شاعر او را نکوهید و سپس  
 برای اینکه عذر هجو کردنش را  
 بگوید نزد ابو عمرو زبان رفت ابو  
 عمرو گفت

هجوت زبان ثم جئت معتذرا  
 من هجو زبان لم تهجو ولم تدع  
 ابو عمرو در سال ۵۵ و یا ۵۸  
 در مکه از مادر زاد و در مکه و مدینه  
 و کوفه و بصره از مشایخ بسیار علم  
 فرائت و ادب فرا گرفت و گویند در  
 میان قراء هیچکدام باندازه وی مشایخ  
 نداشتند و ابو عمر و استاد خلیل بن  
 احمد و یونس بن حبیب بصری و ابو  
 محمد بزیدی در نحو بود و نیز استاد  
 ابو عبیده معمر بن مثنی و اصمعی و  
 معاذ بن مسلم در لغت و شعر و در عصر او  
 در علوم ادبیه و قرآن و اناج عرب

زبدقانی

زبرقان

زهری

زبیبی

و شعر داناتر نبود و یونس بن عیوب  
بصری گفت اگر هر چیزی را رواست  
از يك كس گرفتن آن يك كس ابو  
عمرو است و ابو عبیده گفت ابو عمرو  
از هر كس بقرائت و عربیت و ایام عرب و  
شعر آگاہ تر بود و فاترش تا سقف حجره  
اش را پر کرد اما از آن پس که راه عبادت  
را پیش گرفت و زهد را پیشه کرد آنهارا  
بسوزانید و سال ۱۰۴ در گذشت

زبدقانی منسوبست بزبدقان  
بروزن تر زبان و آن قریه ایست بر  
کنار نهر خابور در سرزمین جزیره  
و ابو العصبی ربیع بن سلیمان بن  
فتح زبدقانی و ابو الوفاء سعد الله بن فتح  
هر دو شمار شاعران از آن قریه اند  
زبرقان با کسراول و سکون دوم  
و فتح رای بن نقطه بمعنی ماه نیز کسیکه  
موی ریشش تنگ باشد و آن لقب حصین  
بن بدر است

زهری با کسراول و فتح دوم و  
سکون عین بن نقطه و کسراول می نقطه  
بدخو نیز سطر نیز  
آنکس که سوی صورت و ابروانش  
انبوه باشد نیز مادینه نهنگ نام پدر  
عبدالله بن زهری است از شعرای قریش  
و مشهور با بیت زهری و همان کسی

است که مسلمین را هجو کرد و کفار را بر  
جنگ با مسلمین بر غایت آورد و همان کسی  
است که در جنگ احد این ابیات گفت  
یا غراب البین اسمعت نعل

انما تندب امر آ قد فعل  
لیت اشیای بیدر شهدا  
جزع الخزر ج من وقع الاسل  
قد قتلنا القوم من ساداتهم

و عد لناه بیدر فا عدل  
و یزید در روزیکه بازماندگان  
امام حسین را و در آمدند و فیروزی خود  
را در برابر سر بریده آن امام و اسارت  
خاندان وی دید همان اشعار را خواند  
و در بعضی ابیات لفظ اراد گرگون کرد  
و این زهری گذشته از نکوهش مسلمین  
پیغمبر را نیز زد و کرد ناز و زنتج مکه فرا  
رسید و این زهری گریخت و سپس خود  
را به پیغمبر رسانید و این ابیات خواند  
انہ لمعند ر الیک من الذی

اسدیت اذانا فی الضلال اہیم  
فاغفر فداک والذی حکلاهما  
زللی فا نک را حم مر حوم  
و لقد شہدت بان دینک صادق  
حق و انک فی العباد  
و پیغمبر او را بخشید

زبیبی منسوبست بزبیبه و روزنه

حبیبه و آن نام محلّتی است در بغداد  
 و ابوبکر عبدالله بن ابی طالب زبیدی  
 بغدادی در شمار مقرران بآن منسوبست  
 زبید بروزن زبیر مصغر زبید  
 بمعنی دهشک از اعلام است و ابوزبید  
 کنیت منذر بن حرمله طائی است در  
 شمار شعرای عرب و ندیم ولید بن  
 عقبه و الی کوفه و در کیش نصاری  
 زیست و با همان دین در گذشت و  
 عثمان بن عفان ولید بن عقبه را از همان  
 روی سکه با ابوزبید پیوسته بود از  
 حکومت کوفه بر کنار کرد و حدباده  
 کساری بر او فرود آورد و در باره  
 پیوستگی خود با ولید گفته  
 من بختك الصفاه او یتبدل  
 او یزل مثل ما تزول الظلال  
 فا علمن اننی اخوك اخواله  
 عهد حیاتی حتی تزول الجبال  
 لیس بیخل علیک منی بمال  
 ابدأ ما اقل سیفاً حمال  
 نلك النصر بالیدین و با  
 لكف اذا كان للیدین معصال  
 و زبیده باز یادتی تا در آخر آن  
 از اعلام زنان است و نام زبیده دختر  
 جعفر بن ابی جعفر منصور و زوجه هرون  
 الرشید و بعضی گویند نامش امة العزیز

بود و لقبش زبیده و هرون الرشید او  
 را در سال ۱۶۵ هجری گرفت و از او  
 محمد امین بوجود آمد و در سال ۲۱۶  
 در گذشت زبیده از زنان نیکوکار بود  
 و از دوستان اران فضل و ادب و گویند  
 او را صد کنیز بود که همگان حافظ  
 قرآن بودند و از قصرش آهنگ قرآن  
 بلند بود و از کارهای بزرگ او آوردن  
 آّب بود از طایف بمکه و ده میل مسافت  
 مجری را از کوهها عبور داد و سنگهای  
 خاره را شکافت و شکم کوه را درید  
 تا آب را بمکه رسانید و وقتی وکیل  
 او گفت مصارف اینکار بسیار است  
 گفت بکار بردن او من در برابر هر تیشه  
 و کلنگی که زنند يك دینار دهم و نیز  
 در راه مکه حوضهای بزرگ ساخت  
 تا از آبهای باران پر گردد و کاروانان  
 از آن آب بردارند

زبیدی منسوبست بزبید بروزن  
 امیر و آن نام زبید بن صعّب بن سعد  
 العشیره است پدر تیره در قبیله مذحج  
 و از این تیره است عمرو بن معدی کرب  
 زبیدی مذحجی که در زمان پیغمبر  
 دین اسلام را گردن گرفت و پس از  
 پیغمبر از دین اسلام رو گردانید و دیگر  
 بار بآن گروید و در جنگ قادسیه

ویرمواک حاضر گردید و در سال ۲۱ در گذشت و صمصامه (شمشیر) عمرو بن معدیکرب از شمشیرهای مشهور عربست گویند عمر بنت خطاب از معدیکرب خواست که آن شمشیر را باو بنماید و عمر و شمشیر را آورد و عمر آنرا آزمود و چندان نپسندید عمرو قضیه را دریافت و گفت من شمشیر را پیش تو نهدام نه دستی که آنرا بکار برد و نیز از آن تیره است ابو بکر محمد بن حسن زبیدی اشبیلی در شمار نحویان و لغویان بلکه از پیشوایان ایشان و صاحب کتاب الواضح در نحو و کتاب طبقات النحویین و کتاب مایلحن فیه عوام الاندلس و مختصر کتاب العین را این کتاب از بهترین مختصرات کتاب العین خلیل بن احمد است و از نظم او است که با جو مسلم بن فید نوشته است

ابا مسلم اب الفتی بجنانه  
ومقوله لا بالمرآكب واللبس  
ولیس ثياب المرء تنفی قلامه  
اذا كان مقصورا علی قصر النفس  
ولیس یفید العلم والحلم والحجی  
ابا مسلم طول القهود علی الكرسي  
ابر بکر زبیدی را المستنصر بالله

خلیفه اموی اندلس برای آموزگاری ولیعهدش هشام برگزید و از اینزه بدنیای پنهان وی رسید و هم قاضی اشبیلیه گردید و در سال ۳۲۹ در گذشت و نیز زبیدی با همان ضبط منسوبست بزبید از شهرهای یمن و ابو قبره موسی بن طارق زبیدی یعنی در شمار محدثان که از ثوری حدیث فرا گرفت و باحمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و دیگر محدثان رسانید از آن شهر است و نیز زبیدی باضم اول و فتح دوم منسوبست بزبید و آن نام محلی است در بغداد دو از آن محدث است علی بن یوسف معروف بابن بقال در شمار شاعران و ندانستم محمد بن محمد حسینی زبیدی معروف بسید مرتضی و اسطی زبیدی در شمار اعلام ادیبان و لغویان و صاحب کتاب تاج العروس در شرح فاهوس در ده مجلد و کتاب انحف السادة الممقن و کتاب نشوة الارتياخ فی بیان حقیقة المیسر والمداح و غیر اینها بشهر و با یکی از نیاگان خود منسوبست سید مرتضی زبیدی در سال ۱۱۴۵ از مادر زاد و در مصر زیست و در سال ۱۲۰۵ در گذشت و تاج العروس او

یکی از آثار گرانمای او است و نیز یکی از منابع بزرگ لغت زبیری منسوبست بزیر بن هوام اسدی فرشی از مشاهیر صحابه پیغمبر (ص) و ابو عبدالله زیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زیر بن عوام در شمار نسب شناسان و اخبار بان و صاحب کتاب انساب قریش و اخبارها و کتاب اخبار العرب و ایامها و کتاب نوادر اخبار النسب و کتاب الموفقیات فی الاخبار و این کتاب را برای الموفق بالله پسر منوکل عباسی پرداخت و کتاب اغارة کثیر علی الشعراء و غیر اینها بدو منسوبست موسی بن هرون گدست در مجلس امیر محمد بن عبدالله بن طاهر بودم که زیر بن بکار پس از گرفتن اجازت بر او در آمد و او را احرام کرد و گفت اگر زبیرها از یاد دور شد آداب بما نزدیک کردند و امیر الدین منین مرا فرمان داد که برا منسوب همتا دهم زیر بن بکار گدست اما ار آن پس که همت پر شدیم و در باره فضا حدیث کردم (آنکس را که بکار فضا دارند بی وساطت بخارد او را سر بریده اند) فاضلی گردهم امیر گدست پس خود را

بامیرالدین منین درسز من رأی برسان و ده هزار درهم و ده دست لباس و مرکبی که او را و بارهایش را بمنزل رساند باو داد و گفت از ر و ایاتی که داری و دانی برای ما چیزی بخوان گفت بلی من از عمره محرم باز گشتم و با نایه العرج (۱) رسیدیم و مردی را دیدیم انجمن شدند من نیز بایشان پیوستم و دیدم مردی را که آهویی بدام آورده بود و او را سر برید اما آهو در همان حال بشدت شاخش را در سینه شکارچی فرو برد و شکارچی را کشت و دختر جوانی را دیدم که بطرف انجمن آمدن گرفت و این ابیات خواند

یا خشن لو بطل ایکنه الی  
 علی الاشیاء ما ردی الی البطل  
 ما خشن جمع اء ما را و اء ما  
 و ذال ما ان اولاً خیر جمل  
 اضحت فمنا بنی نهی سلانیه  
 و اء ما فی اکف القوم معتمل  
 و حکمت را غة فیه اضن  
 فعاله من درن ایی در الالب  
 و از آن بر آمد که بد و جان  
 (۱) نام او ج نام موسی است  
 که مردم و بدی است و سب  
 را است و اءه بروزن ساد است و شرح

دادومن از آن سه چیز شکفت انکیر  
 تر ندیدم و زبیر بن بکار قاضی مکه  
 گردید و در همانجا سال ۲۵۶ در گذشت  
 و نیز منسوب باواست ناصر الدین  
 احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن  
 عطاء الله اسکندرانی زبیری در شمار  
 ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح  
 تسهیل و مختصر ابن عجب و قاضی  
 اسکندریه و سپس قاهره و متوفی ۸۰۱  
 زجاج بافتخ و لاشدید برون  
 ر شیشه گر را گویند و آن لقب  
 ابواسحق ابراهیم بن سری بن سهل  
 است از پیشوایان نحو و از شاگردان  
 همبرد و در آغاز پیشه شیشه گری داشت  
 و روزانه یکدرهم و نیم سود برد و  
 همبرد گفت مرا نحو آموز من تازه  
 ام روزی یکدرهم ترا دهم و همچنان  
 مرا نحو آموخت و منش روزانه یکدر  
 هم دادم تا آنگاه که نامه از منی ماره  
 باورسید و از اردرخواست آموزگار  
 نحو برای فرزندان خود کرده بودند  
 و منس گفتم مرا هم بیرو آموزگارشان  
 کن و رفتیم و هر ماه سی درهم باو  
 رساندم راز آن پس بصحبت عییدالله  
 بن سلیمان وزیر اخنصاص یافت و  
 آموزگار فرزند او فاسم گردید و

از آن پس که فاسم بوزارت رسید  
 بدنیای پنهانوردی دست یافت و اموال  
 بسیاری از ناحیت او اندوخت و مصنفاتی  
 پرداخت مانند کتاب معانی القرآن و  
 کتاب الاشتقاق و کتاب خلق الانسان  
 و کتاب مختصر السعور و کتاب الفواضی  
 و کتاب العروض و کتاب النوادر و  
 شرح ابیان سبویه و کتاب الامالی  
 و غیر اینها و مهان زجاج و مردی دانش مند  
 بنام مسیند تبرگی افناد با حاشیه که  
 زجاج او را بیاد دشنام گرفت مسیند  
 باو این ابیات نوشت

ابی الزجاج الاشتم عرضی

لینغمه فآ نمه و خیره

واقسم صادا ما ماکان حد

ای جالمق لفظه فی شتم حره

و لو انی صکر رت اعز منی

و لکن للمنون علی کره

فاصبح عد وقاه الله سری

لیوم لا و نساء الله شره

زجاج وقتی آن ابیات بدیده

آهنگ ری کرد راز او عازر خواست

وزجاج سال ۳۹۱ در گذشت

زجاجی با غبطه یس از زبیری

یادر آخ آن سینه نرونی را کز نند

و آن امب جمعی است نارجه له ابوالانام



زجاجی

یوسف بن عبد الله زجاجی در شمار ادیبان و نحویان و امویان و بلیغان و شاعران کتاب الفصیح و کتاب همده الکتاب و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس و کتاب اشتقاق الاسماء و کتاب الریاحین و غیر اینها و از جمله ابو عمرو محمد بن ابراهیم زجاجی نیشابوری در شمار عارفان که در مکه زیستن گرفت و هم بصحبت جنید رسید و از او پرسیدند چرا هنگام گفتن الله اکبر حالت دگرگون گردید گفت ترسم بدروغ سخن کنم و نماز را بدروغ بگشا بم زیرا کسی که گفت خدا بزرگتر است و در دلش چیزی بزرگتر از خدا باشد دروغگوست و در سال ۳۴۸ در مکه از دنیا رفت و نیز منسوبست بزجاجیه و آن قریه ایست در صعید مصر همان توس و غفله و ابو علی سوار زجاجی در شمار ادیبان و صاحب تصانیف در ادب از آن مرده است و اما ابوالحسن عبدالرحمن بن اسحق عیمری زجاجی از اعلام نحویان منسوبست او اسحق زجاجی از آنری که شاعر بود و ملازم او بود و در بغداد کتب دانش پرداخت و در شام زیستن گرفت بر از او کتاب الجمل در لغت و حساب

زجاجلی

الایضاح و کتاب الصکافی و کتاب المختار در توافی و کتاب الامالی و شرح خطبه ادب الکنان و غیر اینها و بر کتاب الجمل او دانشمندان شروح نوشته اند و از کتب مشهور نحو است گویند آن کتاب را در مکه تصنیف کرد و از زرتشتن هربابی از آن سکه فراغت یافت هفت بار دور خانه طواف کرد و برای خود و خواهر ننده آن آموزش خواست و در سال ۳۹۰ در طبریه شام در گذشت

زجاجلی با تبحر اول و کرامت دوم منسوبست زجاجیه که نام نهاد است در شهر قرطبه را ابو کرامت است بن عبدالرحمن بن عبد الله زجاجلی قرطبی وزیر مستنصر خلیفه او دردی با ضل و ادیب و مرد بار بود و در سال ۳۷۵ در

زجر با حای بنی غنله بروزن شهر از اعلام است و نام زجر بن فیس است که در آثار در سائر اصحاب امام علی بن ابی طالب (ع) بود زجر پس با امویان پیوست و در کربلا جزو سپاهیان اموی با امام حسین (ع) بجایگیا و از مکه گمان او را برآورد

را گویند و آن لقب جمعی است از جمله زید زراد از محدثان امامیه  
 زراه بر وزن گشاده نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله زراه بن ائین شیبانی در شمار ثقات محدثان امامیه و این ندیم در فهرست او را چنین ستوده است  
 رجال الشیعه فقهاً و حدیثاً و معرفة بالكلام و التشیع یعنی زراه در فقه و حدیث و کلام و شناختن آیین تشیع بزرگترین رجال شیعه است  
 زراری با ضبط پیش منسوبست بزراه بن ائین و ابو غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن ائین زراری شیبانی از افاضل فقیهان و محدثان امامیه و از مشایخ نلعکبری و صاحب کتاب التاریخ ناتمام و کتاب الافضال و کتاب مناسک الحج و غیر اینها و متوفی ۳۶۸ و ابو طاهر محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن ائین زراری در شمار ثقات محدثان و صاحب کتاب الادب و المواعظ و کتاب الدعاء و متوفی ۳۰۱ و ابو العباس عبیدالله بن احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن ائین در شمار

یزید برد  
 زحف بر وزن کحف بمعنی رفتن بزانو و شکم است نیز لشگری که بسوی دشمن رود و ابو زحف کنیت عطاء خطفی است در شمار شعراء و سرعم جریر شاعر شهیر عرب و از نظم اوست  
 اشکو الیک و جعاً بر کبئی و هد جانالم یکن من مشیتی کهد جان الرال خلف الهیفة  
 مزوزیا لماراها زوزت  
 زحل بر وزن عمر لقب ابو حفص عمر بن عبد العزیز بصری است در شمار محدثان خاصه و غلام زحل لقب ابوالقاسم عبیدالله بن حسن است در شمار اعلام منجمان و در بغداد زیست و با ابو سلیمان منطقی دوستی داشت و در سال ۳۷۶ در گذشت و از او است کتاب التیسیرات و کتاب احکام النجوم و کتاب الاختیارات و کتاب الجامع الکبیر و کتاب الاصول المجرده  
 زر با کسر و تشدید بمعنی گوی گریبان و آن نام زر بن عبدالله قیسی صحابی و نام زر بن حبیش صحابی است از افاضل صحابه و متوفی ۸۳  
 زراد بر وزن عطار زره ساز

زرقانی منسوبست بزرقان  
بروزن عثمان و آن نام چندین موضع  
است از جمله نام قریه ایست در قم  
و از جمله فاحیتهی است در حضر موت  
و ندانستم ابو عبدالله محمد بن عبد الباقي  
بن یوسف زرقانی مصری در شمار  
فقیهان مالکی و صاحب شرح موطا و  
شرح المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه  
قسطلانی و متوفی ۱۱۲۲ بشخص و  
یا بموضع منسوبست

زرقی باضم اول و فتح دوم  
منسوبست بزریق بن هارم بن زریق  
بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن  
جشم بن خزرج پدر تیره در قبيله  
خزرج و بنوزریق فرزندان آن پدرند  
و از این تیره است جبیر بن ایاس زرقی  
خزرجی صحابی و باید دانست که  
زریق در نسبت زرقی آید همچون  
قریش و قرشی و زرقی بافتح و سکون  
منسوبست بزرق بروزن فرق و آن  
از قرای مرواست و جاهلیست که یزدجرد  
آخرین ملوک ساسانی در آنجا کشته  
گردید و ابو احمد محمد بن یعقوب  
زرقی مروزی در شمار محدثان بدان  
منسوبست

زرکشی منسوبست بزرقش

وزرکشی کسی را گویند که پیشه  
زرکشی داشته باشد و آن نقشی است  
که بازر روی پارچه کشند و آن  
لقب بدر الدین ابو عبدالله محمد بن  
بها در بنت عبد الله ترکی مصری  
منهاجی است که در خرد سالی پیشه  
زرکشی داشت و سپس کتاب منهاج  
را حفظ کرد و او را منهاجی گفتند و  
برای فرا گرفتن دانش بحلب و دمشق  
رفت و در مصر زیست و کتاب یقظة  
المجلان در اصول فقه و سلاسل الذهب  
در اصول و کتاب زهر العریش فی  
احکام الحشیش و کتاب تشنیف المسامع  
فی شرح جمع الجوامع و غیر اینها  
پرداخت و در سال ۷۴۵ در گذشت

زرکوب زرکوب کسی  
را گویند که پیشه اش آراستن چیزها  
بطلا باشد و آن لقب و هم تخلص  
شیخ نجم الدین تبریزی است در شمار  
عرفا و شعراء و از نظم او است  
دشمن ما را سعادت یار باد

روز و شب با عز و نازش کار باد  
هر که کافر خواند ما را گویند بخوان  
او میان مؤمنان دیندار باد  
هر که خاری مینهد در راه ما  
خار مادر راه او گلزار باد

هر که چاهی میکنند در راه ما  
چاه مادر راه او همو از باد  
هر که ملک و مال ما را احسان است  
ملک و مالش در جهان بسیار باد  
هر که رامستی زر کوب آرزو است  
گو که مامستیم او هشیار باد  
نیز این رباعی  
تا طارم نه سپهر آراسته اند  
تا باغ جهان طبع پیراسته اند  
در خار فرودند و زگل کاسته اند  
چتوان کردن که این چنین خواسته اند  
نیز این قطعه  
منم زر کوب و محصولم زصنعت  
بجز فریادی و بانگی نباشد  
همیشه در میان زر نشینم  
و ایکن هرگز مدام بانگی نباشد  
زرنجری منسوبست بزرنجری  
بروزن سمنبر و آن از قرای بخارا  
است و ابوالفضل بکر بن محمد بن  
علی بن فضل زرنجری بخاری در  
شمار فقیهان حنفی و مشهور بابوحنیفه  
اصغر و متوفی ۵۱۲ بدان منسوبست  
زرندی منسوبست بزرنجری  
گمند و آن نام بلو کیست میان ساوه  
و تهران و ابو عبدالله محمد بن عباس بن  
احمد بن محمد بن خالد بن یزید زرنجری

در شمار نحویان و محدثان بدان  
منسوبست و نیز نام بلو کیست در کرمان  
و ندانستم جمال الدین محمد بن یوسف  
زرندی مدنی در شمار حفاظ حدیث و  
صاحب کتاب در السطین فی فضائل  
المصطفی و المرتضی و البتول و  
السبطین و متوفی هفتصد و پنجاه و چند  
بسکدام يك منسوبست

زرندری با زیادنی رای بی  
نقطه پیش از حرف آخر همان  
زرندی است که تعریب يك را بر آن  
افزوده است و ابو عبدالله حسین بن  
محمد بن عبدالله زرنجری در شمار  
محدثان و صوفیان و متوفی ۵۶۲ بدان  
منسوبست

زرهولی منسوبست بزرهون  
بروزن کم خون و آن نام کوهیست  
در کشور بربرستان نزدیک شهر فاس  
و مسکن جمعی است و ابوالعباس احمد  
بن حسین بن علی زرهونی فقیه بدان  
منسوبست

زریق بزوزن ذیبر برنده  
ایست که کمی از گنجشک بزرگتر  
است و آنرا بو زریق نیز گویند و  
زریق از اعلام است و نام جمعی از  
صحابه و محدثان و نیز نام پدر تیره

ایست در قبیله انصار و بنو زریق باو پیوندند

زطی باضم اول و تشدید طای بی نقطه منسوبست بزط که طایفه از مردم همدند و در بیاع زطی گذشت که بافته های آن طایفه را زطی و فروشند ه آنها را بیاع زطی گویند و اسباط بن سالم کوفی از محدثان خاصه چنان پیشه داشته است

زعفرانی منسوبست بزعفرانیه از قرای بغداد و بیشتر محدثان بغداد که زعفرانی لقب دارند از آن قریه اند از جمله ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بغدادی شاگرد محمد بن ادریس شافعی و از راویان قدیم اقوال او و متوفی ۲۶۰ و از سخنان او است که اصحاب حدیث خفتگان بودند و شافعی بیدارشان کرد و هیچ محدثی نیست که خامه و آمه (قلم و دوات) بگیرد جز اینکه شافعی برگردن او منت دارد

باید دانست که راویان قدیم اقوال شافعی چهار کس بودند زعفرانی و ابو نوره و احمد بن حنبل و کرابیسی و راویان حدیث اقوالش شش کس باشند ربیع بن سلیمان چیزی و

ربیع بن سلیمان مرادی و بوعلی و مزنی و حرمله و یونس بن عبد الاعلی نیز زعفرانی منسوبست بزعفران از قرای همدان و ابو القاسم عمر بن جعفر زعفرانی در شمار لغویان و ادیبان و شاعران که در دومی گذشت از آن قریه است و بعضی لقب او را رومی با رای بی نقطه نوشته اند و اشتهای است و از نظم ابو القاسم زعفرانی است که در دومی نیاوردم و آنرا بر صاحب بن عباد خوانند و از جمله قصیدتی است که صاحب را بآن ستود

ایا من عطا یاه تهیدی الفنی  
الی راحتی من نای اودنی  
کسوت المقیمین والزائرین  
کسالم یخل مثلها مکنه  
وحاشیه الدار یمشون فی

صنوف من الخبز الا انا  
صاحب بن عباد گفت در اخبار معن بن زائده شیبانی خواندم که مردی ویرا گفت امیرا مرا بر مر کبی نشان معن گفت اورا اسبی و استری و شتری و دراز گوشی و کینزی دهند و آسگاه گفت اگر باربتمالی مر کبی جز آنها آفریده بود ترا دادم و من نیز ترا جبه و پیراهن و لباده و شلوار و دستمال و

عبا و رداء و کسا و جوراب و همیان  
خزدهم و اگر دانستم که از خز کسوت  
دیگریست ترا دادم و نیز زعفرانی  
کسی را گویند که زعفران فروشد و  
آن لقب جمعی از محدثان است ~~سکه~~  
چنان پیشه داشته اند مانند همران بن  
عبد الرحیم زعفرانی و محمد بن احمد  
بن حسین زعفرانی عسگری هر دو در  
شمار محدثان خاصه

زغرتانی منسوبست بزغرتان  
بروزن ترزبان از فرای هرات و ابو  
محمد خالد بن محمد بن عبد الرحمن  
بن محمد زغرتانی هروی در شمار  
محدثان بدان منسوبست

زغلول بروزن برزور بمعنی  
کودک نیز مردچالاک لقب سعد زغلول  
پاشا رئیس حزب وفد مصر و شاگرد  
سید جمال الدین افغانی و همکار شیخ  
محمد عبده بود گویند اصلاحات  
اخیر کشور مصر نتیجه کوششها و  
مجاهدتهای او است و در سال ۱۳۴۵  
درگذشت نیز لقب برادرش احمد  
فتحی پاشا زغلول است از نویسندگان  
شهر مصر و از مترجمان کتب اروپائی  
بهری  
زغیلی منسوبست بزغیل بر

وزن زبیروآن نام زغیل تمار (خرما  
فروش) است از مشایخ ابن شاهیست  
و گویند محمد بن عتبه زغیلی از  
محدثان خاصه منسوب باو است و  
بعضی بر آنند که وی منسوبست بزغیل  
با این بی نقطه پدرتیره از هرب در  
قبیله کعب بن حارث

زفر بروزن عمر بمعنی شیر -  
دلیر - دریا - نهر برآب - بخشایگر  
- نیرومند - باربر - پیشرو سپاه از  
اعلام است و نام جمعی از صحابه و  
محدثان

زقاق بروزن عطار مشك ساز  
و مشك فروش را گویند و آن لقب  
ابوبکر احمد بن نصر مصری است در  
شمار صوفیان قرن سوم و در سلك اقران  
چنیند و ابن زقاق کبیت علمی بن قاسم  
است از مشاهیر فراء و از اعلام نهویان  
که در دمشق زیست و کتاب الجمیل را در  
چهار مجلد شرح کرد و نیز کتاب  
مفردات القراءت پرداخت و در سال ۶۰۵  
درگذشت

زقیفه باضم اول بروزن چهبنه از  
اعلام است و ابن زقیفه کنیت محمود بن  
عمر نسائی است در شمار طیبیان و شاعران  
زکار بر وزن نهاد نام زکار

## زکرمی

## زکیر

## زلزل

## زمانی

بن حسن دینوری است در شمار  
نقات محدثان خاصه و صاحب حکمت  
الفضایل نیز نام زکار بن یحیی واسطی  
است در شمار محدثان امامیه

زکرمی منسوبست بزکرم  
بروزن جعفر و آن نام قریه ایست در  
افریقا و بادر اندلس و بانام قبیله ایست  
از بربرو تردید از یاقوت است و ابو  
حفص زکرمی عروضی در شمار ادیبان  
و شاعران بدان منسوبست

زکیر بروزن زبیر نام پدر  
عاصم بن زکیر حنفی کوفی است در  
شمار محدثان خاصه

زلزل بر وزن منازل و ابن  
ابن الزلزل کنیت مشهور ابو عبد الله  
حسین بن عبد الرحیم بن ولید بن عثمان  
بن جعفر کلابی است در شمار ادیبان  
و لغویان و کاتبان و شاعران و از  
شاگردان ابوالقاسم زجاجی و ابوبکر  
خراطی و صاحب کتاب انواع  
الاجماع و متوفی ۳۵۴ و از نظم او  
است در هشت چیز یکه بزندگان  
پسر آدم چسبیده است

زمانه نام او بود بها فهل  
تری من محیص للوری من زمانیه  
سرور و حزن و اجتماع و فرقه

و عسر و یسر ثم سقم و عافیة  
بهن انقضت اعمار او لا آدم  
فهل من رأى احوالهم متساویة  
و در نهیت عید یکی از امیران گفته  
است

عید یمن مؤکد با ما ن  
من تصاریف طارق الحدثان  
جعل الله عید ما مک هذا  
خیر عید و ذاک حیر التهانى  
ثم لازلت من زمانك فی صفة

و من شرب حرفة فی امان  
آخذنا ذمة من ال دهر لا  
تخفر معقودة باو فی ضمان  
نانند الامر عالی القدر محمو

دالمساعی مؤید السلطان  
زمانی با کسر اول و تشدید  
میم منسوبست بزمان بن تیم الله بن  
نعلبة بن عکایة بن صععب بن بکر بن  
وائل پدر تیره در قبیله بکر بن وائل  
و محله بنی زمان در بصره منسوبست  
بفرندان آن پدر و معمر بن کلاب  
زمانی صحابی حکمه مسیلمه کذاب را  
موعظه کرد و از راهی که پیش گرفته  
بود او را نهی کرد بد و منسوبست  
و باید دانست که زمان نیز نام پدر  
تیره ایست در قبیله هوازن و زمان با

فتح اول و تشدید میم پدر تیره است  
در قبيله مذبح

زمخشری منسوبست بزمخشر  
بر وزن سنبر از قرای خو اوزم و  
ابوالقاسم محمود بن عمر بن احمد  
زمخشری خوارزمی در شمار اعظم  
ادیبان و مفسران و معتزلیان و نحویان  
و لغویان و صاحب کتاب الکشاف در  
تفسیر قرآن و کتاب الفائق در غریب  
حدیث و کتاب نکات الاعراب فی غریب  
اعراب القرآن و کتاب اطواق المذهب  
در مواظط و کتاب اساس البلاغه در  
لغت و کفای القسطاس در عروض و  
کتاب ربيع الاربر فی الادب  
و المعاضرات و کتاب اعجب العجب  
فی شرح لامية العرب و کتاب النموذج  
در نحو و کتاب المفصل در نحو و کتاب  
هقائق النعمان در مناقب امام ابو  
حنیفه و غیر اینها زمخشری سال ۴۶۷  
قریه زمخشر از مادر زاد و یکی از  
دو پایش آفتی رسید که از بریدن  
آن چاره ندید گویند برف آنرا فاسد  
کرد و دامغانی متکلم گفت از زمخشری  
سبب آنرا پرسیدم گفت نتیجه نفرین  
مادر است چه من در کودکی گنجشکی  
را گرفتم و پایش را برسمانی بستم

و گنجشک را آزاد کردم و بسوراخی  
رفت و من ریسمان را کشیدم چندانکه  
پایش جدا گردید و مادرم آنرا بدید  
ودلش بهم برآمد و گفت یایت بریده  
باد چونانکه پای این گنجشک را  
بریدی و از آن پس ببخارا رفته و از  
ستور بیفتم و پایم شکست و جراحان  
جزاز بریدن آن چاره ندیدند و از آن  
تاریخ بابای چوپین راه رفت و در  
سفری که بسکه رفت بغداد رسید و  
ابوالسعادات هبة الله بن شجری مقدمش  
را تنهیت گفت و باین شعر سخن را کشود  
کانت مساهلة الکرکبان تخبرنی

عن احمد بن دواد اطیب الخبر  
حتى التینا فلا والله ما سمعت  
اذنی باحسن مما قدرأی بسری  
و نیز این بیت را خواند  
و استکبر الاخبار قبل اقامه

فلمسا التینا صر الخبر  
آنگاه بسخن گفتن پرداخت و  
زمخشری را بستنانتن ستود و چون  
از سخن گفتن فراغت یافت زمخشری  
گفت زید الخلیل بریدم بر (ص) در آمد  
چشمس که بر او افتاد بسانند  
نهادتین بلند شد و پیغمبر (ص) گفت  
زید الخلیل وصف هر آنکس را که



زمردی

زمره

زمل

زملکانی

نزد من گفتند کمتر از آن دیدم که  
 شنیدم مگر و صف ترا که بالا تراز آنی  
 که و صفت کرده اند و همچنان است سید  
 شریف و ز منخسری بمکه رسید و چندی  
 در آن شهر زیست و بجار الله (همسایه  
 خدا) شهره گردید و در جرجانیه  
 خوارزم سال ۵۳۸ در گذشت و از نظم  
 او سه

کثر الشك و الخلاف و کل

یدعی الفوز بالصراط السوی

فما عتصمی بلا اله سواه

ثم حبیبی لا حمد و علی

فاز کلب بحب اصحاب کهف

کیف اشقی بحب آل نبی

و نیز این ابیات را با او نسبت دهند

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به

و اکتبه کتمانه لی اسلم

فان حقیقاً قلت قالوا باننی

ایبع الطلاوه هو الشراب المحرم

ان هالکینا قلت قالوا بان

اییح لهم لحم الکلاب وهم هم

و ان شافعیاً قلت قالوا باننی

اییح نکاح البنت و البنت تحریم

و ان حنبلیاً قلت قالوا باننی

تقیل حلولی بغیض مجسم

زمردی منسوبست بزمررد از

سنگهای قیمتی و زمردی صکی را  
 گویند که آنرا بفروشد و آن لقب  
 همس الدین محمد بن عبدالرحمن بن  
 علی است در شمار ادیبان و نحویان و  
 فقیهان و صاحب شرح المشارق در  
 حدیث و شرح الفیه ابن مالک و کتاب  
 المہانی در معانی و کتاب الثمر الجنی  
 فی الادب السنی و کتاب نتایج الافکار  
 و حاشیه بر کتاب مغنی نانام و غیر اینها  
 و متوفی ۷۷۲ و از نظم او است

لا تفخرن بما اوتیت من نعم

علی سواک و خوف من مکر جبار

فانت بالاصل بالفخار مشته

ما سرع الکسر فی الدنا لفخار

زمره بروزن شنبه و بروزن

دهنه نیز درست است نام پدر عبدالله

بن رمعه بن اسود بن مطلب اسدی

است خواهر زاده ام سلمه ام المؤمنین

و نیز نام پدر سوده است که پیغمبر

پس از خدیجه کبری ام المؤمنین او را

بزنی گرفت و در آخر خلافت عمر بن

خطاب از دنیا رفت

زهل با کسر اول بروزن

کبر بمعنی ردیف از انلام است و

نام زهل بن ربیع صحابی است

زملکانی منسوبست بزملکان

زمیلی زمی زناد زنباع زنبقی زنجویه بی

کتاب رأی الفقهاء السبعة من اهل المدينة  
وما اختلفوا فيه و کتاب الفرائض و در  
سال ۱۷۴ در بغداد از دنیا رفت

زنباع با کسر اول و در آخر  
هین بی نقطه بروزن دلداری نام پدر  
روح بن زنباع جذا می است از کار  
فرمایان دولت اموی

زنبقی منسوبت بزنبق بر  
وزن سرور بمعنی گل یاسمین و گاهی  
زنبق را در معنی عطر آن بکار برند  
و انوری گفته

(زگا و عنبر سارا زیا سمین زنبق)  
وزنبقی کسی را گویند که عطر گل  
یاسمین گیرد و یا فروشد و آن لقب  
منهال بن مهلب گوفی زنبقی است در  
شمار محدثان

زنجویه مرکب است از کلمه  
زنج بروزن رنج وویه و آن نام پدر  
ابو عمران موسی بن زنجویه ارمی است  
در شمار محدثان خاصه

زنجی با کسر و سکون و بفتح  
اول نیز درست است منسوبت بزنج  
معرب زنگ که مردی از سو دانند  
و با همان ضبط نام نیای ابو عبدالله  
محمد بن اسمعیل بن زنجی انباری است  
از اعلام کتاب عصر معتضد عباسی تا

بروزن تر زبان و آن نام دو قریه است  
یکی در شام و از این قریه است ابو الازهر  
جماهير بن احمد بن محمد بن حمزه  
زملکانی دمشقی در شمار محدثان و  
از مشایخ ابوبکر مقرئ و گاهی نون  
را از آخر آن بیفکنند و زملکا  
گویند و دیگر قریه ایست در بلخ

زمیلی باضم اول و فتح دوم  
منسوبت بر میله بر وزن جبینه نام  
پدر تیره در قبیله تجیب و ابو عبدالله  
حرمله بن یحیی بن عبدالله بن حرمله  
مصری زمیلی تجیبی در شمار فقیهان  
شافعی و صاحب کتاب المہسوط و کتاب  
المختصر و متوفی ۲۴۳ با و منسوبت  
زمی با فتح اول و تشدید میم  
منسوبت بزیم و آن قریه ایست بر سر  
راه جیعون از طریق ترمذ و ابو  
یوسف یحیی بن یوسف بن ابی کریمه  
زمی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵  
بدان منسوبت

زناد بروزن کنار جمع زند  
بمعنی بند دست نیز چوب بالائین  
آتش زنه و چوب زیرین را زنده  
بز یادتی تا در آخر آن گویند و  
ابو الزناد کنیت عبدالله بن ذکوان است  
در شمار فقیهان و محدثان و صاحب

زند زندجانی زندجی زندخانی زندوردی زندنی زنده پیل

ایام راضی و صاحب کتاب الکتاب  
والصناعة و کتاب رسائل و متوفی ۲۳۴  
وزنجی بانهم و سکونت منسوبست  
بزنج از قرای نیشا بور و ابو نصر  
۱۰۰۰ بن منصور بن محمد بن قاسم زنجی  
نیشا بوری در شمار محدثان و متوفی  
۵۳۳ بدان منسوبست

زند بروزن بند معنی آن در  
زند گذشت و آن نام ابو دلامه زند بن  
چون است که ترجمش در ابو دلامه  
گذشت

زند جانی منسوبست بزند  
جان بر وزن زندگارت از قرای  
پوشنک و ابوالین عبدالذنی بن احمد  
بن محمد دارمی زند جانی در شمار  
محدثان و متوفی ۵۴۵ بدان منسوبست  
زند سببی بروزن زندگانی این  
لقب را بنامی در نزد ابو علی  
۱۰۰۰ بن نامی العلاء نیشا از ذمی آورده  
اند و درست آن ۱۰۰۰ از ذمی است و  
وزندجی از استنباه نسخه گیران است  
وی در شمار محدثان خاصه و صاحب  
کتاب و برات را نیز بنام علی و  
عبدالحمید در شمار محدثان امامیه اند  
زندخانی منسوبست بزندخان  
بروزن سروران از قرای رخمس و ابو

تقیفه نعمان عبدالجبار بن عبد الحمید  
بن احمد زندخانی در شمار محدثان و  
مترقی در حدود پانصد بدان منسوبست  
زندوردی منسوبست بزندورد  
بروزن شهرگرد و آن شهری بوده  
است در نزدیکی واسط که پس از شهر  
شدن واسط بتدریج آبادانی خود را  
از دست داد و ویران گردید و عسین بن  
حیدره بن عمر زند وردی در شمار  
فقیهان و محدثان و از ۱۰۰۰ اینجها حکم  
و متوفی ۱۰۵۲ بدان منسوبست

زندایی منسوبست بزندان نه بر  
وزن دهمه از قرای بنهارا و از ا  
زیه امت ابو جعفر محمد بن محمد بن  
سالم بن هذیل بن عبدالرحمن بن ساری  
زندنی در شمار محدثان و متوفی ۳۲۰  
زندنیان به نامی در نزد ابی  
زند بن برات از آذربایجان است و آن  
سازمانی است که در زمان اعراب  
نکارنده در ذل بنام آورده اند  
و آن نامی از بر سر راه بنام آن  
بن محمد بن محمد بن عبدالکعب بن  
بن جریر بن عبدالله بن ابی امامت از  
سایر بنام از محدثان و پیران راه  
و در سال ۱۴۱ در قریه نیشا از ابواب  
جای از نادران و در پیران و در

آئین دکان خود پرستی باقی است  
گفتی بت پندار شعکستم رستم  
آن بت که ز پندار پرستی باقی است  
نگا ونده گوید که زنده پیل  
معرف زنده پیراست و صوفیان راهنما  
(مرشد) راشیخ و پیر راه گویند و زنده  
پیر همان پیر زنده است و پیران دیگر  
غیر از خضر بدل زنده اند و خضر هم  
بجان وهم بقرن زنده است و اما از چه  
روی او را زنده پیل کردند ندانستم  
زنکان بروزن درمان معربست  
وریشه فارسی آنها ندانستم و آن نام  
پدر ابوسلیمان داود بن ابی زید زنکان  
نیشابوری است در شمار معدنان خاصه  
و صاحب کتاب الهدی

زئیب بروزن زیر مصقر اذنب  
بمعنی قربه از اعلام مردان است و نام  
نیای عمرو بن زئیب تابعی و زئیه از  
اعلام زنان و ابو زئیه کنیت محمد بن  
سلیمان بن مسام است در شمار معدنان  
خاصه

زواد بروزن شداد بمعنی ترشه  
بردار نام زواد کوفیست در شمار  
معدنان امامیه

زواری منسوبست بزواره بر  
وزن شراره مؤلف به تان الساحیه گفته

بکسوت تصوف در آمد و مدت همیجده  
سال در کوهی بعبادت پرداخت و از  
آن پس بارشاد خلق همت گماشت  
و مردم بسیاری را بطریق خود راه  
نمود و از این روی او را بزرگترین  
مشایخ این فرقه شمارند و در سال ۵۳۶  
در سن ۹۵ سالگی در گذشت و از او  
است کتاب سراج السامعین و کتاب  
مفتاح النجاة و کتاب بحار الحقیقه  
و کتاب کنوز الحکمة و کتاب فتوح  
الروح و دیوان شعرو از نظم او است  
خواستم شرح غم دل بقلم بنویسم  
آتشی در قلم افناد که طومار بسوخت  
غره مشو که مر سکتب مردان راه را  
در سنکلاخ بادیه پیها بریده اند  
نومیدهم مباح که رندان باده نوش  
ناگه بیک ز راه بمنزل رسیده اند  
چون تیشه مباح و جمله بر خود متراش  
چون رنده ز کار خویش بی بهره مباح  
تعلیم زاره گیر در عقل معاش  
چیزی موی خود میکش و چیزی میباش  
با درد بساز چون دوی تو منم  
در کس منگر که آشنای تو منم  
گر بر سر گوی عشق ما کشته شوی  
شکرانه بده که خون بهای تو منم  
تا بکسرموی از نودستی باقی است

زواره نام دو ولایت است یکی در عراق  
 شهر آن اردستان است و چهل پاره  
 قریه دارد و دیگر در خراسان شهر آن  
 تربت است قریب پنجاه پاره قریه دارد و از  
 زواره عراق (اصمعیان) است فخرالدین  
 هلی بن حسن زواری در شمار فقیهان  
 و محدثان و مفسران و از شاگردان  
 محقق کرکی و سید غیاث الدین بن  
 جمشید زواری و استاد مولی فتح الله  
 کاشانی و صاحب تفسیر کبیر فارسی  
 بنام ترجمه الخواص که بتفسیر زواری  
 معروفست و شرح نهج البلاغه بفارسی  
 بنام روضه الابرار و ترجمه کشف الغمہ  
 علی بن عیسیٰ اربلی بنام ترجمه المناقب  
 و ترجمه مکارم الاخلاق ابو نصر حسن  
 بن فضل طبرسی بنام مکارم الکرام  
 و ترجمه عمدة الداعی احمد بن فهد حللی  
 بنام مفسح النجاح و ترجمه کتاب  
 الاحتجاج علی اهل اللجاج ابو منصور  
 علی بن ابوطالب طبرسی بنام کشف  
 الاحتجاج و ترجمه اقا قادات صدوق  
 بنام وسلة الاجاة و کتاب مجمع الهدی  
 در تاریخ انبیاء بفارسی و کتاب لوا مع  
 الانوار الی معرفة الائمة الاطهار و  
 این کتاب نلخصی احسن الکبار فی  
 مناقب الائمة الاطهار محمد بن ابی زید

و رامینی است و کتاب تصفة الدعوات  
 و کتاب مرآت الصفا در زیارات و  
 ترجمه کتاب الطرائف سید بن طاوس  
 بنام طراوة اللطائف و ترجمه کتاب  
 امان الاخطار سید بن طاوس بنام نشر  
 الامان فی الامصار و الاوطان  
 فخرالدین زواری بیشتر بنشر  
 کتب بزبان فارسی پرداخت و تا  
 تو نیست کتب عربی را فارسی کرد  
 و در دسترس فارسی زبانان گذاشت  
 سال وفاتش بنظر نرسید و نیز از آنجا  
 است سید حسین طباطبائی زواری  
 از شاعران زبردست و متخلص بمجموعه  
 و منوفی ۱۲۲۵ بمجموعه چندی در اصفهان  
 ریست و از آنجا بتهران کوچید و جزو  
 شاعران دربار فاطمیه بشمار رفت و  
 هم لقب مجتهد الشعرائی گرفت و  
 مشنوی بسبک تحفه اللمرائین خاندانی  
 پرداخت بدین مطلع

ای سوز درون سینه ریشان

پنهان ز نویسه های سوزان

و دیوان شعر شامل سه هزار و اند

بیت و از نظم او است

با چنین حسن و ملاحظا گرایان بشرند

راب و خاگ دگرو شهر و دیار دگرند

گر برونند کون خون جگرها چه عجب

که بطفلی همه پرورده خون جگرند  
 بی سروپائی ما بین که گدایان ما را  
 می نمایند مردم که چه بی با و سرند  
 اثر نالهٔ من بین که بشبهای فراق  
 ها شقان بینخبر از نالهٔ مرغ سحرند  
 نیست ازدل خبرم درغم خوبان مجرم  
 تا بگویم سکه زاحوال دلم بینخبرند  
 نیز

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش  
 دیگران راست که من بینخبرم با تو  
 ز خویش

بچه عضو تو ز من بوسه نداند چه کند  
 بر سر سفره سلطان چونشیند درویش  
 از تو در شکوه و غافل که نشاید در عشق  
 طفل نادانم و آگه نه ز نادانی خویش  
 همه در خورد وصال تو و ما از همه کم  
 همه حیران جمال تو و ما از همه بیش  
 میزنی تیغ و ندانی که چسان میگذرم  
 گر که در گله ندارد خبر از حالت میش  
 آخر این قوم چه خواهند ز جانهای فکار  
 آخر این جمع چه خواهند ز دلهای پریش  
 تا چه بر درد کشان میرود از آتش می  
 صوفیان را چه با فلاك برد دود حشیش  
 رفت مجرم بدر شاه بگو گردون را  
 هر چه کردی بمن آید پس از اینت در  
 پیش

زواوی منسوبست بزواوه بر  
 وزن نهاده و آن نام قبیلهٔ بزرگ است  
 که در بجایه از اعمال افریقا زیستن  
 دارند و از این قبیله است زین الدین  
 یحیی بن معطی بن عبد النور مغربی  
 زواوی در شمار ادیبان و شعویان و  
 صاحب کتاب الفصول الخمسون در نحو  
 و الفیه در نحو و حواشی بر اصول ابن  
 سراج و نظم صحاح جوهری نانام  
 و نظم کتاب جمهره ابن درید و نظم  
 کتابی در عروض و شرح ایسات سیویه  
 و شرح الجمل در نحو و کتاب العقود و  
 القوانین در نحو و کتاب المثلث و دیوان  
 شعر و غیر اینها و از نظم او است  
 قالوا تلقب زین الدین فهوله  
 نعمت جمیل به اضحی اسمه حسنا  
 فقلت لا تعدلوه ان ذالقب  
 وقف علی کل نحس والدلیل انا

و نیز

و اذا طلبت العلم فاعلم انه  
 عبء لتنظر ای عبء تحمل  
 و اذا علمت باناه متفاضل  
 فاشغل فؤادک بالذی هو افضل  
 ابن معط زواوی نحو را از  
 جزولی فرا گرفت و حدیث را از ابن  
 عساکر و چندی در دمشق تدریس کرد

وازانجا بمصر رفت و در جامع عتیق  
 بآموزگاری پرداخت و نیروئی که  
 بر نظم شعر داشت در نظم علوم ادبیه  
 بکار برد و ابن مالک الفیه خود را  
 بیک الفیه ابن معط نظم کرد و در  
 سال ۶۴۰ از مادر زاد و در سال ۶۳۸  
 در قاهره از دنیا رفت

زوزنی منسوبست بزوزن  
 بزوزن روشن از توابع خواف و از  
 آنجا است ابو عبد الله حسین بن علی  
 بن احمد زوزنی در شمار اعلام ادیبان  
 و صاحب کتاب ترجمان القرآن و  
 کتاب المصا در شرح معلقات و متوفی  
 ۴۸۶ و نیز ابوالقاسم اسعد بن علی بن  
 احمد زوزنی معروف ببارع در شمار  
 ادیبان و شاعران و از نظم او است در  
 ریارت معنوی

قد اقبل المشوق فاستقبله  
 مستشفیاً مستشفیاً من ر  
 نشوان والابریق فی بده ولی  
 من ربقه ما ناب عن ابربقه  
 لو کنت اعلم انه ای زائر  
 لرششت من دمعی تراب طریق  
 ولکننت اذ کی جمر قلبی فی الدجی  
 بطریقہ کی بپتدی ببربقه  
 مزویت وجهی عن مدامه کاسه

و شربت کاسامن معجاج عقیقه  
 یا قوت در معجم الادباء نوشت  
 که در بعضی از کتب خواندم فاضلانی  
 که در خراسان لقب بارع دارند سه  
 کسند یکی بارع هروی است صاحب  
 کتاب طرائف الطرف دیگر که در  
 رتبت پستراز دو دیگر است بارع  
 بوشنجی است سه دیگر بارع زوزنی  
 است که از همه برتر است و نیز از نظم  
 بارع زوزنی است در غزل

قمر سببی قلبی بعقرب صدغه  
 لما تجلی عنه قلب العقرب  
 فاجبته اُلدیک قلبی قال لا  
 لکن قلبک عند قلب العقرب  
 و در سال ۴۹۲ در گذشت و نیز  
 ابو جعفر محمد بن اسحق زوزنی که  
 در بجائی گذشت و نیز ابو بکر محمد  
 بن احمد یوسفی زوزنی در شمار شاعران  
 و مترسلان تعالیه در تلمذ الیتیمه نوشت  
 که حاجتمندی او را از زوزن بیرون کرد  
 و روزگاری دراز در میان بیگانگان  
 زیست و آنگاه بزوزن برگشت بی  
 آنکه مقهور در با خود آورد ولم بلبث  
 ان انزل من ضیق المیش الی ضیق القبر  
 ولم یلق بین التیقین نسجه یعنی از آن  
 پس که بزوزن رسید اندکی در چه

زوزنی

ماند واز تنگنای زند کی رهید و به  
تنگنای قبر رسید و میان آن دو تنگنای  
گشایشی ندید و آننگاه فصولی از نثر  
ادبیانه و فاضلانه او آورده و سپس

چیزی از نظمش و از نظم او است  
و کلمتی من بلا یا الف را  
ق نکیه ایطاع و مان یطابق

ر قیب یعوق و نسل یعق  
و حسن یروق و دمع یراق  
و قلب یصب و دمع یصب

و نفس تشاق و روح تساق  
سقی الله حالین من دهرنا  
طراد العتاق و طیب العناق

و نیز  
انان اجمع اهل الا به داب ان لایعابا  
المستقیم شر اباً بهر والمستمبر کتابا  
ه ن اریسک عمده بن م عمده زوزنی  
در شمار فاضلان و شاعران و در آمله از  
فقیان که از زوزنی در ادب پیروان  
بر زبانند آمده است

لسا ففها، هر هم جده ه ه هم  
و ان زل خیر منهم فهو بنسفع  
انما و اعلى الناس القيامة بهرة

و جازا باسرافیل فی الامور بنسفع  
و نیز از پیروان زوزنی در شمار  
فاضلان و شاعران در نثر زوزنی و

زوطی

از او است  
انلنی یا حلیف العبد سوطی  
ولا تمطر الی نفل الرسول

فان ضرورة الا یام تلجی  
احا نینا الی الرجل الثقیل  
و نیز اووالحسن علی بن ابی علی

بن جعفر زوزنی در شمار ادیبان و  
شاعران و از نظم او است  
کفی الشیب عیبا ان صاحبه اذا

اردت له و صفأ به فلت العیب  
و کان قیاس الاحوال ان قست بشایبا  
و لکنه فی جملة العیب یحسب

مقصود اینست که عیوب آدمی در کلام  
عرب بی اثرتر بر وزن آید مانند اعور  
اعرج اعلی اسول افرع اسم ابخبر و از آن

جمله است اشیب و دمان بودن آن بر  
وزن اشیب در عیب بودن پیری کاتب است  
و ابد دانست که زوزنی به صبره

کوچک، همرویه است و به صبره کوچک از  
این روی آمارا گفته اند که ادیبان و شاعران  
و فاضلان بسیار بیرون داد رایسان را

زوزنی درینند  
زوزنی غوغا نام نیای  
ابره یقه همان بن ثابت بن زوطی است

یکی از چهار امام سنیان  
بودند و از پیروان او است  
و از پیروان او است



زول

زولاق

زولاهی

ز

زول زولن بروزن قول بمعنی دلیر نیز بخشنده لقب نیای احمد بن علی بن هبة الله است از فرزندان مأمون عباسی و معروف بابن المامون و در شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان و خوشنویسان و چندی منسوب مضاد است تا آن گاه که مستنجد خلیفه عباسی قضات را زندان انداخت ابن المأمون نیز بزندان رفت و مدت یازده سال زندانی بود و در آن مدت هشتاد مجاهد کتاب نوشت و کتاب الفصحی را شرح کرد و کتابی دیگر بنام اسرار الحروف پرداخت نا آنگاه که مستنجدی بحالات رسید و زندانیان قضات را آزاد کرد و وظائف و رواتب همه را برداشت و ابن المأمون در سال ۵۰۹ ارماد را در سال ۵۸۶ در گذشت

زولاقی بزولاق پوشتک نام ای ابو محمد حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی بن خلف بن راشد بن عبداللہ بن سلیمان بن زولاق مصری لیبی است مشهور با بن زولاق در شمار مورخان و ماضلان و صاحب کتاب خطل مصر و کتاب احبار رضاء مصر و کتاب سده همدان طایف الاخشید کتاب سده همدان کتاب سده کافه

و کتاب سیرة المعز و کتاب سیرة المعزیز و کتاب سیرة الما ذرائین و متون ۳۸۶ و یا ۳۸۷ ابن زولاق در وقت حدیث نیز کار کرد و در شمار محدثان در آمد اما از بس بتاریخ دلبند بود فن حدیثش در سایه آن افتاد و خود این شعر را مکرر خطاب بخود خواند  
مازلت تکتب فی التاریخ میجتهدا  
حتی رأیتک فی التاریخ مکتوبا  
زولاهی منسوبت بزولاه بر وزن پوشاک از قرای مروا بو منصور محمد بن علی بن محمود بن عبد الله زولاهی در شمار محدثان و متونی ۵۲۵ بدان منسوب

زهر بروزن فل نام نیای خاندانی است در اندلس که فرزندان با بن زهر شهره اند و از این خاندان است ابومروان عبد الملك بن محمد بن مروان بن زهر در شمار طبیبان و فاضلان که چندی در مصر زیست و سپس باندلس برگشت و در شهر دایه با زستن امکنند و در نزد امیر مجاهد که فرمانروای آن کسور بود بزرگ مکاتی یافت و آواره وصلش بدان سبب در اندلس پیچید و از آنجا باش یلمیه رفت و در همان شهر در گذشت و ابن

خلکان وفات اوراد شهر دایه بر سه  
 است و نیز ابوالعلاء زهر بن ابی مروان  
 عبدالملک بن محمد بن مروان بن زهر  
 که در صناعت طب ارپدر بلند آواره  
 تر گردید و کتابها برداخت مانند کتاب  
 المراسم و کتاب الادویة المفردة و  
 کتاب الايشاح و کتاب حل شکون  
 الراری علی کتب جالینوس و کتاب  
 معربات الارب و کتاب السکب الطبییه  
 وغیر اسم او و در سارطان مرا بطین  
 (۱) پیوست و نزد آنان مکاتی بزرك  
 مات و در سال ۴۲۵ در گذشت و نیز  
 ابومروان عبدالمعز بن مروان بن  
 ابی مروان بن زهر بن مروان بن زهر  
 اؤمن بن زهر بن مروان بن زهر  
 مد هب معرب و سید وی بدین  
 گردید که پادشاه بی اجازت او  
 نهورد و آب ننوشید و از این دهگنر  
 در صناعت طبابت شهر بی بزرك یات  
 و کتابها پراخت مانند کتاب الیسیر  
 و المداویة المدیة و کتاب الاعدیه  
 (۱) مرا بطین ورن محالست یاز  
 سائل سلاطین معرب و دند و از اب  
 سلاطین چهار کس سلطت کردند و مس  
 ملکسان هسناد سال بود و در ایمن  
 بی علی کومی در سال ۵۴۲ دول مرا بطین  
 را بر انداخت و خود بر بلاد معرب مسولی  
 گردید

و کتاب الایة و کتاب الایة و  
 کتاب الایة صناد فی اصلاح النفس  
 و الاجماع و در سال ۴۵۹ در اشبیلیه  
 در نشسته و نیز ابومکر محمد بن ابی  
 الملک بن زهر در عمارت اسان و ادیبان  
 و کتاب محسوس عبدالعزیز و  
 فرزندی یوسف بن عبد العزیز و از  
 نضم او است در اشتیاق فرزندی خود  
 ولی ولد له ل فرج العزیز  
 بن زهر بن زهر بن زهر بن زهر  
 مات عمه داری فیا وحشتی  
 لدان الایة و کتاب الوجیه  
 و کتاب الایة و کتاب الایة  
 کتاب الایة و کتاب الایة  
 و در آن در کتابت و  
 در کتابت سه شعر را بر لوح  
 در سال یوسف  
 رأدن بجماع یا و افهنا  
 و لا حلال مکاناً دهما الیک  
 تو اب الایة و کتاب الایة  
 کتابی لم امس یوماً هلله  
 اداری الانام حمار المنون  
 و هانا قدصرت رهناً لیده  
 ویرا یوم محمد عید الله بن محمد

بن عبد الملك بن زهر که در جوانی در وقت طبابت بارع گردید و طبیب مخصوص ابو عبد الله محمد الناصر گردید و هم در جوانی سال ۶۰۲ در گذشت

زهراوی منسوبست بزهران بروزن در مان و آن نام زهران بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن ازداست پدر تیره در قبيلة ازد و جنادة بنت ابی امیه زهرانی از دی صحابی بدو منسوبست

زهراوی منسوبست بزهران که نام شهر کیست در اندلس نزدیک قرطبه و از این شهر کست ابو الحسن علی بن سلیمان زهراوی در شمار طبیبان و حسابان و نیز سلیمان بن محمد زهراوی در شمار ادیبان و صاحب شرح ادب الکاتب وی بشرق کوچید و ابو جعفر نجاس و ابو سعید سیرافی و ابوالقاسم زجاجی را بدید

زهرة بروزن غره نام نیای خاندانی است در حلب که بدانند و ادب مشهورند و مشهورترین ایشان ابو المکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلبی است از اعلام فقیهان و متکلمان و در حلبی گذشت و اما بنو

زهرة که از علامه حلی اجازت حدیث دارند و در مجلد آخر معارج الانوار اجازت نامه ایشان مسطور است نامهایشان بدین ترتیب است علاء الدین علی بن محمد بن علی بن حسن بن زهره و فرزندش شرف الدین ابو عبدالله حسین بن علی و برادرش سدید الدین محمد و دو فرزند برادرش احمد و حسن فرزندان محمد

زهرون بروزن کم خون نام نیای ابراهیم بن هلال صابی است از اعظام مترسلان و در صابی بیاید

زهری منسوبست بزهره بر وزن غره و آن نام زهرة بن کلاب بن مره است پدر تیره در قبيلة قریش و از این تیره است ابو بکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله بن حرث بن شهاب بن زهرة بن کلاب مدنی در شمار فقیهان تابعان گویند علم فقهی سبعة مدینه را حفظ داشت و ده تن از صحبا به را بدید و جمعی از پیشوایان علم حدیث از او روایت کردند مانند مالک بن انس و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و هم با عبد الملك بن مروان و هشام بن عبد الملك و یزید بن عبد الملك پیوسته بود و از طرف یزید بن

هدد الملاء، چندی منصب تضا داشت  
 و نیز گویند وقتی بخانه رفت کتابهای  
 خود را گرداگرد خود نهاد و بمطالعت  
 آنها پرداخت و از هر چیز چشم دوخت  
 و از هر کار رخ تافت و همسرش از اینکار  
 بتنگ آمد و گفت این کتابها از سه  
 ضربه (ضربه دوزن و یا چند زنیست که  
 در نکاح يك مرد باشند) بر من جان  
 گزارند و در سال ۱۲۴ در گذشت و نیز  
 ابو اسحق ابراهیم بن سعد بن ابراهیم  
 بن عبدالرحمن بن عوف زهري مدنی  
 در شمار محدثان و حدیث را از پدرش  
 و هشام بن عروه و ابن شهاب و غیر  
 اینا فرا گرفت و باحمد بن حنبل  
 و علی بن جمده و غیر اینان رسانید و در  
 سال ۱۴۸ بغداد رسید و هرون الرشید  
 مقدمش را گرامی گرفت و او را نوازش  
 کرد و از یکم غنا بخواندگی)  
 پرسید و بحلال بودن آن فتوی داد و  
 بعضی از محدثان برای فرا گرفتن  
 حدیث نزدش رفتند و شنیدندش که  
 تغنی کند گفتند ما بر شنیدن حدیث از  
 تو حریص بودیم اما اکنون خاطر  
 گزشتن آن از تو ریشتهی ...  
 من نیز بر آنم که از این پس هر آنکس  
 از من خواست حدیث شنود نخست

غنا، بخوانم و آنگاه حدیث کنم و این  
 خبر در میان مردم بغداد پیچید و بهرون  
 الرشید رسید هرون او را نزد خود  
 خواند و گفت حدیث مخزومیه که  
 پیغمبر دست او را در زد دیدن زیور بهید  
 چه بود گفت عودم را بیاورید هرون  
 پرسید عود (عود بمعنی چوبست و نیز  
 مزمار ساز معروف) افروختنی گفت  
 بلکه عود نواختنی و شاید خبر آن  
 سفیه مرد دیروزی ترا رسیده است و  
 من سوگند یاد کردم که حدیث نکنم  
 تا نخست غنا، نخواهم هرون ساز عود  
 را طلبید و ابو اسحق زهري این شعر  
 خواندها م طلحة ان البین قد أفدا

قل الثوالثن كان الرحيل غدا  
 هرون پرسید از فقیهان کدام  
 کس است که غنا را پسندد گفت  
 آنکس که خدا دلش را استوار دارد  
 پرسید در این باره از مالک بن انس  
 چیزی شنیدی گفت از مالک نشنیدم اما  
 پدرم مرا خبر داد که فقیهان در دعوت  
 بنی یربوع حاضر شدند و مالک نیز در  
 میان ایشان بود اما در فقه از همه کم  
 . . . . . ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

و مزمارها بود و خوانند و سازها  
 نواختند و مالک دایره کوچک و چهار

گوشه داشت و این شعر را خواند  
 سلیمی اجمعت بینا به فاین لقا وها اینا  
 و تقدالت لاتراب به لها زهر تلاقینا  
 تعالین فقد طاب به لنا العیش تعالینا  
 هرون بختنید و اموال بسیاری  
 باو بخشید و ابواسحق زهری در بغداد  
 زیست و در سال ۱۸۵ در گذشت

زهر بر وزن زبیر مصغر زهر  
 از اعلام است و نام زهر بن قین از زیاران  
 امام حسین و از شهیدان کربلا و نیز نام  
 زهر بن ابی سلمی مزنی در شمار اعلام  
 شاعران جاهلیت و صاحب قصیده معلقه  
 بدین مطلع  
 آمن ام اوفی دمنه لم تکلم

بعو مانه الدراج فالمتلم  
 و در پایان قصیده باندرز دادن  
 و راهنمایی کردن پرداخته و از ابیات  
 خوب و حکیمانه او است  
 رأیت المنايا خبط عشواء من تصب  
 تمته و من تعظی بعمر فیهرم  
 و من لا یصانع فی امور کثیره  
 یضرس با نیاب و یوطا بمنسم  
 و من یجعل المعروف من دون عرضه  
 یفره و من لا یتق الشتم یشتم  
 و من یک ذا فضل فی بخل بفضله  
 علی قومه یستدرت عنه و یندم

و من یوف لایذمم و من یهد قلبه  
 الی مطمئن البر لا یتعجم  
 و من هاب اسباب المنايا ینلنه  
 و ان یرق اسباب السماء بسلم  
 و من یجعل المعروف فی غیر اهله  
 یکن حمده ذمأ علیه و یندم  
 و من لا یزد عن حوضه بسلاحه  
 یهدم و من لا یظلم الناس یظلم  
 و من یغترب بحسب عدوا صدیقه  
 و من لا یکرم نفسه لا یکرم  
 و هر بن خطاب زهر بن ابی  
 سلمی را از هر شاعری مقتدر تر شمرد و  
 در نامه که بابو موسی اشعری نوشت  
 این شعر زهیر را در آن آورد  
 فان الحق مقطعه ثلاث

یمین او نفا را اوجلاه  
 و عبد المنک بن مروان از شاعران  
 در باری خود پرسید کدام بیت شعر  
 است که بیشتر ستایش را رساند همه  
 بر این بیت زهیر اتفاق کردند  
 ترا اذ اما جئته مثل لیل  
 کأنک تعطیه الذی ات سائله  
 و چنین گفتند که در دودمان هیچ  
 شاعری در جاهلیت مانند زهر شاعر ندید  
 نگردید و در اسلام در دودمان جریر  
 زبات بر وزن شداد کسی را

گویند که روغن زیتون بگیرد و یا بفروشد و آن لقب جمعی است از جمله ابو الحسین بسطام بن سابور زیات واسطی از ثقات محدثان خاصه و ابن زیات کنیت محمد بن عبد الملك زیات است در شمار ادیبان و کاتبان و شاعران و وزیران و در آغاز در شمار کاتبان دربار معتصم خلیفه عباسی بکار کتابت پرداخت و چنین اتفاق افتاد که از حاملی نامه رسید و در آن لفظ کلاه بود معتصم از احمد بن عماد بصری وزیر خود پرسید کلاه چیست گفت ندانم گفت خلیفه امی (درس ناخوانده) باشد و وزیر عا می آنگاه پرسید در دربار از نویسندگان کهست گفتند ابن زیات معتصم او را نزد يك خواند و معنی کلاه را از او پرسید ابن زیات گفت هر کجا می را خواه تر باشد و خواه خشك کلاه گویند و تر آنرا اخلاء و خشك آنرا حشیش نامند و آنگاه در قسمت بندی گیاهها سخن مکرر چند آنکه معتصم فضل و ادب او را گردن نهاد و منصب وزارت را باو داد و پس از معتصم وزیر و ائق گردید و پس از و ائق وزیر متوکل اما وزارت متوکل دیری بر او نپایید که متوکل

او را گرفت و در تنور آهنین افکند همان تنوریکه برای مصا دره مردم خود ساخته بود و اموالش را ضبط کرد و مدت چهل روز در آن تنور معذب بود و سپس در گذشت مسعودی نوشت که ابن زیات از تنوربان دوات و کاغذ و قلمی خواست تا چیزی بر آن نویسد و تنوربان از متوکل اجازت طلبید و پس از حصول اجازت باورسانید ابن زیات این شعر را بمتوکل نوشت

هی السبیل فمن یوم الی یوم  
کأ نه ماتریک العین فی نوم

لا تجزعن رویداً انها دول  
دنیا تنقل من قوم الی قوم  
اما در آن روز از بسیاری کار  
نامه بمتوکل نرسید و فردای آنروز  
نامه را خواند و گفت او را از تنور  
بیرون آرید و چون به تنور رسیدند  
او را مرده دیدند و این قضیه در سال  
۲۳۳ اتفاق افتاد و نیز از نظم ابن زیات  
است

سماعاً یا عباد الله منی  
و کفو أعن ملاحظه الملاح  
فان العب آخره الصنا یا  
بیچ با

وقالودع مراقبة الشریها  
ونم بالایل مسود انجناس  
قلقت وهل اذاق القلب حتی  
افرق بین لیلی والصباح  
زیاده بروزن پیاده از اعلام  
مردان است مانند زیاد بدون تا و نام  
زیاده بن جمهور لغوی صحابی و نام  
زیاده بن فضاله لغوی از معدنان خاصه  
زیادی منسوبست زیاد بن  
ایبه و آن پیوند ابراهیم بن سفیان  
بن سلیمان بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن  
زیاد بن ایبه زیاد است در شمار نحوایان  
ولغویان و شاعران و از شاگردان  
سیبویه و صاحب کتاب النقط و الشكل  
و کتاب الامثال و کتاب تنمیق الاخبار  
و کتاب اسماء السحاب و الریاح و از  
الامطار و غیر اینها و متوفی ۲۴۹ و از  
نظم او است در کنیز کی سیاه که او را  
دوست داشت  
الاحبنا احبنا احبنا  
حبیب تحملت فیه الاذی  
ویا احبنا برد انیا به  
اذا اللیل اظلم و اجلوذا  
واما ابو حسان حسن بن عثمان  
بن حماد بن حسان بن عبد الرحمن  
بن یزید زیاد منسوب بزید بن ایبه

نیست بلکه نیایش ام ولد (فرزند آقا  
از کنیز) زیاد بن ایبه را بزنی گرفت  
و بزیدی شهره شد ابو حسان از اعیان  
اصحاب واقندی است و در شمار ادیبان  
و فاضلان و نسب شناسان و اخباریان  
و از قضاة بغداد و صاحب کتاب طبقات  
الشعراء و کتاب عروة بن الزبیر  
و کتاب الالباء و الامهات و متوفی  
۲۴۲؛ چنان نویسند که مردی از مردم  
خراسان که آهنگ حج داشت ده هزار  
درهم نزد ابو حسان امانت گذاشت تا  
هنگام بازگشتن از حج آنرا بگیرد  
ابو حسان که در شمار فقر و تهیدستر  
بود آنرا در نیاز مندیهای خود بکار برد  
با این قید که تا هنگام بازگشتن  
خراسانی آنرا بر جای نهد اما  
خراسانی برای امری که پیش آمد  
کرد از رفتن به حج منصرف گردید و  
آهنگ بازگشتن بشهر خود کرد و از  
ابو حسان امانتش را خواست ابو حسان  
تعلیل کرد و با مروز و فردا وعده داد  
و خراسانی نیز مکرر مطالبه کرد  
ناچار دادن آنرا بروزی همین افکند  
و در شبی که فردای آن زمان رسیدن  
پرداخت امانت است بشدت اندوه مند  
گردید و خواب بر چشمش راه نبرد

ناچار برخاست و آهنگ منزل دینار  
 بن عبدالله کرد در میان راه فرستاده  
 دینار را دید که از منزل ابو حسان پرسش  
 کرد ابو حسان خود را با او شناسانید  
 و گفت دینار ترا پیام کرد صککه بر  
 نانخورانم چیزی قسمت کردم و خواستم  
 نانخوران تو نیز در حساب نانخوران  
 من باشند ده هزار درهم ترا فرستادم  
 ابو حسان آنرا گرفت و بخراسان  
 پرداخت و آنگاه بمنزل دینار شتافتن  
 گرفت و خبر خود را بر او خواند دینار  
 گفت پس امانت خراسانی را رد کردیم  
 و نفقه نانخوران تو بر ما ماند و ده هزار  
 درهم دیگر او را داد

زیبی با کسر اول منسوبست  
 بزبیر بر وزن سبب از قرای عکا و ابو  
 علی حسن بن هشم بن علی نیمه زیبی  
 در شمار محدثان بآن منسوبست

زیتونی منسوبست بزیتون  
 و آن نام قریه ایست در غربی رود نیل  
 و نیز لقب کسی است که روغن زیتون  
 (دانه ایست روغن دار) بگیرد و با  
 بفروشد و ندانستم ابو محمد حسن بن  
 علی اشعری زیتونی در شمار محدثان  
 خاصه و صاحب کتاب نوادر بقریه  
 منسوبست و با زیتونی لقب او است

زیدون بر وزن جیحون از  
 اعلام است و از مواردیست که جمع را نام  
 کرده اند و ابن زیدون کنیت مشهور ابو  
 الولید احمد بن عبدالله بن غالب بن  
 زیدون مخزومی قرطبی است در شمار  
 شاعران شهیر اندلس و وزیر المعتمد  
 صاحب اشبیلیه و نیز وزیر فرزندش  
 المعتمد و چیزیکه بیشتر مایه شهرتش  
 گردید قدرت او بر نظم و نشر و اطلاع  
 کافی او از احوال مردم اندلس بود  
 و ولاده دختر یکی از امراء که معشوقه  
 او بود نیز بقدرت او بر نظم شعر مدد کرد  
 و از نظم او است

یمنی و بینک ما لوشثت لم بضع  
 سر اذا ذاعت الاسرار لم بدع  
 یا با یماً حظه منی ولو بذلت  
 لی الحیاة بحظی منه لم ابع  
 یکفیک ا ک ان حملت قلبی ما

لا تستطیع قلوب الناس یستطع  
 نه و احتمال واستطل و اصبر و عز و هن  
 و ول و اقبل و قل و اسمع و مرا طع  
 و نیز

اضحی التنائی بدیلا من تدانینا  
 و ناب عن طیب لقیانا نجافینا  
 تکاد حین تناجیکم ضما نرنا  
 بقضی علینا الالاسی لولا تأسینا



حالت بعد کم ایا منا ففدت  
سوداً و کانت بکم یضاً لیا لیا  
تا آنجا که گفته است  
بالا مس کنا و ما یخشی تفرقنا  
و الیوم نحن ولا یرجى تلافینا  
لا تحسبوا نأ یمکم هنا ینیرنا  
اذ طالما غیر التائی المحیینا  
و الله ما طلبت اروا حنا بدلا  
عنکم ولا انصرفت فیکم امانینا  
ابن زیدون در سال ۶۳ در اشبیلیه  
در گذشت

زیدویه مرکب است از کلمه  
زید و ویه کلمه اعجاب و آن نام نیای  
محمد بن فضل بن زیدویه همدانی است  
در شمار محدثان خاصه

زیدی منسوبست بزید بن علی  
بن حسین بن ابیطالب امام فرقه زیدیه  
و پروان او را زیدی و زیدیه گویند  
از اعلام این فرقه ابو الفرج علی بن حسین  
بن محمد مروان بن اموی زیدی است  
با حسب کتاب انانی که ترجمه آن در  
اموی گذشت و نیز منسوبست بزیدیه  
از قرای بغداد و ابو بکر محمد بن یحیی  
بن محمد شوکی زیدی از مشایخ ابن  
شاهین بدان منسوبست

زینی منسوبست بزینی مروان میخ

و آن نام معلی بود است در نیشابور  
و ابو الحسن علی بن ائی علی زینی  
نیشابوری در شمار محدثان و از مشایخ  
ابو محمد شیبانی و متوفی ۳۱۷ بدان  
منسوبست

زیلوشی منسوبست بزیلوش  
بر وزن بیهوش از قرای رمله در  
فلسطین و ابو القاسم هبة الله بن نعمة  
بن حسین بن سری کلبانی زیلوشی در  
شمار محدثان و از مشایخ مذهب اصفی  
بدان منسوبست

زینی منسوبست بزینب کبری  
دختر

روجه عبدالله بن عمر ز او در مدینه  
بوجود آمد نام عالی که علی زینی  
شهره گردید و نیز عبدالله بن احمد بن  
حمزه جعفری زینبی از افاضی علمای  
امامیه بنویسند رسانند و نیز زینی  
منسوبست بزینب دختر سلیمان بن  
علی بن عبدالله بن اس زوجه ابراهیم بن  
محمد بن علی بن عبدالله بن اس در شمار  
زنان بانام عصر خود و همان زنی است  
که زنی عباس او را بسیار احترام  
کردند بواسطه که بمأمون عباسی  
گفت جامه سبز را از بر یرون کن  
و جامه سیاه که شمار بنی عباس است

پوش و مأمون پذیرفت و منسوب  
 باین زینب امث ابو القاسم علی بن  
 طراد بن محمد زینبی نقیب اشرف  
 و وزیر مسترشد و مقتفی و در سال  
 ۵۲۹ هـ که میان مسترشد و سلطان مسعود  
 سلجوقی جنگ در گرفت و لشکر  
 بغداد شکست دید ابو القاسم زینبی  
 در ملازمت خلیفه پانشاری کرد و  
 گرفتار گردید

زويد بروزن زير مصغر زید  
 نام زويد است در شمار محمد ثانی  
 خاصه

سائح بر و زن فاتح کسی را  
 گویند که بسیار سفر کند و فارسیان  
 بجای آن جهانگرد را بکار برند و  
 آن لقب ابو الحسن علی بن ابی بکر  
 بن علی هروی است که بسیار سفر کرد و  
 در بروجر بکشت و کوه و هامون  
 را بگردید و هر جا رسید بتهبط خود  
 چیزی ردیوار آن نوشت تا جائی که باین  
 کار باومثل زنند و شاعر در نکوهش  
 کسی که بورق پرانی پیشه گدائی را  
 دنبال کرد گفت

ارد ان کدیته قمی بیت کل فتی  
 علی انفاق میان و اختلاف روی  
 قدطبیف الارض من سهل و من جبل

کأنه خط ذاك السائح الهروي  
 سائح در ریشه از مردم هرات  
 بود و در موصل از مادر زاد و در  
 پایان در حلب زیست و کتاب  
 الزیارات و کتاب الخطب الهرویه  
 پرداخت و در سال ۶۱۱ در مدرسه حلب  
 در گذشت و نیز سائح اقبابو بکر علی  
 بن محمد خراسانی علوی است از احفاد  
 امام حسن مجتبی و در شمار کیمیا  
 گران و صاحب کتاب الیتیم و کتاب  
 الحجج الطاهر و کتاب الطائر الخفی و  
 کتاب الحجج النافع و کتاب الاصول و

کتاب ال...  
 میاهما وی نیز بمناسبت جهانگردی  
 لقب سائح بافت ابن ندیم در فهرست  
 نوشت که وی برای داشتن صنعت کیمیا  
 بر جانش بمنائک بود و از بیم سلطان از  
 شهری کوچید و بشهر دیگر پناست  
 و من کسی که اورا دیده است ندیدم اما  
 حکمتب اربا رسید و نیز سائح لقب  
 دارم بن قبهسه تمیمی داری است در  
 شمار محمد ثانی خاصه

سائی در سابی بیاید

ساباطی منسوبست بساباطاز  
 قرای مدائن واسحق بن همار ساباطی  
 در شمار محمد ثانی خاصه و جمعی دیگر

محدثان بدان منسوبند

سابری باضم بای اجدد مخفف بوری است و در سابوری بیاید و مدین عبده سابری در شمار محدثان به بدان منسوبست

سابق الحاج کسی را گویند بر حاجیان در رسیدن بمکه پیشی گیرد و آن لقب ابو حنیفه سمید بن همدانی است در شمار محدثان به و سابق الحاج او را از این روی نند که بر رفتن چالاک بود و مسافت فادسیه و مکه را در هشت روز و ولید بن صبیح گفت ابو حنیفه هلال ماه ذی الحججه را در فادسیه دید و مادر عرفه او را دید یم و بعضی بر جای سابق سائق باهمزه آورده اند بمعنی راننده حاج و درست همان ضبط نوشته

سابق الدین کسی را گویند که در کارهای دین بر دیگران پیشی گیرد و آن لقب ابو بکر یحیی بن سعد بن یزید نام بن محمد قرطبی از دی است در شمار نحویان و مقرران و ادیبان و فاضلان کسب دانش کرد و از آنجا رف بغداد ککو حید و از آنجا

با سکندریه رفت و از آنجا بدمشق رفت و در دمشق چند ی بزیست و بتدریس علم نحو قرآن پرداخت و از آنجا باصفهان رفت و از آنجا بموصل رفت و در موصل بزیست و در همانجا سال ۵۶۷ در گذشت

سابوری منسوبست بسا بور معرب شاپور از شهرهای قدیمی فارس در هیجده کیلو متری گازرون که از میان رفت و در جای آن چند دهکده بنا گردید و رود شاپور از جلگه شاپور گذرد و از آن شهر است محمد بن عبده ساری که در سابری گذشت و ابو عبید الله محمد بن عبد الواحد بن محمد بن حسن ققیه سابوری و باید دانست که سابور نام چند موضع دیگر است از جمله قصبه در پنجاب نزدیک ملتان و قصبه در هفت فرسنگی کشمیر و نام موضعی است در بحرین و جایست که علاء حضرمی در زمان خلافت عمر آنرا فتح کرد و بعضی گویند در زمان خلافت ابوبکر

سجی منسوبست بساج از فرای میان کابل و غزنه و از این قریه است ابویحیی زکریا بن یحیی بن محمد ساجی که در بصره زیست و از ربیع و

مزی فرا گرفت و کتاب اختلاق التها  
و کتاب حلل الحدیث پیرداخت و در  
بصره سال ۳۰۷ ذر گذشت

سارکولی منسوبست بسارکون  
بروزن پایکوب از قرای بخارا و ابو  
بکر محمد بن اسحق بن حاتم سارکولی  
بخاری در شمار محدثان بدان منسوبست  
ساریه بروزن بادیه بمعنی  
ستون نیزابری که بشب گذرد از اعلام  
است و نام چندتن صحابی

ساسی با یای مشدد منسوبست  
ساسی با یای مخفف از قرای واسط  
را ابو لیمه علی بن محمد بکری ساسی  
در شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب  
التوحید و نیزا و المعالی بن ابی الرضا  
بن بدر ساسی در شمار محدثان عامه  
بدان منسوبند

ساسی دویر ساسی بروزن  
شاهی و دویر بروزن زیر و آن لقب  
ابو الصقرا احمد بن فضل بن شبابه همدانی  
است در شمار نحویان و ادیبان و کاتبان  
و خود حکایت کرد که در بصره بر ابو  
خلیفه در آمدن حالیکه جمعی از هاشمیین  
را آوردند و در خوراک صبحانه خوردند  
اما در بان مرا از در آمدن بروی منع  
کرد و مرا بر پاره کاغذی دو بیت

نو شتم و بیکی از غلامان دادم و آنرا  
بابو خلیفه رسانید و بمحض اینکه آنرا  
خواند گفت بگوئید همدا نی در آید  
و من بر او در آمدم و مرا پیش خود  
نشانید و طبقی از رطب پیش من نهاد  
و آن دویبت اینست

ابا خلیفة تبغو من له ادب  
و تحف الغر من اولاد عباس  
مکان قدر مرغیف لو سمعت به

شیئا و تأذن لی فی جملة الناس  
و در سال ۲۵۰ در گذشت و ندانستم  
از چه روی او را ساسی دویر گفتند

ساعاتی منسوبست بساعات جمع  
ساعت و آن لقب کسی است که ساعت  
بسازد و بساعاتها را بصلاح آورد و ابن  
ساعاتی کنیت جمعی است از جمله فخر  
الدین رضوان بن محمد بن علی بن رستم  
خراسانی در شمار طبیبان و ادیبان  
و منطقیان و فیلسوفان و صاحب حواشی  
بر قانون ابن سینا و کتاب القولنج  
و کتاب المختار من الاشعار پدرش از  
مردم خراسان بود اما در دمشق زیستن  
گرفت و پیشه اش ساعت سازی بود  
و بفرمان الملك العادل نورالدین محمود  
زنگی ساعاتهای بالای سردر الجامع  
الکبیر را ساخت و فخر الدین در

دمشق از مادر زاد و در سال ۶۱۸ در گذشت و نیز ابن ساعاتی لقب برادرش بهاء الدین ابوالحسن علی است در شمار شاعران نامور و صاحب دیوان شعر و متوفی ۶۰۴ و نیز ابن ساعاتی کنیت مظفر الدبیت احمد بن علی بن تغلب بعلبکی بغدادیست در شمار اعاظم فقیهان حنفی و صاحب کتاب مجمع البحرین در فقه و کتاب البدیع در اصول و متوفی ۶۹۴ پدر او نیز ساعتی است سردرالمستنصریه را ساخت و بساعاتی مشهور گردید

ساعدی منسوبست بساعده بن کعب بن خزرج پدر تیره در قبیله خزرج و سقیفه بی ساعده جائیکه خلیفه پس از پیغمبر در آن تعیین گردید هر بوط بر فرزندان همان ساعده بود و از این تیره است ابونابت سعد بن عباده ساعدی خزرجی انصاری رئیس مطلق قبیله خزرج در جاهلیت و اسلام و رقیب ابوبکر در خلافت تا جائیکه انصار را به بیعت کردن با خود خواند و از آن پس که ابوبکر پیش افتاد از بیعت کردن با اوسر باز زد و چون توانست در مدینه بماند بشام رفت و در دوران سال ۱۵ او را کشتند و چنین

شهرت دادند که جنیان او را کشتند و نیز فرزندش قیس بن سعد بن عباده ساعدی در شمار ناموران صحابه و دلیران اسلام و متوفی ۶۰

ساعی بمعنی سخن چین نیز عیبجو و عیب گیر نیز باج ستانت نیز کار فرمای مردم و ابن ساعی کنیت تاج الدین علی بن انجب بن هثام بن عبدالله بغدادیست خزانه دار کتب مستنصر عباسی و در شمار فقیهان و مورخان و شاعران و ادیبان و صاحب کتابی در تاریخ خلفای عباسیین نامم و متوفی ۶۷۴

سالعینی منسوبست بسالعیین بافتح لام و حای حطی ارقرای بغداد و ابو زکریا یبعی بن اسحق سالعینی بعلی در شمار محدثان و از مشایخ احمد بن حنبل و متوفی ۲۲۰ بدان منسوبست

سالهی منسوبست بسالم بن عوف پدر تیره در قبیله خزرج و ابو الولید رفاعه بن عمرو سالمی خزرجی صحابی که در جنگ احد کشته گردید بدو منسوبست

سامانی منسوبست بسامان نام نیای ملوک سامانی و از او پسری بنام اسد بوجود آمد و از اسد چهار پسر بنام

نوح و احمد و یحیی و الیاس و مأمون هر چهار پسر او را حکومت دادند و حرا فرمانروای سمرقند کرد و احمد را فرمانروای فرغانه و یحیی را فرمانروای چاچ و الیاس را فرمانروای هرات و الیاس چندان در حکومت نیابید و از جهان رفت اما احمد چون با کفایت تر از دیگران بود کاشغر را نیز ضمیمه حکومت خود کرد و بتدریج قدرت این خاندان بیشتر شد و تمام ماوراءالنهر و خراسان را ضمیمه حکومت خود کردند و سلطنت در مدت یکصد و بیست و هشت سال از ۲۶۱ تا ۳۸۹ در دودمان سامانی بماند و سلاطین ایشان بدین نامند اسمعیل بن احمد سامانی و احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر و عبد الملک بن نوح و منصور بن نوح بن نصر و نوح بن منصور و عبد الملک بن نوح بن منصور و نرسامان از قرای بخارا است و ندانستم غازی بن احمد بن ابی منصور سامانی در شمار فقیهان امامیه و صاحب کتاب النور و کتاب المفاتیح کتاب النبات بان سلسله پیوند رساند و یا بفریه منسوب

سابغنی بزوزن با تخت

منسوبست بسابغنی از قرای نسف و ابواسحق ابراهیم بن معقل بن حجاج بن خداهش بن خدیج سا بغنی نسفی در شمار نامه حدیث و متوفی ۲۹۵ بدان م. موبست

ساوجی منسوبست بساوه از شهرهای دیرین ایران و از این شهر است خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور بسلیمان ساوجی از مشاهیر قصیده سرایان ایران پدرش علاء الدین محمد از مستوفیان دیوان مقول بود و سلمان بر اثر نبوغی که در نظم شعر پیدا کرد نخست خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابو سعید بهادر را ستود و سپس بجلاریان پیوست و شیخ حسن ابانکان و همسرش دلشاد خانون را مدیحت گفت و از آن پس سلطان اویس و سلطان حسین را ستود و مدت چهل سال مدیحت سرایی آن خاندان کرد و از آن پس شاه هججاج دومین حکمران مظفریان را ستود و در پایان عمر گوشه نشین گردید و در ساوه بزیست و در ۷۷۸ در گذشت و از نظم او است

تا چند در هوای جمالت زآب چشم  
بر چهره لاله کارم و بر زعفران دهد

سبائی      سبای      سبائی      سبائی      سبائی

خود دل کرا دهد که دهد دل به یوفا  
 بارش چو دل دهد بجه مهر بان دهد  
 چشمش بنخجر مژه عالم خراب کرد  
 کس خنجر کشید بمستی چنان دهد  
 سرت مظله ایست که سکن خاکرا  
 از تاب آفتاب حوا اداست دهد  
 مشکل رسد بخاک درت چشمه حیات  
 ورنخود باین امید همه عمر جان دهد  
 با تیم و بادیه پرست  
 در خرابات مغان عاشق و مست  
 میکشند چو سب و ش بدوش  
 میدهند چو قدح دست بدست  
 تانوانی مده از کف بهار ایساقی  
 لب جام و لب جوی و لب یاز ایساقی  
 نوبهار است و گل و بادیه و ماهر عزیز  
 میگزاریم بغفلت مگذاز ایساقی  
 منسوب بست بر خلاف

قیاس بساوه و ابو یعقوب یوسف بن  
 اسمعیل بن یوسف ساوی که در مرو  
 زیست و در طلب حدیث سفرها کرد  
 و در سال ۳۴۶ درگذشت بدان

سبایی منسوبست بسایه و آن  
 نام مزارع و قرای چندی است در  
 پیرامون مدینه که در قسمت بالانرین  
 آنها فرع افتاده است و از آنجا است

علی بن سوید سبایی و محمد بن ربیع  
 بن سوید سبایی هر دو در شمار محدثان  
 خاصه و بعضی سبایی را سبایی با همزه  
 آوردند آنهم منسوب بسایه و هر  
 گاه چنان ضبطی درست باشد بر  
 خلاف قیاس آنرا نسبت بسته اند

سبائی منسوبست بسبای نام  
 بخش در کشور یمن که شهر آن  
 مأرب است و میان آن و صنعاء سه روز  
 راه است و ایضاً حال سبائی مأرب در  
 شمار صحابه بدان منسوبست

سباری منسوبست بسبار بر  
 بروزن کنار از قرای بخارا را ابو محمد  
 عبدالملک بن عبدالرحمن بن محمد بن  
 حسد سباری بخاری در شمار محدثان  
 بدان منسوبست

سباع بروزن کنار جمع سبع  
 بمعنی درندگان نام چندتن از صحابه  
 است از جمله سباع بن عرفطه غفاری  
 صحابی

سبئی منسوبست بسبئه بروزن  
 هفته و آن شهر است در کشور بربر  
 و از این شهر است ابو العباس احمد  
 سبئی از اعلام متصوفه مغرب در آخر  
 قرن ششم و نیز علی بن یقطان  
 در شمار طبیبان و ادیبان و شاعران و در

سال ۴۴۴ هجری بکشور مصر رسید و از آنجا  
 بیمن رفت و از آنجا به شرق و غرب  
 سفر کرد و شهرها بدید تا به وصال رسید  
 و از نظم او است  
 اخواننا ما خلت عن كرم العهد  
 فیالیة شعری هل تغییرتم بعدی  
 و كم من كؤوس قدادیرت بود كم  
 فهل لی كأس بینكم دارفی ودی  
 احب الی مصر حنیف مقیم  
 بها مستهام القلب معترق الكبد  
 اراهم بلحظ الشوق فی كل بلدة  
 كآنهم بالقرب منی او عندی  
 ولوان طعم العبر جرعت فیهم  
 لفضلته المحب فیهم علی الشهد  
 فكم قد قطعنا من مفاوز بعدهم  
 و غضنا بها الصعب المرام من الوهد  
 الی ان وصلنا الموصل الان فانتهت  
 بنا لجمال الدین را حلة القصد  
 و مقصود از جمال الدین ابو جعفر  
 محمد بن علی بن ابی المنصور اصفهانی  
 وزیر موصل است و نیز سبختی منسوبست  
 بسبت بمعنی شبیه و آن لقب ابو العباس  
 احمد بن هرون الرشید بن مهدی بن  
 منصور هاشمی عباسی است که راه زهد  
 را رفت و از عشرت و کامرانی روی  
 بر تافت و بعبادت و پارسائی پرداخت و

از این روی که در روز شبیه کسب معاش  
 برای ایام هفته کرد او را سبختی گفتند  
 و در سال ۱۸۴ در گذشت

سبختی منسوبست بسبختی بروزن  
 طلبه و آن نام موضعی است در بصره  
 و ابو یعقوب فرقد بن یعقوب سبختی  
 بصری در شمار زاهدان مشهور بصره  
 و متوفی ۱۳۱ بدان منسوبست

سبزه بروزن پرده بمعنی بامداد  
 سرد نام جمعی از صحابه است و نام  
 نیای ابو مسهر محمد بن احمد بن مروان  
 بن سبزه است در شمار نهویان و صاحب  
 کتاب الجامع در نحو و کتاب المختصر  
 و کتاب اخبار محمد بن ابی عیینه

سبعی منسوبست بسبع بروزن  
 شهر و آن نام سبع بن سالم بن رفاعه  
 است که شیخ فخر الدین احمد بن محمد  
 بن عبد الله احسائی باو پیوند رساند  
 وی در شمار فقیهان و ادیبان امامیه  
 و از شاگردان ابن متوج بحرانی است  
 و صاحب شرح قوا عد علاه و شرح  
 الفیه شهید و متوفی ۹۶۰ در هند و از  
 نظم او است در تخمیس قصیده شیخ  
 رجب برسی در مدح امام هلی بن  
 ایطال (ع)

\* \* \*



اعیات صفاتك اهل الرأى والتظر  
 واورد تهم حیاض الفجر والحصر  
 انتا لذی دق معناه له  
 یا آیه الله بل یا فتنة البشر  
 یا حجة الله بل یا منتهی البشر  
 فقی حدوتك قوم فی هواك غووا  
 اذ ابصروا منک امرأ مهجراً فغلوا  
 حیرت انھا نهم یا ذا العلی فغلوا  
 هیئت انکار فی الانکار حین رووا  
 ایات شأنک فی الایام والعصر  
 ادركت مرتبة ما الوهم مدرکها  
 وخضت من غمرات الموت مهلکها  
 مولای یا مالک الدنیا وتارکها  
 انت السفینة من صد فأ تمسکها  
 نجوا من حاد عندها خاض فی الشرر  
 جاءت بتعظیمک الایات والسور  
 فالبعث قد آمنوا والبعض فد کفروا  
 والبعض قد وقفوا جلاوما اختبروا  
 وکم اشار وکم ابدوا وکم ستروا  
 الحق یتظهر من باد ومستتر  
 سبعین بر وزن رنکین بمعنی  
 هفتاد و این سبعین کنیت مشهور ابو  
 محمد عبد الباق بن ابراهیم اشبیلی  
 است از اسلام مشایخ و فیه و بنیات  
 گذار طریقه در تصوف زبیر و انش را  
 فرقه سبعیه گویند وی مردی سینه نور

بود و پرسشها را جواب داد و بالین  
 وصف تقی الدین بن دقیق گفت یا  
 نیمی از روز را با او بودم و او همی سخن  
 کرد و سخنانش را تک تک خوب دانستم  
 اما از مجموع آن چیزی نفهمیدم و از  
 او است کتاب الاحاطه و کتاب مالا بد  
 للمعارف منه و در سال ۶۶۸ در مکّه از  
 دنیا رفه

سبکی منسوبست بسبک بر وزن  
 کفرو آن نام دوقریه است در مصر یک  
 بنام سبک الضحاک و دیگر بنام سبک  
 العبید و از این قریه دوم است تقی الدین  
 ابوالحسن علی بن عبد الکافی بن یوسف  
 بن موسی بن تمام سبکی مصری خزرچی  
 در شمار مشاهیر ادیبان و اصولیان و  
 مفسران و فیهان شافعی و صاحب ۱۵۰  
 تألیف بزرگ و کوچک مانند تفسیر  
 قرآن و شرح منهاج در فقه و رساله نیل  
 الایاد و علف بلا و رساله الاضاح فی  
 الفرق بین الحصر و الاختصاص و رساله  
 الرفضه فی معنی وحده و رساله کمل و ما  
 علیه ندل و رساله بیان الرضا فی اعتراض  
 الشرک تلی الشرط و رساله التهدی  
 الی معنی التهدی و رساله کشف الایع  
 فی افاده اول الامتناع و رساله التعظیم  
 و المنه فی اعراب قوله لتؤمنن به

و لتصرنه و کتاب شفاء الاستقام فی  
 زیارة خیر الانام و غیر اینها و چنانکه  
 از نامه‌های تألیفاتش دانسته شود وی  
 دانشمندی محقق بوده و در هر موضوهی  
 که وارد شده بتحقیق آن پرداخته  
 است و از همین روی است که دانشمندان  
 بفضل و کمالاتش اعتراف میکردند و  
 صلاح الدین صفدی شامی او را بقصیدتی  
 سنود که این چند بیت از آنست

عمل الزمان حساب کل فضیلة  
 بجماعة كانت لتلك معرکه

فأرهم المتفرقین علی الندی  
 فی نبل فن واحد قدا درگه

فانی به من به من نانو بما  
 جاؤا به به انما فكان التند لکه

تقی الدین سال ۶۸۳ از مادر  
 زاد و منصب قراءه شام را یافت و در  
 سال ۷۵۵ درگذشت و از نظم او است  
 قلبی ملحکت فماله

مرسی لوانش از رقیب  
 قد حزت من اعشاره

سهم العلی و الرقیب  
 یحییك قر باک انت

مننت به ولو مقدار رقیب  
 یا متلفی بیعاده

من اما شمت الرقیب

و فرزندش بهاء الدین ابو حامد  
 احمد بن علی بن عبد الکافی سبکی در  
 شمار ادیبان و فقیهان و فاضلان و صاحب  
 کتاب عروس الافراح فی شرح تلخیص  
 المفتاح و شرح مطول بر مختصر ان  
 حاجب و غیر اینها بهاء الدین در سال ۷۱۹  
 از مادر زاد و در فن تفسیر و ادب بارع  
 گردید چنانکه پدرش فضل او را  
 باین بیت ستود

دروس احمد خیر من دروس علی  
 و ذاک عند علی غایة الامل

و نیز باین دو بیت  
 ابو حامد فی العلم امثال انجم

و فی القمد کالابر یز اخلص فی السبک  
 فالولیه فی الاذرائین نهوه

و نایزهم الجلوسی و الثالث السبکی  
 و نیز نظمش پخته بود و این دو

بیت از جمله قصیدتیمست که استاد خود  
 ابرو حیان را بآن ستوده است

فداکم فواد حان البعد فقدمه  
 و صبا قضی و جد او ماجال عمده

و قلبی جریح بسا لئام متم  
 ر رنق قرینج لال فی اللیل سهتمه

ابو حیان در پاسخ این چند بیت  
 را چنین کرد

۲۰ ۲۱ ۲۲

ابو حامد حتم علی الناس حمده  
 لما حاز من علم به بان رشده  
 غدی علوم لم یزل منه نشوؤه  
 یلوح علی افق المعارف سعده  
 ذکای کان قد جاحم النار ذهنه  
 ذکاء ومن شمس الظهیرة وقده  
 ومن حاز فی سن البلوغ فضائله  
 زمان اغمدی بالعی والجهل ضده  
 ودر سال ۷۷۳ در گذشت و فرزند  
 دیگرش عبد الوهاب بن علی بدت  
 عهد الکافی سبکی در شمار فاضلان  
 و فقیهان و صاحب کتاب جمع الجوامع  
 در اصول فقه و کتاب رفع العاجب  
 عن مختصر ابن العاجب و شرح منهاج  
 بیضاوی و کتاب طبقات الشافعیة  
 الکبری و غیر اینها وی نیز جای پدر  
 را گرفت و در بیشتر مدارس دمشق  
 تدریس کرد و ریاست قضاء شام باو  
 رسید امام مردم عصرش بر او بشوریدند  
 و او را بکفر نسبت دادند و از ابنت  
 رهگذر سختیها دید و در سال ۷۷۱  
 در گذشت و نیز ابو البقاء محمد بن  
 عبدالبر بن یحیی بن علی بن تمام سبکی  
 نیز در شمار ادیبان و فاضلان و فقیهان  
 شافعی و معاصر باقی الدین سبکی و  
 تاریخ فسمنی از مختصر ابن حاجب و

قسمتی از حاوی و قسمتی از مختصر  
 المطلب و متوفی ۷۷۷ و از نظم او  
 است  
 قبلته ولثمت باسم نغره  
 مع خنده و ضمنت مائس قده  
 ثم انتهیت و مقلتی تبسکی دما  
 یارب لانجعله آخر عهده  
 سبیبی منسوبت بسبیبه بروزن  
 حبیبه و آن نام ناحیتی است در افریقا  
 از اعمال قیروان و ابو عبدالله محمد بن  
 ابراهیم سبیبی در شمار محدثان و  
 خطیبان بدان منسوبت  
 سبیبی منسوبت بسبیبت بروزن  
 حبیب نام پدر تیره از عرب و حارث بن  
 اوس سبیبی انصاری بد و منسوبت  
 و این اثیر نبیتی با نون بجای سبیبت  
 ضبط کرده است  
 سبیبی منسوبت بسبیبرا بر  
 وزن کثیرا از فرای بخارا و ابو حادس  
 عمر بن حفص بن عمر بن عثمان سبیبی  
 بخاری در شمار محدثان و متوفی ۲۹۴  
 بدان منسوبت  
 سبیبی برزن ریم بمعنی هفت  
 یک از اعلام است و نام پدر برادر قبیل  
 همان و نام سبیبی بن حاطب انصاری  
 صحابی که در جنگ احد کشته گردید

سبیبی منسوبست بسبیب و گذشت که سبیب پدر تیره ایست در قبیله همدان و از این تیره است ابو اسحاق عمر بن عبدالله بن علی سبیبی همدانی کوفی از اعیان تابعان و پارسایان و جعفر بن محمد مؤدب گفت که ابو اسحاق سبیبی چهل سال با وضوی نماز صبح نماز شام را خواند و در هر شب قرآن را ختم کرد و پارسا تراز او در عصرش نبود و نه در حدیث کردن از او نفع تر و در شبی که امام علی بن ابیطالب از جهان رفت از مادر زاد و نود سال عمر کرد و نیز ابو العباس احمد بن محمد بن سعید سبیبی همدانی معروف بابن عقده و در عهد بیاید و نیز سبیبی منسوبست بسبیب که نام مجلسی است در کوفه و دور نیست همدانی بن عباس سبیبی آخر بن پیک کوفیان نزد امام حسین (ع) برای دعوت کردن او بکوفه از آن محلت باشد و نیز سبیبی منسوبست بدر بن السبیع در شهر حلب و از آنجا است ابو عبدالله حسن بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن زیاد حلبی سبیبی در شمار مهندنان

سجاءه یا شیح و تشدید و جیم به معنی نشان سجاده در بهمانی نیز در شی

که بر آن نماز کنند خواه بور یا باشد و خواه غیر آن و سجاده لقب ابو محمد حسن بن علی بن ابی عثمان است در شمار مهندنان خاصه که شیخ طوسی او را از غلات شمرده و کشی از بیروان علیایمیه که در پیغمبر (ص) افتند و بد گوئی کنند و بعضی سجاده را با کسرو تخفیف بر وزن کناره ضبط کرده اند و درست همان ضبط اول است

سجاری منسوبست بسجاء بر وزن کنار مؤنث بستان السیاحه گفته سجاء شهر کی بوده از مضافات آذر باجان و بقول از عراق و در حمله مغول خراب شد و اکنون مردم آنجا ترک و تابع ترکاند و از این جا است شیخ رکن الدین سجاری از سنایخ طریقت شیخ صفی الدین اردبیلی و نیز نام قریه ایست در بیست فرسنگی بخارا و ابو شیب صالح بن محمد سجاری در شمار مهندنان و منرفی ۴۰۴ بدان منسوبست سجاء ندی منسوبست بسجاء و ند

مغرب سگاوند و آن نام کوهی است در سیستان مسکن ایل سگاوند که سگاوند نیز گویند و سراج الدین محمد بن محمد بن عبدالرشید در شمار فقیهان قرن پنجم هجری و صاحب کتاب الفرائض

سجوا و ندیه که جمعی از فضلاء آنرا شرح کرده اند و نیز مجید الدین احمد بدیهی سجاوندی در شمار عرفای افاضل و معاصر سلطنت سنجر سلجوقی و صاحب کتاب تفسیر عین المعالی بدان منسوبند و از نظم بدیهی سجاوندیست لای نفس گراز غبار تن پاک شوی  
توروح مجردی بر افلاک شوی  
عرش است نشیمن تو عرمت بادا  
کائی و مقیم خطه خاک شوی  
سجزی با حکمر اول و دوم  
منسوبست بسجز برون شیش معرب  
سکن نام ولایت سیستان و از آنجا است  
اسامه بن سفیان سجزی در شمار نهویان  
و شاعران جز اینکه شعرش بگفته  
صفدی بیخه نیست اما روان است و  
یافوت در مجمع الادباء چیزی از اشعار  
او آورده است نیز خلیل بن احمد بن  
محمد بن خلیل بن موسی سجزی در  
شمار فقیهان حنفی و محدثان و شاعران  
که در طلب دانش به بیشانور و عراق  
و حجاز و دمشق سفر کرد و آن گاه  
بیلخ رفت و در آنجا بزیست و از آنجا  
بسمرفند رفت و منصب قضا یافت و در  
سال ۳۷۸ در گذشت و از نظم او است  
در تعیین پیشوایان او در فقه و قرآن و نحو

حدی  
ساجعل لی النعمان فی الفقه قدوة  
وسقیان فی نقل الاحادیث سیدا  
ولی ترک مالک یعنی من عقیده  
سأ تبع یعقوب العلاء و محمدا  
و اجعل حزبی من قراءه عاصم  
و حمة بالتحقیق درسا مؤکدا  
و اجعل فی النحو الکسانی عمدتی  
و من بعده الفراء ماعشت سرمدنا  
و ان عدت للحج المبارک مرة  
جعلت بعسی کوة الخیر مشهدنا  
فهذا اعتقادی و هودینی و مذهبی  
فمن شاء فلیبرز لیلقی مو حدنا  
و یلقى لسا نأ مثل سیف مهند  
یقل اذا لاقی الحسام المهندنا  
نیز شمس الدین محمد سجزی معروف  
بشمس سیستانی در شمار فاضلان و  
ادیبان و شاعران و صاحب حکمتنا  
مجمع البحرین و معاصر باملاک تاج  
الدین و این رباعی را در نصیحت او  
گفته است  
شاهها باید کز تو دلی کم شکند  
لطف تو هزار لشکر غم شکند  
بدیشه بکار دار کا ندر سجزی  
یک آه هزار ملک درهم شکند  
و نیز ابو الفرج سجزی در شمار

شاعر آن توانا و استاد عنصری و ستایشگر آل سیمجور اما از نظم او جزاذه کمی برجای نیست و از او است عمقای مفر بست در این دور خر می خاص از برای محنت و رنج است آدمی هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند برات مسلمی سجستانی با کسر اول و دوم منسوبست بسجستان عرب سگستان که نام دیگر سیستان است و آن ایالتی است مشهور در جنوب شرقی خراسان و دارای سابقه تاریخی پیش از اسلام و پس از آن و محمد بن بحر رهنی از آن پس که سیستان و سیستانیان را ستوده گفته از همه مهمتر اینست که امام علی بن ابیطالب را در شرق و غرب شهر های اسلام بر فراز منبر لعن کردند مگر سیستانیان که يك بار خطیب او را بر منبر لعن کرد و سیستانیان بچینیدند و بر بنی امیه بشویدند تاجائیکه در عهد نامه خود قید کردند که هیچکس نباید در شرق و غرب او را لعن کند باری جمعی از اعلام از آنجا برخاستند از جمله ابو حاتم سهل بن محمد بن عثمان بن قاسم سجستانی بصری در شمار ائمه

ادیبان و لغویان و شاعران و شاگرد ابوزید انصاری و اصمعی و ابو عبیده و عمر بن کر که روح بن عباده و اخفش و استاد مبرد و ابن درید و غیر اینان و متوفی ۲۵۵ و از او است کتاب اعراب القرآن و کتاب الادغام و کتاب القراءات و کتاب ما تلحن فیہ العالمه و کتاب الفصاحه و کتاب الهجاء و کتاب خلق الانسان و غیر اینها گویند ابو حاتم عفافمند و پارسا بود و در هر روز يك دینار تصدق داد و در هر هفته يك قرآن ختم کرد با این وصف وقتی در حلقه درسش ابو العباس میرد نشست چون کودکی نوری و زیبا منظر بود ابو حاتم در وصف دلبری او و شیفتمگی خود گفت

ما ذا لقیتم الیوم من  
متمیج خفت الکلام

وقف الجمال بوجهه

فسمت له حذق الانام  
حرکاته و سبکونه

بجنی بها نمر الانام  
و اذا خلوت بمنله

وعزمت فیہ علی اغترام  
لم اعد افعال العفاف

و ذاک او کد للفرام

نفسی فداؤك یا ابا

العباس حل بك اعتمالی

فارحم اخاك فانه

نزوالكری بادی السقام

وانله مادون الحرام

فلیس یرغب فی الحرام

واز جمله ابوداود سلیمان بن

اشعث بن اسحق سجستانی در طبقه

سقاظ حدیث و صاحب کتاب السنن

یکی ازشش صحیح مشهور عامه و خود

گفت من از بیستمبر پانصد هزار حدیث

نویشتم و از مجموع آنها آنچه کتابم

آنرا در بر گرفت بر گزیدم و بر گزیده

ام چهار هزار و هشتصد حدیث صحیح

است گویند ابوداود در هر شهری که

هالمی یافت نزد او شتافت و از او حدیث

فرا گرفت و از سخنان او است الشهوة

الخفیه حب الریاسة یعنی حب ریاست

شهرت ناپیدا است و در سال ۲۷۵ در

بصره از دنیا رفت و فرزندش عبد الله

بن سلیمان سجستانی نیز از اکابر حفاظ

حدیث است و صاحب کتاب المصابیح

و متوفی ۳۱۶

سجلینی با کسر اول و دوم و

نشده لام منسوب است بسجلین از هر

مقلان و عبد الجبار بن ابی عامر منعمی

سجلینی در شمار محدثان است

منسوب است

سخنون بر وزن کم خون و نیز

بر وزن پر خون نام پرنده ایست در بلاد

مغرب که به تیزهوشی معروفست و آن

لقب ابوسعید هبید السلام بن سعید توحی

حمصی است در شمار نقیهان مالکی

که بقیروان رفت و مذهب امام مالک

را در آنجا رواج داد و کتاب المدونة

در مذهب مالک نوشت و میان مردم

قیروان پرا کند و با آنکه با مالک معاد

بود از او نبدید و خود همی گفت روی

تهیدستی سیاه باز که زمان مالک

در یافتیم و از او دیدن توانستیم و در سال

۲۶۰ در گذشت و او را از جهات نیز

هوشیش سخنون گفته اند

سخنیم بر وزن زبر در قرآن

بدهنی سیاه نیز این نیز نام نیز سر پستانان

نیز مشک شراب نیز خونی که در هفت ام

سو کند خوردن دست در آن در

دو طرف فرو برند و سخنیم از ابلام

است نام ابوالفضل بن سعید بن زید

شمار نسب شناسان و اخباریان صاحب

کتاب اخبار تمیم و کتاب اخبار حاتم

تمیم بعضیها بعضاً و کتاب نسب نندرد

و اخبار ۵۰ و کتاب النسب الکبیر و

<p>گفت      الى حسان من اطراف نجد      بعثنا العيس تنفح في براها      نعد قرابة و نعد صهر      و يسعد بالقرابة من براها      فما جئناك من عدم و لكن      بهش الى الامارة من رجاها      و اياما اتيت فان نفسي      تعد صلاح نفسك من غناها      و نیز نام سجیم بن مرة بن دول      بن حنیفه است پدر تیره در قبیله حنیفه      و ابوسلمه اعمس بن سلمه حنفی سجیمی      صحابی بدو منسوبست</p>	<p>کتاب التوادر و متوفی ۱۹۰ و نیز نام      سجیم بن وئیل رباعی است در طبقه      شعرای مخضرمین که دو دوره جاهلیت و      اسلام را دیده و چهل سال در جاهلیت      و پنجاه سال در اسلام زیست و با غالب      بن صعصعه پدر فرزدق شاعر شهیر در شتر      کشتن و بمزدم خورانیدن نعر نامائی کرد      تا جائیکه یکصد شتر کشت و خبر آن      بامام علی بن ابیطالب رسید فرمان کرد      تا کسی چیزی از گوشت آنها نخورد      به حکم اینکه شتران را برای غیر خدا      نعر کردند و داستان آن مشهور است      و از نظم او است</p>
<p>سخاوی منسوبست بسخا بر      وزن رها از قرای معمر و علم الدین      ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالصمد      سخاوی در شمار ادیبان و مقرران      و شاعران و لغویان و مفسران و نحویان      بدان منسوبست علم الدین نخست بفرما      گرفتن فقه پرداخت آنهم بر طریقت      مالک و آنگاه از آنرا بگردید و      بدهب شافعی گرایید تا آنگاه که      شاطبی بمصر رسید و باو پیوست و      تصدیقت مشهور او را در قرائت فرا      گرفت و از آن شرحی نیکو کرد و      هم باشاطبی بدمشق رفت و بعلم قرآن</p>	<p>انا بن جلا و طلاع الثنا یا      متی اضع العمامة تعرفونی      و ان مکنا ننا من حمیری      مکان اللیث من وسط العربین      ما ذا تنفی الشعراء منی      وقد جاوزت حد الاربعین      فی لب يعود الی قرابی      غداة الغب الافی قرین      لندی لبد یصد الרכب عنه      و لا ترئی قرینته لحدین      و نیز نام سجیم بن اعرف است      ایزد در شمار شاعران و همان است که در      حسان بن سعید عامل حجاج بر بحرین</p>



داشتن شهره گر دید و در جامع  
 دوشن صاحب حلقه درسی شد و  
 کتابها برداخت از جمله شرح فصدیه  
 شاطبی و شرح المصطلح و کتاب سفر  
 السعادة و سفیر الافاده و کتاب شرح  
 احادیث زمخشری سوطی گفته اند  
 بهترین کتب فن است و در این کتاب  
 علم الدین بر خود نهاده است که هر  
 لغز زمخشری را با دو لغز از نظم  
 خود دنبال کند و کتاب الکوکب  
 الوفا و مسوفی ۶۳ و از لغزهای او  
 است

ما اسم یزید لکن

فما اوجبوا منع صرفه

وما الذی جمع النور

ن بن جازا بجانیه

و نیز

وما خبر انی دا

لم یبداء انی جهما

وجاء عن المثنی و هو

فرد کافراً زلماً

ویامن یطاب الله و

و فی ابوابه یسعی

اتجمع تحت افراد

اجیبنا من سناً صوننا

وهل الله دور الی

صفت معنی مفرد برعی

و نیز

هل تعرفن مرّاً ثانیاً

یعد کی بصیغته المذکر

و معرفاً لاشک نیه

ولفظ لفظ المذکر

و مصدرها باللام لا

هو معرفته ولا تنکر

و این آخرین لغزی است که گفته و

کتاب خود را بان پایان داده است

و ما فرد یراد به المنی

حکسیة ذکر ناها لفرد

افداوهی خانه الامامی

فمن ادینت به منس بر شده

کوندوتتتم معضرتش این ایات گفت

قارا غدا نأت دیار الامی

و سران کار کب در دنیا هر

و کل من کبان مایلینا ام

ان یس سروراً بلهیا ام

قلت فای ذنب فما حیاتی

بأی و الله انما هم

تالوا الیس الیهم ساهم

لا سمعنا صوت بر بیاهم

و نیز از آن تریه است شمس

الردین محمد بن هیدالرحمن بن محمد

سخاوی در شمار ادیبان و محمد بن

بهره و استاد مالک و سفیان ثوری  
 و متوفی ۱۳۱  
 سدره بروزن سر که بمعنی تک  
 درخت سدروا بسدره کنیت ابوسدره  
 سعیم بن اعرف هجیمی است و در سعیم  
 گذشته

سدوسی منسوبست بسدوس  
 بروزن بخور و آن نام سدوس بن  
 اصمغ بن سعد اسق پدر تیره در قبیله  
 طی و از این قبیله است ابوفید مورج بن  
 عمر بن حارث سدوسی از اعظام نجویان  
 و در مورج بیاید و نیز ابو الخطاب  
 قتاده بن دهامه سدوسی در شمار ادیبان  
 و مفسران و محدثان و شاگرد حسن  
 بصری و ابن سیرین و ابو عمیده گفت  
 در هر روز از طرف بنی امیه شتر سواری  
 را دادم که شترش را بردر خانه قتاده  
 سدوسی خوابانید و از قتاده از خبر و  
 نسب و شعر پرسش کرد و روزی مردی  
 که از طرف خلیفه مأمور بود بر او در  
 آمد و پرسید هر دو عامر را کی کشت  
 گفت هر دو را جعد بن ضبیعه بن  
 قیس بن نعلبه کشت آن مرد رفت و دیگر  
 بار بر کشت و گفت آری هر دو را جعد  
 کشت اما بر گو چگونگی کشت گفت  
 یکبار با سرنیزه کشت و دیگر بار با تازیانه

و مورخان و صاحب کتاب الضوء اللامع  
 فی اعیان القرن التاسع و کتاب فتح  
 المغیث بشرح الفیه الحدیث و کتاب  
 لتاریخ محیط و کتاب تلخیص تاریخ  
 ایمن و کتاب الفوائد الجلیه فی  
 الاسماء النبویه و کتاب القول المئین  
 فی تعیین الظن بالمخولفین و کتاب  
 التبر المسبوك فی ذیل السلوك و مقصود  
 ذل که السلوك لمعرفة دول الملوك  
 مقریزی است و کتاب المقاصد الحسنه  
 فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهره  
 علی السنه و فی ۹۰۲

تت بر وزن تخت بمعنی  
 تور را پدر ابو قوب، یوسف بن  
 یحیی بست در شمار محدثان  
 خامه

سختویه مرکب است از کلمه  
 سخت و وی کلمه اعجاب و آن نام نیای  
 مکر بن علی بن سختویه است از افاضل  
 امامیه

سختیانی منسوبست بسختیان  
 بر رزان پرنیان و آن پوست بز است  
 که آنرا دباغت کرده باشند و سختیانی  
 تلفظ کی است که آنرا دباغت کنند  
 را بفرسند و آن لقب ایوب بن ابی  
 امیه سختیانی است در شمار ذوی نفعان

نیزه و قتاده در سال ۱۱۷ در روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشت  
 سدی با ضم و تشدید دال منسو بست بسده بمعنی رواق و آن لقب ابو محمد اسمعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه کوفیست در شمار مشاهیر مفسران و انظارش در تفسیر آیات در تفسیر تبیان طوسی و مجمع البیان طبرسی مسطور است و در ردیف مجاهد و قتاده و کلبی و مقاتل و جبائی است و در سال ۱۲۸ در گذشت و او را سدی از این روی گفتند که در رواق مسجد کوفه نشست و تفسیر برای شاگردان گفت و بعضی بر آنند که بر سده (در گاه) در مسجد کوفه نشست و مقننه (چهارفد) فروخت و نیز سدی لقب حقیق او محمد بن مروان بن عبدالله بن اسمعیل بن عبد الرحمن کوفیست وی نیز در شمار مفسران و محدثان بود و اینرا سدی صغیر و آنرا سدی کبیر گویند  
 سدیر بروزن امیر نام سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی است در شمار محدثان خاصه و این سدیر کنیت مشهور ابو الحسن علی بن محمد است در شمار ادیبان و طبیبان و شاهان و در مدائن از مادر زاد و در بغداد کسب

دانش کرد و بمدائن باز گردید و رنجوران را معالجه کرد گویند این سدیر زیبا منظر و شیرین سخن و مزاحگر بود و از نظم او

ایا منقذی من معشر زاد لو مهم  
 فاعیا دوائی و استکان لهم طبی  
 اذا احتل منهم و احد فهو محتلی  
 و ان طال هذا کدت اقضی به نجبی  
 و او بهم الا من اللوم انه  
 لیعیی علاج العاذق الفطن اللب  
 و در سال ۶۰۶ در گذشت

سدیف بروزن زبیر نام سدیف بن اسمعیل مکی است از شعرائ سنایشکر بنی العباس و نکوهشگر بنی امیه و ابو العباس سفاخ را بر آن اثر که بنی امیه را بکشت مدیحت گفت و هم او را در بر انداختن ریشه بنی امیه ترغیب کرد مانند ا

جرد السیف و ارفع السوط حتی  
 لا تری فوق ظهرها امویا  
 سراج بر ورت کناد بمعن  
 چراغ نیز آفتاب از اعلام است و نام سراج بن عبدالملک بن سراج اندلسی است از اعلام نعویمان و ادیبان و از نظم او است  
 لما تبوا من فؤادی منزلا

و غدا یسلط مقلتیه علیه  
 نادینه مستر حمأ من زفرة  
 افضت باسرار الضمیر الیه  
 رفماً بمنزلك الذی تحمله  
 یا مونت یخر ب بیته بیدیه  
 ودر ترغیب به نکوکاری گفته خواه  
 آنرا شکر کنند و خواه کفر  
 بت الله نایع لا تحمل بموقعها  
 فی آمل شکر المعروف او کفرا  
 کالغیث ایس بیالی حیثما انسکت  
 منه الغمام تر با کاف او حجرا  
 ودر سال ۱۰۸۰ ه در گذشت و سراج با  
 فتح و تشدید بروزن شداد زین ساز  
 و زین فروش را گویند و آن لقب او  
 محمد جعفر بن احمد بن حسین بن احمد  
 بغدادست در شمار مقرران و ادیبان  
 و لغویان و صاحب منظومه نظم النتیبه  
 در نه و نظام السناک و مسارع العشاق  
 و زهد السودان سراج سال ۱۰۱۸ ه از  
 مادر زاد و برای کسب دانش مصر  
 و بیابان و شام رفت و آنگاه بیفداد  
 برگشت و سال ۱۰۰۰ ه در گذشت و این  
 سراج کتیب شهرزاد ابو بکر محمد بن  
 مری بن ... بن سراج بغدادست  
 ارسى ز ابو ... میرافى و على بن

عیسی رمانی و ابو القاسم زجاجی  
 و خود شاگرد مبرد بود و پیش از  
 آنکه نحو را استوار کند معلم  
 موسیقی پرداخت و چنان شد که در  
 محضر زجاج کسی از او چیزی از  
 نحو پرسید و بخطا جواب گفت زجاج  
 گفت مانند تو در جواب این مسئله  
 نباید راه خطا رود و هر گاه در منزل  
 من بودی ترا زدم اما این مجلس با  
 نادیب تو بیش از آن مناسب نیست  
 این سراج گفت مرا زدی اما بدان که  
 موسیقی مرا از فن نحو بازداشت و از  
 آن پس بکتاب سیبویه نظر افکند  
 و اصول نحو را چنان استوار کرد که  
 در حقش گفتند که نحو سرکش بود  
 و این سراج آنرا پابندزد و هم ریاست  
 نحو پس از مبرد باور سید و کتابها  
 پرداخت مانند کتاب الاصول و کتاب  
 جمل الاصول و شرح کتاب سیبویه و  
 کتاب الشعر و الشعر اه و کتاب  
 الجمل و کتاب احنجاج القراء و کتاب  
 المواصلات و المداکرات و کتاب  
 الحذر و کتاب الهجاء و غیر اینها  
 گویند این سراج به شوق کثیری  
 کرفنار بود و چنان شد که کنیزک با  
 او راه مدارت نبرد و در آن ایام چنین

اتفاق افتاد که المکتفی بالله ازرقه آمد  
و مردم برای دیدن او انجمن شدند و ابن  
سراج نیز در آن میان بود و چون  
چشمش بمکتفی افتاد بیاد معشوقه فرو  
رفت و حقایقی که از او دید و گفت  
میزت بین جمالها و فعالها

فاذا الملاحة بالخيانة لاتفی  
حلفت لانا ان لاتفی عهودنا  
فکانما حلفت لانا ان لاتفی

والله لا کلمتها ولو انها

کالبدراو کالشمس او کالمکتفی  
و از شاخه های این داستان اینست

که قاسم بن عبید الله وزیر آن ایات  
را بر المکتفی خواند مکتفی پرسید  
از کیست گفت از عبید الله بن عبدالله

بن طاهر مکتفی هزار دینار باو جایزت  
داد ابن زنجی گفت شکفتا ابن سراج  
شعر نظم کرد و بهره آن نصیب عبید الله

بن عبدالله بن طاهر گردید باری  
ابن سراج در سال ۳۱۶ در گذشت  
و نیز ابن سراج کنیت طالب بن محمد

بن فشیط است در شمار نعویمان و شاگرد  
ابن انباری و صاحب کتاب عیون  
الاخبار و فنون الاشعار و کتاب المختصر

در نحو و متوفی ۴۰۱

سراد بر وزن شداد زره ساز

وزره فروش را گویند و آن لقب ابو  
علی حسن بن محبوب کوفی است در  
شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب  
التفسیر و کتاب المشیخه و کتاب النوادر  
و غیر اینها سراد از شصت کس که از  
امام جعفر صادق حدیث کردند حدیث  
کرد و پدرش محبوب بجای هر حدیثی  
که از او فرا گرفت یکدرهم او را داد  
و سراد در سال ۲۲۴ در گذشت

سراط بر وزن شداد بمعنی  
پرخور نیز آنکس که غذا را زود  
بلعد و آن لقب ابو عبدالله محمد بن  
احمد بن محمد بن غالب فرطی است  
در شمار ادیبان و معرثان و محدثان  
و متوفی ۶۱۶

سرافة بر وزن گشاده نام جمعی  
از صحابه و محدثان است و سرافه نام  
چیزیست که دزدند

سرایا بر وزن هدایا نام پدر  
صفی الدین عبدالعزیز بن سرایای حلّی  
است و باین مناسبت او را ابن سرایا  
گویند در شمار ادیبان و شاعران و  
فاضلان و شاگرد محقق حلّی و صاحب  
قصیده بدیهیه شامل یکصد و چهل و  
پنج بیت و بکصد و پنجاه نوع از  
انواع بدیع و خود آنرا شرح کرد و

دیوان شعر او از نظم او است  
 لا یمتطی المجد من لا یحمل العظرا  
 ولا ینال العلی من قدم العذرا  
 و من اراد العلی عفواً بلا تعب  
 قضی ولم یقض من ادرا کہا وطرا  
 لا بد للشهد من نعل یمنه  
 لا یعبثی النفع من لا یحمل الضرا  
 و درستایش امام علی بن ابیطالب  
 گفته است  
 جمعت فی صفا تک الاضداد  
 فلهذا عزت لك الانداد  
 زاهد حاکم حلیم مجاع  
 فا تک تا ساک فقیر جواد  
 شیم ما جمع من فی بشرق  
 و لا حاز مثلهن العباد  
 خلق یعجل النسیم من اللطف  
 و بأس یندوب منه الجساد  
 ظهرت منک للوری مکرمات  
 فا قررت بفضلك الحساد  
 ان یسکذب بذاعد اک فقد  
 کذب قبل قوم لوط و عاد  
 جل معنک ان یحیط به الشعر  
 و یحصی صفا تک الالتقاد  
 صفی الدین بمصر رفت و در بغداد  
 سال ۷۵۰ در گذشت  
 سرج بر وزن درد بمعنی زین

اسب نام نیای جمعی از محدثان است  
 و سرج الغول لقب مردی از ادیبان و  
 و لغویان مصر است گویند شانعی با او  
 بسیار مناظره و مذاکره کرد و چون  
 سرج الغول بر خاست برود بر بیع  
 گفت ربیع مادانشجویی را باید از سر  
 بگیریم و ربیع بن سلیمان گفت هر  
 کس شعر نظم کرد بر سرج الغول آنرا  
 خواند و از نظر او گذرانند  
 نگارنده گوید نام او دانسته  
 نگردید و نیز چرا او را سرج الغول  
 (زین دیو) گفتند  
 سرحان بر وزن کتمان بمعنی  
 گرگ نام پدر داود بن سرحان  
 کوفیست در شمار محدثان خاصه  
 سرحوب بر وزن پرزور بمعنی  
 شغال لقب ابوالجارود زیاد بن منذر  
 رئیس فرقه جارودیه است  
 سرخی منسوبست بسرخس  
 بر وزن بنفش و بر وزن جعفر نیرضبط  
 کرده اند و آن از شهرهای خراسان  
 است در دامنه شمالی کوههای فراداع  
 و جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته  
 اند از جمله ابوالفرج احمد بن طیب  
 سرخی که در فرائفی بیاید و از جمله  
 شمس الاممه محمد بن احمد بن ابی سهل



آنرا پیا پیان رسانید و در سال ۳۰۲ درگذشت و نیز ابوطاهر اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران سرقسطی در شمار ادیبان و مقرران و صاحب کتاب العنوان در قرأت و متوفی ۴۵۵ ابن خلکان نوشت که العنوان کتاب درسی بود و دانشجو یان علم قرأت آنرا خواندند

سرقوسی منسوبست بسرقوس بر وزن پر جوش از شهرهای جزیره صقلیه (سیسیل) و از این شهر است ابو عمرو عثمان بن علی بن عمر سرقوسی صقلی از دانشمندان قرن ششم در شمار نحویان و ادیبان و مقرران و صاحب تألیفات در قرأت و نحو و عروض و در جامع مصر حلقه درسی در علم قرأت داشت سرگی منسوبست بسرک بر وزن برگ از قرای طوس و ابو عبد الله محمد بن محمد بن اسحاق بن موسی متخزومی سرگی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۰ بدان منسوبست

سروجی منسوبست بسروج بر وزن کبود از قرای حران و عبد الله بن علی بن منجد سروجی در شمار ادیبان و لغویان و شاعران و با این وصف چنین نویسد که جز در

روز جمعه در میان مردم نیا مد و هم دریغ داشت نامش را بکسی بگوید و هم دریغ داشت در جائیکه زن باشد بنشیند گویند در یکی از مهمانیها که گوشت بریانی را زنان پاره پاره کرده بودند و درخوان نهاده بودند نخورد و نظمش نیکو بود و از او است

انعم بوصولك لي فهدا وقته  
يكفي من الهجران ما قد ذقته  
انفقت عمري في هواك وليتني  
اعطى وصالا بالذي انفقته  
يامن شغلت بحبه عن غيره  
وسلوت كل الناس حين هشقته  
انت الذي جمع المحاسن وجهه  
لكن عليه تصبري فرقته  
و در سال ۶۹۳ در قاهره از دنیا رفت

سروی بافتح اول و دوم و کسر سوم منسوبست بر خلاف قیاس بسیاری از شهرهای مازندران که مدتی پایتخت ملوک طبرستان بود و از این شهر است رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی در شمار محدثان و ققیهان و ادیبان و مقرران و شاعران و صاحب کتاب المناقب و



کتاب المعالم و کتاب مثال النواصب و کتاب المغزون المکنون فی هیون الفنون و کتاب الطرائق فی الحدود و الحقایق و کتاب المثال فی الامثال و کتاب الاسباب و النزول علی مذهب آل الرسول و غیر اینها و در دولت آل حمدان که بر پایه تشیع استوار بود و ملکشان رونق داشت به شرح لب رفت و در آنجا زیستن گرفت و در سال ۵۸۸ در گذشت و در دامنه کوه جوش مدفون گردید

سری بایای مشدد در وزن غنی بمعنی نهر کوچک از اعلام است و نام سری بن عبدالله سلمی در شمار محدثان خاصه و نام ابوالحسن سری بن مغلس سقطی و در سقطی بیاید

سریج بر وزن زبر مغسرج از اعلام است و نام سریج آهنگر که شمشیر سریجهی منسوب باو است و نام ابو الحارث سریج بن یونس مروزی در شمار نقیبهان و مرغان و مدندان و صاحب کتاب الغسیر و کتاب الباسخ و المنسوخ و کتاب العرائن و کتاب السنن در فقه اهل سریج کثرت مذهب و ابوالعباس احمد بن شهر بن سریج شیرازی است از اصحاب شیخانی و

رئیس مطلق شافعیان در عصرش و کسی است که فقه شافعی را میان مردم آفاق پیرا کند و موازین استدلال فقه شافعی را مستقیم کرد و از این روی او را شافعی دوم گفتند و این روی که بسیار سریج الاندلس بود او را با ز اشهب لقب دادند و در سال ۳۰۶ در بغداد از دنیا رفت این ندیم در فهرست نوشت که میان ابن سریج و محمد بن داود مناظرات بود و از این سریج است کتاب الرد علی محمد بن الحسن و کتاب الرد علی عیبه ابان و کتاب القرب بین المزی و الشافعی و کتاب جواب الفاضالی و کتاب مختصر فی الفقه

سریج بر وزن زبر مغسرج بمعنی چریدن و چراندن نیز هر دو ختی باشد - نیز هر دو ختی که خار ارد از اعظم است را بد - سریج کاتب شهر و ابوالحسنینا حقیق بن حسی بن سریج در شمار ادیبان و کاتبان و صاحب کتاب الراجح و کتاب عالم الزمان و التیره و کتاب تحویل من العرائل - رکاب جمال الناریخ و در سال ۳۰۰ از دنیا زاد بر سال وفات و تاریخ بیاید

سریج بر وزن گسار از اعلام زمان است و نام زبیر از اصحاب

که در صدر تصاید افتاده است از جمله  
قصیده کعب بن زهیر در ستایش پیغمبر  
(ص)

بانت سعاد و قلبی الیوم مبتول

متیم اثرها لم یغد مکبول  
گویند بندار اصفها فی نهصد  
قصیده از اشعار عرب حفظ داشت که  
مطلع آب بانت سعاد بود و بعضی  
قصایدی که مطلع آنها بانت سعاد است  
تسبیح کرده و از یازده قصیده نگذشته  
است و سعاد با فتح و تشدید نام سعاد  
بن سلیمان کوفی است در شمار معدنان  
خاصه

سعدالرایبه سعد بر وزن مرد  
و رایبه بر وزن بادیه بمعنی زمین بلند  
و سعد رایبه لقب سعد بن همدان کوفی  
است در شمار نحویان و شاگرد ابو  
الاسود دلمی و از این روی که در رایبه  
(زمین بلند) نشست و نحو را درس داد  
او را سعد رایبه گفتند و طبعی بذله  
گو و دهانی گرم داشت و سخنان  
شیرین گفت از جمله تیره بنوراسب و  
تیره بنو طفاوه بر زیاد بن ابیه برای  
تهنیت مولود او در آمدند سعدالرایبه  
گفت امیرار گوا این مولود را در آب  
فرورند اگر بته آب نشست از تیره راسب

است و اگر مانند کف روی آب افتاد از  
تیره طفاوه است (۱) امیرچندان بختندید  
که نشستن نتوانست و کفشش را پوشید  
و از مجلس بیرون رفت و بسعدالرایبه  
گفت ترانگه من در مجلس من هزل میران  
و عبیدالله بن زیاد نیز با او انس داشت  
و راتبه ماهانه با و رسانید و چنان شد که  
یکماه راتبه را نپرداخت و هم در میان  
سخنان با و گفت چه اندازه دوست  
دا رم پسران نوری که زیبا اندام و  
شیرین حرکاتند در خدمت باشند سعد  
الرایبه با آموزشگاهی رفت و چند زیبا  
پسر برگزید و لباس زیبا در برشان  
کرد و نزد عبیدالله برد و بنام غلام  
زادگان ببهای گران بفروخت  
و خود پنهان گردید شبانگاه فرارسید  
نوری پسران بگریه افتادند عبیدالله  
پرسید چه خواهید گفتند خواهیم  
بنخامانمان نزد پدران و مادران خود  
برویم پرسید خانه شما کجا است  
گفتند در محل فلان و ما پسران  
فلان و به ما ایم عبیدالله دانست که گول  
خورده است زیبا پسران را بنخانه

(۱) راسب از رسوب است بمعنی ته نشین  
و طفاوه بمعنی کف روی آب است و لطف  
سخن را از معنی آن دو گرفت

پدر ایشان فرستاد و سعد الرایبه در  
جائیکه بود جا سوسانش پیدا کردند  
و او را نزد عبیدالله بردند پرسید چرا  
چنان کردی گفت برای آنکه راتبه  
من نرسید عبیدالله خندید و از او در  
گذ

سعدان بروزن فرمان گیاهی  
است خار دار و از بهترین گیاهها که  
شتران در آن چرند و خورند چندانکه  
بآن مثل زنده مرغی و لانا لسعدان یعنی  
چرا گاهست اما همچون سعدان نیست  
و آن نام جمعی است و ابن سعدان  
کنیت ابراهیم بن محمد بن سعدان  
بن مبارك است در شمار ادیبان و  
خوشنویسان و صاحب کتاب حروف  
القرآن و کتاب النخیل و فرزندش محمد  
بن ابراهیم نیز در شمار ادیبان و صاحب  
کتاب القرائت و کتاب المصتمر در نحو  
سعدانه بروزن دندانها یعنی  
کبونر نیز برآمدگی سر پستان و یا  
سیاهی پیرامون سر پستان از اعجاز  
است

سعدون بروزن کم خون نیز  
از اعلام است و لقب ابو عطاء سعیه  
بصری در شمار مشاهیر اجداد است  
گویند شصت سال روزه گرفته در

عقلش سستی بهم رسید و دیوانه لقب  
یافت و دارای نوادر دلپذیر و اخبار  
شگفت انگیز است و در سال ۲۵۰  
در گذشت

سعدی منسوبست بسعد پدر تیره  
های چندی در عرب مانند سعد تمیم و سعد  
قیس و سعد فزاره و سعد هوازن و سعد  
ثعلبه و سعد هذیل و سعد العشیره و  
سعد بکر و در تعیین هر کدام ذکر  
قبیله لازم افتد مانند اسود بن سریع  
بن حمیر سعدی تمیمی که بسعد بنیم  
نسبت رساند در شمار شاعران و مانند  
ابو بحر احنف بن قیس تمیمی سعدی  
صحابی که در احنف گذشت و مانند  
او و جزه یزید بن عبید سعدی بکری  
که بسعد بکر بن هوازن نسبت رساند  
در شمار شاعران و در جزه بیاید و  
مانند اصبغ بن فریم سعدی سواد که  
بسعد عوف بن کعب پیوند رساند در  
شمار شاعران و همان کسی است که  
بر اثر بد رفتاری عشیره ترک ایشان  
گشت و بقبیله دیگر پیوست و آن  
قبیله نیز با او بد رفتاری کردند و  
ناچار بعشیره خود پیوست و گفت در  
سرزمینی بسعدند یعنی مردمی بد  
رفتار و از نظم او

لكل ضيق من الامور سعة  
 والمسى والصبح لا فلاح معه  
 فصل حبال الهميدان وصل الهم  
 لى واقص القربان قطعه  
 وخذ من الدهر ما اتاك به  
 من قريننا بعيشه نفعه  
 قد يجمع المال غير آكله  
 ويأكل المال غير من جمعه  
 لانن الفقير علك ان  
 تركع يوماً والدهر قدر فعه  
 وما نند مرة بن محكان سعدى  
 تيمى از تيره كه به بنور بيع شهره اند  
 وفرزدق در باره اينان گفته است  
 ترجمى ربيع ان بچى، صفارها  
 بخير وقد اعى ربيعاً كبارها  
 ومره در طبقه شاعران است و  
 رئيس شرطه مصعب بنت زيراورا  
 كشت واز نظم او است  
 وقلت اما غدوا اوصى قعيدتنا  
 غدى بينك فلم تلقهم حقبا  
 ادعى اباهم ولم اعرف باهم  
 وقد هجعت ولم اعرف لهم نسبا  
 انا ابن محكان اخوالى بنو مطر  
 ائى اليهم وكانوا معشراً نجبا  
 ونيز سعدى تخلص ابو عبد الله  
 مشرف الدين بن مصلح شيرازى است

در طبقه اول از شاعران نيكو پرداز  
 ودر حدود سال ۶۰۵ در شيراز از مادر  
 زاد و براى كسب دانش ببغداد رفت  
 ودر مدرسه نظاميه بتحصيل علوم آن  
 عصر پرداخت وهم در آن ميان بخدمت  
 شهاب الدين عمر بن محمد سهروردى  
 در شمار پيران راه وشمس الدين بن  
 ابوالفرج بن جوزى در شمار راهنمايان  
 دلسوز رسيد و شورى ديگر در مغزاو  
 بوجود آمد و آهنگ جهانگردي كرد  
 ودر اقطار جهان بگرديد و مدت سى  
 سال اين مسافرت بطول انجاميد و خود  
 گفت

در اقصاي عالم بگشتم بسى

بسر بردم ايام باهر كسى  
 تمتع زهر گوشه يا فتم  
 زهر خرمنى خوشه يافتم  
 واز آن پس بشيراز رفت و بايو  
 بكر بن سعد بن زنگى پيوست و تخلص  
 شاعرانه خود را از پيوند او گرفت  
 ودر نظم شعرزاهى را بيش گرفت كه  
 خاص وعام پسنديدو بيشتر بنزل پرداخت  
 و كمتر بستايشگرى و خود گفت  
 دعوى عشق حرام است بر آن يپده  
 گوى  
 كه چه ده بيت غزل گفت منديح آغازد

مرحبا همت سعدی و سخن گوئی او  
 که ز معشوق بممد و سح نمی بردا زد  
 و آثار سعدی بدین روش است  
 ۱ بوستان بیهر منقار ب شامل دوهزار  
 بیت که در ۶۵۵ بنام ابو بکر بن سعد نظم  
 کرد ۲ غزلیات شامل غزلیات قدیم و  
 طلیات و بدایع و خوانیم ۳ داستان  
 شامل شیواترین و روان ترین اثر فارس  
 نیز بنام همان ابو بکر بن سعد قصاید  
 فارسی و عربی و ترکیعات و  
 ترکیبات و مقلعات و رباعیات و  
 رسائل و نامه های چند و در میان  
 سال ۶۹۰ و ۶۹۴ در گذشت و از نام  
 او است در اندرز  
 بر آنچه میگردد دل منته که دجا به پس  
 پس از خایفه بپاید گز شده در بغداد  
 گرت زد دست بر آید چو نخل کرم  
 ورت زده مت نباند چو سرو ناز آزاد  
 ندانست حتم بصیرت که گوی کرد و  
 نغورد  
 هر گویند سعادت که صبره کرد در راه  
 و در خیال که  
 این بوی روحیه و و از آن کرد  
 این آب زنده گان از حرم  
 این با برسان کرد و ناز  
 ای ران آید

بوی بهشت میکند ره با نسیم دوست  
 یا کار وان صبح که گیتی منور است  
 این قاصد از کدام زمین است مشکبوی  
 وین نامه در چه داشت که عنبران معطر  
 است  
 در راه باد عود بر آتش نهاده اند  
 یا خود در آن زمین که توئی خاک عنبر  
 دانی که بیتو چون گاران روزگار  
 روزی که بیتو میگذرد روزی است  
 باز آ که در فراق نو چشم آمد دوار  
 چون گونی روزه دار بر الله کبر است  
 صورت ز چشم عیب لطف  
 دیدار در حجاب و مه فی برابر است  
 همچون درخت بادیه سعدی ز به شو  
 سوران و میوه سعدی در میان  
 و باید دانست که سعدی سعادت بیان  
 دارد ذکر قبیله ذکر کرده اند دارد  
 ابو محمد رضا الظاهر بن نسوان بن سعد  
 الظاهر بن نجده سعدی مصری در شمار  
 ادیبان و شاعران و صاحب شعر الغمات  
 و شرح المفصل و وفی ۶۷۹ و ۶۸۰  
 عبدالله حسن بن سعدی در شمار  
 سعدی و صاحب کتاب الامه که صاحب  
 را این

سعر بروزن کبر به معنی نرخ نام  
سعر بن شعبه کنانی دلی صحابی است  
و ابو شعر کنیت منظور بن حبه است  
در شمار شاعران

سعیر بروزن زبیر مصغر شعر نام  
جمعی از صحابه است

سفاح بروزن شداد به معنی بسیار  
خوثر بز - نیز سیار دهنده - نیز رسا گو  
و توانا بر ستغن کردن و آت لقب  
ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علوی بن  
عبدالله بن عباس است اول خلیفه هاشمی  
از دو دمان عباس و در سال ۱۳۲ با او  
بخیالت بیعت کردند و چهار سال و  
نه ماه مدت خلافتش بود و در سال  
۱۳۶ در گذشت و مادر سفاح پیش از  
آنکه به اله کجاج محمد بن علی پدر  
سفاح در آید همسر عبد الملک بن  
مروان بود و حجاج بن عبد الملک را  
بزاد و پس از عبد الملک همسری محمد  
بن علی در آمد و عبدالله سفاح و عبیدالله  
و داود و هیمونه را بزاد و سفاح پس از  
رسیدن به خلافت بیدرنگ شمشیر آخت  
و بر بقایای بنی امیه تاخت و در اینکار  
سدیف شاعر او را نیز بر غبت آورد  
و گفتی

لا یفرک ما نری من رجال

ان تحت الضاوع داء دویا  
فضع السیف و ارفع لاسوط  
لا تری فوق ظهرها امویا  
و شاعر دیگر بر او در آمد حالیکه  
خوان طعام گسندده بودند و هفتاد  
کس از بنی امیه در مجلس بود و این  
اشعار خواند

اصبح الملک ثابت الاساس  
بالبهائل من بنی العباس  
دلاوا و ترها شم فشفرها

بعد میل من الزمان و داس  
لانقیات عبد شمس عنار ا

واقطن کل رمله و غراس  
انزارها بیت انزلها الله

بدا را الهوان و الانعاس  
وان کروا صرخ الحسین را بن

و دیلا بجهانب المهراس  
والعتیل الذی بحر اننتی

تاویا بر نده

یکی از بنی امیه آهسته بکسیکه  
بملویس نمنسه بود گفت این ناکس  
با را بیکترین داد و سفاح بیدرنگ  
فرمان کرد که همه را بکشتا و سس  
فرمان کرد فرشها را روی کشتگان  
بن کنند و شو انهای طام را بروی  
آنا بنهها و بچه بدن پر داخت حالیکه

ناله بعضی از ایشان که هنوز رمق در بدن داشت بگوش رسید و اورا سفاح از ایشروی که بسیار خون ریخت لقب دادند

سفاریسی منسوبست بسفارین بروزن دهاقین از قرای نابلس و ابوالعون شمس الدین محمد بن احمد بن سالم بن سلیمان سفاریسی نابلسی در شمار ادیبان و مورخان و محدثان و شاعران و صاحب کتاب تحبیر الوفاء فی سیره المصطفی و حنکتاب الدرر المصنوعات فی احادیث الموضوعات و کتاب معارج الانوار فی سیره النبی المختار و دیوان شعر و متوفی ۱۱۸۸ بدان منسوبست

سفاسی باضم قاف منسوبست بسفاس بر وزن مراخور از شهرهای افریقا نزدیک شهر قابس و ابو حفص عمر بن محمد بن ابراهیم سفاسی بکزی در شمار ادیبان و متکلمان و طبیبان و متوفی ۵۰۵ و ابواسحق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن ابراهیم قیسی سفاسی در شمار نحویان و ادیبان و صاحب کتاب اعراب القرآن و متوفی ۷۴۲ بدان منسوبند

سفالی منسوبست بسفال بر

وزن نهاد از قرای یمن و ابو اسحق ابراهیم بن عبدالوهاب بن اسعد سفالی در شمار محدثان بدان منسوبست

سفانه بافتح و تشدید فا بمعنی مروارید بزرگ و آن نام دختر حاتم طائی است و حاتم را ابو سفانه از همان روی کنیت دادند و سفانه بدست لشکر اسلام اسیر گردید و پیغمبر را بدید گفت من بزرگ زاده‌ام و پدرم کسی بود که گرسنگان را سیر کرد و برهنگان را پوشانید و بیگانگان را جای داد و پذیرش کرد و میهمانان را نواخت و از بادر افتادگان رادست گرفت و حاجتمندان را واپس نگردانید و منم دختر آن پدر که اورا حاتم طائی گفتند پیغمبر گفت او را آزاد کنید و پدرش اخلاق ستوده را دوست داشت

سفرجله بر وزن دهن دره بمعنی تک دا ه آبی و آن نام نیای ابوالحسن محمد بن حسین بن سفرجله است در شمار ثقات محدثان خاصه و صاحب کتاب فضائل القرآن و کتاب فضائل الشیعه

سفطی بافتح اول و سکون نا منسوبست بسفط الفدور از فرای مصر و عبداللّه بن موسی سفطی در شمار

سفیان سفیانی سفینه سقاء سقبائی سقطی سکوک

محدثان بدان منسوبست

سفیان باضم و کسر و فتح اول  
بر وزن جنیان و کرمان و پنهان هر  
سه درست است و از اعلام و نام جمعی  
بسیار از صحابه و محدثان

سفیانی با فتح اول منسوبست  
بسفیان از قرای هرات و ابو طاهر  
احمد بن محمد بن اسمعیل بن صباح  
هر وی سفیانی در شمار محدثان و  
متوفی در حدود ۳۸۰ بدان منسوبست

سفینه بر وزن حبیبه بمعنی  
گشتی و لقب سفینه خادمه پیغمبر که  
ام سلمه او را آزاد کرد با شرط اینکه  
بخدمت پیغمبر کمر بندد و لقب سفینه  
را پیغمبر بر او نهاد بحکم اینکه در  
سفری که پیغمبر بود بعضی از همراهان  
پیغمبر از رفتن ماندند و شمشیر و نیزه  
و سپر خود را بآن زن دادند و خود  
سبکبار گردیدند و سفینه سنگین بار  
و پیغمبر در همان حال او را بدید و  
گفت تو سفینه (گشتی) باشی  
و آن نام بر او ماند و نام اصلیش از  
میان رفت و برای جستن آن تا بیست  
نام برای او نوشته اند

سقاء با فتح و تشدید بمعنی آب  
دهنده و ابن سقاء کتبت مشهور ابو

محمد عبدالله بن محمد است از اعلام  
محدثان و متوفی ۳۷۱ گویند حدیث  
طیبر را بر مردم واسط خواندند و واسطیان  
تحمل شنیدن آنرا نکردند و او را از  
جایی که نشسته بود بلند کردند و  
مکان نشستنش را هشتند و ابن سقاء  
از آن پس بخانه رفت و کهنه بوربای  
خانه گردید

سقبائی منسوبست بسقبیا بر  
وزن دریا از قرای نمودا دمشق و ابو پیغمبر  
احمد بن عبید بن احمد بن یوسف قضاوی  
سقبائی در شمار محدثان متوفی ۲۲۱  
بدان منسوبست

سقطی منسوبست بسقط بمعنی  
متاع بد (تالای پست) و سقطی کسی  
را گویند که چنان نوع کالا بفر و شد  
و آن لقب ابوالحسن سری بن مغلس  
سقطی است در شمار مشایخ صوفیه و  
از پیران راه و خالوی جنید و متوفی

۲۵۱

سکوک بروون شداد سکه زن  
را گویند و آن لقب ابو جعفر محمد  
بن خلیل سکاک بغداد است در شمار  
متکلمان خاصه و شاگرد همام بن حکم  
و صاحب کتاب التوحید و کتاب الامامه  
و کتاب المرفوع کتاب الاستبصار



## سکاکی    سکا کینی    سکانی    سکیبانی    سکره

سکاکی باضبط پیش بازیادتی  
 یای در آخر آن لقب سراج الدین ابو  
 یعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد  
 سکاکی خوارزمی است در شمار اعظام  
 علمای عربیت و صاحب کتاب مفتاح  
 العلوم در دروازه علم از علوم عربیت  
 وی در سال ۵۰۴ هـ از مادر زاد و در  
 سال ۶۲۶ در گذشت و سید مجدالدین  
 در کتاب زینة المجالس دا سقا  
 پرداختن سکاکی را تحصیل در بدایت  
 حاشی نوشته و نبات نیت و پایداری  
 آهنگش از آن حکایت دانسته گردد  
 سکا کینی منسوبست بسکا کین  
 جمع سکین بمعنی کارد و چاقو و  
 سکا کینی کسی را گویند که چاقو و  
 کارد بسازد و آن لقب حسن بنت  
 محمد بن ابی بکر دمشقی سکا کینی  
 است در شمار علمای امامیه و او را  
 بجرم آیین تشیعش سال ۷۴۴ کشتند  
 انی منسوبست بسکان بر  
 وزن دهان از فرای سفد و ابو علی  
 سکانی سفدی در شمار معدنان بدان  
 به سمانی منسوبست بسکیبان  
 بر وزن سرگران از فرای بنهارا و  
 ابو سعید سفیان بن احمد بن اسحق

سکیبانی بخاری در شمار معدنان و  
 زاهدان بدان منسوبست  
 سکره باضم و تشدید کاف  
 مفتوح بر وزن قبره بمعنی تان دانه  
 نی سکر (نیشکر) و آن نام جمع است  
 از جمله سکره جمال کوفی در شمار  
 معدنان خاصه و ابن سکره کنیت  
 ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد  
 هاشمی بغدادی است از دودمان  
 ابوجعفر منصور درونیقی و در شمار  
 شاعران و ادیبان و صاحب دیوان شعر  
 گویند دیوان شعرش از پنجاه هزار  
 بیت بیشتر است و از نصم او است در  
 هفت کاف زمستان  
 جاء الشتاء وعندی من حوائجه  
 مبع اذالغیث من حاجاتنا حیسا  
 کن و کیس و کانون و کأس طلا  
 مع الکباب و کس ناعم و کسا  
 و یکی از شاعران هفت کاف  
 مورد نیاز زمستان را در یک کاف کیس  
 (همیان پول) فراهم دانسته و گفته  
 است  
 یقولون کافات الشتاء کثیرة  
 ما هی الا واحد غیر مقرر  
 اذ اصح کاف الکیس فالکل حاصل  
 لدیك و کل العیید یوجد فی الفراء

وازشاخه های شعر این سکره است که زنی خوب روی و شیرین حرکات خود را در کسائی پیچید و بر جمعی گذرش افتاد از او پرسیدند تو کیستی گفت من کاف ششمین در کاف هفتم و این سکره در سال ۳۸۵ در گذشت

سگری باضبط پیش منسوبست بسکر بمعنی شکر و سگری کسی را گویند که شکر بفروشد و آن لقب ابوسعید حسن بن حسین بن عبیدالله بن عبدالرحمن سکرپست در شمار اعلام ادیبان و نهویان و صاحب کتاب الایات السائره و کتاب المناهل و القرى و کتاب القاض و کتاب السبره و غیر اینها و هم اشعار جمعی از شعراء را گرد آورد مانند امرؤ القیس و نابغه ذبیانی و جعدی و زهیرولبید و غیر اینان و در سال ۲۱۲ از مادر زاده و در سال ۲۷۵ در گذشت و نیز سگری لقب ابو حمزه محمد بن میمون مروزی است در شمار محدثان و فاضلان و حدیث را از ائمه و جابر جعفی و ابو اسحاق سبعمی و عبدالملک بن عمیر را گرفت و در سال ۱۶۸ در گذشت گویند وی همسایه داشت که چون خواست خانه آن را بفروشد دو هزار بهای آنرا

معین کرد و گفت هزار بهای خانه است و هزار بهای همسایگی با سگری و این خبر بسگری رسید و چهار هزار برای فروشنده فرستاد و در این نقل درهم و دینار تعیین نشده و فقط عدد مذکور است و خطیب در تاریخ بغداد نوشت که وی شکر فروش نبود بلکه از آن روی که شیرین سخن بود او را سگری گفتند

سکسکی با کسر هرد و سینت منسوبست بسکاسک بر خلاف قیاس و آن نام پدر تیره ایست از قبیله کنده یمن و از این تیره است ابو عبدالله محمد بن ابی القاسم بن عبد الله سکسکی معروف بان المعلم در شمار ادیبان و صاحب شرحی بر مقامات حریری و نیز ابو عبد الله صالح بن عمر بن ابی بکر بن اسمعبل سکسی در شمار فقیهان شامی و ادیبان و متوفی ۷۱۴ و نیز اسود بن معاویه بگریخت و امام علی بن ابی طالب (ع) بیوست

سکسکی منسوبست بسکس بر وزن خشک و آن نام محلاتی بوده است در نیشابور و از آن محلات است ابراهیم بن حامد بن محمد بن محمد

سکشی نیشابوری در شمار محدثان  
ومتوفی ۳۲۱

سکن بر وزن حسن به معنی رحمت  
نیز برکت - نیز هر چیز که خاطر بدان  
پیاساید از اعلام است و نام جمعی از  
صحابه و محدثان و لقب احمد بن  
محمد بن حسن قرشی است در شمار  
محدثان خاصه

سکون بر وزن زبون از اعلام  
است و این سکون کنیت مشهور  
ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن  
علی بن سکون حلی است در شمار  
افاضل ادیبان امامیه و هم در سلسله  
شاعران و بر تصحیح کتب بسیار حرص  
ورزید و جز آنرا که نیکو دانست و  
درست فهمید روی کاغذ نیاورد و سفری  
بمدینه کرد و در آنجا زیستن گرفت  
و کاتب امیر مدینه گردید و از آنجا  
بشام رفت و سلطان صلاح الدین را  
ستود و از نظم او است

خذا من لذیذ العیش مارق اوصفا  
و نفسکما عن باعث الهم فا صرفا  
الم تعلم ان الهموم قوا تل  
واجبی الوری من کان للنفس نصفها  
خلیلی ان العیش بیضاء طایفة  
اذا رشف الظمان ربقتهما اشتیهی

و در حدود ۶۰۶ در گذشت  
سکونی با ضبط پیش مضبوط  
بسکون بن اشرس بن نور بن کنده  
پدر تیره از هرب یمن در قبیله کنده  
و از این تیره است اسمعیل بن ابی زیاد  
سکونی در شمار محدثان خاصه  
و صاحب کتاب النوادر و ابو عمرو  
محمد بن محمد بن نصر سکونی در  
شمار نقیهان امامیه و صاحب کتاب  
السهو و حکایات العیض و اسمعیل بن  
مهران بن ابی نصر سکونی نیز در شمار  
محدثان امامیه و صاحب کتاب اهل الجاه  
و کتاب الملاحم و کتاب مائة المؤمن  
والفاجر

سکیت با کسر اول و تشدید  
کاف بر وزن سکین آنکه کس که کم  
سخن کند و بسیار براهوشی آید و  
این سکیت کنیت معروفی است و از  
یعقوب بن اسحاق سکین است و سکین  
لقب پدر او است که از شاگردان  
کسانی بود و در شمار ادیبان و لغویان  
و این سکیت در شمار اعلام ادیبان  
و نحویات و لغویان و صاحب کتاب  
اصلاح المنطق و در وصف این  
گفتند از جسر بغداد کتابی را  
عبور نکرد و که

وماتوارد و اعليه و كتاب معانى الشعر  
الكبير و كتاب معانى الشعر الصغير و  
كتاب الاضداد و غير اينها ابن سکيت ادب  
آموز معتز و مؤيد فرزندان متوکل  
عباسی کردید با وصفی که راه تشیع  
را رفت و متوکل راه نصب و عداوت را  
و عبدالله بن عبدالعزيز گفت ابن سکيت  
در باره پذیرفتن شغل مؤدی فرزندان  
متوکل با من مشورت کرد و منش گفتم  
اینکار را نپذیر که باروش توسازگار  
نیست نشیند و آن پیشه ریشه بر اندازش را  
پذیرفت و متوکل در یکی از روزها که  
معتز و عید را دید از ابن سکيت پرسید  
این دو پسر را بیشتر دوست داری یا  
حسن و حسین را ابن سکيت گفت قنبر  
خد متکار علی را از تو و دو فرزندت  
دوستدارم تاچه رسد بحسین متوکل  
غلامان ترك را گفت تا زبانش را از  
قفایش بیرون آرند و شکمش را لگد  
کوب کنند و این قضیه در سال ۲۴۴  
اندق افتاد و متوکل ده هزار درهم  
بخاندانش رسانید تا بهای خون او  
باشد و عبدالله بن عبدالعزيز وقتی آن  
خبر را شنید خواند  
نهيتك يا يعقوب عن قرب شادن  
اذا ما سعل اربى على كل ضبغم

فندق واحس انى لا اقول العداة اذ  
هثرت لما بل لليد يوت و للغم  
گویند نخستین روز یکه ابن  
سکيت خواست بآموزش فرزندان  
متوکل پردا زد از معتز پرسید چه  
موضوعی را دوسترداری تا بدان آغاز  
کنم معتز گفت انصراف از هر چیز را  
ابن سکيت قضیه را در یافت و خواست  
برخیزد و برود معتز پیشدستی کرد  
و برخاست و بیرون رفت و در رفتن  
عجله کرد و دامنش در پایش پیچید و بر  
زمین افتاد و رونک پر خسارش پرید این  
سکيت بی سابقه فکر ابن دو بیت نظم کرد  
يصباب الفتى من عشرة بلسا نه  
وليس يصباب المرء من عشرة الرجل  
فمشرته فى القول يذهب رأسه  
وعشرته بالرجل تبرى هلى مهل  
متوکل آن دو شعر را شنید و  
زیاده از حد پسندید و پنجهزار درهم  
ابن سکيت را داد  
سکین بروزن زیر مصغر سکن  
از اعلام است و نام جمعی از صحابه  
و محدثان  
سکینه با ضبط پیش باز یادتی تای  
تأیث در آخر آن از اعلام زنان است  
همچون سکین از اعلام مردان و نام

سکینه دختر امام حسین (ع) اسماؤ  
 زنان دانش دوست و ادب پرور و  
 بعضی برآیند که سکینه لقب او است  
 و نامش اممیه است و بر آن رأیست  
 محمد بن سائب کلنی نسب شناس مشهور  
 و در رباب گذشت شعری که امام حسن  
 (ع) خواند و علامه خود را رباب و  
 دخترش سکینه در آن شعر مودار کرد  
 سلاز بر وزن عطار معرب  
 سالار نام ابوعلی سالار بن عبدالعزیز  
 دیلمی است در شمار اعلام فقیهان و  
 فاسلان امامیه و از شاگردان شیخ  
 مفید و سید مرتضی علم الهدی و صاحب  
 کتاب المعجم و کتاب المقرب و کتاب  
 المراسم و غیره است و موفی ۶۳۳  
 سلام بر ورن کلام و سلام با  
 تشدید بر ورن شاد هر دربار اعلام  
 است و نام حمی ارضحانه و معانی  
 و از موارد مسند نام پدر او آمده است  
 سلام آمدت و در حمید رحمت ابوعمیر که  
 از اسماؤ ادب بیاید  
 سلازه بر وزن صفا نام حمی  
 ارضحانه و معانی است و نام  
 چندل به من در شمار اعراف در آن  
 و یکی از نامهای عمده است که در آن  
 که در آن است

والشعراء نوشت که بهترین فصاحت  
 و حمیدتی است که مطلعش اینست  
 اودی الشباب حمیداً ذوالتعا حیب  
 اودی و ذاک شأو غیر ممالو  
 اودی الشباب اودی معده عوامه  
 به بلند و لا لذار المشیر  
 و لی حشناً و هذا الشیب به  
 لو کان یدره به کفر کلامه  
 و سلام بادح و تشدیدم بر ورن لامه  
 از اعلام رن است و نام او کس از  
 صحابه است و در اعلام  
 عبدالرحمن بن عبدالرحمن بن  
 حوامندگان مشهور  
 سلامی معده است  
 که در  
 معده است و نام پدر او  
 سلاز در شمار ادب  
 است و نام او  
 و موفی ۶۳۳  
 سلام بر ورن حمید رحمت ابوعمیر که  
 سلاز از ورن حمید رحمت  
 معانی است و نام پدر او  
 سلام بر ورن حمید رحمت ابوعمیر که  
 سلاز از ورن حمید رحمت ابوعمیر که

عضدالدوله گفت من وقتی سلامی را در مجلس نگرم چنان است که ثریا را نگرم که از آسمان بزمین آمده و در برابر منست و این شعر از جمله او یدتی است که صاحب بن عبیدرا آن ستوده و از معاصرین اشعار او است  
تسلیما علی الایام لیا

رأیا المومن ثمر الذنوب  
و در روزگاری که موصل  
ز دست داشت ابری نگرگی بارید  
خالدی شاعر در اجمعی که شاعران  
بودند نارنجی که در دست داشت روی  
تگرگها آمدند و گفت کدام یک بوانید  
اسم طره را وصف کنید سلامی گفت  
لذذ خالدی الواحد البدب الحطیر  
اهدی لمان المزن عند جموده نار السعیر  
حتی اذا صدر العتاب الیه عن حر الصدور  
بعثت الیه بعهده عن خاطری عبدالسرور  
لا یندلو فانه اهدی الحدود الی النور  
و همگان از قدرت او در شگفت  
آمد و سلامی سال ۳۹۳ در گذشت  
سلامی نباشد در لام منسوبست  
سلامیه از فرای موصل و از این فرقه  
است صیاه الدین ابوالعاس احمد بن  
الاسم بن احمد سلامی وزیر قطب  
الدین سلیمان صاحب آمد و در

شمار فقیهان و ادیبان و در شهر آمد  
مدرسه ساحت و املاک خود را بر آن  
وقف کرد و نیر طهیر الدین ابواسحق  
ابراهیم بن نصر بن عسکر سلامی در  
شمار همینان شاهی و قاضی سلامیه  
و موهبی ۶۱۰

لهی ساکسر اول و مدح دوم  
منسوبست سلمیه مغرب سه لبسه لقب  
بیای صار الدین ابو طاهر احمد بن  
محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم  
سلمه اصعبها بی است در طلقه حفاط  
حدیث و در شمار همینان شاهی و از  
شاکردان حلیب در بری و از ایروزی  
دارای ذوق شعر و از نظم او  
اسما را که بار العلاء معری نوشته

دات در

بار له واللحم منه ما مجال  
لمن ساء الدالین حیا و متا  
و من ذرا ارب الورد و صالی  
اذا اذنه من السنه الا هم حلیب  
و آتاه عند الجمیع من کل  
و حر انما لعلها کراهه  
دماک سمع الراوی منهن ما کال  
و ما یتمه ما الایموز  
ما یتمه ما الایموز

ممری در جوابش نوشت  
 جوابان عن هذا السؤال كلاهما  
 صواب و بعض القائلين مضلل  
 فمن ظنه كرم ما فليس بكاذب  
 و من ظنه نخلا فليس بجهل  
 لعومها الاعشاب و الرطب الذي  
 هو الحل و الدر الرقيق المسلسل  
 ولكن نمار النخل و هي غضيضة  
 تروغصن الكرم يعني و يؤكل  
 يكلفني القاضي الجليل: مساملا  
 هي النجم قدراً بل اعز و اطول  
 و اولم اجب عنها الكنت بجهلها  
 جد يرا ولكن من مودك مقبل  
 سلفي مختصر مزني را شرح كرد و  
 امالي و تعليقات بسيار از او ماند و در  
 سال ۵۲۶ در نغراسكندريه در گذشت  
 و سلفه لقب نيای او ابراهيم است که  
 لبش پاره بود و او را سه لبه گفتند و  
 در تعريب سلفه گرديد  
 سلم بروزن درد از اعلام است  
 و نام سلم بن عمر و در شمار شاعران  
 نيسكو پرداز و در خاسر گذشت و سلم  
 بروزن دهن نیز از اعلام است و نام  
 جمعی از صحابه و محدثان و سلمه با  
 زبادتى نای وحدت در آخر آت نیز  
 از اعلام مردان است و نام سلمة بن

اكوع صحابی مسكه گویند دوبار با  
 پیغمبر زیر درخت بیعت کرد و نام  
 ابوالفضل سلمة بن خطاب بر او ستانی  
 در شمار فقیهان و محدثان خاصه و  
 صاحب کتاب نواب الاعمال و کتاب  
 عقاب الاعمال و کتاب مقتل الحسين و  
 کتاب القبله و جز اینها و بنو سلمه تیره  
 هستند در انصار

سلمی بر وزن گرما از اهلام  
 زنان است و نام جمعی از صحابیات از  
 جمله سلمی زن ابو رافع که خدمت  
 پیغمبر را کرد و بدن فاطمه زهرا را با  
 امام علی بن ابیطالب و اسماء بنت  
 عیسی غسل داد و سلمی بروزن کبری  
 کنیت پدر زهیر بن ابی سلمی ربیعة  
 بن رباح است و جوهری در صحاح  
 اللغه گفته که در کلام هر ب سلمی با  
 ضم سین جز در موردای سلمی نیست  
 و سلمی با فتح اول و دوم منسوبست بسلمة  
 بن سعد بن علی بن راشد بن سارة بن  
 یزید بن چشم بن خزرج پدر تیره از انصار  
 و از این تیره است ابو عبد الرحمن عبد الله  
 بن حبیب از اعلام با بمان و استاد عامه و  
 خود گفت علم وراثت را از امام علی  
 بن ابیطالب فرا گرفته و سلمی با ضم  
 اول و فتح دوم منسوبست بر خلاف

## سلولی

قیاس بسلیم بر وزن زیبر و آن پدر  
 تیره ایست در عرب و از این تیره است  
 اشجع بن عمر و سلمی در شمار  
 شاعران توانا و ستایشگر برامکه و  
 از نظم او است در ستایش یحیی بن  
 خالد حالیکه یحیی در سفر بود  
 قد غاب یحیی فما اری احداً  
 یا لس الا بذکره الحسن  
 اوحشت الارض حین فاوقها  
 من الایادی العظام والمنین  
 لولا رجاء الایاب لانصدعت  
 قلوبنا بعدہ من العزف  
 و در ستایش جعفر بن یحیی گفته است  
 بد یهته مثل تدیرہ  
 متی هجته فهو مستجمع  
 اذا هم بالامر لم یشہ  
 هجوع ولا شادن افرع  
 نفی حکفه للغنی مطلب  
 وللسر فی صدره موضع  
 و کم قابل اذرای بهجتی  
 و مافی فضول الغنی اصنع  
 غدا فی ظلال ندی جعفر  
 یجر نیاب الغنی اشجع  
 و ما خلفه لامریء مطمع  
 ولا دونه لامریء مقنع  
 ی منسو بست بسلول بر

## سلیطی

زن قبول و آن نام دختر ذهل بن  
 شیبان بن نعلبه است مادر تیره در قبیله  
 هوا زن و سلولیان بمادرشان سلول  
 پیوند رسانند و از اینان است حسین بن  
 مغارق سلولی در شمار محدثان خاصه  
 و صاحب کتاب تفسیر و کتاب جامع  
 العلم و عبدالله بن همام سلولی در شمار  
 شعرای اسلامی و گویند ادراک صحبت  
 پیغمبر را نیز کرد و پس از مرگ معاویه  
 بن ابی سفیان بیزید فرزندش چنین  
 اسبر یز بد فقد فسا رقت ذا مقه  
 و اشکر حباء الذی بالملک ردا کا  
 لارزه اعظم بالاقوام قد علموا  
 مما رزمت ولا عقبی حکم قبایکا  
 اصبحت راعی اهل الدین کلهم  
 فانت ترعاهم والله یرعاکا  
 و فی معاویة الباقری لنا خلف  
 اذا نعیت ولا نسمع بمنعاکا  
 و نیز سلول نام مادر عبد الله بن  
 ابی است سرور مناقان مدینه  
 سلیطی منسو بست بسلیط بر  
 وزن امیر پدر قبیلۀ در عرب و علائق بن  
 صحاب سلیطی صحابی و سجاد سلیطی  
 صحابی بدو منسوبند و سلیط مرد زبان  
 دراز باشد و سلیطه زن زبان دراز



سلیقی بر وزن شریفی لقب  
 حسن بن هلی بن محمد بن جعفر خطیب  
 حسنی هلی است پدر تیره از علویان  
 که در عجم پراکنده اند و نیز لقب  
 محمد بن عبدالله بن محمد بن حسن بن  
 حسین است پدر تیره دیگر از علویان  
 و دانسته نشد از چه روی ایشان را سلیقی  
 گفتند و بعضی بر آنند که ایشان را  
 از آن روی که تیز زبان و تیز شمشیر  
 سلیقی گویند.

سلیک بر وزن زبیر مصغر سلیک  
 بر وزن مرد به معنی کبک و سلیک به معنی  
 کبک و آن نام سلیک بن عمرو غطفانی  
 صحابی و نام سلیک بن سلیکه سعدی  
 است در شمار شاعران و دایران و  
 دو ننگان عرب و او را سلیک المقاب  
 گفتند و مقاب به معنی گروه اسپان  
 است که در بیابان باشند و عرب و بن  
 معد یکرب او را با همان لقب در نظم  
 خود آورده است

و سیری حتی قال فی القوم قائل  
 هلیک ابانور سلیک المقاب  
 فرغت به کالیت یلحظ قائماً  
 اذ اربع منه بنائب دون جانب  
 له هامة ما ناکل البیض اذها  
 و اسباح عادی علی یز الرواحی

و سلیکه نام مادر او است و نام  
 پدرش عمرو است

سلیه بر وزن امیر از اعلام  
 است و بر وزن زبیر نیز از اعلام و از  
 قسم دوم است سلیم بن قیس هلالی  
 از خواس اصحاب امام علی بن ابیطالب  
 و در هلالی بیاید

سلیمی با فتح اول منسوبست  
 پدرش سلیم در طرف شرفی محبت  
 سلیمی

محمد بن جعفر بن زبیر سلمی بنادی  
 در شماره حدائق و متوفی ۴۲۸ بدان  
 منسوبست

سمانه با فتح اول بر وزن  
 صحابه از اعلام است و نام جماعه بن  
 مهران بن عبد الرحمن حدادی است  
 در شمار محدثان فاضله و متوفی ۱۴۵

سمانه بر وزن ذبا  
 است و نام ابو ذبانه سمک خراسانی  
 خزرچی در جایی و سمک بر وزن شاد  
 مادر کبک و نامی فریوش را گویند و آن  
 سمک (بر وزن بناد) کرد و سمک  
 ابو العباس محمد بن صالح که فرزند  
 در شمار زاهدان و واهدانی و متوفی  
 و از مشایخ احمد بن حنبله را گویند  
 بناد زبیر

و سپس بسکوفه برگشت و ابن ابی الحدید نوشت که این سماک بر هرون الرشید درآمد و هرون او را گفت مرا پندی ده و در همان حال آب خواست ابن سماک گفت اگر آبی را که خواستی از تو منع کنند چه مقدار خواهی داد تا آنرا بتو دهند گفت نیمی از مالم را گفت بنوش و آن گاه گفت اگر آبی که نوشیدی در مثانه (شاهدان) بماند و بیرون نرود چه مقدار خواهی داد تا آنرا بیرون برند گفت نیم دیگر مالم را گفت ملکی که اینست بهایش روا نیست بر سر آن کشمکش کنند و ابن سماک در سال ۱۸۳ در گذشت

سماکی با فتح و تشدید لقب سید فخرالدین محمد بن حسن حسینی استرآبادیست در شمار حکیمان و فاضلان و استاد میر داماد و درست دانسته نشد که از چه روی او را سماکی گفتند

سمان با فتح و تشدید ر و غن فروش را گویند و آن لقب جمعی از محدثان است و لقب اسمعیل بن علی بن حسین سمان در شمار اعلام علمای امامیه و صاحب کتاب البستان در تفسیر قرآن و کتاب الرشاد در فقه

و کتاب المدخل در نحو و کتاب الریاض در احادیث و کتاب سفیمة النجاة در امامت و کتاب التور در وعظ و غیر اینها و نیز لقب ابو بکر از هربن سعد سمان باهلی بصری است صاحب نوادر و قصص و حکایات و پیش از آنکه ابو جعفر منصور بخلافت برسد با او دوست بود و در آن باره داستانی شیرین دارد که ابن خلکان آنرا نوشته است و در سال ۲۰۳۰ در گذشت

سمح بر وزن مرد یعنی جوان مرد بودن نام بعضی است و ابن سماع کنیت مشهور ابو الفاسم اصمغ بن محمد بن سماع غر ناطی است در شمار ریاضی دانان و طبیبان و صاحب کتاب المدخل در هندسه و کتاب ثمار العدد و کتاب طبیعة العدد و دو کتاب در عمل اسطرلاب و غیر اینها و متوفی ۴۲۳

سمحون بر وزن کم خون نام پدر ابو بکر حامد بن سمحون اندلسی است در شمار طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب قرا بادین در ادویه مرکبه و کتابی دیگر در ادویه مفرده

سمره بر وزن پرده نام درختی است خاردار و تایی آن وحدت (تک) را نماید یعنی تک درخت آن و آن

نام جمعی از صحابه و محدثان است  
از جمله سمره بن جندب بن <sup>بن</sup> هلال  
فزاری صحابی صاحب درخت خرما  
در خانه یکی از انصار که در مورد  
همل او پیغمبر گفت لا ضرر ولا ضرار  
و داستانش در کتب حدیث مسطور  
است و بعضی سمره را باظم و سمره  
بر وزن غرقه ضبط کرده اند و  
آن گندم گون است

سهری با کسر اول و بشدند  
میم مفتوح منسو بست بسمر از فرای  
بصره و از این فرقه است او عبدالله  
محمد بن جهیم بن هرون سمری در  
شمار ادیبان و محدثان و از شاگردان  
فراه و در ستایش فراهی او در  
نحو گفته است

اکثر النحو نزعم الفراه  
من و جوه تأویلهن الجزاء  
نحوه احسن النحو فما منه  
مع و لایه از راه  
لیس من صنعه الصعائف اکبر  
فیه فقه و حکمة و ضیاء  
حجة توصح العوای و مانا  
ل سواه باطل و غلط  
لیس من قال بالصواب کس

ل بحبل و الاعمال داه عیاد

و کانی اراه یلی علینا  
وله و اجبا علینا الدعا  
و در سال ۲۷۷ در سن هشتاد و  
نه سالگی در گذشت

سسمی منسو بست سسمی  
وزن کشمس یعنی دانه کنجد و سسمی  
کسی را گویند که کنجد بفروشد و آن  
لقب ابو الحسن علی بن عمیدانه سسمی  
است در شه ارادیه ان و نحو ان و شاگرد  
ابوعلی فارسی و ابو سمد سرافقی و وی  
۴۱۵ و بعضی بر حای سسمی سسمانی  
ضرب کرده اند و در فووت گفته بعضی از  
دانشمندان چنین پندارند که میاس در  
سبت سسمی و سسمانی یکست

سسمانی با کسر اول و سوس  
سسمان بیوزن و جان نام پدر  
قبله سسم و این یه است از سسم  
عبدالکریم بن ابی کریم سسمانی  
الدلیل معروف بن ابی سمره سسمانی  
عبد الجبار سسمانی میمی  
محدثان و ادیبان و در سسم و سسم  
و از مردم معروف بود در سسم  
و باها که در سسم و سسم  
که از سسمانی است و سسم

کتابها پرداخت از جمله کتاب الانساب و کتاب فضائل الصحابه و کتاب تدبیر تاریخ بغداد و تاریخ مرو و این تاریخ راعز الدین ابو الحسن علی بن اثیر جزری تلخیص کرد و خود گفت وقتی خواستم از عبدالله بن محمد بن غالب فقیه جدا کردم سگریست و این اشعار خواند و اما بر زنا تو دیمم

بکرا لؤلؤآ و بکینا عقینا  
 ادار و اعلیما کوّس الفراق  
 وهیبت من سکرها ان افیقا  
 نو لو افا تبعتهم د معتی

فصاحو الغریق وصحبت الغریقا  
 و در سال ۵۶۲ در مرو از جهان رفت و بعضی سمعان بافتح اول بروزن پنهان نیز ضبط کرده اند

سمعون بر وزن کم خون از اعلام است و این سمعون کنیت مشهور ابو الحسن محمد بن احمد بن اسمعیل بغدادیست در شمار و اعضان که حریری در مقامه رازیه بدو اشارت کرده است و منو فی ۳۸۷ نیز ابن سمعون کنیت ابو العجاج یوسف بن یحیی بن اسحاق مغربی اسرائیلی است در شمار طبیبان و مهندسان و منجمان و شارح فصول بقر اط و رساله در

ترتیب اغذیه و متوفی ۶۲۳ در حلب سمکه بروزن طلبه بمعنی تک ماهی و آن لقب ابو علی احمد بن اسمعیل بن عبدالله بجلی قمی است در شمار اعلام فاضلان و ادیبان و استاد ابو الفضل محمد بن حسین بن عمید وزیر رکن الدوله دیلمی و صاحب تصانیف از جمله کتاب العباسی در اخبار دولت بیتی العباس و کتاب الامثال

سمندری منسوبست بسمندر از قرای آذربایجان و حماد سمندری در شمار معدنان خاصه از آنجا است سمندی منسوبست بسمند بر وزن کمند از قرای نفلیس و فضل بن ابی فره نیمی سمندی تغلیسی در شمار معدنان خاصه بدان منسوبست

سمطاری منسوبست بسمنطار بروزن دهن دارو آن قریه ایست در جزیره صقلیه (سیسیل) و ابو بکر عتیق بن علی بن داود سمطاری صاحب کتاب د لیل الفاصدین و کما بی در اخبار صالحین و غیر آنها و متوفی ۴۶۴ از آن قریه است

سمودی منسوبست بسمنود بر وزن کم خون از قرای مصر در طرف دمياط و هبة الله بن محمد

شمودی در شمار شاعران و منجمان  
و محمد بن حسن بن محمد بن احمد  
شمودی خلوتی معروف به پدر شمار  
مقرمان و صوفیان و صاحب کتاب نفیة  
السالكين و كتاب الاداب السنیه لمريد  
سلوك طريق السادة الخلو تیه و منظومه  
در علم ملك و شرح آن و غیر اینها  
و متوفی ۱۱۹۹ بدان منسوبند

سموئل با فتح اول و درم و  
سکون او و فتح همزه و در آخر ابرام  
پرندۀ ایست که عبران آنرا ابراه  
گویند و نام سموئل بن عادیا و دره تل  
گویند اوفی من سموئل یعنی وفادارتر  
از سموئل و داستان وفاداریش اینست  
که امرء القیس بن حجر کندی چون  
خواست بوم رود زره های خود را  
باوسپرد و پیش از آنکه امامت را پس  
بگیرد مرد و چنان اتفاق افتاد که  
یکی از ملوک شام با سموئل بیجگید  
و چون سموئل یارای ایستادگی  
نداشت در حصار خود پناهیید ملک روم  
فرزند او را که در بیرون حصار بود  
گرفت و گفت یا زره های امرء القیس  
را بمت ده یا فرزندان را میکشیم  
سموئل بر کشته شدن فرزندش تن داد  
اما ... زمان بکا هداشت و

ملك فرزندش را حالی که پدر او را  
نگریست سر برید و آنگاه بجایگاه  
خود برگشت و سموئل زره های را  
بورته امرء القیس رسانید و نیز نام  
سموئل بن یهودای مغربی است در  
شمار ادیبان و ریاضی دانان و فلسفیان  
و طبیبان و صاحب تألیفات در ریاضی  
و طب و از مغرب به شرف گویند و در  
مراغه آذربایجان زیست و از دین  
یهودی بگشت و دین اسلام پذیرفت  
و کمائی در معایب دین یهود و دعاری  
نادرست ایشان در براه نوشت و در  
سال ۷۵۰ در همان مراغه اردیابرف  
سه یهودی منسوبست بسموئل

بروزن محمود ارقرای عربی بیل در  
مصر و آراسموط نیز گویند و ارای  
فریه است سلیمان بن موسی بن ابرام  
سموئلی در شمار ادیبان و معرمان و  
فقیهان شامی و از جوزه در عربی  
نظم کرد و عبد الرحیم بن محمد بن  
یوسف بن سموئلی در شاعران ادیبان  
و نحویان و شاعران و از نغمه اواس  
کأما البهران من السمیم  
والموح الصعدیه و هو محمد  
بعضای از روی مثنوی علی حدیث  
و مثنوی احوال

سمیر سمیسطاطی سمیدع سمیع سمیکه سمین سمیه سنا

پدر سمیع بن ناکور بن عمرو بن یعفر  
سمیری صحابی است پدر شرحبیل  
سمیکه بر وزن حمیه معسر  
سمکه نام سمیکه دختر جبار بن صخر  
بن امیه صحابه است

سمین بر وزن کمین بمعنی فربه  
لقب عبد الحمید بن ابی العلاء بن  
عبد الملك از دی است در شمار محدثان  
خاصه و نیز لقب شهاب الدین احمد بن  
یوسف حلبی است در شمار نحویان  
و ادیبان و مقرران و صاحب کتاب تفسیر  
القرآن و کتاب الاعراب و شرح نسفیل  
و شرح شاطبیه و متوفی ۷۵۶

سمیه باضم اول و فتح میم و  
شدید ناو در آخرها را اعلام زبان است  
و نام مادر عماد بن یاسر و هفتم بن زنی  
است که دین اسلام را گردن گرفت

سنا بر وزن رها نام دختر اسماء  
بن صلب است که پیغمبر (ص) او را بزنی  
گرفت و پیش از آنکه بر او در آید از  
دنیا رفت و نیز نام سنا دختر سفیان  
کلاییه است که نیز پیغمبر (ص) او را  
بزنی گرفت و ابن سنا ا لملك کیت  
هیه الله بن جعفر بن سنا الملك محمد  
بن هیه الله سعدی مصری است معروف  
بان سنا الملك در شمار ادیبان و شاعران

وسید نورالدین علی بن عبدالله  
بن احمد حسینی سمودی در شمار  
محدثان و مورخان و فقیهان شافعی  
و صاحب کتاب وفاء الوفاء باخبار  
دار المصطفی و کتاب خلاصه الوفاء  
و متوفی ۹۱۱

سمیر بر وزن زبیر از اعلام  
مردان است و نام سمیر بن حصین بن  
حارث خزر جی صحابی از عاملان  
عمر بن خطاب و سمیراء از اعلام  
زنان است و نام سمیراء دختر فیس از  
بیات

سمیسطاطی باضم اول و فتح دوم  
و سکون سوم منسوب است بسمیسط  
از شهرهای ارمنستان و ابوالعاسم علی  
بن محمد بسمیسطی معروف به حبیب  
در شمار محدثان و ابوالحسن علی بن  
محمد سمیسطی در شمار ادیبان و صاحب  
کتاب العلم و کتاب الدیارات و کتاب  
المثلث الصبیح و کتاب اخبار اسی امام  
و المختار من شعره بدان مشهورند

سمیدع با فتح اول و دوم و  
سکون سوم و فتح چهارم و در آخر عین بی  
نقطه بمعنی سرور بزرگوار نام سمیدع  
هلالی است در شمار محدثان خاصه  
سمیع بر وزن سمیدع نام

صاحب کتاب روح الحيوان و این  
هیچ کتاب الحيوان جاحظ است  
و کتاب مصادر الشوارد و دیوان شعر  
بنام دارالطراز و دیوان رسائل و از  
نظم او است

و او ابصر النظام جوهر فردها  
لما شك فيه انه الجوهر الفرد  
ومن قال ان الخيزرانة قدما  
فقولوا له اياك ان يسمع القدر

و نیز  
و ما كان تركي حبه من ملامة  
ولكن لامر يوجب القول بالترك  
اراد شريكاً بالذي كان بيننا

و ایمان قلبی قد نهانی عن الشرك  
ابن سنا الملك ثرونی موفور  
داشت و ادیبان و شاعران را در خانه  
خود انجمن حکم کرد و بمفا کلمات و  
مجاورات ایشان سرگرم شد و در سال  
۶۰۸ در قاهره از دنیا رفت

سنائی منسوبست بسناه بمعنی  
روشنی و سنائی کسی را گویند که  
بروشنی پیوندد و آن تغلس ابوالمجد  
مجدود بن آدم غزنوی است در شمار  
شاعران روشن ضمیر و عرفای و الامقام  
چندانکه مولوی در ستایش او و عطا

عطار روح بود و سنائی دو چشم او  
ما از بی سنائی و عطار میر ویم  
سنائی در عصر ابراهیم بنت مسعود  
و بهرام شاه بن مسعود زیست و در  
آغاز در شمار شاعران ستایشگر بود  
و شاهان غزنوی را ستود و سپس  
گوشه نشین گردید

و غیر از دیوان قصیده و غزل و قطعه و  
رباعی چندین مثنوی برداخت از جمله  
حدیقة الحقیقة و سیر العباد الی الماد  
و طریق التحقيق و غیر اینها و خود در  
ملکی که فراچنگ آورد و مقامی که  
بآن رسید چنین گفت

بس که شنیدی صفت روم و چین  
خیز و بیام ملک سنائی بین  
تا همه دل بینی بی حرس و بغل  
تا همه جان بینی بی کبر و کین  
پای نه و چرخ نیز بر دم  
دست نه و ملک نیز بر کین  
زرنه و کانت ملکی زیر دست

خرنه و اسب ملکی زیر ذین  
درسته ز ترکیب زبان و مکنان  
جسته ز ترکیب شهر و سنب  
تا آنجا که گفت

او ز همه فارغ و آزاد و خوش  
چون گل و چون سوسن و چون یاسمن

خشم بر اعداش نبود ه است هیچ  
 نم بر ابروس نیداست چین  
 و دیوانش مجموعه ایست از حکمت  
 و عرفان و در عین حال پخته و  
 روان و باید گفت سنائی نخستین  
 شاعری است که عرفان و تصوف را  
 با نغمه مردم پراکند و از این  
 ره گذر خدمتی بزرگ بآن داریت  
 کرده هم در ابرای شاعران باز کرد  
 و بتبع وی شاعران پس از او قساید  
 و غزل عارفانه برداختند و سنائی در سال  
 ۵۴۵ در غزنین در گذشت

سنان با کسر اول بروزن کنار  
 از اعلام است و نام جمعی از صحابه و  
 محدثان و دانشمندان

سنائی با ضبط پیش منسوبست  
 بسنان نام نیای محمد بن احمد سنائی  
 و احمد بن محمد بن احمد سنائی هر دو  
 در شمار محدثان خاصه

سنبسی منسوبست به سنبسی بر  
 وزن کشمش و آن نام سنبوس بن معاویه  
 بن جریول بن زعلارت در تیره در قبیله  
 داهیه و ابان بن ارفم داهیه سنبسی و  
 سعید بن سعد طاه سنبسی سردودر  
 شاعر محدثان خاصه با و منسوبند  
 سنجاری منسوبست بسنج

بروزن پندار از قرای جزیره و تاموصل  
 مسافت سه روز راه فاصله است و نیز  
 دهیست در مصر و ندانستم ابوالسعادات  
 اسمعین یحیی بن موسی معروف ببهاء  
 سنجاری در شمار ققیهان شافعی و  
 شاعران جز اینکه شعرش بر فقہش  
 چربید و بشهرها کوجید و اکا بر را  
 ستود و در سال ۲۲۲ در گذشت بکدامیک  
 منسوبست و از نظم او است

و هواك ما حطر السلو بباله  
 و لانت اعلم بالقرام بحاله  
 اولیس للكلف المعنی شاهد

من حاله یغنیك عن تسأله  
 جدوت ثوب سقا مه و منك

سترغرا و صبر مت حبل و صاله  
 افزلة سبقت له ام خلة  
 ما لوفة من تیه و دلاله  
 ریان من ماء النبیبة رالعبا

شرتت معاطنه بغیب زواله  
 تسری النواظر فی مرا کب سنه

فتکاد تنرق فی بیمار جماله  
 سنجانی منسوبست بسنجان  
 بر وزن پنهان از قرای خراف و  
 ابوالحسن عالی بن فاسم سنجانی در  
 شمار ادیبان و ثوبان و صاحب کتاب  
 متجددین و ابوالحسن سنجانی بن حسن



فقیهان شافعی و از قضات نیشابور  
بدان منسوبند

سنجی منسوبست بسنج‌روزن  
رنج‌از قرای مرو و ابو داود سلیمان  
بن معبد سنجی مروزی در شمار حفاظ  
حدیث و از شاگردان اصمعی و نضر بن  
شمیل و هشام بن عدی و از کسانی است  
که برای فرا گرفتن حدیث رحلتها  
بمراق و معسر و حجاز و یمن کرد و در  
سال ۲۵۷ در گذشت و از نظم‌اوست  
یا آمر الناس بالسنجی

و ان رأی عا ملا بالنکر ائهره  
ابدء بنفسک قبل الناس کلهم  
فاوصها وانل مافی سورة البقره  
ابا مروان بن تارکین له  
نا سین ذلك دأب الخیب الخسره  
وان امرت بیر تم کنت علی  
خلافه لم تکن الامن الفجره  
واو علی حسین بن حمیب بن محمد  
سنجی مروزی در شمار فقیهان شافعی  
و شاگرد ابوبکر قفال مروزی و هارح  
تلخیص ابوالعباس بن القاس و متوف  
۴۳۶ بدان منسوبند

بندر بر وزن جعفر به معنی  
گستاخ نام دو کس از صحابه است و

زنیست که گندم فروشی کرد و پیمانہ  
را تمام گرفت و بخریدار داد و سندره  
به معنی پیمانہ : رگستراز همین معنی  
است این مصراع اکیلیکم بالسیف  
کیل السندره یعنی از خونتان پیمانہ  
شمشیر را تمام گیرم

سندل بروزن جعفر نام برنده  
ایست و لقب همر بن نیس مکی است  
در شمار معبدان امامیه

سندی با کسر و سکون نون  
بر وزن رندی نام سندی بن شاک  
رئیس شرطه بغداد و نام سندی بن  
ربیع بغدادی و سندی بن عیسی همدانی  
است که هر دو در شمار معبدان  
حاصه اند و بابای نسبت منسوبست بسند  
که نام بخشی است و سبعم در هندوستان  
سنسن بر وزن کشمش به معنی  
نشنگی نیز اسنخوان دنده که طرف  
سینه افتاده است و آن نام جمعی است  
سنی با کسر اول و بشده دون  
نسو بست بسن از قرای تکریت و  
نائی است که شبلی صوفی بآن نظر  
داشته و گفته است

نزلنا السن استقنا  
من نری حنا

فلما جننا لللیل بید لنا بیننا دنا  
 واز آن قریه است ابو محمد عبدالله  
 بن علی سنی در شمار فقیهان و سنی  
 باضم اول و تشدید نون منسوبست  
 بسنت بمعنی راه نیز روش - نیز خوی  
 و مقصود سنت پیغمبر است که همان  
 راه و روش او باشد و سنی وصف هر  
 کسی است که برسنت پیغمبر باشد اما  
 آنرا برابر شیعه بکار برند و کسانی را  
 که پس از پیغمبر ابو بکر و عمر و عثمان  
 علی را خلیفه دانند سنی گویند

سوائی باضم اول منسوبست  
 به بنی سوائه که تیره ایست در قبیله  
 هوازن و ابو جحیفه و هب بن عبدالله  
 سوائی از خواص اصحاب امام علی بن ابی  
 طالب و وکیل بیت المال او بدو منسوبست  
 سواد بروزن نهاد بمعنی سیاه  
 نام جمعی است از جمله سواد بن قارب  
 اسدی صحابی و سواده با زیادتی تا  
 در آخر آن نیز نام جمعی است از جمله  
 سواده بن قیس صحابی همان کسی  
 که خواست پیغمبر را قصاص کند از  
 آن پس که پیغمبر گفت هر کس را  
 بر من مظلومه ایست بر خیزد و قصاص  
 کند لکن نکرد

سواد سنی منسوبست بسواد نام

کشور عراق و این نام را  
 نهادند چه وقتی سرزمین عراق رسیدند  
 نخلستانهای آنرا از دور دیدند و  
 پرسیدند ما هذا السواد این سیاهی  
 چیست و نام سواد بر آن ماند و  
 ابوالفرج علاء بن علی بن محمد بن  
 علی بن احمد بن عبدالله واسطی را  
 این سواد می گویند و رسم است که  
 شخص را بشهر و کشور پیوند دهند  
 این سواد در شمار کاتبان و هم در نظم  
 شعر بارع بود و از او است

اشکوا لیک و من صدودک اشتکی  
 و اظن من شفقی بانک منصفی  
 و احد عنک مخافة من ان یری  
 منك الصدود فیشتفی من یشتفی  
 و در سال ۵۵۶ در گذشت

سوار بافتح اول و تشدید واو  
 کسی است که باده در مغزش بسرعت  
 اثر کند و از اعلام است و ابو سوار غنوی  
 از فصیحان عرب است و استاد ابو عبیده  
 و بعضی بروزن کنار ضبط کرده اند

سوارقی منسوبست بسوارق  
 بروزن سوارق و آن نام قریه ایست  
 میان مکه و مدینه و ابو بکر محمد بن  
 عتیق بن نجم بن احمد سوارقی بگری  
 در شمار فقیهان و شاعران و متوفی

سوزنی منسوبست

سواق بروزن شداد یعنی راننده  
آن لقب جمعی از معدنان است از  
مله احمد بن محمد بن علی بن عمر  
ن رباح سواق در شمار معدنان خاصه  
سوده بانتهج و سکون بروزن  
لوحه بمعنی زمین هموار که در آن  
سنگهای سیاه باشد نیز زمینی که در  
آن قطعات باشد و نای آن وحدت  
(تک) را نماید و آن نام سوده دختر  
زمره بن قیس بن عبید شمس عامریه  
است از زنان پیغمبر

سوره باج اول ورن دوره  
نام سوره است تلمیح اسدی است در  
شمار معدنان خاصه

سوزنی منسوبست بسوزن و  
سوزنی کسی را گویند که پیشه او  
سوزن گیری باشد و آن لقب شمس  
الدین ابوبکر محمد بن علی بن اسمان  
سمرقندی است در شمار اساطیم شاعران  
و در آن زمانه سوزنی نامی را بر داشتند  
و نیز در هجو و هزل بسیار شعر نام کردند  
اما در پایان از آن راه بگردید و در  
سال ۵۶۹ در سن هفتاد سالگی در  
سمرقند از جهان فرستاد و از آن زمان  
تا کی ز گردن دار آنگاه که در سن

بر آبگینه سنگ زدن فعل ماوما  
تهمت نهاده بر فلک آبگینه رنگ  
اصرار کرده با گنه خود بسر و جهر  
نه شرم از صغیره و نه از کبیره تنگ  
نمرود وقت کشه و فرعون مملکت  
که با رسول کینه و گه با احدای جنگ  
جانی که جنگ باید پذیرده ایم صلح  
جانی که صلح باید آشفته ایم جنگ  
چنگ اجل گرفته گریبان بر ما  
ما خوش گرفته دامن آرزو هر ایدنگ  
سوزنی منسوبست بسوزن ورن

سوزنی شمس الدینی خود سوزنی و از آن  
شهر است ابوالعلاء علی بن سید الرحمن  
غزالی سوزنی در شمار ائمه و اعیان  
و احدی بمعنی بن محمد معدنان سوزنی  
در شمار معدنان واداران و شاعران  
سماجکگر اهل بیست و هفتمین و از  
مردود سوزنی شهرت در ایران  
و در آن زمانه سوزنی نامی را بر داشتند  
و نیز در هجو و هزل بسیار شعر نام کردند  
اما در پایان از آن راه بگردید و در  
سال ۵۶۹ در سن هفتاد سالگی در  
سمرقند از جهان فرستاد و از آن زمان  
تا کی ز گردن دار آنگاه که در سن

سوزنی منسوبست بسوزن ورن  
سوزنی کسی را گویند که پیشه او  
سوزن گیری باشد و آن لقب شمس  
الدین ابوبکر محمد بن علی بن اسمان  
سمرقندی است در شمار اساطیم شاعران  
و در آن زمانه سوزنی نامی را بر داشتند  
و نیز در هجو و هزل بسیار شعر نام کردند  
اما در پایان از آن راه بگردید و در  
سال ۵۶۹ در سن هفتاد سالگی در  
سمرقند از جهان فرستاد و از آن زمان  
تا کی ز گردن دار آنگاه که در سن

فغله از اکابر تابعان و از خواص اصحاب

امام علی بن ابیطالب و متوفی ۸۰

سویدائی منسوبست بسویداه

مبصر متوداه مونتاسوذازقرای خوران

دمشق و ابو محمد عامر بن دغش بن

خضر حورانی سویدائی در شمار فقیهان

و از شاگردان ابو حامد غزالی و متوفی

۵۳۰ بدان منسوبست

سویدی با ضبط پیش منسو

بسوید نام نیای عز الدین ابو اسحق

ابراهیم بن محمد بن طرخان انصاری

سویدی دمشقی در شمار طبیبان و صاحب

کتاب التذکره در ادویه مفرده و

متوفی ۶۹۰ و نیز نام نیای ابوالفوز

محمد امین بغدادی سویدی است

صاحب کتاب سبائك الذهب فی

معرفة قبائل العرب و این کتاب را

از نهاية الارب فی معرفة انساب

العرب قلقشندی گل چین کرده است

و در سال ۸۲۱ در گذشت و نیز نام

نیای ابوالبرکات جمال الدین عبدالله

بن حسین بغدادی سویدی است در

شمار فقیهان و ادیبان و شارح دلائل

الخیرات و صاحب کتاب النفعه المسکيه

فی الرحلة المکیه و دیوان شعر و حاشیه

بر مغنی اللیبیب و متوفی ۱۱۷۴

سهروردی منسوبست بسهرورد

بروزن کمر درد از قرای زنجان و

و بروزن که نورد نیز ضبط کرده اند

و از آن قریه است شهاب الدین ابو

حفص عمر بن محمد بن عبدالله بگری

سهروردی از اعظام مشایخ صوفیه و

سر حلقه فرقه صوفیه سهروردیه و در

سال ۵۳۹ از مادر زاد و در بغداد زیستن

گرفت و شهرهای آسیای صغیر را دید

و در بغداد مجلس و عظم مخصوصی داشت

و سعدی در همان مجلس و عظام باو

سپرد و در سلك مریدانش درآمد و در

بوستان نام او را برده چائی که گفته است

مرا پیر دانای مرشد شهاب

دوانداز فرمود بر دری آب

یکی آنکه در نفس خود دین میباش

دگر آنکه در جمع بدین میباش

شهاب الدین کنایها پرداخت از جمله

کتاب عوارف المعارف و کتاب وشف

النصایح و کتاب اعلام النقی و کتاب

جذب القلوب و بر نظم شعر توانا بود

و از نظم او است

ای دوست وجود و عندهت آرامت همه

سرمایه شادی و غمت او است همه

تو دیده نداری حکه بینی او را

ورنه ز سرت تا قدمت او است همه



خود را ز برای نیکو بد گم نکسی  
 ره و توئی و راه توئی منزل تو  
 هشدار که راه خود بخود گم نکسی  
 و نیز ابو العجیب عبد القادر بن  
 عبداللہ بن محمد بن عبداللہ بن سعد بکری  
 سہروردی عم شہاب الدین عمر مذکور  
 و ار مشایخ طریف  
 سہیلی بافتح و سکون منسوبست  
 سہیم بن عمرو بن ہبیم بن کعب بن  
 لوی بن غالب پدر تیرہ در حبیبہ فرس  
 و جمعی از صحابہ و محدثان بدو مسووند  
 سہواجی منسوبست بسہواح  
 بروزن سربار از فرای مصر و او علی  
 حسن بن محمد سہواجی در شمار  
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب العوامی  
 و متوفی ۴۰۰ بدان منسوبست  
 سہیلی منسوبست بسہیل بر  
 وزن زبیر و آن نام بلو کیست در ناحیت  
 مالہ از شہر های اندلس و از آنجا  
 است ابو العاسم عبدالرحمن بن سہلیب  
 امی محمد عبدانہ بن حنبلیب احباب  
 اندلسی مالتی سہان در شمار ادیبان  
 و نحو بان و مفسران و محدثان و صاحب  
 شرح الحمل و کتاب الاعلام بما فی  
 القرآن من الامامہ و الاعلام و کتاب  
 الارواح الاصلیہ در شرح رسالہ

ناظم قصیدہ عینیہ در مجالس باین مطلع  
 یا من بری مافی الضمیر و یسمع  
 انت المعد لکل ما یتوقع  
 و این قصیدہ را ابن حجت  
 حموی تخمیس کرد و در سال ۵۸۱ ہجری  
 مراکش در گذشت و نیز سہیلی صاحب  
 امیر نظام الدین احمد سہیلی صاحب  
 است در شمار امران و شاعران و از  
 شاگردان آذری و آذری دو خواست  
 کرد کہ او را تخلص دہد آذری  
 کسانی کہ در دست داشت ناز کرد و  
 آغاز صفحہ را نگریست و اعطی سہیل  
 را دید و اورا سہیلی تخلص داد و سہیلی  
 در دوزبان ترکی و فارسی شعر بدیم  
 کرد و ہم مردی فروس و اہتادہ بود  
 و دانشمندان را دوست داشت و در  
 کشف گرب و ملاحیہ و تہذیب کتب  
 معروف او و سہیلی را بنام او نوشت  
 و سہیل در سال ۹۰۷ در گذشت و اہل  
 او الحدیث را در حدیث و احادیث  
 حرا رہ در حدیث و احادیث و امران  
 و صاحب کتاب الارواح الاصلیہ  
 او اب رشید ہادی در حدیث و احادیث  
 خود در حدیث نام بود رسالہ سہیل  
 زبیر و وی وزیر خوارزمی بود  
 زبیر دار گزینہ و سہیل کہ پند

فخر الملك ابو غالب محمد بن خلف او  
 را نزد يك گرفت و از آن پس که فخر  
 الملك در گذشت بر مال خود بترسید  
 و بوالی تکریت پناه برد و در سال ۴۱۸  
 در گذشت و بیست هزار دینار بر جای  
 گذاشت و والی آن را بورته او رسانید  
 و از نظم او است در پرتو ماه بر آب  
 کائنا البدر فوق الماء مطالعا  
 و نحن بالشط می لپووی طرب  
 ملك رأنا فاهوی للمبور فلم  
 یقدر فمدله جسر من الذهب  
 سیاری منسوبست بسیار بوزن  
 عطاریای ابو عبدالله احمد بن محمد  
 بن سیار سیاری است در شمار کاتبان  
 آل ظاهر و در ملک مجددان و صاحب  
 حکم اب العاراب و کتاب الطب و  
 کتاب ثواب القرآن و سرنام بیای ابو  
 الحسن احمد بن ابراهیم سیاری است  
 در شمار علمای امامیه و خالهی ابو  
 عمر و راهد در سلك علمای امامیه و  
 ابو عمر و زاهد حدیث کرد که سیاری  
 خالوی من مذهب تشیع را برگزید  
 و من در لریب دشمن بوده و ما در چهل  
 سال از مراد او بترسیدم و خواهر او  
 ز مردم در همان مدت است از او  
 به دست او را از من

و سیاری با کسر اول و تهفیف منسوبست  
 بسیار بوزن کسار از قرای بغداد و  
 ابو الحسن علی بن حسین سیاری  
 معروف به علیک طویل (۱) در شمار  
 مجددان بدان منسوبست

سیبویه مرکتب است از دو  
 کلمه فارسی سیب و ووه کلمه اعجاب  
 به معنی چه شگفت سیبی و آن لقب ابو  
 بشر عمر و بن عثمان بن قنبر فارسی  
 بیضاوی است در شمار اسنید نحو و  
 ائمه ادب و شاعران حلیل بن احمد و  
 عیسی بن عماد و یونس بن حلیت و اخفش  
 و صاحب کتاب التعلیقات سیبویه در  
 تصحیح از مادر زان و در مصره نشو و  
 ما کرد و از آنجا نشانی کویچد و در  
 فن نحو آمد آواره گردید و الکتاب  
 را در هزار ورق برآید و صاحب در  
 در وصف کتب و کتب در نحو  
 کتابی مینویسد و شش شده و هر کس  
 در نحو کتاب نوشت و هر کس  
 از سهر بغداد نویسد را میان  
 او و او که در هر جا که نماند  
 ۱۱۱

سبب مر موصوع بهت سخن فاذا  
 هو هی بافاذا هو ایاها مباحثه در گرفت  
 بشرحی که داستان آن بتفصیل در کتاب  
 مغنی اللیب مسطور است و هر دو  
 آن بدآوری هرمان تن دادند و هر بان  
 جانب کسایی را که صاحب منزلت بود  
 رها پت کردند و سیبویه سر افکنده  
 گردید و با بران سفر کرد و در شیراز  
 زیست و در سال ۱۸۰ در گذشت و  
 چهل و چند سال عمر کرد و در آنکه  
 در شبراز و یاساوه و یابصره در گذشته  
 است اخلاص است و هم در سنین عمر او  
 و او را سیبویه از این روی گفتند که  
 خوشرو بود و گوشتش سرخ همچون  
 سیب و نیز ابو الحسن علی بن عبدالله بن  
 ابراهیم کوئی مالکی راسیبویه گویند  
 وی نیز در شمار نحویان بود و در  
 سال ۶۶۷ در قاهره در گذشت و از نظم  
 او است در غزل که با اصطلاح نحویان  
 آنرا آمیخته است

عند بت قلمی بهجر مک متصیل

نامن هو اه ضمیر غم منفصل

دارالمنیر اکی صدود ای

ماعد واکه من سطر الی بدل

منسب بهت روزن

د از قرای ربه را و بکر احمد بن

محمد بن احمد بن علی سیبوی در شمار  
 فقیهان شافعی و متوفی ۳۹۲ بدان  
 منسوبست

سید بروزن بیدبمعنی شیر نیز  
 گرگ از اعلام است و ابن سید کنیت  
 مشهور ابو محمد عبدالله بن محمد بن  
 سید بطلیوسی اندلسی است در شمار  
 لغویان و نحویان و ادیبان و  
 صاحب کتاب المثلث و کتاب سبب  
 اختلاف الفقهاء و کتاب الحلال فی  
 شرح ایات الجمل و شرح ادب الکاتب  
 و شرح دیوان متنبی و شرح سقط الزند  
 و شرح موطأ و غیر اینها و متوفی ۵۲۱  
 و نیز کنیت احمد بن ابان بن سید اندلسی  
 است در شمار لغویان و نحویان و صاحب  
 کتاب العالم در لغت در یکصد مجلد  
 و از فاک آغاز کرد و بنده پایان داد  
 نیز کتاب اخفش را شرح کرد و در سال  
 ۳۸۲ در گذشت و سیده باز نادی تمام  
 در آخر آن نیز از اعلام است و ابن سیده  
 کنیت شهو را ابو الحسن علی بن اسمعیل  
 مرسی است و با آنکه نایبنا بود در  
 شمار پیشوایان ادب و لغت اتمام و از  
 او است کتاب المحکم و کتاب  
 المخصص هر دو در لغت و کتاب الانیق  
 در حماسه در شش مجلد و متوفی ۶۸۵



رگویا نام سیده نام یکی از مادران بالای  
ترین اوست

سید الناس با فتح و تشدید یا

بمعنی سرور مردم و ابن سید الناس

کتیب مشهور ابوالتح محمد بن احمد

بن عبدالله یعمری است در شمار فقیهان

شاهمی و صاحب کتاب بشری اللیب

بد کر العجیب و کتاب عیون الاثر

فی منون المغاری و الشمایل و السیر و

کتاب نور العیون و این کتاب تلخیص

همان عیون الاثر است ابن سید الناس

در قاهره سال ۶۶۱ از مادر زانو بکسب

دانش پرداخت و بدمشق رفت و از این

محل و این دهی مراگرت و میان او

و صلاح الدین فقهی بسیار بود

مقدسی نوشت که ابن سید الناس بنویس

کتاب شعری گفت و از نام اوست

من احمد بن المعروف فی

ادب العرب و العجم و فی

الاصناف و فی الامم و الاقالیم

و فی الاثر و فی العیون و فی

المنون و فی المغاری و فی

السیر و فی الشمایل و فی

قریه است ابو سعید حسن بن عبدالله بن

مرزبان سیرانی در شمار پیشوایان ادب

و لغت و نحو و شعر و عروض و قوافی

و شارح کتاب سیبویه و از بهترین شروح

کتاب سیبویه است و شارح قصیده در یدیه

و کتاب الاقناع در نحو با امام و فرزندش

یوسف بن حسن سیرانی که او نیز از

اعلام ادب است و پس از پدر جای او

نشست آنرا امام کرد و کتاب صنعة الشعر

و البلاغه و کتاب اخبار معاة البصر بن

و غیر اینها ابو سعید سیرانی در سیرای

از مادر زاد و در همانجا کسب داس

پرداخت و معانی و لغت و معنی در

معسکر زبده و از آنجا مدد درت

و در شب بعد از زبده و هم در آن شهر

مسیب و ثبات یافت و از ایزدین او را

و معنی سرانی که سید و در آنجا

دانش او را و او را و او را و او را

بشیر را و او را و او را و او را

معیش کرد و گوشت و او را و او را

مخورد و در آنجا و او را و او را

ده در هم و او را و او را و او را

و پارت و او را و او را و او را

در بود و بر الفرج در هجرت سیرانی گفت  
لست صد رأ ولا قرأت علی

صدر ولا علمك البلی بشان  
امن الله کل نحو و شعرو عرو

من بجائی من سیرا ف  
و سیرانی در سال ۳۶۸ در گذشت

و نیز از آنجا است احمد بن علی بن  
هباش بن نوح سیرانی در شمار نفات

در آن امامیه و استاد نجاشی و صاحب  
کتاب المعاصیح و کتاب العاضی بین

الحدیثین المحدثین و غیر آنها  
سجری مسعودت بسیر بر وزن

دبر ارشهر کهای یمن و سعیدی بن ابی  
الحدر بن سالم سجری یعنی عمرانی در

شماره بن و صاحب کتاب الامان در  
فقه و کذا الرزاق و کتاب الامصار

و کتاب عراق و مسعودت  
سجری و در سیرانی و هم

معربان و سیرانی مشهور  
ابو کریم محمد بن سعید بن سعید

است در شهر مدینه و در  
عام سیرانی در سیرانی و در

او در سیرانی در سیرانی و در  
در سیرانی در سیرانی و در

که در سیرانی در سیرانی و در  
منوی سیرانی در سیرانی و در

کنایت از بودن است) بابا بن سعیر بن  
و در سال ۱۱۰ در گذشت

سینا بر وزن سینا نام نیای شیخ  
الرئیس ابو علی حسین بن عبد الله بن

سینا است مشهور با بن سینا و بنظر  
چنین رسد که سینا فارسی است که

آنها معرب کرده اند و عربی نیست اما  
ریشه آنها در فارسی نیافتیم و اما سیناه

مذکور در قرآن نیز معرب است و نام  
سرزمینی است میان دریای احمر و

دریای مدیترانه که کوه طور در آن  
افتاده است ابن سینا در قریه افشنه از

فرای خرمین از توابع بخارا سال  
۳۷۰ از مادر زاد در بخارا کسب دانش

پرداخت و در مدت پنجمال علوم ادبیه  
را فرا گرفت و فنون ریاضی را از محمود

مساح یا موخت و قهرا از اسمعیل زاهد  
و مساح و کتاب اولیوس را پیس ابو

عبدالله نانی خواند و آنگاه تحصیل  
علوم عقلیه پرداخت و استادان دقیقی

را ندید و از آن پس بصناعت طب  
پرداخت و هنوز سسی عمرش به نیست

بر راه بود که عاوم و فنون نامرده  
را بیرون را گرفت و در این هنگام

بمعالمت بیماریات و درجورات  
و در آن ایام امیر نوح

فرود این سینا را مصاحبت جازم الدین  
و در اتنای راه سر عیبه گاه بر اثر  
قولنج آید هارض گردید دستور دو  
ذاتک تعیم کزفس داد که با آن حقنه  
کنند و پنج دانگ داخل کردند  
قرحه امعاء شدیدتر گردید و باصفهان  
اورا برگرداندند و چندی نباید که  
علاء الدوله آهنگ سفر همدان کرد  
و این سینا را با خود برد اما چون این  
سینا به همدان رسید از یاد آمد و رفتن  
خود را دانست و باصلاح کارها پرداخت  
و در ماه رمضان ۴۶۷ در گذشت و  
مصنفات گرانبهایی از او بر جای ماند  
مانند کتاب اشارات و کتاب شفا و کتاب  
قانون و کتاب نجات و دانشنامه علامی  
و کتاب عبون الحکمة و کتاب البده  
و المعاد و غیر اینها و در دو زبان فارسی  
و عربی شعر نظم کرد و قصیده عینی  
او از مشاهیر قصاید اوست بدین مطلع  
هبطت الیک من المعلى الاربع  
و رقاء ذات تعزز و تمنع  
و از نظم عربی اوست در غزل  
لا اجازی حبيب قلبی بجرمه  
انا احبى علیه من قلب امه  
ضن عنی بر یقه فتخالت  
الی ان سر فقه عند لثمه

فرود این سینا را مصاحبت جازم الدین  
و در اتنای راه سر عیبه گاه بر اثر  
قولنج آید هارض گردید دستور دو  
ذاتک تعیم کزفس داد که با آن حقنه  
کنند و پنج دانگ داخل کردند  
قرحه امعاء شدیدتر گردید و باصفهان  
اورا برگرداندند و چندی نباید که  
علاء الدوله آهنگ سفر همدان کرد  
و این سینا را با خود برد اما چون این  
سینا به همدان رسید از یاد آمد و رفتن  
خود را دانست و باصلاح کارها پرداخت  
و در ماه رمضان ۴۶۷ در گذشت و  
مصنفات گرانبهایی از او بر جای ماند  
مانند کتاب اشارات و کتاب شفا و کتاب  
قانون و کتاب نجات و دانشنامه علامی  
و کتاب عبون الحکمة و کتاب البده  
و المعاد و غیر اینها و در دو زبان فارسی  
و عربی شعر نظم کرد و قصیده عینی  
او از مشاهیر قصاید اوست بدین مطلع  
هبطت الیک من المعلى الاربع  
و رقاء ذات تعزز و تمنع  
و از نظم عربی اوست در غزل  
لا اجازی حبيب قلبی بجرمه  
انا احبى علیه من قلب امه  
ضن عنی بر یقه فتخالت  
الی ان سر فقه عند لثمه

و الی ۲۰۰۰ من ...  
 لم تزل فی غمی جلا و ذل  
 اث قلبی لصدرة و رقنادی  
 ملک اجفانه و روسی لجسمه  
 یکسر الجفن بالفتور و مسالی  
 غسل و قت کسره بغیر ضمه  
 و از نظم فایسی او است  
 دل کبریا در این بادیه بسیار شناخت  
 یکموی نداست و بسی موی شکافت  
 و ندر دل من هزار خورشید بناخت  
 آخر بحکمال ذره راه نیافت  
 سیوری منسوبست بسیور بر  
 وزن سرور از قرای حله و از آن فریه  
 است ابو عبدالله مقاد بن عبدالله بن  
 محمد بن حسین بن محمد حلی سیوری  
 استدی معروف به مثل مقداد و فاضل  
 سیوری از اعلام بهبهان و منکلمان  
 امامیه و صاحب کتاب نهج المسترشدين  
 می اصبر الدین و کتاب کفر العرفان  
 فرفقه العرفان و کتاب التوحیح الرابع  
 فی شرح مختصر الرابع و شرح الباب

الحاد عشر لشرح مبادئ الاسرار  
 شرح الفیه شهید و شرح فصول نحو  
 نصیر الدین و غیر اینها و متون ۶  
 سیوطی منسوبست بسیوط  
 وزن قبول و آن نام قریه ایست در مه  
 و باضم اول بر وزن نبوت نیز ضمه  
 کرده اند و بسیوط بر وزن اغدیود  
 نوشته اند و از آن قریه است جلاله الدی  
 ابو الفضل عبدالرحمن بن ابی نکریم  
 ناصر الدین محمد سیوطی از اعاط  
 ادیبان و نویسندگان و صاحب پیش  
 از پانصد مصنف مانند کتاب الاقمار  
 و کتاب المسلسلات و کتاب الکلم  
 الطیب و کتاب البهجة المرضیه فی شرح  
 الالفیه و کتاب فتح القریب و کتاب  
 المقامات و کتاب الاوائل و کتاب بغیة  
 الوعان و کتاب الذخائر العقبیة و غیر اینها  
 سماعی در اصول پند و اشعاره بود و  
 در فروع بر مذهب شافعی و از سیمصد  
 کس فرا گرفت و در فنون مختلف  
 کتاب پرداخت در سال ۹۱۰ در گذشت .

(بایازن، جلد اول)

تذکار

در این کتاب از زبان جان و مریه جا - اپ - بنوادی

# اندیشه‌های تابناک

یا

( افکار و نظریات دانشمندان مباحث )

درباره فرضیه داروین

« تکامل یا تحول »

---

« ( مورد آورنده ) »

سید محمد باقر قزوینی

این کتاب در دست تهیه و شامل نظریه‌های دانشمندان

و نویسندگان طبقه اول خواهد بود

